

هو  
١٢١

(جلد دوازدهم)

ترجمه‌ی فارسی تفسیر شریف

## بیان السّعادة فی مقامات العبادة

تألیف

عارف شهیر

حاج سلطان محمد گنابادی ملقب به سلطانعلیشاه

طاب ثراه

مترجمان

محمد آقا - رضا خانی و حشمت‌الله ریاضی

ناشر : سرالاسرار

### شناسنامه‌ی کتاب

نام کتاب : ترجمه‌ی فارسی تفسیر شریف بیان السعادة فی مقامات العبادہ جلد دوازدهم

نام مولف : جناب آقای حاج سلطان محمد گنابادی (ملقب به سلطان علیشاه) طاب ثراه

مترجمان : محمد آقا رضاخانی و حشمت‌الله ریاضی

ویراستار : سید عزیزالله قائمی (طباطبایی)

نوبت چاپ : چاپ نخست ۱۸ ذی‌الحجّة ۱۴۲۲ (عید غدیر خم) اسفند ۱۳۸۰

تایپ کامپیوتری: خانم نفیسه بذرکار

تیراژ : ۲۵۰۰ جلد

هدیه : ۵۵۰۰۰ ریال

لیتوگرافی چاپ و صحافی : سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

کلیه‌ی حقوق برای مترجمان محفوظ است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي  
صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ  
وآلِهِ الطَّيِّبِينَ  
وَعَلَّمَ الْقُرْآنَ  
وَعَلَّمَ الْقُرْآنَ  
وَعَلَّمَ الْقُرْآنَ

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ  
وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ  
وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## پیشگفتار

سپاس بی‌قیاس یگانه بی‌همتایی را سزااست، که او نور، نور نور، نور علی نور و خالق نور به نورست.

درود فراوان بر روان تابناک سید المرسلین و حبیب اله العالمین محمد مصطفی صلوات الله علیه واله الطیبین الطاهرین به‌ویژه خلیفه‌ی بلافضلش امام‌المؤمنین، یعسوب‌الدین علی‌عالی‌اعلی و اوصیای معصوم آنحضرت باد که در هر زمان لنگر زمین و آسمان و نوربخش دل سالکان می‌باشند.

با کسب اجازه از پیشگاه مبارک مولانا المعظم الحاج دکتر نورعلی تابنده مجذوب‌علیشاه ارواحنا فداه جلد دوازدهم ترجمه‌ی فارسی و متن عربی تفسیر شریف بیان السعادة فی مقامات العبادة تألیف جدّ امجد بزرگوارشان عارف شهیر و نابغه‌ی علم و عرفان حضرت حاج‌آقای سلطان محمد گنابادی بیدختی سلطان‌علیشاه رحمته‌الله را که شامل سوره‌های سبأ، فاطر، یس، صافات، زمر، غافر (مؤمن) و حم سجده (فصلت) می‌باشد به صورت خاص ترجمه و چاپ، تقدیم علاقمندان شیفته‌ی خاندان عصمت و طهارت می‌نماییم.

مفسر عظیم‌الشان در هر کدام از سوره‌های مورد بحث این مجلد از تفسیر نیز نکات ارزنده‌ای ارائه فرموده‌اند که به طور اجمالی و به عنوان چکیده‌ی مفید و مختصر در تفسیر سوره‌های عنوان شده جهت آمادگی اذهان عزیزان به شرح زیر می‌باشد.

## سوره‌ی سبأ

پس از حمد و سپاس خدای حکیم و آگاه از آنچه که بر زمین فرو می‌رود و آنچه خارج می‌شود و نیز آنچه نازل و یا بالا می‌رود آمرزش و غفران توأم با رحمت رحیمی را با این نکته که چیزی از کوشش کوشش‌گران از او پوشیده نمی‌ماند و همه در نوشته‌ای بیانگر باقی است پاسخی بسیار سنجیده به منکران قیامت، ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه و رجعت می‌دهد و مراد از آن را پاداش دادن،

آمزش و روزی کریمانه بر شایستگان ایمان آورنده می‌دانند.  
 ذیل آیه (وَ يَرَى الَّذِينَ أُتُوا الْعِلْمَ) علم را به عنوان سکوت و انصات معرفی می‌نمایند؛ البتّه غرض از آن را علم و دانشی که هدایتگرست به راه عزیز حمید دانسته‌اند.

متابعت (پیرویی) باد از حضرت سلیمان عليه السلام و سایر نعمتهای الهی را که بر آن حضرت کرامت فرموده و شکرگزاری‌اش را یادآور شده، سپس اشاره فرموده‌اند بر کفایت نکردن همه‌ی آن همه امکانات و ثروت حتّی برای به پایان رساندن سروریک روز؛ ملاقات حضرت سلیمان با ملك الموت، رحلت آن حضرت و وقایع متعاقب آن را متذکر شده‌اند.

همچنین اشاره‌ی شیوایی دارد بر وجه تسمیه‌ی سبا و اینکه از اسم مردی گرفته شده‌است که دوازده پسر داشت، شش نفر خوب و خوش یمن و شش نفر بد و شوم!

در حکایت سبا و ساکنانش آیت و نشانه‌ای را گوشزد فرموده‌است که آن سرزمین دو بستان از چپ و راست آن به هم پیوسته، آباد با روزی فراوان داشت از شکرگزاری فروگذار شده و از خدا غافل گشتند؛ به واسطه‌ی سیل عرم کیفر سختی را متحمّل شدند ابلیس گمان آنان را تصدیق نموده (از غفلتشان سوءاستفاده کرد) ذیل این عبارت و اکنش (مشابه) ابلیس را در واقعه‌ی غدیر خم بیان فرموده‌اند که غیر از مؤمنین اغلبشان از شیطان پیروی کردند.

در ذیل تفسیر (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ) همه‌جانیه و تامّ بودن رسالت پیامبرگرمی اسلام را حتّی در برابر هواهای نفسانی همه‌ی انسانها متذکر و با استناد به روایات معتبر ابلاغ رسالت آن حضرت رابه تمامی بلاد به زبان متداول هر کدام از اقوام و ملّتها بیان می‌نمایند.

و به طور تلویحی نجات بخش بودن رسالت پیامبر اکرم و حکومت جهانی آن را با ظهور حضرت قائم عليه السلام متذکر شده و تشکیک کنندگان را مشمول ذیل آیه (لا يعلمون) دانسته‌اند.

## سوره‌ی فاطر

در تفسیر «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا» مرقوم فرموده‌اند که پیامبران و فرشتگان را فرستاده و به اوصیا و وحی و الهام و گفتار و رؤیاهای صادق و برای بندگان صالح الهام و سخن و رؤیا، برای جمیع خلقت الهام و رؤیا را قرار داد تا خلق اصلاح گردند و کمبودها جبران شود و نفوس آنها از قوّه‌ها به فعلها در آید.

و در تفسیر «اولی الاجنحة» فرموده‌اند ملائکه صاحبان بالها بر حسب عوالمی که در آن سیر می‌کنند و با آن بالها برای اصلاح امور پرواز می‌کنند.

بر حسب عوالم سه گاه ملک و ملکوت و جبروت تعداد بالها فرق می‌کند در اخبار آمده‌است که بالهای جبرائیل ششصد هزار پاست و فاصله‌ی بالهای یکی از ملائکه پانصد سال راه با پریدن پرش است.

و در اخبار دیگری آمده‌است که ائمه علیهم السلام ملائکه را می‌بیند و با آنها مصافحه می‌کنند.

و در تفسیر آیه‌ی مبارکه: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» فرموده‌اند اصل نعمت ولایت تکوینی است که از آن به ریسمانی از جانب خدا تعبیر می‌شود و ولایت تکلیفی که از آن به ریسمان از جانب مردم به سوی خدا تعبیر می‌گردد.

هر چیزیکه به ولایت متصل است (به سبب اتصالش به ولایت) نعمت می‌شود و هر چیزی که از ولایت منقطع باشد هر چه که باشد نعمت است.

در تفسیر آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ...» فرموده‌اند بی‌نیازی مانند سایر صفاتش عین ذات اوست و به این نحو وجود، نشانی جز بی‌نیازی ندارد، غنا و بی‌نیازی از خدای تعالی فراتر نمی‌رود مگر به نسبت خود حق تعالی، بدین معنا که بی‌نیازی جز او نیست، زیرا اگر صفت کمال یافت شود که برای خدای تعالی نباشد حتی جز به آن صفت و فاقد آن صفت است، در این صورت به‌طور مطلق غنی و بی‌نیاز نمی‌شود.

در تفسیر آیه شریفه «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا...» مرقوم داشته‌اند بدان‌که خدای تعالی غایت خلق عالم را بنی‌آدم و غایت خلق بنی‌آدم را ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داده، خواه ولایت در هیکل و صورت نبوت ظاهر شود، خواه در صورت رسالت یا خلافت و مقصود از «نذیر» جز، رسول یا نبی یا خلیفه او نیست.

در تفسیر «كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...» مرقوم داشته‌اند بدان‌که انسان دارای مراتبی است و هر مرتبه‌ای دارای خوف، رجا و نوعی از علم است که مغایر با مرتبه دیگر است.

بعد از مراتب انسان در مورد نفس اماره، نفس لوامه، نفس مطمئنه را که در این مرتبه ادراکات او علوم، ذوق و وجدان می‌شود و خوف او در این مرتبه از خدا، از خشم و فراق اوست.

و این خوف خشیت نامیده می‌شود، چه خشیت عبارت از حالتی است که از امتزاج احساس مهر، لطف، خوف و محبت حاصل می‌شود مادام که انسان به این مقام نرسیده‌است هیچ محبتی نسبت به خدا پیدا نمی‌کند و در نتیجه خشیت نیز برای او حاصل نمی‌شود و خوفش خوف صرف است، که اگر خوفی هم وجود داشته باشد ناشی از قهر خداست.

چهارمین مرتبه، مرتبه قلب اوست که در این مرتبه ادراکات او شهود، ذوق و وجدان می‌شود و خوف او هیبت است که مشاهده کننده خدا را جز محیط خود نمی‌بیند و نشان محاط جز هیبت و ترس از محیط نیست.

و پس از آن نوبت سطوت و سحق و محق می‌رسد.

از امام علیه السلام آمده‌است: مقصود از «العلماء» کسی است که کردارش گفتارش را تصدیق کند و کسی که عملش گفتارش را تصدیق نکند عالم نیست. در تفسیر آیه مبارکه «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ...» می‌فرمایند: از نبی صلی الله علیه و آله در حدیثی که در آن آنچه را که خداوند برای دوست‌داران علی علیه السلام در روز قیامت آماده می‌کند، ذکر می‌نماید می‌فرماید:



وقتی دوست داران علی علیه السلام داخل منزل هایشان می‌شوند می‌بینند که ملائکه به آنان به سبب کرامت پروردگارش تبریک و تهنیت می‌گویند تا آن وقت که در جای خود مستقر می‌شوند به آنان گفته می‌شود:

آیا آنچه را که پروردگارتان وعده داده راست یافتید؟

گویند: بلی، پروردگارا ما را ضعیف شدیم پس تو از ما راضی باش، خداوند می‌فرماید: به سبب خوشنودی من از شما، به دلیل آنکه شما خاندان پیامبر مرا دوست داشته‌اید، خانه‌ام را برای شما حلال کرده‌ام، شما با ملائکه مصافحه کردید، گوارا باد بر شما این بخششی که دایمی است و در آن نقصی نیست.

در این هنگام دوست‌داران اهل بیت علیهم السلام می‌گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ...»

### سوره یس

در تفسیر مرقوم فرموده‌اند: این سوره قلب قرآن است.

از ابی‌عبدالله علیه السلام آمده‌است که فرمود: هر کس سوره یس را در عمرش یک مرتبه بخواند خداوند برای او به عدد هر مخلوق در دنیا و هر مخلوق در آخرت و در آسمان در مقابل هر یک دو هزار هزار حسنه و ثواب می‌نویسد.

؟ همین عدد از گناهان او محو می‌شود، هیچ وقت فقیر و بدهکار نمی‌شود و هیچ ویرانی، درد و بیماری و جنون، پیسی و وسواس و دردی که مضر باشد به او نمی‌رسد.

خداوند کراهت مرگ را بر او آسان می‌کند و خود قبض روحش را متصدی می‌شود و از کسانی می‌شود که خداوند وسعت در معیشت و خوشحالی هنگام ملاقات با خدا و راضی شدن خدا به ثواب، آخرت او را تضمین می‌کند و خدای تعالی به همه‌ی ملائکه‌اش در آسمان و زمین می‌فرماید: من از فلانی راضی شدم پس بر او استغفار کنید.

در تفسیر آیه‌ی مبارکه «لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ...» مرقوم فرموده‌اند: در خبری که به امام صادق علیه السلام منسوب است اشعار به این است که معنای آیه

انذار به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است، پس مردم از آن غافل هستند. این اشعار بدان جهت است که ولایت غایت رسالت و اصل همه‌ی احکام، وعده‌ها و وعیدهاست.

### سوره‌ی صافات

در تفسیر «أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا» فرموده‌اند اصل ظلم، ظلم و ستم به آل محمد علیهم السلام است، هر چیزی که از این ظلم ناشی شود ظلم است. و اولین ظلم به آل محمد علیهم السلام پوشیدن و پنهان کردن ولایت تکوینی که آن ریسمانی است از جانب خدا و ظلم تکلیفی و ترک ولایت تکلیفی از آن ناشی می‌شود، ظلم در اینجا به ظلم آل محمد علیهم السلام تفسیر شده‌است. در تفسیر آیه «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» مرقوم داشته‌اند، که آنان نسبت به کارهایی که انجام داده‌اند مورد سؤال قرار می‌گیرند یا از نبأ عظیم سؤال می‌شوند که آن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است چنانچه تفسیر شده‌است.

به نبی صلی الله علیه و آله و به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: بنده گامی بر نمی‌دارد، مگر آنکه از چهار چیز مورد سؤال قرار می‌گیرد، از جوانی‌اش که در چه چیز صرف کرده و عمرش که در چه چیز صرف کرده و از مالش که از کجا جمع کرده و در کجا انفاق کرده و از دوستی ما اهل بیت علیهم السلام

در تفسیر آیه مبارکه «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» مرقوم داشته‌اند: و از امام باقر علیه السلام آمده‌است: گوارا باد بر شما این اسم، گفته شد: آن اسم چیست؟ فرمود: شیعه، گفته شد: مردم ما را سرزنش می‌کنند و با این کلمه بر ما عیب می‌گیرند.

فرمود: آیا قول خدا «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» و قول خدا «فَاسْتَعَاثُوهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ» را نشنیدی.

و سرّ مطلب چنانچه از امام صادق علیه السلام آمده این است که خداوند وقتی ابراهیم را خلق کرد پرده را از چشمش برداشت، انوار پنجگانه را دید، پس گفت

این انوار چه هستند؟ پس خدای تعالی فرمود: این نور محمد ﷺ و علی ﷺ و فاطمه ﷺ و حسن ﷺ و حسین ﷺ است و نه نور دید که بر آنها احاطه کرده، و گفت: نه نور می بینم که آنها را احاطه کرده اند. عدد آنها را کسی جز تو نمی تواند بشمارد، گفته شد: یا ابراهیم اینها شیعیان آنها هستند، شیعیان امیرالمؤمنین ﷺ و در این هنگام ابراهیم گفت: خدایا مرا از شیعه امیرالمؤمنین قرار بده.

امام صادق ﷺ فرمود: خدای تعالی فرمود: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِي لِأَبْرَاهِيمَ» بدان که جمیع انبیاء مرسلین، اولیا و صالحین ﷺ از جمله شیعه امیرالمؤمنین ﷺ هستند، زیرا علی ﷺ با علویت و مقام ولایت کلی اش امام همه است، حتی امام رسول ختمی مرتبت ما ﷺ از جهت رسالتش می باشد، نه از جهت ولایتش که رسول خدا ﷺ با علی ﷺ از حیث ولایتش متحد است.

و در تفسیر آیه مبارکه «وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» فرموده اند: آن دورا به راه راست هدایت نمودیم و آن راه فطری است که فطری آن راه ولایت فطری است و تکلیفی آن راه ولایت تکلیفی است و خلاصه راه مستقیم اشاره به ولایت است، چنانچه کتاب اشاره به نبوت و رسالت است.

در تفسیر آیه مبارکه «سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ» ضمن شرح مفصل فرموده اند: چون محمد ﷺ و اهل بیت او شرف هر صاحب شرف، فخر هر صاحب فخر، مقام هر صاحب مقام است لذا سلام بر آل محمد ﷺ سلام بر هر صاحب سلام و شرف است برای هر صاحب شرف لسان صدق و نام نیک برای هر صادق است، پس صحیح است گفته شود: بر الیاس نام نیک در بین مردم گذاشتیم که سلام بر آل محمد ﷺ می باشد.

### سوره ی ص

در تفسیر آیه شریفه «وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ، وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَضْلَ الْخِطَابِ» مرقوم فرموده اند: مقصود از حکمت آثار ولایت است، که حکمت جز دقت در علم و اتقان عمل و دقت در آن نیست.

و حکمت از آثار ولایت است، چون انسان مادامی که ولایت را با شروط

مقرر قبول نکند بصیرت و بینایی او باز نمی‌شود، مادام که بصیرت او باز نشود نظر او دقیق نمی‌شود، مادامی که نظرش دقیق نگردد اتقان در عمل برای او ممکن نیست.

و مقصود از فصل خطاب آثار رسالت است فصل خطاب به هر معنایی که گرفته شود از جهت اشتغال به کثرت‌هاست، اشتغال به کثرت‌ها از جهت بندگان جز به خاطر رسالت به سوی آنان یا به خاطر قبول رسالت از طرف رسول ﷺ نیست.

در تفسیر آیه مبارکه «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» فرموده‌اند: انسان مادامی که متصل به ولایت نباشد بدون مغز است، آنگاه که با شروط مقرر متصل به ولایت شد صاحب مغز می‌شود.

پس انسان بدون ولایت مانند گردوی بی مغز است و لایق آتش، با ولایت مانند گردویی است که مغز دارد.

از امام صادق ع است «لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ» امیر المؤمنین و ائمه ع است، پس آنان ژرف‌بینان و خردورزان هستند.

در تفسیر «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» ضمن شرح و تفسیر مفضل در مورد ملک و پادشاهی حضرت سلیمان ع مرقوم داشته‌اند.

از امام صادق ع در قول خدای تعالی «هَذَا عَطَاؤُنَا...» آمده‌است که فرمود: به سلیمان ملک عظیم و بزرگی داده شد، سپس این آیه در مورد رسول خدا ص جریان پیدا کرد، که او می‌توانست هر چه را که بخواهد و به هر کسی بخواهد ببخشد یا منع کند، به رسول خدا ص چیزی عطا نمود که برتر و بهتر از چیزی بود که به سلیمان داده شد، چه خدای تعالی فرمود: آنچه که رسول خدا ص به شما داد آن را بگیرید و آنچه را که از آن نهی کرد خودداری کنید.

در تفسیر آیهی «رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِبَآئِلِهِم» مرقوم فرموده‌اند: حصول ولایت برای انسان مانند تلقیح درخت خرماست که آن را دارای میوه و مغز می‌کند.

پس مقصود از «لِبَآئِلِهِم» جز شیعه علی‌علیه السلام نیست، شیعیانی که ولایت برای آنها با شروطش حاصل شده باشد.

در تفسیر «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» شرح مفصل از تمام مآوِجِ زندگی حضرت ایوب با بیان معجز آسای خود پرده برداشته‌اند که این شرح بزرگ را باید در تفسیر آیهی فوق‌الذکر مطالعه کرد.

.... ایوب گفت: به عزّت پروردگار قسم خدا خودش می‌داند که من طعامی نخورده‌ام مگر آنکه یتیم یا ضعیفی با من خورده‌است، هر وقت دو کار برای من پیش آمده که هر دو طاعت خدا بود من آن کار را انتخاب کردم که بر بدنم شدیدتر و سخت‌تر بوده است.

... ایوب گفت: پروردگارا اگر من در مجلس حکم و قضاوت می‌نشستم حجّت و دلیل خود را ظاهر می‌کردم، خدای تعالی لگه ابری را فرستاد و گفت: ای ایوب حجّت خویش را ظاهر ساز که تو را در کرسی حکم نشاندم، من نزدیک تو هستم.

ایوب گفت: پروردگارا تو می‌دانی که هرگز نشده که دو امر برای من پیش بیاید و هر دو طاعت تو باشد مگر آنکه من سخت‌ترین آن دو را عمل کردم آیا تو را حمد نکردم؟ آیا تو را شکر ننمودم؟ آیا تو را تسبیح نگفتم؟

از ابر پاره با هزار زبان ندا آمد که یا ایوب چه کسی تو را چنین کرده که عبادت خدا کنی در حالی که مردم از آن غافلند؟

و حمد و تسبیح و تکبیر خدا گویی، در حالی که مردم از آن غافلند؟ آیا منت می‌گذاری بر خدا بر چیزی که خدا باید بر تو منت بگذارد؟

امام صادق علی‌علیه السلام فرمود: ایوب مقداری از خاک را گرفت و در دهانش گذاشت، سپس از پروردگارش عذرخواهی کرد....

این داستان بسیار حیرت‌انگیز است و مایه عبرت برای هر مطالعه‌کننده‌ای می‌باشد.

در تفسیر آیه «هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَثَابٍ» مرقوم فرموده‌اند لفظ «طاغین» به بنی‌امیه و داستان آنها تفسیر شده، مکرر گفته شده که اصل در هر شر و صاحب شر دشمنان علی علیه السلام بنی‌امیه و موافقین آنانست، لذا صحیح است هر جا که در قرآن شر و صاحب شر ذکر شده باشد به دشمنان علی علیه السلام تفسیر شود. در تفسیر «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ» می‌فرمایند آن توحید یا ولایت و امامت امیرالمؤمنین که من به آن خبر داده‌ام، چنانچه در خبر، تفسیر ولایت علی علیه السلام شده است و نبأ خبر بزرگش است.

چون ولایت خبری است که هیچ خبری نیست مگر (اینکه) از آن حاصل شده باشد، هیچ امر و نهی در رسالت، نبوت، بشارت، انذار، وعده و وعید نیست مگر به سبب ولایت و به خاطر ولایت.

### سوره‌ی زمر

در تفسیر اوّلین آیه این سوره «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» مرقوم داشته‌اند: مقصود از کتاب قرآن یا رسالت یا نبوت و احکام آن دو یا ولایت و آثار آن، یا کتاب ولایت علی و خلافت او می‌باشد.

در تفسیر «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» ضمن شرح معانی بی‌شمار این آیه شریفه فرموده‌اند مقصود از «قول» ولایت و صاحب ولایت می‌باشد منظور از پیروی بهترین ولایت، پیروی از بهترین جهات ولایت است.

زیرا ولایت دارای جهتی به کثرت‌ها و احکام رسالت‌هاست و جهتی به وحدت و آثار آن؛ اگر امر دایر شود بین پیروی از جهت وحدت و جهت کثرت، جهت وحدت ترجیح داده می‌شود که بهترین ولایت است.

و همچنین است اگر امر دایر شود بین پیروی از خلیفه رسالت و خلیفه ولایت که آن دو شیخ در روایت و طریقت هستند، شیخ طریق ترجیح داده می‌شود

در صورتی که انسان از احکام قالبش فارغ شده باشد و اگر عالم به احکام قالب نباشد شیخ روایت ترجیح داده می‌شود...

در تفسیر «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ...» فرموده‌اند نور عبارت از ولایت است که شخص را از پیروی شیطان باز می‌دارد و پس از او شیعیان علی علیه السلام هستند که با ولایت علی علیه السلام بیعت خاص را قبول کرده‌اند، سپس آن دسته از شیعیان علی علیه السلام که ولایت تکوینی در آنها زنده شده، زنده شدن آن ولایت عبارت از نوری است که در قلب عبد می‌ماند که از آن تعبیر به علم می‌شود، چنانچه وارد شده: علم نوری است که خداوند در قلب کسی که بخواهد می‌تاباند.

در تفسیر «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» فرموده‌اند: مقصود از بهترین حدیث که خداوند نازل فرمود ولایت علی علیه السلام است، آن (نبا عظیم) یعنی: خبر بزرگ و بهتر از هر حدیثی است، که آن صورت ولایت است، چه اصل ولایت عبارت از مشیّت است که خدای تعالی آن را از مقام جمع الجمع اش بر مراتب عقول و نفوس و عالم طبع نازل فرموده‌است، بعد از نزول آن بر مراتب انسان به صورت حروف، گفتار، کلمات و اصوات نمایان گشته‌است و بالاخره در شکل کتابهای آسمانی تدوین گردیده‌است و اصل همه همان قرآن است که آن صورت ولایت است.

بنابراین صحیح است که بهترین حدیث به قرآن تفسیر شود.

در تفسیر «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا» می‌فرمایند: بگو: همه‌ی شفاعتها برای خداست، پس چرا شما غیر او را نزد او شفیع قرار می‌دهید؟! بگو: یا معنا آیه این است: بلکه آنان جز علی را شفیع اتخاذ کردند که او مظهر تام است و به سبب همین مظهریت است که اسم خدا بر او اطلاق می‌شود.

در تفسیر «لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» از رحمت خدا ناامید نشوید که خداوند همه‌ی گناهان را می‌بخشد و این مطلب برای کسی است که نسبت به مظاهر و خلفای الهی سمت بندگی و

عبودیت داشته باشد و این معنا محقق نمی‌شود مگر برای کسیکه با آنان بیعت عام یا خاص کرده باشد، زیرا ایمان که همان سمت بندگی است، جز با بیعت خاص داخل در قلب نمی‌شود، اما دخول مسلمانان در اسلام، جز مانند اسلام تحت حکم سلاطین سوری نیست، لذا اجر او ثواب فقط بر ایمان است نه اسلام.

یا در معنای آیه می‌گوییم: خطاب عام است و شامل هر کسی است که به طور تکوینی از عبودیت و بندگی خدا منسلخ نشده باشد اعم از آنکه در مقام تکلیف نیز بنده خدا باشد یا نه.

این مطلب از جانب مفسر محترم آنچنان محققانه و عالمانه شرح داده شده که اگر خواننده با عشق الهی هزار بار هم مطالعه کند باز لذت می‌برد.

از نبی ﷺ آمده است: من در مقابل این آیه همه دنیا و آنچه که در آن هست دوست ندارم، یعنی همه دنیا را به این آیه نمی‌دهم.

در تفسیر «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» مرقوم داشته‌اند: ...آنگاه که زمین عالم دگرگون شود، زمین ملکوت بر زمین ملک غالب گردد و زمین بدن ما به نور ملکوت امام روشن می‌شود، بلکه زمین عالم کبیر با نور ملکوت امام روشن گشته و انسان با نور امام از نور آفتاب بی‌نیاز می‌شود.

چنانچه مولوی از زبان شیخ معروف مغربی گفته است:

گفت عبدالله شیخ مغربی

شصت سال از شب ندیدم من شبی

من ندیدم ظلمتی در شصت سال

نه به روز و نه به شب از اعتدال

و چون انسان نمونه‌ای از عالم است اینچنین است که هر گاه با ولادت دوّم متولد شود و ملکوت امامش بر او ظاهر گردد چگونگی روشن شدن زمین با نور پروردگارش بر او ظاهر می‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: پروردگار زمین امام آنست، پرسیده شد: آنگاه که

خروج کند چه می‌شود؟



فرمود: آن وقت مردم از نور آفتاب و ماه بی‌نیاز می‌شوند، به نور امام اکتفا می‌کنند.

و از امام صادق علیه السلام آمده است: آنگاه که قائم ما قیام کند زمین با نور پروردگارش روشن می‌شود، بندگان از نور آفتاب و ماه بی‌نیاز می‌شوند و تاریکی از بین می‌رود، همه‌ی این مطالب در عالم صغیر اشاره به تولد دوّم و ظهور ملکوت امام علیه السلام است.

### سوره‌ی مؤمن (غافر)

در تفسیر «مَا يُجَدِلُ فِيَّ آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا» مرقوم فرموده‌اند: جز کسانی که به ولایت تکوینی و تکلیفی کافر شدند.

که کفر به خداوند، ملایکه، کتابها، فرستادگان، نعمت‌های خدا و روز قیامت، محقق نمی‌شود مگر بعد از کفر به ولایت تکوینی و تکلیفی، چه انسان مادامی که وجهی دلش را نپوشاند کافر به خدا، روز قیامت، ملایکه، رسولان، کتابها و نعمت‌های الهی نمی‌شود، وجه قلب همان ولایت تکوینی است و ولایت تکلیفی چیزی جز کمک کننده‌ای برای کشف حجاب از آن وجه نیست.

داستان حضرت موسی و فرعون بسیار آموزنده و برای هر خواننده‌ای مایه‌ی عبرت است تقاضا داریم این شرح دلپذیر را از صفحه ۴۰۶ این ترجمه مطالعه فرمایید. باید عرض کنیم که هر حرف و کلمه‌ی قرآن کریم از معجزات الهی و اعجاب‌انگیز است که باید با نهایت خضوع و نیازمندی درک و فهم آن را از حضرت احدیّت تقاضا نمود.

### سوره‌ی حمّ السجده (فصلت)

در تفسیر «... خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ...» مرقوم فرموده‌اند از مراتب عالم گاهی به اعتباری به امام، به اعتباری به ماهها، به اعتباری به سالها تعبیر می‌شود، زمین اسم هر چیزی است که در آن، جهت مقبول ظاهرتر و روشن‌تر و جهت فاعلیّت مخفی‌تر باشد.

و حال همه‌ی عالم طبع و عالم مثال این چنین بود، تعبیر از این دو عالم

به زمین بسیار است.

پس مقصود از زمین اجسام ظلمانی و نورانی است، خلق آن دو، جز در مرتبه‌ای اخیر نازل نشده‌است که همان عالم طبع است یا در مرتبه‌ای قبل از آن که عالم مثال است نمی‌باشد، از آن دو عالم به اعتبار مدّت بقای آنها به یومین یعنی دو روز تعبیر نمود.

در سوره‌ی اعراف بیان آفرینش آسمان‌ها و زمین در شش روز گذشت.

به طور یقینی مطالعه این دو قسمت در مورد آفرینش بر ایمان اهل دل می‌افزاید.

در تفسیر آیة‌ی «وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ...» مرقوم داشته‌اند: از امام صادق علیه السلام آمده‌است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود: آخرین بنده‌ای که به آتش رانده می‌شود، آنگاه که دستور صادر شد و به سوی آتش رفت به خدا توجّه پیدا می‌کند، خدای تعالی می‌فرماید او را برگردانید، پس او را بر می‌گردانند، خدای تعالی به او می‌فرماید: چرا به من التفات کردی؟

بنده می‌گوید: پروردگارا من تو را این چنین گمان نمی‌کردم، خداوند می‌فرماید: گمان تو به من این چنین نبود؟ می‌گوید: پروردگارا گمان من به تو این بود که گناه مرا ببخشی و در بهشت سکونت دهی پس خدای جبار می‌فرماید: ای فرشتگان من قسم به عزّت، جلال، نعمت‌ها، بلندی و ارتفاع مکانتم که این بنده من در هیچ ساعتی به من گمان خوب نبرده است، اگر لحظه‌ای درباره‌ام گمان خوب می‌برد او را به آتش نمی‌ترساندم، با وجودی که دروغ می‌گوید، او را اجازه دهید و داخل بهشتش گردانید.

سپس (رسول خدا صلی الله علیه و آله) فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که گمان خوب به خدا داشته باشد مگر آنکه با او طبق گمانش رفتار شود.

فضل و کرم الهی شامل حالمان گردید که با عنایات خاصّه و تأییدات عارفانه پیر بزرگوارمان حضرت مجذوبعلیشاه (دکتر نور علی تابنده) چاپ و به پیشگاه یگانه منجی عالم بشریّت و اولیای الهی و فقرای وادی فقر و فنا و

عاشقان حقیقی طریقت مرتضوی تقدیم داریم.

از بزرگوارانی که با کمال عشق و محبت در ترجمه و چاپ این اثر نورانی ما را همراهی فرموده‌اند از صمیم جان و دل سپاسگزاری نموده، سعادت دنیا و آخرت آنان را از حضرت احدیت مسئلت می‌نماییم.

عده‌ای از عزیزان که اجازه فرموده‌اند نام مبارکشان زینت بخش این مقدمه شود عبارتند از:

- ۱- توجّه باطنی و تأییدات ظاهری مولای درویشان زمان آقای مجذوبعلیشاه (دکتر نور علی تابنده) روحی فداه.
- ۲- مآخذ احادیث و اخبار معصومین علیهم‌السلام حضرت آیه‌الله سمّامی، حجّة‌الاسلام شیخ مهدی کیائی و چند تن از علمای بزرگوار قم.
- ۳- توجّه و محبت استاد بزرگوار و محقق ارجمند جناب دکتر سیدجعفر شهیدی که تقریظ آن بزرگوار در جلد اوّل به چاپ رسیده است.
- ۴- جناب آقای سیدعزیزالله قائمی طباطبائی با کمال محبت و عشق به حقیقت قرآن عهده‌دار ویراستاری نگارشی و فنی این مجلد می‌باشند.
- ۵- برادر بزرگوار جناب آقای محسن نهال مدیر محترم نشر محسن.
- ۶- سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که عهده‌دار چاپ و صحافی این تفسیر شریف شده‌اند.
- ۷- تایپ کامپیوتری توسط سرکار خانم نفیسه بذرکار انجام گرفته‌است.
- ۸- تهیه‌ی پرینت کالک را برادر مکرم محترم جناب آقای مجید احمدیان عهده‌دار بوده‌اند.
- ۹- از اساتید بزرگوار و فقرای عالی‌مقدار و خوانندگان محترم تقاضا داریم با ارائه‌ی نظرات سودمند خود ما را در جهت بهبود خدمات یاری فرموده و رهین منت خود قرار دهند.

رَبَّنَا افْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

## فهرست مندرجات

۵	پیشگفتار.....
۳۱	سوره‌ی سبا.....
۳۱	آیات ۱-۹.....
۳۲	ترجمه.....
۳۳	تفسیر.....
۳۶	لازمه‌ی آمرزش و روزی کریمانه.....
۴۲	آیات ۱۰-۱۹.....
۴۳	ترجمه.....
۴۵	تفسیر.....
۴۷	نعمتهای الهی بر حضرت سلیمان <small>علیه السلام</small> .....
۴۹	کفایت نکردن ثروت و...حتی برای تکمیل سرور يك روز.....
۶۲	آیات ۲۰-۲۸.....
۶۲	ترجمه.....
۶۳	تفسیر.....
۷۳	آیات ۲۹-۳۷.....
۷۴	ترجمه.....
۷۴	تفسیر.....
۷۸	موضع‌گیری ثروتمندان در مقابل پیامبران.....
۷۹	گسترش روزی با خداست.....
۷۹	داشتن مال و اولاد(زیاد)نشانه‌ی تقرب الهی نیست.....
۸۱	آیات ۳۸-۴۵.....
۸۲	ترجمه.....

۸۳.....	تفسیر
۸۷.....	بیان اتصال به ملکوت علیا و سفلی
۹۳.....	آیات ۴۶-۵۴.....
۹۳.....	ترجمه
۹۴.....	تفسیر
۹۴.....	موعظه‌ی حضرت حقّ بر خیزش الهی
۱۰۳.....	سورة فاطر
۱۰۳.....	ترجمه
۱۰۴.....	تفسیر
۱۱۰.....	آیات ۵-۱۰.....
۱۱۰.....	ترجمه
۱۱۱.....	تفسیر
۱۱۸.....	آیات ۱۱-۱۳.....
۱۱۸.....	ترجمه
۱۱۹.....	تفسیر
۱۱۹.....	مراحل آفرینش انسان از خاک
۱۲۰.....	تحقیق بدا
۱۲۸.....	آیات ۱۵-۳۶.....
۱۲۸.....	ترجمه
۱۲۹.....	تفسیر
۱۳۵.....	آیات ۲۷-۳۸.....
۱۳۶.....	ترجمه
۱۳۷.....	تفسیر

۱۳۹.....	دانش موجب خشیت الهی می‌شود .....
۱۵۲.....	آیات ۳۹-۴۵.....
۱۵۳.....	ترجمه .....
۱۵۴.....	تفسیر .....
۱۶۱.....	سوره‌ی یس.....
۱۶۱.....	در فضیلت سوره‌ی یس.....
۱۶۲.....	آیات ۱-۱۲.....
۱۶۲.....	ترجمه .....
۱۶۳.....	تفسیر .....
۱۶۸.....	آیات ۱۳-۲۷.....
۱۶۹.....	ترجمه .....
۱۷۰.....	تفسیر .....
۱۷۴.....	آیات ۲۸-۴۷.....
۱۷۵.....	ترجمه .....
۱۷۷.....	تفسیر .....
۱۸۵.....	آیات ۴۸-۵۹.....
۱۸۵.....	ترجمه .....
۱۸۶.....	تفسیر .....
۱۹۱.....	آیات ۶۰-۷۳.....
۱۹۱.....	ترجمه .....
۱۹۲.....	تفسیر .....
۱۹۸.....	آیات ۴۷-۸۳.....
۱۹۸.....	ترجمه .....

۱۹۹.....	تفسیر
۲۰۶.....	سُورَةُ الصَّافَّاتِ
۲۰۶.....	آیات ۱ - ۱۰
.....	ترجمه
۲۰۷.....	تفسیر
۲۱۳.....	آیات ۱۱ - ۲۶
۲۱۴.....	ترجمه
۲۱۴.....	تفسیر
۲۱۸.....	آیات ۲۷ - ۴۰
۲۱۸.....	ترجمه
۲۱۹.....	تفسیر
۲۲۲.....	آیات ۴۱ - ۷۴
۲۲۳.....	ترجمه
۲۲۴.....	تفسیر
۲۲۹.....	آیات ۷۵ - ۸۲
۲۳۰.....	ترجمه
۲۳۰.....	تفسیر
۲۳۳.....	آیات ۸۳ - ۱۱۳
۲۳۴.....	ترجمه
۲۳۵.....	تفسیر
۲۴۶.....	آیات ۱۱۴ - ۱۲۲
۲۴۶.....	ترجمه
۲۴۷.....	تفسیر

۲۴۸.....	آیات ۱۲۳- ۱۳۲.....
۲۴۸.....	ترجمه.....
۲۴۹.....	تفسیر.....
۲۵۱.....	آیات ۱۳۳- ۱۴۸.....
۲۵۲.....	ترجمه.....
۲۵۲.....	تفسیر.....
۲۵۴.....	آیات ۱۴۹- ۱۸۲.....
۲۵۵.....	ترجمه.....
۲۵۶.....	تفسیر.....
۲۶۵.....	سورة ص.....
۲۶۵.....	آیات ۱-۱۱.....
۲۶۵.....	ترجمه.....
۲۶۶.....	تفسیر.....
۲۷۱.....	آیات ۱۲-۱۶.....
۲۷۱.....	ترجمه.....
۲۷۱.....	تفسیر.....
۲۷۳.....	آیات ۱۷-۲۹.....
۲۷۴.....	ترجمه.....
۲۷۶.....	تفسیر.....
۲۸۵.....	آیات ۴۰- ۳۰.....
۲۸۶.....	ترجمه.....
۲۸۶.....	تفسیر.....
۲۹۴.....	آیات ۴۱- ۴۴.....



۲۹۴.....	ترجمه
۲۹۵.....	تفسیر
۳۰۴.....	آیات ۴۵-۵۴.....
۳۰۴.....	ترجمه
۳۰۵.....	تفسیر
۳۰۷.....	آیات ۵۵-۷۰.....
۳۰۷.....	ترجمه
۳۰۸.....	تفسیر
۳۱۵.....	آیات ۷۱-۸۳.....
۳۱۵.....	ترجمه
۳۱۶.....	تفسیر
۳۱۶.....	آیات ۸۴-۸۸.....
۳۱۷.....	ترجمه
۳۱۷.....	تفسیر
۳۱۹.....	سوره زمر
۳۱۹.....	آیات ۱-۸.....
۳۲۰.....	ترجمه
۳۲۱.....	تفسیر
۳۳۱.....	آیات ۹-۲۰.....
۳۳۲.....	ترجمه
۳۳۴.....	تفسیر
۳۴۷.....	آیات ۲۱-۲۸.....
۳۴۸.....	ترجمه

۳۴۹	تفسیر
۳۵۷	آیات ۲۹-۳۷
۳۵۸	ترجمه
۳۵۸	تفسیر
۳۶۵	آیات ۳۸-۴۴
۳۶۶	ترجمه
۳۶۷	تفسیر
۳۷۲	آیات ۴۵-۵۲
۳۷۳	ترجمه
۳۷۴	تفسیر
۳۷۹	آیات ۵۳-۶۱
۳۸۰	ترجمه
۳۸۰	تفسیر
۳۸۸	آیات ۶۳-۶۸
۳۸۹	ترجمه
۳۹۰	تفسیر
۳۹۶	آیات ۶۹-۷۵
۳۹۷	ترجمه
۳۹۸	تفسیر
۴۰۶	سوره‌ی مؤمن (غافر)
۴۰۶	آیات ۱-۹
۴۰۷	ترجمه
۴۰۸	تفسیر

۴۱۵.....	آیات ۱۰-۲۲.....
۴۱۶.....	ترجمه.....
۴۱۷.....	تفسیر.....
۴۲۷.....	آیات ۲۳-۳۳.....
۴۲۸.....	ترجمه.....
۴۲۹.....	تفسیر.....
۴۳۵.....	آیات ۳۴-۴۰.....
۴۳۶.....	ترجمه.....
۴۳۷.....	تفسیر.....
۴۴۱.....	آیات ۴۱-۵۲.....
۴۴۲.....	ترجمه.....
۴۴۳.....	تفسیر.....
۴۵۰.....	آیات ۵۳-۵۸.....
۴۵۱.....	ترجمه.....
۴۵۱.....	تفسیر.....
۴۵۵.....	آیات ۵۹-۶۶.....
۴۵۶.....	ترجمه.....
۴۵۶.....	تفسیر.....
۴۶۵.....	آیات ۶۷-۷۷.....
۴۶۵.....	ترجمه.....
۴۶۶.....	تفسیر.....
۴۷۱.....	آیات ۷۸-۸۵.....
۴۷۲.....	ترجمه.....

۴۷۳	تفسیر
۴۷۸	سوره‌ی حَم السَّجْدَة
۴۷۸	آیات ۱-۸
۴۷۸	ترجمه
۴۷۹	تفسیر
۴۸۳	آیات ۹-۱۲
۴۸۳	ترجمه
۴۸۴	تفسیر
۴۸۹	آیات ۱۳-۱۸
۴۸۹	ترجمه
۴۹۰	تفسیر
۴۹۳	آیات ۱۹-۲۴
۴۹۳	ترجمه
۴۹۴	تفسیر
۴۹۷	آیات ۲۵-۳۶
۴۹۸	ترجمه
۴۹۹	تفسیر
۵۱۰	آیات ۳۷-۴۴
۵۱۱	ترجمه
۵۱۲	تفسیر
۵۱۹	آیات ۴۵-۴۶
۵۱۹	ترجمه
۵۱۹	تفسیر

۵۲۰	آیات ۴۷ - ۵۴
۵۲۱	ترجمه
۵۲۲	تفسیر
۵۲۹	متن تفسیر شریف
۵۳۰	سورة سباء
۵۶۲	بيان للاتصال بالملکوتین العلیا و السفلی
۵۷۳	سورة فاطر
۵۸۲	تحقیق البداء
۶۰۷	سورة یس
۶۳۱	سورة الصافات
۶۶۴	سورة ص
۶۹۳	سورة الزمر
۷۳۴	تحقیق تبدیل، الارض و اشراقها بنور ربها
۷۴۱	سورة غافر (مؤمن)
۷۷۷	سورة حم السجدة
۸۰۰	حکایة حزقیل
۸۱۸	فهرستهای پنجگانه
۸۱۹	فهرست اعلام
۸۲۸	فهرست ترجمه‌ی اخبار
۸۵۴	فهرست اخبار متن
۸۷۷	فهرست ابیات
۸۷۸	فهرست منابع

## سورهی سبا

همه‌ی این سوره مکی است و پنجاه و پنج آیه است.

### آیات ۹-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ  
وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ( ۱ ) يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي  
الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا  
وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ( ۲ ) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ  
بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي  
السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي  
كِتَابٍ مُبِينٍ ( ۳ ) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ( ۴ ) وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا  
مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ ( ۵ ) وَيَرَى الَّذِينَ  
أُتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ  
الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ( ۶ ) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ  
إِذَا مَرِزْتُمْ كُلَّ مَمْرَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ( ۷ ) أَفَتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا  
أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلَىٰ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ  
الْبَعِيدِ ( ۸ ) أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ

وَالْأَرْضِ إِنْ نَشَأْ نُخَسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةٌ لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنبِئٍ (۹)

### ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

سپاس خداوندی را که آنچه در زمین است، از آن اوست و در آغاز آخرت نیز سپاس او راست و او فرزانه آگاه است. می‌داند هر آنچه را که در زمین فرو می‌رود و هر آنچه از آن برون می‌آید و هر آنچه از آسمان فرود می‌آید و هر آنچه به آن فرا می‌رود؛ و او مهربان آمرزگار است. و کافران گویند قیامت برای ما فرا نمی‌رسد؛ بگو چرا، سوگند به پروردگارم - همان دانای راز نپهان - که بی شبهه به شما فرا می‌رسد؛ و همسنگ ذره‌ای در آسمانها و زمین از او پنهان نیست نیز چیزی کوچکتر از این و نه بزرگتر نیست مگر آنکه در کتابی مبین ثبت است. تا بدین سان کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند پاداش دهند؛ اینانند که برایشان آمرزش و روزی ارجمند مقرر است. و کسانی که در ردّ و انکار آیات ما مقابله کنان و بی حاصل می‌کوشند، اینانند که عذابی از عقوبتی دردناک در انتظارشان است. و دانش یافتگان آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است حقّ می‌دانند، که به راه خداوند پیروزمند ستوده، هدایت می‌کند. و کافران گویند آیا بشناسانیم به شما مردی را که خبر می‌دهد به شما که چون یکسره پاره و پراکنده شدید، آنگاه آفرینش و هیأت جدیدی خواهید یافت. گویند بر خداوند دروغ بسته است یا جنونی دارد (هیچ کدام) بلکه نامؤمنان به آخرت در عذاب و گمراهی دور و دراز هستند. آیا آسمان و زمینی که پیش روی و پشت ایشان است ننگریسته‌اند؟ اگر خواهیم به زمین فرو بریمشان، یا بر آنان پاره‌ای از آسمان را فرو اندازیم در این امر برای هر بنده توبه کار، مایه عبرتی است.

### تفسیر

(الْحَمْدُ لِلَّهِ) در اوّل سوره‌ی حمد تفسیر این جمله گذشت.  
 (الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ) سپاس خدای را که آسمانهای  
 ارواح و آسمانهای افلاک از آن اوست.  
 (وَمَا فِي الْأَرْضِ) و نیز زمین عالم مثال و عالم طبع که همه اینها  
 نسبت به ارواح اراضی و زمینها هستند، همچنین زمین عنصر و مکرّر گفته شده  
 که لام در مانند اینجا در مبدأ، مرجع و مالک بودن استعمال می‌شود.  
 و نیز مکرّر گفته شده که وقتی گفته می‌شود: «لزيد ما في الصندوق»  
 دلالت می‌کند بر اینکه صندوق و آنچه که در صندوق است مال زید است به‌ویژه  
 اگر آنچه که در صندوق است نفیس و گرانبها باشد.  
 (وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ) در حالی که حمد مخصوص او در دار  
 آخرت است، یا حمد در آخرین مراتب مخصوص او است.  
 چون انسان مادامی که در دنیا یا در مراتب حمد است چنین  
 به‌نظر می‌رسد که غیر خدا نیز محمود باشد، ولی بعد از نظر دقیق و در  
 دار آخرت که حقیقت همه چیز همانطور که هست دیده می‌شود  
 دانسته می‌شود که حمد مخصوص خدای تعالی است.  
 (وَهُوَ الْحَكِيمُ) در افعال، یا در افعال و علومش حکیم است.  
 (الْخَبِيرُ) به هر چیزی خبیر و آگاه است با اتفاق عمل و دقت در علم.  
 (يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ) می‌داند آنچه را که در زمین عالم  
 مثال علوی داخل می‌شود از قبیل اشعه‌ی عقول، نفوس و صور علوم  
 عقول و نفوس، افاضاتی که از عالم علوی به عالم مثال علوی افاضه  
 می‌شود که بقاء و رزق زمین عالم مثال علوی به‌سبب همین افاضه



است، افاضاتی که از زمین عالم مثال علوی به عالم‌های پایین‌تر افاضه می‌شود، مانند عالم طبع و عالم جنّ.

و خداوند می‌داند آنچه را که در زمین داخل می‌شود که آن همه‌ی عالم طبع است، از قبیل اشعه‌ی عقول و نفوس و عالم مثال، از چیزهایی که به آن افاضه می‌شود و بقا و رزق آن به وسیله‌ی آن افاضه است و از قبیل صورتهایی که بر اجرام زمین افاضه می‌شود و وجودی که بر همه‌ی اجزای آن زمین آن به آن و لحظه به لحظه تجدّد پیدا می‌کند و می‌داند آنچه را که در زمین عنصری داخل می‌شود.

از قبیل اشعه‌ی عقول، نفوس، عالم مثال و اشعه‌ی ستارگان افلاک، صورتهای موالید و قوا و استعدادها که پس از امتزاج با سایر عناصر و تولّد موالید از آنها در زمین عنصری داخل می‌شود و همچنین است استعدادهایی که در همه‌ی موالید داخل می‌شود.

و خداوند می‌داند آبهایی را که در زمین عنصری داخل می‌شود، از قبیل دریاها و نهرها و بارانها و آنچه که از هوا به آب تبدیل می‌شود، از قبیل اجزا، دانه‌ها و ریشه‌ها که در زمین داخل می‌شوند.

و آنچه را که در عالم به زمین داخل می‌شود، مانند قوا، استعدادها، انسانهای شقی که داخل در عالم اشقیا و عالم خودشان می‌شوند و از سنخ آنها می‌گردند، مانند چیزهایی که بر آنها از مراتب بالا افاضه می‌شود، قوا و استعدادهایی در آنها از تأثیر عالم بالا تولید می‌شود.

و خداوند می‌داند آنچه را که در عالم برزخ داخل می‌شود که در زبان قدما «هورقولیا» نامیده شده‌است که گویند: آن شهری است که

دارای هزار هزار در است.

و در مرحله‌ی نزول و پایین آمدن هر روز از درهای شرقی آن شهر ملائکه داخل می‌شوند که عدد آنها به شماره نمی‌آید و از آن درها چیزهایی داخل می‌شود که قابل شمارش نیست و افاضه بر پایین‌تر از خودشان مثل عالم طبع و عالم جنّ می‌کنند.

و همچنین در مرحله‌ی صعود و بالا رفتن هر روز بلکه در آن شهر داخل می‌شوند که عدد آنها قابل احصا و شمارش نیست، از قبیل فرشتگانی که بالا می‌روند و نفوس بشری که از بدن‌ها خلع شده و به سوی مثال علوی و عالم ارواح بالا می‌روند، یا آنها که به عالم جنّ و جهنّم سقوط کرده و پایین می‌روند.

(وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ الرَّحِيمُ) خدایی که به بندگان و مخلوقاتش رحم می‌کند، یعنی مدد زندگی و روزی آنها را قطع نمی‌کند با اینکه زشتی عمل آنها را می‌بیند و اعمال بد آنها به سوی آسمانها بالا می‌رود که آنها را شایسته و مستحقّ عذاب می‌نماید.

(الْغَفُورُ) خداوند بخشنده است و زشتی اعمال بندگان را از مردم و ملائکه و بلکه از خودشان می‌پوشاند.

(وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِنَا السَّاعَةُ) کافرین گفتند: ساعت برای ما نمی‌آید و مقصود از ساعت قیامت، یا ظهور قائم یا رجعت است، که آنرا انکار کردند، یا از باب استهزا دیر و دور شمردند.

(قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ

وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) در سوره‌ی یونس تفسیر این آیه گذشت، در آنجا زمین را مقدّم و اینجا مؤخّر آورد.

و وجه مقدّم داشتن آسمانها آشکارست و وجه تقدیم زمین در آنجا گذشت.

(وَلِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) روزی و رزقی که در آن رنج و خستگی و دنباله و مؤاخذه نباشد، مقدّم داشتن جزا و پاداش مؤمنین و نسبت فعل به سوی خدا جهت اشعار به این است که غایت و هدف پاداش دادن به مؤمنین است.

غایتی بالذات است که بالذات منسوب به خدای تعالی است و لذا روش و اسلوب را در اینجا تغییر داد و فرمود: «و ليجزي الذين سعوا في آيات الله» و فرمود:

(وَ الَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا) کسانی که در محو و نابودی آیات آفاقی ما از قبیل انبیا و اولیاء علیهم السلام سعی و کوشش کردند، بدین گونه که آنان را استهزا، توهین، آزار و اذیت نمودند، زدند و کشتند، احوال و اخلاق و سنت‌های آنان را از مردم پنهان کردند و احکام را بر مردم مشتبه ساختند.

و سعی در نابودی آیات آفاقی دیگر ما کردند که آنها را از مردم و از خودشان پنهان نموده و خواستند که آیات تدوینی ما را پنهان و تحریف کنند و گونه‌ای تأویل نمایند که با عقاید باطل‌شان موافق باشد. (مُعَاجِزِينَ) تا مردم را از اعلان حقّ خود و اظهار آیت و نشانه حقّ خویش عاجز و ناتوان کنند، یا کسانی را که مدّعی دلالت آیات بر

حقّ هستند از ادّعی خویش عاجز سازند، یا خداوند و جانشینانش را عاجز نمایند.

و لفظ «معجزین» «معجزین» خوانده شده، یعنی آنان را از ایمان و از نظر به دلالت آیت و نشانه بر حقّ مشغول دارد. (أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٌ) تنوین لفظ «عذاب» برای بزرگ نشان دادن و ترساندن است، رجز مطلق عذاب است، در این صورت لفظ «من» برای تبعیض، یا بیانیّه است و تنکیر آن جهت تفخیم است، یا مقصود عبادت بتهاست که لفظ «من» برای تعلیل یا برای ابتداست، یا مقصود شرک است که تنکیر برای تفخیم و تنويع است، لفظ «من» مانند ماقبلش می‌باشد و مقصود از شرک عظیم شرک به ولایت.

یا مقصود از رجز نجاست و پلیدی است که لفظ «من» مانند ماقبلش می‌باشد، لفظ «الیم» با رفع خوانده شده تا صفت «عذاب» باشد، با جرّ خوانده شده تا صفت «رجز» باشد.

(وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) لفظ «یری» به معنای اعتقاد یا علم است، مقصود از علمی که داده شده نوری است که خداوند در قلب هر کس که بخواهد می‌تاباند.

و لذا خدای تعالی فرمود: «أوتوا العلم» و فرمود: «كسبوا العلم» و نخستین درجات این علم نوری است که انسان را در کارش متحیر و سرگردان قرار می‌دهد، که نمی‌داند چه می‌گوید و چه کار می‌کند، از سخن گفتن ساکت می‌شود.

و در طلب اصل خویش سرگردان می‌شود که چگونه طلب کند؟ و لذا هنگامی که از رسول خدا ﷺ درباره‌ی علم سؤال شد فرمود: علم

عبارت از انصات و سکوت است.<sup>۱</sup>

(الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ) و لفظ «الحق» منصوب خوانده شده و بنابر این «الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ» مفعول اوّل «یری» است، لفظ «هو» ضمیر فصل، لفظ «الحق» مفعول دوّم «یری» می‌باشد.

و اگر لفظ «الحق» مرفوع خوانده شود ممکن است «الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ» صفت «العلم» و مفعول «یری» محذوف باشد و جمله «هو الحق» مستأنفه باشد. و ممکن است موصول فعل «یری» و «یری» متعدّی به يك مفعول باشد، یا مفعول دوّم محذوف، «هو الحق» جمله مستأنفه باشد.

و ممکن است موصول مفعول اوّل، جمله‌ی «هو الحق» مفعول دوّم باشد. مقصود از «الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْهِ» همه چیزهایی است که بر رسول خدا ﷺ نازل شده، یا مقصود چیزهای معهودی است که در ولایت علی ﷺ نازل گشته و مقصود از «الَّذِينَ أوتوا العلم» علی ﷺ یا همه‌ی مؤمنین است.

(وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ) عطف بر جمله‌ی «هو الحق» یا عطف بر جمله‌ی «یری الَّذِينَ أوتوا العلم» است، که در این صورت ضمیر فاعل به بعضی بر می‌گردد که از «الَّذِينَ أوتوا العلم» استفاده می‌شود.

بعضی از آنها با تمام وجود و فعل و قول و خلق و حالش مانند علی ﷺ و بعضی از مؤمنین هدایت به راه عزیز حمید می‌کند، یا با بعضی از این امور هدایت می‌کند نه با تمام وجود، مانند بعضی دیگر از مؤمنین.

(وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) این جمله مقابل قول خدای تعالی: «و یری الَّذِينَ أوتوا العلم» است، هر دو معطوف هستند، در هر دو معنا تعلیل است، مناسب مقابله این بود که بگوید: «و يقول الَّذِينَ كَفَرُوا» به صورت فعل مستقبل،

۱- کافی: ج ۱، ص ۴۸، ح ۴.

لیکن به جهت اشعار به ثبات اقوال و افعال مؤمنین و استمرار آنها در آنجا مضارع آورد، برای دلالت بر عدم ثبات اقوال کافرین و افعال آنها در اینجا فعل را به صورت ماضی آورد، که اقوال و افعال کفار مانند درخت خبیثی است که در روی زمین روئیده و استقراری نداشته باشد.

(هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبَيِّنُكُمْ) کفار گفتند: آیا ما شما را به امر عجیبی، راهنمایی کنیم؟! که مقصودشان نبی ﷺ و استهزای اوست.  
 (إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ) که او به شما می‌گوید بعد از پوسیدن، پاره پاره شدن و بعد از مرگ دوباره زنده می‌شوید.  
 (أَفَتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا) که او در مسأله زنده شدن بعد از مرگ یا در ادّعی رسالت از جانب خدا، به خداوند دروغ بسته است.  
 (أَمْ بِهِ جِنَّةٌ) یا دیوانه است و جنون دارد و آنچه می‌گوید ناشی از قصد و شعور نیست.

(بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ) آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر جهت اشعار به علّت حکم است.  
 (فِي الْعَذَابِ) کسانی که ایمان به آخرت نمی‌آورند در عذاب هستند، عذابی که آنها را مانند مجنون و دیوانه قرار داده و نباید به گفتار آنها اعتنا کرد.

(وَ الضَّلَالِ الْبَعِيدِ) در گمراهی بعید هستند، نسبت بعد و دوری به ضلال و گمراهی مجاز عقلی است، یعنی آنها افترازن و دروغگو هستند، آنها مانند دیوانه‌اند، نه رسول خدا.

(أَفَلَمْ يَرَوْا) آیا نگاه نمی‌کنند، یا کور شده‌اند و نمی‌بینند؟  
 (إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ) و آیا

به جلو و پشت سرشان از آسمان و زمین نگاه نمی‌کنند؟ یعنی به آسمان ارواح و زمین اشباح نمی‌نگرند؟ چه، انسان از همان ابتدای خلقت متوجه به عالم آخرت و عالم ارواح بوده و پشت به عالم اشباح نموده‌است.

و نیز زمین طبع زیر دو پای انسان است، پس آن مانند چیزی است که پشت سر او باشد و آسمان طبع بالای سر او است، پس آسمان به جلوی او بودن شبیه‌تر است و ممکن است.

لفظ «من» تبعیضیه باشد، یعنی آیا نگاه نمی‌کنند به چیزی که در جلو آنها قرار دارد در حالیکه آن قسمتی از آسمان و قسمتی از زمین است؟ یا لفظ «من» ابتداییه است، یعنی آیا نگاه نمی‌کنند به حوادث گذشته که در جلو روی آنها است؟

در حالی که آن حوادث ناشی از حرکات آسمان و تحت تأثیر قرار گرفتن زمین است، یا مقصود حوادث آینده‌است.

بنابر اختلافی که در تفسیر «ما بین ایدیه‌م و ما خلفه‌م» وجود دارد. و انسان اگر به آسمان طبع و آنچه که در آسمان است از ستارگان و آثاری که در زمین حادث می‌شود و از ستارگان ناشی می‌گردد نظر کند، به زمین طبع و آنچه که در آن به واسطه‌ی اشعه‌ی ستارگان و دوران افلاک حادث می‌شود نظر کند یقین پیدا می‌کند که این آسمان و زمین دارای مبدأ حکیم و مرجع باقی است و همچنین اگر نظر به نفس و بدنش نماید و اتصال نفس و بدن و هم آغوشی و تعاشق آن دورا ببیند و به انحلال بدن و استکمال نفس کمالات مناسب آن نظر نماید، یقین پیدا می‌کند که بدن فانی و نفس باقی است، اینک که نفس و بدن پدید آورنده‌ای مدبر و حکیم و عالم و قادر و مختار دارد.

(إِنْ نَشَأْ نُخِيفُ بِهِمُ الْأَرْضَ) این جمله بدل از قول خدا: «إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» به صورت بدل اشمال است، که در این صورت عامل معلق از آن است؛ و معنای این آیه این است که آیا نمی‌نگرید به آسمان و زمین و اینکه ما اگر بخواهیم آنها را به زمین فرو می‌بریم؟! (أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ) یا جمله مستأنفه یا معترضه است.

یعنی، یا پاره‌ای از آسمان (سنگهای آسمانی) بر سرشان می‌ریزیم. (إِنْ فِي ذَٰلِكَ) در این نظر و فکر، یا در آنچه که از آسمان و زمین در جلو و پشت سر آنهاست، یا در قدرت ما بر فرو بردن زمین، یا در فرود آوردن قطعه‌ای از آسمان بر سر آنها. (لَأَيُّةٍ) نشانه و آیتی است که دلالت بر مبدأ و معاد می‌کند. (لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ) نشانه برای هر بنده‌ای است که به باطنش برگردد و مشغول به نفسش باشد، یا به پروردگارش بازگشت می‌کند و آن به علت بازگشت به ولی امرش می‌باشد که به وسیله‌ی تو به دست او بیعت می‌نماید.

### آیات ۱۰-۱۹

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ  
وَأَلْتَأْتَاهُ الْهَادِدَ (۱۰) أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ  
وَأَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱) وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ  
عُدُوها شَهْرٌ وَرَوَاحُها شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنَّ مَنْ  
يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ، وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ



عَذَابِ السَّعِيرِ (۱۲) يَعْمَلُونَ لَهُ، مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ  
 وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ أَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا  
 وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ (۱۳) فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ  
 مَا دَلَّهِمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةٌ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ، فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتْ  
 الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۱۴)  
 لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ  
 رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ أَشْكُرُوا لَهُ، بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ (۱۵) فَأَعْرَضُوا  
 فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ  
 خَمْطٍ وَ أَثَلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ (۱۶) ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا  
 كَفَرُوا وَ هَلْ نُجْزِي إِلَّا الْكَفُورَ (۱۷) وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَرَى  
 الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا  
 لِيَالِي وَ أَيَّامًا ءَامِنِينَ (۱۸) فَقَالُوا رَبَّنَا بَعْدَ بَيْنِ أَسْفَارِنَا  
 وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَرَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَرَّقٍ إِنَّ فِي  
 ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹)

### ترجمه

و به راستی از خود به داود بخششی ارزانی داشتیم و گفتیم ای کوهها و  
 ای مرغان با او در تسبیح همنوایی کنید؛ و آهن را برای او نرم گردانیدیم. و گفتیم  
 که زره‌های بلند و رسا بساز و در زره بافی سنجیده و بسامان کار کن؛ و همگان  
 نیکوکاری کنید که من به آنچه می‌کنید آگاهم. و برای سلیمان باد را رام  
 گردانیدیم، که سیر بامدادیش یکماهه راه و سیر شامگاهیش یکماهه راه بود؛  
 برای او چشمه مس گذاخته و جوشان را روان ساختیم؛ و از جنیان گروهی در نزد

او و به اذن پروردگارش کار می‌کردند و هر کدام از آنان که از فرمان ما سرپیچید، به او از عذاب آتش دوزخ می‌چشانیم. (آنان) برای او هر چه می‌خواست از محرابها و نقش و نگارها و کاسه‌های بزرگ حوض مانند، دیگدانهای استوار (و غیر قابل نقل) می‌ساختند؛ (و گفتیم) ای خاندان داود سپاس ورزید؛ و از بندگان من اندکی سپاسگزار هستند. و چون مرگ او را مقرر داشتیم، چیزی جز کرم چوب خواره، مرگ او را به آنان نشان نداد، که عصایش را خورد پس چون (جسدش) در افتاد، جثیان پی بردند که اگر غیب می‌دانستند، در آن رنج و عذاب خفت بار نمی‌ماندند. برای قوم سبا در مسکنهایشان پدیده شگرفی بود (از جمله) دو بوستان در جانب راست و چپ؛ (که به ایشان گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید، او را سپاس بگزارید؛ (شما را) شهری پاکیزه و پروردگاری آمرزگار است. ولی رویگردان شدند، آنگاه بر آنان سیل بنیان کن را روانه کردیم، به جای آن دو بوستانشان دو بوستان دارای میوه‌های ناگوار و درخت گز و اندک مایه‌ای از درخت سدر برای آنان جانشین کردیم. به خاطر کفرانی که ورزیده بودند اینگونه جزایشان دادیم؛ و آیا جز ناسپاس را کیفر می‌دهیم؟ و در بین آنان و آبادیهایی که به آنها برکت بخشیده بودیم؛ آبادیهایی به هم پیوسته قرار داده بودیم، در میان آنها سیر و سفر مقرر داشته بودیم، به آنان می‌گفتیم شبها و روزها با کمال امن و امان در آنها سیر و سفر کنید. سپس گفتند پروردگارا بین سفرهای ما فاصله انداز و بدینسان بر خویشان ستم کردند آنگاه همچون افسانه شان گردانیدیم و پاره و پراکنده شان ساختیم؛ بی گمان در این برای هر شکیبای شاکری مایه‌های عبرت است.

### تفسیر

(وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا) این جمله حالیه یا معطوف بر مقدر

است و معنای آیه این است: چرا به آنچه که در جلو و مابین دستهایشان

است نگاه نمی‌کنند و چرا به پشت سرشان از حوادث گذشته نظر نمی‌اندازند؟ تا به مبدأ دانای حکیم یقین پیدا کنند، در حالیکه ما به داود از فضل و کرم خود دادیم که دلالت بر مبدأ و معاد می‌کند، یا تقدیر آیه چنین است: ما در گذشته آیات و نشانه‌های عجیبی ایجاد کردیم که دلالت بر کمال قدرت و آگاهی ما می‌کند، در حالیکه به داود از فضل و کرم خود دادیم.

(يٰۤاٰجِبٰلُ) حال یا مستأنف، یا بدل تفصیلی از «آتینا» است، بنابراین تقدیر قول است، یعنی گفتیم ای کوهها.  
(اَوْبِي) با صدای داود هماهنگ شوید، صدای او را به تسبیح بر گردانید.

(مَعَهُ وَ الطَّيْرِ) لفظ «والطَّيْرِ» با رفع خوانده شده تا عطف بر «جبال» یا بر ضمیر مستتر در «اَوْبِي» باشد، به سبب نوعی فاصل و جدا کننده از تأکید به منفصل بی نیاز شده است.

و با نصب خوانده شده تا عطف بر محلّ «جبال» یا بر ضمیر مجرور باشد و عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده‌ی حرف جرّ ضعیف است، یا قرائت نصب بنا بر این است که مفعول معه باشد.

این آیه و بیان آن در سوره‌ی انبیاء گذشت.

(وَ اَلْتَّائِبَةُ الْحَدِيدَ) ما آهن را برای او نرم کردیم تا داوود او را مانند شمعی به هر شکلی که بخواهد درآورد.

(اَنَّ اَعْمَلَ) لفظ «اَنَّ» تفسیریّه یا مصدریّه است.

(سَابِغَاتٍ) به او گفتیم زره‌های گشاد بساز، تنها اکتفا به «سابغات» و صفت کرد، از زره که موصوف است اسم نبرد، چون ساختن

زره آهنی از داود عَلَيْهِ السَّلَامُ مشهور و معروف است.

(وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ) در بافت و حلقه‌ها و گره‌های زره اندازه‌ی مخصوصی باید باشد، به نحوی که پوشیدن آن ممکن باشد و از نفوذ شمشیر و تیر و نیزه مانع شود و آنقدر سنگین نباشد که پوشنده از حمل آن عاجز و ناتوان باشد و سبک نباشد تا مانع نفوذ چیزهایی که ذکر شد باشد.

(وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) و کارهای شایسته کنید، که من به آنچه می‌کنید آگاهم.

اینجا اهل و عشیره، یا امتش را با او در خطاب همراه نمود، نکره آوردن لفظ «صالحاً» یا برای تحقیر و اکتفا کردن به نوعی مختصر از عمل صالح است یا برای تفخیم و بزرگ کردن و اشعار به عمل صالح حقیقی است که آن ولایت است.

(وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ) برای سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ باد را نرم و مطیع ساختیم.  
(عُدُّوْهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ) سیر باد در طرف صبح يك ماه است و در طرف عصر نیز يك ماه است.

برخی گفته‌اند: باد تخت و بساط سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ را حمل می‌کرد و طرف صبح فاصله‌ی يك ماه راه را طی می‌کرد و طرف عصر نیز همچنین.

(وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَاطِرِ) چشمه‌ی مس را برای او جاری ساختیم، بعضی گفته‌اند: خدای تعالی مس را برای او از معدنش جاری ساخت که مانند جوش چشمه می‌جوشید و لذا آنرا چشمه نامید و این معدن در یمن بود.

(وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ) و افرادی از جنّ زیر دست سلیمان تحت فرمان او بودند که به دستور او عمل می‌کردند.

(بِإِذْنِ رَبِّهِ) ضمیر به موصول یا به سلیمان بر می‌گردد.

(وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ) و کسی از آنان که از فرمان ما سرپیچی می‌کرد در دنیا و آخرت از عذاب آتش سوزان به او می‌چشانندیم.

(يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ) برای او قصرهای بلند می‌ساختند و آن قصرها و کاخها «محاریب» نامیده‌شده، چون قصرها بسیار بلند بودند که از تسلط بر قصرها و قدرت بر جنگ در میان آنها مانع می‌شدند.  
(و تَمَثَّلَ صَوْرَتَهَا).

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: به خدا سوگند مقصود تمثیل مردان و زنان نیست و لیکن مقصود درخت و شبه درخت است.<sup>۱</sup>  
(وَجَفَانٍ) لفظ «جفان» جمع «جفنة» به معنای سینی و ظرف بزرگ است (كَالْجَوَابِ) لفظ «جواب» جمع «جوابية» به معنای حوض بزرگ است (وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ) دیگهای بزرگ که بر زمین ثابت اند و چون خیلی بزرگ هستند از جایشان بیرون نمی‌آیند.

(أَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) در حالیکه به آنان گفته می‌شود: ای آل داود شکر کنید.

چه کلمه «الشکور» یعنی کسی که زیاد شکر می‌کند و از نعمت و نعمت دادن و تعظیم منعم و صرف نعمت در جای خودش غفلت نمی‌کند و در عین حال برای کسی ممکن نیست حق شکر را ادا کند، زیرا خود شکر کردن نعمتی است بسی بزرگتر از هر نعمتی که بر آن شکر شود.

(فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةٌ الْأَرْضِ) «الارض» که این لفظ با حرکت راء حشره‌ی معروفی است که چوب را

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۱۲. کافی: ج ۶، ص ۴۷۶، ح ۳.

می‌خورد و آنرا مانند زمین قرار می‌دهد، کار آن «ارض» نامیده می‌شود به معنای خوردن چوب و قرار دادن آن مانند زمین.

زیرا آن حشره «موریانه» سطح چوب را از گل قرار می‌دهد که چوب روی آن قرار بگیرد، مانند زمین و اضافه‌ی لفظ «دأبۃ» به زمین از قبیل اضافه‌ی فاعل به فعل یا اضافه فاعل به چیزی است که منفعل را مثل فاعل فرار می‌دهد و مفعول «دلهم» به جنّ یا به انس یه به مجموع بر می‌گردد.

(تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ) لفظ «منسأته» اسم آلت از «نساء» است، یعنی او

را طرد کرد، یا دفع نمود، یا سوق داد.

(فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ)

از امام رضا علیه السلام روایت شده که سلیمان بن داود علیه السلام روزی به اصحابش گفت: خدای تعالی به من ملك و پادشاهی عطا کرده‌است که برای هیچ کس بعد از من چنین ملکی شایسته نیست، برای من باد، انس، جن، پرنده و وحوش را مسخر نمود، زبان پرندهگان را به من آموخت و از هر چیزی داد.

و در عین حال با این همه ملك و پادشاهی که به من داده شده‌است، خوشحالی و سرور برای من يك روز تا شب کامل نشد، من دوست دارم فردا داخل قصر خود شده و به بالای آن بروم تا مملکتهایم را بنگرم.

به هیچ کس هم اجازه ندهید نزد من بیاید تا مبادا يك روز خوشحالی مرا ناقص کند.

یاران سلیمان پذیرفته و پاسخ مثبت دادند.

وقتی که فردا شد و ساعت موعود رسید سلیمان عليه السلام عصایش را به دست گرفته و به بالاترین جای قصرش رفت، در حالیکه بر عصایش تکیه داده و به آنچه که به او داده شده بود خوشحال بود، به مملکت‌هایش با سرور و خوشحالی نگاه می‌کرد که ناگهان نظرش به جوانی افتاد زیبا روی با لباسهای زیبا که از بعضی از زوایای قصر او بیرون آمد و به سلیمان نزدیک شد، وقتی سلیمان چشمش به او افتاد گفت: چه کسی تو را به این قصر راه داد؟

من خواستم امروز در این قصر خلوت کنم تو با اجازه‌ی چه کسی اینجا داخل شدی؟

جوان گفت: پروردگارم مرا اینجا داخل کرد و با اجازه‌ی او داخل شدم، سلیمان (با خود) گفت: پروردگارش به او از من سزاوارترست، حال بگو تو چه کسی هستی؟

جوان گفت: من ملك الموت هستم، سلیمان گفت: برای چه چیزی آمده‌ای؟

گفت: آمده‌ام که قبض روح کنم، گفت: مأموریت خویش را انجام بده، امروز روز خوشحالی من بود، خداوند نخواست من بدون ملاقات او خوشحال شوم.

پس ملك الموت قبض روح او را نمود در حالیکه بر عصایش تکیه داده بود، پس سلیمان همانطور در حالیکه وفات یافته بود، بر عصایش تکیه داده و آنجا مدتی به همان حالت ماند و مردم به او نگاه می‌کردند، گمان می‌کردند که او زنده است.

پس دربارهی او فتنه انگیزی کرده و اختلاف عقیده پیدا کردند،

بعضی از آنان گفتند: سلیمان زنده‌است و این مدّت طولانی را بر عصایش تکیه داده در حالیکه خسته نمی‌شود، نمی‌خوابد، نمی‌خورد و نمی‌آشامد، او پروردگار ماست که بر ما واجب است او را عبادت کنیم. برخی گفتند: سلیمان ساحر و جادوگرست و او با جادو و سحر و تصرّف در چشم‌های ما به ما نشان می‌دهد که بر عصایش تکیه داده و ایستاده‌است در حالیکه مطلب چنین نیست.

و مؤمنین گفتند: سلیمان بنده‌ی خدا و نبیّ اوست و خدای تعالی کار او را آن طور که می‌خواهد تدبیر می‌کند، وقتی اختلاف بالا آمد خدای تعالی موریانه را فرستاد تا عصای سلیمان را بخورد، وقتی موریانه داخل عصا را خورد عصا شکست و سلیمان از قصرش به روی زمین افتاد.

پس جنّ از موریانه به خاطر کاری که کرده بود تشکر کرد و روی همین جهت است که موریانه هر جا یافت شود حتماً نزد آن آب و گل وجود دارد.

و خدای تعالی به این داستان اشاره کرده و فرموده: «فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتِهِ» یعنی عصایش را موریانه بخورد. «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَوْ كَانُوا... تا آخر». سپس امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: به خدا سوگند این آیه این چنین نازل نشد و آیه این چنین نازل شده‌است: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْإِنْسُ أَنَّ الْجِنَّ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ»<sup>۱</sup>.

و از پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده‌است: سلیمان بن داود هفتصد و دوازده

۱- عیون الاخبار الرضا: ج ۱، ص ۲۰۶، باب ۲۶، ح ۲۴. علل الشرایع: ص ۷۳، باب ۶۴، ح ۲.



سال زندگی کرد.<sup>۱</sup>

«لقد كان» این جمله جواب سؤال مقدر است گویا که گفته شده: حوادث آسمان و زمین که ذکر شد دلالت بر علم و قدرت و حکمت خدای تعالی می‌کرد همه از نعمتها و نعمت دادن خدا بود.

آیا از نعمتهای خدا نیز چیزی واقع شده که دلالت بر این معنا بکند؟ خدای تعالی در جواب فرمود:

(لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ) برای قوم سبأ چنین پیش آمد.

سبأ از اولاد سبا بن یشحب بن یعرب بن قحطان بوده‌اند.

از پیامبر ﷺ آمده است: که از او درباره سبأ سؤال شد که آیا او مرد است یا زن؟ پس رسول خدا ﷺ فرمود: او مردی از عرب بود که ده فرزند از او ماند که شش نفر از آنها میمون و خوشقدم و چهار نفر از آنان شوم و بد قدم بودند، اما کسانی که خوشقدم بودند عبارتند از: ازد، کنده، مذحج، اشعرون، انمار، حمیر، گفته شده: انمار چیست: فرمود: کسانی هستند که از آنان خثعم و بجیله است و اما آن چهار نفر که شوم بودند: عامله، جزام، لخم، غسان بودند.<sup>۲</sup>

(فِي مَسْكِنِهِمْ) و «فِي مَسَاكِنِهِمْ» خوانده شده و آن محلّ سکنی و زندگی آنانست.

بعضی گفته‌اند: در یمن بوده است و نام آنجا «مأرب» بوده که از آنجا تا صنعاء سه روز راه بوده است.

(ءَايَةٌ) در محلّ سکناى قوم سبأ نشانه‌ی آیتی است که دلالت بر

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۱۵. اکمال الدین و اتمام النعمة: ص ۵۲۳، باب ۴۶، ذیل ح ۳.

۲- صافی: ج ۴، ص ۲۱۵. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۳۸۶.

قدرت حقّ و عنایت او به خلقش و ثواب و عقاب او در دنیا و آخرت می‌کند.

(جَنَّتَانِ) یعنی دو گروه از بستان‌ها و باغ‌ها، قرار داشت.

(عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ) دو باغ از راست و چپ شهرستان که هر یک از آن باغها تا شهر ده روز راه است و درختان هر دو بستان از بس بهم پیچیده و بهم پیوسته است که گویی یک بستان است، درباره‌ی آنها گفته می‌شود:

(كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ) و ممکن است جمله مستأنفه به تقدیر

لفظ «قول» باشد؛ گویا که گفته شده: به آنها چه گفته شده؟

یا پروردگارا به آنها چه گفتی؟

پس فرمود: به آنها گفته شده، یا گفتیم: از روزی پروردگارتان

بخورید.

(وَ أَشْكُرُوا لَهُ، بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ) این جمله نیز مستأنف و در مقام

تعلیل است.

یعنی و او را سپاس گزارید که این شهر، شهر طیب و پاکیزه

است.

(وَ رَبُّ غَفُورٌ) این چهار کلمه «بلدة» و «طیّبة» و «ربّ» و

«غفور» با نصب خوانده شده بنابر اینکه حال باشد یا مدح یعنی: در

حالی که پروردگاری آمرزنده است.

(فَأَعْرَضُوا) پس آنها از شکرگزاری اعراض کردند، بلکه از

نعمت خسته شدند، چنانچه خواهد آمد.

(فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ) لفظ «عرم» گاهی تفسیر به سدّی شده

که در درّه‌ها ساخته می‌شود و آن جمع است که مفرد ندارد، یا مفرد آن «العرمه» است، گاهی تفسیر به موش نر بزرگی شده که سدّ آنها را خراب کرد و به باران شدید و به صحرایی که سدّ در آنجا بوده تفسیر شده‌است.

بعضی گفته‌اند: دریایی در یمن بوده و سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام به سربازانش امر کرد که خلیجی از دریای شیرین برای آنان تا بلاد هند جاری سازد، این کار را کردند و آنرا با سنگ و آهک محکم کردند تا بر شهرهایشان فایده برساند و برای خلیج مجراهای متعددی گذاشتند که هر وقت می‌خواستند به قدر احتیاج از آنجا آب باز می‌کردند.

آنها دارای دو باغ بودند از راست و چپ که مسیر آن ده روز راه بود، که از به هم پیوستگی درختانش کسی در آن مسیر آفتاب نمی‌دید. ولی آنگاه که مرتکب گناه شدند، از فرمان پروردگارشان سرپیچی کردند و به نهی از منکر صالحین گوش فرا ندادند خدای تعالی موش بزرگی بر آن سدّ مأمور ساخت، که سنگ را از جا می‌کند و به‌دور می‌انداخت در حالیکه مردان نمی‌توانستند این کار را انجام دهند.

گروهی از قوم سبأ وقتی چنین دیدند فرار کرده و شهر را ترک نمودند.

پس همچنان موش سنگ را می‌کند تا جایی که سدّ را خراب کرد و آنها نفهمیدند و احساس نکردند تا آنکه سیل همه جا را فراگرفت و شهرشان را خراب کرد و درختانشان را از جا کند.<sup>۱</sup>

(وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِیْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ) به‌جای آن دو باغ، دو باغ دیگر به آنها دادیم که بار درختانش تلخ و ترش و بد طعم و

۱- تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۰ - ۲۰۱.

شور و گز و اندکی درخت سدر بود.

بعضی گفته‌اند: مقصود امّ غیلان است.<sup>۱</sup>

(وَشَيْءٌ مِّنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ) و چون میوه سدر خوردنی است آنرا به اندک بودن توصیف کرد، جهت استهزای آنان این دو گونه درختان (شوره گز و سدر) را هم باغ نامید.

(ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا) این جزای آنانست بدان جهت که کافر شدند.

پس آگاه باشید ای امت محمد ﷺ و به نعمت نبوت و ولایت کفر نورزید که آن دو مانند دو باغ هستند که به راست و چپ شما احاطه کرده‌اند و نیز به نعمت صفحه‌ی نفس عمّاله و علامه کافر نشوید، به نعمت اسلام که با بیعت عامّ نبوی حاصل می‌شود و به نعمت ایمان که با بیعت خاصّ ولوی حاصل می‌گردد کافر نشوید و نیز به نعمت احکام شریعت قالبی و به نعمت آثار طریقه‌ی قلبی کافر نشوید.

(وَهَلْ نُجْزِي إِلَّا الْكُفُورَ) لفظ «نجازی» و لفظ «کفور» با نصب خوانده شده و لفظ «یجازی» با یاء به صورت مجهول و «کفور» با رفع خوانده شده‌است.

(وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا) مقصود از سرزمینهایی که می‌فرماید مبارک گردانیدیم بلاد شام، یا به قول بعضی مکه است.

(قُرَى ظَاهِرَةً) قریه‌های به هم پیوسته که به جهت نزدیکی و اتصال همدیگر از همدیگر دیده می‌شوند.

۱- تفسیر صافی: ج ۴، ص ۲۱۶.

(وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرُوا فِيهَا) این جمله حال به تقدیر قول، یا مستأنف و جواب سؤال به تقدیر قول است.

(لَيَالِيَّ وَأَيَّامًا) هر روز و شب به سوی شام یا به طرف مکه به سیر و سفر پردازید.

(ءَامِنِينَ) در حالیکه از گرسنگی و تشنگی و از دزدان و راهزنان در امان بودند.

(فَقَالُوا رَبَّنَا بَعْدَ بَيْنِ أَسْفَارِنَا) با زبان حال که همان عمل به گناهان و کفران نعمت باشد گفتند: پروردگارا سفرهای ما را دور و دراز گردان.

یا با زبان قال و حال چنین گفتند، بدین گونه که از نعمت و عاقبت اظهار خستگی کردند، درخواست مسافتهای طولانی در سفرها داشتند تا بر فقرا در حمل توشه و احتیاجات خویش زورگویی کنند. و لفظ «رَبَّنَا» با نصب، «بَعْدَ» به صورت صیغه امر از باب تفعیل، «بعد» به صورت صیغه‌ی ماضی از ثلاثی مجرد، «رَبَّنَا» با رفع، «بَاعَدَ» به صورت صیغه ماضی از باب مفاعله خوانده شده.

و قرائت مشهور «رَبَّنَا» با نصب، «بَاعَدَ» به صورت صیغه‌ی امر از باب مفاعله است.

اگر عبارت به صورت خبر خوانده شود مقصودشان اعتنا نکردن به نعمت و طلب زیادی آن با کفران نعمت است.

(وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ) با کفران نعمت به خودشان ستم کردند.  
(فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ) لفظ «أَحَادِيثَ» جمع حدیث است که شاذّ و نادر است، یا جمع أحداث است که جمع «حدث» است، یا جمع «احدوثة» است

به معنای امر عجیب و غریب، یعنی آنها را بر حسب حال و مالشان از عجایب روزگار قرار دادیم به نحوی که مردم از آنها سخن بگویند.

(وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ) آنها را به طور کامل پراکنده ساختیم تا آنجا که هر کس به يك شهری رفت و به آنجا ملحق شد.

بعضی گفته‌اند: غسان به شام ملحق شد، انصار به یثرب و جزام به تهامه، ازد به عمان.<sup>۱</sup>

(إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ) در تمام اینها آیات و نشانه‌هایی است که دلالت بر قدرت ما بر فرو بردن زمین و فرود آوردن قطعه‌ای از آسمان بر سرها و بر علم و حکمت و تدبیر ما نسبت به امور بندگان ما و جزای هر يك از آنان بر حسب حالشان می‌باشد، نیز دلالت می‌کند بر اینکه ما پاداش شکرگزار را با افزون کردن نعمت می‌دهیم و جزای کفران نعمت را با سلب نعمت.

(لِكُلِّ صَبَّارٍ) این نشانه‌ها و آیات برای کسی است که نسبت به معاصی و طاعات و مصیبت‌ها صبور باشد، که غیر صبور چون اسیر شهوتها و غضب‌ها و مورد بلاهاست دیگر فراغتی ندارد که در این مورد تأمل کند و از این آیت‌ها و نشانه‌ها بر چیز دیگری استدلال کند.

(شکور) در نعمت ناظر به انعام و به منعم است و اما غافل از منعم و انعام از نعمت و زوال آن و دگرگونی آن پی به تصرف منعم نمی‌برد تا بتواند از نعمت و تغییرات آن استدلال بر صفات منعم و علم و حکمت و قدرت او بکند.

بدان که آیات قرآن مانند آیات بزرگ آفاقی از قبیل انبیا و

۱- صافی: ج ۲، ص ۲۱۷ و مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۳۷۸.

اولیاء علیهم‌السلام دارای ظاهرها و باطن‌ها تا هفت بطن، تا هفتاد بطن، تا هفتاد هزار بطن، تا آن مقدار که خدا بخواهد.

و نیز آن آیات دارای تنزیل و تأویل است، تأویل آن نیز دارای تأویل است تا هفت مرتبه، تا آنقدر که خدا بخواهد.

تنزیل این آیه ذکر شد و در تنزیل آن از امام صادق علیه‌السلام وارد شده که فرمود: اینان قومی بودند دارای قریه‌های متصل به هم که همدیگر را می‌دیدند و دارای نه‌های جاری و اموال ظاهر بودند که به نعمتهای خدا کفر ورزیدند و عافیتی را که خداوند داده بود دگرگون ساختند، خداوند نیز نعمت‌شان را تغییر داد، «و ان لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم».

پس خدای تعالی بر آنها سیل عرم را جاری ساخته، قریه‌هایشان را پراکنده و شهرهایشان را خراب کرد، اموالشان را از بین برد و به جای دو باغ خوب پیشین، دو باغ داد که میوه‌های تلخ و شور و گز و اندکی از میوه سدر آورد.<sup>۱</sup>

تأویل این آیه بر حسب عالم صغیر و کبیر بسیار است، چون پس از آنکه عقل بر اثر نفس انسانی بر نفس حیوانی متجلی می‌شود خداوند بین نفس حیوانی و بین قریه‌های مبارک که همان عقول و ارواح است قریه‌های ظاهری از مراتب نفس انسانی و مراتب قلب قرار می‌دهد، که نفس حیوانی به علّت روی گرداندن از آن قریه‌های مبارک و فرو رفتن در خواسته‌های حیوانی به زبان ساده درخواست می‌کند که سفر بین او و قریه‌ها دور و دراز باشد، یا به سبب فرو رفتن در آن خواسته‌های

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۱۷. کافی: ج ۲، ص ۲۷۴، ح ۲۳.

حیوانی می‌خواهد که سفر به آن قریه‌ها دور باشد.  
 پس در زمین حیوانی ثابت می‌ماند و از سفر به قریه‌های مبارک  
 وحشت می‌کند.

و نیز خداوند افراد انسان را بعد از بلوغ و استکمال نفس حیوانی  
 که بر اثر تسلط نفس انسانی حاصل می‌شود، بین آنها و بین قریه‌های  
 مبارک که عبارت از مشایخ ائمه علیهم‌السلام هستند، قریه‌های ظاهری قرار  
 می‌دهد که آن قریه‌ها عبارت از شیعیان آنان و راویان احادیث و ناقلین  
 اخبارشان می‌باشند.

ولی افراد انسان پشت به آنان می‌کنند و با زبان حال درخواست  
 دوری سفر و مشقت و خطر می‌نمایند.

یا خداوند بین افراد انسان و بین قریه‌های مبارک که عبارت از  
 خود ائمه علیهم‌السلام می‌باشند قریه‌های ظاهری قرار داده که آنان مشایخ ائمه  
 هستند که خود ائمه علیهم‌السلام آنان را جهت هدایت خلق نصب کرده و از افراد  
 انسان عهد و پیمان گرفته‌اند که به دست آن مشایخ بیعت نمایند و نزد  
 آنان و با دست آنان توبه کنند.

یا خداوند بین افراد انسان بعد از اسلام و بیعت عام و قبول  
 دعوت ظاهری و بین قریه‌های مبارک که مشایخ ائمه علیهم‌السلام یا خود  
 ائمه علیهم‌السلام می‌باشند، قریه‌های ظاهری قرار می‌دهد.

یا خداوند بین افراد انسان بعد از ایمان و بیعت خاص و لوی و  
 قبول دعوت باطنی و بین قریه‌های مبارک که خود ائمه علیهم‌السلام می‌باشد،  
 مشایخ و ناقلین اخبار آنان را قرار می‌دهد.

یا خداوند بین افراد انسان و بین قریه‌های مبارک که ائمه علیهم‌السلام با



نورانیّت و ظهور ملکوتیشان بر نفوس بیعت کنندگانش می‌باشند  
قریه‌های ظاهری از مراتب ذکر و فکر آنها قرار می‌دهد، یا از مراتب  
نفوسشان تا قلوبشان که در آن مراتب، ائمه آنها با نورانیّت خویش  
ظاهر می‌شوند، مراتب و درجاتی قرار می‌دهند.

یا خداوند برای افراد انسان پس از آنکه ائمه آنان با نورانیّت  
خود بر آنان ظاهر می‌شوند قریه‌های ظاهر و روشنی قرار می‌دهد، که آن  
قریه‌ها عبارت از مراتب نورانیّت ائمه آنانست که بین آنان و مقام  
ولایت ائمه‌شان آنها قرار دارد.

پس همه آنان پراکنده و متفرّق می‌شوند، چنانچه این معنا از  
مردم مشاهده می‌شود.

مردمی که با بیعت خاصّ ایمان نیاورده‌اند و بر ایمانشان ثابت  
نیستند و به آن قریه‌های ظاهر مسافرت می‌کنند، مشاهده می‌شود که  
آنها چگونه متفرّق و پراکنده می‌شوند.

و بر حسب مقصد و مذهب و اراده و خواسته چگونه پراکنده‌اند، به نحوی  
که همدیگر را لعن و تکفیر می‌کنند و بغض و کینه همدیگر را بدل دارند.  
و کم اتفاق می‌افتد که دو نفر با هم متّفق باشند، اگر احیاناً نسبت  
به بعضی از مؤمنین متّفق و متحد باشند این اتحاد مانند اتفاق سگ  
هایی است که بر مردار جمع می‌شوند، از آن جهت که هر يك بغض  
دیگری را در دل دارد و هر يك دیگری را زخمی می‌کند.

همین سگها آنگاه که انسانی را از دور می‌بینند در حمله بر او و غارت و  
قتل او متّفق می‌شوند، با اینکه انسان از جیفه سگها متأدّی و ناراحت است.

ما از غضب و کفران نعمت خدا به خود خدا پناه می‌بریم.

از امام باقر علیه السلام وارد شده که فرمود: بلکه خداوند مثل‌ها را در قرآن درباره ما زده‌است، پس ما قریه‌هایی هستیم که خداوند آنها را مبارک گردانیده و آن قول خدای تعالی است در مورد کسی که به فضل ما اقرار کند، چه، به آنان امر کرده که نزد ما بیایند، پس فرمود: «و جعلنا بینهم و بین القرى التي باركنا فيها» یعنی بین آنها و بین شیعیان‌شان قریه‌هایی قرار دادیم که آنها را مبارک گردانیدیم، قریه‌هایی که ظاهر و روشن‌اند.

و مقصود از قریه‌های ظاهر رسولان و کسانی هستند که اخبار ما را به شیعیان ما نقل می‌کنند، همچنین فقهای شیعیان ما. و قول خدای تعالی: «و قدرنا فیها السیر» پس سیر مثل علم است، که در آن قریه‌ها شبها و روزها سیر و حرکت با علم انجام می‌گیرد، مثل سیر و حرکت علم از ما به شیعیانمان درباره حلال و حرام، فرایض و احکام، در آن قریه‌ها ایمن هستند اگر فرایض و احکام را از معدن آنها بگیرند که مأمور به اخذ از آن شده‌اند ایمن از شک (دو دلی) ضلالت و گمراهی و (شرّ) کسانی که ناقل حرام به حلال هستند خواهند بود. در این معنا اخبار زیادی از ائمه علیهم السلام وارد شده‌است.<sup>۱</sup>

## آیات ۲۰-۲۸

وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۱۷. اکمال الدّین: ص ۴۸۳، باب ۴۵، ح ۲.

الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ  
 بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱)  
 قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي  
 السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَهُمْ فِيهِنَّ مِنْ شَرِكٍ وَ مَا لَهُ مِنْهُمْ  
 مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲) وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ وَ حَتَّىٰ إِذَا  
 فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَ هُوَ  
 الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳) قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ  
 اللَّهُ وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴) قُلْ  
 لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَ لَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵) قُلْ يَجْمَعُ  
 بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (۲۶) قُلْ أَرُونِي  
 الَّذِينَ أَنْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷) وَ مَا  
 أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ  
 لَا يَعْلَمُونَ (۲۸)

### ترجمه

و به راستی شیطان گمان خود را درباره‌ی ایشان راست یافت، آنگاه جز  
 گروهی از مؤمنان از او پیروی کردند. و او (شیطان) را بر آنان سلطه‌ای نبود، مگر  
 آنکه سرانجام کسی را که به آخرت ایمان دارد از کسی که به آن شک دارد، باز  
 شناسانیم و پروردگارت بر همه چیز نگهبان است. بگو کسانی را که در برابر خدا  
 قایلید بخوانید خواهید دید که هم سنگ ذره‌ای در آسمانها و زمین اختیار و دست  
 ندارند؛ و در اداره و آفرینش آنها ایشان را شرکته نیست، او خداوند را از میان  
 آنان پشتیبانی نیست. و شفاعت نزد او سودی ندهد مگر درباره کسی که برای او

اجازه دهد؛ تا چون هراس از دل‌های ایشان برطرف شود گویند پروردگارتان چه گفت؟ گویند: حق؛ و او بلند مرتبه بزرگ است. بگو چه کسی از آسمانها و زمین شما را روزی می‌دهد؟ بگو خداوند و ما یا شما بر طریق هدایت یا در گمراهی آشکاریم. بگو نه از شما درباره گناهی که ما کرده‌ایم می‌پرسند و نه از ما درباره آنچه شما می‌کنید خواهند پرسید. بگو پروردگار، ما و شما را (برای داوری) گرد می‌آورد، سپس در میان ما به حق داوری می‌کند و اوست داور دانا. بگو به من بنمایانید کسانی را که در مقام شریک به او نسبت می‌دهید چنین نیست، بلکه او خداوند پیروزمند فرزانه است. و تو را جز مژده آور و هشدار دهنده برای همگی مردم نفرستاده‌ایم؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

### تفسیر

(وَ لَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ) و شیطان گمان باطل خود را سخت به صدق و حقیقت در نظر مردم جلوه داد، یعنی آن گمان خود را که وقتی گفت: «لَا غَوِيَّ لَهُمْ أَجْمَعِينَ» و گفت: «لَا ضَلَّوْهُمْ وَ ... تا آخر» اظهار و آشکار نمود.

بدان که تنزیل این آیه درباره اهل سباست، ولی تأویل آن درباره‌ی منافقین امت محمد ﷺ است.

از ابی جعفر علیه السلام وارد شده که فرمود: در روز غدیر وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت ابلیس در بین لشگریانش فریاد کشید، فریادی که در خشکی و دریا احدی از آنها باقی نماند مگر آنکه نزد ابلیس آمدند، گفتند: ای آقا و مولای ما چه چیز تو را به صدا درآورد؟ ما تا کنون فریادی از این وحشتناکتر از تو نشنیده‌ایم؟  
ابلیس به آنها گفت: این نبیّ کاری انجام داده‌است که اگر آن کار

به اتمام برسد هیچ وقت خداوند مورد عصیان و نافرمانی قرار نمی‌گیرد. لشگریان ابلیس گفتند: او از هوا سخن می‌گوید و یکی به رفیقش گفت: آیا نمی‌بینی چشمانش در سرش دور می‌زند گویی که دیوانه است، مقصودشان رسول خدا ﷺ است ابلیس فریادی از طرب کشید، پس اولیا و دوستانش را جمع کرد و گفت: آیا ندانستید که من قبلاً برای اغوای آدم بودم؟ گفتند: بلی، او پیمان شکست ولی به رب کافر نشد، اینان نقض عهد کردند و به رسول ﷺ کافر شدند.

وقتی رسول خدا ﷺ قبض روح شد، مردم غیر علی عليه السلام را برای خلافت برگزیدند ابلیس تاج ملك را بر سر گذاشت و منبری نصب کرد، با زینت و آرایش نشست، سوارها و پیاده هایش را جمع کرد، سپس به آنها گفت: طرب و شادی کنید دیگر خداوند اطاعت نمی‌شود مگر آنکه امامی قائم گردد، امام ابو جعفر عليه السلام این آیه را خواند: «و لقد صدق عليهم ابليس ظنه»... تا آخر حدیث.<sup>۱</sup>

و اخبار زیادی به این مضمون با اختلاف در لفظ وارد شده است. (فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا قَرِيْقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِّنْ سُلْطَانٍ) دفع این توهم است که ابلیس در تصرّفات خود استقلال دارد. چنانچه ابلیسها و ثنوی‌ها توهم نموده‌اند، یعنی تسلط شیطان بر مردم جز با اذن و مسلط کردن ما بر کسی که می‌خواهیم بر او مسلط شود نیست و این تسلط دادن.

(إِلَّا لِنَعْلَمَ) جز برای این نیست که علم ما ظاهر شود یا متعلق علم ما آشکار گردد.

۱- کافی: ج ۸، ص ۳۴۴، ح ۵۴۲.

(مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ) یا بدانیم در مقام معلوم چه کسی به آخرت ایمان می‌آورد، در حالی که او از کسی که نسبت به آخرت در شک است، متمایز شود.

(وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ) این جمله دفع توهمی است که از قول خدا: «لنعلم» پیش می‌آید.

زیرا از این جمله اینگونه برداشت می‌شود که برای خدا علم حاصل می‌گردد و این علم قبلاً نبوده‌است.

که خدای تعالی در رفع این اتهام می‌فرماید: پروردگار تو احتیاجی به این امتحان ندارد، چه او هر چیزی را با جمیع صفات و آثارش می‌داند، پس مسلط نمودن شیطان برای این است که آنچه که برای خدا معلوم است بر شما ظاهر گردد.

(قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ) بگو: کسانی را که برای خدا انباز می‌پنداشتید، فراخوانید.

(مَنْ دُونِ اللَّهِ) به شرطی که آن شرکا بدون اذن خدا، یا عبادت غیر خدا باشند.

یعنی بگو: آن شرکا را در حوایج خود فرا خوانید.

(لَا يَمْلِكُونَ) این جمله حال یا مستأنفه و جواب سؤال مقدر است.

(مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ) آن شرکاء مالک مِثْقَالَ ذَرَّةٍ در آسمانها و زمین نیستند، قدرت بر جلب نفعی برای شما یا دفع ضرری از شما ندارند.

(وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكَ) در هیچ يك از آسمانها و زمین، در هیچ يك از آنچه که در آن دو است مالک چیزی نیستند، نه به نحو

استقلال، نه به نحو شراکت.

پس این جمله به منزله‌ی اضراب و تنزل از صفت بالا به صفت پایین است.

(وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ) اینجا نیز اضراب و تنزل از بالا به پایین است، گویا که گفته است: بلکه آن شرکا دخالتی در آسمانها و زمین ندارند، اگرچه به صورت کمک و یاری رساندن به خدا، باشد. (وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ) اضراب دیگری است، گویی که گفته است: نه آنها می‌توانند شفاعت کنند و نه مورد شفاعت قرار گیرند.

(عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أِذِنَ لَهُ) مگر کسی که در شافع یا مشفوع (مورد شفاعت) بودن از طرف خدا اذن داشته باشد و خداوند برای شرکا در شافع بودن یا مورد شفاعت قرار گرفتن اذن نداده است.

و در ضمن مطالب گذشته این مطلب نیز گذشت که امامت‌ها و بیان احکام برای مردم، قضاوت‌ها، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای توبه، گرفتن صدقات، اخذ بیعت از بندگان برای خدا و ریاست‌های دینی... همه اینها نوعی شفاعت در نزد خدا محسوب می‌شود.

و هیچ يك از این امور جایز یا مباح نیست مگر برای کسی که خداوند به او اذن داده باشد، بدون واسطه مانند انبیاء عليهم السلام یا با واسطه مانند اوصیاء عليهم السلام پس وای، سپس وای بر کسی که خود را برای مردم علم کرده و متصدی محاکمه‌ها یا فتوی‌ها، یا امامت، یا اخذ صدقات، یا اخذ بیعت از بندگان شده است.

بدون آنکه از جانب خدا اذن و اجازه‌ای داشته باشد، که او افترا زننده بر خداست «و من اظلم ممن افتري على الله كذباً».

به قَمّی نسبت داده شده که گفت: هیچ يك از انبیا و اولیا و رسولان خدا ﷺ روز قیامت شفاعت نمی‌کنند مگر اینکه خداوند به آنان اجازه دهد، مگر رسول خدا ﷺ که خدای تعالی به او از قبل اجازه شفاعت در روز قیامت داده‌است و شفاعت مخصوص او و ائمهٔ علیهم‌السلام است، پس از آنها دیگر انبیا ﷺ شفاعت می‌کنند.<sup>۱</sup>

از امام باقر علیه‌السلام در حدیثی آمده‌است: از اوّلین و آخرین کسی نیست مگر آنکه در روز قیامت محتاج به شفاعت رسول خدا ﷺ باشد، سپس فرمود: برای رسول خداست شفاعت در امتش، برای ماست شفاعت در شیعیان ما، برای شیعیان ماست شفاعت در اهالی خویش، مؤمن می‌تواند شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر، مؤمن می‌تواند شفاعت کند حتّی در مورد خادم خود و می‌گوید: پروردگارا او حقّ خدمت به گردن من دارد و او مرا از سرما و گرما حفظ می‌کرد.<sup>۲</sup>

(حَتّی إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ) این جمله غایت محذوف است و تقدیر آن چنین است: خلق در حیرت و وحشت هستند تا وقتی که اضطراب از دل‌هایشان برطرف شود.

(قَالُوا) به همدیگر، یا به ملائکه، یا به شفاعت کنندگان گویند:

(مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ) پروردگار شما چه گفت؟ می‌گویند حقّ گفت و او رفیع و بزرگ است.

و در خبری از امام باقر علیه‌السلام آمده‌است: اهل آسمانها بین مبعوث شدن عیسی بن مریم علیها‌السلام تا مبعوث شدن محمد ﷺ وحی نشنیدند، وقتی

۱- تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۱. صافی: ج ۴، ص ۲۱۹.

۲- صافی: ج ۴، ص ۲۱۹. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۲. برهان: ج ۳، ص ۳۵۰ - ۳۵۱.



خداوند جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ را به‌سوی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاد اهل آسمانها صدای وحی قرآن را شنیدند، مانند افتادن آهن بر روی سنگ و از شدت صدا اهل آسمانها از هوش رفتند، پس وقتی از وحی فارغ شد، جبرئیل رو به پایین آمد و به اهل هر آسمان که می‌رسید وحشت و اضطراب را از دل‌های آنها برطرف می‌ساخت، پس اهل آسمانها به همدیگر می‌گفتند: پروردگار شما چه گفت؟ پاسخ دادند: حق و درستکاری که او خدای بلند مرتبه و بزرگوار است.<sup>۱</sup>

بنابراین تقدیر آیه چنین است: «استمع جبرئیل الوحی و صعق الملائكة من سماعه فانحدر جبرئیل حتی إذا مرّ بأهل السماوات و فرّع عن قلوبهم قالوا: ماذا قال ربکم؟»

(قُلْ) ای محمد برای اینکه آنها را ملزم به اقرار به مبداء خالق رازق کنی به آنان بگو: (مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) چه کسی به شما از آسمانها و زمین روزی می‌دهد؟ یعنی چه کسی اسباب آسمانی و زمینی را جهت روزهای انسانی و حیوانی و نباتی شما آماده می‌کند؟ یا چه کسی از آسمانها با رزق انسانی و از زمین با رزق نباتی و حیوانی به شما روزی می‌دهد؟

(قُلْ اللَّهُ) بگو: خدا روزی می‌دهد، چون جوابی جز آن ندارند.  
(وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) پس از آنکه شرکا را باطل نمود و جواز دعوت آنها را نیز بیهوده نامید.  
گمراهی پیروان شرکا را آورد به نحوی که به انصاف نزدیکتر و از فتنه و آشوب دورتر باشد.

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۱۹. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۱. برهان: ج ۳، ص ۳۵۱.

چون معنایی که از این عبارت استفاده می‌شود بعد از اظهار عجز شرکا که گذشت به این معناست که ما بر هدایت و شما در گمراهی آشکار هستید؛ ولیکن لفظ «أو» آورد که برای تفصیل و تقسیم در جانب مسند و مسند الیه باشد.

تا خصم فتنه و آشوب برپا نکند و دشمنی و انکارش شدت نگیرد، پس گویا که گفته‌است: ما و شما بر هدایت و گمراهی آشکار هستیم به صورت لفّ و نشر، اختلاف دو حرف جرّ در جانب مسند برای اشعار به این است که هدایت یافته بر صفاتش استیلا و احاطه دارد و گمراه مغلوب و مورد احاطه صفات خویش است.

(قُلْ) به روش انصاف در مجادله و بحث بگو: (لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا) از جرم و گناه ما، شما مورد سؤال قرار نمی‌گیرید، یعنی جرم و گناه به شما نسبت داده نمی‌شود.

(وَلَا تُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ) و از عمل شما ما مورد سؤال قرار نمی‌گیریم (قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا) بگو در قیامت پروردگار ما، ما را جمع می‌کند، این جمله را بگو تا وعده و وعید برای شما و آنها باشد.

(ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ) بین ما با حقّ و فتح داوری خواهد کرد، یعنی با حکومت حقّ.

(وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ) بگو: شریکانی را که برای خدا می‌گرفتید ظاهر سازید تا بر شما ظاهر و آشکار گردد که آن شریکان از وصف شراکت برای خدا چیزی ندارند.

(كَلَّا) کلام از جانب خداست جهت بازداشت و منع آنها از شرک آوری یا جزء مقول قول خدا.

(بَلْ هُوَ اللَّهُ) خدایی که به حقّ معبود است نه غیر او.  
 (الْعَزِيزُ) غالب است که پس در مقابل او خدای دوّمی جایز نمی‌باشد.  
 (الْحَكِيمُ) کسی که از ادراک و دقایق صنع، لطایف علم او عقول عقلا عاجز است، پس چگونه می‌شود که مصنوع او یا مصنوع شما با او شریک باشد، با اینکه مصنوع متّصف به جهل و عدم شعور است تا چه رسد به حکمت و حکیم بودن.

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ) لفظ «كافّة» حال است، مقدّم بر «النّاس» شده‌است.

یعنی تو را نفرستادیم مگر برای همه مردم، مانند «جاء النّاس كافّة» یعنی مردم همگی در حالی آمدند که عموم این لفظ مانع از آن بود که فردی از افراد از تحت آن امور خارج گردد.

یا صفت مفعول مطلق محذوف است، یعنی تو را رسالتی دادیم که مردم را از پیروی هواهایشان منع می‌کند.

یا حال از مفعول «أرسلنا» است، یعنی ما تو را نفرستادیم مگر در حالی که مردم را از اتّباع هواها مانع شوی.

که در این صورت لفظ «تاء» برای مبالغه است.

(بَشِيرًا) رسول‌خدا بشارت دهنده مؤمنین و کسانی است که از جهت ایمان و استعدادشان مستعدّ و آماده ایمان هستند.

(وَنَذِيرًا) و بیم دهنده کافران و مؤمنان و مستعدّان از جهت کفر کافران و غفلت مؤمنان است.

(وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) ولیکن بیشتر مردم رسالت تو، یا عموم رسالت تو را نمی‌دانند، یا آنها دارای جهت علم نیستند تا

رسالت تو را بدانند و لذا رسالت تو را انکار می‌کنند.

از امام صادق علیه السلام در حدیثی آمده است: خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله

به سوی همه مردم فرستاد، به سوی سفید و سیاه، جنّ و انس.<sup>۱</sup>

و از امام صادق علیه السلام آمده است که به مردی فرمود: به من بگو

ببینم آیا رسول صلی الله علیه و آله عامّ بود برای همه؟ آیا خدای عزّ و جل در قرآن

فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ» یعنی تو را برای همه مردم

فرستادیم، برای اهل شرق و غرب و اهل آسمان و زمین از جنّ و انس،

آیا رسالتش را برای همه آنها تبلیغ کرد؟ آن مرد گفت: نمی‌دانم. امام

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه که خارج نشد پس چگونه رسالتش را به

اهل شرق و غرب رساند؟!

سپس فرمود: خدای تعالی به جبرئیل علیه السلام امر کرد که زمین را با

یک پر از بالش گرفت و جلوی چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد به طوری که

زمین بین دوستان پیامبر مانند کف دستش بود، به اهل شرق و غرب نگاه

می‌کرد، هر قومی را به زبان خودشان مخاطب قرار می‌داد و آنها را به

سوی خدای تعالی و به نبوتش فرا می‌خواند، هیچ قریه‌ای و شهری باقی

نماند مگر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله خودش آنها را به سوی خدا دعوت کرد.<sup>۲</sup>

و در بیشتر اخبار این مضمون آمده است که، زمینی باقی

نمی‌ماند مگر آنکه در آنجا شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله ندا

زده شده ولیکن این معنا در هنگام رجعت یا ظهور قائم علیه السلام است.

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۲۰. کافی: ج ۱، ص ۱۷، ح ۱.

۲- صافی: ج ۴، ص ۲۲۱. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۲ - ۲۰۳. برهان: ج ۳، ص ۳۵۱.

## آیات ۲۹-۳۷

وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۹) قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَجِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲) وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳) وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴) وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۳۵) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرُفَاتِ ءَامِنُونَ (۳۷)

### ترجمہ

و گویند اگر راست می گویند این وعده کی فرا می رسد. بگو برای شما

موعد روزی مقرر است که نه از آن ساعتی پس افتید و نه پیش افتید. و کافران گویند هرگز به این قرآن و به آنچه پیش از آن بود ایمان نمی‌آوریم؛ و چون به ستمکاران بنگری که نزد پروردگارشان باز داشته شوند بعضی با بعضی دیگر بگو مگو کنند، مستضعفان به مستکبران گویند اگر شما نبودید بی شک ما مؤمن بودیم. مستکبران به مستضعفان گویند آیا ما شما را از هدایت - وقتی که به سراغ شما آمد - باز داشتیم؟ چنین نیست، بلکه خودتان گناهکار بودید. و مستضعفان به مستکبران گویند چنین نیست، بلکه مکر شما در شب و روز بود آنگاه که به ما فرمان می‌دادید که به خداوند کفر بورزیم و برای او شریک قایل شویم؛ و چون عذاب را ببینند پشیمانی خود را پنهان دارند؛ و غلها را گردنهای کافران بگزاریم؛ آیا جز در برابر آنچه کرده‌اند جزا می‌یابند؟ و هیچ هشدار دهنده‌ای به هیچ شهری نفرستادیم مگر نازپروردگان آن گفتند ما رسالت شما را منکریم. گفتند ما پر مال و منال‌تر و پرزاد و زورتر هستیم، ما عذاب دیده نخواهیم بود. بگو بی گمان پروردگار من روزی را برای هر کس که بخواهد گشاده یا تنگ می‌دارد ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. و اموال و اولاد شما چیزی نیست که شما را چنانکه باید و شاید به ما نزدیک گرداند مگر کسی که ایمان آورده و کار شایسته کند، اینانند که به خاطر کار و کردارشان پاداش دو چندان دارند، هم ایشان در غرفه‌های بهشتی در امن و امانند.

### تفسیر

(وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدِۙ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ) می‌گویند اگر

راست می‌گویید وعده جمع بین ما و روز فتح خدا چه وقت است؟

(قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَجِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً  
وَلَا تَسْتَفِيدُونَ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا  
بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ) کفار گفتند: نه به این قرآن ایمان می‌آوریم و نه به

کتابهایی که ادعا می‌کنید از آسمان نازل شده‌اند، یا کتابهایی که بر رسالت تو دلالت می‌کنند.

(وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ) لفظ «لو» شرطیه و جواب آن محذوف است، یا برای تمنی است و جواب ندارد و جمله حالیه و دلداری دادن به رسول خدا ﷺ و امت او و تهدید آنان است.

و بیان این آیه در اوّل سوره انعام در طی تفسیر قول خدا: «و لو تری اذ وقفوا علی ربهم» گذشت.

(يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلِ) با همدیگر محاوره و گفتگو و مجادله می‌کنند.

(يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا) پیروان و اتباع مستکبرین را مخاطب قرار می‌دهند و به آنان می‌گویند: (لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ) اگر شما نبودید ما ایمان می‌آوردیم، شما از ایمان آوردن ما جلوگیری کردید.

(قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا) مستکبرین در جواب می‌گویند: (أَنَّا نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ) آیا ما راه هدایت شما را بستیم پس از آنکه هدایت به توسط رسولان آمد و ممکن است مقصود از «هدی» خود رسولان باشند.

(بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ) بلکه خود شما مجرم و گناهکار بودید، مستکبرین انکار کردند که جلوی ایمان مستضعفین را گرفته باشند، عدم هدایت آنها را مستند به جرم و گناه خود آنها کردند، چون اگر جرم و گناه خود آنان نبود جلوگیری و منع مستکبرین در آنها اثر نمی‌کرد، بدین معنا که استعداد فکری مستضعفین نسبت به پذیرش تقلید کسی

که تقلید او صحیح نیست و گناهان و جرمهای کسبی آنها مانع از توجّه به فطرت انسانی و قبول گفته کسی که به آن فطرت کمک می‌کند و آنرا تقویت می‌نماید گشت و آنها را به قبول گفته کسانی متمایل کرد که قبول قول آنها نزد کسی که کمترین شعور و احساس و توجّه به آخرت داشته باشد، صحیح نیست.

(وَقَالَ الَّذِينَ أَسْتَضِعُّوْا لِلَّذِي أَسْتَكْبِرُوْا بَلْ مَكْرٌ آلِيلٍ وَٱلنَّهَارِ) مستضعفین پس از آنکه قدرت بر جواب مستکبرین و احتجاج به آنها را نداشتند و نتوانستند تقصیر را به گردن رؤسا و مستکبرین بگذارند، تقصیر را به عهده مکر شب و روز گذاشتند، چنانچه همین عادت زنان است که تقصیر خویش را به دیگران نسبت می‌دهند، یا مقصودشان از این کلام ردّ رؤسا و مستکبرین است که گمراهی آنان را به گناه و جرم خودشان نسبت می‌دهند.

و معنای این است که گمراهی ما ناشی از جرم و گناه خود ما نیست، بلکه سبب تکرار مکر شما در روز و شب است. این معنا با قول خدا: (إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوْا) موافقت‌رست.

یعنی رؤسا و مستکبرین یا پیروان، یا همه آنها پشیمان شدند و پشیمانی خود را مخفی نگه‌داشتند.

(ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا ٱلْعَذَابَ) وقتی عذاب را دیدند پشیمانی خود را از همدیگر مخفی کردند تا هیچکدام بر حال دیگری اطلاع پیدا نکند.

روایت شده که آنان در آتش ندامت و پشیمانی را پنهان



می‌کنند آنگاه که ولیّ خدا را می‌بینند پس گفته شد: یا رسول الله پنهان داشتن پشیمانی و ندامت چه فایده‌ای به حال آنها دارد در حالی که آنها در عذاب هستند؟ فرمود: شماتت دشمنان را خوش ندارند.<sup>۱</sup>

(وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ) آوردن لفظ ماضی در این افعال به جهت تحقق وقوع آن است یا برای اشاره به این است که این حادثه و مجادله نسبت به محمد ﷺ واقع شده است.

(فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا) آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر (الَّذِينَ كَفَرُوا) جهت اشعار به علّت حکم و اظهار ذمّ دیگری برای آنهاست یعنی در گردن اینهایی که کافر شدند زنجیرها نهادیم.

(هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) آیا جزای عمل آنها، جز این است؟

و این جزای عمل آنهاست، جمله حائیه است به تقدیر قول، یا مستأنفه و جواب سؤال مقدر است گویا که گفته شده: چرا غل و زنجیر در گردن آنان گذاشته می‌شود؟

پس فرمود: به آنان جزا داده نمی‌شود مگر به آنچه که عمل می‌کردند و لکن این معنای را به صورت استفهام ادا کرد تا نفی تأکید شود.

(وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا) یعنی متنعمین و آنان که در رفاه می‌باشند می‌گویند: (إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ) ما به آنچه که شما فرستاده شده‌اید کافر هستیم، چه همه فساد از مال داران و رفاه طلبان ناشی

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۲۲. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۳. برهان: ج ۳، ص ۳۵۲.

می‌شود و اما اتباع و پیروان شأنی و کاری جز نظر به رؤسا و ثروتمندان ندارند، چون عقل انسانی ندارند و عقل جزیبی هم که دارند استعمال نمی‌کنند.

(وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا) متمولان به رسولان گفتند: ما از نظر اموال و اولاد بیشتر از شما داریم پس اگر رسالتی را که ادعا می‌کنید حق باشد ما به آن سزاوارتریم.

چون اموال و اولاد ما زیاد است و این زیادی اموال و اولاد دلالت بر تفضّل خدا نسبت به ما و قرب ما به خدا و تعین ما در ریاست می‌کند.

(وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ) و ما معذب نخواهیم بود، چون به خدا نزدیک هستیم و او بر ما تفضّل دارد وقتی او ما را رسول قرار نداده معلوم می‌شود که اصلاً رسالتی در کار نیست و شما دروغ می‌گویید، اگر هم فرض شود که شما درباره عذاب آخرت راست گوئید باز ما معذب نخواهیم بود چون به خدا نزدیک هستیم، یا معنی آیه این است که ما معذب نخواهیم بود، درحالی که شما می‌گویید اگر ما گناه کنیم خدا ما را عذاب خواهد کرد، پس چون ما معذب نخواهیم بود بر رسالت سزاوارتریم.

یا معنای آیه این است که اموال و اولاد ما زیاد است و این دلالت بر فضل خدا بر ما می‌کند، پس چون خدای تعالی نسبت به ما فضل و لطف دارد ما را عذاب نمی‌کند، پس ما احتیاجی به شما و رسالت شما نداریم.

(قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ) بگو که

پروردگار من روزی را گسترش می‌دهد برای کسی که می‌خواهد و بر این کار قدرت دارد و در گسترش روزی حال نظام کلّ عالم را ملاحظه می‌کند، چنین نیست که ثروت ثروتمندگرا متی داشته باشد، یا فقر فقیر ناشی از ذلّت و خواری او باشد.

(وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) بیشتر مردم سرّ این مطلب و جهت آن را نمی‌دانند.

(وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ) این چنین نیست که اموال و اولاد شما، شما را نزد ما مقرب سازد، تا بدین وسیله مستحقّ رسالت باشید، یا معذب نباشید.

(إِلَّا مَنْ ءَامَنَ) مگر اموال و اولاد کسیکه ایمان آورد؛ (وَ عَمِلَ صَالِحًا) و عمل صالح انجام دهد، بدین گونه که مال را برای خدا نگهدارد و آنرا برای خدا انفاق کند، اولاد را برای خدا تربیت نماید.

(فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الْوَضْعِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرُفَاتِ ءَامِنُونَ) بدان که مؤمن چون متوجه به خدا و امتثال کننده امر و نهی خداست.

لذا توجّه او به اموال و اولاد از جهت ایمان، تحمّل مشقّتهای اموال و اولاد و عدم اهمال آنانست از آن جهت که خدا امر کرده‌است و انزجار از اموال و اولاد از همان جهت است که خدا نهی نموده‌است.

روی گردانیدن از جهت توحید به سبب امر و نهی خدا، خود توجّه به خداست، به اضافه مراعات کثرتهای وجودش و کثرتهای خارج مملکت وجودش و توجّه داشتن به خدا با این کیفیت تکمیل دو طرف و دو صفحه نفس است، یعنی نفس مجرد، نفس متعلّق و وابسته و تعمیم

جهت و حدّت و کثرت.

پس از هر دو جهت استحقاق پیدا می‌کند و از هر دو ناحیه موجب اجر و ثواب است، در نتیجه اجر و پاداش او نسبت به کسی که این چنین نیست مضاعف می‌شود.

به خلاف کافر که توجّه او به اموال و اولاد اغفال از فطرت و نابود ساختن لطیفه انسانی است و لذا مال و اولاد برای کافر در دنیا عذاب و موجب این است که روحشان از بدنشان در حال کفر بیرون بیاید.

و در نتیجه مال و اولاد برای او نعمت و بدبختی می‌شود، نه نعمت.

لذا از امام صادق علیه السلام وارد شده که او به کسی که از اغنیا و ثروتمندان سخن به میان آورد و از آنها بدگویی کرد فرمود: ساکت باش که ثروتمند اگر صله رحم بکند و به برادرانش خوبی نماید خداوند پاداش او را دو برابر می‌دهد، چه خدای تعالی می‌فرماید: «و ما اموالکم و لا اولادکم... تا آخر آیه» و آیه را تا آخر خواند.<sup>۱</sup>

و وارد شده که ابابصیر گفت: نزد ابو جعفر علیه السلام سخن از ثروتمندان شیعه به میان آوردیم، گویا که امام علیه السلام آنچه را که از ما درباره اغنیای شیعه شنیده بود خوش نداشت، پس فرمود: اگر مؤمن ثروتمند و مهربان باشد و صله رحم انجام دهد و به یاران و اصحابش نیکی کند خدای تعالی پاداش آنچه را که در راه خیر و نیکی انفاق کرده است دو مرتبه و دو برابر می‌دهد، چه خدای تعالی می‌فرماید: «و ما اموالکم» آیه را تا

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۲۳. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۳. برهان: ج ۳، ص ۳۵۲.

آخر خواند.<sup>۱</sup>

## آیات ۳۸-۴۵

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۳۸) قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ، وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ، وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۳۹) وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰) قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَرَبُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱) فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۴۲) وَإِذَا تُلْتِیٰ عَلَیْهِمْ آيَاتُنَا بَیِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ یُرِیدُ أَنْ یُضَدَّكُمْ عَمَّا كَانِ یَعْبُدُونَ أَبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرٍ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِینٌ (۴۳) وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ یَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَیْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (۴۴) وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِیْ فَكَیْفَ كَانَ نَكِیْرٍ (۴۵)

## ترجمه

و آنان که در (ردّ و انکار) آیات ما مقابله کنان (و بی حاصل) می‌کوشند، اینانند برای عذاب احضار شوند. بگو بی گمان پروردگار من روزی را برای هر

۱- علل الشرایع: ص ۲۰۴، باب ۳۸۵، ح ۷۳. برهان: ج ۳، ص ۳۵۲.

کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا برای او تنگ می‌دارد؛ و هر آنچه انفاق کنی او عوض آنرا می‌دهد؛ و او بهترین روزی دهندگان است. و روزی که همه آنان را گرد آورد سپس به فرشتگان گوید آیا اینان شما را می‌پرستیدند؟ گویند پا کا که تویی، تو سرور ما هستی نه آنان؛ خیر، ایشان جنیان را می‌پرستیدند و بیشترینشان به آنان مؤمن بودند. و امروز هیچ یک از آنان در حق دیگری اختیار سود و زیانی ندارد؛ و به کسانی که ستم ورزیده‌اند گوییم عذاب آتش را که آنرا تکذیب می‌کردید بچشید. و چون آیات روشنگر ما بر آنان خوانده شود گویند این جز مردی نیست که می‌خواهد شما را از آنچه پدرانتان می‌پرستیدند باز دارد، گویند این جز بهتانی بر ساخته نیست؛ و کافران درباره حق گویند این جز جادویی آشکار نیست. و به آنان کتابهایی نداده بودیم، که آن را بخوانند و بیاموزند؛ و پیش از تو به سوی آنان هشدار دهنده‌ای (پیامبر) نفرستاده‌ایم. و کسانی که پیش از آنان بودند تکذیب پیشه کردند و به یک دهم آنچه (از مکتب و نعمت به پیشینیان) آنان داده بودیم نایل نشدند، آنگاه پیامبران مرا دروغ زن شمردند، (بنگر) تا عقوبت من چگونه بود.

### تفسیر

(وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ) آنان که در نابودی و محو آیات ما می‌کوشند جهت انتقام و عذاب حاضر خواهند شد.

این جمله به اعتبار معنا مقابل جمله سابق است، گویا که گفته است: حال آن دسته از صاحبان اموال و اولاد که ایمان آورند و عمل

صالح انجام دهند چنین و چنان است، کسانی از صاحبان اموال و اولاد یا از مطلق مردم که در محو و نابودی آیات ما می‌کوشند اعمّ از آیات آفاقی تکوینی و تدوینی و آیات انفسی به خصوص آیات بزرگ ما مانند انبیا و جانشینان آنان علیهم‌السلام و بدین وسیله می‌خواهند خدای تعالی، یا انبیا و اولیا، یا مؤمنینی را که مقرّر و معترف به آیات هستند ناتوان و عاجز سازند اینان جهت کیفر عملشان برای عذاب حاضر خواهند شد.

(قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَ يَقْدِرُ لَهُ) (این آیه نسبت به يك شخص به اعتبار دو وقت از اوقات او می‌باشد، تقييد لفظ «يقدر» به لفظ «له» دلالت بر این معنا می‌کند. و آیه سابق نسبت به اشخاص متعدّد است پس تکراری در بین نیست.

یا این آیه خطاب به مؤمنان، آیه قبل از خطاب به کافران است، تقييد به قول خدا: «من عباده» دلالت بر این معنی می‌کند که باز تکراری وجود ندارد، ممکن است این آیه تأکید و تکرار آیه اوّل باشد به اعتبار اینکه این مطلب، مطلب بزرگ و مهمّی است که مردم از آن غافل هستند.

(وَمَا أَ نَفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ) این جمله برای واداشتن بر انفاق و بر حذر داشتن از بخل و امساک است.

از نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است: هر کس تصدیق کند که عوض انفاق را خداوند می‌دهد بخشش او خوب می‌شود.<sup>۱</sup>

از علی علیه‌السلام آمده است: هر کس دستش را هنگام استطاعت به

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۲۳. کافی: ج ۴، ص ۲، ح ۴.

نیکی و معروف باز کند خداوند آنچه را که در دنیا داده برای او جانشین می‌سازد و در آخرتش برای او مضاعف می‌کند.<sup>۱</sup>

به امام صادق علیه السلام گفته شد: من انفاق می‌کنم ولی جانشین و جایگزین نمی‌بینم، فرمود: آیا عقیده داری که خدای تعالی خلف وعده می‌کند؟ گفته شد: نه، فرمود: پس چرا چنین است؟ پرسنده گفت: نمی‌دانم.

امام علیه السلام فرمود: اگر کسی مال حلال به دست آورد يك درهم انفاق نمی‌کند مگر آنکه خداوند عوض آنرا می‌دهد.<sup>۲</sup>

(وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) و او بهترین روزی دهندگان است، بهتر از کسانی که شما نظر به آنها دارید، از قبیل واسطه‌های روزی، از چیزهایی که شما آنها را واسطه روزی می‌شمارید مانند اسباب آسمانی و زمینی و قوای عمل کننده در رساندن روزی حقیقی که همان جوهر شبیه به جوهر بدن است به روزی خور و روزی خواه حقیقی که عبارت از خلل اعضاست.

این که گفته شد در روزی نباتی است و همچنین است در روزی حیوانی و انسانی، که هر روزی دهنده غیر از خدا جز آلت رساندن روزی نیست، روزی دهنده حقیقی خدای تعالی است که به مرتزق اسباب و آلات ارتزاق را عطاء کرده است و به رزق و روزی صوری صورت و کیفیتی بخشیده است که مرتزق به وسیله آن ارتزاق می‌کند و اوست که روزی را بدون عوض و غرض و منت عطا می‌کند، به خلاف

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۲۳. کافی: ج ۲، ص ۱۵۴، ح ۱۹.

۲- صافی: ج ۴، ص ۲۲۳. کافی: ج ۲، ص ۴۸۶، ح ۸. برهان: ج ۳، ص ۳۵۳.



غیر خدا از وسایط روزی که عطای آنان با عوض و غرض و منت همراه است.

چنانچه مولوی گفته است:

لقمه بخشی آید از هر کس به کس

حلق بخشی کار یزدانست و بس

حلق بخشد جسم را و روح را

حلق بخشد به هر عضوی جدا

و نیز فرموده:

روزی بی رنج جوی و بی حسیب

کز بهشت آورد جبریل سیب

بلکه رزقی از خداوند بهشت

بی صداع باغبان بی رنج کشت

زانکه نفع نان در آن نان داد اوست

بدهدت آن نفع بی توسط پوست

(وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ) عطف بر جمله محذوف است که متعلق به لفظ

«یخلفه» یا به لفظ «خیر الرّازقین» می‌باشد، یعنی او بهترین روزی دهندگان

است در دنیا و در روزی که آنها را حشر خواهیم نمود و ممکن است متعلق

به محذوف باشد که عطف بر «قل» شده‌است، یعنی لفظ «اذکر» محذوف است.

و معنای آن این است: به یاد آور روزی را که آنها را حشر می‌کنیم.

(جَمِيعًا) همگی پیروان و رؤساء در گمراهی و ضلالت.

(ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ) سپس به ملائکه می‌گوییم آیا اینان شما

را عبادت می‌کردند؟ از بین معبودها مخصوصاً ملائکه را ذکر کرد چون

آنها شریفترین معبودها و بیناترین و آگاهترین آنها به حال عبادت کنندگان و داناترین به نیات آنها هستند و جوابی که ملایکه دادند همان جوابی است که دیگر معبودها می‌دهند، خواه درک و احساس داشته باشند یا نداشته باشند.

لا (أَهْوَاءَ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ) آیا اینان که مدعی پرستش شما هستند، شما را می‌پرستیدند؟

(قَالُوا سُبْحَانَكَ) ملایکه در جواب گویند: خدایا تو منزّه از شریک بودن امثال ما هستی.

(أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ) ملایکه اولاً خدای تعالی را از شریک بودن امثال خودشان منزّه کردند و ثانیاً رضایت به معبود قرار گرفتن خودشان را انکار کردند و از انکار رضایت و معبود قرار گرفتن برای مشرکین که از تنزیه خدای تعالی و اظهار عدم رضایت به فعل آنها استفاده می‌شود رو گرداندند و ثابت نمودند که آنها جنّ را می‌پرستیدند.

(أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ) بیشتر آن مشرکین به جنّ ایمان دارند، نه به ما، جنّ و ملایکه بر آنها مشتبه شده و در این مورد اشتباه کردند، جنّ را عبادت کردند به گمان آنکه آنها ملایکه هستند.

### بیان اتصال به ملکوت علیا و سفلی

بدان که در گذشته این مطلب تکرار شده که عالم طبیعت بین دو ملکوت علیا و سفلی واقع است، عالم جنّ مانند عالم ملایکه محیط به دنیا و می‌تواند در دنیا تصرف کند، در این مورد فرقی بین جنّ و ملایکه

نیست و لذا حال ابلیس بر ملایکه مشتبه شد و گمان کردند که ابلیس از آنان است.

و هر کس به نفس خویش ریاضت دهد و خوردن و آشامیدن و خواب و سخن او اندک باشد و از خلق کناره‌گیری کند، اگر این معنا به سبب امر امر کننده‌ی الهی باشد به عالم ملایکه متصل می‌شود و در حیطه‌ی آگاهی بر چیزی که بشر بر آن می‌تواند اطلاع حاصل کند. و نیز در تصرف بر عناصر، شبیه به ملایکه می‌گردد و در عناصر و موالید آن هر طور که بخواهد تصرف می‌کند، اعیان و اشیا را از وجود خود دگرگون می‌کند.

علاوه بر آن ملایکه نیز به او خبر می‌دهند، او را در علم و آگاهی به چیزی که قدرت علم به آنرا ندارد و در تصرف به آن یاری می‌کنند. اگر ریاضت او به امر امر الهی نباشد، یا به امر امر الهی باشد ولی از تحت امر او خارج باشد و در ریاضت و مشاهده‌اش مستبد به رأی باشد.

اعم از آنکه تحت امر امر شیطانی باشد یا نباشد و اعم از آنکه ریاضت او به طریق شرایع و طبق قانون نوامیس الهی باشد یا چنین نباشد چنین شخصی حتماً به عالم جن و شیاطین متصل شده و در احاطه و تصرف شبیه آنها قرار می‌گیرد و توانایی بر چیزی پیدا می‌کند که دیگران توانایی آن را ندارند و آگاهی بر چیزی می‌یابد که دیگران ندارند و او کسی را عبادت و پرستش می‌کند که در عالم مشهود او تصرف می‌کند به گمان اینکه او خداست، یا ملایکه بزرگی از ملایکه‌ی خداست و عبادت او را عبادت ملایکه می‌نامد.

و روی همین جهت بود که ملایکه عبادت مشرکین نسبت به خودشان را انکار کردند، پرستش جن را برای آنها اثبات نمودند. و نیز بدان که هر عبادت کننده غیر خدا عبادت غیر خدا را نمی‌کند مگر با عبادت معنوی شیطان، خواه معبود غیر خدا ملایکه باشند یا غیر آنها از جماد، نبات، حیوان، انسان، جن و شیطان. پس عبادت کننده غیر خدا اولاً شیطان را عبادت می‌کند، به سبب عبادت شیطان، غیر خدا را عبادت می‌کند، پس او در حقیقت در عبادت غیر خدا شیطان را عبادت می‌کند، نه معبود خود را، زیرا اگر شیطان نبود آن معبود را عبادت نمی‌کرد.

(فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ) لفظ «فاء» برای ترتیب در اخبار یا جزاء شرط مقدر است، اگر امروز معبودها عبادت، عبادت کنندگان را انکار می‌کنند و هر يك در کار خود متحیر و مضطرب و در نهایت اضطراب و تشویش است پس امروز هیچ يك برای دیگری مالک نفع و ضرر نیست. (بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا) زیرا همه کارها در آن روز به دست خداست به خلاف روز دنیا که ممکن است توهم شود که بعضی قدرت بر نفع و ضرر بعضی دیگر را دارند.

و خطاب به ملایکه و عبادت کنندگان آنها یا به مطلق عبادت کنندگان و معبودها، یا به مطلق رؤسا و رؤسین، یا به اجنه و عبادت کنندگان آنهاست.

(وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا) کسانی که ظلم و ستم کردند از فآلیوم معبودها و متاعها و یعنی معبودها و متاع هایی که معبود و متاع بودن آنان با اذن و اجازه از جانب خدا نبوده و اطاعت کنندگان یعنی

کسانی که عبادت و اطاعت و شرک آوردن آنها با اذن و اجازه از جانب خدا نبوده‌است.

به هر دو گروه می‌گوییم:

(ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ) این جمله عطف به اعتبار معناست و لذا از خطاب به غیبت التفات نمود، یعنی آنان چنان بودند که وقتی به آنها گفته می‌شود: از آتشی که خدا به آن وعده می‌دهد بترسید می‌گفتند: این جز دروغ نیست و هر گاه آیات ما بر آنها خوانده می‌شد... ممکن است برگرداندن خطاب از آنها به سوی محمد ﷺ و بیان حال امت او باشد و نیز عطف به اعتبار معنا باشد و معنای آن چنین باشد: هر گاه آیات ما بر آنها خوانده می‌شد آنرا تکذیب می‌کردند، آنگاه که بر قوم تو آیات ما خوانده شود می‌گویند...

(ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ) آیات ما در وعد و وعید یا در احکام معاد یا معاش واضح و روشن است.

(قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ) می‌گویند: این مرد جز این نیست که با این کارها که بر ما ظاهر می‌کند می‌خواهد شما را از آنچه که پدرانتان عبادت می‌کنند باز دارد.

(أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانْتُمْ تَعْبُدُونَ أَبَاؤَكُمْ) و او می‌خواهد شما را در بدعت‌هایش تابع و پیرو خودش کند، پرستش و عبادت معبودها را به عبادت پدرانشان نسبت دادند تا بدین وسیله حق بودن عبادت را ظاهر کنند و حق بودن کار پدرانشان را مسلم سازند.

(وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا آفَكٌ مُّفْتَرًى) و گفتند: چیزی که او می‌گوید جز افترا بر خدا چیزی نیست.

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ) گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر به جهت ذمّ آنها و بیان علّت حکم است. یعنی کافران گفتند: این سخنی که او می‌گوید در مورد بدعت و اختراعی که کرده‌است جز سحر و جادو نیست.

علوم دقیق، یا این معجزه‌هایی که بر ما ظاهر می‌سازد جز سحر نیست و سحر از امتزاج قوای طبیعی با قوای روحانی حاصل می‌شود.

یا این سخنان که درباره پسر عمویش می‌گوید جز برگرداندن گفته‌های خدای تعالی از وجه خود و اصلش نمی‌باشد.  
(وَمَا أَتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا) ما به آنان کتابی ندادیم که آن را بخوانند و صحّت مذهب خودشان و انکار مذهب تو را به آن کتابها نسبت دهند.

(وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ) و قبل از تو انذار دهنده‌ای به سوی آنان نفرستادیم تا این سخنان را به او نسبت دهند.

پس سخنانی که می‌گویند جز ناشی از تعصّب نسبت به راه و روش (هَذَا) خودشان نیست یا ناشی از تقلید پدرانشان است، بدون آنکه در مذهب آنان و آنچه که درباره مذهب تو می‌گویند تحقیق کنند و حتی در تقلید خودشان نیز تحقیق نکرده‌اند.

(وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا أَتَيْنَاهُمْ) اینان تو را تکذیب کردند، تکذیب‌شان امر غریبی نیست، چون پیشینیان و گذشتگان آنان نیز رسولان خود را تکذیب کردند، لیکن بین اینها و پیشینیان فرق بزرگی است.

زیرا به پیشینیان اموال و اولاد و نیرو و طول عمر زیاد داده‌شد که بدان

وسیله مورد آزمایش قرار بگیرند، مغرور شدند و انکار کردند، ولی اینها به یکدهم آنچه که به پیشینیان دادیم هم نرسیدند.

یا معنای آیه این است که ما به اینها معجزات و دلایل صدق رسولان صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنقدر دادیم که پیشینیان به یکدهم آن نرسیدند، یا رسولان سابق به یکدهم فضل و برتری که به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دادیم نرسیدند.

از هشام بن عمار در حدیث مرفوع آمده است که گفت: معصوم عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است: پیشینیان رسولانشان را تکذیب کردند و آنچه که ما به رسولان آنان دادیم به یکدهم آنچه که به محمد و آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دادیم نمی‌رسد.<sup>۱</sup>

که در این صورت آیه جهت دلداری رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، به خلاف دو وجه سابق که آن دو با دلالت ضمنی مفید دلداری است. و نیز بنابر وجه اخیر آیه جهت رسوا کردن قوم پیامبر است، یعنی رسولان گذشته تکذیب شدند در حالی که تو به تکذیب سزاوارتری چون آنچه که به تو دادیم به حسادت سزاوارترست از آنچه که به آنان دادیم و تکذیب امثال تو جز از جهت حسادت نیست.

یا معنای آیه این است: آنچه را که از دلایل صدق به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دادیم رسولان پیشین به یکدهم آن نرسیده‌اند و این وجه در دلالت بر رسوایی قوم، مثل دو وجه سابق است.

(فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ) یا شما ای امت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اگر انکار مرا بر آنها نمی‌بینید اخبار آنها را شنیده‌اید، آثار مؤاخذه مرا

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۲۵. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۴.

مشاهده کرده‌اید پس قوم تو از تکذیب تو و مؤاخذه من بترسند و بر حذر باشند.

### آیات ۴۶-۵۴

قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرْدِي ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۴۶) قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷) قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفِ بِالْحَقِّ عَلَافًا الْغُيُوبِ (۴۸) قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ (۴۹) قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰) وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَقَالُوا ءَامَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۲) وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ (۵۴)

### ترجمه

بگو شما را فقط به يك نکته پند میدهم، آن این است که دوگان دوگان، یکان یکان به کار خداوند برخیزید و سپس اندیشه کنید؛ هم سخن شما جنونی ندارد؛ او جز هشدار دهنده‌ای برای شما در پیشاپیش عذابی شدید نیست. بگو هر مزدی که از شما طلبیده باشم متعلق به خودتان؛ مزد من جز با خداوند نیست و او بر هر چیزی گواه است. بگو بی گمان پروردگار من حقّ را به میان می‌آورد و او دانای رازهای نهانی است. بگو حقّ به میان آمد و (معبود) باطل نه (آفرینش



چیزی را) آغاز کند و نه بازگرداند. بگو اگر گمراه باشم، فقط به زیان خویش گمراه می‌شوم؛ و اگر ره یافته باشم، آن به برکت و حی‌ای است که پروردگار من به من می‌فرستد؛ چرا که او شنوای نزدیک است. و چون بنگری آنگاه که هراسان شوند گریزی در کار نیست؛ و از جایی نزدیک فرو گرفته شوند. و گویند به آن (قرآن / قیامت / پیامبر) ایمان آوردیم و چگونه از جایی دور دسترس به آن برای آنان میسر باشد؟ و پیشتر هم به آن انکار ورزیده بودن و از دور دستها تیری در تاریکی می‌اندازند. و بین آنان و آنچه خوش دارند فاصله افتد، چنانکه پیشترها در حق همانندانشان هم چنین شده بود که آنان سخت در شك بودند.

### تفسیر

(قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ) یگو من شما را به يك کلمه یا به يك خصلت موعظه می‌کنم.  
 (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ) از کجی و اعوجاج، یا از قعود و نشستن برای خدا برخاسته و راست گردید.  
 (مَثْنِي وَفُرْدِي) این کلمه بدل از لفظ «واحدة» است.  
 در اخبار زیادی وارد شده که مقصود از «واحدة» ولایت علی عليه السلام است.<sup>۱</sup>

که در این صورت لفظ «أَنْ تَقُومُوا» به تقدیر لام یا بدل از «واحدة» است به صورت بدل اشمال، یا بدل کلّ از کلّ، چون ولایت به وجهی عبارت از قیام برای خداست و به وجهی مستلزم قیام برای خداست.  
 از یعقوب بن یزید روایت شده که گفت: از اباعبدالله عليه السلام از قول

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۲۵. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۴. نور الثقلین: ج ۴، ص ۳۴۱، ح ۸۷.

خدای تعالی: «قل انما أعظکم بواحدة» پرسیدم، فرمود: یعنی ولایت، گفتم: چگونه است آن؟ فرمود: هنگامی که رسول خدا ﷺ را امیر المؤمنین ﷺ را برای مردم نصب کرد و فرمود: هر کس که من مولای او هستم علی ﷺ مولای او است.

مردی ناراحت و خشمگین شد و گفت: محمد ﷺ هر روز به يك چیز تازه فرامی خواند و ابتدا به اهل بیت خودش کرده و می خواهد آنها را مالك رقاب ما بکند؛ پس خدای تعالی بر نبی خود قرآنی نازل کرد و به او فرمود: «قل انما أعظکم بواحدة» یعنی من شما را به يك چیز پند می دهم، آنچه که خداوند بر شما واجب کرده بود من آنرا ادا کردم و به شما رساندم.

گفتم: پس معنای قول خدای تعالی: «أن تقوموا لله مثنی و فرادی» چیست؟ فرمود: اما «مثنی» که طاعت رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین ﷺ است و اما قول خدای تعالی: «فرادی» یعنی امام بعد از آن دو، از ذریه‌ی آن دو، نه به خدا سوگند ای یعقوب خداوند غیر از این اراده نکرده است.<sup>۱</sup>

بنابر این روایت لفظ «مثنی و فرادی» دو حال از لفظ «الله» می باشند، معنای آیه این است: بگو من شما را به يك چیز پند می دهم، یعنی به ولایت علی ﷺ برای طاعت خدا در مظاهر او برخیزید در حالی که خداوند به اعتبار مظاهرش دو تا است، مانند زمان رسول ﷺ، که رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین ﷺ در آن زمان دو مظهر برای خدا بودند، که طاعت هر يك طاعت دیگری و طاعت خدا بود.

۱- تأویل الآيات الظاهرة: ص ۴۶۶ - ۴۶۷.

و «فرادی» مانند زمان سایر ائمه علیهم‌السلام می‌باشد، که هر يك از امامان در زمان خودش مظهر طاعت خدا و فرد بود، چون امام دیگر ساکت بود و به چیزی دعوت نمی‌کرد.

یا هر دو حال از فاعل «تقوموا» است، یعنی برای خدا قیام کنید در حالی که هر يك از شما دارای دو وجه باشد، وجه قبول رسالت، وجه قبول ولایت، چنانچه در زمان رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود، یا دارای يك وجه، که آن وجه قبول ولایت است.

که احکام رسالت مقدمه قبول ولایت است، چنانچه وارد شده که خداوند در رسالت ترخیص نموده و در ولایت ترخیص نکرده است.<sup>۱</sup> طبق تفسیرهای سابق دولفظ «مثنی و فرادی» دو حال از فاعل «تقوموا» است و اختصاص به این دو حالت برای آن است که ازدحام و شلوغی حواس را پراکنده می‌کند، حالت فکر باقی نمی‌گذارد.

و قول خدا: «قل ما سألکم من اجر فهو لکم» دلالت بر تفسیر «واحدة» به ولایت می‌کند، چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر رسالتش اجر و مزدی درخواست نکرده جز مودت و دوستی خویشان و اهل بیت خود، یعنی پیروی کردن از اوصیای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و قبول ولایت آنها، یعنی دوستی خویشان و اهل بیت که من از شما به عنوان مزد تبلیغ درخواست کردم برای شما نافع و مفید است چه اگر شما از آنها پیروی بکنید از عذاب آخرت نجات پیدا خواهید کرد و دنیای شما مبارک و در آخرت خداوند بر شما نعمت خواهد داد.

چنانچه فرمود: «لو أن اهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم

۱- خصال شیخ صدوق: ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۲۱.

برکات من السَّماء و الارض» یعنی برکات آسمان بر حسب آخرت،  
برکات زمین بر حسب دنیا.

و ایمان جز قبول ولایت نیست چنانچه در ضمن مطالب گذشته  
تکرار شده است.

(ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا) بعد از قیام برای خدا و خالص و رها شدن قوه وهم و  
فکر از حکومت و تفکر شیطان باید فکر و اندیشه نمایید.

(مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ) فعل «تتفکروا» نسبت به این جمله معلق  
است، یعنی در این مطلب فکر کنید که صاحب شما (رسول خدا ﷺ) مجنون  
نیست تا بدانید که او در کمال عقل و تدبیر است.

(إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ) عذاب برزخ، یا  
قیامت، یا عذاب جهنم.

(قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ) اجری  
که من از شما درخواست کردم برای شما و به نفع شما است، اجر من که به من  
برمی‌گردد و به حال من نافع است به عهده خداست.

(وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) خداوند بر هر چیزی شاهد و گواه  
است و می‌داند که من در آنچه می‌گویم صادق هستم و می‌داند اجری که  
من راجع به مودت اهل بیت از شما درخواست می‌کنم به حال شما نافع و  
مفید است و می‌داند اجر من که به حال من فایده دارد جز بر عهده  
پروردگارم نیست و شما نمی‌توانید آنرا ادا کنید.

(قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ) بگو: پروردگار من حق را بر روی باطل  
می‌اندازد و باطل را از بین می‌برد، یا حق را خداوند به پیامبران القا می‌کند یا  
به‌طور استمرار و دایم حق را به من القا می‌کند.

(عَلَامُ الْغُيُوبِ) پروردگار دانا و آگاه بر پنهانیهاست پس باطل را می‌داند اگر چه در دلها و نفوس شما پنهان باشد، آنرا نابود می‌سازد، جا و محل حق را هم می‌داند و حق را به آنجا القا می‌کند شما راضی باشید یا نباشید.

(قُلْ) یعنی برای آنکه آمدن حق را بشارت دهی و اهل باطل را تهدید نمایی بگو:

(جَاءَ الْحَقُّ) حق یعنی ولایت آمد، که آن به حقیقت خدا حق است چنانچه بارها این مطلب گذشته است و هر حقی به سبب حق بودن ولایت حق است.

(وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ) باطل از بین رفت و نابود شد به نحوی که دیگر از آن ایجاد و اعاده ممکن نیست.

و ممکن است لفظ «ما» استفهامیه باشد، یعنی چه چیزی می‌تواند باطل را ایجاد کند، که در حقیقت مثل معنای اوّل نفی ایجاد و ابداست با تأکید.

بعضی گفته‌اند: مقصود از باطل ابلیس است، پس این آیه ردّ بر ثنوی‌ها است که معتقد به ابلیس و ایجاد و اعاده او هستند.<sup>۱</sup> و بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که باطل برای اهلش خیری را در دنیا ایجاد نمی‌کند و خیری را در آخرت اعاده نمی‌کند.

یا معنای آن این است: باطل ابتداءً به کلامی تکلم نمی‌کند، کلام دیگران را هم مانند کوهها بر نمی‌گرداند.

از امام رضا علیه السلام آمده است رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی داخل مکه شد که در اطراف خانه خدا سیصد و شصت بت بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله با چوبی

۱-تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۲۶۵.

که در دست داشت آنها را میزد و می‌گفت: «جاء الحقّ و زهق الباطل انّ الباطل كان زهوقاً» و «جاء الحقّ و ما یبدیء الباطل و ما یعید». <sup>۱</sup>  
(قُلْ) از راه انصاف با آنها بگو:

(إِنْ ضَلَلْتُ) اگر من گمراه شوم ضرر گمراهی من بر شما نیست.  
(فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي) اگر گمراه شوم ضرر آن بر خودم بر می‌گردد، اگر هدایت یابم به سبب وحی پروردگارم می‌باشد، پس من در این مورد فخری بر شما ندارم.  
(إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ) که او شنوای نزدیک است، گفته‌های مرا می‌شنود، احوال و استعداد و استحقاق مرا می‌داند.  
(وَلَوْ تَرَىٰ) لفظ «لو» برای تمنی یا برای شرط است، جواب محذوف است.

(إِذْ فَرَعُوا) از هول، یا از صیحه و فریاد، بی‌تابی و جزع آنها را می‌بینی.

(فَلَا فَوْتَ) از عذاب و گرفتاری به‌دست ملایکه ما فوت و گریزی برای آنها نیست.

(وَأَخْذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ) آنان از مکان نزدیکی دستگیر شوند، یعنی از زیر پاهایشان به‌سبب فرو رفتن در زمین، چنانچه در خبر از امام باقر علیه السلام آمده‌است: گویی که من به قائم علیه السلام نظر می‌کنم که پشتش را به سنگ تکیه داده... تا آنجا که فرموده: وقتی به بیابان می‌رسد لشکر سفیانی بر او خروج می‌کند، پس خدای تعالی به زمین دستور می‌دهد که آنان را فرو برد، این معنای قول خدای تعالی است: «و

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۲۶. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۳۹۷. امالی شیخ طوسی: ج ۱، ص ۳۴۶، ح ۲۳.

لو تری إذ فزعوا فلافوت و أخذوا من مكان قریب»<sup>۱</sup>.  
 (وَ قَالُوا ءَامَنَّا بِهِ) گفتند: به قائم عَلَيْهِ السَّلَام یا به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان آوردیم.

(وَ أَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُسُ) کجا می‌توانند با این دوری به مقام ایمان نایل شوند.

(مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ) کفار در آن هنگام در پایین‌ترین مراتب نفس بودند و ایمان اخذ نمی‌شود مگر در بالاترین مراتب نفس.  
 (وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ) به قائم عَلَيْهِ السَّلَام یا به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کافر شدند.  
 (مِنْ قَبْلُ) قبل از آن زمان یا قبل از آن مکان که پایین‌ترین جاهای نفس است.

(وَ يَقْدُفُونَ بِالْغَيْبِ) امری که از آنها غایب است به محض ظنّ و تخمین دور می‌اندازند، یا غیب را که از آنها غایب است از آن جهت که مستور و پوشیده است کنار می‌نهند و امر حاضر مشهود را می‌گیرند.

(مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ) غیب که در جای دور است.  
 (وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ) بین آنها و خواسته‌های نفس حیوانی شان دو فاصله افکنده شده است، هنگام مرگ، یا در قیامت، یا در هر دو.

(كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ) چنانچه به هم سنخ‌های آنان، در گذشته این کار انجام شد.

یا بین پیروان آنان و خواسته‌هایشان فاصله افکنده شد به سبب پیروی از رؤسا، چه آنان با پیروی از رؤسا بعضی خواسته‌ها را بر

۱- تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۵.

خودشان حرام کردند و از همه خواسته‌های اخروی محروم شدند.

(إِنَّهُمْ) پیروان، یا رؤساء، یا مجموع هر دو.

(كَانُوا فِي شَكِّ مُرِيبٍ) در شکی تهمت افکنده بودند.

از نبی ﷺ آمده‌است که او سخن از فتنه‌ای به میان آورد که بین اهل مشرق و مغرب می‌افتد، فرمود: در حالی که آنها در این فتنه واقع می‌شوند سفیانی از وادی و صحرای خشک بلافاصله خروج می‌کند تا در دمشق فرود می‌آید.

پس دو لشگر می‌فرستد، لشگری به سوی مشرق و لشگر دیگری به مدینه تا آنکه زمین بابل از شهر ملعون یعنی بغداد فرود می‌آیند، در آنجا بیش از سه هزار نفر را می‌کشند، به بیشتر از یکصد زن تجاوز کرده و رسوا می‌سازند و سیصد بز از بنی العباس را می‌کشند. سپس به سوی کوفه سرازیر شده و اطراف آنرا خراب می‌کنند، سپس به سوی شام حرکت می‌کنند، در این هنگام پرچم هدایت از کوفه خارج می‌شود و به آن لشگر می‌رسد، پس آنان را می‌کشند و هیچ کس جان سالم به‌در نمی‌برد و آنچه از اسرا و غنایم که به دست آنان بود نجات می‌دهند.

در این هنگام لشگر دوّم به شهر می‌رسد و سه روز و شب شهر را غارت می‌کند، سپس از آنجا به قصد مکه خارج شده، تا به «بیداء» پیش می‌رود، که خدای تعالی جبرئیل را می‌فرستد و به او می‌فرماید: «آنان را نابود ساز، جبرئیل يك ضربه با پایش به زمین می‌زند که خداوند آنان را به زمین فرو می‌برد و هیچ کس جز دو مرد از «جهینه» نجات پیدا نمی‌کند.



و از همین جا این گفته آمده است: خبر یقینی نزد جهینه است،  
 همین است معنای قول خدای تعالی: «و لو تری إذ فزعوا... تا آخر»<sup>۱</sup>  
 در تفسیر آیه اخبار زیادی به خروج مهدی (عج) و جیش سفیانی  
 وارد شده نظیر آنچه که از نبیِّ ﷺ ذکر شد.

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۲۷. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۳۹۸.

## سورة فاطر

همه‌ی این سوره مکی است، بعضی گفته‌اند تنها دو آیه: «انّ الذین يتلون كتاب الله... تا آخر» (آیه ۲۹) و «ثمّ اورثنا الكتاب... تا آخر» (آیه ۳۲) مدنی است<sup>۱</sup>.

این سوره شامل چهل و پنج، یا چهل و شش آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ  
رُسُلًا أُولِي أجنحةٍ مثنى و ثلاث و رباعٍ يزيدُ في الخلقِ ما  
يشاءُ إنّ اللهَ على كلِّ شيءٍ قديرٌ (۱) ما يفتح اللهُ للناسِ من رحمةٍ  
فلا ممسكٍ لها و ما يمسكُ فلا يُرسلُ له من بعدهِ و هو العزيزُ  
الحكيمُ (۲) يأتِيها الناسُ اذكروا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هلْ مِنْ  
خالقٍ غيرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لا اِلهَ الاَّ هُوَ فَاننِ  
تؤفكونَ (۳) و انْ يُكذِّبوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَ اِلَى اللَّهِ  
تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴)

### ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

سپاس خداوند را، پدید آورنده‌ی آسمانها و زمین، که فرشتگان را پیام  
رسان گردانده‌است، فرشتگانی که دارای بالهای دوگانه و سه‌گانه و

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۲۹.

چهارگانه‌اند، در آفرینش هر چه خواهد می‌افزاید؛ بی‌گمان خداوند بر همه چیز تواناست. هر رحمتی که خداوند خواهد در حقّ مردم گشاده سازد باز دارنده‌ای ندارد، هر آنچه خواهد فرو بندد، گشاینده‌ای جز او ندارد، او پیروزمند فرزانه است. ای مردم نعمت الهی را بر خودتان یاد آورید، آیا آفریدگاری غیر از خداوند هست که شما را از زمین و آسمان روزی دهد؟ خدایی جز او نیست، پس چگونه بیراهه می‌روید؟ و اگر تو را دروغ زن شمردند بدان که پیامبرانی پیش از تو هم با تکذیب روبرو شدند؛ و کارها به سوی خداوند بازگردانده می‌شود.

### تفسیر

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» حمد خدایی راست که آفریننده‌ی آسمانها و زمین است.

«جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا» که پیامبران و فرشتگان را فرستاده و به اوصیا و وحی و الهام و گفتار و رؤیاهای صادق و برای بندگان صالح الهام و سخن و رؤیا، برای جمیع خلق الهام و رؤیا را قرار داد تا خلق اصلاح گردند و کمبودها جبران شود و نفوس آنان از قوّه‌ها به فعلها درآید.

«أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ» ملائکه صاحبان بال بر حسب عوالمی که در آن سیر می‌کنند و با آن بالها برای اصلاح امور آن عوالم پرواز می‌کنند.

«مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ» صاحبان دو بال و سه بال و چهار بال بر حسب عوالم سه گانه ملك و ملکوت و جبروت و این معنا منافات ندارد با آنچه که در اخبار بسیاری وارد شده که عدد بالهای جبرئیل

ششصد هزار بال است<sup>۱</sup>، اینکه در دایمیل دارای شانزده هزار بال است<sup>۲</sup> و... - زیرا مقصود از آیه نوع بال است و نوع بالهای ملایکه سه نوع است، اگر چه هر نوعی از بال افراد متعددی داشته باشد و درباره اوصاف ملایکه و کثرت عدد آنها اخبار زیادی وارد شده، اینکه خداوند ملایکه‌ای دارد که ما بین گوش تا چشمش پانصد سال راه با پریدن پرنده است.

و خداوند را ملایکه‌ای است که بین دو شانه او و بین لاله گوشش هفتصد سال راه است و ملایکه‌ای است که نصف آنها از یخ و نصف آنها از آتش است، ملایکه‌ای است که با یک بال از بالهایشان افق را می‌بندند نه با استخوانهای بدنشان و غیر اینها، از اوصاف عظمت ملایکه و اینکه در هر روز یا در هر شب هفتاد هزار ملایکه فرود می‌آیند و به بیت الحرام می‌آیند و آنجا طواف می‌کنند، سپس به آسمان بالا می‌روند پس از آنکه خدمت رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین علیه السلام و حسین علیه السلام می‌رسند و دیگر بر نمی‌گردند.

«يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» اشاره به کثرت عدد یا به کثرت بالهای آنهاست و اینکه اقتصار بر این عدد بر حسب نوع است، نه بر حسب شخص، یا اینکه اقتصار بر این عدد برای بیان کثرت است، نه برای انحصار در این عدد، یا اشاره به این است که کثرت بالها جزئی از اجزای جمال خلقت او است به جمال و زیبایی آنها بر حسب صورت و هیئت و خلق و غیر اینها آنچه که بخواهد می‌افزاید.

۱- تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۲۲۶.

۲- کمال الدین: ص ۲۸۲، باب ۲۴، ح ۳۶.

و از نبیِّ ﷺ وارد شده که مقصود از «یزید فی خلق ما یشاء» صورت زیبا و صدای خوب و موی خوب است.<sup>۱</sup>  
 «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» خداوند بر هر چیزی تواناست از فزونی و زیادی در عدد، زیبایی، بالها و اخلاق.

از ثمالی روایت شده که گفت: به خانه علی ابن الحسین علیه السلام داخل شدم، در حیاط ساعتی توقف کردم، سپس داخل خانه شدم، دیدم امام علیه السلام چیزی از زمین برمی دارد و دستش را از پشت حجاب و پوشش داخل می‌کند و آنرا به کسی که در خانه است می‌دهد، پس عرض کردم: فدایت شوم می‌بینم چیزی را از زمین برمی داری آن چیست؟ فرمود: این زیادی پره‌های کوچک ملایکه است ما هر وقت خلوت می‌شود آنها را جمع می‌کنیم و تسبیح برای اولادمان قرار می‌دهیم.

عرض کردم: فدایت شوم، ملایکه خدمت شما می‌رسند؟ فرمود: یا اباحمه آنها به ما فشار می‌آورند و در تکیه گاه ما، ما را هل می‌دهند.<sup>۲</sup>

و در اخبار زیادی وارد شده که ائمه علیهم السلام ملایکه را می‌بینند و با آنها مصافحه می‌کنند.

در سوره بقره در تفسیر قول خدا: «و ائمه‌ما اکبر من نفعهما» در ذیل بیان مراتب انسان.

فرق بین رسول و نبی و محدث و وجه این مطلب را که در اخبار آمده است ذکر کردیم مبنی بر اینکه رسول ملایکه را در خواب می‌بیند

۱- مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۰۰.

۲- صافی: ج ۴، ص ۲۳۱. کافی: ج ۱، ص ۳۹۳، ح ۳.

و کلامش را می‌شنود و در بیداری او را می‌بیند، نبیّ در خواب می‌بیند و در بیداری معاینه نمی‌کند، صدا را می‌شنود و محدّث در خواب نمی‌بیند و دیدار ندارد و فقط صدایش را می‌شنود و در آنجا وجه عدم منافات این اخبار با آنچه که از ائمّه علیهم‌السلام وارد شده که آنان ملایکه را می‌بینند ذکر کردیم، هر کس بخواهد به آنجا مراجعه کند.

«مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا» این جمله حال است از قول خدا: «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» گویا که آیه اوّل جهت عموم قدرت خدای تعالی و این آیه جهت عجز غیر خدا از ممانعت و جلوگیری از نفوذ قدرت اوست.

یا جمله مستأنفه و جواب سؤال مقدرّ است جهت بیان همین معنا، یا جمله مستأنفه و از ماقبلش منقطع است جهت بیان قدرت خدا و ناتوان بودن غیر او، که چون رحمت خدا بر مردی فرود آید کسی را قدرت جلوگیری نیست.

«وَمَا يُمَسِّكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ» و آنچه از رحمت را که خودداری می‌ورزد کسی نتواند روانه سازد یا آنچه از رحمت و نعمت، که کند کسی مانع نتواند بود، یا هر بدبختی را که باز دارد کسی نتواند ایجاد کند شاید همین معنی اخیر مقصود باشد، تا امساک رحمت به او نسبت داده نشود.

چون از جانب خدا جز افاضه رحمت دایم نیست و امساک یعنی عدم وصول رحمت به بعضی از قابلها جز از ناحیه خود آن قابلها نمی‌تواند باشد و امساک در این موارد از جانب خدا نیست.

«وَهُوَ الْعَزِيزُ» و او عزیز است و احدی را توان منازعه و مبارزه با او نیست.

«الْحَكِيمُ» او کسی است که کاری را انجام نمی‌دهد مگر با ملاحظه‌ی غایات متعدّد دقیق که درک آن جز برای او ممکن نیست، نیز کاری را انجام نمی‌دهد جز با اتقان در صنع به نحوی که از ادراک کیفیت آن عقول عقلا عاجز است.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» ای مردم نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید و آن نهایت رحمت و مهربانی او نسبت به بندگانش می‌باشد، یادآوری نعمت بر بندگان را تکرار کرد تا آنرا فراموش نکنند، به حقّ قیام کنند و شکر آن بنمایند.

و قبل از امر به یادآوری نعمت آنها را مورد ندا و خطاب قرار داد، تا از ندای او لذّت ببرند، به امر او خوب گوش فرا دهند و در گذشته مکرر گفته شد که اصل نعمت ولایت تکوینی است که از آن به ریسمانی از جانب خدا تعبیر می‌شود و ولایت تکلیفی که از آن به ریسمان از جانب مردم تعبیر می‌شود.

و هر چیزی که به آن ولایت متصل باشد به سبب آن نعمت می‌شود و هر چیزی که از ولایت منقطع باشد هر چه که می‌خواهد باشد نقت است.

«هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ» این جمله حال از «نعمه» یا از «اللّه» به تقدیر قول، یا مستأنفه و جواب سؤال مقدّر به تقدیر قول است، یا جمله مستأنفه جهت مدح نعمت است.

«يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ» خداوند از آسمان با تهیّه اسباب آسمانی روزی شما را می‌دهد.

«وَالْأَرْضِ» از زمین با تهیّه‌ی اسباب زمینی، یا از آسمان

روزی انسانی و از زمین روزی حیوانی و نباتی می‌دهد.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» جمله حائیه یا مستأنفه جهت بیان حال «الله» یا برای تعلیل حصر رزق در او، یا برای مدح است.

«فَأَنى تُوَفَّكُونَ» پس به کجا از او روی گردان می‌شوید.

«وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ» و اگر تو را تکذیب کنند پس بر آنان اندوهناک مباش چون رسول باید تکذیب شود زیرا سنخیت با مردم ندارد و سنت ما از قدیم اینچنین بود.

«فَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِكَ» رسولانی قبل از تو نیز تکذیب شده‌اند، ما حال آنان امتهایشان را در تکذیب‌شان ذکر می‌کنیم تا اندوهناک بر تکذیب قوم خود نشوی.

«وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» همه‌ی چیزها به خدا بازمی‌گردد (کارهای مربوط به) تو و تکذیب‌کنندگان.

پس هر يك بر حسب اعمالش جزا داده می‌شود، یا بعد از نظر دقیق همه امور به خدا باز می‌گردد، پس تکذیب آنان نیز به خدا باز می‌گردد، بدین معنا که تکذیب آنان جز به سبب امر تکوینی و ترخیص از جانب خدا نیست و در آن مصلحتی است که به تو و امت تو برمی‌گردد پس از این جهت دل‌تنگ مباش.

## آیات ۵-۱۰

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا  
وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ( ۵ ) إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ  
عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ( ۶ ) الَّذِينَ



كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۷) أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ مَنْ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۸) وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ (۹) مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُؤٌ لَئِيكٌ هُوَ يُبْورُ (۱۰)

### ترجمه

ای مردم بی گمان وعده الهی حق است، پس زندگانی دنیا شمارا نفریبید و (شیطان) فریبکار شما را نسبت به خداوند فریفته نگرداند. بی گمان شیطان دشمن شماست، پس شما هم او را دشمن گیرید جز این نیست که او حزبش را دعوت می‌کند که سرانجام از دوزخیان باشد. کسانی که کفر ورزیده‌اند عذاب‌های شدید در پیش دارند، کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از آمرزش و پاداشی بزرگ برخوردارند. آیا کسی که بدی عملش در نظرش آراسته جلوه داده شده است، لذا آن را نیک می‌بیند (مانند کسی است که خداوند هدایتش کرده باشد)؟ بی گمان خداوند هر کس را که خواهد بی راه دارد و هر کس را که خواهد هدایت کند، مبادا جان تو از حسرت خوردن برایشان بفرساید، بی گمان خداوند به آنچه می‌کنند آگاه است. و خداوند کسی است که بادها را می‌فرستد که ابری را برمی‌انگیزد، آنگاه آن را به سوی سرزمینی پژمرده می‌رانیم و بدان زمین را بعد از پژمردنش زنده می‌داریم، رستاخیز هم همین گونه است. هر کس

عزّت می‌خواهد بداند که هر چه عزّت است، نزد خداوند است؛ سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار نیک آن را بالا می‌برد و کسانی که بد سگالی می‌کنند، عذابی شدید در پیش دارند و مکر اینان بر باد است.

### تفسیر

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ» مردم را مورد ندا قرار داد تا با آنها ملاطفت نماید و آنها را برای گوش فرا دادن تهییج و تحریک کند، خطاب را از رسول خدا ﷺ بعد از دلداری دادن او به تکذیب کنندگان برگردانید تا از تکذیب آنها جلوگیری کند یا خطاب را به مطلق بندگان برگردانید تا برای آنها وعده و وعید باشد.

«إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ» وعده‌ی خدا به ثواب و عقاب.

«حَقٌّ» حقّ است و خلافی در آن نیست.

«فَلَا تَعْرَبْكُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» پس حیات دنیا شما را مغرور

نسازد که در نتیجه از وعده خدا غفلت ورزید و برای او عمل نکنید.

«وَلَا يَغُرَّبَكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ» شیطان شما را به خدا مغرور نکند

بدین گونه که شما را به مغفرت امیدوار و آرزومند سازد و توبه شما را به تأخیر اندازد.

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ» شیطان دشمن شماست در این

صورت: «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» شما هم او را دشمن بدانید و دستوراتش را موافقت نکرده و از او بر حذر باشید.

«إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» از

این رو، حزب و سپاهش را برای اغوای شما آماده ساخته‌است تا اهل

دوزخ شوید.

این عبارت تأکید امر بر حذر بودن از او و تعلیل دشمنی اوست.

«الَّذِينَ كَفَرُوا» جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده:

پس چگونه است حال حزب شیطان؟

پس فرمود: «لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ» گذاشتن اسم ظاهر به جای

ضمیر جهت اشاره به این است که حزب شیطان کافراند، به جهت

کفرشان از اصحاب و آتش شدند.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا» آنان که با کفر به شیطان و بیعت با ولیّ امر با

بیعت خاصّ یا عام ایمان آورند.

«وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ» و با بیعت

خاصّ عمل صالح انجام دهند، اگر مقصود از ایمان بیعت اسلامی باشد و

اگر مقصود از ایمان بیعت خاصّ باشد عمل صالح عبارت از عمل به

شروطی است که در بیعت او از او گرفته شده است.

«أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا» عطف بر جمله محذوف

است، تقدیر آن چنین است: آیا کسی که پیروی شیطان کرده و زشتی کردارش را

ندیده مثل کسی است که پیروی ولیّ امرش را نموده و زشتی‌ها و نقایص

اعمالش را دیده؟

پس کسی که عمل بد او برای او زینت داده شده به نحوی که آنرا

خوب می‌بیند تا چه رسد به آنکه زشتی عمل خود را ببیند آیا او مانند

کسی است که عمل بد او زینت داده نشده بلکه در حضور مولایش

اعمال نیک و خوب خود را هم زشت و بد می‌بیند؟

«فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ» تعلیل قول خدا: «زُيِّنَ» است، گویا

که گفته شده: برای پیروان شیطان عملشان زینت داده شده، برای پیروان رحمان عملشان زشت جلوه کرده زیرا خداوند هر کس را بخواهد از راه راست گمراه می‌کند و راه راست آن است که خوبی و نیکویی عمل منصوب به نفس را ببیند.

«وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» و خداوند هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند و آن دیدن قبح و نقص از عملی است که به نفس منصوب است هر چه می‌خواهد باشد.

حال که مطلب چنین است: «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَتٍ» پس بر آنان حسرت و اندوه نخور، به جهت پی در پی بودن حسرتها به خاطر پیروی آنها از شیطان، خودت را هلاک نکن.  
«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» خداوند به آنچه که انجام می‌دهند دانا و آگاه است، این جمله تعلیل نهی است.

«وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ» عطف بر قول خدا: «إِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ» و تعلیل هدایت بعضی و گمراه کردن بعضی دیگر و خوب دیدن برخی از عملهای بدش و بد دیدن بعضی عملهای خوب می‌باشد، گویا که گفته است: خداوند کسی است که بادهای هواهای نفس را می‌فرستد که موجب درست شدن ابر می‌شود و بدان وسیله بعضی از نفوس زنده می‌شوند و بعضی به هلاکت می‌رسند.

«فَتَثِيرٌ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ» در این جمله الثفات از غیبت به تکلم است (یعنی موارد بالا به صورت فعل غایب به کار می‌رفت ولی اکنون به صورت صیغه متکلم).

«إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ» شهر مرده‌ای که آماده زنده شدن است.

«فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» زمین آن شهر را با رویاندن گیاه و سبز شدن درختان پس از آنکه آن شهر از گیاه و درخت مرده بود، زنده کردیم.

و همچنین خداوند بادهای نفسانی و عقلانی و بادهای حوادث زمان را می‌فرستد تا بدان وسیله ابر رحمت را به سوی شهرهای نفوس شما که از گیاه ایمان خشک شده‌است سوق دهد و در نتیجه نفوس مستعد و آماده را جان می‌دهد و زنده می‌کند و نفوس خشک را و با قساوت و سخت راهلاک می‌کند.

«كَذَلِكَ النُّشُورُ» همچنین است حشر و نشر از قبرهای نفوس خود و جلد بدنهایتان و از قبرهای برزخایتان، چه قوا و استعدادها که در بدنها و نفوس پنهان است، مانند دانه‌ها و رگ و ریشه‌هایی است که در زمینها پنهان است، خروج آنها از قوه به فعل توسط بارانهای رحمت الهی مانند خروج دانه‌ها و ریشه‌ها به سبب گیاه و خروج درختان و برگهاست بر اثر بارانهای ابر.

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ» این جمله از ماقبلش در لفظ و معنا منقطع است جهت ابداء و ایجاد حکم و اندرز، یا جواب سؤالی است که از ماقبلش ناشی شده‌است، گویا که گفته شده: کسی که عزت می‌خواهد چه کند؟ آیا آنرا از غیر خدا طلب کند؟

با اینکه زنده گردانیدن گیاه زمین بدست خدا است، یا آنرا جز از خدا طلب نکند؟ پس فرمود: هر کس که عزت می‌خواهد جز نزد خدا یافت نمی‌شود.

«فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا» پس هیچ کس از کسی طلب عزت نکند جز

از خدا، که عزّت را نزد احدی جز خدا نمی‌یابد.

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» لفظ «الکلم» چون اسم جنس جمع است با آن معامله مفرد مذکر می‌شود و جمله جواب سؤال مقدر است. گویا که گفته شده: برای ما وصول به خدا ممکن نیست تا از نزد او عزّت طلب کنیم؟

پس فرمود: اگر برای ذات شما وصول به خدا ممکن نیست کلمات طیب و پاکیزه‌ی شما و اقوال صالح مانند ذکرهای عالی، گفته‌های شما برای اصلاح ذات البین، نصیحت برای بندگان، امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم علوم و هدایت خلق به راه راست و غیر آنها از اقوال و گفته‌ها به خدای تعالی می‌رسد.

«وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» و عمل صالحی که با جسم و بدن انجام می‌گیرد آن اقوال را بالا می‌برد، پس گفتار نیک بگویند و عمل صالح انجام دهید تا عزیز شوید.

از امام صادق علیه السلام آمده است: کلمه‌های پاکیزه و طیب این گفته مؤمن است: «لا اله الا الله، محمد رسول الله صلى الله عليه وآله، علي ولي الله عليه السلام و خليفة رسول الله صلى الله عليه وآله» و عمل صالح اعتقاد قلبی به این مطلب است که آن حق است و از نزد خداست و شکی در آن نیست که از جانب پروردگار عالمیان است.<sup>۱</sup>

از امام صادق علیه السلام درباره این آیه آمده است که فرمود: ولایت ما اهل بیت است، اشاره به سینه‌اش کرد، پس هر کس ما را دوست نداشته

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۳۳. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۸.

باشد عملی از او بالا نمی‌رود<sup>۱</sup>.

و از امام باقر علیه السلام آمده‌است که فرمود: رسول‌خدا فرمود: هر گفته‌ای دارای مصداقی از عمل است که آن گفته را تصدیق یا تکذیب می‌کند، پس آنگاه که فرزند آدم چیزی را می‌گوید و قولش را با عمل تصدیق نماید عملش قولش را بالا می‌برد و اگر چیزی بگوید و عملش مخالف قولش باشد قول و گفتارش بر عمل خبیث او برمی‌گردد و در آتش سقوط می‌کند<sup>۲</sup>.

چون اصل جمیع کلمه‌های طیب عبارت از کلمه ولایت و قول و اعتقاد به آن است تفسیر «کلم» به ولایت صحیح می‌شود، چون اصل جمیع عملهای صالح عمل ولایت است و آن بیعت خاص و لوی است که بر آن جمیع خیرها و جمیع عملهای صالح مترتب می‌شود و عمل صالح، صالح نمی‌شود مگر با ولایت لذا تفسیر عمل صالح به ولایت صحیح می‌شود با اینکه آیه عام است و شامل جمیع کلمات و جمیع اعمال است.

«وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ» این جمله عطف به اعتبار معناست؛ گویا که گفته شده: پس کسانی که عمل صالح انجام می‌دهند اقوال و اعمالشان به سوی خدا بالا می‌رود و بدان وسیله عزیز می‌شوند و کسانی که مکر می‌کنند و در بدیها و سیئات مکر و حيله به کار می‌برند مانند قریش و مکرشان در دارالندوة، یا مانند منافقین امت و مکرشان در دفع خلافت علی علیه السلام عذاب شدیدی در انتظار آنهاست.

و همچنین است کسی که در بدی به بندگان یا به قوای خودش یا

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۳۳. کافی: ج ۱، ص ۴۳، ح ۸۵.

۲- صافی: ج ۴، ص ۲۳۳. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۰۸.

به اهل مملکتش مکر و حيله به کار ببندد.

زیرا هر کس که نافرمانی پروردگارش را می‌کند او در ارتکاب معصیت و گناه مکر می‌کند، چون نفس زشتی فعل او را مخفی می‌کند و در چشم او نیک و خوب جلوه می‌دهد.

«لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ» بالفعل عذاب شدیدی برای آنهاست، ولی آنها عذاب را احساس نمی‌کند، مانند آدم بیهوش که آتش عضو او را می‌سوزاند و او آتش را احساس نمی‌کند، که خود گناه عذاب عاجل و فوری برای لطیفه سیّاره انسانی است و چون تحت فعلیت‌های نفس پنهان است احساس نمی‌شود.

«وَمَكْرٌ أَوْ لَيْسٌ هُوَ يَبُورُ» مکر اینان نابود یا فاسد می‌شود، چون مکر از ناحیه نفس است و نفس و لوازم آن هلاک شونده و فاسد است، این جمله دل‌داری دادن به رسول ﷺ است که نسبت به او یا به علی عليه السلام مکر و حيله به کار می‌برند.

## آیات ۱۱-۱۴

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۱) وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ، وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازِرَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲) يُوَلِّجُ الْآيِلَ



فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّهُ  
يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ  
مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳) إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا  
دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ  
بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۴)

### ترجمه

و خداوند شمارا از خاک، سپس از نطفه آفریده‌است، سپس شمارا زوج  
(نر و ماده) گردانده‌است؛ و هیچ مادینه‌ای باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند  
مگر با آگاهی او؛ و هیچ کهنسالی عمر داده یا از عمر او کاسته نمی‌شود مگر آنکه  
در کتابی مسطور است؛ این امر بر خداوند آسان است. و آن دو دریا یکسان  
نیستند، این یک شیرین خوشگوار که نوشیدنش گوارا است، این یک شور تلخ؛ و  
از هر کدام گوشت تر و تازه می‌خورید و از آنها زیوری بیرون می‌آورید و آن را  
می‌پوشید کشتیها را در آن، دریا شکاف می‌بینی تا در طلب روزی مقوّر از جانب  
او بر آیی، باشد که سپاس بگذارید. از شب می‌کاهد و بر روز می‌افزاید و از روز  
می‌کاهد و بر شب می‌افزاید و خورشید و ماه را رام کرده‌است که هر یک تا  
سرآمدی معین روان است؛ چنین است خداوند پروردگارتان، که فرمانروایی  
اوراست، کسانی را که (ای ناباوران) به جای او می‌خوانید مالک چیزی حتی به  
اندازه پوست هسته خرما نیستید. اگر بخواندینشان، ندای شمارا نمی‌شنوند، اگر  
هم می‌شنیدند، پاسختان را نمی‌دادند، روز قیامت، شرک شمارا انکار می‌کنند و  
هیچ کس چون خداوند آگاه تو را آگاه نمی‌سازد.

### تفسیر

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ» این جمله عطف به اعتبار

معنا یا بر مقدر است، گویا که گفته است: خداوند شما را به سبب کلمه‌های پاک و عمل صالح عزیز گردانید، با مکر بدکاریها خوار گردانید، نیز خداوند شما را از خاک آفرید.

«ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا» سپس شما را مذکر و مؤنث به صورت زوج و جفت آفرید، یا شما را اصنافی مذکر و مؤنث، سفید و سیاه، زشت و زیبا و بدبخت و خوشبخت قرار داد.

«وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ» هیچ مؤنث از شما یا از مطلق حیوان حامله نمی‌شود.

«وَلَا تَضَعُ» و وضع حمل نمی‌کند.

«إِلَّا بِعِلْمِهِ» مگر با علم و آگاهی خداوند، پس از خدا چیزی غایب نمی‌شود، پس چگونه ممکن است مکر آنان یا عمل مؤمنین از خدا مخفی و غایب شود؟

«وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ» کسی به عمر طبیعی یا کبریای بیشتر نمی‌رسد و از عمر طبیعی و عمر نزدیک به آن کاسته نمی‌شود مگر آنکه در کتابی ثابت است.

و آن کتابی است که ملائکه صورتگر هنگام تصویر او در رحم مادرش نوشته‌اند، یا مقصود از کتاب عالم عقول یا عالم نفوس کلی یا جزئی است.

یا معنای آیه این است: از عمر طبیعی کسی زیاد و کم نمی‌شود مگر در حالی که در کتابی نوشته شود، که آن کتاب اعمال شخص است که ملائکه موکل بر آن می‌نویسند.

یا مقصود کتاب محو و اثبات است که در آن استعداد مستعدین

از اهل عالم طبع بعد از ظهور استعداد نوشته می‌شود.  
و این آیه با همین وجه دلالت بر ثبوت بداء می‌کند که در اخبار  
زیادی وارد شده‌است.

### تحقیق بداء

بدان که آیات و اخبار با صراحت و اشاره دلالت بر ثبوت بداء  
برای خدا می‌کند، در اخبار نسبت تردّد در امر به خدای تعالی داده  
شده‌است.

همچنین اخباری که دلالت می‌کنند بر تأثر خدا از فعل بندگان  
وارد شده، مانند اجابت دعاها، دگرگونی و تغییر عمر به وسیله‌ی  
صدقه‌ها، نمازها، شکرگزاری، ناسپاسی و سایر حسنات و سیئات<sup>۱</sup>.  
و همه‌ی این مطالب دلالت می‌کند بر اینکه خدای تعالی گاهی  
فعلی را ظاهر می‌سازد، سپس آنرا ترک می‌کند و غیر آنرا ظاهر می‌سازد،  
مانند کسی که از کار اوّلش پشیمان شده و چیزی غیر آنرا ظاهر  
می‌سازد.

و بعضی از اخبار دلالت می‌کند بر اینکه فعل خدا تابع فعل  
بندگان است و لذا فلاسفه همه این مطالب را انکار کرده و آنچه را که در  
آیات و اخبار وارد شده تأویل نموده‌اند، زیرا همه این معانی دلالت بر  
(نوعی) عجز (ناتوانی) و نقص می‌کند و بر کسی صدق می‌کند که عاقبت  
بعضی از کارهایش را نمی‌داند، که خداوند از این معنا منزّه است.

پس می‌گوییم: بیان این مطلب الزام می‌نماید پیرامون در عوالم  
و حقیقت هر کدام بررسی لازم انجام و بیان گردد، همچنین این مطلب

۱- تفسیر جوامع الجامع: ص ۳۸۷. کافی: ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۱۷. خصال: ص ۳۲، ح ۱۱۲.

بیان شود که همه‌ی عوالم، مراتب علم و اراده‌ی خدای تعالی است، بعضی از عالم‌ها از جهت ضیق و تنگی‌اش گنجایش ظهور جمیع فعلیات آنچه که در عالم بالاترست را ندارد و فعلیتهای آنچه که در عالم بالاترست در این عالم جز به نحو تعاقب و پشت سر هم ظاهر نمی‌شود، چنانچه عالم طبع نیز گنجایش ظهور همه صورت‌ها در آن نیست مگر به نحو تعاقب و پشت سر هم.

پس بدان که عوالم به وجهی سه و به وجهی شش و به وجهی هفت است.

زیرا که آن عوالم یا از جهت ذات و فعل مجرد از ماده و تقدّر و اندازه‌گیری‌اند، یا از جهت ذات مجرد و از نظر فعل وابسته و متعلّق، یا از جهت ذات و فعل هر دو متعلّق و وابسته به ماده‌اند.

قسم اوّل عبارت از عوالم عقول طولی است که در لسان شرع از آن به ملائکه مقربین تعبیر می‌شود و عوالم عقول عرضی است که از آن به ارباب طلسمات «و الصّافات صفاً» تعبیر می‌شود.

و قسم دوّم عبارت از عوالم نفوس کلی و جزیی است که از آن به «المدبّرات امرأً» و ملائکه‌ی رکوع و سجود کننده و عوالم مثال علوی و سفلی تعبیر می‌شود.

و قسم سوّم عبارت از عالم طبع است که وجود آن وجود تعلّقی مادّی است.

و نیز بدان که همه عوالم معلول خدای تعالی است و البتّه این علیّت آن چنان نیست که برخی پنداشته‌اند که چون علیّت بنا برای بنا، آتش برای آتش و آفتاب برای سفید و سیاه کردن باشد.

بلکه علیّت در اینجا با «تشان» است، بدین معنا که معلول باید در اینجا شأنی از شئون علّت و قوام معلول به علّت باشد، زیرا که تقابل علّت و معلول تقابل تضایف است که دو امر متضایف از همدیگر در خارج و ذهن جدا نیستند.

حال اگر علّت در قوام معلول داخل نباشد در حالیکه معلولیت عین ذات معلول است؛ تصوّر معلول برای کسی که به ژرفایش می‌اندیشد از تصوّر علّت جدا می‌شود، علیّت در حقّ تعالی عین ذات اوست، چنانچه معلولیت در ممکن عین ذات اوست.

و نیز بدان که ذات علّت همه اش علم و اراده است همانطور که همه اش وجود است و چون قوام معلول فارغ از علّت نیست قوام آن علم و اراده برای خدای تعالی است و هر چیزی که بالامکان برای مجردات صرف ثابت شود بالفعل برای آنها حاصل می‌شود، چون در آنجا قوه و استعداد نیست و نفوس کلیّی از حیث ذوات و تجرّد ذاتی اش هر چیزی که در عقل بالفعل باشد در نفوس کلیّی نیز بالفعل است ولیکن به نحو بساطت و وجود وحدانی، به نحو کثرت.

و روی همین جهت است که نفوس کلیّی لوحی است محفوظ و مصون از تغییر و دگرگونی است و محو و اثبات در آن را ندارد.

و نیز بدان که نفوس جزئی علوی که به واسطه عالم مثال علوی تعلق و وابستگی به عالم ماده دارند از آن جهت که از احاطه به جزئیات غیر متناهی در تنگنا و مضیقه می‌باشند هر چیزی که در آنها بالقوه موجودست نمی‌تواند بالفعل باشد، بلکه فعلیت‌ها در آنها پشت سرهم و به نوبت وجود پیدا می‌کنند و از قوه‌ها و استعدادها بر حسب نزدیکی

آنها به فعلیّتها خارج می‌شوند و آن هم به خاطر تعلق و وابستگی است که به مادّیات دارند، یا خروج از قوّه به فعلیّت بر حسب نزدیک بودن تشبّهات پشت سر هم آنها به علویّات است.

مانند نفوس خیالی برای انسان که فعلیّتها پشت سرهم بر آن نفوس وارد می‌شوند، چون نفوس خیالی در ضیق و تنگی است، به همه‌ی آن فعلیّتها نمی‌تواند یک مرتبه احاطه پیدا کند و از سوی دیگر استعدادهای آن نفوس به فعلیّتهای خوب یا بد نزدیک است، که خوب و بد فعلیّت‌ها بستگی به ضمیمه آنها دارد از قبیل عبادتها و معاشرین و همنشینها و افکار خوب و بد و غیر آنها.

نفوس جزیی علوی که مانند نفوس جزیی بشری است رویی به مادّیات دارد که بدان سبب تحت تأثیر مادّیات قرار می‌گیرد و مستعدّ و آماده گرفتن فعلیّتها از علویّات می‌شود، رویی به مجردات دارد که بدان وسیله آنچه را که استعدادهای نفوس به آن مجردات نزدیک باشند، می‌گیرد.

و هر گاه ماده‌ای از مادّیات آماده و مستعدّ حصول صورت یا کیفیتی باشد صورت آن صورت یا کیفیّت از ناحیه مجردات بر آن نفوس جزیی علوی افزای می‌کند و لکن به جهت ضیق و تنگی آن جمیع شروط و معدّات و موانع در آن ثبت نمی‌شوند.

پس آنگاه که بعضی از نفوس بشری مانند نفوس انبیا و اوصیای آنان در خواب یا بیداری به آن نفوس جزیی متّصل گردد آنچه را که از صورتها و کیفیّتها در آن ثبت شده مشاهده می‌کند و وقوع حادثه را در آن می‌بیند، احیاناً از آن حادثه خبر می‌دهد، سپس بعد از آن می‌بیند که

آن حادثه واقع نشد و از آن نفوس محو گشت و ضدّ آن ثبت گشت، در این هنگام بر سبیل مشاکلت می‌گوید: برای خدا بدا حاصل شد، یا به‌طور حقیقت می‌گوید برای خدا بدا حاصل شد، چون آن مرتبه از نفوس علم و اراده خداست، محو اراده اوّل و ثبت اراده دوّم جز بدا چیزی نیست ولی این مطلب ناشی از جهل و عجز در فاعل نیست.

بلکه آن از کم دامنگی وجود قابل است و گاهی در آن نفوس صورت حادثه با جمیع شرایط و معدّات و موانع ثبت می‌شود، ولی کسی که متصل به آن نفوس است چون مدارک او از احاطه به آنچه که در آن نفوس است در تنگناست به همه‌ی آنچه که در نفوس است احاطه نمی‌کند و جمیع موانع و شروط را درک نمی‌کند، پس از صورت حادثه خبر می‌دهد، سپس حادثه تخلف می‌کند و به وقوع نمی‌پیوندد.

در این هنگام می‌گوید: برای خدا بدا حاصل شد.

و چون این نفوس تحت تأثیر مادّیات می‌باشند و با آماده کردن زمینه از ناحیه مادّیات از مجرّادات بر آن افزایه می‌شود، آن مجرّادات از مراتب اراده خدای تعالی است نسبت تردّد به واسطه آنها به خدای تعالی صحیح می‌شود و تأثیر صدقه‌ها و دعاها و نمازها در آن و تغییر آنچه که در آن ثبت است، محو آنچه که ثبت شده و ثبت آنچه که در آن ثابت نیست نیز صحیح می‌گردد.

و آنچه که فلاسفه می‌گویند: مبنی بر اینکه این تغییرات از اتّفاقیّات است و علوی تحت تأثیر سفلی قرار نمی‌گیرد پس از مشاهده اهل شهود و امکان این مطلب، نباید به آن گوش فرا داد.

آنچه که از امام صادق علیه السلام آمده است: که خدای تعالی

عبدالمطلب را يك اُمَّت مبعوث می‌کند که بر او بهاء و جلال پادشاهان و سیمای انبیاء علیهم‌السلام است، چون او نخستین کسی است که قایل به بداء شده است، مقصود این است که او نخستین کسی است که بداء را در حقّ خدای تعالی محقق ساخت و گرنه بیشتر انبیا و پیشینیان قایل به بداء بوده‌اند، چنانچه از اخبار شیعه این مطلب به ما رسیده است.

«إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ» و این امر بر خدا آسان است چنانچه ذکر کردیم این مطلب از لوازم وجود نفوس جزیی علوی است و دیگر احتیاجی به زحمت عمل و تمهید اسباب و مقدمات نیست.

«وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ، وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ» سوره فرقان بیان دو دریا گذشت.

«وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حُلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَىٰ الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ» کشتیهای مواخر کشتیهایی است که صدای حرکت آنها شنیده می‌شود، یا آب دریا را با دماغه‌اش می‌شکافد یا کشتی است که با يك باد جلو می‌روند و عقب می‌روند.

«لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» تا از فضل خدا تجارت‌های سودمندی طلب کنید. «وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» تا شاید شما شکر نعمت را بجای آورید،

نعمتی را که خداوند در کشتی و دو دریا به ودیعت نهاده است، سپاس گوید.

«يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ» بیان این کلمه در اوّل سوره آل عمران گذشت.

«وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى» شرح این

آیه در اوّل سوره رعد و غیر آن گذشت.

«ذٰلِكُمْ» آنکس که موصوف به این اوصاف است خداست «اللَّهُ



رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ» خداوند پروردگار شما است که ملك از آن اوست. مقصود عالم ملك است در مقابل عالم ملكوت، یا ملك به معنای مملوک است، یعنی هر مملوکی از خدا است، خلاف آنچه ثنویّه می‌گویند غیر او در عالم ملك شركتی ندارد، در هیچ يك از مملوکها نیز غیر خدا شريك نیست، خلاف آنچه بعضی از عبادت‌کنندگان ملایکه و جمیع ثنویّه به آن قایل هستند.

«وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ» و کسانی را که بدون اذن خدا فرامی‌خوانید، مانند کسی که مقابل ولی امر را فرامی‌خواند یا آنها را که فرامی‌خوانید در حالی که آنان از غیر خدا هستند یعنی هر معبودی جز خدا در حالیکه خدای تعالی در شرک آوردن آن اذن نداده‌باشد.

«مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ» آنها مالك حتی پوست و هسته خرما نیستند، لفظ «قطمیر» یعنی پوست نازکی که بر پشت هسته قرار دارد، یا هسته خرما، یا پوست خرما، یا دم سفیدی است که در پشت خرما قرار دارد.

«إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ» او صافی که در این آیه ذکر شده در تنزل و سیر نزولی مترتب است، گویا که خدای تعالی از هر يك به دیگری اضراب نموده‌است، بدین معنا که اگر هم بخوانید دعای شما را نمی‌شنوند.

و اگر هم بشنوند نمی‌توانند پاسخ گویند (برآورند) و روز قیامت هم به شرک شما کافر می‌شوند.

«وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ» و هیچ کس چون خدا خبیر مطلق

نیست و او تنها کسی است که به همه امور داناست.

### آیات ۱۵-۳۶

يَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ  
 الْحَمِيدُ (۱۵) إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۶) وَمَا ذَلِكُ  
 عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۱۷) وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ  
 إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ  
 يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ  
 لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۱۸) وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ  
 (۱۹) وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (۲۰) وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ (۲۱)  
 وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا  
 أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۲۲) إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۳) إِنَّا  
 أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ  
 (۲۴) وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ  
 بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۲۵) ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ  
 كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۲۶)

#### ترجمه

هان ای مردم، شما نیازمند به خداوند هستید، خداوند است که بی نیاز  
 ستوده‌است. اگر بخواهید شما را از میان می‌برد و آفریدگان جدیدی به میان  
 می‌آورد. و این امر بر خداوند دشوار نیست. و هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری  
 را بر ندارد و اگر گرانباری بخواند که بارش را بردارند، چیزی از آن بار برداشته

نشود و اگرچه خویشاوند باشد؛ تو فقط کسانی را که به نادیده از پروردگارشان خوف و خشیت دارند، نماز را برپا می‌دارند، توانی هشدار دهی؛ و هر کس پاکی ورزد، همانا به سود خویش پاکی ورزیده‌است و سیر و سرانجام به سوی خداوند است. و نابینا و بینا برابر نیست. و نه تاریکی و روشنایی. و نیز سایه و آتشباد. و (دل) زندگان و (دل) مردگان نیز برابر نیستند؛ بی‌گمان خداوند هر کس را که بخواهد (پیام و پند خویش) می‌شنواند؛ و تو شنواننده‌ی (پند و پیامی به) درگور خفتگان نیستی و تو نیستی مگر هشدار دهنده‌ای. ما تو را به حقّ مژده رسان و هشدار دهنده فرستاده‌ایم؛ و ائمتی نیست مگر آنکه در میان آنان هشدار دهنده‌ای بوده‌است. و اگر تو را دروغ زن انگاشتند، بدان که پیشینیان آنان هم که پیامبران‌شان برای آنان معجزات و نوشته‌ها و کتابهای روشنگر آورده بودند، نیز تکذیب پیشه کردند. سپس کافران را فرو گرفتیم، (بنگر) تا عقوبت من چگونه است.

### تفسیر

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ» خداوند مردم را از باب تَلَطُّف و مهربانی مورد ندا قرار داد، غنی و بی‌نیاز بودن خود و فقر آنان را تثبیت نمود.

«أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» معرفه آوردن مسند جهت اراده حصر است، این جمله ردّ بر کسی است که گفته است: خداوند فقیر است و ما بی‌نیاز.

«وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» بدان که فقر و احتیاج در ممکن عین ذات وجودی اوست، بدین معنا که وجود ممکن وجود تعلّقی و وابسته است، وابستگی و تعلّق عین ذات است ممکن است، نه آنکه موجود ممکن چیزی و تعلّق و وابستگی هم صفت بوده‌باشد، لذا این نحو از وجود شأنی جز فقر و ناداری و وابستگی ندارد و وجود خدای تعالی وجودی است که ذاتش از همه ماسوای خود بی‌نیازست.

بی‌نیازی مانند سایر صفاتش عین ذات اوست و این نحو از وجود شأنی جز بی‌نیازی ندارد و غنا و بی‌نیازی از خدای تعالی فراتر نمی‌رود مگر به سبب خود حق تعالی، هر کس که غنا و بی‌نیازی عین ذات او باشد علی‌الاطلاق حمید و پسندیده‌است.

بدین معنا که حمید و پسندیده‌ای نیست مگر او، زیرا اگر صفت کمالی یافت شود که برای خدای تعالی نباشد محتاج به آن صفت و فاقد آن صفت است و در این صورت به طور مطلق غنی و بی‌نیاز نمی‌شود. «إِنَّ يَشَأُ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» این جمله از قضیه‌هایی است که مقدم‌دایماً در آن وضع شده‌است، گویا که گفته‌است: ولیکن خدا آنرا می‌خواهد.

یا از قضایای فرضی است که مقدم آن دارای وضع نیست، گویا که گفته‌است: لکن خدا آنرا نخواسته‌است، پس شما را از بین نبرده‌است، بنابر آنکه معنای آیه این باشد که اگر خدا بخواهد شما را قبل از رسیدن اجل‌هایتان از بین می‌برد.

«وَمَا ذُلُّكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» این کار برای خدا نیست، تا برای او متعذر یا مشکل باشد، این جمله تأکید بی‌نیازی خدا و فقر و احتیاج آنان به اوست.

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ» و هیچ نفسی که قابلیت بر دوش گرفتن بار گناه را داشته باشد بار گناه دیگری را بر دوش نخواهند گرفت.

پس مغرور نباشید به آنچه که به شما گفته می‌شود ما بار خطایای شما را بدوش می‌کشیم و قول خدای تعالی: «وَلِيَحْمِلَنَّ اَثْقَالَهُمْ

و اثقالاً مع ائقالهم» منافاتی با این معنا ندارد، زیرا معنای حمل ائقال این است که آنان سنگینی‌هایی را به‌دوش می‌کشند که ناشی از گمراه کردن دیگران باشد در عین حال از سنگینی گناه گمراه شده‌ها چیزی کم نمی‌شود، نه اینکه گمراه‌کننده‌ها بار گناه گمراه شده‌ها را بکشند به نحوی که پیروان و گمراه شده‌ها خالی از بار گناه باشند.

«وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ أُنثَىٰ تَارَةً بِوَالِدَيْهَا أَوْ إِخْوَانِهَا أَوْ مَحَلٍّ مِّنْ دُونِ ذَلِكَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ مَا عَمِلْتُمْ فِي سُلُوكِكُمْ وَتَدْعُ إِلَىٰ طَرَفٍ مِّنْ دُونِ ذَلِكَ فَتَلْوِ الْأَعْيُنَ عَنِّي حَتَّىٰ تَوَلَّىٰ دُبُرَهُمْ فَلَا تُنظِرُونَهُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» اگر نفسی که بار سنگینی از گناهان دارد. «إِلَىٰ حِمْلِهَا» دیگری را جهت حمل گناهان فرا خواند کسی آنرا بر دوش نخواهد کشید.

لفظ «الحمل» با کسره یعنی آنچه که حمل می‌شود «بار» یعنی اگر بخوانی هر چیزی را که ممکن است فراخوانده شود از خدا و جانشینانش و شرکای خدا و شرکای در ولایت و هر نفس بشری و هر صنفی از اصناف حیوان که چیزی را بتواند حمل کند هیچ یک از اینها چیزی از بار گناه گناهکار را نتوانند حمل کرد.

«لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانُوا» اگر چه کسی که فراخوانده شده از خویشان و نزدیکان باشد، یعنی بر گناهکار طبق فطرت خویشی‌اش مهربان و دلسوز باشد.

«إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ» این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: آنها را چه شده‌است که با این اندازها از سوء عاقبت نمی‌ترسند؟

پس فرمود: تو بیم می‌دهی ای کسی که بیم دهنده‌ای.

یا ای محمد ﷺ کسانی را که از پروردگارشان می‌ترسند.

و فطرت انسانی آنها که شأن آن ترس از پروردگار است

می‌توانی بیم دهی.

و آن در حالی است که آن گونه افراد از حضور پروردگارش غایب باشند، یا در حالی که پروردگارش از آنان غایب باشد. «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» و نماز فطری را برپا دارد و آن ریسمانی است از جانب خدا که همان ولایت تکوینی است، یعنی انذار و ترساندن از جهات کفر به حال شخص نفعی نمی‌رساند مگر آنکه چنین حالتی داشته‌باشد، نه غیر از آن.

«وَمَنْ تَزَكَّى» این جمله به‌جای «وَأَتُوا الزَّكَاةَ» آورده شده و عدول به این جمله برای افاده همین معناست با چیزی اضافه، (علاوه بر زکوة روحی و تزکیه نفسانی و تزکیه از ما سوی الله و اسما و صفات بپردازد). «فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» پس خداوند به آنان جهت برپاداشتن نماز و دادن زکات پاداش می‌دهد.

(و او را از همه آلودگیها پاک کرده به سوی خودش بالا می‌برد). «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ» کور و بینا در تمیز اشیا، زیبا، زشت، ضار و نافع مساوی و یکسان نیستند تا کسانی که از پروردگارش در انذار می‌ترسند با کسانی که نمی‌ترسند مساوی باشند.

«وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ» و همچنین تاریکی و نور مساوی نیستند تا کسانی که دل‌هایشان با نور علم روشن است و در نتیجه از پروردگارش به سبب این علم و آگاهی می‌ترسند با کسانی که چنین نیستند مساوی باشند.

«وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُّ» بعضی گفته‌اند: یعنی بهشت و

جهنّم<sup>۱</sup>.

و بعضی گفته‌اند: شب و روز، یا سرما و گرماست، چون لفظ «حرور» اسم باد گرم و گرماست.

و همه این دو معناهای متقابل کنایه از مؤمن و ایمانش و کافر و کفرش می‌باشد، یا به وسیله‌ی این معانی متقابل مثال زده شده، مؤمن و ایمانش و کافر و کفرش مورد مثال است.

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَالْأَمْوَاتُ» مقصود از احیا کسانی هستند که با حیات ایمانی فطری یا ایمانی تکلیفی زنده‌اند، که از آن دو به دور ریسمان، به ولایت تکوینی و تکلیفی تعبیر می‌شود.

«إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» خداوند می‌شنوید کسی را که بخواهد و تو نمی‌توانی کسانی را که در قبرها هستند بشنوانی، مقصود از قبور قبرهای اجساد مرده آنان است و حال این افراد کافر حال کسی است که واقعاً در قبرش مرده باشد.

یا معنای آن این است که تو نمی‌توانی بشنوانی کسانی را که در قبرهای نفوس حیوانی و بدنهای طبیعی شان فرو رفته باشند.

«إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ» تو جز انذار کننده نیستی، بشنوند، یا نشنوند.  
«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ» تو را به ولایت فرستادیم، چه ولایت حقّ مطلق است و حقّ بودن هر حقّی به سبب حقّ بودن ولایت است.

«بَشِيرًا وَنَذِيرًا» بشارت دهنده به مؤمن و انذار کننده به کافر.

«وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» هیچ امتی از امتها را مهمل

نگذاشتیم بلکه در هر امتی انذار کننده‌ای فرستادیم، نبی، یا وصی نبی.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: محمد صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت مگر آنکه انذار کننده‌ای فرستاد و از خود برجا گذاشت، فرمود: اگر گفته شود: نه، چنین نیست، رسول خدا صلی الله علیه و آله کسانی از امتش را که در اصلاّب مردان بودند ضایع کرد، در پاسخ گفته می‌شود: آیا قرآن برای آنها کافی نیست؟ فرمود: بلی قرآن کافی است، اگر مفسّر برای آن بیاید، گفته شد: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا تفسیر نکرد؟ امام فرمود: چرا، قرآن را برای يك نفر تفسیر کرده، برای امتشان آن مرد را تفسیر کرده و آن علی ابن ابی طالب علیه السلام است.<sup>۱</sup>

بدان که خدای تعالی غایت خلق عالم را بنی آدم و غایت خلق بنی آدم را ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام قرار داده، خواه ولایت در هیکل و صورت نبوت ظاهر شود، خواه در صورت رسالت یا خلافت و مقصود از نذیر جز رسول یا نبی یا خلیفه آن دو نیست.

پس اگر در عالم يك آن نذیری نباشد خلقت باطل می‌شود و غایتی برای آن محقق نمی‌گردد «تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً» پس عالمی نبوده مگر آنکه آدم در آن بوده، آدم در آن نبوده مگر آنکه برای آن نذیر بوده... و بر همین منوال عالم نه بدون آدم مانده و نه بودن نذیر.

«وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ» و اگر تو را تکذیب کردن اندوهناک مباش که آن يك سنت قدیمی است.

«فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ» در آخر سوره آل عمران شرح و تفسیر این کلمات گذشت.

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۳۶. کافی: ج ۱، ص ۲۴۹، ح ۶.



«ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا» سپس آنان که به رسولان نشان کافر شدند و آنها را تکذیب کردند، مورد مؤاخذه خداوند قرار گرفتند.  
 «فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ» و عقوبت و مؤاخذه‌ی من چقدر بر آنها سخت بود و این تهدید تکذیب کنندگان است.

### آیات ۲۷-۳۸

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ (۲۷) وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَأَلْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ، كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸) إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ (۲۹) لِيُوفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰) وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (۳۱) ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْ بَاذَنَّا لِلَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۳۲) جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَكُلُوا وَابْسُتُوا فِيهَا حَرِيرٌ (۳۳) وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۳۴) الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا

فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ (۳۵) وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ (۳۶) وَهُمْ يَصْطَرِّخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ التَّنْذِيرُ فَذُوقُوا فَلِمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۳۷) إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۳۸)

### ترجمه

آیا ننگریسته‌ای که خداوند از آسمان آبی فرو فرستاده‌است، سپس بدان میوه‌های رنگارنگ بر آوردیم؛ و نیز از کوهها راههایی سفید و سرخ رنگارنگ و همچنین سیاه سیاه پدید آوردیم. و بدین گونه از مردم و جانوران و چارپایان رنگارنگ آفریده‌ایم؛ از میان بندگان خداوند فقط دانش وران از او خوف و خشیت دارند، بی گمان خداوند پیروزمند آمرزگار است. بی گمان کسانی که کتاب الهی را می‌خوانند و نماز را برپا می‌دارند، از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم پنهان و آشکارا می‌بخشند به سودای که هرگز زیان ندارد امید دارند. تا سرانجام پادشاهایشان را به تمامی بدهد، از فضل خویش به ایشان افزونتر می‌بخشد، چرا که آمرزگار قدردان است. و آنچه از کتاب آسمانی به تو وحی کرده‌ایم، حق است و همخوان با آنچه از کتب آسمانی که پیشاپیش اوست، بی گمان خداوند به احوال بندگان آگاه بیناست. سپس کتاب آسمانی را به بندگان خود که برگزیده بودیمشان به میراث دادیم؛ و بعضی از ایشان ستمکار در حق خویش و بعضی از ایشان میانه رو و بعضی بیشتر در نیکوکاریها به اذن الهی است؛ این همانا فضل بزرگ است. و گویند سپاس خداوند را از ما اندوه را زدود؛ بی گمان پروردگار ما آمرزگار قدردان است. همان که ما را از فضل خویش به اقامتگاه جاویدان در

آورد که در آنجا به ما خستگی نرسد، در آنجا به ما ماندگی نرسد. و کسانی که کفر ورزیده‌اند، آتش جهنم را در پیش دارند، که نه کارشان سپری شود که بمیرند و نه چیزی از عذاب آن از ایشان کاسته شود؛ بدین سان هر انسان ناسپاسی را جزا دهیم. و ایشان در آنجا فریاد بردارند که پروردگارا ما را بیرون آور، تا کاری شاسته، غیر از آنچه می‌کردیم پیشه کنیم، (در پاسخشان گوییم) آیا شما را چندان عمر ندادیم که در آن هر کس که اهل پند گرفتن است، پند گیرد و آیا پیامبر هشدار دهنده‌ای به سوی شما نیامد؟ پس عذاب را بچشید که ستمکاران مشرک یاوری ندارند. بی‌گمان خداوند دانای نهانیهای آسمان و زمین است، او از راز دلها آگاه است.

### تفسیر

«أَلَمْ تَرَ» خطاب مخصوص به محمد ﷺ است و اشکالی در آن نیست، چه او می‌بیند که خداوند از آسمان آب نازل کرده است، یا خطاب به عام است.

یعنی شایسته است هر بیننده‌ای آن را ببیند، چه اگر چشمش محجوب و پرده نداشته باشد باید این معنا را ببیند، لذا سرزنش می‌شود که چرا نمی‌بیند.

«أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ» چون فرستادن آب از آسمان توسط اسباب طبیعی است که بر چشمها و عقلها ظاهر است لفظ «اللَّهُ» را با لفظ غیبت آورد، گویا که خداوند در این هنگام از دیدگان غایب است.

و آنچه بر چشمها ظاهر است اسباب است، بر خلاف اخراج میوه‌ها که اسباب طبیعی در آن از چشمها مخفی است، پس گویا که نظر کننده به آن واسطه قرار گرفتن اسباب را نمی‌بیند و در آنجا مسبب را می‌بیند و لذا از غیبت به تکلم التفات کرد.

«مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ» لفظ «جدد» جمع «جده» با ضمّه به معنای راه مثل جاده است، آن عطف بر محلّ دو معمول «إِنَّ» یا عطف بر جمله «ألم تر» است، که آن به معنای این است که حتماً می‌بینی؛ یا حال است و مقصود این است که فرستادن آب از آسمان و اخراج میوه‌های مختلف از يك آب و اختلاف جاده‌ها و راههای کوهها که در سنگ بودن یکی هستند همه اینها دلالت بر قدرت و علم و اراده خدای تعالی می‌کند.

«بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا» رنگهای سفید مختلف است به سبب تیره و کدر و شفاف بودن و همچنین است رنگ سرخ با اختلاف رنگهای آن.

«وَ غَرَابِيبُ سُودٌ» لفظ «غرابیب» جمع «غریب» است تأکید «اسود» است و حقّ این بود که بگویند «سود غرابیب» ولیکن جهت تأکید و به قصد بیان «غرابیب» آنرا عکس کرد.

«وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» ضمیر «الوانه» به بعضی بر می‌گردد که از لفظ «من» استفاده می‌شود.

«كَذَلِكَ» لفظ «كذلك» متعلّق به «مختلف» است، رنگهای چیزهایی که ذکر شد مختلف است، مثل اختلاف راههای کوهها و اختلاف میوه‌ها. «كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» جواب سؤال مقدّر است، گویا که گفته شده: چرا مردم با این دلایل و اندازها چرا مردم از خدا نمی‌ترسند؟

پس فرمود: دلالت‌ها و اندازها برای کسی که خداوند در قلب او نور علم نتابانده فایده‌ای ندارد و چون اغلب مردم از نور علم خالی هستند در آنان این گونه بیم‌دهی فایده ندارد.

بدان که انسان دارای مراتبی است و هر مرتبه‌ای دارای خوف و رجا و نوعی از علم است که مغایر با مرتبه‌ای دیگر است.

پس نخستین مراتب انسان نفس اماره اوست و در آن مرتبه ادراکات او جز ظنون و گمانها نامیده نمی‌شود، ادراکاتش فقط و فقط محصور بر لوازم حیات دنیاست که علم او در این مرتبه همین قدر است و بیش از این نیست و خوف و رجا و نیز جز در چیزی که متعلق به حیات دنیا باشد، نیست.

دومین مرتبه از حیات انسان مرتبه نفس لوّامه او است که در این مرتبه ادراکات او از ظنون و علوم و ذوق و وجدان مخلوط می‌شود، زیرا در این هنگام گاهی با شأن نفس اماره ظاهر می‌شود که به احکام آن محکوم می‌شود و گاهی با شأن نفس مطمئنّه ظاهر می‌شود و به احکام آن محکوم می‌گردد.

سومین مرتبه مرتبه‌ی نفس مطمئنّه است که در این مرتبه ادراکات او علوم و ذوق و وجدان می‌شود و خوف او در این مرتبه از خدا و از خشم و فراق خدای تعالی است.

و این خوف خشیت نامیده می‌شود، چه خشیت عبارت از حالتی است که از امتزاج احساس قهر و لطف و خوف و محبت حاصل می‌شود و مادام که انسان به این مقام نرسیده‌است هیچ محبتی نسبت به خدا پیدا نمی‌کند و در نتیجه خشیت نیز برای او حاصل نمی‌شود و خوف او خوف صرف است، که اگر خوفی هم وجود داشته باشد فقط ناشی از قهر خداست.

چهارمین مرتبه، مرتبه قلب او است که در این مرتبه ادراکات او

شهود و ذوق و وجدان می‌شود و خوف او هیبت است، که مشاهده کننده خدا را جز محیط خودش نمی‌بیند و شأن محاط جز هیبت و ترس از محیط نیست و پس از آن نوبت سطوت و سحق و محق می‌رسد.

«إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ» این جمله تعلیل خشیت و خوف علماست، چه عزت مستلزم خوف است که آن یکی از دو جزء خشیت است و غفران مستلزم محبت است که جزو دیگر خشیت است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: مقصود از «العلماء» کسی است که کردارش گفتارش را تصدیق کند و کسی که عملش گفتارش را تصدیق نکند عالم نیست.<sup>۱</sup>

از امام سجّاد علیه السلام آمده است: علم به خدا و عمل چیزی جز دو الفت گیرنده دمساز نیستند، لذا کسی که خدا را بشناسد و علم به آن پیدا کند از خدا می‌ترسد و همین ترس و خوف او را بر عمل به طاعت خدا و اداری می‌سازد، صاحبان علم و پیروان آنان کسانی هستند که خدا را شناختند، پس برای او عمل کردند و به او راغب شدند و خدای تعالی فرموده است: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ».<sup>۲</sup>

«إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ» جواب سؤال مقدّر است، گویا که گفته شده: پس چه چیز است برای کسی که از خدا می‌ترسد؟

پس فرمود: «آنانکه از خدا می‌ترسند... تا آخر» لکن «از خدا می‌ترسند» را تبدیل کرد به آنچه که در آیه آمده است برای اشعار به اینکه کسانی که از قهر خدا می‌ترسند کتاب خدا را تلاوت می‌کنند.

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۳۷. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۰۷.

۲- صافی: ج ۴، ص ۲۳۷. کافی: ج ۸، ص ۱۶، ح ۲.

«وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَرَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» در  
اوّل سوره بقره بیان این کلمات گذشت و وجه اختلاف افعال در ماضی و  
استقبال بر شخص فهمیده و هشیار مخفی نیست.

«يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ» تجارتي که فاسد نشود، یعنی آنان  
خودشان امید این معنا را دارند یا برای آنها چنین چیزی مورد امید قرار  
می‌گیرد، پس باید خودشان نیز امیدوار باشند.

«لِيُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ جُورَهُمْ» تعلیل رجا یا تجارت است، یا تعلیل قول  
خدا: «لن تبور» یا تعلیل قول خدا: «یتلون» و جمله‌هایی که معطوف بر  
«یتلون» است می‌باشد.

«وَيَزِيدَهُمُ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ» خدای تعالی بخشنده‌است  
و آن مؤمنین را بر بدی‌هایشان محاسبه نمی‌کند، که ترک محاسبه چیز  
زیادی و اضافی است که ناشی از فضل خداست.

«شكور» و خداوند سپاسگزار سپاس‌پذیر و سپاس افزون  
همیشگی است و به مقتضای شکور بودنش حتماً بر مؤمنین افزون  
می‌کند و ثواب آنان را زیاد می‌نماید.

«وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ» عطف بر «انّ الذین یتلون  
الکتاب اللّه» یا بر مدخول «انّ» است و وجه مناسبت بین معطوف و معطوف  
علیه این است که شنونده گویا مردّد می‌شود در اینکه کتاب خدا که خداوند  
تلاوت کننده‌ی آن را مدح کرده مطلق احکام نبوت هاست.

مانند احکام نوح، هود، صالح، ابراهیم، موسی و عیسی عليهم السلام،  
مطلق کتابهای آسمانی است، مانند صحف ابراهیم و تورات و انجیل و  
قرآن، پس جهت رفع تردید عطف نمود و فرمود: آنچه که ما به تو وحی

کردیم از کتاب نبوت و صورت قرآن حق است.  
 «هُوَ الْحَقُّ» و حقی جز آن نیست، پس هیچ کس نپندارد که آنچه  
 ذکر شد حق است و باید تلاوت شود، که آنها منسوخ گشته‌اند و حق  
 فقط قرآن است.

(مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) و چون از منحصر کردن در آنچه که به  
 رسول خدا ﷺ وحی شده است این توهم پیش آمد که کتابهای آسمانی  
 ذکر شده باطل می‌باشد، این جمله را جهت رفع توهم اضافه نمود:  
 «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» شرایع و کتب گذشته نیز مورد تصدیق است تا  
 بدین وسیله حق بودن آنها نیز محقق گردد.

(إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ) خداوند به بندگانش آگاه است و باطن  
 امور آنها را می‌داند.

(بَصِيرٌ) و خداوند بیناست و ظاهر امور آنان را می‌داند، پس اگر  
 در تو چیزی نبود که شایسته وحی و ظهور نبوت بلکه خاتم نبوت‌ها و  
 رسالت‌ها و شایسته انزال این کتاب که خاتم کتابها و مهیمن بر  
 آنهاست، خدای تعالی بر تو وحی نمی‌کرد.

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ) عطف بر «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ بِهِ اعْتَبَارٌ  
 عَقْدٌ وَضَعٌ<sup>۱</sup> است یا عطف بر «الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ» است که آن نیز به  
 اعتبار عقد وضع است.

و مقصود از کتاب احکام رسالت و نبوت است، قرآن صورت آنست.  
 و به ارث گذاشتن احکام رسالت و نبوت عبارت از قبول احکام با بیعت

۱- عقد وضع: منظور وضع مقدم است که این قسمت آیه تالی مقدم است. مثال: چون خدا کتاب را بر تو  
 وحی کرد (مقدم)، پس کتاب را ارث گذاشت (تالی).



عامّه صحیح اسلامی یا با بیعت خاصّ ایمانی است.

(الَّذِينَ أَضْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) یعنی کسانی از بندگانمان را وارث کتاب گردانیدیم که پذیرفتیم آنها خلیفه و جانشین ما در اخذ بیعت از مردم باشند.

(فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ) پس بعضی از مردم بر خود ستم کردند و در چراگاه حیوانیت و درندگی و شیطنت خود ایستادند و از آن بیرون نشدند تا به انسانیت وارد گردند.

(وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ) و اما بعضی از آنها مقتصد و معتدل هستند و مقتصد کسی است که از حیوانیت خارج و به سوی انسانیت در حرکت باشد، ولی در این مورد به آخر نرسیده، جهت تکمیل دیگری نیز باز نگشته است.

(وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ) و بعضی از آنها در همه‌ی خیرات بر همه غیر خودشان سبقت گرفتند.

(بِإِذْنِ اللَّهِ) در همه‌ی خیرها، یا در جنس خیرات به اذن خدا سبقت گرفتند.

این گونه بندگان کسانی هستند که به نهایت آنچه که باید برسند بر حسب شأن و استعدادشان رسیده‌اند و سپس جهت تکمیل دیگران باز گشته‌اند چنین کسانی در همه‌ی خیرات و نیکی‌ها یا در بعضی از آنها بر دیگران سبقت گرفته‌اند.

و این آیه با تفسیر شامل هر کسی است که با بیعت عامّ اسلامی صحیح بیعت کرده باشد نه با بیعت فاسد، مانند کسانی که با خلفای جور بیعت کرده‌اند.

اعمّ از آنکه با بیعت خاصّ ایمانی بیعت کرده باشد یا نه و اعمّ از

آنکه از مقام خودش که قبلاً در آن مقام بوده ترقّی کرده باشد یا ترقّی نه. به نظر می‌رسد این آیه جز بر کسی که با بیعت ایمانی بیعت کرده، اطلاق نگردد.

زیرا که مسلمان اگر چه با کسی که با او بیعت اسلامی نموده است نسبت فرزندی و با کسانی که این چنین بیعت کرده باشند، نسبت برادری دارد و لیکن از غایت خفا گویی که چنین نسبتی نبوده است، لذا آن نسبت نمی‌تواند سلطنت و حکومتش را تا آخرت برساند و از آن نسبت جز حفظ خون و مال و عرض و جریان نکاح وارث حاصل نمی‌شود و اجر و پاداش جز بر ایمان داده نمی‌شود.

پس وارث از نبیّ یا جانشین او جز کسی که دارای بیعت ایمانی است نمی‌تواند باشد.

و با همین بیعت است که نسبت پدری و فرزندی بین آن دو و نسبت برادری بین او و سایر مؤمنین محقق می‌شود، سلطنت این بیعت تا آخرت باقی است.

این معنا بر حسب ظاهر آیه است، چه کسانی که در اسلام و ایمان داخل شده‌اند به اندازه‌ی قوّت و ضعف نسبت آنها به رسول خدا ﷺ کتاب رسالت و کتاب قرآن را وارث می‌شوند.

ولی جداً اخبار زیادی وارد شده مبنی بر اینکه وارثین و برگزیدگان مخصوص اولاد فاطمه علیها السلام است و آیه درباره‌ی فاطمیین نازل شده، ظلم و ستم آنان بخشیده می‌شود و هر کس به شمشیرش اشاره کند و مردم را به گمراهی دعوت کند داخل در فاطمیین نمی‌شود.<sup>۱</sup>

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۳۸. کافی: ج ۱، ص ۲۱۴، ح ۲.

و در بعضی اخبار آمده‌است: که آیه مخصوص آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است،<sup>۱</sup> سایر تخصیص به فاطمیین یا به آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای اشاره به این است که آیه شامل بیعت کنندگان با بیعت خاص ایمانی است، نه بیعت کنندگان با بیعت عام.

چه از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام وارد شده‌است: شیعه ما فاطمیون و علویون و هاشمیون هستند.<sup>۲</sup>

و اگر آیه مخصوص اولاد جسمانی فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام باشد، چنانچه در بعضی اخبار به آن اشاره شده بعید نخواهد بود، که آنان وارث و برگزیدگان حقیقی هستند و غیر آنان از شیعیانشان به سبب ارث بردن آنان ارث می‌برند و به سبب برگزیده شدن و پیروی آنان برگزیده می‌شوند.

و در اخبار آمده‌است: ظالم بر نفس کسی است که به امام اقرار نکند و مقتصد عارف به امام است و سابق به خیرات خود امام است.<sup>۳</sup>  
و در بعضی اخبار ظالم تفسیر به کسی شده که حق امام را نمی‌شناسد.

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده‌است: ظالم دور و بر نفسش می‌چرخد، مقتصد دور و بر قلبش و سابق دور و بر پروردگارش می‌چرخد.<sup>۴</sup>  
به همین مضامین اخبار زیاد است: و از مجموع آنها استفاده می‌شود که ذریه جسمانی فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام اگر امامشان را نشناسند و بیعت با

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۳۹. المناقب از ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۱۳۰.

۲- بصائر الدرجات: ص ۶۵، باب ۲۱، ح ۳، به مضمون فوق.

۳- صافی: ج ۴، ص ۲۳۸. الخراج و الجرایح: ج ۲، ص ۶۸۷، ح ۹.

۴- صافی: ج ۴، ص ۲۳۹. معانی الاخبار: ص ۱۰۴، ح ۱.

او نکنند بخشیده می‌شوند، آنان که با بیعت خاصّ با امام بیعت کرده‌اند اگر از حدود نفس هایشان خارج نشوند و در جهنّم‌های نفس هایشان بایستند بخشیده می‌شوند به محض حصول نسبت ایمانی بدون آنکه به دار ایمان برسند.

ولیکن ای برادران من، به شما می‌گویم: به امثال این روایت‌ها مغرور نشوید تا مبادا در خروج از مهلکه‌های نفس‌هایتان کوشش نکنید و در لذّت‌های حیوانی توقّف کرده و از فقر چیزی جز حلق و دلّق شناسید.

البته اگر شما بتوانید این نسبت را تا مرگ باقی نگهدارید به نفع شماست.

بلکه موجب مغفرت و حتّی وسیله ترقّی به درجات عالی است اگرچه گناهان جنّ و انس را مرتکب شده باشید، لکن باقی نگهداشتن آن نسبت با عدم مبالات در حفظش و کوشش نکردن در خروج از مقام حیوانی در نهایت اشکال است.

و اگر العیاذ باللّه این نسبت قطع شود عذاب کسی که نسبتش قطع شده آن چنان شدید است که خداوند احدی را با آن عذاب معذب نمی‌کند، پس از قطع شدن نسبت بر حذر باشید، خداوند من و شما را حفظ نموده و موفّق بدارد.

(ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيْرُ) این برگزیده شدن و به ارث بردن، یا در خیرات و خوبی‌ها سبقت گرفتن همان فضل و برتری بزرگ است.

(جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُوْنَهَا) لفظ «جَنَّات عدن» با رفع خوانده شده تا مبتدا و خبر باشد، یا با نصب خوانده شده که منصوب بنا بر تفسیر باشد، یا بدل از

«الکتاب» است به صورت بدل اشمال و بنا بر هر دو وجه جمله جواب سؤال مقدر است و لفظ «یدخلونها» به صورت مجهول خوانده شده‌است.

(يُحَلُّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا) لفظ «لؤلؤ» با جرّ و نصب خوانده شده‌است.

(وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ) و پوششهایی لایق و مناسب بهشت دارند، نه معنای اینکه از جنس حریرهای دنیا باشد.

«چون انسان در هر حالتی که باشد پیکره‌اش نمایان‌گر همان معناست».

(وَقَالُوا) پس از آنکه مقامشان را دیدند که از هر چیزی که لایق انسان نیست پاک و طاهرند می‌گویند:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ) حمد خدای را که حزن و اندوه ما را بر چیزی که لایق انسانیت ما نبود از بین برد.

(إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ) پروردگار ما بخشنده‌است، زیرا او آنچه را که موجب اندوه ما شده بود از بین برد و آنرا پوشاند.

(شَكُورٌ) در مقابل اعمال اندک ما به واسطه‌ی نسبت رساندن ما به اولیاء خود چیزی عطا کرد که تصوّر آن هم نمی‌کردیم.

(الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ) و ما را به سرای اقامت دائمی وارد کرد.

(مِنْ فَضْلِهِ) و آن از فضل خودش بود نه از جهت استحقاق ما و این آخرین مراتب بهشت است، که مرتبه‌های دیگر دار عبور است، نه دار اقامت.

(لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ) که در اینجا هیچ رنج و المی به ما نرسد و ضعف و خستگی نخواهیم یافت.

چه لغب لغبا مانند «نصر» و «لغوباً» با ضمه لام و فتحه آن مانند «منع» و «سمع» و «کرم» یعنی خسته شد در نهایت خستگی.

از نبی ﷺ در حدیثی که در آن آنچه را که خداوند برای دوست داران علی علیه السلام در روز قیامت آماده می‌کند ذکر می‌نماید می‌فرماید: وقتی دوست داران علی علیه السلام داخل منزلهایشان می‌شوند می‌بینند که ملائکه به آنان به سبب کرامت پروردگارشان تبریک و تهنیت می‌گویند تا آن وقت که در جای خود مستقر می‌شوند به آنان گفته می‌شود: آیا آنچه را که پروردگارتان وعده داده حق و راست یافتید؟

گویند: بلی، پروردگارا ما راضی شدیم، پس تو از ما راضی باش، خداوند می‌فرماید: به سبب خشنودی من از شما، به دلیل آنکه شما خاندان پیامبر مرا دوست داشته‌اید، خانه‌ام را برای شما حلال کرده‌ام، شما با ملائکه مصافحه کردید، پس گوارا باد، گوارا باد بر شما این بخششی که دایمی است و در آن نقصی نیست، در این هنگام دوست داران اهل بیت علیهم السلام می‌گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ...» تا آخر»<sup>۱</sup>

و از ابی جعفر علیه السلام آمده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله از قول خدای تعالی: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» سؤال شد فرمود: یا علی آن وفد و گروه سواره هستند تا سخن را بدین جا رساند که فرمود: وقتی در بهشت به منزل خویش وارد شود بر سرش تاج ملك و کرامت نهاده می‌شود، به زیورهای طلا و نقره آراسته می‌گردد، در به طور منظم در اکیلیل زیر تاج قرار داده می‌شود، هفتاد نوع لباس با رنگهای مختلف

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۴۱. سعد السعود: ص ۱۱۱.

و انواع مختلف که از طلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت سرخ بافته شده بر او پوشیده می‌شود؛ پس این است معنای قول خدای تعالی: «و یحلون فیها من أساور من ذهب و لؤلؤاً و لباسهم فیها حریر»<sup>۱</sup>

این دو حدیث دلالت می‌کنند بر اینکه برگزیده شدن و وارث بودن کتاب شامل ذریه فاطمه علیها السلام می‌شود خواه ذریه جسمانی باشد یا روحانی.

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا) یعنی آنان که به خدا، یا به محمد صلی الله علیه و آله یا به آل او، یا به ایمان، یا به کتاب، یا به نعمت ولایت، یا به مطلق نعمتها کافر شدند، چه این جمله در مقابل «ثم أورثنا الكتاب» است، که آن به منزله آن است که گفته شود: کسانی که ایمان آوردند چنین و چنان هستند، کسانی که کافر شدند:

(لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا) برای آنانست آتش جهنم، که به پایان نمی‌رسد تا بمیرند و از عذاب جهنم راحت شوند.

(وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ) کفار در جهنم فریاد می‌کنند پروردگارا ما را از جهنم بیرون آر تا عمل صالح انجام دهیم غیر از آنچه که عمل می‌کردیم از قبیل کفر به ولایت یا کفر به سایر آنچه که ذکر شد.

از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی بین دوست دار تو و بین اینکه چیزی ببیند که چشمانش به آن روشن شود فاصله‌ای جز دیدن مرگ نیست، سپس این آیه را خواند:

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۴۰. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۴۶-۲۴۷. برهان: ج ۳، ص ۳۶۶.

«رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ»<sup>۱</sup>

یعنی دشمنان علی عليه السلام چنین می‌گویند.

این حدیث دلالت می‌کند بر آنکه مقصود از «الَّذِينَ كَفَرُوا» کسانی هستند که به ولایت کافر شدند و آن دلالت می‌کند بر اینکه آیه شامل مطلق کسانی است که مؤمن به ولایت هستند.

(أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ) اینجا قول در تقدیر است مثل قول خدا: «رَبَّنَا

أَخْرِجْنَا».

(مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ) عمری که در آن تذکر و یادآوری

حاصل می‌شود تفسیر به هجده سال شده<sup>۲</sup>.

در خبری آمده است: بنده در گشایش و آزادی است تا چهل سال، پس از آن خداوند به ملایکه‌اش وحی می‌کند که من به این بنده ام عمری دادم، پس از این سخت‌گیری کنید و اعمالش را زیاد و کم و کوچک و بزرگ بنویسید<sup>۳</sup>.

در خبر دیگری آمده است: عمری که خداوند فرزند آدم را در آن

معذور می‌داند شصت سال است<sup>۴</sup>.

و در خبر دیگری از پیامبر صلى الله عليه وآله است: کسی که خداوند به او

شصت سال عمر داده باشد او را معذور نموده است<sup>۵</sup>.

(وَ جَاءَكُمْ التَّذْيِيرُ) این جمله حائیه است؛ یعنی در حالی که بازدارنده

۱- تأویل الآيات الظاهرة: ص ۴۷۴ - ۴۷۵.

۲- الفقيه: ج ۱، ص ۱۸۶، ح ۵۶۱.

۳- برهان: ج ۳، ص ۳۶۶.

۴- نهج البلاغه: ص ۵۳۲، قصارالحکم: ص ۳۲۶.

۵- مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۱۰.



برای شما آمد.

(فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ) برای ظالمین یاری  
کننده‌ای نیست که عذاب را از آنها دفع کند.  
(إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) جواب سؤال  
مقدّر است، گویا که گفته شده: عداوت علی (علیه السلام) و کفر به او از ظاهر بیشتر مردم  
معلوم نمی‌شود. - پس آیا خدا آن را می‌داند؟ پس فرمود: خداوند عالم غیب  
آسمانهاست، پس چگونه آنچه که در دل بندگان باشد، نمی‌داند؟!  
(إِنَّهُمْ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) تأکید لازمه جمله سابق است و لذا ادات  
وصل نیاورد، یعنی: البته خدا به اندیشه‌های نهانی آگاه است.

### آیات ۳۹-۴۵

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ  
وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ  
الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا ( ۳۹ ) قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ الَّذِينَ  
تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ  
فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَتٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّهُمْ  
يَعِدُّونَ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ( ۴۰ ) إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ  
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أُمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ  
مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ( ۴۱ ) وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ  
أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا  
جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ( ۴۲ ) اِسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ

السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ  
 الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ  
 تَحْوِيلًا (۴۳) أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ  
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ  
 شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا (۴۴)  
 وَلَوْ يُوَاقِدُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ  
 وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ  
 بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (۴۵)

### ترجمه

او کسی است که شمارا در این سرزمین جانشین ساخت؛ پس هر کس کفر ورزد، کفرش به زیان اوست و کافران را کفرشان در نزد خداوند جز نفرت نیفزاید، کافران را کفرشان جز زیان نیفزاید. بگو آیا شریکانی را که به جای خداوند قایلید نگریسته‌اید، به من بنمایانید چه چیزی را در زمین آفریده‌اند؟ یا آیا در آفرینش آسمانها شرکتی داشته‌اند؟ یا آیا به آنان کتابی داده‌ایم که ایشان بر مبنای آن حجّتی (در دست) دارند؟ حقّ این است که ستمکاران به یکدیگر وعده‌ای جز از روی فریب نمی‌دهند. بی‌گمان خداوند آسمانها و زمین را از زوال نگه می‌دارد، از اگر بخواهند زوال یابند هیچ کس جز او نگاهشان نمی‌دارد، او بردبار آمرزگار است. و سخت‌ترین سوگندهایشان را به نام خدا یاد کردند که اگر هشدار دهنده‌ای به نزد آنان آید از هر يك از امتها (یهود و نصارا) ره یافته‌تر می‌شوند؛ و چون هشدار دهنده‌ای به نزدشان آمد جز بر گریزشان نیفزود. و این از سر استکبار در این سرزمین و بدسگالی بود؛ و بدسگالی جز به صاحب آن باز نمی‌گردد؛ آیا جز سنت پیشینیان را انتظار می‌کشند؟ پس هرگز در سنت الهی

تبدیلی نمی‌یابی، هرگز در سنت الهی تغییری نمی‌یابی. آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند که بنگرند سرانجام کسانی را که پیش از ایشان بودند و از ایشان نیرومندتر بودند چگونه بوده‌است؟ و هیچ چیز در آسمانها و زمین از (حیطه قدرت) خداوند‌گزیر و‌گریزی ندارد، چرا که او دانای تواناست. و اگر خداوند مردمان را به خاطر کار و کردار (ناروای) آنان فرا می‌گرفت، هیچ جانوری را بر پشت آن (زمین) باقی نمی‌گذاشت؛ ولی ایشان را تا سرآمدی معین بازپس می‌دارد؛ و چون اجلشان فرا رسد، آنگاه خداوند در حقّ بندگانش بیناست.

### تفسیر

(هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ) او خدایی است که شما را خلیفه و جانشینان خودش در زمین قرار داد، زیرا خداوند شما را بر مثال خودش قرار داد، یا جانشین پیشینیان و گذشتگان قرار داد و این جمله از ماقبلش منقطع و آماده ساختن برای مابعدش می‌باشد، یا جواب سؤال مقدر است که از ماقبلش ناشی می‌شود، گویا که گفته شده: آیا خدا آنچه را که در سینه‌ها است می‌داند؟

پس فرمود: خداوند شما را خلیفه‌ها در زمین قرار داد پس چگونه آنچه را که در سینه‌های شماست نمی‌داند.

(فَمَنْ كَفَرَ) یعنی هر کس که به خدا به نبوت یا به ولایت یا به نعمت خلافت، یا به مطلق نعمت‌ها کافر شود.

(فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ) کفر او به خود او ضرر می‌زند، نه به غیر او، زیرا خداوند عادل و عالم به کفر کافر و ایمان مؤمن است.

(وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ

الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا) چون خشم پروردگار حتماً موجب زیان عبد است.

(قُلْ) به این مشرکین به خدا، یا مشرکین به ولایت، یا کسانی که هواهای خود را با امر پروردگارشان شریک می‌سازند بگو:

(أَرَأَيْتُمْ) تحقیق این کلمه، اینکه آن به جای «أخبرونی» خبر دهید مرا استعمال می‌شود، پیش از این بیان شد.

(شُرَكَاءَ كُمْ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي) لفظ «أرونی» بدل از «أرأیتم» است.

یعنی اکنون از شما می‌پرسم که به من خبر دهید: آن شریکانی که غیر از خدا می‌خوانید به من بگویند:

(مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ) از زمین چه چیزی خلق کردند تا چه رسد به آسمان؟

(أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا) آیا در شرک آوردن آنها اذن و اجازه‌ای از جانب ما به آنها داده شده است؟!

(فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ) آیا بیینه‌ای از کتاب یا از جانب خدا در شرک آوردن دارند تا در پیروی از شرکا معذور باشند؟!

یعنی این شرک آوردن يك امر عظیم و بزرگی است که عاقل نباید آنرا بدون دلیل اخذ کند، باید دلیلی داشته باشد دلالت کند بر اینکه شریک خدا خالق چیزی از موالید زمین است، یا در چیزی از اجزای آسمان یا اسباب آن که در زمین مؤثر هستند شریک می‌باشد، یا شریک باید دارای حجّت و دلیلی از جانب خدا باشد که دلالت بر شراکت او بکند، یا مشرک باید دارای حجّتی از جانب خدا باشد در حالی که آنها

هیچیک از این امور را ندارند.

(بَلْ إِنْ يَعِدُّ الظَّالِمُونَ) بلکه مشرکین یا شرکای در ولایت که ستمکارند جز وعده دروغ ندارند.

(بَعْضُهُمْ) بعضی از آنان، یا رؤسایشان (بَعْضًا) به بعضی از آنان یا مریوسین‌شان.

(إِلَّا غُرُورًا) جز غرور ایجاد نمی‌کنند، غرور یعنی وعده‌ای که حقیقت ندارد، بدین نحو که شرکای ولایت به پیروانشان بگویند: ما به زبان قال یا حال شفیعان شما هستیم.

چون ادّعی امامت و خلافت ادّعی شفاعت است.

یا رؤسای گمراهی و ضلالت بگویند: ما خطاها و گناهان شما را تحمّل می‌کنیم، یا بگویند: ما از محمد ﷺ، یا از بلاها شما را حفظ می‌کنیم، یا شما را در چیزی که به وحشت و ترس می‌اندازد یاری می‌کنیم، یا پیروان بگویند: ما با شما هستیم و بر دشمن شما حمله می‌کنیم و غیر اینها از وعده‌های دروغ.

(إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا) خداوند آسمانهای طبع و زمینش را از زایل شدن از جاهایشان حفظ و نگه می‌دارد.

یا مقصود این است که آسمانهای ارواح و زمینهای اشباح را از زایل شدن از مقامشان حفظ می‌کند، یا آسمانهای عالم صغیر و زمینش را از زوال حفظ می‌کند.

و جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: برای شرکا دخالتی در آسمانها و زمین در عالم کبیر و در عالم صغیر نیست؟ پس به نحو حصر فرمود: فقط خدا، نه غیر خدا آسمانها و زمین را از زوال حفظ می‌کند.

(وَ لَئِن زَالَتْ اِنَّ اَمْسَكَهُمَا مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ) بعد از خدا، یا بعد از زوال چه کسی پس از او آن را حفظ می‌کند؟  
(اِنَّهُ كَانَ حَلِيْمًا) او حلیم و بردبار است و لذا در عذاب شرکا و عبادت کنندگان شان شتاب نمی‌کند.

(غَفُوْرًا) هر کس توبه کند خداوند او را می‌بخشد.  
(وَ اَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْْمَانِهِمْ) آنان سوگند و قسم غلیظی به خدا یاد کردند.

(لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيْرٌ لَّيَكُوْنُنَّ اَهْدٰى مِنْ اِخْدٰى الْاٰمَمِ) قسم یاد می‌کردند که اگر از جانب خدا انذار کننده‌ای برای آنان بیاید هدایت یافته‌تر و بهتر از یهود و نصاری می‌شوند و این نوع سخنان رسم زنان و کسانی است که خصلت و عادت زنان را داشته‌باشند.

بدین نحو که می‌گویند: اگر چنین بود چنان می‌شد، که همیشه با اگر و مگر راه می‌روند و زندگی می‌کنند.

بعضی گفته‌اند: وقتی قریش اطلاع یافتند که اهل کتاب رسولانشان را تکذیب کرده‌اند گفتند: خدا یهود و نصاری را لعنت کند، اگر برای ما رسولی بیاید ما هدایت یافته‌تر از آنان می‌شویم.<sup>۱</sup>

(فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيْرٌ) وقتی محمد ﷺ آمد.  
(مَا زَادَهُمْ اِلَّا نُفُوْرًا) چیزی جز مخالفت و نفرت بر آنان افزوده نشد، تا چه رسد به آنکه هدایت یابند یا هدایت یافته‌تر شوند.

(اَسْتَكْبَارًا فِي الْاَرْضِ) لفظ «استکباراً» مفعول له است یعنی جهت برتری‌جویی در زمین چنین کرده‌اند.

۱- تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۲۷۴ - ۲۷۵. صافی: ج ۴، ص ۲۴۳.

(وَمَكْرُ السَّيِّئِ) عطف بر «استکباراً» است، یا هر دو مصدرند و فعل هر دو محذوف است.

(وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ) مکر و حيله جز صاحبش را هلاک نخواهد کرد، چون مکر کننده در آن هنگام که در اندیشه مکر است مورد استهزا و احاطه‌ی شیطان قرار می‌گیرد، محکوم او می‌گردد.

و داخل شدن زیر یوغ (حکومت) شیطان عذاب فوری برای انسانیت انسان است قبل از آنکه مکر و حيله‌ی او به طرف مورد مکر برسد.

و پس از رسیدن مکر به طرف مقابل درجه‌ی شخص مورد مکر بالا می‌رود یا در دنیا و آخرت یا در آخرت فقط و از سوی دیگر مکر کننده در دنیا و آخرت یا در آخرت جز تنزل از مقام انسانی بهره‌ای ندارد.

(فَهَلْ يَنْظُرُونَ) آیا آنان جز هلاکت به طریقه‌ی امت‌های گذشته انتظاری دارند؟

(إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ) سنت گذشتگان در رسولان و تکذیب کنندگان مکر کننده که آنان عذاب شدند و زر و بال مکرشان به خودشان برگشت.

(فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا) عذاب الهی از مستحقّ به غیر مستحقّ تحویل و تبدیل نمی‌شود.

(أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ) آیا اینان در زمین سیر نمی‌کنند تا آثار رسولان و تصدیق کنندگان و تکذیب کنندگان را مشاهده کنند.

(فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) پس چرا نظر نمی‌کنند که عاقبت پیشینیان چگونه شد؟! تا از آنها عبرت بگیرند، به تصدیق کنندگان اقتدا و تأسی نمایند و از مثل کردارها و گفتارهای تکذیب کنندگان بپرهیزند.

و تفسیر زمین و سیر در آن به زمین قرآن، اخبار و سیرت‌های گذشته و به زمین عالم صغیر مکرر گذشته است.

(وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً) آن پیشینیان از اینها قوی‌تر بودند، پس اینها چون ضعیف هستند سزاوارترند به اجتناب و دوری کردن از مثل کارهای پیشینیان.

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ) هیچ چیز نه در آسمان و نه در زمین، خدا را از انفاذ امر و امضاء سنت خود ناتوان و عاجز نمی‌کند.

(إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا) خداوند به همه‌ی اشیا عالم است، پس تکذیب تکذیب کننده و استکبار و مکر او و تصدیق تصدیق کننده و تسلیم او را می‌داند.

(قَدِيرًا) و بر هر چه که خواهد قدرت دارد.

(وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ) گویا که این توهّم پیش آمده که خداوند اگر به کار

آنان عالم است و بر مؤاخذه‌شان قدرت دارد چرا مؤاخذه نمی‌کند؟

پس قول خدا: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ» را به آن عطف کرد، تا رفع توهّم شود و بگوید: (الْإِنْسَانُ بِمَا كَسَبُوا) اگر مردم را به سبب عمل‌هایشان مؤاخذه می‌کرد. (مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ) بر پشت زمین جنبنده‌ای نمی‌ماند و

این به سبب شومی اعمال بنی آدم و مؤاخذه جنبنده‌های زمین است.

(وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا) و لکن خدا کیفر آنان را تا سرانجام معین به تأخیر انداخت، چون آن سرانجام رسد، خداوند نسبت به بندگانش بینا و آگاه است، هر کس را در مقابل اعمالش پاداش می‌دهد و احدی از آن برکنار نمی‌ماند.



## سوره یس

همه‌ی آیه‌های این سوره مگّی است، بعضی يك آیه آن را مدنی می‌دانند، آن قول خدا: «و اذا قيل لهم أنفقوا ممّا رزقکم اللّٰه... تا آخر آیه» و این سوره هشتاد و سه آیه است <sup>۱</sup> و در فضیلت این سوره اخبار زیادی وارد شده است.

و این سوره قلب قرآن <sup>۲</sup> است.

از ابی عبدالله علیه السلام آمده است که فرمود: هر کس سوره یس را در عمرش يك مرتبه بخواند خداوند برای او به عدد هر مخلوق در دنیا و هر مخلوق در آخرت، در آسمان در مقابل هر يك دو هزار هزار حسنه و ثواب می‌نویسد. و مثل همین عدد از گناهان او محو می‌شود، هیچ وقت فقیر و بدهکار نمی‌شود و هیچ ویرانی، درد و بیماری و جنون، پیسی و وسواس و دردی که مضرّ باشد به او نمی‌رسد. خداوند سکرات مرگ را بر او آسان می‌کند و خود قبض روحش را متصدّی می‌شود و از کسانی می‌شود که خداوند وسعت در معیشت و خوشحالی هنگام ملاقات با خدا و راضی شدن خدا به ثواب در آخرت او را تضمین می‌کند و خدای تعالی به همه ملایکه‌یش در آسمانها و زمین می‌فرماید: من از فلانی

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۴۴.

۲- ثواب الاعمال: ص ۱۳۸، ح ۱.

راضی شدم. پس براو استغفار کنید.<sup>۱</sup>

## آیات ۱-۱۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یس (۱) وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳)  
 عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴) تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۵) لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا  
 أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (۶) لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ  
 لَا يُؤْمِنُونَ (۷) إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ  
 فَهُمْ مُقْمَحُونَ (۸) وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا  
 فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۹) وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ  
 تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰) إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ  
 الرَّحْمَانََ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ (۱۱) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي  
 الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَخْصَيْنَاهُ فِي  
 إِمَامٍ مُبِينٍ (۱۲)

### ترجمه

به نام خداوند بخشنده ی مهربان

یس «یاسین». سوگند به قرآن حکمت آموز. که تواز پیامبرانی. بر راهی  
 راست. این کتاب فرو فرستاده پیروزمند مهربان است. تا قومی را که پدرانشان  
 هشدار نیافته بودند و خود غافلند، هشدار دهی. به راستی که حکم بر بیشتر آنان

۱- ثواب الاعمال: ص ۱۳۸، ح ۲.

تحقق یافته است و ایشان ایمان نمی‌آورند. ما بر گردنهایشان غلهایی نهاده‌ایم تا (دستانشان را بسته است به گردنها و) چانه‌هایشان و ایشان سرهایشان به بالا و نگاهشان به پایین است. و در پیشاپیش آنان سدی و در پشت شان هم سدی نهاده‌ایم و بر دیدگان آنان پرده‌ای افکنده‌ایم لذا نمی‌توانند دید. برای ایشان یکسان است چه هشدارشان دهی، چه هشدارشان ندهی، ایمان نمی‌آورند. تنها کسی را توانی هشدار دهی که از پند (کتاب آسمانی) پیروی کند و به نادیده از خدای رحمان بهراسد، پس او را به آمرزش و پاداشی ارجمند بشارت ده. ما خود مردگان را از نو زنده می‌کنیم و آنچه در گذشته انجام داده‌اند و حتی نقش گام‌هایشان را می‌نویسیم؛ و همه چیز را در کتابی روشن‌گر برشمرده‌ایم.

### تفسیر

«یَسَ» در اوّل سوره بقره و غیر آن چیزی که برای بیان آن کافی باشد گذشت، در اخبار وارد شده که یَس و نون از اسما محمد ﷺ و در اینجا گفته شده، معنای یَس در لغت طّی یا انسان است و «یَس و نون» خوانده شده که نون در حالت وصل طبق اصل ظاهر شده است. و با ادغام نون در واو بر خلاف اصل خوانده شده و با کسره‌ی نون به صورت مبنی مانند «جیر» و با فتحه‌ی نون مانند «این» یا با تقدیر حرف قسم و منع صرف و با ضمّه به صورت مبنی مانند «حیث» یا به صورت معرب بنا بر آنکه تقدیر «هذه یَس» باشد خوانده شده است.

«وَ الْقُرْءَانِ الْحَكِيمِ» از جهت تأکید سوگند یاد می‌کنم، قسم به قرآن یاد می‌کنم جهت تفخیم و بزرگداشت او تا دلیل بر رسالت او باشد، چون رسالت رسول خدا ﷺ با قرآن است، حکیم بودن قرآن بدان جهت است که مشتمل بر دقایق علوم، بلکه مشتمل بر دقایق عمل است.

«إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» راه راست عبارت

است از ولایت تکوینی و تکلیفی، آن راه راست به سوی هر خیر است و راهی است که به خدا می‌رساند و این جمله ثابت کردن رسول‌خداست بر چیزی که واقعاً دارای آن چیز است و تثبیت و محکم نمودن ائت او نیز می‌باشد و انکار منکرین اوست.

«تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ» با رفع خوانده شده تا خبر مبتدای محذوف باشد و اشاره به قرآن است و تنزیل به معنای منزل و نازل شده است.

یا اشاره به تنزیلی است که برای رسول خدا ﷺ مشهود بوده، با نصب خوانده شده تا مصدر فعل خودش باشد که محذوف است، یا مفعول فعل «أعنى» یا «أمدح» محذوف است، با جرّ خوانده شده بنا بر آنکه بدل از «القرءان» باشد و «التنزیل» را به «العزیز الرحیم» اضافه کرد تا ترس او را از غیر خدا برطرف سازد و خوف و رجا به خدا را در او تقویت نماید.

«لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ» تا به مردمی را که به پدرانشان انذار شد، بیم دهی آنانیکه از عقاب و ثواب و امر و نهی او غافل هستند.

در خبری که به امام صادق علیه السلام منسوب است اشعار به این است که معنی آیه انذار به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است، پس آن مردم از ان غافل هستند، این اشعار بدان جهت است که ولایت غایت رسالت و اصل همه احکام و وعده‌ها و وعیدها است.<sup>۱</sup>

«لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ» این قوم به دخول در آتش یا در عذاب بر اکثر آنانی که ایمان نیاورده‌اند حتمی و ثابت است.

«عَلَى أَكْثَرِهِمْ» در خبر مذکور آمده است که امام فرمود: اکثر

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۴۵. کافی: ج ۱، ص ۴۳۱، ح ۹.

آنان کسانی هستند که به ولایت علی امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه بعد از او اقرار و اعتراف نمی‌کنند.

«فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» به ولایت علی علیه السلام با بیعت به دست او یا دست جانشینان او ایمان نمی‌آوردند.

و در همان خبر مذکور آمده‌است که امام فرمود: به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و اوصیای بعد از او اقرار نمی‌کنند. پس وقتی اقرار به آن نکنند عقوبت آنها همان می‌شود که خدای تعالی ذکر فرموده‌است.

«إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا» ما در گردن آنها غلّ‌هایی قرار دادیم که آن غلّ و زنجیرها صورت یا جزای اعمال آنانست.

بنابر تجسم اعمال و جزای عامل به صورت دیگر اخروی که مناسب با صورت اعمال مجسم شده‌باشد و آوردن فعل ماضی یا به جهت حتمی بودن وقوع آن است، یا برای اشاره به این است که غلّ و زنجیر در دنیا نیز بر گردن آنها هست ولیکن مدارک آنها بی حس است و آن غلّ‌ها را درک نمی‌کنند و این بدان جهت است که غلّ‌های اخروی از اخلاق دنیوی گرفته شده و آن غلّ‌ها (همانطوری که) در دنیا به آنان احاطه داشت و در آخرت نیز به صورت غلّ و زنجیر ظاهر می‌شوند.

«فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ» پس آن زنجیرها بر گردن آنان تا زنج و چانه نهاده شده‌است، چون زنجیرها گشاد هستند و به جمیع بدن‌های آنان احاطه دارند.

«فَهُمْ مُقْمَحُونَ» «أَقْمَحَ الْغُلَّ الْأَسِيرَ» یعنی زنجیر در گردن اسیر تنگ بود و او مجبور می‌شد سرش را بلند نگه دارد.

«وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا» از جهت دنیا

یا از جهت آخرتشان در جلو روی و پشت سر آنان راه خیر را سدّ کردیم تا از جهت دنیایشان چیزی نبینند تا عبرت بگیرند و از جهت آخرتشان نیز چیزی نبینند.

«فَأَغْشَيْنَاهُمْ» بر همه اطرافشان پرده بر افکندیم.

«فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» پس آنها نمی‌بینند، نه جلوشان را می‌بینند و نه پشت سر، نه راست و چپ خویش را، چون با دو سدّ بر آنها پرده بر افکندیم، زیر پاهایشان را هم نمی‌بینند چون زنجیر مانع از آن می‌شود و روی همین جهت بالا سرشان را هم نمی‌بینند.

در باره نزول آیه مطالبی دیگر ذکر شده است که باید به کتابهای مفضّل مراجعه نمود.

«وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»

و در خبری که به امام صادق علیه السلام منسوب است آمده است که او فرمود: پس آنان ایمان به خدا و به ولایت علی علیه السلام وائمه بعد از او نمی‌آورند.<sup>۱</sup>

بیان این کلمات در اوّل سوره بقره گذشت.

«إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَانََ الْغَيْبِ» مکرر

این مطلب گذشت که ذکر عبارت از ولایت تکوینی و تکلیفی است، محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام چون با ولایت متحد هستند ذکر به حساب می‌آید و قرآن نیز صورت ولایت است، ذکر لسانی و خیالی صورت آن ذکر است.

پس مقصود از ذکر در اینجا ولایت تکوینی است که عبارت از فطرت

انسانی است، هر کس پیرو فطرت انسانی گردد بر حسب فطرتش علم به خدا پیدا

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۴۶. کافی: ج ۱، ص ۴۳۷، ح ۹۰.

می‌کند، هر کس به خدا علم پیدا کند از خدا می‌ترسد پس انذار جز برای کسی که به فطرتش توجه داشته باشد سود بخش نیست، باشد که خداوند به قلبش نور علم القاء کند و از قهر پروردگارش بترسد.

«فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ» پس او را به مغفرت بزرگی نسبت به جمیع

بدی‌هایش بشارت ده.

«وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ» اجر کریم اجری است که در آن نقصان و فنا راه

نداشته‌باشد و در آن متنی بر مأجور نباشد.

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ» این جمله تعلیل و دلداری دادن و وعده

وعیدست «وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا» و اعمالی که انجام داده‌اند و صورت آن

عمل‌ها باقی نمانده ما آنها را می‌نویسیم.

«وَ آثَارَهُمْ» و آثار آنها را از قبیل علوم و اخلاق و آثار اعمالی که

انجام داده‌اند، پس آثار آن اعمال در نفوس آنان باقی مانده‌است.

«وَ كُلُّ شَيْءٍ» و هر چیزی غیر از آنها که ذکر شد همه را.

«أَخْصَيْنَاهُ» ما نوشته و احصا کردیم.

«فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» در لوح محفوظ، یا قلم اعلی، یا مقصود امام است

که خود او علم خدا به هر چیز است.

که خداوند به هر چیزی داناست، در خانه‌هایی که خداوند اذن داده آن

خانه‌ها بالا روند و آن خانه‌ها امامان مردم‌اند.

## آیات ۱۳-۲۷

وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا  
 الْمُرْسَلُونَ (۱۳) إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ  
 فَقَالُوا إِنَّا إِلَاٰئِكُمْ مُرْسَلُونَ (۱۴) قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا  
 أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (۱۵) قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ  
 إِنَّا إِلَاٰئِكُمْ لَمُرْسَلُونَ (۱۶) وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۷) قَالُوا  
 إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَكَيْمَسِّنَكُم مِّنَّا عَذَابٌ  
 أَلِيمٌ (۱۸) قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ أَلِئِنَّ ذُكْرًا لَّمْ يَلِدْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۱۹)  
 وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا  
 الْمُرْسَلِينَ (۲۰) اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُّهْتَدُونَ (۲۱)  
 وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲) ءَأَتَّخِذُ مِنْ  
 دُونِهِ ءَالِهَةً إِنْ يُرَدَّنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا  
 وَلَا يُنْقِذُونِ (۲۳) إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴) إِنِّي ءَأَمِنْتُ  
 بِرَبِّكُمْ فَمَا سَمِعُونَ (۲۵) قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي  
 يَعْلَمُونَ (۲۶) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (۲۷)

## ترجمہ

و برای آنان مثلی بزن از همشهریانی که پیامبران به آنجا آمدند. آنگاه  
 که به نزد آنان دو تن را فرستادیم و آنان را دروغگو شمردند سپس جانب آنان را  
 با فرستادن سومین فرد استوار داشتیم آنگاه همگی گفتند ما به سوی شما به  
 رسالت فرستاده شده‌ایم. گفتند شما جز بشری همانند ما نیستید و خدای رحمان  
 چیزی فرو نفرستاده است، شما چیزی جز دروغ نمی‌گویید. گفتند پروردگار ما



می‌داند که ما به سوی شما به رسالت فرستاده شده‌ایم. و بر عهده ما جز پیام رسانی آشکار چیزی نیست. گفتند ما به شما فال بد زده‌ایم، اگر دست بر ندارید، شما را سنگسار می‌کنیم و از ما عذابی دردناک به شما می‌رسد. گفتند فال بدتان با شماست، آیا چون اندرز داده شوید (باید فال بد بزنید؟) حقّ این است که شما قومی تجاوز پیشه‌اید. و مردی از دور دست شهر شتابان آمد، گفت ای قوم من از فرستادگان (پیامبران) پیروی کنید. از کسانی که از شما پاداشی نمی‌خواهند و خود رها یافته‌اند پیروی کنید. و مرا نرسد که کسی که مرا آفریده‌است نپرستم حال آنکه شما هم به سوی او باز گردانده می‌شوید. آیا به جای او خدایانی را به پرستش گیرند که اگر خدای رحمان بلایی در حقّ من اراده کند، شفاعت ایشان مرا سودی ندهد و نتوانند مرا نجات دهند. من در آن صورت در گمراهی آشکارم. من به پروردگارتان ایمان آورده‌ام، پس سخن مرا بشنوید و شهادت دهید. گفته شود وارد بهشت شو؛ گوید ای کاش قوم من می‌دانستند. این را که پروردگارم مرا آمرزیده‌است و مرا از گرامیان قرار داده‌است.

### تفسیر

«وَ أَضْرِبْ لَهُمْ» برای آنان ذکر کن «مَثَلًا» حالی را ذکر کن که شبیه حال آنها باشد تا به قبح احوال و افعال خودشان آگاه گردند.

«أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ» مثل اصحاب قریه را.

و این جمله بدل از «مَثَلًا» اگر لفظ «اضرب» متعدّدی به يك مفعول باشد، یا این جمله مفعول اوّل «اضرب» و «مَثَلًا» مفعول دوّم آن است.

مقصود از قریه انطاکیه است که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام به آنجا فرستادگانی فرستاد، یا خدای تعالی رسولانی فرستاد.

چنانچه در بعضی از اخبار است.

«إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ إِذْ أَرْسَلْنَا» لفظ «إِذْ» اوّل بدل از «اصحاب

القرية» است به صورت بدل اشمال، «إِذْ» دوّم بدل از «إِذْ» اوّل است.

«إِلَيْهِمْ أَتَيْنِينَ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ» آن دو رسول را که

فرستاده بودیم و تکذیب کردند، با رسول سوّمی تقویت کردیم.

رسول سوّمی شمعون یا پیامبری از جانب خدای تعالی است، اسم آن دو

رسول یحیی و یونس بود.

«فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ» از امام باقر علیه السلام نقل شده که خداوند

دو مرد را به شهر انطاکیه فرستاد، پس، آن دو احکامی آوردند که برای مردم آنجا

ناشناخته بود، اما آنها بر آن دونفر سخت گرفتند و آن دو را دستگیر کردند و در

خانه بت‌ها زندانی کردند... تا آخر حدیث که در تفاسیر ذکر شده است.

و در روایت دیگری آمده: عیسی علیه السلام این دو رسول را فرستاد،

به انطاکیه آمدند و به پادشاه آنجا دست نیافتند، مدّتی طولانی از

اقامت آن دو گذشت، روزی پادشاه بیرون آمد، آن دو نفر تکبیر گفتند

پادشاه آن دو را گرفت و در خانه بت‌ها زندانی گرفت، پس عیسی

شمعون صفا را که در رأس حواریین بود به آنجا فرستاد، شمعون به

صورت ناشناس داخل شهر شد و به آن دو نفر یاری کرد و پادشاه و اهل

آن شهر را در دین داخل نمود، چنانچه در تفاسیر ذکر شده است.<sup>۱</sup>

«قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا» آنان بشریت را برای آن دو رسول

اثبات کردند، آن دو را منحصر در بشریت نمودند و معتقد بودند که بشر بودن با

رسالت از جانب خدا که از مواد و نقایص آن مجرّد است منافات دارد.

«وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ» گفتند خدای بخشنده چیزی نازل

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۴۷. تفسیرقمی: ج ۲، ص ۲۱۲.

نکرده، چون خدای رحمان به سوی بشر کسی نمی‌فرستند.

«إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ» و شما جز دروغ نمی‌گویید، این جمله به منزله‌ی نتیجه سخنان آنهاست.

«قَالُوا» پس از آنکه اهل شهر بر انکار خودشان با تأکیدهای متعدّد

اصرار ورزیدند رسولان گفتند:

«رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ

الْمُبِينُ» چون اهل شهر زیاد انکار می‌کردند رسولان تنها به مدّعا و تأکیدهای

آن اکتفا نکرده و گفتند: پروردگار ما می‌داند که ما محققاً فرستاده خدا هستیم و بر

ما جز تبلیغ و رساندن رسالت آشکار چیزی نیست.

«قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا» باز منکران گفتند: ما شما

را به فال بد می‌گیریم، اگر از آنچه که می‌گویید خودداری نکنید.

«لَنْزَجُمَّنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» شما را سنگ‌سار

می‌کنیم و علاوه بر سنگ‌ساری شکنجه و عذاب سختی به شما خواهد رسید.

«قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ» گفتند: فال بد شما از باطن خود شما نشأت

می‌گیرد شرح این کلمه مکرّر گذشته‌است.

«أَلَيْسَ ذِكْرُكُمْ» فال بد که می‌زنید یا وعده می‌دهید با خود شما است

اگر به آن توجه کنید و به خاطر آورید.

«بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ» بلکه شما قومی هستید که در همه امور

اسراف می‌کنید، پس شگفت نیست که شما ما را عذاب کنید بعد از آنکه متذکّر

شدید که ما جز حقّ نمی‌گوییم.

«وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى» در این هنگام مردی از

دورترین نقطه شهر به نام حبیب نجّار مؤمن آل‌یس رسید.

بعضی گفته‌اند: او به محمد ﷺ نیز ایمان آورد و بین آن دو ششصد سال فاصله بود، گویند: او در غاری بود و در آنجا پنهانی به عبادت خدا می‌پرداخت، وقتی خبر رسولان به او رسید دینش را اظهار نمود.<sup>۱</sup>

و از نبی ﷺ آمده‌است که فرمود: صدّ یقین سه نفرند، حبیب نجّار مؤمن آل یس، حزقیل مؤمن آل فرعون و علی بن ابی طالب علیه السلام.<sup>۲</sup>

«قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا»

حبیب نجّار گفت: ای قوم از رسولان پیروی کنید، از کسانی پیروی کنید که اجر و مزدی از شما نمی‌خواهند و لذا آنها به پیروی کردن سزاوارترند، چون نظر به دنیای شما ندارند و آنان همی جز آخرت شما ندارند.

«وَهُمْ مُهْتَدُونَ» آن رسولان هدایت یافته‌اند و این از اقوال و افعال آنها ظاهر است.

«وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي» چرا من عبادت نکم کسی را که مرا آفریده‌است؟! و آفریننده به عبادت و پرستش سزاوارتر از هر معبود است.

«وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» به سوی او باز می‌گردید و کسی که بازگشت خلق در آخر به سوی او باشد سزاوارترست به اینکه مورد پرستش قرار گیرد.

«أَتَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا» معبود باید حداقل از عبادت کننده عذاب را دفع کند، اگر دفع نکند حداقل بتواند نزد کسی که می‌خواهد ضرر بزند شفاعت کند.

«وَلَا يُنْقِذُونَ» معبودهای باطل نه می‌توانند شفاعت کنند و نه

می‌توانند نجات دهند.

۱- تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۲۷۸.

۲- امالی: ص ۳۸۵، ح ۱۸.

«إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» حبيب نجار چون دید که دیگر تقیه به صلاح بندگان نیست و با تقیه یاری رسولان نمی‌شود نمود، دین خود را ظاهر کرد و گفت: «إِنِّي إِذْ آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونَ» خطاب به رسولان یا به اهل قریه است با اشاره به بطلان دین آنها و حق بودن دین خودش، یعنی من به پروردگار شما ایمان آوردم پس گوش کنید.

«قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ» و خدا هم پس از کشته شدنش به او گفت: به بهشت داخل شو، تا قبل از دخول در بهشت بشارت به او باشد یا موجب اکرام و اعزاز او گردد.

«قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ مَا كَانَ يَدْعُ إِلَى تَقْوَىٰ يَكْفُرُ بِهَا الْكُفْرَانُ الَّذِي كُنْتُمُوعِنَاصِيحَتِ» در حدیثی آمده است: او زنده و مرده‌اش قومش را نصیحت و اندرز داد.

## آیات ۲۸ - ۴۷

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِن بَعْدِهِ مِن جُنْدٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ (۲۸) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (۲۹) يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۰) أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ (۳۱) وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۳۲) وَءَايَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (۳۳) وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (۳۴) لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۳۵) سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ

أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَءَايَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ  
 فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ (۳۷) وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ  
 الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۳۸) وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ  
 الْقَدِيمِ (۳۹) لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ  
 سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۴۰) وَءَايَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا  
 ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ (۴۱) وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا  
 يَرْكَبُونَ (۴۲) وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنقَذُونَ (۴۳)  
 إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (۴۴) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا  
 بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۵) وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ  
 ءَايَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴۶) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ  
 أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ نَطْعَمَ مَنْ لَوْ  
 يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۴۷)

### ترجمہ

و ما بر سر قوم او، پس از او، سپاہی از آسمان فرو نفرستادیم و ما فرو  
 فرستنده آن نبودیم. آن جز بانگ مرگباری یگانه نبود آنگاه ایشان خاموش  
 شدند. ای دریغ بر بندگان؛ هیچ پیامبری برای آنان نیامد، مگر آنکه او را ریشخند  
 می کردند. آیا نیندیشیده اند که چه بسیار پیش از ایشان، نسلهایی را نابود کردیم  
 که آنان به سوی اینان باز نگشتند. و جز این نیست که همگیشان نزد ما احضار  
 کرده شوند. و زمین پڑمرده مایه عبرتی است برای آنانکه زنده اش گردانیدیم و از  
 آن دانه ها بر آوردیم که از آن می خورند. و در آن باغهایی از درختان خرما و  
 انگور پدید آوردیم و در آنجا چشمه ساران روان ساختیم. تا سرانجام از بار و بر

آن و آنچه دستهای خودشان آن را عمل آورده بودند بخورند آیا سپاس نمی‌گذارند؟ پاک و منزّه است کسی که همه گونه‌ها را آفریده‌است از جمله آنچه زمین می‌رویاند و نیز از وجود خودشان و نیز آنچه نمی‌شناسند. و برای آنان شب پدیده شگرفی است که روز را از آن جدا می‌سازیم که آنگاه در تاریکی آن می‌آرمند. و خورشید با قرار و قاعده‌ای جریان دارد؛ این اندازه آفرینی (خداوند) پیروزمند داناست. و ماه را نیز منزلگاههایی مقرر داشته‌ایم تا در سیر خویش همچون شاخه خشکیده دیرینه باز گردد. نه خورشید را سزاوار است که در سیر خود به ماه برسد، نه شب بر روز سبقت جوید؛ و همه در سپهری شناورند. و مایه عبرتی است برای آنان که ما زاد و رودشان را در کشتی گرانبار سوار کردیم. و برای آنان چیزی همانند آن آفریده‌ایم که سوار می‌شوند. و اگر بخواهیم آنان را غرقه می‌سازیم و فریاد رسی ندارند و نجات داده نشوند. مگر رحمتی از سوی ما ببینند و برخورداری تا زمانی (معین). و چون به ایشان گفته شود از آنچه پیش روی شما و از آنچه پشت سرتان است، پروا کنید باشد که مشمول رحمت شوید. و هیچ آیتی از آیات پروردگارشان برای آنان نیامده‌است مگر آنکه از آن روی گردان بوده‌اند. و چون به ایشان گفته شود از آنچه خداوند به شما روزی داده‌است بخپ‌کنید، کافران به مؤمنان گویند آیا کسی را خوراک دهیم که اگر خداوند بخواهد خوراکش می‌دهد، شما جز در گمراهی آشکار نیستید.

### تفسیر

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ»

یعنی ما بر قوم او از آسمان لشگری نفرستادیم، چنانچه در روز بدر و خندق چنین کردیم، بلکه آنها را با يك صیحه آسمانی هلاک کردیم.

«وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ» لفظ «ما» نافیه یا موصوله، عطف بر «جند» است، یعنی بر آنچه را که بر پیشینیان از سنگ و باران و باد نازل کردیم بر مردم او فرو نفرستادیم.

«إِنْ كَانَتْ» اگر عذاب و مؤاخذة ما نبود.  
 «إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَاذَا هُمْ خَامِدُونَ» مگر يك صيحه و فریاد که از جبریل صادر شد و همه هلاک شدند.  
 «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ» ای قوم حسرت بر بندگان باد، ممکن است خود حسرت طبق عادت عرف منادی قرار گرفته باشد (یعنی ای حسرت تو بر بندگان باش).

«مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ» کنایه از امت محمد ﷺ و بیدار باش برای آنهاست.  
 «أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ» نظیر این آیه در آخر سوره ی هود در ضمن قول خدا: «و ان كلاً لَمَّا ليوقينهم ربك أعمالهم» بیان شد و تفسیر آن گفته شد.

«وَأَيُّ لَّهُمُ الْأَرْضُ الْأَمِينَةُ أُحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ» و از نشانه هایی که برای بندگان است این که زمین مرده را برای آنها زنده کردیم و از آن دانه ای جهت خوراک آنها بیرون آوردیم و آن دلیل بر علم ما و قدرت ما و اهتمام ما به آنها است و دلیل بر این است که چیزی را بدون غایت نمی گذاریم، زنده گردانیدن ما جز از جهت غایت متقن نیست.

«وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ» جمله «و ما عملته



أیدیهم» عطف بر «ثمره» است و ضمیر به آنچه که ذکر شده است بر می‌گردد و مقصود از «ما عملته ما أیدیهم» انواع آب میوه‌ها و میوه‌هایی است که خشک می‌کنند، یا چیزهایی است که از مطلق دانه‌ها و میوه‌ها می‌سازند، یا لفظ «ما» نافی و جمله حالیّه است.

«أَفَلَا يَشْكُرُونَ» باید شکر کنند و در آن نعمتها ملاحظه منعم کنند و منعم را با طلب امر و نهی و امثال آن دو تعظیم نمایند.

«سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا» منزّه است خدایی که همه اصناف موالید را آفرید.

«مِمَّا تُدْبِتُ الْأَرْضُ» از چیزهایی که در زمین می‌روید از انواع گیاهان و درختان.

«وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» و آنچه از نفسهای بشر می‌روید و مخلوقاتی که آنها نمی‌دانند، مانند اصناف معادن و حیواناتی که نه آنها را دیده‌اند و نه شنیده‌اند.

«وَأَيَّةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ» از آیات خدا که قدرت او را اثبات می‌کند وجود شب است که ما چون پرده روز را از آن برگیریم همه را تاریکی فرا گیرد.

لفظ «نسلخ» یعنی زایل می‌کنیم، از «سلخ الشّاة» یعنی پوست کردن گوسفند استعاره شده است.

«فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ» از امام باقر عليه السلام آمده است: یعنی وقتی محمد صلى الله عليه وآله قبض شد و ظلمت و تاریکی همه جا را فرا گرفت مردم فضل و برتری اهل بیت او را ندیدند.<sup>۱</sup>

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۵۳. کافی: ج ۸، ص ۳۷۹، قسمتی از حدیث ۵۷۴.

«وَالشَّمْسُ تَجْرِي» و این جمله مبتدا و خبر است، دلیل آیت و نشانه بودن آفتاب این است که خدای تعالی این جمله را در ذیل شمارش آیتها و نشانه‌ها ذکر نمود، ممکن است لفظ «وَالشَّمْسُ» عطف بر «اللیل» باشد.

«لِلمُسْتَقَرِّ لَهَا» برای حرکت و جریان خورشید قرارگاه و محلّ استقراری است، که از منطقه خودش فراتر نمی‌رود، گر نه خورشید سکون ندارد که محلّ استقرار داشته باشد.

«ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ» این تقدیر کسی است که هیچ مانعی او را از اجرای امر و اراده‌اش منع نمی‌کند.

«الْعَلِيمِ» کسی که مصالح هر چیز و غایات مترتب بر آن را می‌داند، پس آن را طوری ایجاد می‌کند که مشتمل بر آن مصالح و غایات باشد، چون هیچ مانعی از ایجاد آن وجود ندارد.

«وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ» منزل‌های قمر «ماه» بیست و هشت منزل است که نزد عرب معروف است، لذا از اوضاع فلک جز آن منازل را ذکر نکرد، چه عرب‌ها احکام نجوم را از آن منازل و بودن قمر در آنها و نظر قمر به سایر ستارگان در آن منازل می‌گرفتند.

«حَتَّىٰ عَادَ» پس انتهای سیر و حرکت خورشید دوباره به منزل اول برمی‌گردد.

«كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» لفظ «العرجون» شاخه خرما یا انگور است که بر آن خرما یا انگور باشد، مقصود تشبیه ماه در دقت و کجی به شاخه خشک و کج است.

«لَا الشَّمْسُ يَدَّبَعِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ» نه خورشید را باشد که به ماه برسد چون افلاک آن دو متباین، مجاری آن دو مختلف است، سیر ماه

سریع و سیر خورشید کند است، یا معنای آیه این است که خورشید را نه شاید که بر روی ماه بیاید و نگذارد نور ماه ظاهر شود، چنانچه خورشیدهای ارواح نباید بر روی ماه‌های نفوس و مثال بیابند و موجب فنا و نابودی آنها شوند.

«وَلَا أَلَيْلٌ سَابِقُ النَّهَارِ» و نه شب می‌تواند بر روز سبقت گیرد و فایق آید به نحوی که نگذارد روز ظاهر گردد، یا معنای آیه این است: نشانه شب که عبارت از ماه است نباید نشانه روز را که خورشید است درک کند، یا معنای آن این است که وجود شب قبل از وجود روز نیست.

از اشعث بن حاتم روایت شده، گفت: من در خراسان بودم آن وقت که امام رضا علیه السلام و فضل بن سهل، مأمون در مرو اجتماع کردند، پس سفره غذا آماده شد.

مأمون گفت: مردی از بنی‌اسراییل در مدینه سؤال کرده که آیا روز اوّل خلق شده یا شب؟ نظر شما چیست؟ راوی گفت: سخنانشان در همین موضوع دور می‌زد ولی در این مورد چیزی نداشتند بگویند. فضل به امام رضا علیه السلام عرض کرد: خدا تو را اصلاح کند در این باره به ما خبر بده.

امام فرمود: بلی، از قرآن بگویم یا از حساب؟

فضل گفت: از جهت حساب بگو.

پس امام فرمود: ای فضل می‌دانی که طلوع و ظهور دنیا در سرطان است و ستارگان در مواضع شرف خود هستند، پس زحل در میزان، مشتری در سرطان، خورشید در حمل، ماه در ثور، است و این دلالت بر این می‌کند که خورشید در دهم حمل در وسط آسمان قرار می‌گیرد پس روز قبل از آسمان آفریده شده و قول خدای تعالی: «لَا

الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ» یعنی شب بر روز پیشی نجسته بلکه سبقت گرفته‌است.<sup>۱</sup>

«وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» هر يك از خورشید و ماه و سایر اصناف ستارگان در مدار معینی شناورند یعنی در مدار خود در فضا شناکنان حرکت می‌کنند.

حمل جمع بر لفظ «كل» یا به اعتبار این است که لفظ «اصناف النجوم» به عنوان مضاف الیه «كل» در تقدیر گرفته شود، یا هر يك از ستارگان جماعت قرار داده شود، چه هر يك از آنها دارای نفسی است که صاحب سربازان و لشگریان است، استعمال جمع عقلاء (جمع با «و ن» یا «ین» مخصوص ذوی العقول است) برای آن است که آنچه در آسمان است از خرد بهرمنندند.

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: روز قبل از شب، خورشید قبل از ماه و زمین قبل از آسمان آفریده شده‌است.<sup>۲</sup>

و در خبر دیگری آمده‌است: نور قبل از ظلمت خلق شده‌است.<sup>۳</sup>

«وَأَيُّهُ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ» یکی دیگر از نشانه‌های قدرت پروردگار این است که ما نژاد و ذریه بشر را در کشتی پر بار سوار گردانیدیم یعنی اصناف حیوان، یا اصناف اجناس و ذریه از «ذر» به معنای ثقلین، بر زنان اطلاق می‌شود، مفرد و جمع در آن مساوی است و گاهی جمع بسته می‌شود.

و مقصود از ذریه، ذریه اشخاص موجود است به اعتبار اینکه پدران

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۵۳. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۲۵.

۲- صافی: ج ۴، ص ۲۵۳. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۲.

۳- صافی: ج ۴، ص ۲۵۴. کافی: ج ۸، ص ۱۴۵، ح ۱۱۶.

آنها در کشتی حمل شده‌اند و نه فرمود: ما خود آنان را در کشتی حمل کردیم، چون حمل ذرّیه مستلزم حمل آنانست. پس حمل ذرّیه مفید حمل آنانست به اضافه منتّ گذاردن بر آنها به سبب حمل ذرّیه و زنان آنان.

مقصود از «فلك» کشتی نوح عليه السلام است یا مقصود از ذرّیه پدران است، چون لفظ «ذرّیه» از «ذره» به معنای خلق است، مقصود از «فلك» کشتی نوح است چنانچه بعضی گفته‌اند.

یا مقصود از ذرّیه اولاد و زنان است و مقصود از کشتی کشتی‌هایی است که در دریا حرکت می‌کنند.<sup>۱</sup>

و امتنان و منتّ نهادن به سبب حمل ذرّیه و زنان بدان جهت است که آنها ضعیفند و قدرت بر حرکت و سیر در دریا را ندارند و در خشکی هم نمی‌توانند با راه رفتن سیر کنند.

و قرینه این مطلب قول خدای تعالی است:

«وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ» مانند کشتی چیزهایی از جنبنده‌ها آفریدیم که این ضعفا بر آن سوار شوند که در خشکی راه رفتن برای آنان آسان شود.

«وَ اِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ» و ادا کردن مطلب به صورت شرط مستقبل دلیل معنای اخیر است.

یعنی اگر بخواهیم آنها را غرق خواهیم کرد.

«فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ» پس هیچ چاره‌ای ندارند که از غرق و منع جلوگیری

کنند.

«وَ لَا هُمْ يُنْقَدُونَ» بعد از غرق هم نجات پیدا نخواهند کرد.

۱- تفسیر بیضای: ج ۲، ص ۲۸۱ - ۲۸۲.

«إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ» استثنای منقطع است یعنی ولیکن آنها را غرق نمی‌کنیم به جهت رحمت، یا لکن ما به آنها رحم می‌کنیم در حالیکه رحمت از جانب ماست یا استثنای متصل است از قول خدا: «لا صریخ لهم و لا هم ینقذون» یا استثنای متصل از «نغرقهم» یعنی مگر در آن حال با رحمتی که از جانب ماست به آنان رحم می‌کنیم.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» از حوادث دنیا و عذاب آن یا از عقبه‌های آخرت و عقوبات آن بترسید.

«وَ مَا خَلَفَكُمْ» معنای آن با مقایسه با جمله قبلی دانسته می‌شود.

از امام صادق علیه السلام آمده است: یعنی بپرهیزید از آنچه که در جلوی شما است از گناهان، آنچه که در پشت سر شما است از عقوبت.<sup>۱</sup>

«لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» جواب شرط چنین است: «اعراض کردند و قبول

نمودند» جواب حذف شده به قرینه این قول خداست:

«وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ ءَايَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا

مُعْرِضِينَ» چون بر اعراض تمرین و عادت کرده‌اند.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» اگر به آنان گفته شود از

آنچه که خدا روزی شما کرده به محتاج‌ها انفاق کنید.

«قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا» آنان که به خدا یا به محمد صلی الله علیه و آله یا به علی علیه السلام و

ولایتش کافر شده‌اند.

«لِلَّذِينَ ءَامَنُوا» مؤمنین را مخاطب قرار داده و می‌گویند.

«أَنْ نُّطْعِمَ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ» آیا اطعام به کسی بکنیم که اگر

خدا می‌خواست اطعامش می‌کرد و او را فقیر نمی‌نمود؟ تخصیص مؤمنین به

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۵۴. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۲۷.

خطاب یا برای استهزا آنانست گویا که کفار متعرض مؤمنین شدند و چنین گفتند: شما که به خدا اقرار می‌کنید و می‌گویید او روزی دهنده هر روزی خوارست پس اگر مطلب همانطور باشد که شما می‌گویید شما سزاوارتر به اطعام خدا بودید، یا مقصودشان ایجاد عذر در عدم انفاق است، بدین گونه که خداوند به عطا کردن و انفاق بر آنها شایسته‌تر از ماست، وقتی خدا نخواست به آنها اطعام کند پس ما به عدم اطعام سزاوارتریم.

«إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» شما در این گفتار، یا در اقرار به خدا، یا به محمد ﷺ، یا به علی عليه السلام جز در گمراهی آشکار نیستید.

## آیات ۴۸-۵۹

و يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۹) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰) وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (۵۱) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۵۲) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۵۳) فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۴) إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ (۵۵) هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِنُونَ (۵۶) لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدَّعُونَ (۵۷) سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ (۵۸)

## وَ اَمْتَا زُوْا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمَجْرُمُوْنَ (۵۹)

### ترجمه

و گویند اگر راست می‌گویید این وعده کی فرا می‌رسد. جز بانگ مرگبار یگانه‌ای را انتظار نمی‌کشند که در حالی که ستیزه و جدل می‌کنند، فرو گیردشان. پس در آن هنگام نه وصیتی توانند کرد و نه به سوی خانواده‌شان باز می‌گردند. و در صور دمیده شود آنگاه ایشان از گورها برخیزند و به سوی پروردگارشان بشتابند. گویند وای بر ما کی ما را از خوابمان برانگیخت؟ این همان است که خدای رحمان وعده داده بود و پیامبران راست گفته‌اند. آن جز بانگ مرگبار یگانه‌ای نبود؛ آنگاه است که همگی آنان در نزد ما احضار کرده شوند. بدانید که امروز بر هیچ کس ستمی نرود و جز در برابر کاری که کرده‌اید، جزا نیابید. بی گمان بهشتیان امروز در کاری خوش و خرمند. ایشان و جفت‌هایشان در سایه ساران بر روی اورنگ‌ها تکیه زده‌اند. در آنجا برای آنان میوه‌هاست و برای آنان هر چه طلب کنند آماده‌است. سلام بر شما، این سخنی است از پروردگار مهربان. و ندا آید امروز ای گنهکاران از نیکوکاران جدا شوید.

### تفسیر

«وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ» می‌گویند: این وعده عذاب که شما و دوست شما به ما وعده می‌دهید، یا وعده قیامت و زنده گردانیدن ما برای جزا و عذاب کا در آن هنگام چه وقت است؟

«إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر شما راست می‌گویید که ما به وجود آورنده هستیم و خداوند بعد از مرگ ما را زنده خواهد کرد و محمد ﷺ رسول از جانب اوست، هر چه او می‌گوید راست است.

«مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً» آنان منتظر نمی‌مانند مگر به



مقدار يك صيحه يعنى همان نفخ اوّل، يعنى انتظار آنها جز نفخ و دمیدن اوّل که همان نفخ میراندن است نیست و بعد از نفخ اوّل آنچه که وعده داده شده فرا می‌رسد.

«تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ» صيحه و عذاب آسمانی آنها را نمی‌گیرد در حالی که با همدیگر نزاع و دشمنی می‌کرده‌اند.

لفظ «يَخِصِّمُونَ» با فتحه یا دو کسره خا و تشدید صاد و با کسره یا همچین، با فتحه خا و یا و تشدید صاد، با سکون خا و تشدید صاد خوانده شده‌است.

بعضی گفته‌اند: آن قرائت غلط است و همه اینها تغییر یافته «اختصم» است و از ثلاثی مجرد خوانده شده یعنی عذاب آنان را می‌گیرد در حالی که در معاملاتشان مجادله و گفتگو می‌کنند.

در حدیثی آمده‌است: قیامت بر پا می‌شود در حالی که دو نفر که لباسشان را گذاشته‌اند و می‌فروشند، ایشان آن لباس‌ها را هنوز نپيچیده‌اند قیامت قایم می‌شود. و دیگری مشغول غذا خوردن است و دستش را بالا برده که غذا را به دهانش بگذارد قیامت بر پا می‌شود، دیگری حوضش را پر می‌کند تا حیواناتش را سیراب کند، پس آنها را سیراب نکرده قیامت قایم می‌شود.<sup>۱</sup>

بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که آنان نزاع می‌کنند که آیا عذاب بر آنان نازل می‌شود یا نه؟<sup>۲</sup>

«فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ» از قَمِي

۱- مجمع البيان: ج ۷ و ۸، ص ۴۲۷.

۲- مجمع البيان: ج ۷ و ۸، ص ۴۲۷.

آمده است که این مطلب در آخر الزمان است که صیحه ای واقع می شود در حالی که آنها در بازارشان با هم نزاع می کنند، پس همه آنها در جای خود می میرند، احدی به خانه اش باز نمی گردد و وصیتی هم نمی تواند بکند.<sup>۱</sup>

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ» نَفخِ دَوِّم، در سوره مؤمنون بیان و تفصیل صور و نَفخِ گذشت و همچنین بیان مکث خلائق بین دو نَفخِ و بیان کیفیت نَفخِ و زنده گردانیدن آنان گذشت.

«فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ» قبرهای خاکی، یا قبرهای برزخی.

از امام باقر علیه السلام آمده است: قوم در قبرها می باشند و آنگاه که قیامت می شود آنها گمان می کنند که خواب بودند.<sup>۲</sup>

«إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» به سوی پروردگارشان با شتاب می روند.

«قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا» به علی علیه السلام نسبت داده

شده که «من بعثنا» با لفظ «من» جاژه و مصدر خوانده است.

«هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» یعنی حسرت

می خورند و می گویند: این چیزی است که رحمان وعده آن را داده و مرسلین راست گفته اند و در حدیث سابق که از امام باقر علیه السلام نقل شد آمده است:

ملایکه می گویند این وعده رحمان است و رسولان خدا راست گفته اند.

«إِنْ كَانَتْ» یعنی آن دمیدن و نَفخِ یا زنده شدن جز يك صیحه نبود.

«إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً» و آن يك صیحه همان نَفخِ اخیرست.

«فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ» بیان تسهیل کار زنده گردانیدن

و بی نیاز بودن او از اسباب است.

۱- تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۱۶.

۲- جوامع الجامع: ص ۳۹۴.

«فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ» یعنی اصحاب بهشت از حساب فارق هستند و از يك کار بزرگ لذت می‌برند بر خلاف اصحاب شمال که آنها در حساب و عذاب معذب هستند.

از امام صادق عليه السلام آمده‌است: آنها (بهشتیان) به ازاله بکارت دوشیزگان مشغولند.<sup>۱</sup>

«هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ هُمْ» یعنی تخت‌های مزین، «ارایک» جمع «اریکه» است، آن تخت در حجله و هر چیزی است که بتوان به آن تکیه داد، از قبیل تخت، کرسی، فراش و یا تخت آراسته و زینت داده شده در گنبد یا در خانه.

«مُتَكُونَ» از امام باقر عليه السلام آمده‌است که فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: هر گاه مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت او از خوشحالی به اهتزاز در می‌آید.<sup>۲</sup>

«لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ» برای آنان در بهشت میوه‌های بزرگ و لذیذی است که وصف آن ممکن نیست.

«وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ» برای آنانست آنچه را که بخواهند یا آرزو کنند، لفظ «یدعون» از «ادع علی ما شئت» یعنی «بخوان هر چه را که بخواهی» گرفته شده‌است.

یا آنچه را که در دنیا می‌خواستند مانند بهشت و نعمتهای آن به سبب ایمانشان به آنها می‌رسند، یا آنچه را که در دنیا از ملاقات خدا می‌خواستند

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۵۷. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۲۹.

۲- صافی: ج ۴، ص ۲۵۷. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۴۶.

برایشان حاصل می‌شود.

«سَلَامٌ» لفظ «سلام» بدل از «ما یدعون» یا خبر مبتدای محذوف

است، یعنی «هو سلام» یا خبر مبتدای محذوف است، یعنی «لهم سلام».

«قَوْلًا» حال موطنه است.

«مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» صفت «قَوْلًا» است و آن سلامی است از جانب

پروردگار مهربان که فوق همه نعمتهای بهشت است.

«وَ أَمْتَا زُوا الْيَوْمَ أَيْهَا الْمُجْرُمُونَ» گفته می‌شود: ای مجرمین

امروز جدا شوید، پس از آنکه خداوند همه را جمع می‌کند به اهل بهشت امر

می‌شود به دخول در بهشت.

و به اهل جهنم گفته می‌شود: از اهل بهشت جدا شوید.

در تفسیر قمی آمده است: وقتی خداوند خلق را در روز قیامت

جمع کرد بر روی پاهایشان ایستاده می‌مانند تا عرق آنها را فرا گیرد،

پس صدا زنند: پروردگارا ما را محاسبه کن حتی اگر به سوی جهنم

باشد، فرمود: پس خدای تعالی بادهایی را می‌فرستد و بین آنها می‌زند

و منادی ندا می‌کند: امروز جدا شوید ای مجرمین، پس جدا می‌شوند و

مجرمین به سوی آتش می‌روند، در قلب هر کس ایمان باشد به سوی

بهشت می‌رود.<sup>۱</sup>

## آیات ۶۰-۷۳

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ

لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۶۰) وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱)

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۵۷. قمی: ج ۲، ص ۲۱۶.

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (۶۲) هَذِهِ جَهَنَّمُ  
الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۶۳) أَصَلُّوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۶۴)  
الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا  
كَانُوا يَكْسِبُونَ (۶۵) وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا  
الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ (۶۶) وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ  
عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا أَسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ (۶۷) وَمَنْ  
نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (۶۸) وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا  
يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِينٌ (۶۹) لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا  
وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۰) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا  
عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (۷۱) وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا  
رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ (۷۲) وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ  
أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۷۳)

### ترجمه

آیا ای آدمیان با شما پیمان نبسته بودم که شیطان را نپرستید که او  
دشمن آشکار شماست؟ و اینکه مرا پرستید، که این راهی راست است. و به  
راستی گروهی بسیار از شما را گمراه کرد، آیا تعقل نمی‌کردید؟ این همان جهنمی  
است که به شما وعده داده می‌شد. امروز به خاطر کفری که می‌ورزیدید به آن  
درآید. امروز بر دهانهایشان مهر گذاردیم و درباره آنچه می‌کردند، دستهایشان  
با ما سخن بگویند، پاهایشان گواهی دهند. و اگر خواهیم دیدگان‌شان را نابینا  
سازیم، آنگاه به سوی راه صراط بشتابند اما چگونه بنگرند. و اگر خواهیم آنان را  
در جایشان مسخ گردانیم، آنگاه نتوانند رفتاری کنند و نه باز گردند. و هر کس را

که عمر دراز دهیم، خلقت و رفتارش را باژگونه کنیم، آیا تعقل نمی‌کنند؟ و ما به او (پیامبر) شعر نیاموخته‌ایم و سزاوار او نیست؛ این جز اندرز و قرآن مبین نیست. تا هر کس را که زنده‌است هشدار دهد و حکم الهی در حق کافران تحقق یابد. آیا نیندیشیده‌اند که ما برای آنان از آنچه دستان قدرتمان بر سازد، چهارپایانی آفریده‌ایم که ایشان دارای آن هستند. و آنها را رام ایشان گردانیده‌ایم، لذا هم مرکوبشان از آنهاست و هم از آن می‌خورند.

### تفسیر

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ» این جمله حال یا مستأنف است و جواب سؤال

مقدّر است به تقدیر قول، یا ابتدای کلام است از جانب خدا برای حاضرین.

«يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ

مُبِينٌ» آیا من با شما بنی آدم پیمان نبستم که شیطان را عبادت نکنید که او دشمن آشکار شماست، اعم از عبادت طاعت مانند عبادت بیشتر مردم که شیطان را در آنچه که امر و نهی می‌کند اطاعت می‌کنند یا عبادت عبودیت مانند عبادت شیطان پرست‌ها.

«وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» مرا عبادت کنید یا منظور

عبادت طاعت است یعنی جانشینان مرا اطاعت کنید، یا عبادت عبودیت، به اینکه مرا پرستش کنید.

«وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ» لفظ

«جِبِلًّا» با کسره‌ی جیم و باء و تشدید لام و با ضمه جیم و با سکون باء و تخفیف لام و با ضمه جیم و باء و تشدید لام و با ضمه جیم و باء و تخفیف لام خوانده شده و همه آنها به معنای خلق و خلق کثیر است.

«هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ أَصَلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ  
تَكْفُرُونَ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ  
أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»

از امام باقر علیه السلام آمده است: چنین نیست که جوارح و اعضاء عليه مؤمن شهادت دهند، بلکه آنها فقط در عليه کسی شهادت می دهند که عذاب او حتمی شده باشد.

و اما مؤمن پس کتاب او به دست راستش داده خواهد شد، خدای تعالی فرموده: «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلَمُونَ فَتِيلًا»<sup>۱</sup>

«وَلَوْ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ» اگر ما می خواستیم چشمهای آنها را در دنیا مسخ می کردیم تا در دنیا نبینند، یا چشمهایشان را در آخرت مسخ می کردیم.

«فَإِن تَبَقُوا الصِّرَاطَ» وقتی در راه بر او سبقت گیرند دیگر.

«فَأَن تَبْقَىٰ يَبْصُرُونَ» کجا را خواهند دید؟!

«وَلَوْ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ» اگر بخواهیم خود آنها را مسخ می کنیم،

یعنی صورت های انسانی را به صورت های دیگر برمی گردانیم.

«عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ» آن هم در همان منزلت و مقام خودشان، یا در جاهای

خودشان.

«فَمَا أَسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ» یعنی نه می توانند از آن

صورت بگذرند، نه به صورت اول باز گردند.

«وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ» هر کس را عمر دراز دهیم در

۱- کافی: ج ۲، ص ۲۹ - ۳۲، قسمتی از حدیث ۱.

پیری از خلقتش می‌کاهیم، یعنی اعضا و قوای او را در نقص و کاستی قرار می‌دهیم، یا او را در بین خلق منحنی قرار می‌دهیم و از اعضا و قوای او کم می‌کنیم و جمله‌ی حالیّه جهت تأیید قدرت بر محو و مسخ است.

«أَفَلَا يَعْقِلُونَ» آیا بیدار نمی‌شوند که از خرد ورزان گردند؟ یا تفکر

نمی‌کنند تا بفهمند که نقص در خلقت منتهی به فنا می‌شود؟!

«وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ» ما به رسول خدا ﷺ شعر نیاموختیم تا قرآنی

را که بر زبان او جاری است شعر موزون و با قافیه باشد، یا کلام شعری باشد که حقیقت نداشته و با ظاهر فریبنده و تخیلات بی اساس زینت گرفته باشد، چه لفظ شعر بر کلام موزون اطلاق می‌شود، بر کلام شعری که باطل بوده و با فریب‌ها و تزئینات به صورت حقّ جلوه می‌کند نیز شعر اطلاق می‌شود.

و هر دو معنارا به رسول خدا ﷺ نسبت دادند.

چون شعرا بیشتر به سبب قوّت فصاحت و سخن آوری خوبشان کلام

منظوم یا منثور می‌آورند که دل‌های شنوندگان را جذب کند.

و از رسول خدا ﷺ نیز چنین دیده‌اند لذا گفتند: او شاعر است و

کلام او شعر است، ولی از سوی دیگر چون خواستند بگویند کلمات او محض تخیلات است و حقیقت ندارد گفتند او شاعر است همانطور که گفتند مجنون است، یعنی او کلام فریبنده می‌آورد که حقیقت ندارد، چنانچه مجنون کلامی که می‌گوید حقیقت ندارد. ولیکن فرق است بین شاعر که کلام زیبا و فریبنده می‌آورد، مجنون که کلامش باطل است و فریبنده نیست.

و از این آیه ذمّ شعر به صورت مطلق استفاده نمی‌شود، بلکه ذمّ نسبت

شعر به رسول خدا ﷺ استفاده می‌شود، زیرا رسول خدا ﷺ شعرا را مدح



کرده‌است و خود به شعرا گوش فرا داده، حسّان بن ثابت را مدح نموده‌است.<sup>۱</sup>  
و روایت شده که او به قبول شعرا تمثّل می‌جست، ولی شعرا را تغییر  
می‌داد و به صورت موزون نمی‌خواند.<sup>۲</sup>

ولیکن این روایت از طریق عامّه است، به ائمه ما عليهم السلام اشعار فراوانی  
نسبت داده شده که به اشعار تمثّل می‌جستند، هر کس درباره آنها شعر می‌گفت  
صله و جایزه می‌داده‌اند.

«وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» و ما به او کلام شعری نیاموختیم، در شأن او نبود  
که شعر یادش بدهیم و خودش نیز شاعر نبود که شعر بگوید.

«إِنَّ هُوَ» یعنی قرآنی که بر زبانش جاری است.  
«إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ» جز ذکر و قرآن چیزی نیست، کلامی است که جامع  
دو طرف دنیا و آخرت، احکام قلب و قالب و روح است.

«مُبِينٌ» صدق و راستی و جامع بودن آن ظاهر است، یا صدق و  
جامعیتش را با مضامینش ظاهر می‌سازد.

«لِيُنذِرَ» تا قرآن، یا محمد صلى الله عليه وآله انذار کند.

«مَنْ كَانَ» کسی را که به سبب فطرت زنده باشد چنانچه علی عليه السلام آن را  
به کسی که عاقل باشد تفسیر نموده‌است،<sup>۳</sup> یعنی کسی که با حیات انسانی زنده  
باشد، بدین گونه که ریسمان خدا در او ظاهر باشد و قطع نشود، زیر پرده‌های  
هواها پوشیده نشده باشد، یا کسی که به سبب حیات تکلیفی که با بیعت خاصّ  
ولوی حاصل می‌شود و موجب ریسمانی از جانب مردم است زنده باشد، انذار

۱- مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۳۲.

۲- مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۳۲.

۳- مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۳۲.

حیّ و زنده جز از جهت کفر او نیست که موجب پوشیده شدن آن دو ریسمان گشته است.

«وَ يَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» تا قول و گفتار دخول در آتش بر کافران حتمی گردد نفرمود: «و يعذب» یا «یورث العذاب» تا اشعار به این باشد که عذاب آنها از جانب خدا یا از جانب خلفا و جانشینان او نمی باشد، بلکه عذاب تنها ناشی از درون خودشان و بدی اعمالشان است و خلفا چون میزان‌های بندگان و اعمال آنها شده اند، نمونه و الگوی بدی اعمال آنان و آنچه بدان تعلق دارد، می باشند.

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا» آیا فرشتگان کار پردازمان را که دست‌های خدا هستند، نمی بینند؟

کلمه «انعام» یعنی چیزهایی که انسان در معاش یا معادش از آن بهره‌مند می شود و آن خصوصاً بر چهارپایان اطلاق می شود، چون در چهارپایان بهره‌ها و منافع معاش و زندگی هست، از قبیل ماکول و مشروب و لباس و مرکوب، پس چهارپایان نافع انسان است در جمیع جهات معاش، نه غیر چهارپایان، انسان می تواند در جهات معادش نیز از آنها بهره‌مند شود.

«فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ» پس انسانها مالک چهارپایان هستند بر خلاف معادن که اکثر آنها مملوک انسانها نیست.

«وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ» و ما چهارپایان را برای آنها رام ساختیم به نحوی که از بچه‌های آنها نیز فرمان می برند.

«فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ» چهارپایان را سوار می شوند و شیرها و گوشت آنها را هم می خورند.

«وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ» و برای آنها منافع دیگری نیز دارد، مانند بهره بردن از پشت آنها و موها و پشم‌ها و پوست‌های آنها.

«وَمَشَارِبٌ» و از شیر چهارپایان می‌نوشند.

«أَفَلَا يَشْكُرُونَ» آیا به این بهره‌هایی که از چهارپایان می‌برند نظر نمی‌کنند، فکر و اندیشه نمی‌کنند که آفریدن امثال این مخلوقات مشتمل بر چیزی است که مناسب جهتی است که انسان باید از آن بهره‌مند گردد، این آفرینش جز از ناحیه خداوند دانا و حکیم و بینا و توانا و مدبر که دارای عنایت به انسان است ممکن نیست، پس این انسانها شکر این نعمت‌ها را به‌جا نمی‌آورند.

### آیات ۴۷-۸۳

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ( ۷۴ )  
 لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ( ۷۵ ) فَلَا يَحْزُنكَ  
 قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ ( ۷۶ ) أَوْ لَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا  
 خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ( ۷۷ ) وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا  
 وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ ( ۷۸ ) قُلْ يُحْيِيهَا  
 الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ( ۷۹ ) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ  
 مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ ( ۸۰ ) أَوْ لَيْسَ الَّذِي  
 خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَ هُوَ  
 الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ( ۸۱ ) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ  
 فَيَكُونُ ( ۸۲ ) فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ

## تُرْجَعُونَ (۸۳)

## ترجمه

و برای آنان در آنها سودها و آشامیدنیهاست آیا سپاس نمی‌گزارند؟ و به جای خداوند خدایانی را گرفته‌اند به امید آنکه ایشان یاری یابند. آنها به یاری ایشان توانایی ندارند؛ و ایشان برای آنها چون سپاهی هستند که در قیامت حاضر کرده شوند. پس سخنشان تو را اندوهگین نکند؛ ما آنچه پنهان می‌دارند و آنچه آشکار می‌دارند می‌دانیم. آیا انسان نیندیشیده‌است که ما او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم، آنگاه او جدل پیشه‌ای آشکار است. و برای ما مثل می‌زند و آفرینش خود را فراموش می‌کند؛ گوید چه کسی استخوانها را - در حالی که پوسیده‌اند - از نو زنده می‌گرداند؟ بگو همان کسی نخستین بار آن را پدید آورده‌است، زنده‌اش می‌گرداند؛ او به هر آفرینشی داناست. همان کسی که برای شما از درخت سبز آتشی پدید آورد، که آنگاه از آن آتش می‌افروزید. آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده‌است، توانای آن نیست که مانند ایشان را بیافریند؛ چرا، او آفرینش‌گر داناست. امر او چون چیزی را اراده کند، تنها همین است که به آن می‌گوید موجود شود، (و بی درنگ) موجود می‌شود. پس منزّه‌است کسی که ملکوت هر چیز به دست اوست و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

## تفسیر

«وَأَتَّخِذُوا» عطف بر «فلا یشکرون» یعنی پس چرا شکر نمی‌کنند، بلکه کفر می‌ورزند و جز خدا خدایانی برای خود اتّخاذ می‌کنند، یا جمله عطف بر مجموع «افلا یشکرون» است یعنی آنها شکر نمی‌کنند در حالی که شایسته است شکر کنند، به جای شکر کردن خدایانی برای خود اتّخاذ کرده‌اند.

«مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً» به خدا و نعمتهایش کفر ورزیده‌اند و ممکن

است عطف بر «لم یروا» یا بر «أولم یروا» باشد.

«لَعَلَّهُمْ يُنصِرُونَ» خدایانی جز خدا اتخاذ کرده‌اند تا شاید آن خدایان آنها را یاری کنند، با اینکه خدای تعالی کمک کننده آنهاست در امور ریز و درشت و کوچک و بزرگ آنها، خداوند عطا کننده بر آنهاست در کم و زیادشان. «لَا يَسْتَطِيعُونَ» جواب سؤال مقدر، یا صفت «الهیة» است.

«نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحَضَّرُونَ» آنها سربازان خدایان هستند، خدایان را یاری می‌کنند نه آنکه خدایان آنها را یاری می‌کنند و نزد خدایان حاضر می‌شوند گویی که شیاطین یا نفوس آنها آنان را نزد خدایان حاضر می‌سازد، یا خدایان برای عبادت کنندگانشان سرباز و لشگریانند، چه آنها پیرو هواهایشان و آثار آنها هستند، که همه در آتش حاضر می‌شوند، یا عبادت کنندگان سربازان خدایان هستند که همه با هم داخل آتش می‌شوند.

«فَلَا يَخْرُجُكَ قَوْلُهُمْ» گفتار آنان درباره خدا یا درباره تو، یا درباره خلافت خلیفه تو، تو را اندوهناک نسازد، معنای اخیر در اینجا مقصود است، چون آن غایت رسالت است.

«إِنَّا نَعْلَمُ» جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل است.

«مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ» یعنی آنچه را که پنهان می‌کنند یا آشکار ما می‌دانیم، پس دیگر از آنچه می‌گویند باک نداشته باش که ما قادر هستیم، اقوال آنان را می‌شنویم و به آنچه که نیت می‌کنند و استحقاق آن را دارند آگاه هستیم.

«أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ» آیا انسان نمی‌بیند

که ما او را از نطفه نجس و پلید جماد که از ضعیف‌ترین اشیاست آفریدیم.

«فَإِذَا هُوَ» انسانی که از ضعیف‌ترین چیزها خلق شده ناگهان مردی

توانا و قوی و ناطق می‌شود.

«خَصِيمٌ» دارای عقل و علم و نطق و قدرت می‌شود و از خودش می‌تواند دفاع کند.

«مُبِينٌ» او ظاهر و آشکار یا ظاهر کننده هر چیز است.

«وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا» این انسان برای ما مثل زده و می‌گوید: چه کسی استخوانها را بعد از از بین رفتن و متلاشی شدن زنده می‌کند.

«وَ نَسِيَ خَلْقَهُ» و خلقت خودش را فراموش کرده که از نطفه بوده، قبلاً هیچ اثری از او نبوده‌است در حالی که زنده کردن انسان بعد از بقای روح و سایر آثار او از ماده و بدن مثالی و نفس حیوانی و روح و عقل آسان‌تر است.

«قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» گفت: چه کسی استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند؟! بگو:

کسی که نخستین بار انسان را خلق کرد در حالی که هیچ اثری از او نبود.

«وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» و خداوند به هر آفرینشی آگاه و عالم است، پس می‌داند آنچه را که از آن استخوانها باقی مانده، می‌داند چگونه آنها را وصل و فصل کند و آنها را در جاهای خودشان قرار دهد.

بدان که انسان دارای بدن طبیعی است که آن مرکب بدن مثالی او است، دارای بدن مثالی است که مرکب نفس حیوانی او است، که آن مرکب نفس انسانی و آن مرکب روح و عقل او است، آنچه که از انسان باقی می‌ماند عقل و روح و نفس انسانی و نفس حیوانی و بدن مثالی او است، آنچه که فانی می‌شود و از بین می‌رود بدن طبیعی او است و آن ماده‌ای است که در انسان به نحو ابهام اعتبار شده، تشخیص و تحصيل جز به وسیله مراتب باقی نمی‌تواند باشد.

آیا نمی‌بینی که بدن طبیعی انسان از اوّل استقرار نطفه تا آخر عمرش در

فنا و انحلال است؟ و البتّه چیزی از آن تا آخر عمرش باقی نمی‌ماند، در عین حال می‌بینیم که او، او است بدون آنکه شخصیت و تحصل او تبدیل و تغییر پیدا کند، سرّ مطلب همان است که مکرّر گفته‌ایم که شیء بودن هر چیز همان فعلیت اخیر او است و ما سوای فعلیت اخیر به نحو اجمال در شخصیت او اخذ شده‌است و در اخبار اشعار و اشاره به آنچه که ذکر شده‌است دارد.

چه از ائمه علیهم‌السلام وارد شده که اجزای اصلی انسان به صورت دایره در سینه او باقی می‌ماند و این بدان معناست که اجزای غیر اصلی در انسان به نحو تفصیل اعتبار نشده‌است، (چه رخدادها و ساختارهای غیر ذاتی و جوهری تمام عرضی‌اند و محو می‌شوند).

از امام صادق علیه‌السلام آمده‌است: که روح در جای خودش ایستاده‌است، روح نیکوکار در روشنایی و گشادی است، روح بدکار در تنگی و تاریکی است، بدن خاک می‌شود همانطور که از خاک آفریده شده‌است و آنچه که درندگان و حشرات از داخل بدن انسان خورده‌اند و پاره کرده‌اند همه آنها در خاک محفوظ است و همه آن نزد کسی است که مثقال ذره‌ای در تاریکی زمین از او غایب نمی‌شود، عدد اشیا و وزن آنها را می‌داند، با این وصف خاک روحانیین به منزله طلا در خاک است.

لذا آنگاه که وقت زنده شدن و بعث فرا می‌رسد از زمین باران نشور و زنده شدن می‌بارد و زمین رشد یافته و بزرگ می‌شود، سپس مانند مشک آب تکان می‌دهد و در نتیجه خاک بشر مانند طلا در خاک می‌شود که با آب شسته شود و مانند کره از شیر می‌شود، سپس خاک هر قالبی را به قالب خودش جمع می‌کند و می‌رساند، پس با اذن خدای قادر

و توانا به محلّ روح منتقل می‌شود، پس صورت‌ها با اذن مصوّر و صورت‌گر مانند هیئت نخستین می‌شود، سپس روح در آن داخل می‌شود، پس آنگاه که درست شد دیگر چیزی را انکار نمی‌کند.<sup>۱</sup>

از امام صادق علیه السلام درباره نزول آیه آمده‌است که فرمود: اُبی بن خلف آمد و استخوان کهنه‌ای از دیوار گرفت و آن را متلاشی نمود، سپس گفت: ای محمّد صلی الله علیه و آله ما وقتی استخوان و خاک شدیم آیا دوباره زنده می‌شویم؟! که این آیه نازل شد.<sup>۲</sup>

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا» خدایی که از درخت سبز برای شما آتش قرار داد، آن درخت «مرخ» است که آن دو چوب گرفته می‌شود، یکی از آن دو به دیگری مالیده می‌شود و از آن آتش افروخته می‌شود، چوب بالایی «زندا» و پایینی «زندة» نامیده می‌شود.

«فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» خداوند بر خلق و آفرینش ابتدایی توانا و قادر است، تا چه رسد به اعاده و زنده کردن دوباره.

«بَلِيٌّ وَهُوَ الْخَلْقُ» یعنی شأن خداوند آفریدن است، آفرینش ابتدایی یا بازگرداندن و زنده کردن.

«الْعَلِيمُ» خداوند داناست به آنچه که در آفریدن خلق در ابتدا یا اعاده لازم است، آگاه می‌باشد.

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: جدال و مجادله به روشی که آن روش نیکوتر و بهتر است چیزی است که خداوند نبی خود صلی الله علیه و آله به آن امر

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۶۱. الاحتجاج: ج ۲، ص ۳۵۰.

۲- الاحتجاج: ج ۱، ص ۲۱۳ با کمی اختلاف.



کرده، که با آن روش مجادله و بحث با کسی بکند که زنده شدن بعد از مرگ و امر بعث را انکار می‌کند، پس به صورت حکایت فرمود: «ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه... تا آخر آیه» پس خداوند از پیامبرش خواسته که با مبطل که می‌گوید: چگونه خداوند این استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند؟

مجادله بکند و بگوید: «قل يحييها الّذي انشأها أوّل مرّة» یعنی بگو کسی آن استخوانها را زنده می‌کند که بار اوّل آنها را آفرید، پس آیا کسی که از هیچ و لاشیئی ابتدا به آفرینش انسان کرده عاجز و ناتوان است او را بعد از پوسیدن اعاده کند، بلکه نزد شما و به اعتقاد شما آفرینش ابتدایی سخت‌تر از دوباره زنده کردن است، سپس فرمود: «الّذي جعل لكم من الشّجر الاخضر ناراً» یعنی وقتی آتش سوزان در درخت سبزتر پنهان باشد، سپس آن آتش را خداوند خارج سازد او قادر و توانا است که استخوانها پوسیده را دوباره زنده کند.

سپس فرمود: «اوليس الّذي خلق السّموات و الارض بقادر... تا آخر آیه» یعنی اگر خلق آسمانها و زمین بزرگ‌تر و در او هام شما دورتر از زنده کردن استخوانها پوسیده باشد پس چگونه شما تجویز کردید که خداوند عجیب‌تر و سخت‌تر نزد شما را بیافریند، ولی زنده کردن استخوانهای پوسیده را که نزد شما آسان‌تر است تجویز نمی‌کنید.<sup>۱</sup>

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» که شأن خدا

چنین است که چون فرمانش به ایجاد چیزی تعلق گیرد و بگوید بشر، می‌شود.

در تفسیر این مطلب در اوایل سوره‌ی بقره در ضمن قول خدا: «بدیع

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۶۲. الاحتجاج: ج ۱، ص ۲۲.

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» مطالبی بیان شد که ما را در اینجا از بیان تفسیر این آیه بی نیاز می‌کند.

«فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

در سوره هود در ضمن قول خدای تعالی: «ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها» چیزی که از بیان این کلمه بی نیاز کند گذشت و همچنین بیان اجمالی آن در سوره ی «مؤمنون» در نظیر این آیه گذشت و درباره‌ی رجعت به سوی او مکرر بیان شد.

## سُورَةُ الصَّافَّاتِ

همه‌ی این سوره مکی است و آن یکصد و هشتاد و یک آیه است.

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آیات ۱ - ۱۰

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا (۱) فَالزَّجْرَاتِ زَجْرًا (۲) فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا (۳)  
إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ (۴) رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا  
وَرَبُّ الْمَشَارِقِ (۵) إِنَّا زَيْنَا أَلْسَمَاءَ الدُّنْيَا بَرِيْنَةَ الْكَوَاكِبِ (۶)  
وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ (۷) لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ  
أَلْعَلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ (۸) دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ  
وَاصِبٌ (۹) إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (۱۰)

**ترجمه** به نام خداوند بخشنده مهربان

سوگند به فرشتگان صف در صف. و به بازدارندگان (از معاصی). و به خوانندگان ذکر (قرآن و کتابهای آسمانی). که خدای شما یگانه است. پروردگار آسمانها و زمین و ما بین آنها و پروردگار مشرقها (و مغربها). ما آسمان فرودین را به زیور ستارگان آر استه‌ایم. و از هر شیطان سرکشی محفوظ داشته‌ایم. به (اسرا) ملاء اعلی‌گوش نتواند داد و از هر سو رانده شوند. به راندنی سخت، عذابی پاینده (در پیش) دارند. مگر کسی که ربایشی برآید، که شهابی درخشان در پیش‌اش افتد.

### تفسیر

(وَالصَّافَّاتِ صَفًّا فَالزَّجْرَاتِ زَجْرًا فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا)

خدای تعالی به اصناف ملایکه سوگند یاد کرده، چه ملایکه چند صنف هستند، به

يك صنف از ملائکه مقربون، مهيمون، ايستادگانی که نگاه نمی‌کنند گفته می‌شود، آنها در لسان فلاسفه عقول طولی هستند، صنف دیگر به آنها ارواح و ارباب انواع و ارباب طلسمات گفته می‌شود.

و در اخبار به آنها با این گفتار اشاره شده که در آسمان خروسی است که هرگاه آن خروس صدا کند و بخواند خروسهای روی زمین می‌خوانند.

و در عرش گاوی هست<sup>۱</sup> و این ملائکه در لسان فلاسفه عقول عرضی هستند و آنها در مقابل خدا صف کشیده‌اند، چون آنها صفوف و دارای صف هستند آنها را عقول عرضی نامیده‌اند، خدای تعالی به آنها قسم یاد کرده‌است. بعضی گفته‌اند: مقصود مطلق ملائکه و انبیاء کسانی است که برای خدا صف کشیده و او را عبادت می‌کنند.<sup>۲</sup>

و بعضی گفته‌اند: مقصود ملائکه است که در آسمان صف می‌بندند مانند صفوف مؤمنین در نماز، یا بالهایشان را در هوا صاف می‌کنند آنگاه که می‌خواهند به زمین نازل شوند.<sup>۳</sup>

بعضی گفته‌اند: مقصود مؤمنین هستند که به صورت صف در نماز و جهاد می‌ایستند.<sup>۴</sup>

صنف دیگری از ملائکه هستند که به آنها نفوس کلّی و نفوس جزئی می‌گویند، آنها تدبیر کنندگان امر می‌باشند، آنها ملائکه صاحبان بال هستند که طبایع و موالید را تدبیر می‌کنند و از خلاف طبیعت حرکت کردن طبایع جلوگیری می‌کنند.

یعنی هرگاه طبایع از جاهای خودشان جدا شوند و به غیر جنسهای خود

۱ و ۲ - تفسیر صافی: ج ۴، ص ۲۱۴.  
 ۳ - مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۳۸.

متصل گردند و حبس شوند، یا در موالید یا در فلکیات بر خلاف طبیعتشان حرکت بکنند یا آن ملائکه جلوگیری می‌کنند، مکلفین از جنّ و انس رازجر و منع می‌کنند، چنانچه وارد شده که هر انسان دارای ملائکه است که او رازجر و منع می‌کند.

و بعضی گفته‌اند: مقصود فرشتگان هستند که برابر ما موکلند و آنها را باز دارنده و راهبرند.<sup>۱</sup>

و بعضی گفته‌اند: مقصود آیات بازدارنده قرآن و آیات نهی کننده آن است.<sup>۲</sup>

و بعضی گفته‌اند: مقصود مؤمنین هستند که هنگام خواندن قرآن فریاد می‌کشند، چه لفظ «زجره» به معنای صیحه و فریاد است.<sup>۳</sup>

صنفی از ملائکه بر انبیا و اوصیاء<sup>علیهم‌السلام</sup> نازل می‌شوند و احکام بندگان را می‌آورند.

و آنان ملائکه موکل بر علوم و حی هستند و آنان تلاوت کننده ذکر بزرگ بر انبیا هستند، یا مقصود آن دسته از ملائکه هستند که بر مؤمنین نازل می‌شوند، بعد از ظهور سکینه بر مؤمنین به آنان بشارت می‌دهند، سکینه عبارت از ذکر عظیم است. بنابراین لفظ «تالی» از «تلو» گرفته شده.

بعضی گفته‌اند: مقصود فرشتگانی هستند که کتاب خدا را که برای آنان نوشته تلاوت می‌کنند و در آن کتاب حوادث و پیش‌آمدها ذکر شده و آنگاه که می‌بینند خبر راست درآمد و حادثه بر طبق همان خبر، وجود پیدا کرد به یقین آنان اضافه می‌شود.<sup>۴</sup>

۴ و ۲. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۳۸.

و بعضی گفته‌اند: مقصود مؤمنین‌اند که در نماز قرآن می‌خوانند.<sup>۱</sup>  
 (إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ) البتّه خدای شما واحد و یکی است، وحدت و یکی بودنی که خارج از وحدت‌های معروف است، بلکه مقصود وحدتی است که کثرتی در آن باقی نماند مگر آنکه در آن فانی شود، هیچ شایبه‌ای کثرت به هیچ وجهی از وجوه در آن نباشد، به خلاف وحدت جنسی که در عین وحدت دارای کثرت انواع و اصناف و اشخاص و ترکیب است و حدّ اقلّ دارای وجود و ماهیّت و وجوب و امکان است.

و همچنین است حال وحدت نوعی و صنفی و شخصی و برخلاف وحدت عددی که ثانی و مقابل دارد، بر خلاف وحدت اجتماعی طبیعی، یا صناعی، یا اعتباری که در آن جز کثرت چیزی نیست. و بر خلاف وحدت اتّصالی طبیعی یا صناعی یا اعتباری.

(رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا) پروردگار آسمانها و زمین و آنچه که بین آن دو است از اصناف ملایکه و ستارگان و اصناف موالید.  
 (وَرَبُّ الْمَشَارِقِ) لفظ «المشارق» جمع مشرق ستارگان است، که هر ستاره‌ای دارای مشرق مخصوص به خود است، بدین معنی که قطعه‌ای از فلک در مدّت دور آن ستاره مشرق آن قرار می‌گیرد و در هر روز بلکه در هر آن و لحظه دارای مشرقی مخصوص می‌شود.

یا جمع مشرق به معنای صاحب روشنایی است، که همه ستارگان روشن هستند و این روشنایی یا از ذات خودشان است مانند آفتاب، یا از یک روشن کننده دیگری کسب می‌کند مانند ماه.

و بر حسب تأویل هر مرتبه عالی و بالا نسبت به مرتبه پایین‌تر مشرق آفتاب حقیقی است و هر مرتبه عالی نسبت به مرتبه پایین‌تر دارای تلالو و

روشنایی است، مراتب در این صورت بی حد و نهایت است، پس مشارق به این معنا نیز غیر متناهی است.

(إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ) جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل، یا در مقام بیان حال است. و مقصود از آسمان دنیا آسمان طبیعی است، نه آسمان دنیا در مقابل زمین نسبت به سایر آسمانها.

پس بودن بیشتر ستارگان در آسمان هشتم منافاتی با این مطلب ندارد، یا مقصود از آسمان دنیا عالم مثال و آسمان‌های آن است، یا مقصود سینه‌ای است که به اسلام گشوده شده، مقصود از ستارگان ستارگان روشن طبیعی، یا ستارگان قوا و مدارک جزیی و کلی در مراتب نفس عالم کبیر یا نفس عالم صغیر است و مدارکی که با نور اسلام و ایمان روشن شده باشند مانع می‌شوند که شیاطین به آن آسمان‌ها عروج کنند و در آنها تصرف نمایند.

چنانچه خدای تعالی فرمود: (وَ حِفْظًا) عطف به اعتبار معناست، گویا که گفته شده: «زَيَّنَّاها لِلزَّيْنَةِ وَ الْحِفْظِ» یا عطف بر مقدر است، گویا که گفته شده است: «زَيَّنَّاها زِينَةً وَ حِفْظًا» یا مصدر فعل محذوف است که بر «زَيَّنَّا» عطف شده است.

(مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ) لفظ «مرد» مانند «نصر» و «کرم» «مروءاً و مرادة» یعنی اقدام و سرکشی کرد، یا به جایی و به غایتی رسید که بدان وسیله از همه حالاتی که آن صنف بر آن حالت است خارج شد و «مرده» یعنی آن را قطع کرد و عرض او را پاره کرد و «مرد علی‌الشیء» یعنی بر آن چیز تمرین کرد و عادت نمود، بیان شیطان در اوّل کتاب در تفسیر استعاذه گذشت.

و در سوره حجر چگونگی ردع و منع شیاطین به وسیله شهاب‌ها گذشت.

(لَا يَسْمَعُونَ) نمی‌شنوند، یعنی قدرت بر استماع و شنیدن ندارند.

(إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى) نمی‌توانند به ملأ‌اعلی‌گوش فرادهند و بشنوند، نه آنکه نمی‌خواهند بشنوند و قرینه بر این مطلب خواهد آمد، این بدان جهت است که فطرت آنها ظلمانی است، فطرت ملأ‌اعلی‌نورانی می‌باشند و ظلمت و تاریکی توانایی نزدیکی نور را ندارد و گرنه ذات آن باطل می‌شود.

(وَ) واگر بخواهند استراق سمع نمایند.

(يُقَدِّفُونَ) با شهاب‌ها زده می‌شوند، یعنی با شهاب‌هایی که این شهاب‌های محسوس نمونه‌ای از آن شهاب‌ها و صورت آنها است و گرنه شهاب‌هایی که با آنها استراق سمع کنندگان زده می‌شوند شهاب‌هایی است که مناسب با دو عالم مثال‌اند، عالم جنّ و عالم ملایکه.

(مِنْ كُلِّ جَانِبٍ) از همه جوانب آسمان، یا از جوانب خودشان اگر قصد بالا رفتن و صعود به آسمان محسوس داشته باشند، چه آسمان محسوس چون مظهر آسمان عالم ملایکه است نمی‌توانند بر آن صعود نمایند مگر به نحو استراق سمع، که به نزدیکی‌های آسمان عالم ملایکه می‌روند تا استراق سمع نمایند.

و همچنین است اگر قصد صعود به آسمان عالم مثال کَلِّی و عالم مثال جزئی انسان داشته باشند و چون عالم انسان نسخه مختصر از عالم است پس باید مراقب مجاهد نظر کند، ببیند که شیاطین تا مقام سینه او صعود می‌کنند و شهاب‌های تذکرات و یادآوری‌های آن را و طرد شیاطین را به وسیله شهاب‌ها ببینند تا معلوم شود که چگونه آن شیاطین به آسمان عالم کبیر صعود می‌کنند، با شهاب‌های آسمان طرد می‌شوند.

(دُحُورًا) لفظ «دحر» و «دحور» با ضمّه دال طرد و دور کردن و دفع

است و آن مفعول له یا حال است، بدین ترتیب که آنرا به معنی «مدحور» اسم



مفعول قرار می‌دهیم، یا از باب مبالغه بر ذات حمل می‌کنیم، یا لفظ «ذوی» به عنوان مضاف در تقدیر می‌گیریم. و ممکن است آنرا مفعول مطلق فعل محذوف خودش قرار دهیم، یا جمله مستأنف با تقدیر فعل از خودش باشد.

(وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ) لفظ «وصب» یعنی مریض شد، دوام پیدا کرد و ثابت شد، یعنی دارای عذاب ثابت است به‌طور مطلق، یا بعد از استراق سمع و طرد آنها از آسمان به وسیله شهاب‌ها.

(إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ) آن کسی که مسموع و شنیده‌شده یا شنیدن را اختلاس نماید.

(فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ) تیر شهابی فروزان خود آنها را سوراخ می‌کند، یا جوّرا به سبب روشنایی‌اش سوراخ می‌کند.

## آیات ۱۱ - ۲۶

فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ  
لَازِبٍ (۱۱) بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ (۱۲) وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ (۱۳)  
وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ (۱۴) وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ  
مُبِينٌ (۱۵) إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَعِنَّا لَمُبْعُوثُونَ (۱۶)  
أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (۱۷) قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ (۱۸) فَإِنَّمَا هِيَ  
زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ (۱۹) وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمٌ  
الَّذِينَ (۲۰) هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَكْذِبُونَ (۲۱) أَحْشَرُوا  
الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ (۲۲) مِنْ دُونِ اللَّهِ  
فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ (۲۳) وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (۲۴)  
مَا لَكُمْ لَا تَنْصَرُونَ (۲۵) بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (۲۶)

## ترجمه

پس از ایشان بپرس آیا آفرینش آنان استوارتر است یا آنانی که  
آفریده‌ایم؛ کا ایشان را از گلی چسبیده آفریده‌ایم. بلکه تو (از حال آنان) تعجب  
کرده‌ای و آنان (کار و بار تو را) ریشخند می‌کنند. و چون اندرزشان دهند، پند  
نپذیرند. و چون (هر) پدیده شگرفی بینند، تمسخر پیشه کنند. و گویند این جز  
جادویی آشکار نیست. (گویند) چون مردیم و خاک و استخوانها (ی پوسیده)  
شدیم، آیا ما از نو برانگیخته (و زنده) خواهیم شد؟ و همچنین نیاکان نخستین ما؟  
بگو آری، شما خوار و زبون باشید. آن همین يك بانگ یگانه است، پس آنگاه  
ایشان بنگرند. و گویند ای وای بر ما این روز جزاست. این (همان) روز داوری  
است که آن را انکار می‌کردید. ستم پیشه گان (مشرك) و همتایانشان را همراه با

آنچه به جای خداوند می‌پرستیدند (یکجا) گرد آورید. آنگاه به سوی راه جهنم راهنماییشان کنید. و آنان را باز دارید که ایشان باز خواست کردنی هستند. شما را چه می‌شود که همدیگر را یاری نمی‌کنید؟ آری ایشان امروز تسلیم پیشه‌اند.

### تفسیر

(وَأَسْتَفْتِيهِمْ أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا) از این منکران قیامت پرس که آیا خلقت آنها سخت‌تر است یا موجودات با عظمتی که ما خلق کردیم، مانند ملائکه، جن، آسمان‌ها، زمین و ما بین آن دو، مشرق‌ها، ستارگان و شهاب‌ها.

(إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ) ما آنها را از ضعیف‌ترین چیز یعنی

(مِنْ طِينٍ لَّازِبٍ) از گل چسبناک آفریدیم، پس آنها از بیشتر مخلوقات بر حسب ماده ضعیف‌تر و بر حسب قوه و نیرو سست‌تر و بر حسب صورت کوچک‌تراند و در عین حال آنها بما شرک می‌ورزند و نافرمانی و گناه می‌کنند و غیر آنها با قوت و عظمتشان به توحید و یکی بودن ما قایل‌اند و ما اطاعت می‌کنند.

(بَلْ عَجِبْتَ) لفظ «عجبت» با خطاب و تکلم خوانده شده و اضراب از امر به استفتا آنها بدین معناست که استفتا شایسته و لازم نیست، احتیاجی به استفتا و پرسش نیست، بلکه باید از آنان و از حال آنان تعجب کرد.

و مطلب را با فعل ماضی ادا کرد که تحقق و حتمی بودن را برساند، تا اشعار به این باشد که مقام اینگونه شدت را اقتضا می‌کند، گویا که مطلب واقع شده است.

(وَيَسْخَرُونَ) در حالی که آنها تورا، یا خدا و توحید خدا را یا کسی را

که موخّد است مسخره می‌کنند.

(وَ إِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ) اگر به این جاهلان پند دهند و حقایق عالم

بالا را بگویند، چیزی نمی‌فهمند.

این جمله با جمله سابق و جمله‌های آینده حال هستند از «عجبت» و آن

جمله‌ها چیزی است که مورد تعجب قرار گرفته‌اند.

(وَ إِذَا رَأَوْا آيَةً) آنگاه که معجزه‌ای یا آیت و نشانه‌ای از آیات بزرگ

که انبیا و اولیاء علیهم‌السلام هستند ببینند، یا آیتی از آیات کتاب تدوینی ببینند، یا آیتی

در عالم صغیرشان ببینند.

(يَسْتَسْخِرُونَ) به مسخره می‌گیرند، بلکه در سخریه و استهزاء به

آیت یا به صاحب آیت شدّت می‌بخشند.

(وَ قَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ) و چون سحر هیچ چیز نشنیده و

ندیده‌اند آن را با آگاهی جزئی خرد می‌سنجند و می‌گویند این سحر آشکاری است.

(إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَ عِظْمًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوْ ءَابَاؤُنَا

أَلَا وُلُونَ قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ) با تعجب (ناشی از حماقت) می‌گویند:

وقتی ما مردیم و خاک و استخوان شدیم، باز زنده برانگیخته می‌شویم! پدران و

پیشینیان ما چطور؟ بگو: بلی شما و نیاکانتان با ذلّت و خواری برانگیخته و

محشور می‌شوید.

(فَأَنَّمَا هِيَ) یعنی این برانگیختن یا برانگیخته شدن فقط يك صيحة و

فریاد است، تأنیث ضمیر به اعتبار مسند است.

(زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ) يك صيحة که آن نفخ دوّم است.

(فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ) آنان می‌بینند، یا منتظر حساب هستند، یا منتظرند

که با آنان چگونه رفتار خواهد شد.

(وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ) و گویند: ای وای بر ما که این روز مجازات و جزاست.

(هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ) این سخن را آنان به همدیگر می‌گویند، یا خدای تعالی یا ملایکه به آنان می‌گوید: این روز روز جدا کردن سره از ناسره و حق از باطل است که آنرا تکذیب می‌کردید.

(أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا) این جمله حال یا مستأنف به تقدیر قول است، اصل ظلم ظلم و ستم به آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام است، هر چیزی که از این ظلم ناشی شود آن ظلم است و اولین ظلم به آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام پوشیدن و پنهان کردن ولایت تکوینی است که آن ریسمانی است از جانب خدا و ظلم تکلیفی و ترک ولایت تکلیفی از آن ناشی می‌شود، ظلم در اینجا به ظلم آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام تفسیر شده است.

(وَأَزُوا أَجْهَمٌ) یعنی با همسران که با آنان تناسب دارند.

(وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ) استعمال لفظ هدایت جهت استهزا آنانست. (وَقَفُوهُمْ) در موقف محشر آنان را نگه می‌دارد.

(إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) که آنان نسبت به کارهایی که انجام داده‌اند مورد سؤال قرار می‌گیرند یا از نبا عظیم سؤال می‌شوند؛ که آن ولایت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام است، چنانچه به آن تفسیر شده است.<sup>۱</sup>

به نبی عَلَيْهِ السَّلَام و به امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نسبت داده شده که فرمود: بنده گامی بر نمی‌دارد، مگر آنکه از چهار چیز مورد سؤال قرار می‌گیرد، از جوانی‌اش که در چه چیز صرف کرده و از عمرش که در چه چیز فنا کرده

۱. تفسیر تفسیرقمی: ج ۲، ص ۲۲۲. امالی طوسی: ج ۱، ص ۲۹۶. عیون الاخبار: ج ۱، ص ۳۱۳ قسمتی از حدیث ۸۶.

و از مالش که از کجا جمع کرده و در کجا انفاق کرده و از دوستی ما

اهل بیت علیهم‌السلام <sup>۱</sup>.

(مَا لَكُمْ لَا تَنَاصِرُونَ) جواب سؤال بنا به تقدیر لفظ قول است (به

آنها گفته می‌شود شما را چه می‌شود که به هم یاری نکرديد).

(بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ) بلکه آنها امروز مطیع و تسلیم حکم

خدا یا عذاب هستند، یا تسلیم و مطیع همديگر هستند.

### آیات ۲۷ - ۴۰

وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۲۷) قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ  
تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ (۲۸) قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۲۹) وَ مَا كَانَ  
لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ (۳۰) فَحَقَّ عَلَيْنَا  
قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَاتُ قُنُونٍ (۳۱) فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ (۳۲) فَأِنَّهُمْ  
يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۳) إِنَّا كَذَلِكْ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۳۴)  
إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ (۳۵)  
وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَنَارِكُوا إِلَهًا لَّهْتَنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ (۳۶) بَلْ جَاءَ  
بِالْحَقِّ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ (۳۷) إِنَّكُمْ لَذَاتُ قُنُونٍ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ (۳۸)  
وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ  
الْمُخْلِصِينَ (۴۰)

### ترجمه

۱. خصال: ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۱۲۵. علل الشرایع: ج ۱، ص ۲۱۸ با اختلاف در سند.

و بعضی از آنان به بعضی دیگر به همپرسی روی آورند. گویند شما بودید که «حقّ به جانب» به سراغ ما می‌آمدید. گویند بلکه خود شما مؤمن نبودید. و ما را بر شما سلطه‌ای نبود، بلکه شما قومی سرکش بودید. و حکم پروردگاران در حقّ ما تحقّق یافت، که ما چشندگان (عذاب) ایم. پس شما را گمراه کردیم، چرا که ما خود هم گمراه بودیم. آنگاه ایشان در چنین روزی در عذاب مشترکند. ما با گناهکاران چنین می‌کنیم. اینان چنان بودند که چون به آنان (کلمه) لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفته می‌شد، استکبار می‌ورزیدند. و می‌گفتند آیا ما رهاکننده خدایانمان به خاطر شاعری دیوانه باشیم؟ حقّ این است که او (پیامبر) حقّ را به میان آورد و پیامبران (پیشین) را تصدیق کرد. شما چشندگان عذاب دردناکید. و جز بر حسب آنچه کرده‌اید، جزا نمی‌یابید. مگر بندگان اخلاص یافته خداوند.

### تفسیر

(وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ) پیروان و تابعین به متبوعین و رؤساء روی می‌آورند (علی بعضٍ) یا بعضی تسلیم بعضی دیگر می‌شوند (يَتَسَاءَلُونَ) از هم پرس و جو می‌کنند.

(قَالُوا) و پیروان می‌گویند: (إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ) این جمله بدل از قول خدا: «یتسألون» یا مستأنف و جواب سؤال مقدّر، یا حال است و مقصود از آن آمدن از راست آوردن صورت اعمال دین و صورت اوامر و نواهی خداست، که نظر به رؤسای ضلالت و گمراهی که ادّعیای دین و ایمان و امامت و ریاست دین بدون اذن و اجازه می‌کنند؛ زیرا آنها بندگان خدا را که فطرتشان فطرت ایمان و اسلام است از طلب کردن دین کسی که دینشان را از او می‌گیرند چلوگیری می‌کنند، زیرا آن پیروان و متبوعین را اگر به حال خود رها

کنند به جستجو پردازند تا بالاخره ما را می‌یابند، چنانچه در خبر آمده است.<sup>۱</sup>  
 (قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) رؤسا جواب دهند: به ما مربوط نیست، شما خود ایمان نیاوردید.

چون شما فقط بر صورت اسلام بودید، بدون آنکه به شروط و عهود و پیمانهای آن عمل کنید و شما نه ایمان حقیقی داشتید و نه اسلام حقیقی، بلکه شما منسوب به صورت اسلام بودید و ایمان فطری که آن ریسمانی از جانب خداست بدون اسلام تکلیفی و ایمان تکلیفی که ریسمان از جانب مردم است کفایت نمی‌کند.

(وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ) بر باطن و ایمان قلبی شما سلطه‌ای و بر ظاهر عقلتان، حجّت و دلیل واضحی نداشتیم.

(بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ) بلکه شما گروهی بودید که نسبت به امام و ایمان طاغی و سرکش بودید و ما شما را به گمراهی دعوت می‌کردیم و شما صورت دعوت ما را که به صورت اعمال دین بود فریب نفس هایتان و وسیله مقاصد نفسانی خویش قرار دادید.

(فَحَقَّ عَلَيْنَا) پس بر ما و بر شما حقّ و حتمی شد.

(قَوْلُ رَبِّنَا) قول پروردگاران در مورد عذاب. (إِنَّا كَذَّابُونَ) ما حتماً عذاب را می‌چشیم و این جمله به منزله نتیجه ماقبلش می‌باشد.  
 (فَأَعْوَيْنَاكُمْ) لفظ «فاء» برای سببیت است، یعنی به سبب آن شما را گمراه کردیم.

(إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ) این جمله در موضع تعلیل است.

زیرا که خود گمراه بودیم.

۱. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۲۲.



(فَأَنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ) آنها در عذاب شریک هستند، چنانچه در گمراهی شریک می‌باشند.

(إِنَّا كَذَّبْنَا لَكَ نَفْعًا بِالْمُجْرِمِينَ) با مجرمین چنین رفتار می‌کنیم، مقصود مطلق مجرمین، یا این صنف از مجرمین است، یعنی مشرکین.

(إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ) از شنیدن و قبول «لا اله الا الله» تکبر می‌ورزند و امتناع می‌کنند.

(وَ يَقُولُونَ إِنَّا لَنَارِكُوا إِلَهًا لَّشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ) می‌گویند: آیا ما به خاطر شاعری دیوانه خدایان خود را ترک گوئیم بدون اینکه از قول و دین او تحقیق کنیم و بدون آنکه در وصف خدایان و دین خودمان اندیشه عمیق بنماییم؟!

(بَلْ) بلکه رسول خدا ﷺ شاعر نیست که با مشتبه کردن و فریب باطل را در صورت حق بیاورد.

و یا خیال‌های فاسد را به صورت معقولات حق جلوه دهد، مجنون و دیوانه نیست، چنانچه نفس‌های شما او را چنین جلوه داده‌اند، لیکن او حق آورده‌است.

(جَاءَ بِالْحَقِّ) هر چه از افعال و اقوال آورده‌است از جانب خدا و حق می‌باشد.

(وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ) و دلیل حق بودن او این است که فرستادگان خدا را که شما معتقد به آنان هستید تصدیق کرده‌است.

(إِنَّكُمْ لَذَاتُ قُلُوبٍ آَلِيمِينَ) در این چشیدن عذاب چیزی جز اعمال خود را نمی‌چشید.

(إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) خود آن عمل‌ها را می‌چشید و می‌بینید بنا بر

تجسم اعمال یا جزا و کیفر را می چشید.  
(إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ) استثنای منقطع است.

## آیات ۴۱ - ۷۴

أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ (۴۱) فَوَاكِهَ وَهُم مُّكْرَمُونَ (۴۲)  
فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ (۴۳) عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ (۴۴) يُطَافُ عَلَيْهِمْ  
بِكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ (۴۵) بِيضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ (۴۶) لَا فِيهَا غَوْلٌ  
وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ (۴۷) وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ (۴۸)  
كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ (۴۹) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۵۰)  
قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ (۵۱) يَقُولُ ءَأِنَّكَ لَمِنَ  
الْمُصَدِّقِينَ (۵۲) ءَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ءَأِنَّا لَمَدِينُونَ (۵۳)  
قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ (۵۴) فَاطَّلَعَ فَرَءَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۵۵)  
قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدَتْ لِتُردِّينِ (۵۶) وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ  
الْمُخْضَرِّينَ (۵۷) أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ (۵۸) إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا  
نَحْنُ بِمُعَدِّينَ (۵۹) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۰) لِمِثْلِ هَذَا  
فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ (۶۱) أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ (۶۲) إِنَّا  
جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ (۶۳) إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ  
الْجَحِيمِ (۶۴) طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ (۶۵) فَإِنَّهُمْ  
لَا يَكُونُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ (۶۶) ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا  
مِنْ حَمِيمٍ (۶۷) ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ (۶۸) إِنَّهُمْ أَكْفَوُا

ءِ اَبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ( ۶۹ ) فَهُمْ عَلَىٰ اِثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ( ۷۰ ) وَ لَقَدْ  
 ضَلَّ قَبْلَهُمْ اَكْثَرُ الْاَوَّلِينَ ( ۷۱ ) وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ ( ۷۲ )  
 فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ( ۷۳ ) اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِينَ ( ۷۴ )

### ترجمه

اینان روزی معین دارند. (انواع) میوه‌ها، خودگرمی‌اند. در بهشت‌های  
 پر ناز و نعمت. بر روی تخت‌ها، رو به روی همدیگر. برای آنان جامی از شرابی  
 بگردانند (و پیش آرند). سپید درخشان (و) لذت بخش آشامندگان. هیچ دردسری  
 در آن نیست، از آن مست نشوند. و نزد ایشان دوشیزگان چشم فرو هشته (قانع به  
 همسر) درشت چشم هستند. گویی ایشان بیضه‌های شتر مرغ نهفته‌اند. و بعضی  
 از آنان به بعضی دیگر به همپرسی روی آورد. گوینده‌ای از میان آنان گوید مرا  
 (در دنیا) همنشینی بود. که می‌گفت آیا تو (هم) از باور دارندگانی؟ (به اینکه) آیا  
 چون مردیم و خاک و استخوانها (ی پوسیده) شدیم، آیا ما جزا خواهیم یافت؟  
 (سپس) گوید آیا شما نگرندگانید؟ سپس فرا نگرد و او را در میانه دوزخ ببیند.  
 (و از دور به او) گوید به خدا نزدیک بود که تو مرا به نابودی بکشانی. و اگر  
 نعمت پروردگارم نبود من نیز از حاضر شدگان (در عذاب) بودم. پس آیا ما دیگر  
 نمی‌میریم؟ مگر به مردن نخستینمان؛ و ما عذاب شونده نیستیم؟ بیگمان این (که  
 من در بهشت هستم) همان رستگاری بزرگ است. باید که اهل عمل برای چنین  
 هدفی بکوشند. آیا این پیشکش بهتر است یا درخت زقوم؟ ما آن را مایه عذاب  
 ستمکاران (مشرک) قرار داده‌ایم. آن درختی است که از بن جهنم می‌روید.  
 میوه‌اش گویی کله‌های شیاطین است. آنگاه ایشان خوردگان آنند، شکم انباران  
 از آن. سپس برای آنان به دنبال آن آمیزه‌ای از آب جوش هست. آنگاه  
 بازگشتگاهشان به سوی دوزخ است. چرا که ایشان پدرانشان را گمراه یافتند. و

آنان به دنبال ایشان شتافتند. و به راستی پیش از آنان، بیشترین پیشینیان گمراه شدند. و به راستی به میان آنان هشدار دهندگانی فرستادیم. پس بنگر سرانجام هشدار یافتگان چگونه بوده‌است. مگر بندگان اخلاص یافته خداوند.

### تفسیر

(أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ) بندگان مخلص خدا روزی معلوم دارند که خدمت کنندگان آنها از قبیل ملائکه و حور و غلامان آنرا می‌دانند. (فَوَأَكِلُوهُمْ مَكْرُمُونَ) و آنها بر حسب روزی و مسکن و مقام و معاشر اکرام شده هستند.

(فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ) در بهشتهای پر نعمت بر تختهای روبروی هم، حور و غلامان با جام پر شراب آنها را خدمت می‌کنند. حال آنها را در بهشت به حال اهل دنیا و شراب نوشیدن آنها تشبیه کرده‌است.

(بَيْضَاءَ) شراب بهشتی سفید است بخلاف شراب دنیا که سرخ و تیره است.

(لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ) لفظ «لذت» مصدر یا وصف تأنیث «لذت» به معنای لذت می‌باشد. برای نوشندگان لذت بخش است.

(لَا فِيهَا عَوْلٌ) در آن می و شراب بهشت درد سر و خماری نیست به خلاف شرابهای دنیا که با درد سر و خماری همراهند.

(وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ) لفظ «نزف» مانند «عنی» یعنی عقلش زایل

شد و مست گشت.

بعضی گفته‌اند: یعنی از آن شراب منع و طرد نمی‌شوند.

(وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ) نزد آنان حوری‌ها و زنان بهشتی

است که خود را منحصر به همسرانشان می‌کنند و جز به آنها نمی‌نگرند که از آنها فراتر نمی‌روند، مانند بعضی (از همسران دنیا).

(عین) لفظ «عین» جمع «عیناء» مؤنث «أعین» و «عین» مانند «فرح» یعنی

سیاهی چشمش بزرگ است، به شدت سیاهی چشم در شدت سفیدی آن تفسیر شده‌است.

(كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ) گویی آن چشمان در سفیدی و لطافت بیضه‌ی

مکنونند (مروارید غلطانند).

(فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ) در آنجا مؤمنین بعضی روی به بعضی

کرده و صحبت می‌کنند، مطلب را با فعل ماضی ادا کرد تا اشاره به تحقق وقوع آن باشد، یا برای اینکه نسبت به محمد ﷺ واقع شده‌است.

(يَتَسَاءَلُونَ) هر يك با دیگری سخن می‌گوید، یا هر يك با دیگری

سؤال و جواب می‌کند.

(قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ) این جمله بدل از «أقبل بعضهم» یا از «يتساءلون»

است، یا مستأنف و جواب سؤال مقدر می‌باشد.

(إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ يَقُولُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ إِذَا مِتْنَا

وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا إِنَّا لَمَدِينُونَ قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ) گوینده

به دوستان و همنشینانش می‌گوید: آیا شما اهل جهنم و آتش را می‌بینید؟

از اشراف و دیدن اهل جهنم سؤال کرد تا بر حال دوستان خودش مطلع

گردد، یا خدای تعالی فرمود: آیا شما مشرف بر اهل آتش هستید؟ یعنی مشرف

هستند، یا کسی که می‌گفت: «انن كان لي قرين يقول» به دوستان خود در آنجا به

روش سؤال می‌گوید: آیا شما بر حال او مطلع هستید تا به من خبر دهید.

(فَمَا طَّلَع) گوینده خود مطلع شد و دوستش را در وسط جهنّم دید.

(فَرَأَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ) یعنی وسط جهنّم.

(قَالَ تَاللّٰهِ اِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ) آنگاه مؤمن به دوست جهنمی خود

گوید: به خدا قسم نزدیک بود مرا نیز گمراه گردانی.

(وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّيْ) اگر ولایت امر ولی من که آن نعمت حقیقی است

نبود، یا انعام پروردگار من به ولایت نبود.

(لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ) من هم با تو در عذاب حاضر بودم.

(اَفَمَا نَحْنُ بِمَبْتَلَيْنِ) حالا بین ما مرده نیستیم؟ به دوست جهنمی‌اش

می‌گوید آیا ما مرده نیستیم؟ او را استهزا می‌کند و گفته او را به خودش

برمی‌گرداند و می‌خواهد آنچه را که در دنیا می‌گفت آنرا انکار نماید.

(اَلَا مَوْ تَتَنَّا اَلَا وَلِيٌّ) تو بعد از مرگ اوّل مرگهای متعدّدی دیدی در

حالی که می‌گفتی جز يك مرگ یعنی مرگ از حیات دنیا بیشتر نداریم.

و در اوّل سوره بقره در تفسیر قول خدای تعالی: «کیف تکفرون باللّٰه و

کنتم امواتاً فاحیاکم» تفصیل مرگ‌ها و زنده شدن‌ها گذشت.

(وَمَا نَحْنُ بِمُعَدَّبِيْنَ اِنَّ هٰذَا) این مقامی که برای مؤمن

گوینده‌است، یا این نعمت‌ها، یا این احتجاج و محاجّه و لذّت بردن از غلبه و

پیروزی رستگاری بزرگی است.

(لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ لِمِثْلِ هٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعٰمِلُوْنَ) این کلام از

مؤمن گوینده یا از جانب خداست.

(اَذٰلِكَ خَيْرٌ نُّزُلًا) اشاره به مشارالیه اوّل است و آوردن اسم اشاره

دور جهت تمجید و بزرگداشت آن است.

(أُمُّ شَجَرَةٍ الزَّقُّومِ) لفظ «زَّقُوم» مانند «تَنُور» درختی است در جهنم و گیاهی است در صحرا که به شکل یاسمن است و دارای زهر است و طعام اهل جهنم می‌باشد، درختی است در اریحاء و میوه‌ای مانند خرما دارد که شیرین و گس، هسته او دارای روغنی است که منافع زیادی در علاج امراض بلغمی و بادهای سرد دارد و گفته می‌شود که اصل آن هلیله کابلی است که بنی‌امیه آنرا نقل داده و در اریحا کاشته‌اند و به مرور زمان و طولانی بودن آن زمین اریحا، آن را از طبیعت هلیله تغییر داده‌است.

و در «زقم» بر وزن «لقم» و «تزقم» بر وزن «تلقم» است، اینچنین در قاموس

آمده‌است.

(إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ) روایت شده وقتی قریش این آیه را شنید گفت: ما این درخت را نمی‌شناسیم، ابن‌الزبیری گفته: زَّقُوم در زبان بربر خرما و کره است و در روایتی زبان یمن آمده‌است.

پس ابوجهل به کنیزش گفت: ای کنیز بما زَّقُوم بده، پس کنیز خرما و کره آورد، سپس به یارانش گفت: بخورید از این زَّقُوم که محمد ﷺ شما را از آن می‌ترساند و گمان می‌کند آتش درخت می‌رویاند، آتش درخت می‌سوزاند، پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ»<sup>۱</sup>.

(إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رِئُوسُ الشَّيَاطِينِ) در نهایت آخرین درجه زشتی شکوفه آن درخت مانند سرهای شیاطین است، چه همانطور که آخرین درجه زیبایی از انسان به ملائکه و حور تشبیه می‌شود آخرین درجه قبح و زشتی به شیاطین و دیوها تشبیه می‌شود.

(فَأَنَّهُمْ لَا كُلُونَ مِنْهَا) از نهایت و شدت گرسنگی و شدت احتیاج به

۱. تفسیر صافی: ج ۴، ص ۲۷۰، مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۴۵، نورالثقلین: ج ۴، ص ۴۰۴، ح ۳۲.

خوراک از آن درخت زقوم می‌خورند.

(فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا) پس از خوردن درخت زقوم، شراب و آب گندیده و متعنی یا آب چرکینی می‌خورند که: (مِنْ حَمِيمٍ) از آب سوزان جهنم به آن مخلوط شده‌است که امعاء و احشاء آنها را می‌برد.

(ثُمَّ إِنَّ مَرَجِعُهُمْ لِآلِي الْجَحِيمِ) سپس برای تکمیل عذاب و تشدید آن دوباره به جهنم بر می‌گردند، زیرا زقوم و این شراب غذای آنانست که در اول ورودشان برای آنها آماده می‌شود.

(إِنَّهُمْ أَفْوَاءُ أَبَاءَهُمْ ضَالِّينَ) این جمله در موضع تعلیل است، یعنی آنها پدرانشان را بر غیرراهی یافته‌اند که به بهشت می‌رساند، با این حال از آنها پیروی کردند، بدین وسیله مستحق این عذاب شدند.

(فَهُمْ عَلَىٰ أَثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ) با شتاب از پدرانشان پیروی می‌کنند، در حالی که می‌دانند آنها گمراهند و آوردن لفظ «یهرعون» از «إهراع» به صورت مجهول دلالت بر این می‌کند که آنها وادار به شتاب و اضطراب شده‌اند برای اشاره به این است که آنها در این تقلید ثابت نبودند و اختیار نداشته‌اند، گویی که نفسهایشان اختیار را از آنها گرفته بود، آنها را وادار بر تقلید کرده بود بدون ملاحظه حجّت و برهان و این يك ذمّ دیگری برای آنانست.

(وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنذِرِينَ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ) بنگر بین عاقبت کسانی که انذار شده و تکذیب کردند چگونه شد؟

و این سخن به روش «به تو می‌گویم تا همسایه بشنود» می‌باشد، یعنی قوم تو باید به تکذیب کنندگان انبیا گذشته نظر نمایند تا از حال آنها عبرت



بگیرند، از عاقبت تکذیب کردن تو بترسند.  
 (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ) استثنای منقطع یا متصل است به اعتبار  
 معنا، گویا که گفته‌است: عاقبت مردم بدترین عاقبت‌ها بود، مگر بندگان  
 مخلص خدا، یعنی تصدیق کنندگان انبیاء عليهم السلام.

## آیات ۷۵-۸۲

وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ (۷۵) وَ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ  
 مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶) وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ (۷۷) وَ تَرَكْنَا  
 عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۷۸) سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (۷۹) إِنَّا  
 كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۰) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۸۱) ثُمَّ  
 أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ (۸۲)

### ترجمه

و به راستی نوح ما را ندا داد، چه نیکو پاسخ دهندگانیم. و او و  
 خانواده‌اش را از گرفتاری بزرگ رهانیدیم. و تنها زاد و ولد او را ماندگار  
 گردانیدیم. و برای او در میان واپسینان، نام نیک نهادیم. در میان جهانیان، سلام  
 بر نوح. ما بدینسان نیکوکاران را جزا می‌دهیم. که او از بندگان مؤمن ما بود.  
 سپس دیگران را غرقه ساختیم.

### تفسیر

(وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ) شروع در بیان حال انذار کنندگان و انذار  
 شونده‌گان است تا تهدید و دلداری دادن به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تکمیل گردد، یعنی قوم  
 نوح بعد از آنکه در تکذیب و انکار و ایذاء اصرار ورزیدند، ما نوح را ندا کردیم

که بر قومش نفرین کند، نوح گفت: «رَبِّ لَا تَذِرْ عَلَيَّ الْاَرْضَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دِيّٰرًا»  
(یعنی: خدا بر زمین از کافران جنبنده‌ای مگذار).

(فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ) یعنی ما نوح را اجابت کردیم، پس به خدا سوگند  
چه خوب اجابت کننده ما هستیم.

(وَ نَجَّيْنَاهُ وَ اَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيْمِ) نوح و اهلش را از آزار  
قومش و از غرق نجات دادیم.

(وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبٰقِيْنَ) و ذریّه و نسلش را باقی گذاردیم.

در تفسیر مجمع البیان از ابن عبّاس و قتاده آمده است: همه مردم  
بعد از نوح از اولاد نوح می‌باشند، پس عرب و عجم از اولاد سام بن نوح،  
ترک و صقالبه و خزر و یاجوج و مأجوج از اولاد یافث بن نوح، سودان  
از اولاد حام بن نوح می‌باشند.

کلبی گفته: وقتی که نوح از کشتی خارج شد همه مردان و زنانی  
که با او بودند مردند جز فرزندانش و زنان آنها.<sup>۱</sup>

تا اینجا کلام مجمع تمام شد.

و لکن از امام باقر (علیه السلام) درباره این آیه آمده است: حقّ و نبوّت و  
کتاب و ایمان در نسل نوح است، همه فرزندان آدم که در زمین هستند از  
اولاد نوح نیستند، خدای تعالی در کتابش فرمود: «احمل فیها من کلّ  
زوجین اثنین و اهلك الا من سبق علیه القول منهم و من آمن و ما آمن  
معه الا قليل» و نیز فرموده: «ذریّة من حملنا مع نوح».<sup>۲</sup>

من می‌گوییم: معنای آیه بنابراین چنین است: ذریّه نوح را با کتاب و

۱. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۴۷.

۲. تفسیر صافی: ج ۴، ص ۲۷۱، تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۲۳.

نبوت باقی قرار دادیم اگر چه غیر آنها نیز با حیات حیوانی باقی هستند.  
 (وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ) کسانی که بعد از نوح آمدند در حالی  
 که بر زبان آنها چنین جاری شد: (سَلَامٌ عَلَى نُوْحٍ فِي الْعَالَمِينَ) جمله  
 «سلام علی نوح» مفعول «ترکنا» است، یا جمله مستأنف از جانب خداست، که  
 مفعول «ترکنا» محذوف است.

اینچنین: «ترکنا علیه فی الآخِرین المدح و الثناء له» و لفظ «فی  
 العالمین» متعلق بقول خدا «علی نوح» است، بنابراین آنکه خبر برای لفظ «سلام»  
 باشد، یا متعلق به «سلام» یا ظرف مستقر است و خبر «سلام» یا متعلق به قول  
 خدا «ترکنا علیه» یا بدل از قول خدا «فی الآخِرین» است، معنی آن این است که  
 در همه عوالم نام نیکو برای نوح گذاشتیم.

و این است معنای قول انبیاء عليهم السلام: «اجعل لی لسان صدق فی الآخِرین».  
 از بعضی اخبار استفاده می‌شود که خداوند تعالی می‌گوید: بر نوح دولت  
 جبارها را واگذاردم، یعنی بعد از نوح بر ضرر او به اعتبار وصیت و وصی او  
 دولت جبارین واگذاردم که بر اوصیای او سرکشی و ستم کردند و خداوند بدین  
 وسیله به محمد صلى الله عليه وآله دلداری میدهد.

و بنابراین قول خدا: «سلام علی نوح» مستأنف از جانب خداست، که از  
 امام صادق عليه السلام در حدیثی وارد شده است: نوح قومش را به آمدن هود  
 بشارت داد و امر کرد از او پیروی کنند و هر سال وصیت را به پا دارند و  
 در آن نظر کنند و آن روز برای آنان عید باشد، همانطور که آدم عليه السلام به  
 آنها امر کرده بود.

ولی از اولاد حام و یافث گروهی جبار و ستمگر ظاهر شدند و  
 اولاد سام آن علم و آگاهی را که داشتند مخفی کردند و بعد از نوح به

ضرر سام دولت برای حام و یافت استقرار یافت، همین است معنی قول خدای تعالی: «و ترکنا علیه فی الآخِرین» یعنی دولت جبّارین و ستمگران را بر نوح و گذاردم و بدین وسیله محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دلداری میدهد و این وصیّت را هر عالم از عالم قبلی به ارث می‌برد تا آنکه خدای تعالی: هود را فرستاد.<sup>۱</sup>

(إِنَّا كَذَّبْنَا لَكَ نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ) ما نیکوکاران را اینچنین پاداش می‌دهیم، که نام نیکو برای آنها می‌گذاریم و علم و کتاب و نبوّت را در نسل آنها باقی میداریم، به نسل آنها برکت می‌دهیم.

(إِنَّهُمْ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ) یعنی نوح از بندگان مؤمن ما است، یعنی از بندگانی است که شرافت اضافه بمارا پیدا کرد.

(ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ) عطف بر «نجیناه» است یعنی دیگران را غرق

کردیم.

۱. اکمال الدّین: ج ۱، ص ۱۳۴، ضمیمه ح ۳.

## آیات ٨٣ - ١١٣

وَإِنْ مِنْ شَيْعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ (٨٣) إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (٨٤)  
 إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ (٨٥) أَتُنْفَكُوا إِلَهَةً دُونَ اللَّهِ  
 تُرِيدُونَ (٨٦) فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (٨٧) فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي  
 النُّجُومِ (٨٨) فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ (٨٩) فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ (٩٠)  
 فَرَاغَ إِلَىٰ إِلَهِ آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (٩١) مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ (٩٢)  
 فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ (٩٣) فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ (٩٤) قَالَ  
 أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ (٩٥) وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ (٩٦) قَالُوا  
 ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ (٩٧) فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا  
 فَجَعَلْنَاهُمْ الْأَسْفَلِينَ (٩٨) وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ (٩٩)  
 رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ (١٠٠) رَبِّ بَشِّرْنَا بِبُحْرَانٍ (١٠١) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا أَبَتِ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي  
 أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا بَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ  
 اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (١٠٢) فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ (١٠٣)  
 وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ (١٠٤) قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ  
 نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (١٠٥) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (١٠٦)  
 وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ (١٠٧) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (١٠٨)  
 سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (١٠٩) كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (١١٠) إِنَّهُ  
 مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (١١١) وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنْ

الْصّٰلِحِيْنَ (۱۱۲) وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ اسْحٰقَ وَمِنْ  
ذُرِّيَّتِهِمَا مُّحْسِنٌ وَظٰلِمٌ لِّنَفْسِهٖ مُّبِينٌ (۱۱۳)

### ترجمه

و ابراهیم جزو پیروان او بود. چنین بود که دل پاک و پیراسته (از شک و شرک) به درگاه پروردگارش آورد. آنگاه که به پدرش و قومش گفت چه چیزی را می‌پرستید؟ آیا به دروغ و دغل در هوای خدایانی به جای خداوند هستید؟ پس گمانتان درباره پروردگار جهانیان چیست؟ سپس نگاهی به ستارگان انداخت. و گفت من بیمارم. آنگاه پشت کنان از او روی برتافتند. رو به خدایانشان آورد و گفت چرا (چیزی) نمی‌خورید. شمارا چه می‌شود که سخن نمی‌گویید؟ پس نهانی بر آنان ضربه‌ای به شدت فرود آورد. آنگاه شتابان رو به سوی او آوردند. (ابراهیم) گفت: آیا چیزی را که با دست خود تراشیده‌اید می‌پرستید؟ حال آنکه خداوند شمارا و چیزهایی را که بر سر آنها کار می‌کنید، آفریده‌است. گفتند برای او بنایی برآورید، او را در آتش بیندازید. آنگاه در حقّ او بدسگالیدند، ولی آنان را فرودست گردانیدیم. و (ابراهیم) گفت: من رونده به سوی پروردگارم هستم، که بزودی مرار اهنمایی خواهد کرد. پروردگارا به من از شایستگان فرزندی ببخش. آنگاه او را به فرزندی بردبار مژده دادیم. و چون در کار و کوشش به پای او رسید، (ابراهیم) گفت: ای فرزندم من در خواب دیده‌ام که سر تو را می‌برم، بنگر در این کار چه می‌بینی؟ (اسماعیل) گفت: پدر جان آنچه فرمانت داده‌اند، انجام بده، که بزودی مرا به خواست خداوند، از شکیبایان خواهی یافت. آنگاه چون هر دو بر این کار گردن نهادند و او را بر گونه‌اش به خاک افکند. ندایش دادیم که ای ابراهیم. رؤیایت را به حقیقت باور داشتی، ما بدین سان نیکوکاران را جزا می‌دهیم. بی‌گمان این آزمونی آشکار است. و به جای او قربانی بزرگی را فدیة پذیرفتیم. و برای او در میان واپسینان نام نیک نهادیم. سلام بر ابراهیم. بدین سان نیکوکاران را جزا می‌دهیم. چرا که او از بندگان مؤمن ما بود. او را به اسحاق

که پیامبری از شایستگان بود، بشارت دادیم. و به او و به اسحاق برکت بخشیدیم؛ و از زاد و رود آنان، هم نیکوکار بود و هم آشکارا ستمگر در حق خویش.

### تفسیر

(وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ) از کسانی که در رسالت و اجراء احکام خدا بر بندگان و تحمّل آزار قوم و صبر بر ابتلای به آنان از نوح پیروی کرد. (لَا يُرَاهِيمَ) ابراهیم است.

این معنای ظاهر آیه شریفه است و شیعه از مشایعت و اتّباع است، چنانچه لفظ شیعه را به آن تفسیر نمودیم.

و از امام باقر علیه السلام آمده است: گوارا باد بر شما این اسم، گفته شد: آن اسم چیست؟ فرمود: شیعه، گفته شد: مردم ما را سرزنش می‌کنند و با این کلمه بر ما عیب می‌گیرند. فرمود: آیا قول خدا: «وَأَنَّ شِيعَتَهُ لَابْرَاهِيمَ» و قول خدا «فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ» را نشنیدی؟<sup>۱</sup>

و لیکن از طریق خاصّه اخبار زیادی وارد شده مبنی بر اینکه مقصود این است که از شیعه علی علیه السلام ابراهیم علیه السلام است، فهم این مطلب مخصوص کسی است که مخاطب به کتاب باشد.

و سرّ مطلب چنانچه از امام صادق علیه السلام آمده این است که خداوند وقتی ابراهیم را خلق کرد پرده را از چشمش برداشت، انوار پنجگانه را دید، پس گفت: این انوار چه هستند؟

پس خدای تعالی فرمود: این نور محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه

۱. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۲۳، مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۴۸.

عَلَيْهِمَا و حسن عَلَيْهِمَا و حسين عَلَيْهِمَا است و نه نور دید که بر آنها احاطه کرده و گفت: نه نور می بینم که به آنها احاطه نموده است؟ پس خدای تعالی فرمود: اینان امام از اولاد علی عَلَيْهِمَا و فاطمه عَلَيْهِمَا هستند.

و نام همه را ذکر کرد، پس ابراهیم گفت: الهی و سیّدی من نورهایی می بینم که آنها را احاطه کرده اند، عدد آنها را کسی جز تو نمی تواند بشمارد، گفته شد: یا ابراهیم اینان شیعیان آنها هستند، شیعیان امیرالمؤمنین عَلَيْهِمَا و در این هنگام ابراهیم گفت: خدایا مرا از شیعه امیرالمؤمنین عَلَيْهِمَا قرار بده.

امام صادق عَلَيْهِمَا فرمود: خدای تعالی فرمود: «و انّ من شیعته لابراهیم».<sup>۱</sup>

بدان که جمیع انبیا، مرسلین، اولیا و صالحین عَلَيْهِمَا از جمله شیعه امیرالمؤمنین عَلَيْهِمَا هستند، زیرا علی عَلَيْهِمَا با علویّت و مقام ولایت کلیّ اش امام همه است، حتّی امام رسول ختمی مرتبت ما ﷺ از جهت رسالتش می باشد، نه از جهت ولایتش، که رسول خدا ﷺ با علی عَلَيْهِمَا از حیث ولایتش متحد است، چنانچه مکرّر گذشته که ولایت کلیّ روح نبوّت و رسالت است چه کلیّ باشد یا جزیی، همان روح همه ولایت های جزیی است.

بنابراین ممکن است لفظ شیعه از «شاع» به معنای پیروی کرد باشد، ممکن از است از «شعاع» باشد، که اصل آن «شعه» با تشدید عین است و سپس با ابدال عین اوّل به یاء، چنانچه در «أحسست» و «أحسیت» شیعه شده است.

(إِذْ جَاءَ) این جمله ظرف خیرست (که بقیه عبارت خبر آن است).  
(رَبَّهُ بِقَلْبٍ) هنگامی که پروردگارش به قلب سلیم او وارد شد.

۱. تأویل الآيات المظاهرة: ص ۴۸۵.



در سوره شعرا بیان قلب سلیم گذشت.

(إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ) لفظ «إذ» بدل از «اذ» اوّل، یا ظرف «جاء» یا «سلیم» است. (وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ أَفَكَاةَ إِلَهَاتِهِ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) چه گمان می‌برید به پروردگار عالمیان که از او روی برگردانید و به چیزی روی آوردید که خودتان آن را ساخته‌اید.

(فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ) ابراهیم عليه السلام نگاهی به ستارگان افکند و گفت: (فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ) من مریضم و نمی‌توانم با شما به جشن بیایم. در خبر آمده‌است: ابراهیم سه دروغ گفت اوّل گفت: مریض هستم و دوّم گفت: شکستن بت‌ها را بت بزرگ انجام داده‌است سوّم درباره ساره‌است که گفت او خواهر من است.<sup>۱</sup>

مقصود این است که او در ظاهر دروغ گفت، در حقیقت دروغ نگفت، زیرا او میخواست اصلاح کند و مصلح دروغگو نیست.

یا او در همه این موارد توریه کرد چون او به ستارگان و به حرکات و از بین رفتن هر حادثی با حرکت آنها نظر کرد گفت من به زودی مریض خواهم شد یعنی به زودی خواهم مرد.

و به ستارگان نظر کرد دید که نوبت تب کردنش نزدیک است، پس گفت: من مریض هستم یعنی نوبت تب من نزدیک است، یا نظر به ستارگان کرد تا موهم این باشد که ابراهیم مثل آنها محاسبه می‌کند، به نظرها و مقتضیات ستارگان حکم می‌کند، پس گفت: من سقیم و مریض هستم، مقصودش این بود که من سقیم هستم و هنوز در انسانیت کامل نیستم.

چون هنوز ابراهیم عليه السلام به مقام امامت که آخرین مقامات او است نرسیده

۱. معانی الاخبار: ص ۲۱۰ ذیل حدیث.

بود، یا مقصودش این بود که من که قلب من سقیم و حزین اندوهناک است از کاری که شما انجام می‌دهید، یعنی می‌پرستید چیزی را که نه نفعی به شما می‌رساند و نه ضرر.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: او بر مبنای نجوم محاسبه کرد و آنچه به حسین علیه السلام پیش می‌آمد دید، از فرط ناراحتی گفت: من از این جریان که بر حسین وارد خواهد آمد بیمارم<sup>۱</sup>  
از امام صادق و باقر علیهما السلام آمده‌است که فرمودند: به خدا سوگند ابراهیم علیه السلام مریض نبود، دروغ هم نگفت.<sup>۲</sup>

بعضی گفته اند: بیشتر مرضهای آنان طاعون بود و از سرایت آن می‌ترسیدند، پس ابراهیم گفت: من مریض هستم، تا او را به مراسم عید نبرند که با خدایان تنها بماند و آنچه که می‌خواهد از شکستن بت‌ها انجام دهد.<sup>۳</sup>  
(فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ) به ابراهیم پشت کردند و به مراسم عیدشان رفتند.

(فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهِتِهِمْ) «راغ الرجل» یعنی میل پیدا کرد، یعنی به سوی خدایان آنها رفت.

(فَقَالَ) پس به آنها از باب استهزا گفت: (أَلَا تَأْكُلُونَ) آیا غذایی که پیش شما هست نمی‌خورید؟! (مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ) چرا حرف نمی‌زنید و جواب مرا نمی‌دهید؟!)

(فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ) لفظ «ضرباً» مفعول له «راغ» یا

۱. تفسیر صافی: ج ۴، ص ۳۳. کافی: ج ۱، ص ۴۶۵، ح ۵.

۲. کافی: ج ۸، ص ۳۶۸ قسمتی از حدیث ۵۵۹.

۳. تفسیر صافی: ج ۴، ص ۲۷۳.

مفعول مطلق فعل محذوف از جنس خودش می‌باشد، یا حال از «راغ» است.  
در حالی که با دستش ضربه می‌زد، همه‌ی آن بت‌ها را شکست جز بزرگ  
آنها را، چنانچه در سوره‌ی انبیا گذشت.

(فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ) آنان با شتاب به سوی ابراهیم عليه السلام آمدند.  
لفظ «یزفون» به صورت معلوم خوانده شده از «زف» یعنی شتاب و  
عجله کرد و به صورت مجهول خوانده شده از «زف العروس الی زوجها» یعنی  
عروس را به همسرش هدیه کرد.

(قَالَ) پس از آنکه قوم نزد ابراهیم رسیدند ابراهیم گفت:  
(أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ) آیا آنچه را که خود می‌تراشید عبادت  
می‌کنید و خدا را که باید عبادت شود ترک می‌کنید.  
(وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ) در حالیکه شما آنچه را که از بت‌ها  
می‌سازید خدا آفریده، زیرا که مواد آن با خلقت خدا و ساختن آن با قدرت دادن  
خداست.

(قَالُوا) پس از آنکه با ابراهیم مواجه کردند و او با آنها احتجاج نمود  
چنانچه در سوره‌ی انبیا گذشت گفتند:  
(أَبْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْفُوهُ فِي الْجَحِيمِ) یعنی او را در آتش شدید  
بیاندازید.

(فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا) خواستند درباره‌ی او حيله به کار ببرند و با آتش  
او را بسوزانند.

(فَجَعَلْنَاهُمْ أَلَاءَ سَفَلِينَ) کید آنها را باطل کردیم و او را حجت بر  
دیگران قرار دادیم.

(وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ) از امام صادق عليه السلام

آمده‌است: که مقصود بیت المقدس است.<sup>۱</sup>

و از امیر المؤمنین علیه السلام در بیان آن آمده‌است: رفتن به سوی پروردگارش توجّه او به پروردگارش از جهت عبادت و اجتهاد و تقربّ به سوی خداست.<sup>۲</sup>

و بعید نیست که مقصودش رفتن به سوی پروردگار بشری اش در دین و ایمان باشد، یا رفتن به مقام حضور نزد پروردگار ملکوتی اش می‌باشد که از آن تعبیر به فکر و سکینه و حضور می‌شود.

(رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصّٰلِحِيْنَ) بار پروردگارا بعضی از صالحین را به من بخشش ده تا انیس تنهایی من، کمک عبادت و دعوت من باشد و منظور ابراهیم علیه السلام طلب فرزند بود.

(فَبَشِّرْ نَاهُ) و ما درخواست او را پس از ناامیدی همسرش از فرزند اجابت کردیم.

(بِغُلَامٍ حَلِيمٍ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ) وقتی به او فرزند دادیم و به سنّ بلوغ و به حدّ مردان رسید در خواب دید که خداوند امر به ذبح او می‌کند.

(قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ) به فرزندش گفت: ای فرزندم من در خواب چنین دیدم، چون خوابش تکرار شد گفت: می‌بینم.

(أَنِّي أَدْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ) که تو را ذبح می‌کنم، بنگر چه می‌بینی (نظرت چیست؟)

لفظ «تری» با فتحه‌ی تاء و راء و با ضمه‌ی تاء و کسره‌ی راء خوانده

شده‌است.

۱- تفسیر صافی ج ۴، ص ۲۷۴. کافی: ج ۳، ص ۳۷۰، ضمن حدیث ۶۵.

۲- تفسیر صافی: ج ۴، ص ۲۷۴. التوحید: ص ۲۶۶، باب ۳۶، ح ۵.

(قَالَ يَا بَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ) آوردن لفظ «بنی» به صورت تصغیر و

ملحق کردن «تاء» به «أب» برای اظهار شفقت است.

اسمعیل گفت: ای پدر عزیز آنچه را که بدان امر شده‌ای انجام بده،

نگفت: آنچه را که دیده‌ای یا می‌بینی، چون معتقد بود که خواب جز از جانب خدا

نمی‌شود، جز امر به آنچه که در خواب دیده‌است نیست.

(سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ) و اگر خدا بخواهد، مرا از

شکیبایان خواهی یافت.

(فَلَمَّا أَسْلَمَا) وقتی تسلیم امر خدا شد، یا اسمعیل خودش را و ابراهیم

فرزندش را تسلیم نمودند.

و امام علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام «فَلَمَّا سَلَمَا» خوانده‌اند از تسلیم <sup>۱</sup>.

(وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ) ابراهیم علیه السلام اسمعیل را برای کشتن به روی خاک

درافکند.

(وَنَادَى نَاهُ أَنْ يَا بُرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا) به ابراهیم علیه السلام

گفتیم: تو خواب و رؤیا را به سبب عزم و تصمیم و آوردن آنچه که به آن امر

شده‌ای محقق ساختی. و جواب «لَمَّا» محذوف است، یعنی واقع شد آنچه که

واقع شد از خوشحالی و استبشار و بالا بردن درجات، صدور مکالمات و حدوث

حزن و اندوه به جهت منع شدن او از آن ریاضت بزرگ و فیض عظیم و پاسخ

خدای تعالی از این موضوع به ابراهیم علیه السلام چنانچه در اخبار وارد شده‌است مفصل

می‌باشد.

(إِنَّا كَذَّبُكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ) که

البته ما اینگونه به نیکوکاران پاداش می‌دهیم و این امتحان و امر به ذبح فرزند امتحان

۱- تفسیر صافی: ج ۴، ص ۲۷۵. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۵۱.

بزرگی است، یا این مصیبت که همان ذبح فرزند است، یا این صبر و توفیق جهت فرمانبرداری از این امر بزرگ نعمت بزرگی از جانب خدای تعالی است.

(وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ) و بر او ذبح بزرگی فدا ساختیم، که جثّه‌ی آن بزرگ بود یا قدر و منزلتش.

اخبار درباره‌ی اینکه ذبح اسماعیل بوده یا اسحاق مختلف است.

مشهور از اخبار اسماعیل اینکه او جدّ نبیّ ما محمد ﷺ است، سلطنت در اولاد اسمعیل بوده و نبوّت در اولاد اسحاق، بشارت به ابراهیم نخست درباره‌ی اسماعیل از هاجر بوده است.

و سپس در مورد اسحاق از ساره و هاجر کنیز ساره بوده که او را به ابراهیم بخشیده بود و هاجر وقتی به اسماعیل حامله شد و او را به دنیا آورد ساره بر آن غبطه خورد، چون در آن هنگام فرزند نداشت و ابراهیم را اذیت می‌کرد، پس ابراهیم شکایت به سوی خدا برد، خدای تعالی فرمود: زن مانند استخوان دنده است که اگر آنرا راست کنی می‌شکنی، اگر باقی بگذاری از او بهرمنند می‌شوی، هاجر و اسماعیل از نزد ساره دور شدند، پس ابراهیم با هاجر و فرزندش و دلالت جبرئیل به سوی مکه رفت که در آنجا آب و آبادانی و احدی هم نبود.

فاصله بین بشارت ابراهیم ﷺ به اسماعیل و بین بشارت او به اسحاق پنج سال بود.

و از امام صادق ﷺ روایت شده که از او سؤال شد بین بشارت ابراهیم به اسماعیل، بین بشارت او به اسحاق چقدر فاصله بود؟

فرمود بین دو بشارت پنج سال فاصله بود، خدای تعالی فرموده: «فبشّرناه بغلام حلیم» یعنی اسماعیل، آن نخستین بشارتی بود

درباره‌ی فرزند که خدای تعالی به ابراهیم داد، آنگاه که اسحاق برای ابراهیم از ساره به دنیا آمد و به سه سالگی رسید اسماعیل به سوی اسحاق آمد در حالی که اسحاق در دامن ابراهیم بود اسماعیل او را کنار زد و خود در جای او نشست، ساره که این منظره را دید گفت: ای ابراهیم فرزند هاجر فرزند مرا از دامن تو دور سازد و خود در جای او بنشیند!! نه، به خدا سوگند: در شهری که هاجر و فرزندش هستند مرا با آنان مجاور و همسایه نسا، آندو را از من دور ساز، ابراهیم به ساره احترام و اکرام می‌کرد، او را عزیز می‌داشت و حقّ او را می‌شناخت و این بدان جهت بود که ساره از اولاد انبیا و دختر خاله‌ی او بود.

پس دور کردن هاجر و فرزندش بر ابراهیم سخت شد و از فراق اسماعیل غمناک گشت، شب که فرا رسید از جانب پروردگار کسی آمد خواب را در مورد ذبح فرزندش اسمعیل در موسم مکه به او ارایه کرد، ابراهیم به خاطر خوابی که دیده بود آندوهناک شد، وقتی در موسم حجّ آنسال حضور پیدا کرد ابراهیم هاجر و اسمعیل را در ماه ذیحجه حرکت داد و به مکه برد تا در موسم حجّ اسمعیل را ذبح کند، پس ابتدا به ساختن ستونهای بیت الحرام نمود، وقتی پایه‌های آنرا بالا برد به سوی «منی» خارج شد در حالی که حجّ کرد و مناسکش را انجام داد، سپس به مکه بازگشت، يك هفته طواف بیت نمود، سپس رفتند و وقتی مشغول سعی شدند، ابراهیم عليه السلام به اسماعیل عليه السلام گفت: ای فرزندم من در خواب میبینم که تو را در موسم حجّ در همین امسال ذبح می‌کنم، نظر تو در این باره چیست؟ گفت: پدر آنچه که مأمور شده‌ای انجام بده، وقتی سعی خود را تمام کردند.

ابراهیم علیه السلام او را به «منا» برد که آن یوم نحر و قربانی است، وقتی به جمره‌ی وسطی رسیدند ابراهیم اسماعیل را بر پهلوئی راست خواباند و کارد به دست گرفت تا او را ذبح کند که ندا آمد یا ابراهیم... تا آخر آیه ۱.

و چگونگی ذبح او و آمدن فدیة در کتابهای مفصل ذکر شده و همچنین ذکر اخبار مختلف در این باره در کتابهای مفصل ذکر شده که هر کس بخواهد می‌تواند به آنها مراجعه نماید.

(و تَرَکْنَا عَلَیْهِ فِی الْأَخْرِینَ سَلَامٌ عَلَیْ اِبْرَاهِیمَ) بیان این آیه قبل از این گذشت.

(كَذٰلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ) چون این جمله در این داستان قبلاً گذشت، گویا که شنونده آنرا تلقی به قبول نموده، حالت شكّ و سؤال برای او باقی نمانده جمله را در اینجا بدون تأکید آورد.

(اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِینَ وَ بَشَّرْنَاهُ بِاسْحَاقَ نَبِیًّا مِنْ الصّٰلِحِینَ وَ بَارَكْنَا عَلَیْهِ وَ عَلَیْ اِسْحَاقَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِینٌ) در این آیه و در قول خدای تعالی: «ثمّ أوردنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا...» تا قول خدا: «فمنهم ظالم لنفسه... تا آخر» اشعار به این مطلب است که گاهی در نسلهای انبیا ظالم وجود دارد، ظلم آنان عیب بر پدرانشان نیست و بیان ظلم نفس در آنجا ذکر شد.

## آیات ۱۱۴ - ۱۲۲



وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ (۱۱۴) وَنَجَّيْنَاهُمَا  
 وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۱۱۵) وَنَصَرْنَاهُمْ فَاكْفَانُوا هُمْ  
 الْعَالِيْنَ (۱۱۶) وَءَاتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ (۱۱۷)  
 وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۱۸) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي  
 الْأَخْرَبِ (۱۱۹) سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ (۱۲۰) إِنَّا كَذَّبُكَ  
 نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ (۱۲۱) إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۲۲)

### ترجمه

و به راستی بر موسی و هارون منت نهادیم (و نعمت دادیم). آن دو و قومشان را از گرفتاری بزرگ رهانیدیم. و آنان را یاری دادیم پس آنان بودند که پیروز شدند. و به آن دو، کتاب روشنگر بخشیدیم. و آن دو را به راه راست هدایت کردیم. و برای آنان در میان واپسینان نام نیک نهادیم. سلام بر موسی و هارون. ما بدین سان نیکوکاران را جزا می‌دهیم. که آن دو از بندگان مؤمن ما بودند.

### تفسیر

(وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ) به موسی و هارون منت گذاردیم که آن دو را با قومشان از شدت بردگی نجات دادیم و آن دو را یاری نمودیم و کتاب و نبوت دادیم و نام نیک برای آنها گذاشتیم و غیر اینها. بنابر این تفسیر، قول خدای تعالی: (وَنَجَّيْنَاهُمَا) تا آخر... عطف است که آن تفسیر «منا» است.

(وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ) آنها را از غم و ناراحتی بزرگ نجات دادیم، کرب عظیم عبارت بود از برده‌کشی و کشتن اولاد، جدا کردن زنان از مردان، تجسس از مورد حیا و شرم زنان از جهت عیب یا فرزند، ترس از کشته

شدن به دست فرعون پس از خروج آنها از مصر و دستگیر شدن و دوباره مورد برده‌کشی قرار گرفتن و ترس از غرق شدن پس از ورود به دریا.

(وَ نَصَرْنَا هُمْ) آنها را یاری کردیم بدین گونه که از دشمنانشان نجات

دادیم و دشمنشان را غرق کردیم.

(فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ) وَءَاتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ

الْمُسْتَبِينَ) کتابی که در ظهور صدق رسا و ظاهر است و صاحب و آورنده‌ی آن صادق است و مقصود از آن نبوت و رسالت و احکام آن دو و تورات صورت آن دو است.

(وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) آن دو را به راه راست هدایت

نمودیم و آن راه انسانی است که فطری آن راه ولایت فطری است و تکلیفی آن راه ولایت تکلیفی است و خلاصه راه مستقیم اشاره به ولایت است، چنانچه کتاب اشاره به نبوت و رسالت است.

(وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْأَخْرَبِ سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ)

### آیات ۱۲۳ - ۱۳۲

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَأَلَا تَتَّقُونَ (

۱۲۴) أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (۱۲۵) اللَّهُ

رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمْ الْأَوَّلِينَ (۱۲۶) فَكَذَّبُوهُ فَأَنَّهُمْ لَمُخْضَرُونَ (

۱۲۷) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۱۲۸) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي

الْأَخْرَبِ (۱۲۹) سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (۱۳۰) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي

الْمُحْسِنِينَ (۱۳۱) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۳۲)

### ترجمه

و همانا الیاس از پیامبران بود. چنین بود که به قومش گفت آیا پروا نمی‌کنید. آیا بعل را می‌پرستید و بهترین آفریدگاران را رها می‌کنید؟ خداوند را، که پروردگار شما و پروردگار نیاکان شماست؟ پس او را دروغگو شمردند و ایشان (برای حساب و عذاب) احضار می‌شوند. مگر بندگان اخلاص یافته خداوند. و برای او در میان واپسینان نام نیک نهادیم. و سلام بر ال یاسین. ما بدین سان نیکوکاران را جزا می‌دهیم. او از بندگان مؤمن ما بود.

### تفسیر

(وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ) بعضی گفته‌اند: الیاس همان ادریس نبی است<sup>۱</sup> و بعضی گفته‌اند: پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل از اولاد هارون فرزند عمران پسر عموی یسع بود که بعد از حزقیل مبعوث شده بود<sup>۲</sup>.

وقتی یوشع شام را فتح کرد بنی اسرائیل در آنجا اقامت نمودند و آنجا را بین خودشان تقسیم کردند و یک گروه از آنان در بعلبک اقامت کرد که آنها نوادگان و طایفه الیاس بودند<sup>۳</sup>.

و بعضی گفته‌اند: الیاس صاحب خشگی‌ها و صحراها است، خضر صاحب جزیره‌هاست، هر دو در روز عرفه در عرفات اجتماع می‌کنند<sup>۴</sup> و بعضی الیاس را ذوالکفل دانسته‌اند<sup>۵</sup>.

(إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ) الیاس به قومش در حالی که آنها را از راه شفقت و دلسوزی اندرز می‌داد گفت:

(أَلَا تَتَّقُونَ أَتَدْعُونَ بَعْلًا) از خدا نمی‌ترسید و بعل را فرا

۱- ۳. مجمع‌البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۵۷.

۲ و ۴. مجمع‌البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۵۷.

می‌خوانید، بعل اسم بت آنان بوده از طلا، بعضی آنرا در لغت یمن اسم پروردگار دانسته‌اند، مقصود این است که پروردگاری غیر از خدا را فرا می‌خوانید؟!<sup>۱</sup>

(وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ) و بهترین آفرینندگان را و

می‌گذارید؟! بیان بهترین خالق بودن خدای تعالی گذشت.

(اللَّهُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ) که خدای شما و پیشینیان

نیاکان شماست.

(فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ) آنان تکذیب کردند، غافل از اینکه

برای حساب در آتش باید حاضر شوند.

(إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ

عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ) مگر بندگان خلاصی یافته که او را برای آیندگان بگذاشتیم.

پس سلام بر آل یس.

از طریق خاصه اخبار زیادی روایت شده که قرائت «آل یس» با فتحه

الف و مدّ آن و کسره لام است، مقصود از آل یس آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است<sup>۲</sup> و «یس»

از اسم‌های رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و محاجّه آنها با علمای عامّه به این قرائت در

اخبار ذکر شده، به نحوی که عامّه آنرا انکار نمی‌کردند، به صحّت قرائت مذکور

اعتراف می‌کردند، «یس» از نام‌های رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد، از طریق عامّه نیز

این قرائت روایت شده‌است، در بعضی از قرآنهاى آنان لفظ «آل» از «یس» با

فاصله نوشته شده‌است.<sup>۳</sup>

و گویا که منظور از آوردن آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با این لفظ در ذیل داستان

۱- تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۲۹۹.

۲. تأویل الآيات الظاهرة: ص ۴۹۰.

۳. تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۲۹۹.

الیاس این بوده که آل را ساقط نکنند، چه اگر می‌گفت: «سلام علی آل محمد» لفظ «آل» را ساقط می‌کردند.

چون محمد و اهل بیت او شرف هر صاحب شرف، فخر هر صاحب فخر، مقام هر صاحب مقام است لذا اسلام بر آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سلام بر هر صاحب سلام و شرف است برای هر صاحب شرف، لسان صدق و نام نیک برای هر صادق است، پس صحیح است گفته شود: بر الیاس نام نیک در بین مردم گذاشتیم که آن سلام بر آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

و «الیاسین» با وصل لام در نوشتن خوانده شده، بعضی گفته‌اند: آن اسم الیاس است، مانند «سینا» و «سینین»<sup>۱</sup>.

بعضی گفته‌اند: جمع الیاس است، ولی آن بعید است، زیرا لفظ علم هر گاه جمع بسته شود به صورت معرفه با لام آورده می‌شود.<sup>۲</sup>

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ

## آیات ۱۳۳ - ۱۴۸

وَإِنَّ لُوْطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۳) إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ  
أَجْمَعِينَ (۱۳۴) إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۳۵) ثُمَّ دَمَرْنَا  
الْأَخْرَبِينَ (۱۳۶) وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ (۱۳۷) وَبِالْبَيْلِ  
أَفْلَا تَعْقِلُونَ (۱۳۸) وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۹) إِذْ أَبَقَ إِلَى  
الْفُكِّ الْمَشْحُونِ (۱۴۰) فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ (۱۴۱)  
فَوَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ (۱۴۲) فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ

۱ و ۴. مجمع البيان: ج ۷ و ۸، ص ۴۵۶.

(۱۴۳) لَلْبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴۴) فَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ  
 وَهُوَ سَقِيمٌ (۱۴۵) وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ (۱۴۶)  
 وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (۱۴۷) فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ  
 إِلَى حِينٍ (۱۴۸)

### ترجمه

و همانا لوط از پیامبران بود. چنین بود که او و خانواده‌اش، همگی را، رهایی دادیم. مگر پیرزنی که جزو واپس ماندگان (در عذاب بود). سپس دیگران را نابود کردیم. و خود شما بر (آثار) آنان بامدادان می‌گذرید. و نیز شامگاهان، پس آیا تعقل نمی‌کنید؟ و بی گمان یونس از پیامبران بود. آنگاه که به سوی کشتی گرانبار گریخت. پس با آنان قرعه انداخت و او بیرون انداختنی شد و ماهی (بزرگ / نهنگ) او را فرو بلعید و او در خور ملامت بود. و اگر از تسبیح گویان نبود. در شکم آن تاروزی که مردمان برانگیخته شوند به سر می‌برد. آنگاه او را به کرانه بایر افکندیم و او بیمار بود. و بر سر او (برای سایه افکنی) گیاهی از (قسم) کدو رویاندیم. و (سرانجام) او را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر (به رسالت) فرستادیم. آنگاه ایمان آوردند و ما نیز آنان را تا زمانی معین بر خوردار ساختیم.

### تفسیر

(وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ) داستان لوط در سوره هود و حجر و غیر آن دو گذشت.

(إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرَبِينَ وَانكُم لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ) یعنی شما ای اهل مکه بر آثار خراب شده پیشینیان مرور می‌کنید و از آنجا می‌گریزید، چه منزل‌های آنان در «سدوم» بود که در راه شام قرار گرفته است.

(مُضْبِحِينَ وَبَائِلِ أَفْلا تَعْقِلُونَ وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ) در سوره‌ی یونس اشاره کردیم که داستان یونس و قومش، دعوت شدن او به سوی قومش و فرار او از میان آنها بعد از دفع عذاب از قومش، داخل شدن او در کشتی و گرفتار شدن او در شکم ماهی در کتابهای مفصل ذکر شده‌است، هر کسی بخواهد به کتابهای مفصل مراجعه نماید.

از امام باقر علیه السلام آمده‌است که فرمود: وقتی یونس با قوم سوار کشتی شد کشتی در طوفان و امواج دریا ایستاد، پس قرعه کشی کردند که یکی از ساکنان را به دریا اندازند، که در سه مرتبه هر سه بار قرعه به نام یونس اصابت کرد، پس یونس علیه السلام به سر کشتی رفت که ناگهان ماهی دهان باز کرده و یونس را بلعید.<sup>۱</sup>

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: هیچ قومی قرعه نینداخت که امرشان را به خدای تعالی تفویض کنند مگر آنکه قرعه به محقّ اصابت کرد و فرمود: چه قضیه‌ای و چه حکمی با عدالت تراز قرعه است اگر کار را به خدا واگذار کنند؟ آیا خدای تعالی نفرموده‌است: «فساهم فکان من المدحضین» یعنی از کسانی که در قرعه مغلوب شدند،<sup>۲</sup> «و حض برجله» یعنی تفحص نمود و «و حض عن الأمر» یعنی بحث و تفتیش نمود و «و حض رجله» یعنی پایش لیز خورد، آفتاب زایل شد و حجّت باطل گشت.

(فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ) لفظ «ملیم» از «الام» است یعنی

۱. تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۳۰۰.

۲. الفقیه: ج ۳، ص ۹۲، حدیث ۳۳۹۰ و ۳۳۹۱.

عدول کرد، یا از «الام» است یعنی چیزی آورد که مورد سرزنش قرار گرفت، یا سرزنش کننده شده است.

(فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) این کنایه از اقامت است، یعنی هر گاه به بلایی گرفتار شدید تسبیح و تهلیل و ذکر خدا را زیاد کنید تا خداوند شما را از بلا نجات دهد.

(فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ) او را به صحرا انداختیم، جایی که از هر پوشاننده و سایه اندازی خالی بود و هیچ درخت یا گیاه، یا بنا یا کوه در آنجا نبود. (وَهُوَ سَقِيمٌ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ) در حالی که بیمار بود، برای او درخت یقطین رویانیدیم و آن درختی است که از زمستان تا تابستان می ماند، ساقه هم ندارد و بعضی معتقدند مقصود بوته‌ی کدو است. (وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ) او را به یکصد هزار، بلکه بیشتر فرستادیم.

از امام صادق علیه السلام آمده است: اضافه بر یکصد، هزار و سی هزار تن بودند.<sup>۱</sup>

(فَأَمِنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ) تا وقت رسیدن اجل هایشان.

## آیات ۱۴۹ - ۱۸۲

فَأَسْتَفْتِهِمُ الرَّبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبُنُونَ (۱۴۹) أَمْ خَلَقْنَا  
الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ (۱۵۰) أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ  
لَيَقُولُونَ (۱۵۱) وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۵۲) أَصْطَفَى

۱. کافی: ج ۱، ص ۱۷۴، ح ۱.



الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ( ۱۵۳ ) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ( ۱۵۴ )  
 أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ( ۱۵۵ ) أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ ( ۱۵۶ ) فَأَتُوا بِكِتَابِكُمْ  
 إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ( ۱۵۷ ) وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَ لَقَدْ  
 عَلِمْتَ الْجَنَّةَ إِنَّهُمْ لَمْخَضَرُونَ ( ۱۵۸ ) سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ( ۱۵۹ )  
 إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ( ۱۶۰ ) فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ( ۱۶۱ )  
 مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ( ۱۶۲ ) إِلَّا مَنْ هُوَ ضَالٍ الْجَحِيمِ ( ۱۶۳ ) وَمَا  
 مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ ( ۱۶۴ ) وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ ( ۱۶۵ ) وَإِنَّا  
 لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ( ۱۶۶ ) وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ ( ۱۶۷ ) لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا  
 ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ ( ۱۶۸ ) لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ( ۱۶۹ ) فَكَفَرُوا  
 بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ( ۱۷۰ ) وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ( ۱۷۱ )  
 إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ( ۱۷۲ ) وَإِنَّا جُنْدُنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ( ۱۷۳ )  
 فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ ( ۱۷۴ ) وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ( ۱۷۵ )  
 أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ( ۱۷۶ ) فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ  
 الْمُنْذَرِينَ ( ۱۷۷ ) وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ ( ۱۷۸ ) وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ  
 يُبْصِرُونَ ( ۱۷۹ ) سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ( ۱۸۰ )  
 وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ( ۱۸۱ ) وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ( ۱۸۲ )

### ترجمه

از آنان پرس که آیا پروردگار تو را دختران است و خود ایشان پسران؟  
 یا آنکه ما فرشتگان را مادینه آفریده‌ایم و ایشان شاهد بوده‌اند؟ حال ایشان از  
 سر تهمتشان می‌گویند: خداوند فرزندی پدید آورده‌است؛ و ایشان دروغگو

هستند. آیا (خداوند) دختران را بر پسران ترجیح داده‌است؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟ آیا اندیشه نمی‌کنید؟ یا حجتی آشکار در دست دارید؟ پس اگر راست می‌گویید سنتان را بیاورید. و بین او و جن پیوندی قایل شدند، جتّیان خود به خوبی می‌دانند که ایشان (برای حساب) احضار می‌شوند. پاک و منزّه‌است خداوند از آنچه می‌گویند. مگر بندگان اخلاص یافته‌ی خداوند. بدانید که شما و آنچه می‌پرستید. شما کسی را به گمراهی نمی‌کشید. مگر کسی را که در آینده‌ی دوزخ است. و فرشتگان گویند هیچ کس از ما نیست مگر آنکه پایگاهی معین دارد. و ماییم که تسبیح گویانیم. و آنان ادعا می‌کردند، که اگر در دست ما کتابی از (کتابهای آسمانی) پیشینیان بود. بی شک از بندگان اخلاص یافته‌ی خداوند می‌شدیم. ولی آن (کتاب آسمانی / قرآن) را انکار کردند، زودا که بدانند. و حکم ما در حقّ بندگان به رسالت فرستاده‌مان از پیش معین شده‌است. ایشانند که نصرت یافتگانند. و سپاه ماست که ایشان پیروزند. پس تا مدّتی از آنان روی بگردان. و بنگر ایشان را، که زودا به دیده بصیرت بنگرند. آیا عذاب ما را به شتاب می‌خواهند آنگاه که به سرای ایشان فرود آید، بد است بامداد (عذاب) هشدار یافتگان. و تا مدّتی از آنان روی بگردان. و بنگر زودا که به دیده بصیرت بنگرند. پاک و منزّه‌است پروردگارت، که پروردگار پیروزمند است، از آنچه می‌گویند. و درود بر پیامبران باد. و سپاس خداوند را که پروردگار جهانیان است.

### تفسیر

(فَمَا اسْتَفْتِهِمْ) پس از آنکه این داستانها را برای آنها ذکر کردی که در آنها عبرت برای هر عبرت گیرنده‌ای است از آنان بپرس: (اللِّرْبَکَ) ای پیامبر به این امت که ملایکه را دختران خدا می‌خوانند بگو: آیا برای پروردگار تو که در مورد امت‌های گذشته و تکذیب کنندگان و راست پنداران و ابنای آنان بِالْبَیِّنَاتِ این همه کارها انجام داده‌است.

(الْبَنَاتُ) دختران هستند که به نظر شما پست‌ترین اولادند؟! (وَلَهُمُ الْبُنُونَ) و برای خودشان پسران باشند که به نظر آنان شریفترین اولاد می‌باشند، که بدانند که آنان در این نسبت خطا کرده‌اند، بیدار شوند و بدانند که در نسبت دادن فرزند به سوی خدای تعالی اشتباه کرده‌اند (و همچنین در برتری پس بر دختر در اشتباهند).

(أُمَّ حَلَفْنَا الْمَلَكَةَ) یا ما ملائکه را که شریفترین مخلوقات هستند و از نقایص مذکر و مؤنث بودن میرا هستند.

(انثاء) مؤنث آفریدیم که به انواع نقایص مبتلا باشد. (وَهُمْ شَاهِدُونَ) یعنی آیا آنها دیدند که ما ملائکه را دختر آفریدیم؟! تا متنبه شوند که این گفتار آنان جز حدس و تخمین نیست، فکر و اندیشه کنند که عاقل نباید در مثل این مطلب مهم با حدس و تخمین سخن بگوید.

(أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إَفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ) آنان از جهل و نادانی بر خدا دروغ بسته و این سخنان مهم و بزرگ را می‌گویند که نباید گفته شود، می‌گویند که: (وَلَدَ اللَّهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) خدا را فرزند می‌باشد البته دروغ می‌گویند و هیچ احتمال و صدق در گفتار آنان نیست.

(أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) آیا متذکر نمی‌شوید قبح و زشتی آنچه را که می‌گویند و نسبت فرزند به خدا می‌دهید.

زیرا چنین نسبتی خدای تعالی را از وجوب به امکان، از بی‌نیازی به احتیاج، از تنزه به تدنس، از تجرد به مادی بودن و غیر اینها از نقایص می‌کشاند، بعد از نسبت فرزند به خدا متذکر زشتی و قبح گفتارتان نمی‌شوید و می‌گویید

فرزندان خدا دختران هستند، نه پسران.

(أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ) یا شما دلیل و حجّتی آشکار، یا آشکار کننده دارید.

خدای تعالی این گفتار آنان را که: «لربّنا البنات، الملائكة بنات الله» انکار نمود، سپس نسبت مؤنّث بودن ملائکه را انکار کرد، که آنها از پلیدی مذکر و مؤنّث بودن منزّه هستند سپس شاهد بودن مشرکین خلقت ملائکه را انکار نمود.

چون مؤنّث و مذکر بودن جز با شهود و دیدن دانسته نمی‌شود، سپس نسبت فرزند به خدا را انکار کرد، تصریح نمود که این نسبت از جمله دروغ‌های آنها است و تصریح کرد که مشرکین اکیداً دروغ می‌گویند.

سپس آنها را سرزنش کرد که چرا دختران را به خدا نسبت می‌دهند و پسران را به خودشان، با اینکه هرگاه نسبت دختر به آنها داده شود روی آنها سیاه می‌شود، سپس آنها را سرزنش کرد که چرا قبیح و زشتی این مطلب را متذکر نمی‌شوند، در حالی که قبیح امثال آنرا هر صاحب عقل و شعوری متذکر می‌گردد، سپس آنان را سرزنش کرد که بدون دلیل و برهان سخن می‌گویند، به خصوص در امثال این گفتارها.

سپس از آنها درخواست دلیل و حجّت کرد تا آنانرا ملزم به اقرار بر دلیل نداشتن بکند، همه‌ی این مطالب جهت تأکید زشتی این گفتار و تأکید سرزنش کردن گوینده‌اش می‌باشد.

(فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ) اگر شما در این گفتار و نسبت فرزند به خدا راستگو هستید دلیل و حجّت خود را بیاورید، که راستگو باید بر ادّعای خودش حجّت و برهان داشته باشد، یا اگر در ادّعای حجّت و کتاب

راست می‌گویید کتاب خود را بیاورید.

(وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا) آنان بین خدای تعالی و بین جنّ نسبت قایل شدند، یعنی مشرکین گاهی می‌گویند: ملائکه دختران خدا هستند، گاهی می‌گویند: جنّ دختران خدا هستند، یا بعضی جنّ را می‌گویند، بعضی ملائکه را، بعضی گفته‌اند: مقصود آنها از جنّ ملائکه است، ولی چون دیده نمی‌شوند ملائکه نامیده‌اند.

و بعضی گفته‌اند: مشرکین گفتند: خداوند با جنّ تزویج کرد و فرزندی ملائکه به دنیا آوردند، بعضی گفته‌اند: مشرکین گفتند: خدا و شیطان برادرند و خدا آفریننده خیر و نور و شیطان خالق شرّ و تاریکی است.

و بعضی گفته‌اند: مقصود از نسبت نسبت در عبادت است، چون بعضی از آنان ابلیس را عبادت می‌کنند و می‌گویند او به عبادت از خدا سزاوارتر است، یا در عبادت مثل او است.<sup>۱</sup>

(وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لُمُحْضَرُونَ) در حساب، یا در آتش حاضر می‌شوند، ضمیر «انهم» به جنّ، یا به مشرکین، یا به مجموع بر می‌گردد.

(سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ) منزه است خدای تعالی از آنچه که در حقّ او توصیف می‌کنند از قبیل فرزندی، نسبت و دامادی و تزویج جنّ.

(إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ) استثنا از فاعل «یصفون» یا از مرفوع «لمحضرون» یا استثنای منقطع است (یعنی غیر از بندگان پاک و خالص شده در اشتباهند).

(فَأَنكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ) شما و آنچه که می‌پرستید از ملائکه و جنّ و شیاطین و غیر اینها از معبودها.

۱. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۶۰.

(مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ) آن حالتی که شما بر آن حالت هستید، یعنی بر آنچه که عبادت می‌کنید، اعتقادی که به خدا دارید، یا بر این وصف که هستید. (بِفُتْنَاتِنِ) نمی‌توانید مردم را فاسد و گمراه سازید، جمله جز او شرط محذوف است، یعنی وقتی خداوند از آنچه که بدون تحقیق می‌گویید منزّه است و اگر امر مادی نمی‌تواند تصرف در چیزی بکند که منزّه از ماده است، پس شما و معبودهایتان نمی‌توانید مردم را بر خلاف امر تکوینی خدا فاسد و گمراه کرده و در فتنه بیاندازید.

(إِلَّا مَنْ هُوَ صَالٍ الْجَحِيمِ) مگر کسی که داخل در جهنّم باشد و در آنجا بسوزد، یعنی کسی که بالفعل در آتش جهنّم است و خودش آنرا احساس نمی‌کند، چون مدارکش بی حسّ است و از سوختن در آتش متأثر نمی‌شود. (وَمَا مِنْآ إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ) هیچ يك از ما فرشتگان نیست جز آنکه مقامی معین و معلوم دارند، این سخن ملائکه است در ردّ بر عبادت کنندگانشان.

و جمله حالیه به تقدیر قول یا معطوفه است، معنای آن این است که ملائکه می‌گویند: هر يك از ما در مقام بندگی خدا مقامی معین و معلوم دارد.

و بعضی گفته‌اند: این سخن قول جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ به نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است که فرمود: این آیه درباره ائمه و اوصیا از آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است و معنای آن این است که هر يك از ما در عبودیت مقام خاصی دارد که از آن فراتر نمی‌رویم، پس چگونه ما می‌توانیم معبود بشویم و مراقب عبادت کنندگانمان باشیم و حافظ و یاری دهنده آنها باشیم؟!<sup>۱</sup>

۱. تفسیر صافی: ج ۴، ص ۲۸۶.

(وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ) ما همه به عبادت و خدمت حقّ صف

بسته‌ایم، نه آنکه بندگان برای ما صف ببندند.

(وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ) و ما تسبیح کنندگان خدا هستیم، نه اینکه

جایز باشد کسی ما را تسبیح کند.

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده‌است: ما نورهایی بودیم در اطراف عرش

صف بسته و تسبیح می‌کردیم، اهل آسمان به سبب تسبیح ما تسبیح

می‌گفتند تا آنکه به زمین هبوط کردیم و تسبیح گفتیم، پس اهل زمین

با تسبیح ما تسبیح گفتند، ما هستیم صف بستگان و ما هستیم تسبیح

گویان.<sup>۱</sup>

(وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ) مشرکین هم اگرچه چنین می‌گفتند که: (لَوْ أَنَّ

عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوْلِيَيْنِ) اگر نزد ما هم کتابی از کتب پیشینیان، یا شریعتی از

شرایع آنان، یا پیامبری از پیامبران آنان بود ما هم بندگان مخلص خدا بودیم.

(لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ فَكَفَرُوا بِهِيَ) آنها به ذکر که عبارت

از محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، یا به قرآن، یا به شریعت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است،

کافر شدند.

(فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) به زودی عاقبت کفرشان را خواهند دانست.

(وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْأَمْزَلِينَ) در حالی که کلمه و عهد

ما به وعده و یاری رسولان ما از پیش مقرر شده‌است.

یعنی کلمه ما که عبارت از فعلیت انسانی است دلیل هر خیر، طریق هر

مطلوب و فعلیت هر کمالی است، یا کلمه ما که ولایت است بر کلمه شیطان سبقت

گرفته و کلمه شیطان مغلوب شده‌است.

۱. تأویل الآيات الظاهرة: ص ۴۸۷.

و اگر کلمه شیطان مغلوب شود همه لشگریان داخلی و خارجی شیطان مغلوب می‌شوند، همه لشگریان داخلی و خارجی حقّ غالب می‌گردند و آیه دلداری دادن به رسول و مؤمنین و تهدید کافرین است که:

(إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْعَالِبُونَ) آن پاکان

یاری شده خدایند و لشگریان ما پیروز شدند.

این جمله بدل از «کلمتنا» یا جواب سؤال مقدر در مقام بیان «کلمه» یا

در مقام تعلیل است.

(فَتَوَلَّ عَنْهُمْ) از گفتگو و جنگ با مشرکین اعراض کن.

(حَتَّىٰ حِينٍ) تا موعد یاری تو و کشتن آنها برسد.

(وَأَبْصُرُهُمْ) و آنها را بینا کن و چون چشم بصیرت تو باز شده

می‌توانی آنها را نیز بر حال بدشان آگاه و بینا سازی و بینند که این حالت آنان را

به جهنّم و به عذاب دردناک می‌کشاند یا آنها را بر حالتی که در قیامت و نزد

حساب یا در جهنّم و نزد عذاب بر آن حالت هستند آگاه و بینا کن؛ چه تو احتیاج

نداری که قیامت بیاید، زیرا قیامت حال تو است و تو آن را می‌بینی.

(فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ) و آنان به زودی حال خودشان را در قیامت

می‌بینند، چون هنوز از تنگنای طبع و زندان نفوس و پرده‌های هواهایشان خارج

نشده‌اند.

(أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ) این جمله تهدید آنها است.

روایت شده وقتی «فسوف یبصرون» نازل شد گفتند: قیامت چه وقت

است، ما چه وقت حال خود را خواهیم دید؟ پس خدای تعالی در مقام تهدید آنان

فرمود: «افبعذابنا یستعجلون» آیا به عذاب ما عجله و شتاب می‌کنند؟

(فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ) که چون عذاب



پیرامون آنها فرا رسد، هنگام بدی برایشان فرا می‌رسد چه صباح به وقت انذار شده‌ها گفته می‌شود، زیرا بیشتر اوقات لفظ «صبح» در مطلق وقت استعمال و استعاره می‌شود.

(وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَأَبْصَرَ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ) تأکید آیه اوّل و به دنبال هم بودن وعد و وعید است تا هر دو طرف وعد و وعید کامل شود. (سُبْحَانَ رَبِّكَ) منزّه است پروردگار تو از هر چیزی که وصف کنندگان او را وصف می‌کنند، مخصوصاً از چیزی که مشرکین او را وصف می‌کنند. (رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ) او پروردگار عزّت است، زیرا هیچ کمال و وصفی نیست مگر آنکه خدای تعالی خالق و پروردگار آن است.

(وَسَلَامٌ) سلام نام خداست و نیز به معنای سلامت یا تحیت و سلام (عَلَى الْمُرْسَلِينَ) گویا که خدای تعالی فرموده است: نعمت بر مشرکین و سلام بر مسلمین باد، چه قول خدا: «سُبْحَانَ رَبِّ الْعِزَّةِ» در مقام این است که گفته شود: نعمت و عذاب بزرگی بر مشرکین است بدون آنکه کسی بتواند آنرا دفع کند و سلام بر موّحدین.

(وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) این جمله تعلیم بندگان است یا انشای حمد است که خدای تعالی جهت تعظیم خودش فرموده است.

یا اخبار از این است که هر کمال و هر صفت صفت کمال مخصوص

خداست، پس چگونه برای او در ملکش شریک می‌تواند باشد؟!

## سورة ص

مکی است و دارای ۸۸ آیه

### آیات ۱-۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صَ وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ (۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ  
شِقَاقٍ (۲) كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَلا تَحِينْ مَنَاصٍ (۳)  
(۳) وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ  
كَذَّابٌ (۴) أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِيالها وَ حِداً إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ (۵)  
وَ أَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ آمَشُوا وَ أَصْبَرُوا عَلَيَّ الْهَيْتِكُمْ إِنَّ هَذَا  
لَشَيْءٌ يُرَادُ (۶) مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آلَمَّةِ الْآخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِلاَّ  
أَخْتِلاقٌ (۷) أَمْ نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي  
بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذابِ (۸) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ أَلْعَزِيزِ  
الْوَهَّابِ (۹) أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما فَلْيَرَوْا  
فِي الْأَسْبَابِ (۱۰) جُنْدٌ ما هُنالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزابِ (۱۱)

### ترجمه

ص (صاد) سوگند به قرآن پندآموز. آری کافران گرفتار حمیت  
(جاهلیت) و ستیزه جویی اند. چه بسیار نسلها که پیش از ایشان نابودشان کردیم  
و فریاد خواستند اما (زمان)، زمان گریز (و رهایی) نبود. و شکفتی می کردند که  
(پیامبر) هشدار دهنده ای از خودشان به سراغ آنان آمده است؛ و کافران گفتند  
این جادوگر دروغزن است. آیا به جای همه خدایان به خدای یگانه ای دعوت

می‌کند؛ این بس امر عجیبی است. و بزرگان ایشان به راه خود رفتند (و گفتند) که بروید و بر (عبادت) خدایان خود شکیبایی پیشه کنید، که این امر مطلوب است. ما چنین چیزی در آئین اخیر نشنیده‌ایم، این جز از خود بر ساختن نیست. آیا از میان همه ما قرآن بر او نازل شده است؟ بلکه از ایشان از یاد من در شک و شبه‌اند، یا هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند؟ یا گنجینه‌های رحمت پروردگار پیروزمند بخشنده‌ات در اختیار آنان است، یا فرمانروایی آسمان و زمین و مابین آنها از ایشان است؛ پس با نردبانها فرا روند. در آنجا سپاهی است از همدستان که شکست خوردنی است.

### تفسیر

(ص) این لفظ با سکون خوانده شده که اصل در فواتح سوره‌ها است، با کسره دال خوانده شده، یا از باب التقاء دو ساکن و حرکت با کسره، یا از باب اینکه لفظ «ص» فعل امر از «مصادا» به معنی معارضه است، با فتحه دال خوانده شده جهت التقاء ساکنین، یا به جهت اینکه علم برای این سوره است و غیر منصرف می‌باشد. و در اخبار بسیار آمده است که لفظ «ص» چشمه‌ای است که از زیر عرش می‌جوشد، یا از راست عرش، یا از رکنی از ارکان عرش، آن آب زندگانی است.<sup>۱</sup>

و در خبر دیگری آمده است: «ص» از نامهای خدای تعالی یا از نامهای نبی ﷺ است.<sup>۲</sup>

در اوّل سوره بقره تفصیل کامل فواتح سوره‌ها گذشت که ما را از بیان آن در اینجا بی‌نیاز می‌کند.

۱- معانی الاخبار: ص ۲۲، ح ۲

۲- مجمع‌البیان: ج ۸ و ۷، ص ۴۶۵

(وَ الْقُرْءَانِ) یعنی قسم به قرآن.

(ذِي الذِّكْرِ) جواب قسم محذوف است، یعنی قرآن حق است، یا تو حق هستی، یا کافران به قرآن یا کافران به تو کفر ورزیدند نه از آن جهت که حجت و دلیل داشتند.

(بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ) کسانی که کافر شدند از قبول حق خودداری ورزیدند و به دماغشان برخورد.

(وَ شِقَاقٍ) و در عداوت و دشمنی با خدا و رسولش به سر می‌برند. لذا رسالت رسول خدا و کتاب او را قبول نکردند.

(كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ) چه امت‌هایی را قبل از آنها هلاک کردیم، این جمله تهدید آنان بر کفرشان می‌باشد.

(فَنَادُوا وَ لَاتَ حِينِ مَنَاصٍ) این جمله از قول کافرین و ندایی است که آنها سر می‌دهند و می‌گویند: امروز هیچ چاره‌ای از عذاب نیست.

یا از جانب خدا یا ملائکه است و این جمله به تقدیر قول حکایت شده، یعنی آنان ندا کردند؛ خداوند، یا ملائکه گفتند: امروز هیچ راه نجاتی نیست و زیاد شدن تا برای تأکید است.

(وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ) تعجب کردند که انذار کننده‌ای از خودشان بر آنها آمد، در حالی که انذار کننده نباید از خود آنان باشد.

(وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ) کافران گفتند: این شخص (حضرت محمد ﷺ) افسونگر دروغگویی است آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای اظهار ذم آنها و بیان مبنای قول آنها است.

بیان سحر در سوره بقره در ذم داستان هاروت و ماروت گذشت.

(أَجْعَلَ الْأُلْهَةَ الْإِذَاهَا وَحِدًا) گفتند خدایان متعدّد را يك خدا قرار داده، تعجّب کردند که خلاف آنچه را عادت کرده‌اند می‌شنوند.

(إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ) این چیز بسیار عجیبی است؟! (وَ أَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ) گروهی از سران قوم زبانهایشان به سخن گشوده شد و لذا بعد از این جمله «أن» تفسیریه آورد، یا مقصود آزاد شدن پاهای آنها است، یعنی از پیش او رفتند و می‌گفتند:

(أَنْ أَمْشُوا) از نزد این مرد بروید، یا بروید بر دین خودتان. (وَ أَصْبِرُوا عَلَىٰ إِلَهٍ كُمْ أَنْ هَذَا) بر خدایان خود ثابت قدم باشید که این قیام پیغمبر بر نابودی بتان از جمله بلایا و مصایب روزگار است. (لَشَيْءٌ يُرَادُ) و این چیزی است که برای ما خواسته شده است، یا این چیزی که پیغمبر ادّعا می‌کند، مانند ریاست بر بندگان و بالا بردن خودش در شهرها چیزی است که آن را همه می‌خواهند.

(مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْأُخْرَةِ) این چیزها را در ملّتی غیر از این ملّت، ملّتی که ما درک کردیم نشنیده‌ایم. (إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ) و این دعوی محمد ﷺ جز دروغ چیزی نیست.

و اخبار در مورد این آیه وارد شده که آن در مکه نازل شده، نزول این آیه پس از آن بود که رسول خدا ﷺ دین خود را ظاهر کرد و این مطلب به گوش قریش رسید.

و داستان از این قرار بوده که قریش نزد ابی طالب اجتماع کردند و گفتند: ای ابی طالب پسر برادر تو خواسته‌ها و آرزوهای ما را ناچیز شمرده، خدایان ما را ناسزا گفته و جوانان ما را فاسد کرده و اجتماع ما را

پراکنده ساخته.

اگر فقر و ناداری موجب شده که او این کارها را انجام دهد ما برای او مال و ثروت جمع می‌کنیم تا ثروتمندترین مرد قریش باشد و او را مالک خودمان می‌گردانیم.

پس ابوطالب رضی الله عنه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و سخنان قریش را به او عرض کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر خورشید را در طرف راست من و ماه را در طرف چپ من قرار دهند من آن را نخواهم، لکن به من کلمه‌ای بدهند و کلمه‌ای را بگویند که به سبب آن مالک عرب و عجم گردند و در بهشت پادشاه باشند.

پس ابوطالب این پاسخ رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قریش رساند، آنها گفتند بلی تنها ده کلمه باشد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها گفت: باید شهادت بدهید: «لا اله الا الله، انی رسول الله».

پس قریش گفتند: ما سیصد و شصت خدا را رها کنیم و یک خدا را عبادت کنیم؟ پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود <sup>۱</sup> «بل عجبوا... تا آخر آیه»

(أَمْ نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا) آنها گفتند: او که در بین ما یتیم بود، نه مال و نه علم و نه مقام داشت آیا قرآن بر او نازل شده؟!

(بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي) بلکه این کفر آنها ناشی از شک در ذکر من است، نه اینکه آنها به ذکر یقین کرده و تو را منکر باشند، یا منکر باشند که تو صاحب ذکر باشی.

(بَلْ لَمَّا يَدُوُّوا عَذَابٍ) آنها هنوز عذاب نچشیده‌اند تا به عذاب من

۱-مجمع البیان: ج ۸ و ۷، ص ۴۶۵، با اختلاف مختصر

یقین پیدا کنند، یقین به ذکر من داشته باشند، یعنی آنها را زیادی و فراوانی نعمتها و فراق از بلاها مست کرده و مدهوش ساخته پس به لذتهای نفوس مشغول شدند و ماورای آن را انکار نمودند.

(أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ) آیا خزائن رحمت پروردگارت نزد آنها است تا برای رحمت خدا که همان نبوت و نزول ذکر است هر کس را خواستند اختیار کنند.

(أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا) آیا آنها دارای ملک آسمانها و زمین و مابین آندو هستند تا تصرف در آنها بکنند هر طور که بخواهند، هر کس را بخواهند رئیس قرار دهند، هر کس را خواستند مرئوس نمایند.

(فَلْيُزِ تَقُوا فِي الْأَسْبَابِ) این امر برای تعجیز است. یعنی اگر می‌توانند با اسباب صعود به عرش بالا روند و ذکر را بر هر کس که بخواهند نازل کنند، بعضی گفته‌اند: مقصود از اسباب آسمانها است، چه آسمانها اسباب موالید سفلی هستند.

(جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ) جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: چگونه است حال آنها و عاقبت کار آنها؟

پس فرمود: آنها مغلوب خواهند شد، چون ذکر و صاحب ذکر را انکار می‌کنند، لیکن فرمود: لشگریان زیاد یا بزرگ در مقام این انکار که آن دورترین مقام از مقام عقول است از فرقه‌های مختلف عرب و عجم و ترک و دیلم شکست خواهند خورد تا تنبیه و دلیل بر مقصود باشد و تهدید را برساند.

## آیات ۱۲-۱۶

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ (۱۲)  
 وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ لَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ (۱۳) إِنَّ  
 كُلَّ الْإِلَهِ كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ (۱۴) وَمَا يَنْظُرُ هَوَٰلَاءَ إِلَّا صَيْحَةً  
 وَاحِدَةً مَّا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ (۱۵) وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْ لَنَا قِطْنًا قَبْلَ يَوْمِ  
 الْحِسَابِ (۱۶)

### ترجمه

پیش از آنان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب سپاه، تکذیب (پیامبران) را  
 پیشه کردند. و نیز ثمود و قوم لوط و اهل ایکه، این جماعت‌ها. یکایک آنان جز  
 تکذیب پیامبران کاری نکردند، لذا عقاب من (در حق آنان) تحقق یافت. و اینان  
 جز بانگ مرگبار یگانه‌ای را انتظار نمی‌کشند که فرو گذار نمی‌کند. و ادعا کردند  
 که پروردگارا کارنامه ما را پیش از روز حساب، هر چه زودتر به ما بده.

### تفسیر

(كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ) بیان احزابی است که  
 تکذیب کننده و منکرند، بیان شکست آنها است با اشاره.  
 (ذُو الْأَوْتَادِ) فرعون صاحب میخ‌ها، فرعون به این نام نامیده  
 شده چنانچه در خبر آمده چون هر وقت می‌خواست کسی را شکنجه دهد  
 او را در زمین به روی می‌خواباند، دو دست و دو پایش را با چهار میخ  
 بزمین می‌کوبید و چه بسا او را روی تختی از چوب می‌خوابانید، او را  
 با چهار میخ به تخت می‌کوبید و به حال خود رها می‌کرد تا بمیرد.  
 برخی گفته‌اند: «ذو الأوتاد» یعنی صاحب ملك و پادشاهی که با



میخ‌ها ثابت شده‌است، بعضی گفته‌اند: یعنی صاحب ارکان قوی، چه او لشکریان بسیار، فرماندهان بزرگ و وزیران قوی داشت.<sup>۱</sup>  
 (و تَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ) یعنی قوم شعیب.  
 (أُولَئِكَ الْأَخْرَابُ) اینها حزب‌های شکست خورده‌اند، به حال و مال تکذیب و انکار آنها نظر کنید.

(إِنَّ كُلَّ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُولَ) رسولان خودشانرا تکذیب کردند، یا جمیع رسولانرا زیرا تکذیب یکی تکذیب همه است.  
 (فَحَقَّ عِقَابٌ وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ) تصریح به عقوبت منکرین از قریش است که قبلاً با کنایه آن را گفته بود و مقصود از «هؤلاء» منکرین از قریش است.

(إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً) اینان جز صیحه هنگام مرگ، یا هنگام قیامت، یعنی نفع اول یا دوم است، بهره‌ای ندارند.  
 (مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ) این منکرین انتظاری جز يك صیحه ندارند، که دیگر در آن صیحه توقّف یا بازگشت یا راحتی یا هشیار شدن از بیهوشی و بازگشت به دنیا یا سستی نیست.

(وَقَالُوا) بعد از صیحه و فریاد از باب استهزا می‌گویند: پروردگارا در عذاب ما شتاب کن، مطلب را با فعل ماضی ادا کرد چون وقوع آن محقق و حتمی است، یا نسبت به محمد ﷺ حتماً واقع شده است، یا معنای آیه این است که مشرکین با زبان حال یا زبان قال خود درخواست نزول عذاب موعود کردند، چنانچه گفتند: «ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء» یا گفتند: «مطی هذا

۱- مجمع البیان: ج ۸ و ۷، ص ۴۶۸

الوعد».

(رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا) در سهم ما از عذاب موعود شتاب کن.  
 (قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ) تعجیل در عذاب کردند یا از باب استهزا یا از  
 باب اینکه گمان می‌کردند اگر قبل از روز حساب عجله در عذاب بکنند دیگر از  
 عذاب برزخ یا عذاب روز حساب راحت می‌شوند، چون می‌دانستند قبل از  
 قیامت در برزخ‌ها عذاب شدیدی در انتظار آنها است.

### آیات ۱۷-۲۹

أَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ  
 أَوَّابٌ (۱۷) إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ)  
 (۱۸) وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ (۱۹) وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ  
 وَءَاتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَلَ الْخِطَابِ (۲۰) وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ  
 الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (۲۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ  
 مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاجْرَمَ بَيْنَنَا  
 بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ (۲۲) إِنَّ هَذَا أَخِي  
 لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّنِي  
 فِي الْخِطَابِ (۲۳) قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ  
 وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا  
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ  
 فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ (۲۴) فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ

عَدْنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ (۲۵) يَادَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (۲۶) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۲۷) أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۲۸) كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا ءَايَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۹)

### ترجمه

بر آنچه می‌گویند شکیبایی کن، از بنده ما داود یاد کن که هم توانمند بود و هم توبه کار. ما کوه‌ها را همراه او رام کرده بودیم که شامگاهان و بامدادان هم نوا با او تسبیح می‌گفتند. و پرندگان را که گرداینده بودند (و) همه بازگردنده. و فرمانروایی او را استوار داشتیم و به او پیامبری و نفوذ کلامی فیصله بخش بخشیده بودیم. و آیا خبر اصحاب دعوی به تو رسیده است که از دیوار محراب (او) بالا رفتند. آنگاه که ناگهان بر داود وارد شدند و او از ایشان هراسید؛ گفتند مترس، اصحاب دعوایی هستیم که بعضی از ما بر دیگری ستم کرده است، پس در میان ما به حق داوری کن، بیداد مکن و ما را به راه راست راهنمایی کن. (یکی از آنان گفت:) این دوست من است که نود و نه میش دارد، من يك میش تنها دارم، می‌گويد آن را هم به من واگذار و با من درشتگویی می‌کند. (داود) گفت به راستی با خواستن میش تو و افزودنش به میش‌های خود، در حق تو ستم کرده است، بسیاری از شریکان هستند که در حق همدیگر ستم می‌کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته پیش گرفته باشند، ایشان (به واقع) اندک شمارند؛ و داود دانست که ما او را آزموده‌ایم، آنگاه به درگاه پروردگارش

استغفار کرد، به سجده در افتاد و توبه کرد. آنگاه این امر را بر او آمرزیدیم، او در نزد ما تقرب و نیک سرانجامی داشت. ای داود ما تو را بر روی زمین خلیفه خود بر گماشته‌ایم، پس در میان مردم به حقّ داورى کن، از هوا و هوس پیروی نکن، که تو را از راه خداگمراه کند، بی گمان کسانی که از راه خداوندگمراه می‌شوند عذاب سخت و سنگینی در پیش دارند، چرا که روز حساب را فراموش کرده‌اند. و ما آسمان و زمین و ما بین آنها را بیهوده نیافریده‌ایم، این پندار کسانی است که کفر ورزیده‌اند، ای بر کسانی که کفر ورزیده‌اند از آتش دوزخ. آیا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، همانند مفسدان در زمین قرار می‌دهیم، یا آیا پارسایان را مانند فاجران می‌شماریم؟ کتابی است مبارک که آن را بر تو فرستاده‌ایم، تا در آیات آن اندیشه کنند، خردمندان از آن پند گیرند.

### تفسیر

(أَضْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ) بر آنچه می‌گویند صبر کن و از گفتار آنها انده‌ناک مباش که آنها از دست ما نمی‌توانند فرار کنند، بدون اذن ما نمی‌توانند به تو آسیبی وارد سازند و در هر حال به پروردگارت مراجعه کن.

(وَ أَدْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ) جمع «ید» به معنی قوّت و نعمت است، چنانچه در خبر آمده است.

(إِنَّهُ أَوَّابٌ) داود را یاد کن که به درگاه ما توبه و انابه می‌کرد با اینکه نیرو و نعمت او زیاد بود، پس تو هم به پروردگارت رجوع کن.  
(إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ) که ما کوهها را مسخر او قرار دادیم، این سخن بیان نیرومندی و نعمت داشتن داود است.

(مَعَهُ يُسَبِّحُنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإشْرَاقِ) کوهها با داود تسبیح

می‌گویند شب و صبح، لفظ «اشراق» یعنی وقت طلوع آفتاب، یا کنایه از صبح است.

(وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً) پرندگان از هر طرف به سوی او می‌آیند، یا در حالی که پرندگان از لانه‌های خویش به سوی او می‌آیند.  
(كُلُّ لَهُ أَوَابٌ) این آیه با ترکیب و تفسیرش در سوره انبیاء و در سوره سباء گذشت.

(وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ) یعنی ملك او را تقویت کردیم به نحوی که احدی نتواند در ملك او اخلال کند.

(وَءَاتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَلَ الْخِطَابِ) به او حکمت و خوش‌گفتاری دادیم، مقصود از حکمت آثار ولایت است، که حکمت جز دقت علم و اتقان عمل و دقت در عمل نیست.

و حکمت از آثار ولایت است، چون انسان مادامی که ولایت را با شروط مقرر قبول نکند بصیرت و بینایی او باز نمی‌شود، مادام که بصیرت او باز نشود نظر او دقیق نمی‌شود، مادامی که نظرش دقیق نگردد اتقان در عمل برای او ممکن نیست، بیان حکمت به طور مفصل بارها گذشته است.

و مقصود از فصل خطاب آثار رسالت است، چه فصل خطاب به هر معنی که گرفته شود از جهت اشتغال به کثرت‌ها است، اشتغال به کثرت‌ها از جهت بندگان جز به خاطر رسالت به سوی آنها یا به خاطر قبول رسالت از طرف رسول ﷺ نیست.

در خبری که از حضرت علی عليه السلام روایت شده در تفسیر فصل خطاب آمده است: اینکه قضاوت مبتنی باشد بر بینة بر عهده مدعی و

یمین بر عهده مدّعی الیه.<sup>۱</sup>

و در خبر مروی از امام رضا علیه السلام آمده است: فصل خطاب شناخت لغات است.<sup>۲</sup>

فصل خطاب به تمییز حقّ از باطل نیز تفسیر شده است.<sup>۳</sup>  
و نیز بر کلام جدا شده واضح که بر سامع و شنونده اش مشتبه نشود.<sup>۴</sup>

و خطاب معتدلی که ایجاز محل و طولانی کردن محل و خسته کننده نداشته باشد<sup>۵</sup> و مطلق علم به قضاء تفسیر شده است.  
(وَهَلْ أَتَىكَ نَبُؤًا الْأَخْصَمِ) آیا حکایت آن دو خصم (دادخواه) به تو رسیده است؟! این سخن آگاهانیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و امت او است بر اینکه امتحانات الهی بسیار است، که گاهی به صورت دو متخاصم در می آید، گاهی به صورت ذلیل کردن و عزیز کردن، گاهی به صورت عناد معاندین و محبت محبّین ظاهر می شود، پس از امتحان خدا غافل نشوید و به نعمت و عزّت دادن او مغرور نگردید.

و جمله را با استفهام آورد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و امتش را به تعجب وادارد، تعجب از حال داود، مبادرت او به نسبت ظلم به خصم بدون تفحص و استظهار، این در تنبیه مؤکدتر است.

(إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ) لفظ «تسوّر» دخول از جانب مسوّر و و دیوار است، محراب مجلس اشراف است که به خاطر آن نزاع می شود، آن

۳۱- جوامع الجامع: ص ۴۰۴

۳۲-۴- صافی: ج ۴، ص ۲۹۴. عیون الاخبار: ج ۲، ص ۲۳۰، باب ۵۴، ح ۳.

۵- تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۳۰۷

جای مخصوص عبادت یا نزاهت و خلوت آنها است.  
 (إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ) وقتی فرشته‌ها به صورت دو  
 خصم بر داود وارد شدند داود ترسید، چون فرشته‌ها در غیر وقت و  
 بدون اجازه، از جای غیر معتاد وارد شده بودند.

(قَالُوا) وقتی فرشته‌ها ترس داود را دیدند گفتند: نترس ما دو  
 خصم هستیم که با هم دعوا داریم.

(لَا تَخَفْ خَصْمَانِ) گویا که فرشتگان جماعتی بودند، بعضی  
 گفته‌اند: «هذان خصمان» این دو خصم هستند، یا «نحن خصمان» یعنی  
 ما خصم هستیم.

(بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَأَخَكُمُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشِطُّ) که  
 یکی بر دیگری ستم روا داشته و متجاوز بوده است و تو داوری کن ولی  
 در حکم کردن جرم و ستم روا مدار.

(وَ أَهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ) یعنی راهی که مرضی خدا و عقل  
 باشد، نشان ده.

(إِنَّ هَذَا أَخِي) بیان صورت مخاصمه است که، این برادر من است.  
 (لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِي نَعْجَةٌ وَ حِدَةٌ فَقَالَ  
 أَ كَفُلْنِيهَا) یکی از آن دو گفت: این برادر من نود و نه میش دارد و من يك  
 میش دارد او می‌گوید: تو آن يك میش را به من بده.

لفظ «ا کفلیها» یعنی مرا مالک آن يك گوسفند گردان، از «کفل»  
 به معنای نصیب و سهم است.

یعنی آن را سهم من قرار بده یا از «کفالت» است یعنی مرا کفیل  
 آن قرار بده.

(وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ) و در مخاصمه بر من غلبه کرده است.  
 (قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجْتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ ۖ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ  
 الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِيَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا  
 الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ) داود گفت او از درخواست يك ميش تو  
 بر تو ستم روا داشته است.

البته خیلی از شریکان به حق هم تجاوز می‌کنند، مگر ایمان  
 آورندگانی که کارهای شایسته کرده‌اند و آنها هم که اندک‌اند.  
 لفظ «ما» که از ایده یا صفتیه است برای تأکید اندک بودن  
 مؤمنین آورده است.

(وَظَنَّ دَاوُدُ) پس از آن که داود مبادرت به حکم به ظلم نمود  
 فهمید که ما،

(أَنَّمَا فَتَنَّاهُ) بدین وسیله او را امتحان کرده‌ایم.  
 (فَمَا اسْتَغْفَرَ رَبَّهُ) از داوری شتاب زده خود استغفار نمود.  
 (وَخَرَّ رَاكِعًا) و به حالت خضوع افتاد.  
 (وَأَنَابَ) و با اعتذار به سوی خدا بازگشت.  
 (فَغَفَرْنَا لَهُ ذَٰلِكَ) و ما این زود حکم کردن او را بخشیدیم.  
 (وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ) و او نزد ما مقامی دارد  
 و به ما نزدیک است.

(يٰۤاِدَاوُدُ) جمله بر طریق حکایت است، یعنی گفتیم ای داود.  
 (إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً) تو را جانشین خود یا انبیاء و پادشاهان  
 گذشته نمودیم.

(فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ) در سوره لقمان در



ذیل بیان حال لقمان و حکمت او بیان مختصری از خلافت داود کردیم. از امام رضا علیه السلام در بیان عصمت انبیاء آمده است: اما داود پس پیشینیان شما درباره‌ی او چه می‌گویند؟ گفته شد: می‌گویند: داود در محرابش مشغول نماز بود که ابلیس در صورت زیباترین پرنده آمد، پس داود نمازش را قطع کرد، بلند شد تا پرنده را بگیرد، پس پرنده به حیاط خانه رفت، داود هم به دنبال پرنده از اتاق بیرون رفت، پرنده به پشت بام پرید، داود هم در طلب پرنده به پشت بام رفت، که پرنده به خانه اوریا بن‌خیان افتاد، داود هم به دنبال پرنده به همان خانه رفت که ناگهان زن اوریا را در حال شستشو دید، وقتی او را دید عاشق آن زن شد، داود جهت بعضی از غزوه‌هایش اوریا را فرستاده بود، داود به دوستش نوشت که اوریا را جلو بینداز. پس اوریا جلو انداخته شد ولی در جنگ بر مشرکین پیروز شد، این مطلب بر داود سنگین آمد، باز دوباره به دوستش نوشت که اوریا را جلو بینداز، این بار که اوریا جلو انداخته شد کشته شد، پس داود با زن او تزویج کرد.

راوی می‌گوید: امام رضا علیه السلام دستش را بر سرش زد و فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون» شما پیامبری از پیامبران خدا را به سستی در نماز نسبت دادید تا جایی که به دنبال پرنده از خانه بیرون رفته و سپس نسبت فاحشه و قتل به او می‌دهید.

پس گفته شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گناه او چه بوده؟ امام فرمود: وای بر تو، داود گمان می‌کرد خداوند مخلوقی از او داناتر نیافریده، پس خدای تعالی دو فرشته را فرستاد و به محراب او داخل شدند و به او گفتند: ما دو خصم هستیم که یکی بر دیگری ظلم کرده بین

ما به حقّ حکم نما، در این حکم ستم و جور نکن، ما را به راه راست هدایت کن، این برادر من نود و نه میش دارد و من فقط يك میش دارم که می خواهد آن یکی را هم از من بگیرد و در مخاصمه بر من غلبه کرده است. پس داود در مورد مدّعی علیه عجله کرد و گفت: برادرت به تو ظلم کرده و يك میش تو را می خواهد به میشهایش بیافزاید، از مدّعی بیّنه طلب نکرد، از مدّعی علیه هم هیچ سئوالی نکرد که تو چه می گویی.

پس این بود گناه و خطای داود نه آنچه شما می گوئید. آیا نمی شنوی که خدا می گوید: «یا داود ما تو را بر زمین خلیفه قرار دادیم پس بین مردم حکم به حقّ بکن... تا آخر آیه»

پس گفته شد: ای فرزند رسول خدا داستان داود با اوریا چگونه بود؟ امام رضا علیه السلام فرمود: در زمان داود وقتی شوهر زن میمرد یا کشته می شد دیگر هیچ وقت تزویج نمی کرد و اولین کسی که تزویج با زن شوهر مرده را مباح نمود داود بود که پس از کشته شدن اوریا و انقضای عده با همسر شوهر مرده اش تزویج کرد، پس این است آنچه که بر اوریا سخت شد.<sup>۱</sup>

اخبار در انکار آنچه که عامّه روایت کرده اند از ائمه ما بسیار است، تا آنجا که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده فرمود: هر کس حدیث داود را طبق روایات عامّه حدیث کند، یکصد و شصت تازیانه بر او خواهم زد، یعنی دو حدّ مفتری به او می زنم.<sup>۲</sup>

۱- صافی: ج ۴، ص ۴۹۵. عیون اخبار الرضا: ج ۱، ص ۱۵۴، باب ۱۴، ح ۱

۲- صافی: ج ۴، ص ۲۹۶

و در خبر دیگری از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: **يَكُ حَدًّا بَرَايَ نَبُوَّتٍ وَ يَكُ حَدًّا بَرَايَ اِسْلَامٍ**<sup>۱</sup>.

و از ائمه علیهم السلام تصدیق روایات عامه نیز روایت شده است. و در بیان حکم حق بین مردم ذکر شده است که باید بین مدعی و مدعی علیه نزد قاضی تساوی برقرار باشد.

تساوی در نگاه کردن، سخن گفتن، نشستن و خوشروئی، همچنین ذکر شده است که حکم به حق باید در میل قلب متساوی باشند، یعنی میل قلبی اش از جهت حکومتش و از جهت احقاق حق نسبت به هر دو متساوی باشد، نه آنکه دوست داشته باشد که حق برای یکی از آن دو باشد.

و نباید برای قاضی فرقی داشته باشد در اینکه کدام يك از آن دو محق باشد. و بعید نیست که قول خدای تعالی:

(وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ) اشاره به همین مطلب باشد، زیرا نهی از پیروی هوی اشاره به نهی از میل نفس به یکی از آن دو از باب مقدمه است.

(فَيُضِلُّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) راه خدا عبارت از حکم به حق است. (إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ) کسانی که مردم را از راه خدا گمراه می‌کنند برای آنها عذاب شدیدی است بدان جهت که روز حساب را فراموش کردند و از هوی نفس پیروی نمودند.

(وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا) این جمله از تتمه خطاب داود است، پس جمله حالیّه، یا استیناف و خطاب به

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۹۶. مجمع البیان: ج ۷ و ۸ ص ۴۷۲

محمد ﷺ است، چنانچه اخبار ما مشعر به آن است، پس جمله بلحاظ معنی عطف شده است، گویا که گفته است: ما داود را بیهوده امتحان نکردیم بلکه او را امتحان نمودیم تا از نقص موجود در او خلاصش کنیم و آسمان و زمین را بیهوده و باطل نیافریده‌ایم.

یا جمله حائیه است، یعنی برای خلق آسمان و زمین غایت‌های متعددی است که آن نیز برای شما مشهود و معلوم است و آن تولید موالید و برای تولید موالید نیز غایت‌های متعددی است که برای شما مشهود و معلوم است و همه آن غایت‌ها به بهره بردن انسان در معاش خود بر می‌گردد، زندگی و حیات انسان، زندگی پست او غایت غایات و نهایت نهایت‌ها نیست تا خلق همه باطل نشود.

و بنابراین مؤمن و مفسد، متقی و فاجر نمی‌شود که مساوی باشند.

(ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) بیهوده بودن خلقت گمان و پندار کسانی

است که به خدا یا به رسالت یا به خلافت یا به آخرت کافر شدند.

(فَوَيْلٌ لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ النَّارِ اَمْ نَجْعَلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ كَالْمُفْسِدِيْنَ فِي الْاَرْضِ اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِيْنَ كَالْفُجّٰرِ) مقصود از متقین و فجار مؤمنین و مفسدین هستند و تکرار آن با تغییر دو وصف از مؤمنین و مفسدین به متقین و فجار جهت تأکید و تصریح است به اینکه تقوی جز برای مؤمن نیست و فجور جز برای مؤمن نیست.

از امام صادق علیه السلام از این آیه سؤال شد فرمود: کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند امیر المؤمنین و اصحاب او هستند آیا آنان مانند مفسدین در زمین می‌باشند، فرمود: مفسدین مانند حبتر،

زیق و اصحاب آن دو هستند، یا آیا متّقین را مانند فجّار قرار می‌دهیم، فجّار مانند حیتر، زلام، اصحاب آن دو می‌باشند.<sup>۱</sup>

(کتابُ) خبر مبتدای محذوف، یا مبتداء است که خبر آن لفظ «مبارک» یا «لیدبروا» است و معنای آن این است که قرآن کتاب است، یا علی‌علیه السلام کتاب است.

(أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ) یعنی برای کسی که به آن چنگ زند دارای خیر و برکت است، تفسیر به علی‌علیه السلام با قول خدا: «و وهبنا لداود سليمان» موافق‌تر و سازگارتر است.

(لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ) مکرّر این مطلب در گذشته گفته شده که انسان مادامی که متصل به ولایت نباشد بدون مغز است، آنگاه که با شروط مقرر متصل به ولایت شد صاحب مغز می‌شود.

پس انسان بدون ولایت مانند گردوی بی مغز است و لایق آتش است، با ولایت مانند گردویی است که مغز دارد.

از امام صادق علیّه السلام آمده است: «لیدبروا آیاته» امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام است، پس آنها ژرف بینان و خرد ورزان هستند.<sup>۲</sup>

## آیات ۳۰ - ۴۰

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۹۷. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۳۴

۲- تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۳۴، ذیل حدیث ۱.

وَ هَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰) إِذْ عَرَضَ  
 عَلَيْهِ بِالْعَشيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ (۳۱) فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ  
 الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲) رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ  
 مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ (۳۳) وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا  
 عَلَيَّ كُرْسِيَهُ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ (۳۴) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا  
 لَا يَبْغِي بَعْغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۳۵) فَسَخَّرْنَا لَهُ  
 الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (۳۶) وَ الشَّيَاطِينَ كُلَّ  
 بِنَاءٍ وَ غَوَاصٍ (۳۷) وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۳۸) هَذَا  
 عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۹) وَ إِنَّا لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى  
 وَ حُسْنِ مَآبٍ (۴۰)

### ترجمه

و به داود سلیمان را بخشیدیم، نیکو بنده‌ای که تواب بود. چنین بود که  
 شامگاهان اسبهای نیکو بر او عرضه داشتند. (سلیمان سرگرم تماشای آنان شد)  
 آنگاه گفت: (دریغا) من چنان شیفته مهر اسبان شدم که از یاد پروردگارم غافل  
 شدم، تا آنکه (خورشید) در حجاب (مغرب) پنهان شد. (سپس گفت): آنها را به  
 نزد من باز گردانید، آنگاه به دست کشیدن بر ساقها و گردنهای آنها پرداخت. و به  
 راستی سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی را افکندیم، سپس توبه کرد.  
 گفت پروردگار مرا بیامرز و به من فرمانروایی ای ببخش که سزاوار هیچ کس  
 غیر از من نباشد که تو بخشنده‌ای. آنگاه باد را رام او ساختیم که به فرمان او هر  
 جا که می‌خواست به آهستگی روان بود. و از دیوان نیز هر بنا یا غواصی را  
 (مسخر او ساختیم). و دیگرانی که به هم بسته با پای بندها بودند. این بخشش  
 ماست، بی حساب (آن را) ببخش یا برای خود نگه دار. و او را نزد ما تقرب و نیک

سرانجامی بود.

### تفسیر

(وَ وَهَبْنَا لِداوُدَ سُليمانَ نِعْمَ الْعَبْدُ) و به داود سلیمان را که

دادیم، که چه نیک بنده‌ای بود.

(إِنَّهُ أَوْابٌ) سلیمان هم مثل داود بدرگاه خدا تضرع و زاری

می‌کرد.

(إِذْ عُرِضَ) لفظ «اذ عرض» ظرف «اواب» است، یا ظرف «مدح» است که از قول خدا:

«نعم العبد» لازم می‌آید، ولی در این دو صورت لازم می‌آید چیزی را تقييد کنیم که مقصود از آن

اطلاق است، یا ظرف «اذکر» مقدر است، چه مقصود از قول خدا: «وهبنا» یادآوری رسول

خدا ﷺ به حال سلیمان ﷺ و آگاه کردن او است به اینکه خداوند علی‌السلام

را به او بخشیده است.

(عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ) لفظ «الصَّافِن» اسبی

است که بر کنار سُم پا، یا دست می‌ایستد، آن از صفات پسندیده اسب

است، لفظ «جیاد» جمع جواد به معنای اسب سریع السیر و خوب است.

یعنی هنگام عصر (یا شب) برای اسبهای راهوار عرضه شد.

(فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي) لفظ «احببت» یعنی

نشستم، چون «احب» در این معنا استعمال شده است، یا از محبت است و معنای

آن این است که من نوع حبّ خیر (دوستی اسبان) را دوست داشتم در حالی که از

ذکر پروردگارم متقاعد و غافل ماندم یا «حبّ الخیر» مفعول به است، اگر

«احببت» به معنای «تقاعدت» یعنی نشستن و غافل شدن باشد «حبّ الخیر»

مفعول له می‌شود و مقصود از «خیر» اسب است، چون عرب اسب را خیر می‌نامد

و مقصود این است که توجه به اسبان او را از نماز و ذکر خدا غافل نمود تا آفتاب

غروب کرد.

از نبی ﷺ روایت شده که فرمود: خیر تا روز قیامت به پیشانی اسبان گره خورده است، ممکن است مقصود مال فراوان باشد، چنانچه خیر در قول خدای تعالی: «ان ترک خیراً» به مال زیاد تفسیر شده است.

۱

(حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ) یعنی نماز را فراموش کرد تا آفتاب

پشت پرده شب پنهان شد.

فاعل «توارت» خورشید است، به قرینه حال و قرینه ذکر «عشی» که

مستلزم سیر خورشید است.

و بعضی گفته‌اند: یعنی اسبان از نظر او به سبب حجاب پنهان

شدند و مقصود از حجاب حجابی است که در آغل و محل خواب اسبان

بوده است.

یا سلیمان مأمور به اجرای آن شد، مشغول تفکر و اندیشه و نظر

در آن بود که از نظرش پنهان گشت.<sup>۲</sup>

(رُدُّوْهَا عَلٰی فِطْرِ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ) اخبار از

طریق خاصه وارد شده که سلیمان عليه السلام روزی عصر مشغول بازدید اسبان

شد، چون می‌خواست جهاد برود، نماز عصر را فراموش کرد و وقتش

گذشت و آفتاب غروب کرد، در بعضی اخبار آمده است: که اوّل وقت

نماز فوت شد، بعضی گفته‌اند: نماز نافله از او فوت شد، پس سلیمان به

ملائکه گفت: به امر خدا آفتاب را برای من برگردانید تا نمازم را در

۱-مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۷۵.

۲-مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۷۵.



و قتش بخوانم، پس آفتاب را برای او بازگردانیدند، پس دو ساق و گردنش را مسح کرد و اصحابش را که نمازشان فوت شده بود امر کرد که چنین کنند و این وضوی آنها بود، سپس نماز خواند و وقتی آنرا تمام کرد آفتاب غروب نمود و ستارگان درآمدند.<sup>۱</sup>

بعضی گفته‌اند: سلیمان به اصحابش گفت: اسبها را بر من برگردانید، اسبها را برگردانیدند و سلیمان پاها و گردنهای اسبان را با شمشیر زد، چون آنها سبب فوت نماز او شده بودند،<sup>۲</sup> و در تصحیح این مطلب گفته شده که آن اسبان عزیزترین مال او بود، آنها را ذبح کرد تا گوشتشان را بر مساکین تصدق نماید که «لن تنالوا البرَّ حتّٰی تنفقوا ممّا تحبّون».<sup>۳</sup>

(وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ) یعنی او را امتحان نمودیم.

(وَأَلْقَيْنَا عَلٰى كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ) از نبی ﷺ روایت شده: سلیمان روزی در مجلس خود گفت: امشب نزد هفتاد زن می‌روم که هر کدام از آنها پسری به دنیا بیاورند که در راه خدا شمشیر بزند، نگفت: «انشاء الله» پس نزد زنان رفت، ولی هیچکدام از زنان حامله نشدند جز يك زن که آن هم يك همزاد و شبیه به آدم بدنیا آورد، سپس فرمود: سوگند به کسی که جان محمد به دست اوست اگر می‌گفت: «انشاء الله» همه آنها سواره در راه خدا جهاد می‌کردند.

و جسدی که روی کرسی سلیمان بوده همین بود.

از امام صادق علیه السلام آمده است: وقتی برای سلیمان بن داود

۱- الفقیه: ج ۱، ص ۲۰۲، ج ۷ و ۶.

۲- تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۳۴

۳- مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۷۵.

فرزندی دنیا آمد جنّ و شیاطین به یکدیگر گفتند: اگر این فرزند زنده بماند بلایی از او به ما می‌رسد همانطور که از پدرش رسید، سلیمان از جنّ و شیاطین بر فرزندش ترسید و او را در میان ابرها شیر داد و بزرگ کرد، دیگر چیزی احساس نکرد جز آنکه او را بر روی تختش مرده دید، تا آگاهی و تنبیه بر این مطلب داده شود که بر حذر بودن فرار کردن از قضا و قدر جلوگیری نمی‌کند. و مورد سرزنش قرار گرفتن سلیمان بجهت ترس او از شیاطین است.<sup>۱</sup>

بعضی گفته‌اند: مقصود از جسد شیطان است که بر تخت سلیمان نشست است، جسد نامیده شده چون از روح انسان خالی است.<sup>۲</sup>  
در علت ابتلاء سلیمان به از بین رفتن ملك و پادشاهی اش ذکر شده که زنی در خانه سلیمان صورتی را عبادت و پرستش می‌کرد و سلیمان از او آگاه نبود.<sup>۳</sup>

نقل شده که سلیمان وقتی با یمانیّه ازدواج نمود آن زن فرزندى به دنیا آورد و او را دوست میداشت پس ملك الموت بر سلیمان نازل شد، ملك الموت زیاد بر سلیمان نازل می‌شد، این بار نگاه خاصى به فرزند سلیمان کرد، سلیمان از این موضوع ناراحت شد و بی‌تابی نمود، به مادر فرزند گفت ملك الموت به این فرزند نگاه مخصوص نمود گمان می‌کنم که مأمور به قبض روح او بود، پس به جنّ و شیاطین گفت: آیا شما چاره و حيله‌ای دارید که این فرزند را از مرگ فرارش دهید؟ یکی

۱-مجمع البيان: ج ۷ و ۸، ص ۴۷۵ و ۴۷۶.

۲-مجمع البيان: ج ۷ و ۸، ص ۴۷۵ و ۴۷۶.

۳-مجمع البيان: ج ۷ و ۸، ص ۴۷۵ و ۴۷۶.

از آنان گفت: من او را زیر چشمه آفتاب در مشرق می‌گذارم، سلیمان گفت: ملك الموت به آنجا می‌رسد، دیگری گفت: من او را در بین ابرو و هوا نگه‌میدارم، پس آن فرزند را بالا برد و در بین ابرها گذاشت، ملك الموت آمد و در همانجا روحش را قبض کرد، جسد مرده او بر روی تخت سلیمان افتاد، پس سلیمان فهمید که خطا و اشتباه کرده و خدای تعالی این مطلب را در این آیه: «و أَلْقِينَا عَلَيَّ كُرْسِيَّهٖ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ» برای ما حکایت کرده است.<sup>۱</sup>

امثال این روایت و امثال روایات سلب ملك سلیمان، جلوس شیطان بر تخت او، متوقف بودن ملك سلیمان بر يك انگشتر از رموزی است که بین پیشینیان بوده است، عامه صورت ظاهر و مفاهیم عامی آنها را گرفته و به انبیاء علیهم‌السلام چیزهایی نسبت داده‌اند که اصلاً مناسب يك مؤمن نیست تا چه رسد به شخص کامل یا نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

(قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي) پس از آنکه سلیمان فهمید ما او را امتحان کرده‌ایم گفت: پروردگارا مرا ببخش.

(وَهَبْ لِي مَلِكًا لَا يَدَّبُّ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ) پروردگارا تو زیاد بخشش می‌کنی و عادت تو هبه و بخشش کردن است، زیاد بخشیدن منحصر در تو است، لذا این درخواست را از تو می‌کنم، اگر چه درخواست من نسبت به ما بزرگ و مهم است، ولی نسبت به بخشش و جود تو کوچک است.

بدان که از ظاهر آیه چنین بنظر می‌رسد که سلیمان نسبت به عطاء ملك و پادشاهی به غیر خودش بخل می‌ورزید، در اخبار نیز به

۱- تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۳۰.

این مطلب اشاره شده است، مانند قول رسول خدا ﷺ که فرمود: خدا برادرم سلیمان بن داود را رحمت کند، او بخیل نبود و اینکه در اخبار از بخل او آمده است، در رفع این توهم می توان گفت: مراد از این آیه «لا ینبغی» که گفته شده است بعد از من به احدی این ملك نرسد، یعنی به غلبه و ستمگری نرسد، زیرا آن ملك عطاء و بخشش الهی بر سلیمان بود و امکان نداشت که دربارهاش گفته شود، یا غلبه بوده است مانند سرزمین ستمگران (دیکتاتورها)، از آن جهت که خدا با دو جمله جنبندگان و بندگان زمین را تحت فرمان او قرار داد.

در اخبار در بیان قول پیامبر ﷺ آمده است: که او با اعتراض و بدگویی بخل نورزید و بخل او آن چیزی نیست که با آنان تصوّر می کنند.<sup>۱</sup>

و از بزرگان است که مراد بخشیدن ملکی بوده است که لایق مقام او باشد که دیگری پس از آن به آن مقام نیست، بلکه

(فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ) ما درخواست او را اجابت کردیم و باد را مسخر او گردانیدیم که هر جا بخواهد به آرامی روان شود.

(وَالشَّيَاطِينَ) شیاطین را برای او مسخر کردیم (كُلَّ بَشَاءٍ وَ عَوَاصٍ) بدل تفصیلی از «شیاطین» است.

(وَأَخْرَيْنَ الْمُقَرَّبِينَ فِي الْأَصْفَادِ) و دیگران از شیاطین را بدست او به غل و زنجیر کشیدیم، در حالی که به او گفتیم: (هَذَا) این ملك و پادشاهی که بتو دادیم برای احدی از بشر نبود، یا این اعطاء و

۱-علل الشرایع: ج ۱، ص ۷۱، ح ۱.

بخشش (عَطَاؤُنَا) عطاء و بخشش ماست.  
 (فَمَا تُنُّنُ) هر چه خواهی به هر که خواهی بده (أَوْ أَمْسِكُ) هر چه خواهی از هر کس که خواهی امساک کن.

(بِغَيْرِ حِسَابٍ) بدون حساب و اندازه در مورد آنچه که بدیگری می‌دهی و آنچه که امساک می‌کنی زیرا آنچه که ما به تو دادیم فراوان است، با بخشیدن بدیگران بدون حساب و اندازه چیزی از آن کم نمی‌شود، یا مقصود این است که ما تو را نسبت به آنچه که عطاء کردی یا امساک نمودی مطالبه و مؤاخذه نمی‌کنیم، چون کار را به خودت واگذار کردیم.

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در قول خدای تعالی: «هذا عطاؤنا... تا آخر آیه» آمده است که فرمود: به سلیمان ملك عظیم و بزرگی داده شد، سپس این آیه در مورد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جریان پیدا کرد، که او می‌توانست هر چه را که بخواهد و به هر کس بخواهد ببخشد یا منع کند، به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیزی عطاء نمود که برتر و بهتر از چیزی بود که به سلیمان داده شد، چه خدای تعالی فرمود: آنچه که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به شما داد آنرا بگیرید و آنچه را که از آن نهی کرد خودداری کنید.<sup>۱</sup>

در خواستی است درباره آنچه که درخور مقام او بوده و کسی را فوق آن مقام امکان نداشته است.

به امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ گفته شد: حق و لازم است بر ما که از شما سؤال کنیم؟ فرمود: بلی، گفته شد: آیا حق است بر شما که بما جواب دهید؟ فرمود: آن مربوط به ماست اگر خواستیم جواب می‌دهیم، اگر خواستیم جواب نمی‌دهیم.

۱- صافی: ج ۴، ص ۳۰۱. کافی: ج ۱ ص ۲۶۸، ح ۱۰.

(وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ) این جمله جهت رفع توهم این مطلب است که درجات آخرت و نزدیکی به خدا شاید با این ملك عظیم دنیوی منافات داشته باشد، چون دنیا و آخرت دو هوو هستند که جمع نمی‌شوند.

### آیات ۴۱-۴۴

وَ أَذْكَرٌ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ  
بِنُضْبٍ وَ عَذَابٍ (۴۱) أُرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ )  
(۴۲) وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرًا لِأُولَى  
الْأَلْبَابِ (۴۳) وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَاضْرِبْ بِهِ وَ لَا تَحْنَثْ إِنَّا  
وَ جَدْنَا هُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۴۴)

#### ترجمه

و بنده‌ی ما ایوب را یاد کن آنگاه که پروردگارش را ندا داد که شیطان به من رنج و عذاب رسانده است. (گفتیم) پایت را به زمین بزن، (اینک) این شستن گاهی است (با آب) سرد و نوشیدنی. و (سپس / دیگر بار) خانواده‌اش و همانند آن را همراه ایشان، از سر رحمت خویش و برای پند آموزی به خردمندان، به او بخشیدیم. و (به او به رعایت عهدی که کرده بود، گفتیم): دسته‌ای چوب ترکه به دست بگیر، به آن (همسرت را فقط يك بار) بزن، سوگند مشکن؛ ما او را شکيبا یافتیم، چه نیکو بنده‌ای که تَوَّاب بود.

#### تفسیر

(وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ) جمله «اذ نادى» بدل از «عبدنا» بصورت بدل اشتمال است، چنانچه لفظ «ایوب» بدل از «عبدنا» به صورت بدل کلی است.

و معنای آیه این است که ایوب و گرفتاری و شدت بلا و ابتلاء او را به یاد آورد تا برای تو دل‌داری از ابتلاء و گرفتاری باشد، چون به ندرت اتفاق می‌افتد که پیامبران بدون بلا و گرفتاری باشند و به یاد آورد هنگامی را که از شدت بلا و گرفتاری به ما پناه آورد تا برای تو در این مورد اسوه و الگو برای امت تو باشد، تا آن را متذکر و یادآور شوند و هنگام اضطرار به ما پناه بیاورند و به یاد آور که ما چگونه به بهترین وجه او را اجابت نمودیم تا امید کامل و تامّ به اجابت ما داشته باشی.

(أَنْتَ مَسْنَى الشَّيْطَانِ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ) لفظ «نصب» با ضمه نون و سکون صاد و ضمه آن و با فتحه نون و سکون صاد و فتحه آن به معنای تعب و خستگی است و به همه این صورتها خوانده شده‌است.

و نسبت عذاب به شیطان داده شده به جهت تجلیل و شرم از خدای تعالی و بعضی گفته‌اند: شیطان او را وسوسه می‌کرد و می‌گفت: مرض تو طولانی شده، پروردگارت به تو رحم نمی‌کند.

و بعضی گفته‌اند: شیطان به ایوب می‌گفت: تو دارای نعمت و فرزند و اهل و چنین و چنان بودی، و الآن در بلا و گرفتاری و چنین و چنان واقع شدی، شیطان این سخنان را می‌گفت که شاید ایوب بی‌تابی کند.

و بعضی گفته‌اند: مرض ایوب شدید شد تا جائی که مردم از او اجتناب و دوری کردند، شیطان مردم را وسوسه نمود که او را ناپاک بدانند و از شهر خارج نمایند، نگذارند همسر ایوب با آنها رفت و آمد

نماید، ایوب از این مسئله آزرده می‌شد و به خدا نیز از همین مسئله شکایت کرد، از بلا و گرفتاری شکایت ننمود.<sup>۱</sup>

(أُرْكُضْ بِرِجْلِكَ) دعای او را اجابت کردیم و گفتیم: پای بزمین زن و او پایش را بزمین زد و چشمه‌ای از آنجا جوشید، پس به او گفتیم: (هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ) این چشمه‌ای است که در آن شستشو می‌شود و از آن نوشیده می‌شود.

و مقصود امر به شستشو و نوشیدن است، پس ایوب از آن آب غسل کرد و نوشید و به بهترین وجه سلامتی خود را بازیافت. (وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ) و ما اهل و فرزندان او را که در ابتدای گرفتاری ایوب مرده بودند دوباره به او بخشیدیم.

(وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ) و همان اندازه نیز بر آن افزودیم و به او اعطاء کردیم، یعنی به اندازه آنهایی که قبل از گرفتاری او مرده بودند. در سوره انبیاء درباره ایوب و همسرش مطالبی گفته شد. در همانجا مدت گرفتاری و چگونگی گرفتاری و بیان دادن دوباره اهل و فرزندان او و چگونگی بخشیدن علاوه بر مقدار آنها بیان شد.

(رَحْمَةً مِنَّا) همه امور گذشته نتیجه رحمت و تفضّل از جانب ما بوده است بدون آنکه او استحقاق آنرا داشته باشد (وَ ذِكْرِي) و این یادآوری است (لِأُولِي الْأَلْبَابِ) برای بخردان ژرف بین، تا از ما ناامید و مأیوس نشوند، در هنگام سلب نعمت امید به رحمت ما داشته باشند، مکرر این مطلب گذشت که عقل و مغز برای انسان جز با تلقیح ولایت حاصل نمی‌شود، زیرا انسان مادامی که ولایت برای او با شروطش حاصل نشود مانند بادام و گردوی خالی از

۱- مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۷۸.



مغز می‌شود که لایق آتش و سوختن است، حصول ولایت برای انسان مانند تلقیح درخت خرما است که آنرا دارای میوه و مغز می‌کند.

پس مقصود از «اولی الالباب» جز شیعه علی علیه السلام نیست، شیعیانی که ولایت برای آنها با شروطش حاصل شده باشد.

(وَ خُذْ بِيَدِكَ) این جمله عطف بر «ارکض» است و با دست بردار.  
(ضَغْثًا) دسته‌ای از چوب باریک خرما (فَأَضْرِبْ بِهِ) با آن چوب بر تن همسرت که قسم یاد کردی بزن.

(وَلَا تَحْنُثْ) و قسم خود را نشکن، این داستان چنانچه بعضی گفته‌اند چنین بوده: پس از آنکه ایوب اطلاع پیدا کرده که به همسرش نسبت زنا داده‌اند و زلفهایش را بریده‌اند، چون موهای زنش را بریده دید آن را راست شمرد و سوگند یاد کرد که صد چوب بر او بزند، بعد که فهمید همسرش موهایش را فرخته و به وسیله آن طعام و غذا خریده نسبت به سوگندی که خورده بود پشیمان شد.<sup>۱</sup>

(إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا) ما او را صبر کننده یافتیم، این جمله تعلیل «اذکر» یا «قلنا ارکض برجلک» یا «وهبنا له اهله» یا «وهبنا مثلهم معهم» یا «قلنا خذ بيدک ضغثًا» می‌باشد، یا تعلیل همه است، یا بیان حال ایوب است که در جواب سؤال از حال او.

(نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ) و ایوب چه خوب بنده‌ای بوده است که به سوی خدای تعالی زیاد و شدید و کامل بازگشت و انابه می‌کند.

از امام صادق علیه السلام از گرفتاری ایوب سؤال شد که به چه علت در دنیا گرفتار شده؟

۱- صافی: ج ۴، ص ۳۰۱.

فرمود: به جهتی نعمتی که خدای تعالی در دنیا به ایوب داد و ایوب شکر آن نعمت را ادا کرد، در آن زمان ابلیس محجوب نبود که تا عرش برود، وقتی بالا رفت و شکر نعمت ایوب را دید، به او حسادت کرد، گفت: پروردگارا ایوب شکر نعمت تو را بجا نیاورده مگر به مقداری که از دنیا به او داده‌ای و اگر در دنیا او را محروم سازی شکر نعمت تو را ادا نخواهد کرد، پس مرا بر دنیای او مسلط گردان تا بدانی که او شکر نعمت تو را هرگز بجا نمی‌آورد.

پس به شیطان گفته شد: من تو را بر مال و فرزند او مسلط کردم.

ابلیس به پائین سرازیر شد و هیچ مال و اولادی برای او باقی نگذاشت مگر آنکه نابود کرد، پس ایوب شکر و حمدش را اضافه کرد، شیطان گفت: پروردگارا مرا بر گوسفندان او مسلط گردان، پس خداوند او را بر گوسفندانش مسلط نمود، شیطان گوسفندان ایوب را نابود و هلاک نمود. باز شکر و حمد ایوب افزون شد، شیطان گفت: پروردگارا مرا بر بدن او مسلط ساز، خداوند شیطان را جز بر عقل و چشم ایوب مسلط ساخت.

پس ابلیس در بدن او دمید، در بدنش يك زخم بزرگ از سر تا پا پدید آمد، مدّت طولانی بر همین حالت ماند، حمد و شکر خدا می‌کرد، تا در بدنش کرم پدیدار گشت، کرم از بدنش بیرون می‌آمد، آنرا به جای خودش بر می‌گرداند، می‌گفت: به جای خویش برگرد که خدا تو را از همانجا آفریده، بدن ایوب متعفن شد تا آنجا که اهل قریه او را از قریه بیرون کردند، او را در محلّ زباله بیرون شهر گذاشتند، زن او رحمه

دختر یوسف فرزند یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بود که از مردم صدقه می‌گرفت و هر چه که پیدا می‌کرد برای ایوب می‌آورد، وقتی که بلا و گرفتاری ایوب طولانی شد و ابلیس دید صبر او زیاد است پیش اصحاب ایوب آمد که در کوه عزلت گزیده بودند، به آنها گفت: با ما نزد این بنده گرفتار و مبتلاء بیائید تا از گرفتاری او سؤال کنیم، پس به قاطرهای تیزرو سوار شدند و آمدند، تا نزدیک ایوب که رسیدند قاطرها از بوی بد ایوب رم کردند، نزدیک نرفتند، اصحاب ایوب به یکدیگر نگاه کردند، نزد او رفتند، در بین آنان نوجوانی بود که سئس کم بود. آمد و نزد ایوب نشست و گفت: ای ایوب اگر بما بگوئی که گناه تو چه بوده شاید خداوند درخواست ما را اجابت کند، ما این گرفتاری تو را که هیچ کس تا کنون چنین گرفتار نشده جز ناشی از امری که مخفی می‌کنی نمی‌بینیم؟! ایوب گفت: به عزت پروردگارم قسم خدا خودش می‌داند که من طعامی نخوردم مگر آنکه یتیم یا ضعیفی با من خورده است، هر وقت دو کار برای من پیش آمده که هر دو طاعت خدا بوده من آن کار را انتخاب کردم که بر بدنم شدیدتر و سخت‌تر بوده است.

پس آن نوجوان به یارانش گفت: وای بر شما نبی خدا را سرزنش کردید تا عبادت پروردگار را که مخفی می‌کرد، ظاهر ساخت.

ایوب گفت: پروردگارا اگر من در مجلس حکم و قضاوت می‌نشستم حجّت و دلیل خود را ظاهر می‌کردم، خدای تعالی لگه ابری را فرستاد و گفت: ای ایوب حجّت خویش را ظاهر ساز که تو را در کرسی حکم نشاندم، من نزدیک تو هستم، ایوب گفت: پروردگارا تو میدانی که هرگز نشده که دو امر برای من پیش بیاید و هر دو طاعت تو

باشد مگر آنکه من سخت‌ترین آن دو را عمل کردم آیا تو را حمد نکردم؟  
آیا تو را شکر ننمودم؟ آیا تو را تسبیح نگفتم؟

از ابر پاره ده هزار زبان ندا آمد که یا ایوب چه کسی تو را چنین  
کرده که عبادت خدا کنی در حالی که مردم از آن غافلند؟ و حمد و تسبیح  
و تکبیر خدا گوئی در حالی که مردم از آن غافلند؟ آیا منت می‌گذاری بر  
خدا با چیزی که خدا باید بر تو منت گذارد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: ایوب مقداری از خاک را گرفت و در  
دهانش گذاشت، سپس از پروردگار عذرخواهی کرد و گفت: خدایا تو  
چنین کردی و بر من منت گذاری پس خدای تعالی ملائکه‌ای را فرستاد،  
پایش را بر زمین زد، از آنجا آب بیرون آمد و ایوب خود را در آن آب  
شست، سلامتی خود را بازیافت، حالش بهتر از قبل شد، خدای تعالی بر  
او در آنجا باغی سرسبز رویانید، اهل و مال و فرزند و زراعتش را به او  
بازگردانید، ملائکه‌ای با او نشست و سخن می‌گفت و با او مأنوس بود،  
همسر ایوب آمد و با خودش لقمه نانی آورده بود، وقتی به محلّ قبلی  
ایوب رسید ناگهان دید آنجا تغییر کرده و دو مرد نشسته‌اند، گریه‌کرد و  
فریاد زدای ایوب چه مصیبت و بلائی به تو رسیده است.

ایوب همسرش را صدا زد، وقتی همسرش او را دید که خدای  
تعالی بدن و نعمتش را به او برگردانیده برای خدای تعالی سجده شکر  
به‌جای آورد، ایوب دید زلفهای همسرش بریده، این بدان سبب بود که  
زن ایوب از مردم برای ایوب غذا می‌خواست ببرد و چون موهای زیبا  
داشت به او گفتند: زلفهایت را به ما بفروش تا به تو طعام بدهیم، پس  
موهایش را برید و به آنها داد و در مقابل آن برای ایوب از آنها طعام

گرفت، وقتی ایوب دید موهای همسرش بریده غضبناک شد و سوگند یاد کرد که صد چوب به او بزند، بعداً همسرش به او خبر داد که سبب آن چنین و چنان بوده، ایوب از این پیش آمد غمناک شد، خدای تعالی به او وحی کرد: *يك دسته صدتایی از چوب باریك خرما بگیرد، به او بزن تا به سوگندت عمل کرده باشی، ایوب يك خوشه و شاخه خرما مشتمل بر صد چوب برگرفت، يك بار به تن زنش زد، بدین ترتیب از سوگندی که یاد کرده بود خارج شد.*

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند اهل و فرزندان او را که قبل از گرفتاری و بلای ایوب مرده بودند به او برگردانید، آنان که بعد از بلا و گرفتاری مرده بودند نیز برگردانید، همه آنها را زنده گردانید، با ایوب زندگی کرد.

پس از آنکه خداوند به ایوب صحت و سلامتی اش را بازگردانید از او سؤال شد: از این همه مصیبت‌ها کدام يك بر تو سخت گذشت؟  
گفت: شماتت دشمنان.

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی بارانی از ملخ طلا به خانه اش ریخت و آنها را جمع کرد، وقتی باد چیزی از آنها را می برد بدنبال آن می دوید جبرئیل گفت: ای ایوب آیا سیر نمی شوی؟

ایوب گفت: چه کسی از روزی پروردگارش سیر می شود؟<sup>۱</sup>  
از امام صادق علیه السلام از پدرش آمده است که فرمود: ایوب بدون گناه هفت سال مبتلا شد، انبیا: معصومانند و گناه و فساد نمی کنند، مرتکب گناه صغیره و کبیره نمی شوند، فرمود: ایوب با آن همه گرفتاری

۱- صافی: ج ۴، ص ۳۰۳ و ۳۰۵ - تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۳۹.

و ابتلاء بوی تعفن و بد از او پدید نیامد، صورت زشت و قبیحی پیدا نکرد، مدّتی خون یا چرک و خون از او بیرون نیامد، کسی که او را دید ناپاک و پلید ندانست، کسی از او وحشت نکرد و هیچ وقت در بدن او کرم نیفتاد، این چنین خدای تعالی رفتار می‌کند با جمیع کسانی که آنها را مبتلاء می‌کند از انبیاء و اولیاء خدا که بر او عزیز و مکرّم هستند، بدان جهت مردم از او دوری می‌کردند که او فقیر و در ظاهر امر ضعیف بود، چون مردم به تأیید و فرج و منزلتی که از جانب خدای تعالی داشت جاهل بودند.

نبیّ ﷺ فرموده: بزرگترین بلاها در بین مردم به انبیاء می‌رسد، سپس اولیاء، سپس هر کس که به آنها نزدیکتر است. و خداوند بدان جهت ایوب را مبتلا کرد و بلای بزرگی که با آن بلا گرفتاریها بر مردم آسان شود به او داد که مردم دیگر ادّعی ربوبیت برای او نکنند در آن هنگام که ببینند خدای تعالی آنچه را که از نعمت‌های بزرگ خویش ذکر نموده به او داده و رسانده‌است، تا مردم بدین وسیله استدلال کنند بر اینکه ثواب از جانب خدا دو نوع است: ثواب استحقاقی و ثواب اختصاصی. و نیز دیگر مردم ضعیفی را به جهت ضعفش تحقیر نکنند، فقیری را به جهت فقرش کوچک نشمارند، نه مریضی را به جهت مرضش، بدانند که خداوند مریض می‌کند هر کس را که بخواهد و شفا می‌دهد هر کس را که بخواهد هر وقت و هر طور و به سبب هر چیزی که بخواهد، آن عبرت قرار می‌دهد برای هر کس که بخواهد، او شقاوت و بدبختی قرار می‌دهد برای هر کس که بخواهد و سعادت و خوشبختی قرار می‌دهد برای هر کس که بخواهد، خدای تعالی در تمام این موارد در

قضاء خویش عادل و در افعالش حکیم است و برای بندگانش جز آنچه که اصلح به حال آنهاست انجام نمی‌دهد، هیچ نیرو و قوتی جز برای خدا نیست.<sup>۱</sup>

### آیات ۴۵-۵۴

وَ اذْكُرْ عِبَادِنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ اُولٰٓئِ الَّذِيْنَ  
 وَ اَلْاَبْصَارِ (۴۵) اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (۴۶) وَ اِنَّهُمْ  
 عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْاَخْيَارِ (۴۷) وَ اذْكُرْ اِسْمَاعِيلَ وَ اَلْيَسَعَ  
 وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِّنَ الْاَخْيَارِ (۴۸) هٰذَا ذِكْرٌ وَ اِنَّ لِّلْمُتَّقِيْنَ لِحُسْنِ  
 مَّآبٍ (۴۹) جَنَّاتٍ عَدْنٍ مُّفْتَحَةً لَهُمْ الْاَبْوَابُ (۵۰) مُتَّكِنِيْنَ  
 فِيْهَا يَدْعُوْنَ فِيْهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيْرَةٍ وَ شَرَابٍ (۵۱) وَ عِنْدَهُمْ  
 قٰصِرٰتٌ اَلطَّرْفِ اَثْرَابٍ (۵۲) هٰذَا مَا تُوعَدُوْنَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ (۵۳)  
 اِنَّ هٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَّفَادٍ (۵۴)

#### ترجمه

و یاد کن بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که همه توانمند (در عبادت) و دیده‌ور بودند. ما آنان را به خصلتی ویژه ساختیم که آخرت اندیشی بود. و ایشان در نزد ما از برگزیدگان نیک بودند. و یاد کن اسماعیل و الیسع و ذوالکفل را که همه از نیکان بودند. این یاد کردی است و پرهیزگاران را نیک سرانجامی است. همان بهشتهای عدن که درهائش برای ایشان گشوده است. در آنجا تکیه (بر اورنگ‌ها) زدگانند، در آنجا میوه‌های بسیار، نوشیدنی‌ها می‌طلبند. و نزد آنان دوشیزگان همسال چشم فروهشته (قانع به شوهر) هستند. این است آنچه به شما برای روز حساب وعده داده شده است. این همان رزق

۱- صافی: ج ۴، ص ۳۰۳. حزال: ج ۱ و ۲، ص ۳۹۹، ح ۱۰۸.

معین از جانب ماست که تمامی ندارد.

### تفسیر

(وَ اذْكُرْ عِبَادِنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ اُولٰٓئِیْ اَلْاٰیٰتِیْ وَ اَلْاَبْصَارِ) ابراهیم و اسحق و یعقوب را به یاد آر که در دنیا دولتمند، در آخرت بینش‌مند (بینا) بودند، تا تو و امت تو در هنگام نعمت امر آخرت را فراموش نکنید و دنیایتان را مقدمه آخرت خود قرار دهید، چنانچه اینان چنین کرده‌اند.

(اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ) ما به سبب نعمت آنها را به این خصلت درآوردیم که یا آخرت باشند.

(بِخَالِصَةٍ) به همان خصلتی که خالص برای ما است.

(ذِكْرَى الدَّارِ) این جمله بدل از «خالصة» است، یعنی به خصلتی که آن عبارت از تذکر دائمی دار آخرت است، یا مفعول له تحصیلی یا حصولی است، یعنی آنان را خالص گردانیدیم به عبادت خالص برای ما نسبت به یادآوری دار آخرت، اطلاق دار برای اشعار به این است که آخرت عبارت از دار و محل قرار است، نه دنیا که محل عبور و گذر بدان و نیکان است.

(وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفٰیْنَ الْاَخْيَارِ) و البته همه آنها از برگزیدگانی هستند که نزد مایند.

(وَ اذْكُرْ اِسْمَاعِیْلَ) اسماعیل فرزند ابراهیم را یاد کن.

(وَ اَلِیْسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلُّ مِّنَ الْاَخْيَارِ) و یسع (در سوره انعام

ذکر شد) و ذوالکفل (در سوره انبیاء ذکر شد) همگی از نیکان بودند.

(هَذَا) اینکه ذکر شد از انبیا و احوال آنان (ذِكْرٌ) ذکر و عبرت است



برای کسی که آخرت را بخواهد.

(وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَأْبٍ) یعنی عاقبت نیکو از آن متقین است اعم از آنکه نبی باشند یا نباشند.  
(جَنَّاتٍ عَدْنٍ مُمْتَحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ مُتَّكِئِينَ فِيهَا) کنایه از استراحت در بهشت است.

(يَدْخُلُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ) در بهشت دوستانشان را به میوه زیاد می‌خوانند، یا غلامان و کنیزانشان را بسبب آوردن میوه زیاد فرا می‌خوانند، یا خود میوه و شراب را می‌خوانند، چون متاعها و کالاهای بهشتی همه دارای علم و شعوراند، خودشان به‌سوی طلب‌کننده آنها می‌روند، آوردن بآه زایده برای تأکید و ارتباط دعوت به میوه است.

(وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ) یعنی نزد اهل بهشت حوریان هستند که به غیر همسرانشان نگاه نمی‌کنند.

(الْأُتْرَابُ) با همسرانشان همسال هستند، نه عجوز و پیرزن در میان آنها هست، نه کودک و بچه که نتوان از او بهره‌مند شد. ما، یا ملائکه به آنان می‌گوییم: (هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ) این همان چیزی است که برای روز حساب به شما وعده داده شده است و این روزی ما است که انقطاع و فنا ندارد.

## آیات ۵۵ - ۷۰

هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِيْنَ لَشَرَّ مَأْبٍ (۵۵) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ

الْمِهَادُ (۵۶) هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ (۵۷) وَءَاخِرُ مِنْ شَكْلِهِ  
 أَزْوَاجٌ (۵۸) هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ ضَالُّوا النَّارِ  
 (۵۹) قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدْ مُتِمُّوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ (۶۰)  
 قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ (۶۱)  
 وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ (۶۲) أَتَّخَذْنَا هُمْ  
 سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ (۶۳) إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ  
 النَّارِ (۶۴) قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ أَلَوْ حِدَ الْقَهَّارُ  
 (۶۵) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (۶۶) قُلْ  
 هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ (۶۷) أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۶۸) مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ  
 بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۶۹) إِنَّ يُوْحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنْمَأ أَنَا نَذِيرٌ  
 مُّبِينٌ (۷۰)

### ترجمه

چنين است، سرکشان را بدترین سرانجام است. همان جهنم است که  
 واردش می‌شوند و بد آرامگاهی است. چنين است، آب جوش و چرکابه که باید  
 بچشندش. و عذابی دیگر است همانند آن به انواع و اقسام. این گروهی است که  
 همراه با شما به دوزخ فرو رفته؛ خوشامدی نیست ایشان را، چرا که به آتش  
 دوزخ در آینده‌اند. گویند شما را خوشامدی نباشد؛ شما بودید که آن راه را پیش  
 پای ما گذاشتید؛ پس بد قرارگاهی است. گویند پروردگارا هر کس که این را پیش  
 پای ما گذاشته است، غذایش را در آتش دوزخ دو چندان بیفزای. و گویند ما را  
 چه شده است که مردانی را که از بدکاران می‌شمردیمشان، (در اینجا) نمی‌بینیم؟  
 آیا آنان را به ریشخند گرفته‌ایم، یا چشمها (مان) بر ایشان نمی‌افتد؟ بی‌گمان  
 ستیزه‌ی دوزخیان با همدیگر حق است. بگو من فقط هشدار دهنده‌ام و خدایی جز

خداوند یگانه‌ی قهار نیست. پروردگار آسمانها و زمین و مابین آنها که پیروزمند آمرزگار است. بگو آن خبری است بس بزرگ. که شما از آن روی گردانید. مرا هیچ آگاهی از ملاء اعلی نیست، آنگاه که (فرشتگان) مجادله کردند. به من وحی نمی‌شود جز در این باب که من هشدار دهنده‌ای آشکارم.

### تفسیر

(هُذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَأْبٍ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ) لفظ «طاغین» به بنی‌امیه و دوستان آنها تفسیر شده، مکرر گفته شده که اصل در هر شرّ و صاحب شرّ دشمنان علی و بنی‌امیه و موافقین آنها است، لذا صحیح است هر جا که در قرآن شرّ و صاحب شرّ ذکر شده به دشمنان علی علیه السلام تفسیر شود.

(هُذَا فَلْيَذُوقُوهُ) لفظ «هذا» مبتداء، «لیذوقوه» خبر آن است، لفظ «فاء» زائده، یا منصوب بر شریطه تفسیر است، فاء زائده، یا منصوب به فعل مقدّر مانند فعل مذکور و فاء غیر زائده، یا مبتداء به توهم «أما» یا تقدیر «أما» و فاء غیر زائده است، یا لفظ «هذا» مبتداء و خبر آن «حمیم» و «فلیذوقوه» معترضه است. یا لفظ «هذا» خبر مبتدای محذوف است، یعنی «العذاب هذا» یا «هذا هو العذاب» یا به معنی «خذذا» است.

یعنی بگیر آنرا که ذکر شد از اینکه عاقبت بد برای طاغین و سرکش‌ها است که نافرمانی خدا کنند.

(حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ) غسق الجرح غسقاً، یعنی از زخم آب زرد آمد، مقصود خونابه‌ای است که از بدن‌های اهل جهنم بیرون می‌آید.  
(وَأَخْرَجُوا مِنْهُ شُكْلَهُ) عطف بر «حمیم» یا مبتداست، خبر آن محذوف است، یعنی آنان عذاب دیگری دارند مثل این عذاب، یا چشیدنی دیگری دارند

از مثل این چشیدنی، یا مبتداست که خبر آن (أَزْوَاجٌ) است، عذاب دیگری مثل آن عذاب برای آنان است که گوناگون می‌باشد.

یا لفظ «ازواج» مبتداء، «آخر من شکله» خبر است، معنی آن این است: صنف دیگری از عذاب مثل این صنف ازواج گوناگون برای این صنف یا انواع مختلف بر حسب باطن است. و لفظ «آخر» «آخر» بصورت جمع خوانده شده است.

(هَذَا فَوْجٌ) جمله حالیه یا مستأنفه بنا بر تقدیر قول است.

(مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ) لفظ «الافتحام» دخول در سختی و شدت است با شدت و سختی، یعنی به رؤسا یا بنی امیه گفته می‌شود: این متبوع‌ها و پیروان، یا بنی العباس گروهی هستند که با شما داخل جهنم شدند.

(لَا مَرْحَبًا بِهِمْ) جمله حالیه، یا وصفیه یا مستأنفه و جواب سؤال مقدر است، یا نفرین بر آنها از کلام خدا است، یا از قول رؤساء به متبوعین به تقدیر قول است، یعنی بدا به حال اینان.

(إِنَّهُمْ ضَالُّوا النَّارِ قَالُوا) این جمله تعلیل است، بعضی گفته‌اند: بنی امیه گویند: بدا به حال شما<sup>۱</sup>.

پیروان به رؤساء یا بنی العباس به بنی امیه گویند:

(بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ) بلکه بدا بر حال شما، چون اولاً شما اقدام بر چیزی کردید که ما را داخل در آتش نموده، شما در این مورد جلودار و مورد اقتدای ما بودید.

(أَنْتُمْ قَدْ مُتْمَوُّهُ) این عذاب، یا این دخول در آتش یا این دعوت را شما برای ما پیش کشیدید (لَنَا) اولاً با کارها و اقداماتی که انجام

دادید و ثانیاً ما را پیروان خود قرار دادید.

(فَبُئِسَ الْقَرَارُ) پس جهنم چه بد منزلگاه است.

(قَالُوا) بعضی گفته‌اند: سپس بنی امیه می‌گویند:

(رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ) پروردگارا

آن کس که این عذاب را برای ما پیش فرستاد، عذابش را در آتش چند

برابر کن، چون آنها ظلم به آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تأسیس کردند، ما را در این

مورد از آنها پیروی کردیم.

(وَقَالُوا) پیروان یا بنی العباس، یا رؤساء و بنی امیه، یا همه

می‌گویند: (مَا لَنَا لَا نَرِي رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ) چه شده‌است

ما مردانی را که از اشرار حساب می‌کردیم اینجا نمی‌بینیم؟

بعضی گفته‌اند: این سخن را دشمنان آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گویند،

مقصودشان شیعه امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است.<sup>۱</sup>

(أَتَّخَذْنَاَهُمْ سِخْرِيًّا) لفظ «اتخذناهم» با کسره‌ی همزه خوانده شده،

که آن صفت دیگری برای «رجالاً» است، با همزه‌ی استفهام خوانده شده بنا بر

اینکه انکار توییخی باشد.

(أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ) لفظ «ام» معادل قول خدا: «ما لنا لا

نری» است، گویا که آنان گفتند: کسانی را که ما از بدان و اشرار حساب می‌کردیم

اینجا نیستند، ما آنها را نمی‌بینیم، یا اینکه اینجا بودند و چشمهای ما به آنها

نمی‌افتد.

(إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ) این منازعه‌ی اهل جهنم و بهشت امری است

حتمی که واقع می‌شود.

(تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ) این جمله بدل از لفظ «ذلك» است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: خدای تعالی شما را ذکر نموده آنجا که از دشمن شما در آتش حکایت کرده و فرموده: «و قالوا ما لنا لا نری... تا آخر» فرمود: به خدا سوگند خدای تعالی از این آیه جز شما را قصد و اراده نکرده، شما در نزد اهل این عالم از اشرار و بدان مردان شدید، در حالیکه به خدا سوگند در بهشت شادمانید، آنها در آتش به دنبال شما می گردند.

روایت شده: آگاه باشید به خدا سوگند حتی دو نفر از شما هم وارد آتش نمی شود، نه به خدا سوگند، يك نفر هم وارد آتش نمی شود، به خدا سوگند شما هستید که خدای تعالی درباره ی آنها گفته: «و قالوا ما لنا».

در روایت دیگری است: آنگاه که اهل آتش در آتش مستقر شود شما را جستجو می کند، هیچ يك از شما را در آنجا نمی بیند و به یکدیگر می گویند: «ما لنا... تا آخر»<sup>۱</sup>.

و این است معنای قول خدای تعالی: «انّ ذلك لحقّ تخاصم اهل النار» یعنی درباره شما نزاع و مخاصمه می کنند، همانطور که در دنیا می گفتند.

(قُلْ) به مشرکین، یا به منافقین امت خود بگو:

(إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ) من فقط انذار کننده هستم، من شما را بر توحید یا بر ولایت علی علیه السلام مجبور نمی کنم.

(وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ أَلُوْ حِدُ الْقَهَّارُ) پس حکمی جز برای خدا نیست، چون خداوند قهّار است، پس معبودی جز او نیست، پس من

۱- صافی: ج ۴، ص ۳۰۷. کافی: ج ۸، ص ۳۳، ح ۶. تأویل الآيات الظاهرة: ص ۴۹۶.

حکم به خلافت و جانشینی از جانب خودم نمی‌کنم، کسی که او را شریک خدا قرار دادید دارای هیچ حکمی نیست.

(رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ) پس شرکاء شما در هیچ یک از آسمانها و زمین و آنچه که بین آن دو است ربوبیتی ندارد.

و احدی در خلق او حکمی ندارد، نمی‌تواند از جانب خودش خلیفه و جانشین نصب کند. که تنها او پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در بین آن است می‌باشد، او پیروزمند بخششگر است.

(قُلْ هُوَ نَبِيُّ عَظِيمٍ) آن توحید یا ولایت و امامت امیرالمؤمنین که من به آن خبر داده‌ام، چنانچه در خبر تفسیر به ولایت علی عليه السلام شده است.<sup>۱</sup>

نبأ و خبر بزرگش است، چون ولایت خبری است که هیچ خبری نیست مگر از آن حاصل شده باشد، هیچ امر و نهی و رسالت و نبوت و بشارت و انذار و وعد و وعیدی نیست مگر به سبب ولایت و به خاطر ولایت.

(أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ) اعراض و روی گردانیدن از آن نبأ اعراض از لطیفه انسانی است که همان لطیفه الهی است، آن لطیفه ربّ هر مربوب در مقام نازل و پائین خود می‌باشد، آن اسم ربّ است، آن عبودیت است که کنه آن ربوبیت است، آن ریسمان از جانب خداست، ریسمانی که بدون آن و بدون ریسمانی از جانب مردم ذلت و خواری بر مردم زده می‌شود.

(مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى) این جمله مقول قول رسول خدا صلى الله عليه وآله است، یعنی اگر از تو ملاء اعلی سؤال کردند به آنها بگو: من علم به ملاء اعلی ندارم.

۱- بصائر الدرجات: ص ۲۲۷، ح ۱.

یا آنها را آگاه کن که ملاء اعلی که التفات و توجّهی به زمین و اهل زمین ندارند در این خبر مخاصمه می‌کنند تا علم به مخاصمه و گفتگوی ملاء اعلی و فرشتگان را از خودت سلب کنی. و بگو: علم من از بالا و فرشتگان اندک است. (إِذْ يُخْتَصِمُونَ) درباره این خبر بزرگ مخاصمه و گفتگو داشتند، چون دشمن ورزی آنها عظیم و آنچه که درباره آن بحث و گفتگو و اختصام دارند عظیم و بزرگ است، گویا که برای بشر ممکن نیست علم به آن جدال و مخاصمه آنها پیدا کند در حالی که من بوسیله وحی خدا بر مقام و کلام آنها آگاه شده‌ام. (إِنَّ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ) لفظ «اتّما» با فتحه‌ی همزه خوانده شده، بتقدیر لام؛ یا با قرار دان جمله در جای مرفوع لفظ «یوحی».

و ابن عباس از نبی ﷺ روایت کرده که فرمود: پروردگارم به من گفته: آیا می‌دانی که ملاء اعلی و فرشتگان در چه چیز بحث و گفتگو می‌کنند؟ گفتم: نه. گفت: بحث و اختصام آنها در کفّاره‌ها و درجه‌ها است، امّا کفّاره‌ها عبارتند از کامل کردن وضو در صبح‌های سرد، قدم برداشتن به جماعت‌ها، انتظار نماز بعد از نماز. و امّا درجه‌ها عبارتند از افشای سلام، اطعام طعام و نماز در شب در حالی که مردم خواب هستند.<sup>۱</sup>

بنابراین این کلام بنا بر حکایت است به تقدیر محذوف، گویا که گفته شده: پروردگار من بمن گفته: آیا میدانی ملأ اعلی در چه چیز بحث و گفتگو می‌کنند؟ گفتم: نمی‌دانم. «لا علم لی... تا آخر»

در خیر معراج مضمون این خبر ذکر شده،<sup>۲</sup> و ممکن است مقصود از نبأ

۱- صافی: ج ۴، ص ۳۰۹. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۴۸۵.

۲- تفسیر قمی: ج ۲، ص ۲۴۳.



عظیم خبر آفرینش آدم باشد، که در این صورت معنای قول خدا: «ما کان لی من علم بالملأ الأعلى اذ یختصمون» این باشد که در آفرینش آدم ۷ بحث و گفتگو و مجادله می‌کنند و آیه بعدی که با «اذ قال ربك» شروع می‌شود متعلق به «یختصمون» یا بدل از «اذ یختصمون» باشد، «اذ یختصمون» ظرف «کان» یا بدل از «الملأ الأعلى» باشد، یعنی من علم به ملأ اعلی ندارم، علم به وقت قول خدای تعالی: «للملائكة انی خالق بشراً... تا آخر» ندارم.

### آیات ۷۱-۸۳

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ (۷۱) فَإِذَا سَوَّيْتُهُ، وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ، سَاجِدِينَ (۷۲) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۷۳) إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۷۴) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (۷۵) قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۷۶) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِمٌ (۷۷) وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۷۸) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۷۹) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۸۰) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱) قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (۸۳)

### ترجمه

چنین بود که پروردگارت به فرشتگان فرمود همانا من آفریده‌ای انسانی از گل هستم. پس چون او را استوار بپرداختم، در آن از روح خود دمیدم برای او

به سجده در افتید. آنگاه فرشتگان همگی سجده کردند. مگر ابلیس که استکبار ورزید و از کافران شد. فرمود ای ابلیس چه چیزی تو را از سجده به آنچه با دستان خویش آفریده‌ام، باز داشت؟ آیا کبر ورزیدی یا از بلند مرتبگان بودی؟ گفت من بهتر از او هستم؛ (چرا) که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای. فرمود از آنجا (بهشت) بیرون شو که تو مطرودی. و لعنت من تا روز جزا بر تو باد. گفت پروردگارا پس مرا تا روزی که (همگان) برانگیخته شوند، مهلت ده. فرمود تو از مهلت یافتگانی. تا روز آن هنگام معین. گفت: (سوگند) به عزت تو که همگی آنان را گمراه خواهم ساخت. مگر از میان آنان، آن بندگان را که اخلاص یافته‌اند.

### تفسیر

(إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ يَا بَلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ) تفسیر این آیات در سوره اعراف و

حجر گفته شد، بدانجا مراجعه شود.

### آیات ۸۴-۸۸

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ (۸۴) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ  
تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۵) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ  
الْمُتَكَلِّفِينَ (۸۶) إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (۸۷) وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ  
بَعْدَ حِينٍ (۸۸)

### ترجمه

فرمود حقّ است و حقّ را می‌گویم که جهنّم را از تو و کسانی از آنان که از تو پیروی می‌کنند، جملگی آکنده خواهم ساخت. بگو برای آن (رسالت) از شما مزدی نمی‌طلبم، من از بر خود بستگان نیستم. این جز پندی برای جهانیان نیست. و خبرش را پس از چندی خواهید دانست.

### تفسیر

(قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ) لفظ «حقّ» در هر دو منصوب خوانده شده، بنابراین «حقّ» اوّل مفعول فعل محذوف است، یعنی «فالحقّ الحقّ» یا «فالحقّ تقول» یا مفعول «أقول» است، «حقّ» دوّم برای تأکید عطف شده است، یا مفعول «خذ» محذوف است به قرینه مقام، به حذف حرف قسم است، با رفع «حقّ» اوّل، نصب دوّم خوانده شده، که در این صورت «حقّ» اوّل مبتداء است که خبر آن حذف شده یعنی حقّ بر من گفته شده، یا حقّ سوگند من است، یا حقّ از من است.

یا خبر آن جمله قسم محذوف و جواب آن است، چون لفظ «الحقّ» در معنای جمله است، یا «الحقّ» اوّل خبر است، مبتدای آن محذوف شده است، یعنی «أنا الحقّ» یا «قولی الحقّ» یا «قولك الحقّ»، هر دو لفظ «حقّ» مرفوع خوانده شده بنا بر آنکه حقّ اوّل طبق وجوه سابق باشد، حقّ دوّم مبتداء، لفظ «أقول» خبر

آن باشد که ضمیرش حذف شده است.

یا حقّ دوّم تأکید حقّ اوّل، «أقول» مستأنف است، یا حقّ اوّل مبتداء و «أقول» خبر آن، حقّ دوّم تأکید آن باشد.

و هر دو مجرور خوانده شده بنا بر تقدیر حرف قسم، با جرّ حقّ اوّل و نصب دوّم نیز خوانده شده، وجه آن ظاهر است.

(لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ) که من جهنّم را از تو و همگی آنانی که از تو پیروی می کنند، پر می سازم.  
(قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) این جمله اخیر استیناف است.

خطاب به رسول خدا ﷺ است تا توهم لگه حرص و طمع را از او مرتفع سازد، نیز جهت وعده و وعید است، یعنی به کفار مکه بگو: این ادّعی من اگر دروغ است خالی از این نیست که من طالب دنیا باشم، اگر من طالب دنیا بودم با تلویح و اشاره از من طلب مال از شما یا طلب اعتبار و مقام ظاهر می شد در حالی که تا کنون چیزی از من ظاهر نشده، یا به آنها بگو: من به رسالت خویش مزد و اجر نمی خواهم تا مرا به طمع در اموالتان متّهم نکنید، از من اعراض نمایید.

(وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ) و من بدون دلیل و برهان مقام رسالت را بر خود نمی بندم، اگر من دروغگو بودم بالاخره به تکلف می افتادم.

و ممکن است اخبار به این باشد که رسول خدا ﷺ در هیچ يك از امورش تکلف نداشت، نه در لباس، نه در غذا، نه در میهمانی و نه برای میهمانها و اصحابش.

و مقصود از ضمیر مجرور تبلیغ یا پند و اندرز، یا یادآوری قرآن است.  
(إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ) قرآن جز تذکر و یادآوری، شرف، نام نیک نیست، یا مقصود این است که علی عليه السلام یا تبلیغ ولایت او جز ذکر و یادآوری

برای عالمیان نیست.

(وَ كَتَبْنَا لَهُ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ) خبر تبلیغ من یا خبر قرآن یا خیر علی ع

و ولایت او را حتماً پس از مرگ یا در روز قیامت، یا روز بدر، یا بعد از کامل

شدن سلطنت من، خواهی دانست.

## سوره زمر

همه‌ی این سوره‌ی مکی است، بعضی<sup>۱</sup> گفته‌اند: جزء سه آیه که در مدینه درباره‌ی وحشی قاتل حمزه نازل شده است، آن سه آیه از: «قل یا عبادی... تا آخر آن سه آیه است» کلاً این سوره شامل هفتاد و پنج آیه است.

### آیات ۱-۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ  
الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (۲) أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ  
الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا  
إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ  
لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (۳) لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا  
لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحٰنَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۴)  
خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يَكُوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ  
النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى  
أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (۵) خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا  
زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنْ الْأَنْعَامِ ثَمَنِيةً أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ  
أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ  
الْمُلْكُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَىٰ تُصْرَفُونَ (۶) إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ

عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ  
 وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ  
 إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷) وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ  
 مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ  
 وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ  
 أَصْحَابِ النَّارِ (۸)

### ترجمه به نام خداوند بخشنده مهربان

کتابی است که از سوی خداوند پیروزمند فرزانه فرو فرستاده شده است. ما کتاب آسمانی را به راستی و درستی بر تو نازل کرده‌ایم، پس خداوند را در حالی که دین خود را برای او پاک و پیراسته می‌داری بپرست. همان دین خالص خدای راست، کسانی که به جای او سرورانی به پرستش می‌گیرند (و مدعی می‌شوند) آنان را جز برای این نمی‌پرستیم که ما را با تقرّبی به خداوند نزدیک گردانند، بیگمان خداوند در آنچه ایشان در آن اختلاف دارند، در میانشان داوری خواهد کرد؛ که خداوند کسی را که دروغزن کفران پیشه است، هدایت نمی‌کند. اگر خداوند می‌خواست که فرزندی (برای خود) برگزیند، آنچه می‌خواست از میان آنچه آفریده است، برمی‌گزید؛ اما او (از این نسبتها) منزّه است؛ او خداوند یگانه قهار است. آسمانها و زمین را به حق آفریده است، شب را بر روز و روز را بر شب می‌گستراند، خورشید و ماه را رام کرده است، که هر یک تا سر آمدی معین روان است، همان او پیروزمند آمرزگار است. شمارا از تنی یگانه آفرید، سپس همسرش را از او پدید آورد، برای شما هشت قسم از چارپایان آفرید؛ و خود شما را در شکم مادرانتان، آفرینشی در میان تاریکیهای سه گانه می‌آفریند؛ این چنین است خداوند پروردگارتان، که فرمانروایی او راست، خدایی جز او نیست، پس چگونه به بیراهه می‌روید؟ اگر کفران بورزید،

(بدانید که) خداوند از شما بی‌نیاز است؛ اما کفران را هم بر بسندگان خویش نمی‌پسندد؛ و اگر سپاس بگزارید آن را بر شما می‌پسندد؛ و هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر ندارد؛ سپس باز گشتگان به سوی پروردگارتان است، آنگاه شما را از (حقیقت و نتیجه) آنچه کرده‌اید، آگاه می‌سازد، که او از راز دلها آگاه است. و چون بلایی رسد پروردگارشان را - انابت کنان - می‌خواند، سپس چون نعمتی از سوی خویش به او ارزانی دارد، فراموش می‌کند که پیشتر چه دعایی به درگاه او داشت، برای خداوند همتایانی قائل می‌شود (دیگران را هم) از راه او گمراه سازد؛ بگو با کفر خویش اندکی (از زندگانی) به‌رمند شو که (سر انجام) تو از دوزخیانی.

### تفسیر

(تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ) لفظ «تنزیل الکتاب» مبتدا، خبر آن لفظ «من الله» یا محذوف است، یا خبر مبتدای محذوف است، یعنی «هذا تنزیل الکتاب» و توصیف «الله» به عزیز و حکیم جهت بزرگداشت شأن کتاب و بر حذر داشتن از مخالفت آن، ترغیب به پیروی از آن است. و مقصود از کتاب قرآن یا رسالت، یا نبوت و احکام آن دو، یا ولایت و آثار آن، یا کتاب ولایت علی و خلافت او می‌باشد، در اوّل سوره‌ی بقره درباره «کتاب» شرح کاملی بیان شد.

(إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: چه کسی کتاب را نازل کرده، بر چه کسی نازل کرده است؟ پس فرمود: ما نازل کردیم.

(إِلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ) حقّ عبارت از مشیّت است، آن ولایت علی علیه السلام و علویّت او است، یعنی به سبب حقّ یا متلبس بحق، یا با حقّ (یعنی



علویت است کتاب را از مقام پشتت امر به مقام کلمه و حکم یا صدر و نازل کردیم.)

﴿اعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ لَهُ الدِّينَ﴾ مقصود از دین طریق و راه، یا اعمال دین و اخلاص طریق به سوی خداست پس خدا را طوری بپرستید که مبدأ سلوک و غایت آن آمیخته و آلوده به چیزی از اعراض نفس و شرک آوری شیطان نباشد، آن کار سخت و دشواری است که جز از کامل حکیمی که در همه‌ی کارها بر احوال مراقب است بر نیاید و ممکن نگردد.

(أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ) تقدیم لفظ «لله» جهت شرافت آن و قصد حصر است و با مفهوم مخالفت قید دلالت می‌کند بر اینکه دین غیر خالص به سوی خدا باز نمی‌گردد، چه خدای تعالی بی نیازترین شریکان است، در هر چیزی که شریک برای او قرار داده شوند خداوند شرک آورنده را به شریک واگذار می‌کند.

(وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ) جمله‌ی «ماتعبدهم» حال یا خبر یا مستأنف و معترضه بین مبتداء و خبر است، در همه‌ی صور لفظ «قول» در تقدیر گرفته می‌شوند.

(إِلَّا لِيُقْرَبُونَآ إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ) این جمله متأنف و جواب سؤال مقدر از حال آنها است، یا جمله خبر از «الَّذِينَ اتَّخَذُوا» یا خبر بعد از خبر از آن است.

یعنی برای تقرّب به خدا به آنها رو می‌کنند در حالی که خداوند داوری می‌کند.

(مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ) در چیزی که اختلاف می‌کنند، از امر دین یا

رسالت یا ولایت علی علیه السلام.

از نبی صلی الله علیه و آله در خبری روایت شده که بر مشرکین عرب روی آورد و فرمود: شما چرا جز خدا بت ها را می پرستید؟ جواب دادند: ما بدین وسیله به خدا نزدیک می شویم و تقرب می جوئیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا آن بت ها می شنوند و اطاعت و عبادت پروردگارشان را می کنند تا شما با تعظیم آنها به خدا نزدیک شوید؟!

گفتند: نه، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس شما آن بت ها را با دست خودتان ساخته اید؟ گفتند: بلی، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر آنها شما را بپرستند در صورتی که پرستش از آنها ممکن باشد سزاوارتر از این است که شما آنها را عبادت کنید، در صورتی که مأمور به تعظیم آنها نباشد و کسی که عارف به مصالح و عاقبت های شماست، در چیزی که شما را به آن تکلیف می کند حکیم باشد امر به تعظیم آن بت ها نکرده<sup>۱</sup> و نخواهد کرد.

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) این جمله در مقام تعلیل یا خبر بعد از خبر است، رابط تکرار معنای مبتداست.

(مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ) خداوند دروغگوی ناسپاس را هدایت نمی کند، چون آمادگی و استعداد هدایت و استحقاق آنرا ندارد.

(لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا) اگر خدا می خواست فرزندی بگیرد، چنانچه ملائکه و مسیح و عزیر را برخی به او نسبت داده اند (لَا ضَافِي مِمَّا يَخْلُقُ) از آنچه که خلق کرده و می آفریند انتخاب می کرد، از قبیل اصناف ملائکه

۱-الصافی ج ۲ ص ۳۱۳، الاحتیاج ج ۱ ص ۲۶ ط مؤسسه الاعلمی، نورالتقلین ج ۴ ص ۴۷۵

و انواع بشر و جن (مَا يَشَاءُ) آنچه را که می‌خواست از پسران انتخاب می‌کرد، نه آنچه را که از دختران به او نسبت داده‌اند.

(سُبْحَانَهُ) خداوند منزّه است از شریک، فرزند، هم‌نشین و دوست.

(هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ) او خدای واحد است که مثل و مانند ندارد تا

دارای فرزند باشد.

(الْقَهَّارُ) آن‌گونه چیره‌دستی است که جایز نیست دارای شریک

و مانند باشد، فرزند مثل و مانند او می‌شود، شریک مثل و مقابل او قرار می‌گیرد، نه مقهور و مورد تسلط و تسخیر او.

(خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ) او

شب را در روز داخل می‌کند، اگر لفظ «یکور» از باب تکرار «عمّامه» و پیچیدن هر طاقه بر روی دیگری باشد، به معنای این است که شب روز را می‌پوشاند، یابه معنای تکرار و پشت سر هم بودن شب و روز است.

(وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ) برای

اشاره به پشت سر هم بودن شب و روز و تکرار این مطلب در مورد شب و روز لفظ مضارع آورد و فرمود و روز را بر شب می‌پیچاند و می‌پوشاند ولی در مورد تسخیر آفتاب و ماه لفظ ماضی آورد، یعنی از پیش خورشید و ماه را فرمانبر قرار داد (که تقدم وجود خورشید و ماه بر حرکت وضعی و انتقالی و وجود شب و روز است).

(كُلُّ يَجْرِى) هر يك به‌طور استمرار بر مدار خود در وقت معین

گردش می‌کنند.

(أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ) خداوندی که هیچ مانعی از تحقق مر او او منع

نمی‌کند، چیزی از این تکرار و گردش و از این تسخیر و تسلط نمی‌تواند منع کند. «الغفار» آمرزنده‌ای که بندگان را بر حالتی که بر آن هستند از نیاز خواهی و نسبت فرزند به خدا او سایر گناهان مؤاخذه نمی‌کند تا شاید توبه کنند که در این صورت خداوند آنها را می‌بخشد.

(خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ) در سوره‌ی نساء درباره این آیه

شرحی بیان شد.

(ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا) آوردن لفظ «ثم» جهت اشاره به تعقیب

و ترتیب در اخبار است، چه خلق کردن جماعت بسیار از يك نفس امر غریب و شگفتی نیست، خلق همسر و جفت از آن نفس که در میان جماعت بسیار با آن نفس واحد شریک باشد امر غریب است.

(وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَنِيَّةً أزواج) بیان زوجهای

هشتگانه در سوره‌ی انعام گذشت، لفظ «أنزل» در اینجا به معنای خلق و آفریدن است چنانچه این معنا به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده است.

و استعمال لفظ «أنزل» برای اشعار به این است که شئی بودن هر چیز به

سبب فعلیت اخیر آن است، فعلیت اخیر هر صاحب نفسی نفس اوست.

و تحقیق مطلب این است که نفوس اگر چه از نظر جسمانی

حادث است، لیکن از اسمان ارواح و ارباب انواع به سوی افرادانواع

نازل شده است.

بنابر این استعمال «أنزل» در معنای «خلق» به طریق مجاز نیست.

(يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ) شما و بعد از خلقت گوشت و استخوان، بعد مضغه و علقه به صورت حیوانی کامل و درست آفرید.

(فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ) در حالی که شما را از تاریکی شکم و رحم و مشیم چنانچه در خبر آمده است گذراند.  
 (ذَلِكُمْ اللَّهُ) یعنی خدایی که اوصاف و افعالش چنان است که ذکر شد پرورگار شماست.

(رَبُّكُمْ) پس پروردگاری جز او طلب نکنید.  
 (لَهُ الْمُلْكُ) یعنی همه مملوک‌ها و هر چیزی جز خدا مملوک او است، یا مقصود عالم ملك است در مقابل علم ملکوت.  
 (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَانِّي تُصْرَفُونَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ) چون در پند و موعظه‌ی و منصرف ساختن آنها از معبودهای باطل مبالغه نمود این توهّم پیش آمد که خدای تعالی چون احتیاج به آنها دارد و آنان را از معبودهای باطل باز می‌دارد، لذا این توهّم را بدین گونه از بین برد که اهتمام خدای تعالی به توجّه شما به سوی خدا جز محض رحمت و تفضّل بر شما نیست، نه آنکه خدای تعالی به شما احتیاج داشته باشد.

(وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ) که خدابه کفر بندگانش راضی نیست.  
 تحقیق این مطلب کفر به سبب اراده خدا است، خداوند به آن راضی نیست و به ایمان راضی است:

در ضمن مطالب گذشته گفتیم که رحمت رحمانی که وجود و

بقای اشیا به سبب آن می‌باشد به منزله ماده رحمت رحیمی و غضب و رضا و سنحط و هدایت و اضلال است و کمالت اوّلی ذاتی همه‌ی مکونات به وسیله رحمت رحمانی حاصل میشود، کمالات ثانوی که در صورت عدم وجود مانع به موجودات می‌رسد به وسیله‌ی رحمت رحیمی حاصل می‌گردد که به آن ولایت تکوینی و رضای تکوینی گفته می‌شود، رسیدن صاحبان عقول به کمالات ثانوی تکوینی به سبب رحیمی است، که به آن ولایت تکلیفی و رضا و هدایت و توفیق و غیر آنها گفته می‌شود.

و انحراف تکوینی موجودات از راه مستقیم که فطرا" آن راه رامی‌روند تا به کمالات ثانوی برسند.

و انحراف مکلفین از راه مستقیم تکلیف خودشان جز با اراده و خود است خدای تعالی نمی‌شود، لیکن این انحراف ناشی از نقص ماده و حدود وجود آن موجود است، پس نسب انحراف به خودش سزاوارتر از نسبت آن به خالقش می‌باشد و این انحراف اگر چه مورد اراده‌ی خداست ولی مورد رضایت او نیست چون اراده بر حسب رحمت رحمانی، رضا بر حسب رحمت رحیمی است، انحراف مبعوض و مورد خشم خدا است، صاحب انحراف خوار و گمراه، قابل ولایت تکوینی و تکلیفی نیست.

(وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ) چون شکر از کمالات ثانوی تکلیفی است، کفر برخلاف آن تغیر شده است، یعنی خلاف ولایت و خلاف امام درحالی که شکر به ولایت و معرفت تفسیر شده است.

(وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ) و هیچ کس بار دیگری را نکشد،

این آیه ردّ بر کسانی است با زبان قال چنانچه تعالی حکایت کرده یا به آن حال چنانچه شأن منافقین امّت و شأن کسانی است که بدون اذن و اجازه ادّعی ریاست در دین داشته و می‌گفتند: از راه ما پیروی کنید و ما خطایای شما را متحمّل می‌شویم.

(ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) کنایه از این است که خداوند آنان را طبق عملشان مجازات می‌کند، چه خبردادن از عمل در آخرت جز جهت مجازات بر آن نیست.

(إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) مکرّر این مطلب گذشت که آنچه که در سینه هاست یا از قبیل: اراده‌ها، عزم‌ها، نیت‌ها، خیال‌ها و خطورات که بر آنها ذات‌الصدور صدق می‌کند یا از قبیل قوا و استعداد‌های است که در نفوس پنهان است و صاحبان سینه‌ها خود به آنها آگاهی ندارند، که آنها به ذات‌الصدور بودن سزاوارتر هستند، چون امور قبلی مانند اراده‌ها و عزم نیت‌ها به سرعت از بین می‌روند برخلاف قوا و استعدادها که از بین نمی‌روند و لذا آنان به صدق همراهی و مصاحبت سزاوارتر هستند و این جمله تعلیل این قول خدا: «ینبئکم» است، تهدید کسی است که اعمالش را مخفی می‌کند.

(وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ) عطف بر قول خدا: «انتکفروا» است، یعنی چگونه به خدا کفر می‌ورزید در حالی که هرگاه با سختی و ضرر روبرو می‌شوید به خدا پناه می‌برید، نه به غیر خدا؟! یعنی شما طبق فطرت اقرار به خدا کرده و به او پناه می‌برید؟! پس کفر و کفران نعمت‌ها بی‌شما جز به علّت پوشیده شدن سرشت و فطرت شما نیست.

(دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ) لذا در موقع ناچاری خدا را می خوانید که به سوی او برگردید.

پیش از این گفته شد که خیال که به سبب تصرّف قوه‌ی متخیله است، قوه‌ی عاقله را از تدبیر و تصرّف منع می‌کند، پند و موعظه وردع و منع عقل را می‌پوشاند، ولی وقتی با سختی و مشکل مواجه شد و واقعیتها را دید خیال از تصرّف باز می‌ایستد، انوقت که (غریزه حیات) و حکم عقل ظاهر می‌شود.

(ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ) وقتی خداوند تفضّل و عنایت نمود، چون لفظ «خوّل» جز در این معنا استعمال نمی‌شود.

(نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ) و آن مشکل سختی را که دفع آن را از خدا می‌خواست فراموش می‌کند، یا آن لطیفه‌ی غیبی را فراموش می‌کند که قوا و اهل مملکتش هنگام سختی او را فرامی‌خواند، چه پناه بردن به خدا، دعوت و فراخوانی جمیع اهل مملکتش به سوی خدا می‌باشد اگر چه نزول آیه در مورد ابی‌الفضیل می‌باشد، چنانچه در خبر آمده است.

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده که این آیه در مورد ابی‌الفضیل نازل شده است: او رسول خدا را ساحر می‌دانست، هر وقت به سختی و مریضی دچار می‌شد پروردگارش را فرامی‌خواند و از آنچه که درباره‌ی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته بود توبه می‌کرد، وقتی خدا به او صحت و عافیت می‌داد، توبه را فراموش می‌کرد، لذا خدای تعالی فرمود: «قل تمتع بكفرک قليلا» "آنک من اصحاب النار" منظور از اینکه ریاست تو بر مردم



بدون حَقِّ از جانب خدا و رسولش می‌باشد پس بگو کسی از کفرت بهره‌مند شود که از تو اهل آتشی امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: سپس خدای تعالی جمله بعد از این آیه را درباره‌ی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عطف نمود که از حال فضل او نزد خدای تعالی خبر می‌دهد، فرمود: «أَمِنْ هَوَقَانْت.....تا آخر»

(وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا) برای خدای تعالی امثال و شریکانی مانند بت‌ها و ستارگان قرار داده، یا برای خدا امثالی در وجودش قرار داده، مانند هواهای نفس و خواسته‌های آن.

(لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ) تا مردم، یا اهل مملکتش را از راه خدا گمراه کند، لفظ «لِيُضِلَّ» با فتحه یا خوانده شده‌است.

(قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا) بگو: ای ابافضیل، یا ابافلان، یا ای کسی که از قلب روی گردانده و به در نفس و خواسته‌های آن روی آمده اندکی از کفرت بهره‌مند شو.

(إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ) البته که تو از اهل آتش هستی، زیرا انصراف و روی گردانیدن از خدا، از ولایت و از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ یا روی گردانیدن از در قلب جز کسی که به انگیزه‌ها و داعی نفسانی گرفتار است محقق نمی‌شود، داعی و انگیزه‌های نفسانی جز شعله‌ی آتش نیست.

## آیات ۹-۲۰

أَمِنْ هُوَ قَنْتُ ءَأَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْأَخِرَةَ  
وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ

لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (۹) قُلْ يَعْبَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا  
 اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ  
 وَسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱۰) قُلْ إِنِّي  
 أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (۱۱) وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ  
 الْمُسْلِمِينَ (۱۲) قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳)  
 قُلِ اللَّهُ أَعْبُدْهُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي (۱۴) فَاَعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ  
 دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ  
 الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۵) لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ  
 مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَعْبَادِ  
 فَاتَّقُونِ (۱۶) وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطُّغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَيَّ  
 اللَّهُ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ (۱۷) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ  
 أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ (۱۸)  
 أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ (۱۹)  
 لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ عُرفٌ مِّنْ فَوْقِهَا عُرفٌ مَّيْبُتَةٌ تَجْرِي  
 مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ (۲۰)

### ترجمه

آیا کسی که در پاسهائی از شب، گاه به سجده و گاه بر پا، نیایشگر است  
 (و) از آخرت بیم و به رحمت پروردگارش امید دارد (بهتر است یا مشرک غافل  
 ناسپاس)، بگو آیا کسانی که میدانند، با کسانی که نمی دانند بر ابرند؟ (هرگز)  
 فقط خردمندانند که پند می گیرند. بگو ای بندگان مؤمن من از پروردگارتان پروا

کنید؛ برای کسانی که در این دنیا نیکی کنند، پاداش نیکوست، زمین خدا گسترده است (از هجرت مهر اسید)؛ همانا پاداش شکیبایان بی حساب و به تمامی داده خواهد شد. بگو من فرمان یافته‌ام که خداوند را - در حالی که دینم را برای او پاک و پیراسته می‌دارم - بپرستم. و فرمان یافته‌ام که نخستین مسلمان (این امت) باشم. بگو من اگر از امر پروردگارم سر پیچی کنم، از عذاب روزی سهمگین می‌ترسم. بگو خداوند را - در حالی که دینم را برایش پیراسته می‌دارم - می‌پرستم. شما هم هر چه می‌خواهید به جای او بپرستید؛ بگو زیانکاران (واقعی) کسانی هستند که به خویشان و خانواده شان در روز قیامت زیان رسانده‌اند؛ هان این است زیانمندی آشکار. آنان را از فرازشان سایبانهایی از آتش است، از فرودشان هم سایبانهایی؛ این همان است که خداوند بدان بندگان را می‌ترساند؛ ای بندگان من از من پروا کنید. و کسانی که از طاغوت پرهیز کرده‌اند از اینکه بپرستندش، به سوی خداوند بازگشته‌اند، بشارت (/بهشت) ایشان راست؛ پس بندگانم را بشارت ده. همان کسانی را که قول (نیک و حق) را می‌شنود و آنگاه از بهترین آن پیروی می‌کنند؛ اینانند که خداوند هدایتشان کرده است و اینانند که خردمندانند. آیا کسی که حکم عذاب بر او تحقق یافته (و دوزخی) است، آیا تو کسی را که در دوزخ است می‌رهانی؟ ولی کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، غرفه‌هایی دارند که بر فراز آنها غرفه‌هایی ساخته شده است، (و) از فرودست آنها جویباران جاری است؛ بر وفق وعده الهی است (و) خداوند خلف وعده نمی‌کند. آیا ننگریسته‌ای که خداوند از آسمان آبی فرو می‌فرستد و آن را در (مخزن) چشمه ساران در دل زمین راه داد، سپس بدان کشت رنگارنگ بر می‌آورد، سپس (آن کشت) می‌خشکد و آن را زرد می‌بینی، سپس آن را خرد و خوار می‌کند؛ در امر برای خردمندان یاد آوری است. آیا کسی که خداوند دلش را به اسلام گشاده داشته است، از سوی پروردگارش بر خوردار از نور (هدایت) است (همانند سخت دلان است؟)، پس وای بر آنان که

از ترک خدا یاد الهی، سخت دل هستند؛ اینانند که در گمراهی آشکارند. خداوند بهترین سخن را در هیأت کتابی همگون و مکرر فرو فرستاده، که پوستهای کسانی که از پروردگارشان خشیت دارند از آن به لرزه در آید، سپس (آرامش یابند و) پوستهایشان و دل‌هایشان با یاد خدا نرم شود؛ این هدایت الهی است که به آن هر کس را که بخواهد به راه می‌آورد، هر کس را که خداوند در بیراهی گذارده باشد، او را راهنمایی نیست. آیا کسی که روز قیامت (با دست‌ان بسته) بخواهد با چهره‌اش از عذاب سخت جان به در برد (مانند کسی است که از آن در امان نیست؟)؛ و به ستمکاران (مشرک) گفته شود (نتیجه) کاری را که کرده بودید بچشید. پیشینیان آنان هم تکذیب (پیامبران و کتب آسمانی) پیشه کردند؛ آنگاه عذاب از جایی که گمانش را نمی‌بردند بر سرشان آمد. سپس خداوند به آنان در زندگانی دنیا خفت و خواری چشانید، اگر می‌دانستید عذاب اخروی سهمگین‌تر است. و برای مردم در این قرآن از هر گونه مثل زده‌ایم، باشد که پند گیرند. که قرآنی است عربی (/شیوا) بدون کثی و کاستی، باشد که پروا پیشه کنند. خداوند مثلی می‌زند از مردی (/برده‌ای) که چند شریک درباره او ستیزه جو و ناسازگارند و مردی (/برده‌ای) که (بی مدعی) ویژه یک مرد است، آیا این دو برابرند و همانندند؛ سپاس خدای راست؛ ولی بیشترین آنان نمی‌دانند.

### تفسیر

( اَمَّنْ هُوَ قَلْبُتُّ ءَاثَاءَ اَلَّیْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا یَحْذَرُ اَلْاٰخِرَةَ  
وَاِیْرَجُوْا رَحْمَةً رَبِّهِ ) آیا کسی شب را در حال سجده و قیام به عبادت  
می‌گذراند و از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگارش را امیدوار است  
مانند کسی است که چنین نیست؟

در این عبارت خبر مبتدا به جهت دلالت قرینه حالیه و دلالت قول خدا:

« قل هل يستوی الذّین یعلمون ... تا آخر آیه » حذف شده است.

یا معنای آیه چنین است: آیا کسی که کافر شده بهتر است یا کسی که عبادت و سجده خدا می‌کند؟ که معادل اوّل حذف شده، چون دو قرینه مذکور بر آن دلالت می‌کند، « اَمَّنْ هُوَ قَانَتْ » با تخفیف میم خوانده شده که در این صورت خبر محذوف است، یعنی آیا کسی که شب را به عبادت خدا مشغول است که این چنین نیست؟ یا خبر و معادل هر دو حذف شده، تقدیر آیه چنین است: « اَمَّنْ هُوَ قَانَتْ خیرام من کفر » و لفظ « قانت » تفسیر به علی علیه السلام شده، کسی که این چنین نیست جز دشمنان علی علیه السلام نیستند، تخصیص لفظ « قانت » به علی علیه السلام از باب اینکه او اصل خصلت‌های پسندیده و اعمال مرضی خداست منافات با تعمیم آن ندارد، چنانچه مکرر این مطلب گذشته است.

(قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الذّٰلِیْنَ یَعْلَمُوْنَ) بگو کسانی که شب را در حال سجود و قیام به سر می‌برند که آن لازمه علم است با غیر آن برابرند؟! چه علم و عمل با هم متلازم هستند، چنانچه در فصول اوّل کتاب گذشت.

(وَ الذّٰلِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ) یعنی کسانی که نمی‌دانند، در نتیجه به خدا، یا به نعمت‌های خدا، یا به رسول، یا به علی علیه السلام کافر می‌شود.  
(اِنَّمَّا یَتَذَكَّرُ اَوْ لَوْ اَلَّا لَبَسَ) مساوی نبودن آن دو گروه را صاحبان عقل‌ها متذکر می‌شوند، نه غیر آنها.

گویا که گفته است: یادآوری تو فایده‌ای ندارد، چون آنها از عقل خالی هستند، کسی که از عقل خالی است اگر چه همه‌ی نشانه‌ها برای او ذکر شود یا آورده شود، باز هم پند نمی‌گیرد. و مکرّر این مطلب گفته

شد که انسان بدون ولایت و بدون اتصال به ولیّ امر مانند گردوی بی مغز است که لایق آتش و سوزاندان است، بعد از اتصال و دخول در امرائمه علیهم السلام و دخول ایمان در قلب صاحب مغز می‌شود، زیرا ایمان به منزله‌ی مغز قلب است، لذا ائمه علیهم السلام «أُولُو الْأَلْبَابِ» را در آیات به شیعیان نشان بطریق حصر تفسیر کرده‌اند، از امام باقر علیه السلام آمده است: آنان که می‌دانند و علم دارند ما هستیم، دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند، شیعه‌های ما صاحبان مغز و عقل هستند.

از امام صادق علیه السلام آمده است: خدای تعالی ما و شیعیان ما و دشمنان ما را در يك آیه ذکر نمود و فرمود: «هل یستوی.....» به این مضامین اخبار زیادی رسیده است.

(قُلْ یَعْبَادِ الَّذِینَ ءَامَنُوا) خدای تعالی به رسولش صلی الله علیه و آله امر کرد که بندگان خدا را مورد خطاب قرار دهد، بنده بودن آنها را به خودش نسبت دهد تا مشعر به این باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله جانشین خدا در زمین او است، بلکه جانشین او در زمین و آسمان، مظهر جمیع اوصاف و نسبت‌های او است، پس هرکس که بنده و عبد خدای تعالی باشد عبد و بنده‌ی خلیفه‌ی او نیز می‌باشد، البتّه مقصود عبد اطاعت است، نه عبد عبادت.

(اتَّقُوا رَبَّكُمْ) از خشم خدا بپرهیزید.

(لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هَذِهِ الدُّنْیَا جَمَلَةٌ) «فِی هَذِهِ الدُّنْیَا» (متعلّق به «أحسنوا» است یا حال از قول خدای تعالی: «حسنه» است، زیرا محسن و نیکوکار همانطور که در آخرت دارای

نیکویی خوبی است در دنیا نیز دارای حسنه و نیکویی و خوبی است و حسنه‌ی در دنیا عبارت است از سهولت و آسانی راه و پیمودن آن راه و لذت بردن از آن، چه خوب گفته است مولوی در تفسیر حسنه در دنیا و آخرت آنجا که فرموده:

آتسانی دار دنیانا حسن      آتسانی دار عقبانا حسن  
راهرا برماچو بستان کن لطیف      مقصدماباش هم‌توای شریف

و این جمله با آنچه که در لفظ آمده و آنچه که حذف در موضوع تعلیل منطوق و مفهوم قول خدای تعالی: «اتَّقُوا رَبَّكُمْ» است، گویا که فرموده است: از خشم خدا بپرهیزید، که گناهکار معذب و مطیع و اطاعت کننده به ثواب می‌رسد، زیرا برای کسانی که خوبی کنند (حسنة) حسنه و برای کسانی بدی و گناه کنند عقوبت است.

(وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ) زمین خدا وسیع و گسترده است، اگر در زمینی نتوانستید خوبی و احسان نمائید پس به زمینی هجرت کنید که بتوانید در آن زمین احسان کنید.

(إِنَّمَا يُوفِّي الصَّابِرُونَ) جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: اگر هجرت ممکن نبود کسی که بر سختی‌های احسان درجائی که احسان درجایی که احسان مشقت دارد صبر کند چه اجری دارد؟

یا گفته شده: چه دارد کسی که هجرت کند و بر سختی‌های هجرت صبر نماید، یا چه اجری است بر کسی که بر احسان و خوبی کردن در وطن‌هایا بر هجرت نماید؟

پس فرمود: به صبرکنندگان اجر و پاداش بدون حساب داده

می‌شود.

(أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ) کنایه از بزرگی اجر و کثرت و فراوانی آن است، در اخبار اشاره به این است که مقصود دادن اجر و پاداش بدون محاسبه‌ی اعمال است.

(قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ) یعنی من مأمور هستم خدا را عبادت و پرستش کنم در حالی که راه سلوک یا اعمال دین را از شرک آوری شیطان و نفس خالص سازم، شما هر چه که می‌خواهید بپرستید، در دین و عمل‌ها آنچه که می‌خواهید شرک بیاورید.

پس این آیه کنایه از مشرکین است، کنایه از این است که شرک آوردن آنها مورد رضایت خدای تعالی نیست، از جانب خدای تعالی به آن امر نشده است.

(وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ) و من مأمور شدم که اوّل مسلمین باشم پس هرکس می‌خواهد اوّل مسلمین باشد باید در حال اخلاص خدا را عبادت کند، یا معنای آیه این است که من مأمور شدم اوّل مسلمین باشم و در این صورت «لام» زایده است که جهت تقویت آورده شده است.

(قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي) من می‌ترسم که خدا را نافرمانی ورزم و خالص گردانیدن دین را که خداوند مرا به آن امر کرده ترک گویم.

(عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ) من از عذاب روز بزرگ می‌ترسم و این و



شما که هرچه را از شرک روزی و خالص می‌خواهید انجام دهید.

(قُلِ اللَّهُ أَعْبَدُ) تقدیم لفظ «الله» برای حصر است.

یعنی بگو: من امر خدا را امثال می‌کنم و او را خالصانه عبادت

و پرستش می‌نمایم.

(فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِّنْ دُونِهِ) و شما هر چه می‌خواهید در دین

خدا شرک بورزید و هر که را خواهید پرستش کنید.

(قُلِ) بگو شما زیان می‌کنید، چون به نفس‌ها، قوا و سربازان

نفس ضرر می‌زنید، این ضرر و زیان همان زیان و خسران بزرگ است.

(إِنَّ الْخَسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ) زیانکاران

کسانی هستند که در روز قیامت خود و اهل بیت داخل و خارج خویش

رابه خسران همیشگی افکندند.

(يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ) و این است

خسران و زیان آشکارانه خسران و زیان مال که باشما مغایر است و

نسبتی بین آن و شمانیست جز مجرد اعتبار که از ناحیه‌ی شرع یا عرف

اعتبار می‌شود.

(لَهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ) برای

آنها از بالا و زیر سایبانی از آتش است، لفظ «ظلل» چیزی است که سایه

اندازد، استعمال آن درجایی که سایبان از زیر یا از باب این است که

سایبان از زیر نیز سایبان برای کسانی است که در زیر آن قرار دارند.

(ذَلِكَ) این زیانی که ذکر شد، یادری زیر سایه‌بانی از آتش قرار

گرفتن است.

يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ، يَعْبَادِ فَاتَّقُونَ) از اموری که خدا بنده‌اش را می‌ترساند، ای بندگان من خدا را بنده باشید از قول خدای تعالی: «الا ذلك هو خسران» از چیزهایی است که به رسول خدا امر شده‌است آن را بگوید، یا ابتدا کلام از جانب خداست، «لهم من فوقهم» یا «ذلك يا خوف الله» یا «عباد فاتقون» ابتدای کلام از جانب خداست.

(وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ) این جمله درمقابل: «الَّذِينَ خسروا» است یابه منزله‌ی این است که بگوید: اما سودکنندگان چنین و چنان‌اند که از این عبارت عدول کرد و آنچه را که سودکننده در آن است بیان نمود که سودکنندگان آنان هستند.

(أَنْ يَعْبُدُوهَا) که خداپرستند، این جمله بدل از (طَّاغُوت) است. (وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى) و چون طاغوت به بعضی دشمنان علی عليه السلام تفسیر شده پس باید مقصود از انابه‌ی به سوی خدا توبه به دست علی عليه السلام و بیعت با او باشد، مطلب همین‌طور است، چه بازگشت و رجوع به سوی خدا جز به سیر در جهت قلب نیست، راه قلب دانسته نمی‌شود و گشوده نمی‌گردد مگر با ولایت که همان بیعت به دست ولیّ امر است.

و اصل در آن علی عليه السلام است.

(فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) آوردن اسم ظاهر (عباد) به‌جای ضمیر جهت بزرگداشت بندگان خداست، بدین گونه که آنها را بخودش اضافه می‌کند و ترغیب و توصیف به وصف مدحی می‌نماید تا آنان را به آن وصف و اهتمام به عبودیت تشویق کند.

بیان پیروی کردن و اتباع از بهترین قول و تحقیق آن بدان که قول اطلاق می‌شود بر اقوال لفظی و اقوال نفسی و بر کلمات وجودی که نسبت به خدای تعالی مانند اقوال نفسی نسبت به ماست.

و لام در لفظ قول ممکن است برای جنس باشد و چون استماع و گوش فرا دادن جنس جز در ضمن افراد نمی‌شود پس مقصود از جنس یا استغراق افراد به صورت عموم بدلی است، لیکن باید به چیزی مقید شود که آنرا از محال بودن خارج سازد.

معنا و تقدیر آیه چنین می‌شود: کسانی که جمیع اقوالی را که شنیدن آنها بر آنان اتفاق می‌افتد و ممکن می‌گردد و می‌شنود و بهترین آنها را پیروی می‌کنند.

یا کسانی که می‌شنوند هر قولی را که شنیدن آن بر آنها محقق می‌شود و این معنای به قرینه حال و تقدّم لفظ استماع حاصل می‌شود، یا مقصود از قول فرد مجهول و ناشناخته از قول است که معنای و تقدیر آن چنین می‌شود: کسانی که گفتار و قول ناشناخته و مجهولی را می‌شنوند که شناساندن و تعریف آن ممکن نیست و آن قول ولایت است.

و این وجه بر حسب لفظ بعید است.

و ممکن است لفظ (لام) برای عهد باشد، منظور از قول معهود علی‌الصلوات و ولایت او باشد، چون اقوال و الفاظ دلالت‌کننده‌ی بر معانی هستند منظور از آنه او از حسن بر حسب معانی و مدلولات است، زیرا دلالت‌کننده‌ی بر چیزی از جهت الفاظ و از آن جهت که دلالت بر معنا می‌کند محکوم به واقع نمی‌شود چنانچه اسم از آن جهت که اسم است محکوم علیه و محکوم به قرار نمی‌گیرد.

بنابراین مقصود از حسن اقوال نمی‌تواند حسن بر حسب الفاظ باشد، بلکه مقصود حسن بر حسب معانی و مدلولات است.

مقصود از پیروی از قول احسن پیروی از او امر و نواهی است به سبب اتصال او امر و نواهی و پند گرفتن از مواعظ و نصایح و عبرت گرفتن از حکایات و امثال او است اگر مقصود از قول استغراق باشد.

و چون برای هر کس ممکن نیست تا مطلقاً "از بهترین پیروی کند پس باید مقصود از احسن و بهترین نسبی باشد، چه مثلاً" در کتاب و سنت در برابر رفتار نامناسب کسی به ترتیب امر به قصاص از مسیء و بدکار، امر به فرو بردن خشم، گذشت و کینه نگرفتن بر بدکار و احسان به او است و این چهار امر است که در فضیلت مرتب و پشت سر هم قرار گرفته‌اند در حالی که نفس انسان به قصاص امر می‌کند و زیاده‌تر از بدی بدکار را می‌طلبد و بعضی از مردم نمی‌توانند کظم غیظ کنند اگر آنها امر به کظم غیظ و فرو بردن خشم خود شود امر به محال می‌شود.

پس احسن و بهترین در حقّ چنین مردمی قصاص کردن و از آن تجاوز نکردن و فراتر نرفتن است پس اگر شنونده‌ای آن اقوال و گفتارهای پنجگانه را بشنود و بین حقّ و باطل و خوب و خوبترین آنها نسبت به خودش تمیز بدهد و از آنچه نسبت به او بهترین است پیروی نماید از کسانی می‌شود که گفتار را می‌شنود و از بهترین آنها پیروی می‌کند از آنکه بهترین نسبت به او قصاص باشد یا فرو بردن خشم یا گذشت و یا احسان به مسیء و بدکننده باشد.

و ممکن است مقصود پیروی از بهترین اقوال بر حسب حکایت آن باشد، چه حکایت به لفظ بهتر از حکایت به معناست.

و حکایت به معنا به خوبی که تمام معانی آورده می‌شود بهتر از حکایت به بعضی از معانی است.

چنانچه از امام صادق علیه السلام در این مورد وارد شده: او کسی است که حدیث را می‌شنود و همانطور که شنیده حدیث می‌کند، نه در آن چیزی زیاد می‌کند و نه چیزی از آن کم می‌کند.

و این معنا یکی از وجوه آیه است، ممکن است مقصود از پیروی از احسن اقوال پیروی از بهترین جهات آنها باشد، چه هر قولی را که سامع می‌شنود دارای جهتی است که نفسش را تقویت می‌کند و دارای جهتی است که عقلش را تقویت می‌کند.

و به عبارت دیگر: هر قول و گفتاری را که شنونده می‌شنود یا با گوش نفسش آنرا می‌شنود، یا با گوش عقلش، پس اگر با گوش عقل شنوای اقوال باشد و در آن مورد از حکم عقل پیروی نماید پیروی از بهترین جهات سخن را نموده است.

مقصود از قول ولایت و صاحب ولایت باشد منظور از پیروی بهترین ولایت، پیروی از بهترین جهات ولایت است، زیرا ولایت دارای جهتی به کثرت‌ها و احکام رسالت‌ها است، دارای جهتی به وحدت و آثار آن است، اگر امر دایر شود بین پیروی از جهت وحدت و جهت کثرت، جهت وحدت ترجیح داده می‌شود که بهترین ولایت است و همچنین است اگر امر دایر شود بین پیروی از خلیفه‌ی رسالت و خلیفه‌ی ولایت که آن دو شیخ در روایت و طریقت هستند، شیخ طریقت ترجیح داده می‌شود در صورتی که انسان از احکام قالبش فارغ شده باشد و اگر عالم به احکام قالب نباشد شیخ روایت ترجیح داده می‌شود.

و اگر انسان به هردو شیخ روایت و طریقت در احکام هر دو محتاج باشد آن جانب ترجیح داده می‌شود که احتیاج به آن شدیدتر است.

که آن بهترین اقوام نسبت به او می‌باشد، مطلب در پیروی جهات ولایت و رسالت نیز از همین قرار است.

(أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ) اینان کسانی هستند که خداوند آنها را به سوی ولایت راهنمایی و هدایت کرده، در نتیجه تمسک به ولایت نمودند، زیرا که هدایت جز با توسل به ولایت با بیعت خاص ولوی حاصل نمی‌شود.

(وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ) یعنی به سبب تلقیح ولایت آنها صاحبان مغز هستند، چنانچه مکرر این مطلب گذشت.

(أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ) آیا کسانی که عذاب درباهی آنها حتمی است مانند آن بندگان هستند که به آنها بشارت داده شده؟

یا تقدیر عبارت چنین است: آیا کسانی که عذاب آنها حتمی است از عذاب خلاص و رها می‌شوند؟ یا خبر جمله‌ی «فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ» به تقدیر قول است.

(أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ) کسی که عذاب در مورد او حتمی شده در آتش واقع و داخل شده است و برای دخول در آتش منتظر قیامت نمی‌ماند، تو ای پیامبر قدرت آن را نداری که او را از آتش نجات دهی.

پس این جمله کنایه از وقوع آنها در آتش است و لذا در طرف مقابل آنها ادات استدراک آورد، گویا گفته است: کسی که عذاب در حق او حتمی شده حال او مانند کسی نیست که از جانب خدا مورد بشارت قرار گرفته است، زیرا دسته اول در همین حیات دنیا در آتش واقع شده‌اند تا چه رسد به حیات آخرت.

(لَٰكِن) کسانی که خداوند به آنها بشارت داده آنان هستند که از پروردگارشان ترسیدند و تقوی پیشه نمودند.

(الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ) اما آن کسانی که در برابر پروردگارشان تقوا پیشه می‌کنند در اینجا اسم ظاهر آورد تا اشعار به وصف دیگر برای آنها باشد، نیز اشعار به این باشد که تقوی منحصر در آنان است و آنها با همین تقوی محشور می‌شوند.

(لَهُمْ عُرْفٌ) لفظ «عرف» جمع «غرفه» به معنای قصر بلند است یعنی برای آنها قصرهای بلند است

(مَنْ فَوْقَهَا عُرْفٌ مَّبْنِيَّةٌ) یعنی غرفه‌هایی که در بهشت بنا شده و خداوند آنها را با دست عمال و کارگزاران خود بناموده است، این نیز بزرگداشت بندگان خداست که برای آنان قصر بنا می‌کند (منظور کاخ رفقت و سر بلندی مرتبه معنوی آنان است).

(تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) در آخر سوره‌ی نساء بیان جریان نهرها از زیر بهشت‌ها گذشت.

(وَعَدَ اللَّهُ) خداوند وعده بس شگرفی به آنها داده است.

(لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ) که آن وعده را خلافی نیست.

از امام باقر علیه السلام آمده است: علی علیه السلام از رسول خدا از تفسیر این آیه پرسید که یا رسول الله این غرفه‌ها و اطاق‌ها با چه چیز بنا شده است؟ پس رسول خدا فرمود: یا علی آن غرفه‌ها غرفه‌هایی است که خداوند با در و یاقوت و زبرجد برای اولیا و خودش بنا کرده است.

سقفهای آن غرفه‌ها از طلا است که بانقره بافته و زینت داده

شده، هر غرفه دارای هزار در طلاست که هر يك از ان درها دارای ملائکه موکل به آن است، آن غرفه‌ها مفروش است که بعضی از فرشها بالای بعضی دیگر قرار گرفته، آن فرشها از حریر و دیبا است که با رنگهای مختلف بافته شده، در داخل آنها مشک و عنبر و کافور است و این است معنای قول خدای تعالی: (و فرش مرفوعة).

## آیات ۲۱-۲۸

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنْبِيعَ فِي  
 الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ  
 يَجْعَلُهُ حُطَمًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۲۱) أَفَمَنْ شَرَحَ  
 اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ  
 مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۲) اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ  
 الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ  
 رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ  
 يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ وَ مَن يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ (۲۳) أَفَمَن  
 يَتَّبِعِ بَوَّجِهِ سُوَاءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا  
 مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۲۴) كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَاَتَتْهُمْ الْعَذَابُ مِن  
 حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۵) فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا  
 وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۲۶) وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي  
 هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۷) قُرْءَانًا غَرِيْبًا غَيْرَ



## ذِي عَوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۲۸)

## ترجمه

خداوند دلش را به اسلام گشاده داشته است، از سوی پروردگارش بر خوردار از نور (هدایت) است (همانند سخت دلان است؟)، پس وای بر آنان که از ترک خدا یاد الهی، سخت دل هستند؛ اینانند که در گمراهی آشکارند. خداوند بهترین سخن را در هیأت کتابی همگون و مکرر فرو فرستاده، که پوستهای کسانی که از پروردگارشان خشیت دارند از آن به لرزه در آید، سپس (آرامش یابند و) پوستهایشان و دل‌هایشان با یاد خدا نرم شود؛ این هدایت الهی است که به آن هر کس را که بخواهد به راه می‌آورد، هر کس را که خداوند در بیراهی گذارده باشد، او را راهنمایی نیست. آیا کسی که روز قیامت (با دستان بسته) بخواهد با چهره‌اش از عذاب سخت جان به در برد (مانند کسی است که از آن در امان نیست؟)؛ و به ستمکاران (مشرک) گفته شود (نتیجه) کاری را که کرده بودید بچشید. پیشینیان آنان هم تکذیب (پیامبران و کتب آسمانی) پیشه کردند؛ آنگاه عذاب از جایی که گمانش را نمی‌بردند بر سرشان آمد. سپس خداوند به آنان در زندگانی دنیا خفت و خواری چشانید، اگر می‌دانستید عذاب اخروی سهمگین‌تر است. و برای مردم در این قرآن از هر گونه مثل زده‌ایم، باشد که پند گیرند. که قرآنی است عربی (/شیوا) بدون کژی و کاستی، باشد که پروا پیشه کنند. خداوند مثلی می‌زند از مردی (/برده‌ای) که چند شریک دربار او ستیزه جو و ناسازگارند و مردی (/برده‌ای) که (بی مدعی) ویژه یک مرد است، آیا این دو برابرند و همانندند؛ سپاس خدای راست؛ ولی بیشترین آنان نمی‌دانند. تو میرا هستی و آنان هم میرا هستند. سپس شما در روز قیامت در برابر پروردگارتان مجادله (و محاکمه) می‌کنید. پس کیست ستمکارتر از کسی که بر خداوند دروغ بنده؛ و دین راست و درست را چون بر او عرضه شد، تکذیب کند، آیا منزلگاه کافران در جهنم نیست؟

## تفسیر

(أَلَمْ تَرَ) خطاب عام و استفهام جهت سرزنش است یا مخصوص به محمد و استفهام جهت تقریر است، زیرا رسول خدا ﷺ این مطلب را می‌بیند اگر چه غیر از آن را نبیند.

(أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنْبِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ) مقصود از اختلاف الوان اصناف و انواع است، یا مقصود همان اختلاف حقیقی رنگهاست.

(ثُمَّ يَهِيْجُ) پس نباتات از ریشه چون کنده‌ای خشک شده وجدای شود. (فَتَرِيْهِ مُّضْفَرًا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا) و نباتات را می‌نگری که زرد می‌شوند و آنگاه خداوند آنها را خشک و از هم پاشیده قرار می‌دهد. (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرًا) و در این سیر صعودی و نزولی تذکر و یادآوری صانع کمال حکمت و قدرت و عنایت او به خلقش نمایان می‌باشد، مخصوصاً "عنایت او نسبت به بنی آدم، زیرا آدمی از ما سواى خودشان بهره‌مند می‌برند، همه‌ی ما سواى بنی آدم جهت انتفاع و بهره‌مند شدن بنی آدم آفریده شده، همچنین یادآوری این مطلب است که احیاء و زنده گردانیدن به سبب حیات دنیوی است، مانند رویانیدن گیاه و سبز نمودن، انحطاط و خشک شدن و زرد شدن و از هم پاشیدن آن، پس نباید به زندگی دنیا مغرور شود، بداند که حیات دنیا نیز با لذات مقصود نیست، بلکه آن مانند سایر موجودات مقدمه‌ی غیر دنیا است و باید آن غیر و ذی المقدمه طلب شود و برای آن عمل انجام گیرد.

(الْأُولَى الْأَلْبَابِ) یعنی صاحبان عقول، کسانی که ولایت

علی علیه السلام را با بیعت خاصّ ولوی قبول نموده‌اند، چنانچه مکرّر گذشت که لبّ و مغز برای انسان جز با تزریق ولایت حاصل نمی‌شود.

(أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ) یعنی صاحبان لبّ و مغز، آنان کسانی هستند که خداوند سینه‌شان را به اسلام گشوده‌است، آیا کسی که خداوند سینه‌اش را به کفر گشوده‌است، یا آیا او مثل کسی که خداوند سینه‌اش را تنگ قرار داده و بیان شرح صدر در سوره‌ی انعام در ضمن قول خدای تعالی: (یشرح صدره للإسلام) گذشت.

(فَهُوَ عَلِيٌّ نُورٌ مِّنْ رَبِّهِ) نور عبارت از ولایت است که شخص را از پیروی شیطان باز می‌دارد و پس از او شیعیان علی علیه السلام هستند که ولایت علی علیه السلام را با بیعت خاصّ قبول کرده‌اند، سپس آن دسته از شیعیان علی علیه السلام هستند که ولایت تکوینی در آنها زنده شده، زنده شدن آن ولایت عبارت از نوری است که در قلب عبد می‌تاباند که از آن تعبیر به علم می‌شود، چنانچه وارد شده: علم نوری است که خداوند در قلب کسی که بخواهد می‌تاباند.

(فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ) پس وای بر کسانی که دل‌های تاریک و با قساوت دارند این جمله به منزله‌ی این است که بگوید: آیا آن کسی را که خداوند برای اسلام شرح صدر عطا فرمود با مردم تاریک دل یکسان است.

ولیکن عبارت را چنین آورد و مطلب را با عبارت فوق وانمود تا این معنا را به اضافه مورد دیگر افاده نماید.

(مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ) به خاطر ذکر خدا که ضروری قلب بوده و آنان در حال روتافتن از ذکر خداوند لذا در گمراهی آشکارایی به سر می‌برند.

(أَوْلَايِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ) مقصود از بهترین حدیث که خداوند نازل فرموده ولایت علی (علیه السلام) است، آن نبأ عظیم، خبر بزرگ و بهتراز هر حدیثی است، که آن صورت ولایت است، چه اصل ولایت عبارت از مشیّت است که خدای تعالی آنرا از مقام جمع الجمعی اش بر مراتب عقول و نفوس و عالم طبع نازل فرموده است، بعد از نزول آن بر مراتب انسان به صورت حروف و اقوال و کلمات و اصوات نمایان گشته است و بالاخره در شکل کتابهای آسمانی تدوین گردیده است و اصل همه‌ی همان قرآن است که آن صورت ولایت است.

بنابراین صحیح است که بهترین حدیث به قرآن تفسیر شود.

(كَتَبًا) لفظ (کتاباً) بدل از (احسن الحدیث) یا حال یا تمیز است.

(مُتَشَبِّهًا) یعنی آیات قرآن همه در کمال فصاحت و اعجاز باهم متشابه‌اند، زیرا هر مرتبه‌ای از مراتب عالم مرتبه‌ی بالا و عالی مشابه مرتبه‌ی پایین و سافل است، چه مرتبه‌ی سافل و پایین صورت مفصل نازله از مرتبه‌ی عالی است و مرتبه‌ی عالی صورت مجمل و بسیط از مرتبه‌ی سافل است.

و صورت قرآن نیز متشابه است از آن جهت که هر يك از اجزای آن دلالت بر وجود مبدأ توانا و صانع حکیم و دانا می‌کند که عنایت به خلق و آفریده‌هایش دارد، از آن جهت که دلالت بر صدق آورنده آن می‌نماید.

و نیز متشابه است از آن جهت که تنزیل آن ظاهر و تأویل آن باطن است، از آن جهت که همه‌ی قرآن مشتمل بر بطون است، از آن جهت که قرآن مشتمل بر وجوه صحیح و متعدّد بر حسب مراتب خلق است و از آن جهت که مشتمل بر فصاحت و بلاغت است به نحوی که بر هر خطاب و کلام برتری و تفوّق دارد.

و ممکن است مقصود متشابه در مقابل محکم باشد زیرا قرآن و کتاب ولایت پس از نزول به عالم طبع مخفی است و مراد آن ظاهر نیست.

(مَثَانِي) مثنایی بودن قرآن در سوره‌ی فاتحة الكتاب (در اوّل سوره) و نیز در سوره‌ی حجر گفته شد.

(تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) و آنان کسانی هستند که ولایت علی (علیه السلام) را با بیعت خاصّ قبول کرده‌اند، یا ولایت تکوینی علی (علیه السلام) در آنان ظاهر گشته است، ظهور ولایت تکوینی عبارت از ظهور علم تکوینی در آنان است.

چه علم تکلیفی منحصر در کسی است که ولایت تکلیفی را قبول کرده باشد، علم تکوینی منحصر در کسی است که ولایت تکوینی در او ظاهر شده و از حجابهای هواها خارج گشته باشد.

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن دو معنا اشاره کرده است آنجا که از او سؤال شد علم چیست؟ فرمود: علم عبارت از انصاف و خاموش بودن است، سپس از او درباره‌ی علم که سؤال شد فرمود: علم عبارت از گوش فرادادن است، که انصاف و خاموشی اشاره به ظهور علم تکوینی است که از آن به ولایت تکوینی تعبیر

می‌شود، استماع و گوش فرادادن اشاره به ولایت تکلیفی است، زیرا استماع جز بعد از انقیاد و تسلیم محقق نمی‌شود، انقیاد و تسلیم حاصل نمی‌شود مگر با بیعت خاص که همان وجهه عبارت از ولایت است.

و به‌وجهی سبب حصول ولایت می‌شود و خشیت و ترس جز بعد از علم محقق نمی‌شود، خشیت بنا به آیه‌ی شریفه منحصر در کسی است که دارای علم باشد.

پس خشیت جز برای شیعه‌ی علی علیه السلام حاصل نمی‌شود تکوینی باشد یا تکلیفی.

و کسی که ولایت را قبول کند و در طریقت داخل شود از تذکر و یاد آوری ولایت و مشاهده‌ی ولیّ امر خویش و قرائت قرآن لرزه بر اندامش می‌افتد.

(ثُمَّ تَلِينُ جُلُودَهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ) لفظ «قلوبهم» عطف بر «جلودهم» است (إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ) جمله‌ی «إلى ذكر الله» متعلق به «تلین» که معنای «تسکین» در آن تضمین شده است، یا لفظ «قلوبهم» مبتدا و «إلى ذكر الله» خبر آن است، جمله‌ی حال است، یعنی بدن‌ها و پوست‌های آنان با ذکر خدا از لرزه می‌ایستند در حالی که دل‌های آنان به ذکر خدا مایل یا ساکن و آرام است، ذکر خدا عبارت از ولایت یا ولیّ امر است یا مقصود ذکر است که از ولیّ امر اخذ شده است یا مقصود ملکوت ولیّ امر یا قرآن است، ممکن است منظور تذکر و یادآوری خدا یا ذکر خدا، بهشت، آتش، ثواب و عقاب برای آنان باشد.

(ذَلِكَ) آن کتاب که به ولایت و ولیّ امر و قرآن شد، یا آن لرزش و آرام شدن بدن‌ها، یا آن تنزل.

(هُدَى اللَّهِ) حمل لفظ « هدی » بر « ذلك » از قبیل حمل مصدر بر ذات طبق بعضی از وجوه است، یعنی آن ذکراز هدایت خاص خداست که هرکه را خواهد به آن هدایت کند.

(يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُضِلُّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ) کسی را که خداوند خوار سازد، یا کسی را که خداوند او را نیابد راهنما و راهبری برای او نخواهد بود.

کلمه‌ی یضلل از « اضلّ الدّابّه » یعنی چهارپا را گم کرد و آن را نیافت گرفته شده‌است، چنانچه بعضی گفته‌اند.

(أَفَمَنْ يَتَّبِعِ بَوَجهِهِ) یعنی کسی که با صورتش که شریفترین عضو بدن است از آتش پرهیز می‌کند و سایر اعضای بدن را در هر حال سپر آن قرار می‌دهد.

(سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ) و از جهت شدت عذاب با صورتش از عذاب پرهیز می‌کند زیرا بر تحریک اعضای بدنش قدرت ندارد، یا اعضای بدنش بسته است، یا از جهت ترس و حیرت و سرگردانی به خود است که بین عضو شریفتر و غیر شریف تمیز نمی‌دهد.

و خبر در اینجا محذوف است یا خبر و معادل آن هر دو محذوف هستند.

(وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ) آوردن اسم ظاهر به‌جای ضمیر اشاره به ظلم آنانست، در عین حال بدین وسیله آنان ذمّ شده‌اند، تلویحا" اشاره به علّت حکم نیز می‌باشد.

و این جمله عطف بر «بیتقی» است، اختلاف به ماضی و مضارع جهت اشاره به استمرار عذاب و پرهیز از عذاب است، بر خلاف این قول که به ظالمین گفته می‌شود، گویا که چنین گفته باشد:

آیا کسی که با صورتش عذاب را از خود او سازد، و آنرا با این گفتار استهزا می‌کند بهتر است یا کسی که ایمان آورده است؟  
(ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ) بچشید خود آنچه را که عمل می‌کردید یا جزا یا کیفر آنرا طبق آنچه که گذشت از تجسم اعمال، تجسم جزا با جزای مناسب خودش.

(كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: آیا آنها در تکذیب آیات نظیر و مانندی دارند؟

پس خدای تعالی فرمود: کسانی که قبل از آنها بودند نیز تکذیب کرده‌اند.

(فَأَتْاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) تفصیل عذابی است که بر پیشینیان وارد شده، یعنی عذاب بر آنها آمد، خداوند آن عذاب را بر آنها چشاند، با مسخ کردن، یا به زمین فروبردن، یا کشتن و آواره و دور از وطن نمودن، یا با اسارت و غارت، یا سایر بلاهایی که از جانب خدا بر آنها وارد می‌شود، که آن بلاها اگر نسبت به مؤمنین نعمت باشد نسبت به منافقین و کافرین شکنجه و عذاب است.

(وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ) و عذاب آخرت بزرگتر است، زیرا عذاب دنیا هر چقدر هم باشد يك جزء از هفتاد جزء عذاب آخرت است.

(لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) اگر می‌دانستند از کفر اجتناب می‌کردند و آیات



خدارا تکذیب نمی‌کردند. و ممکن است لفظ (لو) برای تمنی باشد.

(و لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ) از هر مثلی

را که مردم در معاش و معادشان به آن احتیاج دارند برای مردم آوردیم.

(لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) شاید آنها متذکر احوال خویش و احوال دنیا

و آخرتشان شوند.

(قُرْءَانًا) لفظ (قرآناً) حال مؤطئه<sup>۱</sup> است در حالی که این چنین است که

در قرآن (عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ) به زبان عربی بی‌تصحیح است که از طریق

مستقیم انسانی انحرافی ندارد (لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ) شاید آنها از انحراف از راه

انسان پرهیز کنند.

## آیات ۲۹-۳۷

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا

لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۹) إِنَّكَ

مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۳۰) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ

تَخْتَصِمُونَ (۳۱) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ

إِذْ جَاءَهُ؛ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۳۲) وَالَّذِي جَاءَ

بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ؛ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳) لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ

عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۳۴) لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي

عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۵) أَلَيْسَ

اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ

۱. توطئه علی الامر یعنی: در مطلب با او موافق شد.

فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۶) وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ  
بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ (۳۷)

### ترجمه

در این قرآن از هر گونه مثل زده‌ایم، باشد که پند گیرند. که قرآنی است عربی (/شیوا) بدون کزی و کاستی، باشد که پروا پیشه کنند. خداوند مثلی می‌زند از مردی (/برده‌ای) که چند شریک درباره او ستیزه جو و ناسازگارند و مردی (/برده‌ای) که (بی مدعی) ویژه یک مرد است، آیا این دو برابرند و همانندند؟ سپاس خدای راست؛ ولی بیشترین آنان نمی‌دانند. تو میرا هستی و آنان هم میرا هستند. سپس شما در روز قیامت در برابر پروردگارتان مجادله (و محاکمه) می‌کنید. پس کیست ستمکارتر از کسی که بر خداوند دروغ بندد؛ و دین راست و درست را چون بر او عرضه شد، تکذیب کند، آیا منزلگاه کافران در جهنم نیست؟ و آن کس که دین راست و درست را آورد و (آن کس که) آن را باور داشت، اینانند که پرهیزگارند. برای آنان هر چه بخواهند در نزد پروردگارشان هست؛ این پاداش نیکوکاران است. تا خداوند بدترین کاری را که کرده‌اند از آنان بزداید، پاداششان را بر وفق بهترین کاری که کرده‌اند، بپردازد. آیا خداوند بنده‌اش را بسنده نیست؟ و تو را از کسانی (/معبودان ناحقی) که بجای او می‌پرستیدند، می‌ترسانند، کسی که خداوند بیراهش گذارده باشد، او را رهنمایی نیست. و هر کس که خداوند هدایتش کند، گمراه کننده‌ای ندارد، آیا خداوند پیروزمند دادستان نیست؟

### تفسیر

(ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا) خداوند برای کافر و مؤمن و منافق و موافق مثل زده است تا مؤمن مخلص متذکر حال خویش گردد و شکر

پروردگارش را بجای آورد و همچنین کافر و منافق متذکر حال خود شود و از کفر و نفاق منزجر گردد و توبه نماید.

(رَجُلًا) لفظ (رجلاً) بدل از (مثلاً) است، بتقدیر (مثل رجل).

(فِيهِ شُرَكَاءٌ مُتَشَكِّسُونَ) یعنی شخصی که ارباب متعدّد دارد و همه مخالف یکدیگر که هر کدام از آنها او را به کاری می‌گمارند.

(وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ) یعنی مردمی که تسلیم امر يك شخص است، چه کسی که از هواهای متعدّد پیروی میکند و تبعیت از غیر ولیّ امر می‌نماید هواهای نفسانی او را به اراده‌های متعدّد و خواسته‌های بسیار می‌کشاند به نحوی که متحیر و سرگردان می‌شود، از همه‌ی اراده‌ها باز می‌ایستد، در این مورد نفس خویش را مبعوض می‌دارد.

و مادام که از هوای نفس پیروی نکند تبعیت از رئیس باطل نمی‌نماید، آن کسی که تابع ولیّ امر و از هوای نفس پیروی نمی‌کند خویش را می‌نگرد به سوی پروردگارش ره سپار است، اراده و خواسته‌ای او را در جهت غیر پروردگارش جذب نمی‌کند و این نظر کننده وقتی نظر به حال کسی می‌کند که پیرو هواها است لامحاله پروردگارش را سپاس می‌گوید، ولی آن کس که از هواها پیروی می‌کند اگر از حال خود آگاه نگردد، ناگزیر از بدکنشتی خویش منزجر می‌شود و توبه می‌کند، لکن آگاه شوندگان اندک‌اند چون هوسرانان در هواها و مستی غفلت خویش فرورفته‌اند، امّا لفظ (مسلم) در اخبار متعدّد به علی‌علیه و شیعه‌ی علی‌علیه تفسیر شده است، مردی که ارباب متعدّد در او شریکند به دشمنان علی‌علیه تفسیر شده است.

(هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا) آیا آن دو نفر از نظر حال یا حکایت مساوی هستند؟ (الْحَمْدُ لِلَّهِ) اظهار شکر و سپاس بر نعمت، مساوی نبودن آن دو گروه است تا بندگان یاد بگیرند که از سپاسگزاران باشند

(بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) بلکه بیشتر آنها دارای مقام علم نیستند، یا مساوی نبودن آن دو را نمی دانند چون نظر آنها بر متاع فانی دنیا است، یا احوال خویش را نمی دانند تا این مثل را بر احوال خودشان منطبق کنند تا متنبّه و منزجر شوند.

(إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) به هر حال هم تو و هم آنها مرگ پذیرید. این جمله بشارت و دلداری برای رسول خدا و موافقین امت او است و نیز تهدید مخالفین و منافقین امت او میباشد.

(ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ) و در روز رستاخیز به دادخواهی برخیزید آیه دلداری تام و کامل برای علی (ع) و شیعیان او و تهدید تمام برای مخالفین او است و متخاصمون و دادخواهی کنندگان به علی (ع) و دشمنان تفسیر شده است.

(فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ) در آن هنگام ظالم تر و ستمکارتر از آنان چه کسی است، این تهدید دیگری برای منافقین و دلداری دیگری برای علی (ع) و موافقین او می باشد.

و آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای اشعار به صفت ذمّ برای آنها و اشاره به حکم و علّت آن است.

زیرا کسی که در دین ریاست کند - هر نوع ریاست - از قبیل: قضا، فتوا، امامت جماعت، امامت جمعه، موعظه، تصرّف در اوقاف و

اموال ایتام و غایبین و گرفتن بیعت از بندگان و تلقین و یاددادن وردها و در این ریاست اذن و اجازه از جانب خدا به توّسط جانشینان الهی نداشته باشد او از کسانی است که بر خدا دروغ بسته است.

و همچنین است کسی که از چنین رئیسی پیروی می‌کند او نیز بر خدا دروغ بسته است، چه معتقد شده‌است که آن، همچنین است کسی که از چنین رئیس پیروی می‌کند که او نیز بر خدا دروغ بسته است، چه معتقد شده‌است که آن.

و همچنین است کسی که از چنین رئیس پیروی می‌کند که او نیز بر خدا دروغ بسته است، چه معتقد شده‌است که آن رئیس از جانب خدا رئیس در دین است، با این اعتقاد از او پیروی کرده در حالی که از جانب خدا سروری نداشته‌است.

(وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ) یعنی راستی و صدق را تکذیب کرد که آن ولایت تکوینی است او است، چه ولایت تکوینی او را از این ریاست و رئیس شدن پیروی کردن باز می‌دارد و نیز صدق راستی ولایت تکلیفی اوست اگر ولایت تکلیفی و ولیّ امرش تحصیل نموده باشد.

چون کسی که پیروی از آن رئیس باطل می‌کند همه را تکذیب می‌کند و همه ولایت تکوینی و تکلیفی و ولیّ امر صدق و صادق است. (إِذْ جَاءَهُ) یعنی ان صدق راستی به او رسید و او تکذیب کرد، یعنی صدق راستی از جهت تکوین یا تکلیف در ظاهر یا در باطن مستقیم یا غیر مستقیم با زبان نبیّ یا به زبان دوستش به سوی او آمد و در عین حال او را تکذیب کرد.

(أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ) این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: حال آنان در آخرت چگونه است؟ پس فرمود: آنها در جهنم هستند.

(وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ) یعنی کسی که راستی و صدق را آورد و آنرا تصدیق کرد، آن هر کس است که ولایت تکلیفی را قبول کرده باشد، که چنین کسی ولایت تکلیفی و تکوینی را آورده است و آن را تصدیق نموده است، زیرا اگر پیروی هوایش را نکند هر دو ولایت را در احکام آن دو تصدیق می‌کند، ولی امرش را در هر امر و نهی و قول و فعل و خلقی که از او صادر شود تصدیق می‌نماید.

(أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) اینان نسبت به ظلم و ستم پرهیزکارند، این جمله در مقابل قول خدا: «مَنْ كَذَّبَ» است چنانچه قول خدا: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ» در مقابل «كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ» ... تا آخر می‌باشد.

(لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ) این جمله در مقابل «اليس في جهنم مَثْوًى للكافرين» است.

(ذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ) در ذکر پاداش و جزا نسبت به تصدیق کنندگان بسط و شرح داد، نه نسبت به تکذیب کنندگان تا بزرگداشت تصدیق کنندگان و تحقیر مقابل آنان باشد.

(لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ) تا خداوند زشت‌ترین عمل آنها را مستور و محو سازد، این جمله علت حصر تقوی در آنانست و اینکه هر چه برای خود می‌خواهند نزد پروردگارشان می‌باشد، یعنی وقتی خداوند اعمال بد آنان را محو ساخت و با بهترین عملشان پاداش داد این عمل خوب و

پاداش از آن آنان می‌گردد یا این جمله غایت چیزی است که ذکر شد، یعنی تقوی و دادن آنچه را که می‌خواهند سبب محو گناهان و از بین رفتن اعمال زشت‌شان شده‌است.

(أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا) بدترین عمل آنان محو می‌شود تا چه رسد به اعمال دیگرشان.

(وَ يَجْزِيهِمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ) این مطلب گذشت که مقصود پاداش دادن همه‌ی اعمال آنان است به پاداش بهترین اعمال، وجه این مطلب نیز گذشت، گفتیم که از هر عملی بد باشد یا خوب فعلیتی برای نفس حاصل می‌شود.

پس اگر عمل‌ها و کارها نیکو و حسنه باشند فعلیت در جهت عقلانی نفس حاصل می‌شود، اگر کارها زشت و گناه باشند فعلیت‌ها در جهت شیطانی نفس حاصل می‌شوند و هر فعلیتی که در جهت شیطانی نفس باشد در صورتی که عقل تسلط پیدا کند و مآلکیت را از شیطان بگیرد و از سنخ حسنات و خوبی‌ها می‌گردد چه در این هنگام همه‌ی فعلیت‌ها اعم از بدو خوب از لشگریان عقل می‌شود، در نتیجه بدیها زشتی‌ها حسنه و خوب می‌شوند.

زیرا حسنه و کار خوب جز این معنا ندارد که فعلیت حاصل از آن لشگریان عقل باشد و این است معنای تبدیل سیئات و زشتی‌ها به حسنات و خوبی‌ها و به همین اعتبار است که جزای همه‌ی سیئات جزای بهترین اعمال می‌شود تا چه رسد به حسنات و کارهای خوب.

(أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ) این جمله دل‌داری رسول خداست که

قومش او را می ترسانیدند یا علی علیه السلام را می ترسانیدند، یارسول خدا صلی الله علیه و آله را از علی علیه السلام می ترسانیدند، بدین گونه که می خواستند خلافت را به علی علیه السلام واگذار ننمایند، مقصود از عبد محمد صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام است.

(وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ) بعضی گفته اند: قریش گفتند: ما می ترسیم خدایان ما تو را دیوانه کند چون تو بر آنها عیب می گیری.

و برخی گفته اند: به تو می گویند ای محمد ما را از علی علیه السلام معاف دار و تو را می ترسانند که به کفار ملحق می شوند.

(وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فََمَا لَهُ مِنْ هَادٍ) این جمله حائیه است یعنی در حالی که آنها را خداوند گمراه کرده است، تو آنها را هدایت نتوانی کرد.

یا آنها به آنچه که خیال می کنند مبنی بر ملحق شدن به کفار راهی نخواهند یافت، یا به جلوگیری از خلافت علی علیه السلام راه نمی یابد.

(وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فََمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ) و کسی را که خداوند هدایت کند هیچ گمراه کننده ای نمی تواند او را گمراه سازد، پس از خدایان آنان نترس و نیز از آنچه که درباره علی علیه السلام گفتند، ترس به خود راه مده، که خداوند تو و علی علیه السلام را هدایت کرده است.

(أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ) آیا خداوند غالب نیست؟ آیا خداوند در امر و خواسته اش غالب نیست؟ تا تواز کفار بترسی و از آنچه که درباره ی علی علیه السلام می گویند ترس به خود راه دهی.

(ذِي أَنْتِقَامٍ) و خداوند صاحب انتقام است، پس تو بر گردش کفار در شهرها لذت بردن و بهرمنند شدنشان در روزگار اندوهناک مباش که ما از آنان انتقام خواهیم گرفت بلکه گردش و بهرمندی آنها بدین گونه که اسیر نفس و خیال



بشوند خود ما از آنهاست.

## آیات ۳۸-۴۴

وَلَدِينَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ  
 قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ  
 كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِي قُلْ  
 حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (۳۸) قُلْ يَاقَوْمِ أَعْمَلُوا  
 عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَمِلْتُ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۹) مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ  
 يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (۴۰) إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ  
 لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنْ أِهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ، وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا  
 وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۴۱) اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا  
 وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ  
 وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ  
 يَتَفَكَّرُونَ (۴۲) أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْلُو كَانُوا  
 لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ (۴۳) قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ  
 مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۴۴)

### ترجمه

و اگر از ایشان بپرسی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است،  
 بیشک گویند خداوند، بگو ملاحظه کنید که آنچه به جای خداوند می پرستید، اگر  
 خداوند در حق من بلایی خواسته باشد، آیا آنان بلاگردانش هستند؟ یا اگر در

حقّ من خیری خواسته باشد آیا آنان باز دارنده رحمت او هستند؟ بگو خداوند مرا کافی است، که اهل توکل بر او توکل می‌کنند. بگو ای قوم من، هر چه توانید بکنید، من نیز کننده‌ام، پس به زودی خواهید دانست. که بر سر چه کسی عذابی سازد، عذابی پاینده بر او فرود می‌آید. ما کتاب آسمانی را به حقّ برای مردم بر تو فرستادیم، پس هر کس که رهیاب شود، همانا به سود خویش رهیاب شده است؛ و هر کس بیراه می‌رود، همانا به زیان خویش بیراه رفته است، تو نگهبان آنان نیستی. خداوند جانها را به هنگام مرگ آنها، نیز آن را که نمرده است در خوابش، می‌گیرد، سپس آن را که مرگش را رقم زده است، نگاه می‌دارد، دیگری را تا زمانی معین گسیل می‌دارد؛ بیگمان در این امر برای اندیشه و ران مایه‌های عبرت است. آیا (کافران) به جای خداوند شفیعی بر گرفته‌اند؟ بگو حتی اگر بر چیزی دست نداشته باشند و تعقل نکنند (باز هم آنان را شفیع می‌گیرند؟)

### تفسیر

(وَ لَیِّن سَأَلْتَهُمْ) این جمله عطف بر « من یضلل الله » است، آن حال در مقام تعلیل می‌باشد.

(مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَیَقُولَنَّ) اگر از آنها بپرسی آسمانها و زمین را چه کسی آفریده؟ در پاسخ می‌گویند: خدا آفریده، پس چگونه تو را از کسانی می‌ترسانند که پائین تراز خدای تعالی است؟

(قُلْ) در مقام ردّ آنها در مورد ترسانیدن توبه آنها بگو:

(أَفَرَأَیْتُمْ مَّا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهِ) یعنی آیا آن کفار می‌توانند از رحمت خدا جلوگیری نمایند؟

در حالی که هیچ ضرری جز از ناحیه‌ی او نیست، هیچ رحمتی جز با اذن او نیست.

پس چگونه شما مرا از خدایان خود می‌ترسانید، در حالی که ترس محقق نمی‌شود مگر با ضرر زدن یا منع کردن از نفع که هیچ کدام از دست آنها بر نمی‌آید و در مؤنث آوردن ضمیرها توهین به خدایان آنهاست، خواه مقصود از خدایان بت‌ها و ستارگان و امثال آنها باشند، یا مقصود کسانی باشند که در دنیا ریاست را به خود بسته‌اند و خود را در برابر پیشوایان حق قرار داده‌اند.

(قُلْ) به آنان با جرأت بگو و نترس:

(حَسْبِيَ اللَّهُ) خداوند مرا بس است، من احتیاجی به غیر خدا ندارم، پس خدایان شما هر کاری که می‌توانند نسبت به من انجام دهند. (عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ) باید توکل کنندگان بر او توکل نمایند، چون با اعتراف و اقرار همه فاعل و مؤثر در وجود جز خدا نیست.

(قُلْ) در مقابل تهدیدشان تو نیز آنان را تهدید کن و بگو:

(قُلْ يَاقَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ) ای قوم بر منزلت یابه مقدار قدرت خویش عمل کنید، خواه لفظ «مکانتکم» از «کان» باشد یا از «مکن».

(إِنِّي عَمِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ) تفسیر عین همین آیه در اوائل سوره‌ی هود بیان شد.

(إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ) این جمله مستأنفه و در مقام تعلیل امر به قول است، یعنی ما بر تو کتاب را نازل کردیم (لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ) تا آنها

را تهدید و ترغیب نمایی پس چرا به آنها نمی‌گویی؟

پس آنچه را که به تو نازل کردیم بدون بیم و هراس بازگویی و از آن بیاندیش که می‌شنوند یا نمی‌شنوند.

(فَمَنْ أَهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ) تو وکیل و نگهبان آنها نیستی تا مراقب عدم گمراهی آنها باشی و برای گمراهی آنها باشی و برای گمراهی آنان حزن و اندوه به خودت راه دهی.

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ) این جمله از ما قبلس منقطع است و در سوره‌ی نساء وجه جمع بین میراندن خدا و میراندن ملائکه و رسولان خدا و میراندن ملك الموت گذشت.

(حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ) جمله‌ی (وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ) عطف بر (الْأَنفُسَ) از قبیل عطف عام بر خاص است.

(فِي مَنَامِهَا) متعلق به (لم تمت) است یعنی انسان دارای نفس حیوانی و نفس عقلانی است، خداوند جمیع نفس‌ها را به هنگام مرگشان می‌میراند، همچنین می‌میراند نفس‌های حیوانی را که هنگام خواب از بدن‌ها خارج نمی‌شوند، چه نفس‌هایی که هنگام خواب از بدن‌ها خارج می‌شوند نفس‌های عقلانی است، شباهت به این دارد و به نظر چنین می‌آید که خداوند هنگام مرگ نفس حیوانی را قبض نکند، زیرا آن نفس پست و بی‌ارزش است و توجه و اعتنا به آن نمی‌شود، بلکه خود به خود فانی می‌شود، یا ملائکه آن را قبض می‌کنند.

و ممکن است لفظ (فی منامها) متعلق به (یتوفی الانفس) باشد، معنی

آن این است که خداوند و نفس‌ها را می‌میراند، یعنی هنگام خواب نفس‌ها را قبض می‌کند.

(فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْاٰخِرَىٰ) بنا بر وجه اوّل معنای آیه این است خداوند نفس‌هایی را که مرگشان حتمی شده قبض و امساک می‌کند، نفس‌های دیگر را که مرگشان حتمی نشده رها کرده و واگذارد، یعنی در بدنهایشان باقی می‌گذارد تا اجلشان فرا برسد، یا نفس‌های عقلانی را هنگام خواب می‌گیرد و نفس‌های حیوانی را به حال خود می‌گذارد تا هنگام مرگ.

معنای آیه بنا بر معنای دوّم این است که خداوند نفس‌هایی را که با مرگ میرانده‌است می‌گیرد و قبض می‌کند و نفس‌های دیگر را که با خواب میرانده‌است دوباره برمی‌گرداند، یعنی بعد از گرفتن دوباره به بدن‌ها باز می‌گرداند.

(إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى) یعنی تامدّت معین و معلوم.

(إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) در این قبض روح و میراندن هنگام مرگ و خواب لآیَتِ آیات و نشانه‌های متعدّدی بر مبدء بودن خدا و علم قدرت و کمال حکمت او دارد، نیز دلالت دارد بر اینکه عالم دیگری غیر از این عالم باقی است و نفس‌ها به آن عالم بر می‌گردند و انسان دارای مراتبی است و حکم بعضی از مراتب حکم طبع است، حکم بعضی دیگر حکم عقل مجرد است، ممکن است آنچه را که در عالم باقی است مشاهده نمود، همانطور که آنچه در این عالم است مشاهده می‌شود، غیر اینها.

(لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) گروهی که قوه مفکره را استعمال می‌کنند و

به کار می‌اندازند، بدین گونه که عقل را در استنباط معانی دقیق و نتایج خفی و پنهان از مقدمات واضح و آشکار استخدام می‌کنند (به کار می‌گیرند).

و غیر آن گروه اگر چه دارای شعور و علم و مغز باشند و اگر چه دارای تذکر و تنبّه باشند ولی از مشهودات و دیدنی‌های خود به آیات و نشانه‌های خدا راه نمی‌برند.

(أَمْ أَتَّخَذُوا) لفظ (ام) منقطعه و متضمّن استفهام یا خالی از استفهام است یا متصله است که معادل آن حذف شده است، تقدیر چنین است: (اتخذوا من دون الله يعبدونها ام اتخذوا من دون الله شفعا).

(مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبٍ) به آنان بگو: آیا خدایان خود را برای خود خدا شفیع می‌گیرید.

(أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا) و اگر بگیرند آنان از چیزهایی نیستند که قابل مالکیت باشند.

(وَلَا يَعْقِلُونَ) این جمله به منزله‌ی (بل لا يعقلون) است. یعنی، بلکه خردی ندارند.

(قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا) بگو: همه‌ی شفاعت‌ها برای خداست، پس چرا شما غیر او را نزد او شفیع قرار می‌دهید.

یا معنای آیه این است: بلکه آنان جز علی را شفیع اتخاذ کردند که مظهر تامّ الهی است و به سبب همین مظهریت است که اسم خدا بر او اطلاق می‌شود.

به کفار بگو: آیا آن بت‌ها و خدایان باطل را شفیعان و امامان خود

اتخاذ می‌کنید در حالی که آنها مالک هیچ چیزی نیستند، حتی آن هم مالک نفوس و قوای آنها که هر صاحب نفسی مالک است نیز نمی‌باشند و آن‌ها نسبت به خیر و شر انسانی خود نیز نادانند و تعقل نمی‌کنند تا چه رسد به غیر خودشان.

به کفار بگو: ای گروهی که شفیعی می‌طلبید تا نزد خدا برای شما شفاعت بکنند همه‌ی شفاعت‌ها برای علی علیه السلام است، یعنی جمیع مراتب شفاعت و جزئیات آن مخصوص علی علیه السلام است و هیچ نوع شفاعتی برای هیچ کس نیست، پس شما چرا از علی علیه السلام رو برمی‌گردانید و به سوی غیر علی علیه السلام روی می‌آورد.

(لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) این جمله در مقام تعلیل است. (ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) یعنی شفاعت در دنیا مختص به خداست، چون خدا مالک آسمانها و زمین است، شفاعت در آخرت مختص به خداست، چون همه به سوی او باز می‌گردند، نه به سوی غیر خدا.

## آیات ۴۵-۵۲

وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۵) قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِيمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۴۶) وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ

الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (۴۷)  
 وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۴۸) فَإِذَا مَسَّ الْأَنْفُسَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً  
 مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ  
 لَا يَعْلَمُونَ (۴۹) قَدْ قَالهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا  
 يَكْسِبُونَ (۵۰) فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ  
 هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۱) أَوْ لَمْ  
 يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً  
 لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲)

### ترجمه

بگو شفاعت به تمامی خدای راست؛ فرمانروایی آسمانها و زمین او  
 راست؛ آنگاه به سوی او بازگردانده می‌شوید. و چون خداوند به تنهایی یاد  
 شود، دل‌های نا مؤمنان به آخرت تنگ شود، چون کسانی که در برابر او به  
 پرستش گرفته شده‌اند، یاد شونده، آنگاه است که آنان شادمانی می‌کنند. بگو  
 بار خدایا، ای پدید آورنده آسمانها و زمین، ای دانای پنهان و پیدا، تو در میان  
 بندگان، در آنچه در آن اختلاف می‌ورزیدند، داوری می‌کنی. اگر هر آنچه در  
 زمین است و همانند آن، از آن ستمکاران (مشرک) باشد، آن را در برابر  
 سهمگینی عذاب در روز قیامت، (بدهند) بلاگردان کنند، از سوی خداوند،  
 چیزی که حسابش رانمی‌کردند، بر آنان آشکار شود. و کیفر آنچه کرده بودند، بر  
 آنان آشکار شد، (کیفر) آنچه به ریشخند گرفته بودند، آنان را فرو گرفت. و چون  
 به انسانی بلایی رسد، ما را به دعا بخواند، سپس چون از جانب خود به او نعمتی  
 ارزانی داریم، گوید همانا به خاطر علم (ی که داشته‌ام) آن را به من داده‌اند؛ حق



این است که آن آزمونی است؛ ولی بیشترین آنان نمی‌دانند. به راستی که پیشینیانشان هم همین سخن را گفتند؛ و آنچه به دست آورده بودند، به دادشان نرسید. سپس کیفر آنچه انجام داده بودند، به آنان رسید؛ و کسانی از اینان که ستم کرده (شُرک ورزیده) بودند زودا که کیفر آنچه انجام داده بودند، به آنان برسد و آنان گزیر و گریزی ندارند. آیا ندانسته‌اند که خداوند روزی را برای هر کس که بخواهد گشاده یا فرو بسته می‌دارد، بی‌گمان در این امر برای اهل ایمان مایه‌های عبرت است.

### تفسیر

(وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ) این جمله به منزله‌ی استدراک است، گویا که برای بعضی این توهم پیش آمده که با این وصف دیگر نباید به غیر خدا توجه کنند.

پس چرا می‌کنند لذا فرمود: ولکن هنگامی که خداوند به تنهایی ذکر شود دل‌های آنان متنفر می‌شود.

(أَشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ) دل‌های آنانی که ایمان به آخرت ندارند از ذکر خدا مشمئز می‌شود، چه آنان به خدا پشت کردند، برهواهای خویش روی آوردند، کسی که پشت به چیزی می‌نماید از آن چیز و ذکرش متنفر و مشمئز است در حالی که کسی که بر چیزی روی بیاورد از آن چیز و ذکرش خوشحال است.

(وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ) یعنی هرگاه غیر از خدا مانند بت‌ها، طاغوت‌ها و معاندین علی عليه السلام ذکر شود خوشحال می‌شوند.

از امام صادق عليه السلام از این آیه سؤال شد فرمود: هرگاه خدا به

تنهایی ذکر شود و اطاعت کسی را یادآوری نماید که خداوند امر به اطاعت از آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نموده است آنان که ایمان به جهان آخرت ندارند دلپایشان ناراحت و مشمئز می شود، هرگاه کسانی ذکر شوند که خداوند امر به اطاعت آنان فرموده است خوشحال می شوند.

(قُلْ) ای رسول در حالی که تو از آنها اعراض می کنی و به پروردگارت روی می آوری بگو: (اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِيمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ) پروردگارت توجه کن، او را یادآور به نحوی که در آن دلداری تو باشد، دلداری از اجابت نکردن قوم و از تخلفشان، یعنی به یاد آور خدایی را که آفریننده همه‌ی ما سوی الله است، عالم و دانا به همه‌ی معلومات است، همه‌ی چیزها را می داند که از جمله‌ی معلومات عناد قوم تو با تو و مخالف بودنشان با تو و منحصر بودن حکم بین بندگان در خدای تعالی است.

(وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا) این جمله عطف بر (اللهم) و از جمله‌ی چیزهایی است که خداوند امر کرده است تا رسول خدا جهت دلداری خودش آن را بگوید.

یا عطف بر جمله‌ی (اذا ذکر الله) یا حال از یکی از اجزا این جمله است، یا حال از اجزاء (قل اللهم ... تا آخر آیه) می باشد و لفظ (لو) برای در استقبال یا شرط در ماضی است که مفید انتفا و نفی جزا هنگام انتفای شرط است و چون روز قیامت حتمی است فعل به صورت ماضی آمد تا قطعیت را برسند.

مقصود از ظلم ظلم به آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، زیرا مطلق ظلم اراده

نشده‌است، چون بیشتر اصناف و انواع ظلم بخشنده می‌شود، پس باید به آنچه که معهود به ظلم بر آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، ویژگی یابد.

(مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَا فُتَدُوا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) واین جمله تهدید رسایی برای کفارست.

(وَبَدَا لَهُمْ) عطف بر (افتدوا) یا حال است.

(مَنْ أَلَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَخْتَسِبُونَ وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ) یعنی عمل و کاری که استهزا قرار می‌داند، یا عذابی که آن رابه مسخره می‌گرفتند.

(فَإِذَا مَسَّ الْأَنْسَانَ) آنگاه که به انسان زیان و ضرری برسد مارا فراخوانند آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر جهت اشعار به این است که این مطلب در فطرت و سرشت انسان است، لفظ (فاء) برای سبب بودن ما بعدش نسبت به ما قبلش می‌باشد.

یا لفظ (فاء) این جمله را بر جمله‌ی (اذا ذکر الله... تا آخر) یا بر جمله‌ی

لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَظْفَ مَا كَانُوا يَكُونُونَ (اذا ذکر الله... تا آخر) می‌کند و دلالت بر ترتیب در اخبار دارد.

(ضُرُّ دَعَانَا) یعنی در هنگام سختی انسان ما را فرامی‌خواند، چون فطرتش در آن هنگام ظهور می‌کند و با حجابهای و هم و خیال پوشیده نمی‌شود و نیاز ذاتی فطری چنین اقتضا می‌کند که به خدای تعالی وابسته گردد و به درگاه او تضرع نماید.

(ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا) یعنی آنگاه که نعمت به و دادیم و

خیال انانیت او بروز و ظهور کرد و حال تضرع و دعای خویش را فراموش کرد، از یاد می‌برد.

(قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ) وقتی به انسان نعمت عطا کردیم گوید این نعمت باستحقاق به من عطا گردید و منت علم و آگاهی به کسب آن نعمت داشتیم، یا می دانستم که آن نعمت خواهد رسید، چون من فهمیدم که خداوند آن نعمت را به من خواهد داد، که من نزد او مکانت و منزلتی دارم.

(بَلْ) بلکه چنین و آن نعمت را انسان خودش کسب نکرده، با علم و شعور و احساس خویش به آن دست نیافته، بلکه آن نعمت (هِيَ فِتْنَةٌ) فقط امتحان از جانب خدا و کشف از فساد انسان است، یا امتحان انسان است تا در او هیچ شایبه‌ای از علّت پنداری نباشد تا بدون شایبه‌ای داخل آتش شود.

(وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) بیشتر انسانها دارای مقام علم نیستند تا بدانند که این مطلب منافی مقام علم آنانست، یا نمی دانند که این نعمت دادن آزمایش و امتحان آنانست.

(قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) قبل از اینان نیز کسانی چنین سخنانی را بر زبان آورده‌اند، مانند قارون که گفت: من هر چه دارم از علم و آگاهی خودم دارم.

(فَمَا أَغْنَىٰ) یعنی ثروت و دولت آنانی از عذاب خدا بی نیاز و جلوگیری نمی کند.

(عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ) مقصود اموال و قوا و اولاد و خدم و حشم است.

(فَأَصَابَهُمْ) این جمله عطف است از قبیل عطف تفصیل بر اجمال.

(سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا) یعنی زشتی آنچه را که خودشان کسب کرده‌اند به خودشان می‌رسد، بنابر تجسم اعمال یا مقصود جزا و کیفر گناهان و بدی‌هاست.

(وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ) یعنی آنها که ظلم به آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کردند، یا به ولایت تکوینی خود ظلم نمودند که همان ولایت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، به این معنای که ولایت تکوینی را به ولایت تکلیفی منضم نکردند، آنان بدیهای دست‌آوردهای خویش را می‌گیرند و نمی‌توانند خدا را عاجز کنند چه مقصودی از ظلم مطلق ظلم نیست، بلکه مقصود فرد معهود و مخصوصی از ظلم است که ظلم به آن می‌باشد.

(أَوَلَمْ يَعْلَمُوا) این استفهام توبیخی است، یعنی چرا این مطلب را نمی‌دانند با اینکه برهان آن واضح و آثارش ظاهر است.

(أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ) البته خدا گشایش می‌دهد روزی را بدون دخالت کسب و تدبیر در کسب روزی، تنگ می‌کند روزی برای بعضی با کمال کوشش و سعی و تدبیر، (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ) در این کارنشانه‌های متعددی است که دلالت بر علم و قدرت و حکمت خدای تعالی و مراقبت او نسبت به بندگانش می‌کند.

(لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) و آن برای گروهی است که ایمان و اذعان به خدا و صفات او دارند، یا کسانی که با بیعت عام اسلام می‌آورند، یا با بیعت خاص ولوی ایمان می‌آورند.

## آیات ۵۳-۶۱

قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵۳)  
وَأَنبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ (۵۴) وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۵۵) أَن تَقُولَ نَفْسٌ يٰحَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنَابِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ (۵۶) أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۵۷)  
أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۸)  
بَلَىٰ قَدْ جَاءَ تَكَءٍ إِلَيْنَا فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۵۹) وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ (۶۰) وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۱)

## ترجمه

بگو ای بندگانم که زیاده بر خویشتن ستم روا داشته‌اید، از رحمت الهی نومید مباشید، چرا که خداوند همه گناهان را می‌بخشد، که او آمرزگار مهربان است. و پیش از آنکه عذاب بر شما نازل گردد و سپس یاری نیابید، به‌سوی پروردگارتان باز آیید و در برابر او تسلیم پیشه کنید. همچنین پیش از آنکه عذاب به ناگهان بر سر شما فرو آید و شما نا آگاه باشید، از بهترین آنچه از سوی پروردگارتان به سوی شما نازل شده‌است، پیروی کنید. تا مبادا کسی بگوید واحسرتا در آنچه در کار خداوند فرو گذار کردم؛ و به راستی که از ریشخند

کنندگان (اسلام و قرآن) بودم. یا بگویداگر خداوند مرا هدایت کرده بود، بی‌شک از پرهیزگاران می‌شدم. یا چون عذاب رابن‌گرد، بگوید کاش مرا بازگشتی (به دنیا) بود، آنگاه از نیکوکاران می‌شدم. حقّ این است که آیات من به سوی تو آمد و تو آنها را دروغ شمردی و سرکشی کردی و از کافران شدی. و روز قیامت کسانی را که بر خداوند دروغ بسته‌اند، بینی که چهره‌هایشان سیاه (شده) است. (به آنان گویند) آیا منزلگاه متکبران در جهنّم نیست؟ و خداوند کسانی را که پرهیزگاری ورزیده‌اند به رستگاری‌شان برهاند، چنانکه نه عذابی به آنان برسد و نه اندوهگین شوند.

### تفسیر

(قُلْ يٰعِبَادِیْ) همان طور که گذشت مخاطب قرار دادن عباد از جانب محمّد ﷺ با یاعبادی در محل خودش؛ به راستی که بندگان خدای تعالی همانطوری که بنده‌ی خدایند بنده‌ی مظاهر او نیز هستند در طاعت و فرمان‌بری.

علاوه بر آن گاهی می‌شود که حکم ظاهر به مظهر نسبت داده می‌شود و آن در وقتی است که مظهر از انانیت خویش بیرون رود و انانیت ظاهر در او بروز و ظهور نماید.

همچنانکه حکم مظهر گاهی به ظاهر نسبت داده می‌شود و شاهد این مطلب قول خدای تعالی است: «فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم» و «ما رمیت اذا رمیت و لكن الله رمی» و قول خدا «قاتلوهم یعذبهم الله بأیدیکم» و قول خدا: «ان الله اشتری من المؤمنین» و قول خدا: «ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله» و قول خدا: «الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و بأخذ الصدقات» در این آیه‌ها خریدن و بیعت و

قبول توبه و گرفتن صدقات که به خدای تعالی نسبت داده شده در حالی که این امور جزء توسط مظاهر و خلفا محقق نمی‌شود.

(الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ) کسانی که درباره‌ی نفس خویش اسراف نمودند، یعنی در حقوق دنیوی نفس افراط کرده، در حقوق اخروی آن تفریط نمود.

(لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا) از رحمت خدا ناامید نشوید که خداوند همه‌ی گناهان را می‌بخشد و این مطلب برای کسی است که نسبت به مظاهر و خلفای الهی سمت بندگی و عبودیت داشته باشد و این معنا محقق نمی‌شود مگر برای کسی که با آنان با بیعت عام یا خاص بیعت کرده باشد.

بلکه می‌گوییم: سمت بندگی محقق نمی‌شود مگر برای کسی که با بیعت خاص بیعت کرده باشد، زیرا ایمان که همان سمت بندگی است جز با بیعت خاص داخل در قلب نمی‌شود، اما دخول مسلمانان در اسلام جز مانند دخول تحت حکم سلاطین صوری نیست، لذا اجر و ثواب او فقط بر ایمان است نه بر اسلام یا در معنای آیه می‌گوییم: خطاب عام است و شامل هر کس است که تکویناً از عبودیت و بندگی خدا منسلخ نشده باشد اعم از آنکه تکلیفاً نیز بنده‌ی خدا شده باشد یا نشده باشد.

و انسلاخ و عادی شدن از بندگی تکوینی خدر تحقق پیدا نمی‌کند مگر با تمکن در پیروی هوی و شیطان، چه هرکس در پیروی آن دو متمکن باشد بخشیده نمی‌شود.



چون این مرتبه از پیروی هوی و شیطان همان شرک است که خداوند فرموده آنرا نمی‌بخشد و پایین‌تر از آنرا می‌بخشد پس مقصود از گناهان در اینجا غیر از شرک است که خداوند آنرا نمی‌بخشد، هر کس که در پیروی شیطان متمکن نباشد و شیطان را بر خود مسلط نکرده باشد او تکویناً بر ولایت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باقی است اگر چه تکلیفاً به ولایت با آنان بیعت نکرده باشد.

بنابراین منافاتی بین این تعمیم و بین آنچه که در اخبار و آررد شده مبنی بر اختصاص آیه به شیعه‌ی آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجود ندارد. در این مورد در تفسیر قمی آمده است: این آیه در خصوص شیعه‌ی علی‌بن ابی طالب نازل شده است.

و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام وارد شده: خدای تعالی در کتاب خود شما را ذکر کرده آنجا که فرموده: «یا عبادى ... تا آخر» فرمود: به خدا سوگند از این آیه غیر شما را اراده نکرده است.

و از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: این آیه در خصوص شیعه از اولاد فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام نازل شده است.

و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: جز شما کسی بر دین ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام نیست و جز از شما قبول نمی‌شود و گناهان جز شما بخشیده نمی‌شود.

از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام وارد شده: در قرآن آیه‌ای گسترده‌تر و وسیع‌تر از «یا عبادى الذین اسرفوا ... تا آخر» نیست.

و از نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده: من در مقابل این آیه همه‌ی دنیا و آنچه که در آن هست دوست ندارم، یعنی همه‌ی دنیا را به این آیه نمی‌دهم.

و اگر آنچه که درباره‌ی شیعه‌ی علی علیه السلام وارد شده با این آیه جمع شود معلوم می‌گردد که مقصود از «عبادی» جز شیعه‌ی علی کسی نیست، مانند حدیث: دوستی علی علیه السلام حسنه و ثوابی که با آن هیچ گناهی ضرر نمی‌رساند، مانند: قدر دین خود را بدانید، قدر دین خود را بدانید، آنرا محکم بگیرید که در دین شما گناه بخشیده شده، در غیر دین شما ثواب و حسنه قبول نمی‌شود.

و مانند این سخن، حالا که فهمیدی هر عمل خیری که دلت می‌خواهد انجام بده، چه خیر کم، یا شر زیاد، مانند: ولی و دوستدار علی جز حلال نمی‌خورد و مانند: خدای تعالی پنج چیز را بر خلقش واجب نموده، در چهار چیز ترخیص نموده و اجازه‌ی ترک داده و در یک چیز ترخیص نکرده است (که آن ولایت است).

و غیر این احادیث که دلالت دارند بر اینکه اگر شخص با ولایت به حال احتضار برسد خداوند همه‌ی گناهانش را می‌بخشد.

(إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) که او آمرزنده‌ی مهربان است.  
(وَأَنْبِئُوا آلِي رِبِّكُمْ) مقصود درج مضاف است که همان علی بن ابی طالب علیه السلام و ولی امر شماست.

و انابه و بازگشت به سوی او پس از بیعت جز با حضور نزد او محقق نمی‌شود، حضور نزد او به سبب شناختن او به نورانیت است که همان حضور نزد خدا و معرفت به خداست.

(وَأَسْلِمُوا لَهُ) مطیع و تسلیم او شوید، بدین گونه که از جمیع تبت‌ها و قصدهایتان خارج شوید، این معنا جز با حضور نزد او محقق نمی‌شود.

(مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ) قبل از آنکه عذاب احتضار یا عذاب قیامت فرا رسد.

(ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ) مرگ یا عذاب ناگهان فرارسد در حالی که شما از آمدن آن خبر ندارید تا برای دفع آن مهیا شوید، یا آماده ورود آن باشید تا درد و رنج آن کمتر و آسانتر شود.

(أَنْ تَقُولَ) امر کردیم که نفس بگوید، یا این مطلب را ما گفتیم تا نفس نگوید، ممکن است این جمله بدل از «ان یاتیکم العذاب» به نحو بدل اشتمال باشد، یعنی از بهترین چیزی که بر شما نازل شده پیروی کنید قبل از آنکه نفس حسرت کشد و ناراحت شود.

(نَفْسٌ) اراده‌ی عموم بدلی یا اجتماعی از لفظ «نفس» در اینجا از نظر لفظ و معنا بعید است و اراده‌ی یک فرد غیر معین از نظر معنا مفید و از نظر لفظ قریب است، از جهت معنا و نکره بودن لفظ تحقیر لحاظ شده که آن در اینجا مورد نظر است.

(يَحْسَرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ) می‌گوید: واحسرتا بر چیزی که در جنب خدا افراط کردم، یعنی درباره‌ی علی علیه السلام یا در ولایت او، چنانچه اخبار زیادی وارد شده و دلالت می‌کند بر اینکه از «جنب الله» علی علیه السلام یا او و امامان بعد از او می‌باشند.

از امام باقر علیه السلام در این باره آمده است: شدیدترین مردم از نظر حسرت خوردن در روز قیامت کسانی هستند که عدل و عدالت را توصیف نمودند ولی با آن مخالفت ورزیدند، در آن قول خدای تعالی است: «ان تقول نفس».

و از امام کاظم علیه السلام وارد شده: جنب الله امیر المومنین علیه السلام است.  
و از امام باقر علیه السلام آمده است: ما جنب الله هستیم.  
و از امام سجاد علیه السلام و امام صادق علیه السلام آمده است: جنب الله علی علیه السلام  
است، آن حجّت خدا بر خلق است در روز قیامت.  
و از امام رضا علیه السلام در این آیه وارد شده که فرمود: این آیه  
درباره‌ی ولایت علی علیه السلام است.  
و از علی علیه السلام آمده است: من جنب الله هستم و اخبار در این مورد  
بسیارست.

(وَإِنْ كُنْتَ لِمَنِ السَّخِرِينَ) من از کسانی بودم که جنب الله را  
مسخره می‌کردم.

(أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ أَوْ تَقُولَ حِينَ  
تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ) و لفظ «او» دلالت بر  
این می‌کند که نفس از نهایت تحیر و وحشت گاهی چنین می‌گوید و گاهی چنان.  
(بَلَى) جواب نفی است که از قول خدای تعالی: «لو ان الله  
هدانی» استفاده می‌شود، اثبات آن چیزی است که نفی شده و ردّ بر آن  
نفی است، گویا گفته شده: وقتی که نفس می‌گوید اگر خدا مرا هدایت  
می‌کرد من از متّقین و پرهیزکاران می‌شدم.

در جواب آن چه گفته می‌شود؟ پس خدای تعالی فرمود: در  
جواب خدا می‌گوید بلی آیات و نشانه‌های من به سوی تو آمد، تا قول  
نفس را که خداوند مرا هدایت نکرد ردّ کند.

(قَدْ جَاءَ تَكَ) لفظ «جاءتك» به اعتبار معنا با تذکیر ضمیر

خطاب خوانده شده، با تأیید نیز خوانده شده است.

(ء ایلّتی) نقل شده است که مقصود از آیات ائمه علیهم‌السلام است، طبق آنچه که ما از اشارات اخبار ذکر کردیم ممکن است لفظ «آیات» به علی علیه‌السلام و امامان پس از او تفسیر شود.

(فَكَذَّبْتَ بِهَا وَ أَسْتَكْبَرْتَ) یعنی تو آیامرا تکذیب کردی و از تسلیم و انقیاد و نسبت به آیات تکبر ورزیدی.

(وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ) یعنی تو به سبب کفر به آیات خدا از آن جهت که آیات خدا هستند به خدا کافر شدی چون آن آیات مظاهر خدا می باشند، همچنین به علّت کفر به ولایت کافر به خدا گشتی، چون ایمان به خدا جز به سبب ایمان به ولایت حاصل نمی شود، نیز تو کافر به نعمت های خدا شدی، چه ولایت از بزرگترین نعمت های خدا بر خلقش می باشد و کافر به ولایت کافر به بزرگترین نعمت هاست، زیرا نعمت، نعمت نمی شود مگر با ولایت.

(وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ) بر خدا دروغ بستن بدین گونه است که منصب دینی را ادّعا کند در حالیکه از خدا و جانشینانش اذن و اجازه نداشته باشد، مانند ادّعی امامت و خلافت از جانب رسول، ادّعی قضاوت، فتوا و ادّعی امر به معروف و نهی از منکر، ادّعی وعظ و امامت جمعه و جماعت، تصرّف در اوقاف و اموال ایتام و غایبین، اجرای حدود و تعزیرات، گرفتن فیء و انفال و صدقات، غیر اینها را مناصب دینی که به طور عموم یا خصوص احتیاج به اذن و اجازه از جانب خدا دارد.

به راههای متعدد روایت شده که مقصود کسی است که ادعای امامت کند در حالی که امام نباشد، پرسیده شد: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: اگر چه علوی و فاطمی باشد.

(وَجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ) این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: حال و مقام کفار چگونه است؟

پس فرمود: حال آنان چنین است که در جهنم هستند، لیکن خدای تعالی این مطلب را به صورت استفهام ادا کرد تا تأکیدی بر این معنای باشد.

(وَيُنَجِّي اللَّهُ) عطف بر قول خدای تعالی: «اليس في جهنم» است، زیرا معنای آیه‌ی چنین است: محلّ و اقامتگاه کافرین جهنم است و خداوند نجات می‌دهد کسانی را که تقوی پیشه کردند.

(الَّذِينَ اتَّقَوْا) در اوّل سوره‌ی بقره بیان تقوی و تفصیل آن گذشت. (بِمَفَازَتِهِمْ) خداوند متّین را به دلیل استعدادی که برای نجات دارند رهایی می‌بخشد، یا منظور محلّ نجات آنهاست و لفظ «مفازة» به معنای محلّ نجات است، لفظ «مهلكة» ضدّ آن است و نیز «مفازة» به معنای صحرائی است که آب ندارد.

(لَا يَمَسُّهُمْ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) این جمله جواب سؤال مقدر و در مقام تحلیل است، یا از جهت لفظ و معنا از ماقبلش منقطع می‌باشد.

## آیات ۶۳-۶۸

(اللَّهُ خَلِقُ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ) (۶۲) (لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ) (۶۳) (قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونَنِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ) (۶۴) (وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَسِنُ أَسْرَكْتَ لِيُحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (۶۵) (بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ) (۶۶) (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ) (۶۷) (وَ نُنْفِخُ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُنْفِخُ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ) (۶۸)

### ترجمه

خداوند آفریدگار همه چیز است، او بر هر چیزی نگهبان است. او راست کلیدهای آسمانها و زمین، کسانی که آیات ما را انکار کرده‌اند، آنانند که زیانکارند. بگو ای نادانان آیا فرمانم می‌دهید که غیر از خدا را بپرستم؟ و به راستی بر تو و بر کسانی که پیش از تو بوده‌اند؛ وحی شده است که اگر شرک ورزی، عملت تباه گردد، بیشک از زیانکاران باشی. بلکه خداوند را بپرست و از سپاسگزاران باش. و خداوند را چنانکه سزاوار ارج اوست ارج ننهادند؛ حال آنکه سراسر زمین در روز قیامت در قبضه قدرت اوست؛ و آسمانها به دست او در هم نور دیده می‌گردد؛ منزّه است او فراتراست از آنچه برای او شریک می‌دانند. و در صور دمیده شود، سپس هر کس که در آسمانها و هر کس که در زمین است، بی‌هوش شود؛ مگر آنکه خدا خواهد؛ سپس بار دیگر در آن دمیده شود، آنگاه ایشان (انسانها) ایستادگانی چشم به راهند.

### تفسیر

(اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ) یعنی خداوند بر هر چیزی نگهبان است و آنرا حفظ می‌کند و بر آنچه که خیر و صلاح است ابقاء می‌کند.

(لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) خداوند دارای کلیدهای آسمانها و زمین است، مقالید آسمانها و زمین عبارت از وجود است که سبب قوام و بقای آنهاست و اگر همین وجود مملوک خداوند باشد دیگر آسمانها و زمین چیزی ندارند که مملوک خدا نباشد، پس خداوند مالک همه‌ی اجزاء آسمانها و زمین است، آنها از خودشان هیچ موجودیت و انانیتی ندارند و این جمله در مقام تعلیل است.

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ) و کسانی که به علی علیه السلام و ولایت او کفر ورزیدند.

(أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ) آنها زیان کارانند، زبانی جز کفر به علی علیه السلام نیست زیرا کسی که به خدا کافر می‌شود در صورتی که استعداد فطری او باطل نشود امکان توبه و بازگشت برای او هست، همچنین است حال کسی که به رسول و روز قیامت کافر باشد، ولی اگر کسی به ولایت کافر شود، بدین گونه که ولایت تکلیفی و تکوینی را قطع کرده باشد دیگر استعداد توبه برای او باقی نمی‌ماند، او در این صورت مرتد فطری است که توبه‌اش قبول نمی‌شود و جز قتل و کشتن برای او نیست بر خلاف غیر آن از کفار دیگر، لذا ادعای انحصار خسران و زیان در این



قسم از کفر شده است.

(قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونَنِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ) لفظ «غیرالله» مفعول «اعبد» است، لفظ «تأمرونی» جمله‌ی معترضه بین فعل و مفعول است، مفعول آن محذوف می‌باشد، تقدیراً چنین بوده است: «تأمرونی بعبادته» یا لفظ «غیرالله» مفعول «تأمرونی» و لفظ «اعبد» بدل اشتمال از آن است به تقدیر لفظ «ان» و لفظ «تأمرونی» به سه وجه (حذف و ادغام و فک) که جایز بوده است در نون و قایه با نون جمع خوانده شود.

(وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ) این جمله ابتدای کلام از جانب خدا در مقام رد کفار است که می‌گفتند: یا محمد ﷺ تو نسبت به بعضی از خدایان ما تسلیم شو تا ما به خدای تو ایمان بیاوریم، چنانچه قول خدای تالی: «قل اغیر الله تأمرونی» نیز در همین زمینه رد و قول کفار بود.

(وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ) یعنی این وحی از اوّل زمان نبوت استمرار داشت و اختصاص به نبی معین و وقت خاصی نداشت.

زیرا بعثت پیامبر جز برای نفی شرک نبود به خصوص اگر مقصود از شرک شرک در ولایت باشد، که ولایت مبداء بعثت و غایت آن می‌باشد.

(لَئِنْ أَشْرَكْتَ) اگر در عبارت شرک به خدا بیاوری یا اگر به علی عليه السلام و ولایت مشرک شوی عمل تو از بین می‌رود و از زیانکاران خواهی شد.

(لَيُخَبِّطَنَّ عَمَلَكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِينَ) در آن صورت عمل تو تباه شده و از زیانکاران خواهی بود.

این مطلب کنایه از اُمّت و شرک آوردن آنها به ولایت است، لیکن در مورد این خطاب نبیِّ ﷺ مورد خطاب قرار گرفته تا مبالغه در تهدید اُمّت باشد، دلالت بر این معنای بکند که نبیِّ ﷺ با کمال عظمت و مقام نبوتش اگر بخواهد مشرک شود عملش از بین خواهد رفت تا چه رسد به غیر نبیِّ که دارای این مقام نباشد.

(بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ) تقدیم لفظ «الله» برای اشاره به حصر است، یعنی فقط خدا را عبادت کن.

(وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ) و برای عبادت خدا و انحصار عبادت در خدا از شکرگزاران باش.

در تفسیر قمی درباره‌ی این آیه آمده است: این آیه خطاب به نبیِّ ﷺ است ولی معنای آن به اُمّت بر می‌گردد و دلیل این مطلب قول خدای تعالی است: «بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ» چه خدای تعالی می‌داند که نبیِّ او عبادتش می‌کند و تشکر آن را به جای می‌آورد، لیکن خداوند پیامبرش را دعوت به عبادت کرد تا به امت پیامبر بیاموزد.

و از امام باقر علیه السلام از این آیه سؤال شد فرمود: تفسیر آیه این است که اگر بعد از خودت با ولایت علی به ولایت دیگری نیز دستور دهی عمل تو از بین می‌رود و از زیانکاران خواهی شد.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده: اگر در ولایت غیر او را شریک بیاوری، فرمود: بلکه خدا را عبادت کن بنحو عبادت اطاعت و از سپاسگزاران باش که برادر و پسر عمویت را کمک و یاد تو قرار دادم.

غرض از نقل امثال این اخبار این است که بدانی که هر گاه

اشراک و توحید ذکر شود مقصود اشراک و توحید نسبت به ولایت است، خواه مقصود از ظاهر لفظ نیز همین معنی باشد یا مقصود از لفظ چیز دیگری می‌باشد.

بنابراین قول خدای تعالی: «بل الله فاعبد» یعنی بلکه علی علیه السلام را عبادت (به طاعت) کن و ولایت او را بپذیر، که علی علیه السلام مظهر خدای تعالی است، چون عبادت خدا جز با ولایت میسر نیست، بر نعمت ولایت از شکر کنندگان باش.

و بنابراین معنای قول خدا: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» نیز چنین می‌شود: قدر علی علیه السلام را ندانسته، یا قدر ولایت را آنچنان که باید ندانستند.

و چون مقصود و کنایه از امت است بیان حال آنها را بر اشراک نبی صلی الله علیه و آله عطف نمود، گویا که فرموده باشد: «ولکن قدر او را آنچنان که باید ندانستند، زیرا همانطور که قدر و اندازه‌ی ذات احدیت برای هیچ‌یک از مخلوقاتش ممکن نیست همچنین شناختن قدر و اندازه‌ی ولایت آنطور که باید برای کسی امکان‌پذیر نیست به‌جز صاحب ولایت مطلق.

قمی گفته است: این آیه درباره‌ی خوارج نازل شده و سر اینکه مردم قدر خدا را نمی‌دانند این است که آنها محدود هستند، در این مورد فرقی بین انبیا و اوصیا و بین سایر خلق نیست، نهایت اینکه انبیا از بعضی حدود بشری و انسان خارج شدند، غیر آنان از آن حدود خارج نشده‌اند، ذات احدیت و همچنین مشیت که از آن به ولایت تعبیر

می‌شود و آن علویّت علی عليه السلام است از حدود مطلق و رهاست و محدود به حدود نمی‌تواند مطلق را درک کند، پس قدر و اندازه‌ی مطلق را نمی‌داند، چون دانستن قدر آن مسبوق به ادراک آن است و اما نبی خاتم صلى الله عليه وآله و ولی خاتم عليه السلام قدر و ولایت را می‌دانند ولی قدر خدا را نمی‌دانند و تنها خداست که قدر همه را می‌داند.

(وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) لفظ «قبضة» به معنای یکبار و قبض کردن است و این لفظ دلالت بر تفخیم عظمت خدا می‌کند، زیرا این لفظ می‌رساند که زمین با آن عظمت و بزرگی‌اش برای خداوند يك قبضه است.

و مقصود از زمین چنانچه بارها گذشت اعم از عالم مثال سفلی و عالم مثال علوی و عام طبع یا جمع آسمانها و زمین‌هایش می‌باشد.

(وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ) در مورد زمین قبضه و گرفتن اطلاق نمود بدون تغییر به طرف راست، بدون قید طی به معنای پیچیدن ولی در مورد آسمانها لفظ طی را به کار برد و آنرا به طرف راست مقید نمود تا اشاره به این باشد که زمین نسبت به آسمانها حقیر و پست است و آسمانها نسبت به زمین شرافت و بلندی دارند، یعنی آسمانها با آن عظمت از آن خداست.

در عین حال کفار بت جماد را که به دست خود ساخته‌اند یا مخلوق ضعیفی را شریک خدا قرار می‌دهند.

(سُبْحٰنَهُ وَ تَعٰلٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ) خداوند منزّه است از آنچه که آنها شریک قرار داده از قبیل بت‌ها و ستارگان و انواع مخلوقات مانند

عناصر و مولید آنها و منزه است از آنچه که در ولایت به او شرک می‌آورند و از آنچه که در عبادت شریک او قرار می‌دهند مانند غرض‌ها و هواهای نفسانی.

(و نُفِخَ فِي الصُّورِ) آوردن لفظ ماضی برای اشاره به تحقق و حتمی بودن آن است، یا از باب آنست که قضیه نسبت به نبی مخاطب گذشته است، یا قضیه نسبت به او در حین خطاب واقع شده است.

(فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ) صور که دمیده شده همه‌ی کسانی که در آسمانها و زمین بودند مدهوش مرگ گشتند، مقدم داشتن کسانی را که در آسمانها هستند جهت شرافت آنها است و گرنه نخست ساکنان زمین می‌میرند، چون مراد نفخه‌ی اوّل و دمیدن اوّل است که با آن تمام زمینیان می‌میرند و پس از آن کسانی که در آسمانها هستند می‌میرند.

(إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ) مگر کسی که خداوند بخواهد او زنده باشد و در خبری آمده است: مقصود جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و ملک‌الموت است.

و در خبر دیگری است: آنان شهدا هستند که در اطراف عرش با شمشیر قرآن بافته‌اند.

(ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى) سپس نفخه‌ی دیگری می‌شود یعنی دمیدن دوم که آن نفخه‌ی احیا و زنده کردن است.

(فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ) در سوره‌ی نمل بیان کسانی که در روز قیامت و هنگام نفخ اوّل و دوم ایمن هستند گذشت، در سوره‌ی نور معانی صور و وجوه قرائت لفظ آن و چگونگی نفخ در آن و چگونگی

میراندن و زنده کردن را بیان کردیم.

## آیات ۶۹-۷۵

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَتْ  
 بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۶۹)  
 (وَوَفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ) (۷۰) (وَسِيقَ  
 الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ  
 لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ  
 وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ  
 الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ) (۷۱) (قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ  
 فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ) (۷۲) (وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى  
 الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا  
 سَلِّمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ) (۷۳) (وَقَالُوا الْحَمْدُ  
 لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ  
 نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ) (۷۴) (وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ  
 حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۷۵)

### ترجمه

و سراسر عرصه‌ی محشر به نور پروردگارش درخشان گردد و نامه‌ی  
 اعمال در میان نهند و پیامبران و گواهان را به میان آورند و بین مردم به حق

داوری شود و بر آنان ستم نرود. و به هر کس جزای کردارش به تمامی داده شود، او [خداوند] به آنچه کرده‌اند داناتر است. و کافران را گروه گروه به سوی جهنم برانند؛ تا چون به نزدیک آن رسند، دره‌ایش گشوده شود؛ و نگهبانان آن به ایشان گویند آیا پیامبرانی از میان خودتان به نزد شما نیامدند که بر شما آیات پروردگارتان را می‌خواندند، شما را از دیدار این روزتان هشدار می‌دادند؛ گویند چرا، ولی حکم عذاب بر کافران تحقّق یافته است. گفته شود از دره‌ای جهنم وارد شوید که جاودانه در آنید، چه بد است منزلگاه متکبران. و کسانی را که از پروردگارشان پروا کرده‌اند، گروه گروه به سوی بهشت برانند، تا به نزدیک آن رسند، در حالی که دره‌ایش گشوده است، نگهبانان آن به ایشان گویند سلام بر شما خوش آمدید، به آن وارد شوید و جاودانه بمانید. و گویند سپاس خداوندی را که وعده‌ی خود را در حقّ ما راست گردانید و به ما سرزمین [بهشت] را به میراث داد که از بهشت هر جا که خواهیم سکنای کنیم؛ پس چه نیکوست پاداش اهل عمل. و فرشتگان را بینی که عرش را در میان گرفته‌اند، سپاسگزارانه پروردگارشان را تسبیح می‌گویند، در میان آنان به حقّ داوری شود، گفته شود سپاس خداوند را که پروردگار جهانیان است.

### تفسیر

(وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا) تحقیق تبدیل و دگرگونی زمین و نورانی شدن آن با نور پروردگارش بدان که نسبت به زمین و زمینیان مانند نسبت روح به بدن و قوای بدن است، چنانچه نور روح فقط در قوای درک کننده ظاهر می‌شود، نه در سایر آلات بدن، چه سایر آلات در تاریکی ماده فرورفته است، همچنین نور امام در دنیا جز در کاملین از شیعیانش ظاهر نمی‌شود، نور امام در غیر شیعیان کامل از

عناصر و موالید آنها انسان باشد یا حیوان، نبات باشد یا جماد ظاهر نمی‌گردد، چه آنها در تاریکی ماده و عوارض آن فرورفته‌اند، آنگاه که دنیا منقضی شود، برزخهایی که به وجهی از دنیا شمرده می‌شود به پایان برسد.

و انسان به اعراف یا به عالم مثال نوری علوی منتهی شود زمین دگرگون می‌شود، ماده و لوازم آن از بین می‌رود، زمین با نور امام علیه السلام روشن می‌شود، چنانچه این زمین در دنیا با نور آفتاب روشن است، آنگاه که زمین عالم دگرگون شود، زمین ملکوت بر زمین ملك غالب گردد و زمین بدن با نور ملکوت امام روشن می‌شود، بلکه زمین عالم کبیر با نور ملکوت امام روشن می‌گردد و انسان با نور امام از نور آفتاب بی‌نیاز می‌شود.

چنانچه مولوی رحمته الله علیه از زبان شیخ معروف مغربی گفته‌است:

گفت عبدالله شیخ مغربی

شصت سال از شب ندیدم من شبی

من ندیدم ظلمتی در شصت سال

نی به روز و نی به شب از اعتدال

و چون انسان نمونه‌ای از عالم است اینچنین است که هر گاه با ولادت دوّم متولّد شود و ملکوت امامش بر او ظاهر گردد و چگونگی روشن شدن زمین با نور پروردگارش بر او ظاهر می‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: پروردگار زمین امام زمین است، پرسیده شد: آنگاه که خروج کند چه می‌شود؟ فرمود: آن وقت مردم از نور



آفتاب و نور ماه بی‌نیاز می‌شوند، به نور امام اکتفا می‌کنند.  
 و از امام صادق علیه السلام آمده‌است: آنگاه که قائم ما قیام کند زمین با نور پروردگارش روشن می‌شود، بندگان از نور آفتاب و نور ماه بی‌نیاز می‌شوند و تاریکی از بین می‌رود، همه‌ی این مطالب در عالم صغیر اشاره به تولد دوّم و ظهور ملکوت امام است.

(وَوْضِعَ الْكِتَابُ) در سوره کهف بیان وضع کتاب گذشت.

(وَجَاءَءَ بِالنَّبِيِّينَ) پیامبران آورده می‌شوند.

پیامبرانی که فرستادگان خدا به سوی مردم هستند تا از آنان از اجابت مردم و از اطاعت آنان و تسلیم شدنشان نسبت به خدا سؤال شود.

(وَالشُّهَدَاءِ) یعنی کسانی که در دعوت خلق جانشینان رسولان هستند، شاهد افعال و احوال و اخلاق و گفتار مردم بعد از پیامبران هستند.

(وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ) بین بندگان یا بین پیامبران، شهدا و بین خلق حکم به حقّ شود (بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ) به نحوی که آن قضاوت هرگز به باطل آمیخته نشده است و لاجرم ظلمی در آن نیست.

در سوره آل عمران درباره مفهوم توقیه (وفات و ایفای عهد) و بالاخره هر روان در کردار خویش شرح کافی داده شد.

(وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ) این جمله حال است، یعنی آوردن انبیاء و شهداء بدان جهت نیست که خداوند به حال و افعال آنها جاهل است، بلکه نمودار ساختن افزودنی آگاهی خدا بر کردارهای آنهاست.

(وَ سَبِقَ الَّذِينَ كَفَرُوا) یعنی کسانی که به ولایت کافر شدند دسته دسته به جهنم سوق داده می‌شوند، کفر به ولایت بدین گونه است که ولایت از جهت تکوین و تکلیف قطع می‌شود تا وقتی که مرگ آنها فرا رسد در حالی که کافر هستند.

(إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَّرًا) لفظ «زمر» جمع «زمره» به معنای دسته و جماعت پراکنده می‌باشد، چون اهل جهنم بر حسب اختلاف احوالشان در سبقت و عدم آن، شدت عذاب و سبک بودن آن مختلف و پراکنده، هستند لذا لفظ «زمر» استعمال شده است.

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحْتِ أَبْوَابُهَا) در اینجا لفظ «فتحت» جواب «اذا» است تا اشاره به این باشد که درهای جهنم قبل از رسیدن به آنها بسته است، آنگاه که اهل جهنم به درها می‌رسند باز می‌شود، بخلاف درهای بهشت که قبل از رسیدن اهل بهشت آن درها باز است.

و وجه مطلب این است که انسان بعد از آفرینش آدم از خاک که از آسمانها و زمینها و سجین و علین در زمین بدنش جمع شده آدم را در بهشت دنیا جا می‌دهد، پس آدم انسان از اول خلقتش در بهشت است و در نتیجه درهای بهشت از اول خلقت آدم بر او باز است، او داخل در آن بهشت است، از آنجا جز با عصیان و گناه خارج نمی‌شود، ولی درهای جهنم بسته است، چون جهنم و درهای آن ضد فطرت آدم است همیشه بر او بسته است مگر آن وقت که از بهشت بیرون رود و به سوی آتش سوق داده شود، آنگاه که به سوی آتش سوق داده شود درهای آتش بر او باز می‌شود.

و لذا خدای تعالی در هیچ يك از آیات دخول را به درهای بهشت

نسبت نداده، در حالی در بیشتر آیات دخول را به درهای جهنم نسبت داده است.

(وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِن حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ) گویا که آنها چنین گفته‌اند: و لکن ما کافر بودیم، از جهت کفر ما کلمه‌ی عذاب بر ما حتمی شده و ما با آگاه کردن رسولان الهی آگاه و متنبه نشدیم.

(قِيلَ ادْخُلُوا ابْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا) گفته می‌شود که به درهای دوزخ داخل شوید و در آن همیشه بمانید.

(فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ) بیان تقوی و معانی و مراتب آن در اوّل و اواسط سوره بقره و غیر آن شرح کاملی آورده شد.

(إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا) به بهشت سوق داده می‌شوند در جماعت‌ها و دسته‌های مختلف، اختلاف آنها بر حسب حال و مرکب و مراتب و منازل می‌باشد.

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا) جواب لفظ «إذا» محذوف است یعنی هرگاه بیایند و درها باز شوند داخل بهشت گردند، یا آنچنان دارای کرامت و بزرگواری هستند که وصف آن ممکن نیست، در نظیر این جمله که درباره‌ی جهنم بود وجه اسقاط «واو» در آنجا و آوردن «واو» در اینجا را ذکر کردیم.

و بعضی گفته‌اند: آمدن لفظ «واو» در اینجا بدان جهت است که درهای

بهشت هشت است، درهای جهنم هفت و عرب‌ها در عدد هشت «واو» می‌آورند و آنرا واو هشت می‌نامند.

(وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ) یعنی به اهل بهشت تهنیت می‌گویند در مقابل استهزایی که نسبت به کفار انجام می‌دهند.

(فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ) از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از جدش از علی علیه السلام آمده است که فرمود: بهشت دارای هشت در است: دری که از آن پیامبران و صدیقین داخل می‌شوند، دری که شهدا و صالحین داخل می‌شوند، از پنج در دیگر شیعیان و دوستان ما داخل می‌شوند، من دائماً بر صراط ایستاده و دعا می‌کنم و می‌گویم:

پروردگار را شیعیان، دوستان، یاران، اولیای من و کسانی که در دنیا دوستان من بودند همه را سالم نگهدار، در این هنگام ناگهان از بطن عرش صدایی شنیده می‌شود که می‌گوید:

دعای تو را اجابت کردم، در مورد شیعه‌ی تو شفاعت نمودم، هر کسی که از شیعه می‌باشد و مرا دوست داشته‌باشد، به من یاری کند، جنگ کند با کسی که با من در قول یا فعل جنگ می‌کند مورد شفاعت قرار می‌گیرد، تا هفتاد هزار از همسایگان و نزدیکانش نیز مورد شفاعت قرار می‌گیرد و در دیگری که سایر مسلمانان داخل می‌شوند، مسلمانانی که شهادت به لا اله الا الله داده، در قلبشان مثقال ذره‌ای از بغض ما اهل بیت علیهم السلام نباشد.

(وَقَالُوا) مومنین پس از مشاهده بهشت و نعمت‌ها و گستردگی و وسعت آن، منازل خودشان در بهشت، نعمت دادن خدا به آنها با انواع

نعمت‌ها می‌گویند:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُوْا وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ) سپاس خدا

را که وعده خود را نسبت به ما به درستی به انجام رسانید و زمین بهشت، یا زمین دنیا، یا زمین آخرت را به ما میراث بخشید. چون کسی که در بهشت کامل است می‌تواند در جمیع اجزاء دنیا تصرف کند.

(نَتَّبَوُا مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ وَ تَرَى

الْمَلَائِكَةَ) خطاب به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا عام است که در این صورت معنای آیه این است که به هر بیننده‌ای گفته می‌شود: ملائکه را در حول عرش می‌بینی که حمد و تسبیح خدا می‌گویند.

اگر خطاب مخصوص محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد عدول به مضارع برای

اشعار به این است که حالت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمان حال چنان است که ملائکه را ببیند.

(حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ) در اوّل سوره

فاتحه وجه تغییر تسبیح به حمد گذشت، گفتم که تسبیح خدای تعالی جز با حمد او نیست، چنانچه حمد او جز تسبیح او نیست، در اوّل سوره بقره وجه فرق تسبیح و تقدیس، بیان معنای تسبیح و تقدیس در آیه «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ» بیان شد.

(وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ) بین ملائکه حکم شد بدین معنا که هر يك از

آنها در مقام مناسب خود قرار داده شد، بر هر يك به عبادت شایسته‌ی خودش حکم شد، یا مقصود بین خلایق است که در این صورت تأکید ماقبلش می‌باشد، اشعار به این است که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنرا دیده است.

(وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ) فعل «قیل» به صورت مفعول آورده شده تا اشاره به این باشد که این گفتار بر زبان هر کس می‌تواند جاری شود، مخصوص به گوینده‌ی خاصی نیست.

(رَبِّ الْعَالَمِينَ) که در این هنگام برای هر کس روشن می‌شود که خدای تعالی پروردگار جمیع اجزاء همه عالم‌ها است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: هر کس سوره‌ی «زمر» را بخواند، آنرا بر زبانش سبک شمارد خداوند به او شرف دنیا و آخرت را عطا می‌کند و او را بدون مال و عشیره عزیز می‌نماید تا آنجا که هیبت او هر بیننده‌ای را می‌گیرد، جسد او بر آتش حرام می‌شود، در بهشت برای او هزار شهر بنا می‌شود که در هر شهری هزار قصر و در هر قصر یکصد حوریه است، در عین حال برای او دو چشمه‌ی جاری و دو چشمه‌ی جوشان آب گوارا، دو بهشت دارای درختان سبز و خرم و دارای حورانی که در سراپرده‌های خود مستورند، در آن بهشت‌ها میوه‌ها و نعمت‌های گوناگون است. و از هر نوع میوه یک جفت است.

## سوره‌ی مؤمن (غافر)

همه‌ی این سوره مکی است، بعضی گفته اند: جز دو آیه که در مدینه نازل شده، آن دو آیه : «انّ الذّین یجادلون فی آیاتِ الله .... تا لا یعلمون» می باشد.

و بعضی گفته اند: جز آیه «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعِشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» همه‌ی سوره در مکه نازل شده و چون مقصود از «الْعِشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» نماز فجر و نماز مغرب است، ثابت شده است که: وجوب نماز در مدینه نازل شده است، پس این آیه مدنی است، کلاً این سوره دارای هشتاد و پنج آیه است.

### آیات ۱-۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(حم) (۱) (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ) (۲)  
(غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهُ الْمَصِيرِ) (۳) (مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْزُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ) (۴) (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَلْحَزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِأَبْطُلٍ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ) (۵)  
(وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ) (۶) (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ

رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۷) رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۸) (وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (۹)

### ترجمه

به نام خداوند بخشنده مهربان

حم (ح.میم). کتابی است فرو فرستاده از سوی خداوند پیروزمند دانا. آمرزنده گناه و توبه پذیر سخت کیفر نعمت بخش، که خدایی جز او نیست، سیر و سرانجام به سوی اوست. جز کافران کسی در آیات الهی مجادله نکند، پس گشت و گذرا آنان در شهرها تو را مفریبید. بدینسان پیش از آنان قوم نوح و پس از آنان گروههای مشرک نیز تکذیب (پیامبران الهی را) پیشه کردند؛ و هراقتی قصد پیامبرشان را کردند که او را فرو گیرند، به دستاویز باطل مجادله کردند که حق را با آن ابطال کنند، آنگاه ایشان را فرو گرفتیم؛ پس (بنگر که) عقوبت من چگونه بود. و بدینسان حکم پروردگارت بر کافران تحقق یافت که ایشان دوزخی اند. کسانی که عرش (الهی) را حمل می کنند، اطرافیان آن سپاسگزارانه پروردگارش را تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می خواهند (و می گویند) پروردگار را رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است، پس کسانی را که توبه کرده اند و راه تو را در پیش گرفته اند، پیامرز، از عذاب دوزخ در امانشان بدار. پروردگارا ایشان را به بهشتهای عدن وارد کن، که آن را به آنان و هر کس از پدرانشان و همسرانشان و زاد و رودشان که شایسته باشد، وعده داده ای، که تو پیروزمند فرزانه ای. و ایشان را از عقوبت‌های



اخروی) در امان بدار و هر کس را که در چنین روزی از عقوبت‌ها در امان بداری، به راستی که بر او رحمت آورده‌ای، این همان رستگاری بزرگ است.

### تفسیر

(حم) در اوّل سوره بقره و غیر آن، بیان کاملی از حروف فواتح سوره‌ها گذشت.

(تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ غَافِرِ الذُّنُوبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ) خدای تعالی در اوصاف خود بین جلال و جمال و قهر و لطف جمع کرده‌است.

(لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) چون از جمع بین اوصاف جلال و جمال و قهر و لطف، اوصاف حقیقی و نسبی تعدّد و کثرت در موجود است پنداشته می‌شود، لذا خدای تعالی کثرت را نفی و پس از آن توحید را اثبات نموده‌است.

(إِلَيْهِ الْمَصِيرُ) این جمله اشاره به توحید مبدأ و منتهی است.  
(مَا يُجَادِلُ فِيَّ آيَاتِ اللَّهِ) در اخفا و ابطال آیات و استهزای آنها (إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا) جز کسانی که به ولایت تکوینی و تکلیفی کافر شدند، نمی‌پردازند.

که کفر به خدا و به ملائکه‌ها و کتابها و فرستادگان و نعمت‌های خدا و کفر به روز قیامت محقق نمی‌شود مگر بعد از کفر به ولایت تکوینی و تکلیفی، چه انسان مادامی که روی دلش را نپوشاند کافر به خدا و روز قیامت و ملائکه‌ها و رسولان و کتابها و نعمت‌های الهی نمی‌

شود، وجهی قلب همان ولایت تکوینی است و ولایت تکلیفی چیزی جز کمک کنندای برای کشف حجاب از آن وجهه نیست.

(فَلَا يَغْرُوكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبَلَدِ) تغییر و تحوّل و گردش آن‌ها در شهرها در اثر تجارت‌های سودمند و اعتباراتی که به دنیا بر می‌گردد تو را مغرور نکند چون آنها بزودی مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند، چنانچه پیشینیان آنها مورد مؤاخذه قرار گرفتند.

(كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ) مقصود گروه‌های مختلف و امت‌های گوناگون است که همه‌ی آنها پس از قوم نوح نیز رسولان و پیامبران را تکذیب کردند.

(وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ) و هر امتی از امت‌های مذکور، یا هر امتی از امت‌های پیشین که رسولی به سوی آنان فرستاده شد.

(لِيَأْخُذُوهُ) کوشیدند تا او را بگیرند و از رسالتش جلوگیری کنند، یا او را شکنجه دهند یا بکشند، چنانچه قوم تو چنین قصدی کردند تا تو را بگیرند و حبس کنند یا بکشند.

(وَ جَدَلُوا) با رسول و پیامبرشان به باطل مجادله کردند.

(لِيُذْخَبُوا بِهِ الْحَقُّ) تا حق را از بین ببرند، همانطور که قوم تو خواستند تو را از بین ببرند و حق را زایل سازند

(فَأَخَذْتَهُمْ) یعنی بسبب سوء قصد و جدالشان آنها را مؤاخذه و عذاب کردم، پس تو اندوهناک مباش که ما قوم تو را نیز مؤاخذه و عقاب می‌کنیم.

(فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ) شما اگر چه عقوبت و عذاب پیشینیان را

مشاهده نکردید، ولی اخبار آن را شنیدید و به خرابی شهرها و آثارشان مرور کردید، پس چرا عبرت نمی‌گیرید؟ و تو ای محمّد ﷺ چرا اندوهناک می‌شوی؟ که قوم تو سوء قصد داشتند و با تو جدال کردند.

(وَ كَذَلِكَ) همانند آن عقاب که همه شنیده‌اند.

(حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا) بر کسانی که به خدا و کتابها و رسولان او، به روز قیامت کافر شدند، عذاب حتمی است بخصوص به آن دسته از کفار که به رسالت تو کافر شدند، که مقصود ناپذیرایان به «ولایت علی (علیه السلام)» است.

(أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ) که آنان از اهل آتشند از امام باقر (علیه السلام) آمده است: مقصود بنی امیه است.

(الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ) این جمله جواب سؤال مقدر، مقابل قول خدا: «ما يجادل فی آیات الله» است، گویا که گفته شده: این حال کافرین و مجادله‌کنندگان در آیات خداست پس چگونه است حال مؤمنین؟ پس فرمود: حال آنها چنین است: کسانی که عرش را حمل می‌کنند.

(وَمَنْ حَوْلُهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ) و آنانی که دوروبر آنانند، به تسبیح و حمد پروردگار خویش مشغولند این جمله عطف بر «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ» یا عطف بر «العرش» می‌باشد و نیز در اول سوره فاتحه و در غیر آن وجه مقدّم شدن تسبیح به حمد گفته شد.

(وَيُؤْمِنُونَ بِهِ) حاملین عرش را با وصف ایمان ذکر کرد تا بزرگداشت شأن ایمان و تعظیم اهل آن و بشارت بر مؤمنین باشد.

(وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا) آنها برای مؤمنین استغفار

می‌کنند، استغفار آنان مورد اجابت قرار می‌گیرد، چون از هوای نفس و غرض‌های نفس خالی هستند، مقصود از مؤمنین که ملائکه برای آنان طلب مغفرت می‌کنند کسانی هستند که با ایمان و بیعت خاص و لوی ایمان آورده باشند.

چه اینان در صورتی که آگاهی به بیعت خاص نداشته باشند و ولایت را متذکر نشوند اگر چه مورد مغفرت قرار می‌گیرند، اگر چه ایمان جز بیعت خاص و لوی نیست و آن‌ها نیز در پیروی از رسولان علیهم‌السلام ثابت بوده و دگرگون نشده‌اند، لیکن با همه‌ی این احوال آنچه که مورد استغفار ملائکه است جز به سوی ولایت نیست، چنانچه در اخبار ما مؤمنین تفسیر به شیعیان شده‌است،

از امام رضا علیه‌السلام نقل شده است: مقصود کسانی است که به ولایت ما ایمان آورده باشند.

و از امام صادق علیه‌السلام آمده است: خداوند فرشتگانی دارد که گناهان را از پشت شیعیان ما ساقط می‌کنند و از بین می‌برند همانطور که باد برگ درختان را در پائیز می‌اندازد. و این است معنی قول خدای تعالی: «الذین یحملون العرش...» فرمود: استغفار ملائکه به خدا سوگند بر شما است، نه بر این مردم.

(رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا) این

جمله استیناف و جواب سؤال مقدر یا حال بنا بر تقدیر لفظ «قول» است.

یعنی می‌گویند: پروردگارا مرحمت تو بر هر چیز گسترده شده‌است، پس توبه‌کنندگان را ببامرز یعنی از کسانی که با تو به خاص

ولوی که با دست و لئی امر در ضمن بیعت خاص صورت می‌گیرد به مقام توبه نائل شده‌اند، درگذر (وَ اتَّبِعُوا سَبِيلَكَ) کسانی که توبه کردند و پیروی راه تو را نمودند.

و این جمله در مقام است که در سایر آیات همراه با ایمان ذکر شده‌است.

(وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَ ادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ) مقصود بهشت‌های قیامت است که از آنجا به غیر آنجا خارج نمی‌شود، چه بهشت عدن آخر بهشت‌ها است.

(الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ ابَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ) عطف بر مفعول «وعدت‌هم» یا بر مفعول «ادخلهم» است و مقصود از صلاح آمادگی صلاح است، که آن خود نوعی صلاح است، مقصود صلاح بالفعل که با ولایت و بیعت خاص حاصل می‌شود نیست، چون اگر مقصود این نوع از صلاح بالفعل باشد دخول بهشت در مورد پدران با تبعیت از غیر نمی‌شود و دیگر شرافتی برای متبوع ثابت نمی‌شود.

زیرا شرافت مؤمن به این است که به واسطه او پدران او و پيروانش که خودشان استحقاق دخول در بهشت را ندارند داخل بهشت شوند، چون از پدران و همسران و اولاد مؤمنین هر کس که استعدادش باطل نشده باشد به واسطه‌ی مؤمنین داخل بهشت می‌شوند، ممکن است مقصود از صلاح صلاح بالفعل باشد که در این صورت پدران و پیروان به سبب ایمان و به دلیل نسبت آنها به مؤمن استحقاق دخول پیدا می‌کنند، که آنها از همین نسبت نیز بهرمنند می‌شوند.

(وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ) تقدیم همسران و ازواج جهت مراعات ترتیب در وجود است، نه در شرف، نه در نسبت.

(إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ) و تو البتّه غالب و غلبه کننده‌ای هستی که هیچ چیزی نمی تواند مانع تحقق مراد تو باشد.

(الْحَكِيمُ) یعنی کسی که دقایق و نکات استحقاق و استعداد را می داند یعنی خدایا تو بر طبق استعداد و استحقاق عمل می کنی به نحوی که باطل کردن کار تو، سؤال از تو درباره آن ممکن نیست.

(وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ) یعنی خدایا تو مؤمنین را از بدیها و شرور نگهدار، شرور و زشتی‌هایی که به مردم در روز قیامت می رسد، روزی که اهل بهشت داخل در بهشت و اهل جهنم داخل در آتش می شوند، زیرا بدیها و زشتی‌های دنیا اگر نسبت به حیوانی و مدارک آن شرور و بدی باشد نسبت به مراتب انسانی و مدارک آن رحمت از جانب الهی می شود، بر خلاف بدیها و زشتی‌های آخرت که نسبت به مقامات اخروی شرور و بدی می باشند، چه انسان در آخرت جز مراتب اخروی مرتبه‌ای ندارد که بدیها نسبت به آن خوبی به حساب بیایند.

(وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ) اگر روز دخول اهل بهشت به بهشت کسی را از بدیها حفظ کنی به او رحم کرده‌ای.

(وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) و این همان رستگاری و خوشبختی بزرگ است، چون رحم کردن در دنیا آمیخته به رنج هاست بر خلاف رحم اخروی که آن رستگاری خالص است، پس گویا که رحم دنیوی اصلا رحم نیست و چون مقصود از رحم، رحم اخروی است، رستگاری

بزرگ را منحصر در آن نمود.

قَمِيٍّ آیه را چنین تفسیر کرده‌است: کسانی که حامل عرش هستند یعنی رسول خدا ﷺ او صیای پس از او حامل علم خدا هستند. و کسانی که در اطراف و حول و حوش عرش هستند ملائکه‌هایی هستند که ایمان آورده‌اند یعنی شیعه آل محمد که از ولایت بنی امیه توبه کردند و از راه تو پیروی نمودند.

یعنی از ولایت ولی خدا، «من صلح» یعنی صالحین کسانی هستند علی عليه السلام را دوست دارند و صلاح آنها همین است، به چنین کسی تو در روز قیامت رحم می کنی، همین رستگاری بزرگی است برای کسی که خداوند او را از اینان نجات داده‌است.

## آیات ۱۰-۲۲

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَّقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ (۱۰) (قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيلٍ) (۱۱) (ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَخُدَّهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرِكْ بِهِ تُوْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ) (۱۲) (هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ) (۱۳) (فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) (۱۴) (رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ

عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (۱۵) (يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَىٰ  
 اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ الْيَوْمَ تُجْزَىٰ) (۱۶)  
 (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) (۱۷)  
 (وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْأَرْزَاقِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَىٰ الْحَنَاجِرِ كَظِيمِينَ مَا  
 لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ) (۱۸) (يَعْلَمُ خَائِنَةَ  
 الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ) (۱۹) (وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ  
 يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) (۲۰)  
 (أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ  
 كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَءَاثَارًا فِي الْأَرْضِ  
 فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ) (۲۱) (ذَلِكَ  
 بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ  
 قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (۲۲)

### ترجمه

به کافران ندا در دهند که نفرت خداوند از شما، بزرگتر از نفرت شما از  
 خویشتان است، چرا که به سوی ایمان دعوت می‌شدید و انکار و کفر می‌ورزید  
 ید. گویند پروردگارا ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی، ما به گناهانمان  
 اعتراف کرده‌ایم، پس آیا برای بیرون رفتن (از اینجا) راهی است؟ این از آن  
 است که چون خداوند به تنهایی خوانده می‌شد، کفر می‌ورزیدید و چون به او  
 شرک ورزیده می‌شد، ایمان می‌آوردید، حال داوری با خداوند بلند مرتبه است.  
 اوست که آیاتش را به شما می‌نمایاند و برای شما از آسمان روزی ای فرو  
 می‌فرستد، جز کسانی که رو به توبه آورده باشند، کسی پند نمی‌گیرد. پس



خداوند را - در حالی که دین خود را برای او پاک و پیراسته می‌دارید - بخوانید هر چند که کافران ناخوش داشته باشند. (او) برافرازنده در جات (و) صاحب عرش است، وحی را به فرمان خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد فرو می‌فرستد، تا از روز همدیداری هشدار دهد. روزی که ایشان (سراپا) آشکار باشند (و) از آنان چیزی بر خداوند پوشیده نباشد (ندا آید): امروز فرمانروایی از آن کیست؟ (پاسخ آید): از آن خداوند یگانه قهار است. امروز هر کسی بر وفق کار و کردارش جزا یابد، امروز ستمی (بر کسی) نرود؛ بیگمان خداوند زود شمار است. و ایشان را از روز قیامت (/بس نزدیک) بیم ده، آنگاه که جانها به گلوگاهها رسید، غصه خویش فرو برند، برای ستمکاران (مشرک) دوستی و شفيعی که اجازه و اجابت یابد، نیست. (خداوند) خیانت و آنچه دلها پنهان می‌دارند، می‌داند. و خداوند به حق حکم می‌راند و معبودانی که به جای او به پرستش گرفته می‌شوند، حکمی نمی‌رانند؛ بیگمان خداوند است که شنوای بیناست. آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند که بنگرند سرانجام کسانی که پیش از اینها بودند چگونه بوده‌است. آنان از ایشان در روی زمین پر توان‌تر و پر اثرتر بوده‌اند، که خداوند آنان را به گناهانشان فرو گرفت و در برابر خداوند نگهدارنده‌ای نداشتند. این از آن بود که پیامبرانشان برای ایشان معجزات می‌آوردند، ولی ایشان انکار کردند، آنگاه خداوند فرو گرفتشان که او توانای سخت‌کیفر است.

### تفسیر

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) جواب سؤال مقدر است، گویا که سؤال شده است:

این حال مؤمنان است.

حال کافران چگونه است؟ که با باطل مجادله می‌کنند و به رسولانشان سوء قصد می‌نمایند، یا چگونه است حال کسانی که به

ولایت علی علیه السلام کافر شده اند و همین معنای مقصود از آیه است.  
و برای تأکید عقوبت کفار و شدت گرفتن بر آنهاست در اینجا  
لفظ «ان» آورد.

(يُنَادُونَ) ملائکه آنها را از باب استهزا ندا می‌کنند:  
(لَمَقْتُ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ مَّقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ) خشم و قهر خدا بزرگتر  
از خشم خود شما بر شماست یا بزرگتر از خشم نفس اماره است، ممکن  
است مقصود از خودشان امامان بر حق آنها باشد که امامان بر حق در  
حقیقت خود آنها هستند، چه آنان خودی جز به وسیله امامانشان  
ندارند.

این مطلب را بقیه آیه را تأیید می‌کند که می‌فرماید:  
(إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ) هنگامی که جهت ایمان به خدا یا به  
رسول صلی الله علیه و آله یا به ولایت علی علیه السلام (که مقصود همین معناست) دعوت  
می‌شدند.

(فَتَكْفُرُونَ) ظاهر این جمله این است که متعلق به «مقت» و  
خشم دوم باشد و خشم آنها در دنیا جز خشم کسی که به سوی او دعوت  
می‌شده‌اند نیست یعنی خشم خدا در دنیا بزرگتر از خشم شما در دنیا به  
امامتان است یا خشم خدا در قیامت بر شما بزرگتر از خشم شما در دنیا  
به امامتان است و ممکن است مقصود این باشد که خشم خدا در قیامت  
بزرگتر از خشم نفس اماره شما یا خشم خود شما در قیامت است که در  
این صورت «إذا تدعون» متعلق به محذوف یا تعلیل «مقت الله»  
می‌شود.

و از قَمَى آمده است: «الَّذِينَ كَفَرُوا» بنی امیه اند، «الی الایمان»

یعنی به سوی ولایت علی علیه السلام

(قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ) در سوره بقره در

طی تفسیر قول خدای تعالی: «کیف بالله و کتتم امواتاً فأحیاکم ثم

یمیتکم» بیان دو میراندن و دو زنده کردن گذشت، غرض از ذکر این ندا

و تضرّع و مناجات طلب ترحم از خدای تعالی است.

لذا پس از آن فرمود: (فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّنْ

سَبِيلٍ) سؤال و درخواست خروج به صورت استفهام است، لفظ «خروج» را از

آن جهت به صورت نکره می آورند تا اشعار به نهایت نا امیدی آنها باشد، گویا

که چیز کمی و اندکی از خروج را می خواهند.

(ذَلِكُمْ) این عذاب و اجابت نکردن خروج شما از جهنم بدان

جهت است که: (بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ) ضمیر در لفظ «بأنه»

ضمیر شأن است و لفظ «کان» با اسم «کان» بعد از «بأنه» مقدر است تا آمدن لفظ

«أذا» صحیح باشد، یعنی مطلب از این قرار است که شما چنین بودید که هرگاه

به سوی خدا و توحید او دعوت می شدید کفر می ورزیدید، مقصود از دعوت خدا

«وحده» و به تنهایی دعوت ولی امر است، چون با دعوت ولی امر به وحدت خدا

فرخوانده می شود، یعنی آن وقت است که توحید برای سالک الی الله به سبب

ولایت و راه رفتن بر طریق ولایت حاصل می شود.

و با روی آوردن بر ولی امر به خدا روی آورده می شود، با

معرفت و شناخت ولی امر خدا شناخته می شود، بلکه معرفت ولی امر به

نورانیّت همان معرفت خداست.

پس معنای آیه این است: هرگاه به مظهر خدا که جانشین خداست دعوت می‌شدید به او کفر می‌ورزیدید.

(وَإِنْ يُشْرِكْ بِهِ تُؤْمِنُوا) یعنی اگر شرک آورده شود شما اذعان می‌کنید و تسلیم می‌شوید.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: هرگاه خدا به توحید ذکر شود، مأمور به قبول ولایت کسی باشید که خداوند امر به ولایت او نموده کفر ورزیدید و کافر شدید و به ولایت کسی ایمان می‌آورید که دارای ولایت نیست.

و نیز از امام صادق علیه السلام وارد شده: هرگاه به سوی توحید خداوند و اهل ولایت فرا خوانده شوید کافر می‌شوید.

(فَالْحُكْمُ لِلَّهِ) تعلیل معنایی است که از مقام استفاده می‌شود، گویا که گفته است: عذاب را بچشید که حکم برای خداست.

(الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ) و او آن والا و بزرگی است که جز برای او حکمی نیست.

(هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ) این جمله آغاز پیام است که از ما قبلش منقطع است، یا جواب سؤال مقدر است، گویا که فرموده است: اگر حکم فقط برای خداست پس چرا بر بندگان حکم به ایمان نمی‌کند؟ و نشان دادن و ارائه آیات یا به این است که معجزه‌های انبیاء علیهم السلام را نشان دهد، یا نشانه‌های صدق آنها را ارائه کند، یا آیات قدرت و حکمت و علم خویش را نشان دهد، یا نشانه‌های تدبیر را ارائه کند که بر طبق حکمت او انجام می‌گیرد، یا آیات نفسی را نشان دهد که هیچ کس از آن

آیات و نشانه‌ها خالی نیست.

(وَيُنزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا) و از آسمان برای شما روزی بزرگ که عبارت از روزی انسانی از علم و حکمت است، بر شما نازل می‌کند.

(وَمَا يَتَذَكَّرُ) و لکن متذکر آیات و نشانه‌ها و نازل شدن روزی انسان از آسمان نمی‌شود مگر کسی که با توبه با دست ولی امرش به سوی خدا بازگردد.

(فَادْعُوا اللَّهَ) حال که مطلب چنین است پس خدا را فراخوانید. (مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) اگر چه فراخواندن شما خدا را به کافران خوش نیاید، یا خالص گردانیدن شما دین را برای خدا مورد پسند کافران قرار گیرد.

(رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ) این جمله خبر بعد از خبر برای قول خدا «هو» در «هُوَ الَّذِي يَرِيكُمْ» یا بنابر قرائت رفع برای «الله» است، بنابر اینکه از مضاف الیه کسب تعریف کرده باشد یا بنابر قرائت نصب بر وصف بودن باقی است.

یا حال از «اله» است بنابر آنکه کسب تعریف از مضاف الیه نکرده باشد، لفظ «رفیع» از رفع به معنای مرفوع است، یعنی درجات وجودش بلند است به نحوی که ادراک هیچ درک کننده‌ای جز خودش به او نمی‌رسد یا رفع به معنای رافع است، یعنی درجات بندگانش را بالا می‌برد یا بالا برنده‌ی درجات خلقتش یا درجات فعل و صفاتش می‌باشد.

(ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ) «روح» در اینجا به قرآن و به وحی و به جبرئیل تفسیر شده و در اخبار متعددی آمده است: روح ملائکه‌ای

است بزرگتر از جبرئیل که با هیچ يك از پیامبران نبود، او با محمد ﷺ بود، با ائمه اهل بیت بود.

و روح در اخبار به معانی دیگر نیز تفسیر شده است مانند روح ایمان، روح قوّت، روح شهوت و غیر اینها.

و ممکن است تفسیر به ولایت شود که ولایت مصدر نبوّت و رسالت و روح آن دو است، چه ولایت در حقیقت مشیّت است که بارب نوع انسانی متحد است، ربّ النّوع انسان عبارت از ربّ جمیع ارباب است، از آن تعبیر به روح القدس می شود که با هیچ يك از انبیا نبود اما با محمد ﷺ بود.

(مِنْ أَمْرِهِ) از عالم امر، یا مقصود امر اوست که عبارت از کلمه «کن» وجودی است، آن عبارت از مشیّت است که آن فعل و کلمه و امر خداست.

(عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ) یعنی روزی که اهل زمین و اهل آسمان تلاقی می کنند، یا محسن و مسیء با هم تلاقی می کنند، یا مقصود تلاقی دوستان یا تلاقی مظلوم و ظالم یا تلاقی تندرو و کندرو و ملحق شدن آن دو به همدیگر یا تلاقی پیروان و رؤساست، آن روز عبارت از روز قیامت است.

(يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ) یعنی روزی که از قبرهایشان نزد خدا آشکار می شوند، یا روزی که از پرده ها بیرون می آیند، که آن پرده ها عبارتند از حدود و تعینات آنهاست، چه در آن روز از همه تعینات و حدود خارج می شوند.

و لذا فرمود: (لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ) یعنی هیچ يك از اعمال و اقوال و احوال و مراتب وجود آنان و دقائق آن از خداوند مخفی نمی ماند، بدین معنا که مردم می فهمند و بر آنان آشکار می گردد که دائماً نزد خدا آشکار بوده اند، بر خدا چیزی از آنها مخفی نبوده است.

(لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ) این جمله به تقدیر قول و حکایت چیزی است که خدای تعالی در آن روز برای مردم می گوید: امروز ملك هستی از آن کیست؟! یا ابتدای سخن از جانب خدا و اخبار به این است که در آن روز هیچ کس مالك هیچ چیز نیست.

(لِلَّهِ أَلْوَحْدِ الْقَهَّارِ) مگر از آن خدای یکتای چیره دست، این جمله جواب سؤال خدا از جانب خداست.

(الْيَوْمَ تُجْزَىٰ) تکرار لفظ یوم بدان جهت است که آن روز را در قلوب تثبیت نماید تا هم تهدید از آن و هم تشویق و ترغیب به آن روز باشد.

(كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ) در آن روز هرکس هرچه کرده پاداش می بیند و با کم کردن ثواب یا زیاد کردن عقاب ظلم و ستم به کسی نمی شود.

(إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: نفوس بشری غیر متناهی است، پس چگونه ممکن است در يك روز همه مورد محاسبه قرار بگیرند؟

پس فرمود: خداوند در حساب کردن سریع است و همه را در يك زمان محاسبه می کند چون هیچ کاری خداوند را از کار دیگر و هیچ

حسابی از حساب دیگر باز نمی دارد.

از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: میم ملك خداست در روزی که غیر از او مالکی نیست و خداوند می گوید: ملك امروز از آن چه کسی است؟ سپس ارواح انبیا و رسولان و حجّت‌هایش را به سخن در می آورد و همگی می گویند: برای خداوند واحد قهار است.

پس خدای تعالی می فرماید امروز هر نفسی به آنچه که کسب کرده جزا داده می شود.

از امیر المؤمنین علیه السلام است: خدای تعالی بعد از فناء دنیا تنها بر می گردد که هیچ چیز با او نیست و همانطور که قبل از آغاز دنیا بود بعد از فناء دنیا نیز چنان می شود، بدون وقت و زمان و حین و مکان که مدت‌ها و وقتها از بین می روند، سالها و ساعتها زایل می شوند، پس چیزی در آن هنگام جز واحد قهار نیست که بازگشت همه امر به سوی او است، که همه امور بدون آن که قدرت داشته باشند در آغاز خلق شده اند، بدون آنکه امتناع و خودداری کرده باشند فانی شده اند، در حالی که اگر امور قدرت بر امتناع و خودداری داشتند باقی می ماندند.

(وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ) لفظ «الازفه» اسم روز قیامت است، چون قیامت نزدیک است، پس اضافه لفظ «یوم» به «ازفه» مثل اضافه عامّ به خاصّ است.

(إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ) دلها از شدّت خوف و وحشت به حنجره‌ها می رسد، چه هنگام ترس و اضطراب دلها از جای خود حرکت می کنند و به حنجره‌ها می رسند.



( كَظْمِينَ ) این لفظ حال از «قلوب» یا حال از ضمیر مستتر در ظرف است و نسبت کظم غیظ به قلوب، یعنی نسبت فرو نشان دادن خشم به دلها یا مجاز عقلی است یا اینکه قلوب به عقلاء تشبیه شده‌است.

( مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ ) ستمکاران را نزدیک و خویشی نیست تا نفعی به آنها برسانند و عذاب را از آنان دفع نمایند.

( وَلَا شَفِيعٌ يُطَاعُ ) لفظ «یطاع» وصف «شفیع» است تا اشعار به این باشد که شفیع وقتی مطاع نباشد شفاعت او فایده‌ای نمی‌رساند به نحوی که گویی اصلاً شفیع نیست و مقصود این نیست که آنها گاهی شفیع می‌شوند ولی مطاع نیستند.

( يَعْلَمُ خَائِنَةً إِلَّا عَيْنٌ ) لفظ «خائنة» مصدر است مانند «الكاذبة» یا وصف است و معنای آن این است که خداوند چشمی از چشمها را که خاین باشد می‌داند، چشم خیانتکار عبارت از چشمی است که نگاه به چیزی کند که نگاه کردن به آن حلال نباشد، یا کنایه از نگاه کردن به چیزی است که نگاه از دید همه مخفی باشد و بر هیچ کسی ظاهر و آشکار نگردد، یا کنایه از اشاره‌ی با چشم است و بعضی گفته‌اند کنایه از گفتار شخصی است که می‌گوید: ندیده‌ام، در حالی که دیده‌است یا می‌گوید: دیده‌ام در حالی که ندیده‌است، یا عبارت از نظر دوّم است که بر ضرر تو است، چنانچه در خبر آمده: نظر اوّل برای تو و به نفع تو و نظر دوّم علیه تو و به ضرر تو است.

( وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ) یعنی آنچه که در سینه‌ها پنهان است، مانند عزم‌ها و نیت‌ها و خطورات قلبی که بر هیچ کس ظاهر نمی‌شود،

یا قوا و استعداد ها که صاحبان دلها نیز از آنها اطلاعی ندارند تا چه برسد به دیگران.

(وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ) این جمله عطف به منزله‌ی نتیجه است، گویا که گفته است: اگر خداوند صاحب عرش است، یعنی اگر خداوند مالک همه‌ی خلق است، خداوند واحد قهار است که از هیچ چیز عاجز نیست و بر او چیزی از خلق مخفی نمی ماند و از ناحیه‌ی او بر کسی ظلم و ستمی نمی شود پس او بین آنها به حقّ قضاوت می کند، نه به غیر حقّ و طبق تفسیرهای گذشته‌ی آیات سابق معنای آیه چنین است: عَلَىٰ عِلْمِهِ که مظهر خداوندی خداست به حقّ حکم می کند.

(وَالَّذِينَ يَدْعُونَ) کسانی که بنی امیه و موافقین آنها را فرامی خوانند.

(مِنْ دُونِهِ) مقصود از غیر خدا بنی امیه و موافقین آنهاست، ممکن است آنچه که به موصول بر می گردد ضمیر فاعل باشد.

(لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ) آنها اصلاً به چیزی حکم نمی کنند، تا چه رسد که به حقّ حکم نمایند.

(إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) این جمله در موضع تعلیل انحصار حکم به حقّ در خدای تعالی است.

(أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ) آیا در زمین سیر نمی کنند تا آثار گذشتگان و آثار حکم به حقّ خدای تعالی را مشاهده کنند.

(فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَءِثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ

لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ مِن وَاقٍ ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ  
 (رسولان آنها با بیّنه و دلیلهای روشن به سوی قومشان می آمدند  
 همانطور که تو دلیل روشن آورده‌ای، (فَكَفَرُوا) پس آنها کافر شدند  
 چنانچه اینان کافر گشتند، (فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ أَنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ) پس  
 باید اینان نیز بترسند از عذابی که بر گذشتگان آنها نازل شده است.

### آیات ۲۳-۳۳

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطٰنٍ مُّبِينٍ (۲۳) (إِلَىٰ  
 فِرْعَوْنَ وَ هَمٰنَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَحِرٌ كَذَّابٌ فَلَمَّا) (۲۴) (جَاءَهُمْ  
 بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا  
 نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلٰلٍ) (۲۵) (وَ قَالَ فِرْعَوْنُ  
 ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَ لْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ  
 يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ) (۲۶) (وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي  
 وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ) (۲۷) (وَ قَالَ  
 رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمٰنَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ  
 رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كٰذِبًا فَعَلَيْهِ  
 كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي  
 مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ) (۲۸) (يَقَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَهَرِينَا فِي  
 الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ  
 إِلَّا مَا أَرَىٰ وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ) (۲۹) (وَ قَالَ الَّذِي

ءَاَمَنَ يَقَوْمِ اِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْاَحْزَابِ (۳۰) (مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِيْنَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اَللَّهُ يُرِيْدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ) (۳۱) (وَ يَقَوْمِ اِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ) (۳۲) (يَوْمَ تُؤَلَّفُونَ مَدْبِرِيْنَ مَا لَكُمْ مِّنْ اَللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ مَنْ يُضِلِلِ اَللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ) (۳۳)

### ترجمه

و به راستی موسی را همراه با آیات خویش و حجّتی آشکار فرستادیم. به سوی فرعون و هامون و قارون، آنگاه گفتند او جادوگری دروغزن است. و چون حقّ را از سوی ما برای آنان آورد گفتند پسران کسانی را که همراه با او ایمان آورده‌اند، بکشید و [دختران و] زنانشان را زنده بگذارید، نیرنگ کافران جز در تباهی نیست. و فرعون گفت مرا بگذارید تا موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند؛ چه من می‌ترسم دین شما را تغییر دهد، یا در این سرزمین فتنه و فساد آشکار کند. و موسی گفت من به پروردگار خود و پروردگار شما از [شرّ] هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، پناه می‌برم. و مردی مؤمن از آل فرعون - که ایمانش را پنهان می‌داشت - گفت آیا می‌خواهید مردی را بکشید به خاطر اینکه می‌گوید پروردگار من خداوند است؟ حال آنکه برای شما معجزاتی از سوی پروردگارتان آورده است، اگر دروغگو باشد زیان دروغش بر اوست، اگر راستگو باشد بخشی از آنچه به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید؛ بیگمان خداوند کسی را که گزافکار و دروغزن است، هدایت نمی‌کند. ای قوم من، امروز فرمانروایی از آن شماست، در این سرزمین چیره‌اید، ولی چه کسی ما را در برابر عذاب الهی - اگر بر سرمان بیاید - یاری خواهد داد؟ فرعون گفت به صلاح شما نمی‌دانم جز چیزی را که خود صلاح می‌بینم، شما را جز به راه رشد و راستی هدایت نمی‌کنم. و همان کسی که [پنهانی] ایمان آورده بود، گفت ای قوم من،

من بر شما از چیزی همانند روزگار [سخت] گروه‌های مشرک بی‌مانند حال و روز قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از ایشان بودند؛ و خداوند در حقّ بندگان ستمی نمی‌خواهد. و ای قوم من، من بر شما از روز فریاد خوانی بی‌مانکم. روزی که پشت کنان روی بگردانید، برای شما در برابر خداوند پناهی نیست، هر کس که خداوند در بیراهی گذارد، برای او راهنمایی نیست.

### تفسیر

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطٰنٍ مُّبِينٍ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَ هٰمٰنَ وَ قَرُوْنَ فَقَالُوْا سٰحِرٌ كٰذِبٌ فَلَمَّا جَآءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوْا اَقْتُلُوْا اَبْنَاءَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوْا نِسَاءَهُمْ) دخترانشان را زنده بگذارید، یا مقصود این است که زنانشان را از هم بستر شدن با همسرانشان منع کنید، یا از حیا و عفت زنانشان تجسس کنید تا در آنها عیب یا حمل بیابید.

(وَ مَا كَيْدُ الْكٰفِرِيْنَ اِلَّا فِى ضَلٰلٍ) یعنی کید و مکر کافران جز در حال از بین رفتن و ضایع شدن نیست.

(وَ قَالَ فِرْعَوْنُ) فرعون مانند کسی که از دشمنش می‌ترسد و در عین حال او را تهدید می‌کند گفت:

(ذُرُوْنِیْ اَقْتُلْ مُوسٰی وَ لِيَدْعُ رَبَّهُ) بگذارید موسی را من بکشم و او پروردگارش را فراخواند، چه مانعی از کشتن موسی نبود، لکن فرعون از موسی و ازدهایش می‌ترسید و او را از قتل می‌ترسانید. برخی گفته‌اند: فرعون را از کشتن موسی باز می‌داشتند و به او

می گفتند: موسی آن کسی نیست که تواز آن می ترسی، بلکه او ساحر و جادوگرست اگر او را بکشی گمان می کند که تواز معارضه و مخالفت او با دلیل و برهان عاجز شده‌ای.

(إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ)  
 فرعون گفت: من می ترسم موسی دین شما را عوض کند یا در زمین فساد ظاهر نماید.

بدین گونه که اجتماع مردم را پراکنده سازد یا از اطاعت خارج شود و ادعای سلطنت نماید.

(وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِّنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ  
 لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ وَقَالَ رَجُلٌ مُُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ) مقصود  
 از آل فرعون خویشان و نزدیکان فرعون است، در خبری آمده است:  
 مؤمن آل فرعون پسر خاله‌ی فرعون بوده و در خبر دیگری است که او  
 پسر عمویش بود.

(يَكْتُمُ إِيمَانَهُ) قمی گفته است: مؤمن آل فرعون ششصد سال  
 ایمان خود را مخفی می کرد.

(أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا) مؤمن آل فرعون گفت: آیا مرد (بزرگی) را  
 می کشید، یا می خواهید مردی از مردان یا مردی را که حالش چنین باشد  
 بکشید؟

(أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ) مردی که می گوید: پروردگار من الله  
 است، این جمله صفت (رجلاً) است، چنانچه ذکر شد، یا لفظ (لام) در  
 تقدیر است تا علّت (تقتلون) باشد.

(وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ) موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ دلیل‌های روشنی بر صدق دعوی خویش بر شما آورده‌است.

(مِنْ رَبِّكُمْ) آن دلیل‌ها از جانب پروردگار شماست، پس از مخالفت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و مواخذه‌ی پروردگارتان بترسید.

(وَإِنْ يَكُ كَذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ) اگر موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ دروغگو باشد دروغ او ضرری به شما نمی‌زند بلکه زیانش به خودش می‌رسد.

(وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ) و اگر او راست بگوید اگر چه همه آنچه را که به شما وعده می‌دهد، نرسد، بعضی از آنها بر شما اصابت می‌کند.

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ) خداوند کسی را که در کارش از حدش تجاوز نماید هدایت نمی‌کند.

(كَذَّابٌ) ظاهر این است که لفظ (كَذَّابٌ) تعلیل قول خدا: (ان يك كاذباً) باشد، یعنی اگر موسی کاذب باشد به آنچه از شما از کذب و دروغش می‌خواهد نمی‌رسد، زیرا خداوند اسراف‌کننده و دروغگو را به مقصد و منظورش هدایت نمی‌کند، لکن این جمله در حقیقت کنایه از فرعون و قوم اوست، به نحوی که سبب ناراحتی و خشم‌شان نشود، چون با این کلام: (وقد جاءكم بالبينات) صدق و راستی موسی را اصابت نمود.

(يَقَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَهَرِينَ فِي الْأَرْضِ) ای قوم امروز حکومت از آن شماست در حالی که شما غالب هستید.

در زمین مصر، شکر این نعمت این است که رسول خدا را اجابت

کنید که این ملك را برای شما آورده‌است نه این که رسول او را انکار نماید.

(فَمَنْ يَنْصُرُنَا) اگر عذاب خدا بیاید چه کسی ما را یاری می‌کند ، مؤمن آل فرعون خودش را داخل قوم فرعون کرد تا گمان کنند که او نیز از آن آنهاست.

(مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا) پس خود را در معرض عذاب خدا با انکار رسول و ایدای او قرار ندهید ، مؤمن آل فرعون به خوبی مجادله و احتجاج ، چه قتل موسی عليه السلام را بر آنها انکار نمود ، انکارش را به چیزی نسبت داد که رد آن ممکن نیست و مورد خشم آنها نیز قرار نمی‌گیرد . زیرا که او گفت: موسی عليه السلام می‌گوید : پروردگار من خداست .

پس اگر شما اعتراف و اذعان به خدا نمی‌کنید لاقلاً احتمال آنرا می‌دهید و دفع ضرر محتمل عقلاً واجب است.

و ثانیاً گفت : او بر صدق و راستی ادعایش دلیلهای روشنی آورده‌است پس چگونه جرأت می‌کنید و او را می‌کشید.

و ثالثاً سخن او خالی از این نیست که یا راست است یا دروغ ، دروغش به شما ضرری نمی‌رساند ، اگر راست بگوید قطعاً به شما ضرری نمی‌رساند و اگر راست بگوید قطعاً به شما ضرر محتمل واجب است.

و رابعاً گفت : اگر او دروغ بگوید به مقصودش نمی‌رسد ، اگر دروغ باشد به قتل او راه پیدا نمی‌کنید ، پس متعرض قتل او نشوید .

ولکن وقتی صدق او را ثابت کرد گوئی که چنین گفت : شما



دروغ می‌گویید و به کشتن او راه پیدا نخواهید کرد.

(قَالَ فِرْعَوْنُ) فرعون جهت آرام و نرم کردن قومش گفت: (مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى) یعنی جز به قتل موسی رأی دیگر نمی‌دهم و جز آن چیزی را صلاح نمی‌دانم.

(وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ وَقَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَوْمَ أَنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ) باز همان مؤمن آل فرعون گفت: ای قوم، من از آن روز می‌ترسم که شما مانند گروهها و امت‌های پیشین شوید که در مورد پیامبرشان گروه‌گروه و متفرق شدند و نفرمود: «مثل ایام الأحزاب» چون از لفظ «یوم» جنس اراده شده، آن روز به ایام نوح و عاد و ثمود تفسیر شده‌است.

(مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ) مثل سنت و عادت خدا درباره‌ی قوم نوح و عاد و ثمود.

(وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ) مانند قوم ابراهیم و لوط و شعیب علیهم‌السلام.

(وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ) خداوند برای بندگان ظلم نمی‌خواهد، پس اگر شما صالح باشید شما را عقاب نمی‌کند.

(وَ يَنْقُومُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ) ای قوم از سختیهای روز قیامت بر شما می‌ترسم، یوم التناد روز قیامت است، چون مردم در آن روز به همدیگر ندا می‌کنند، هر يك از دیگری کمک می‌خواهد، از نهایت وحشت همانند غریق به چیزی متوسل می‌شوند، یا اهل بهشت و اهل جهنم ندا می‌کنند بدین گونه که اهل جهنم می‌گویند: و اهل بهشت در جواب آنها می‌گویند: «ان الله حرّمها علی الکافرین» از امام

صادق علیه السلام آمده است: یوم التَّنَادِ روزی است که اهل آتش اهل بهشت را ندا می‌کنند و می‌گویند: «أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ». بعضی گفته‌اند: روز قیامت را از آن جهت یوم التَّنَادِ گفته‌اند که ظالمین و ستمکاران همدیگر را با وای و حسرت ندا می‌کنند. و بعضی گفته‌اند: چون هر کسی به واسطه‌ی امام و پیشوایش مورد ندا قرار می‌گیرد.

(يَوْمَ تُولُوجُ مُدْبِرِينَ) این جمله حال مؤکد است، یعنی در حالی که پشت به موقف می‌کنید، یا از خدا روی بر می‌گردانید چون از رحمت خدا مأیوس هستید، یا پشت به آتش می‌کنید در حالی که از آن فرار می‌کنید.

(مَا لَكُمْ مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ) از عذاب خدا یا از جانب خدا کسی نگهدارنده‌ی عذاب از شما نیست.

(وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ) این جمله عطف است که در آن معنای تعلیل ما قبلش نیز می‌باشد، یا در آن معنای استدراک است، گویا که گفته است: ولکن پند و اندرز من نفعی به شما نمی‌رساند، زیرا خدا شما را گمراه کرده، هر کسی را خدا گمراه سازد هدایت کننده‌ای نخواهد داشت.

## آیات ۳۴-۴۰

(وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زُتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ (۳۴) (الَّذِينَ يُجَادِلُونَ  
 فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَنٍ أَتَاهُمْ كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ  
 الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ) (۳۵)  
 وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَهْمَنُ ابْنُ لِي صَرَحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ (۳۶)  
 (أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَذِبًا  
 وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ  
 فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ وَقَالَ الَّذِي (۳۷) (ءَامَنَ يَقُومُ اتَّبِعُونِ  
 أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ) (۳۸) (يَقُومُ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَّعُ  
 وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ) (۳۹) (مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا  
 مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ  
 يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ) (۴۰)

### ترجمه

و پیشتر یوسف [پیامبر] برای شما معجزاتی آورد و همچنان از آنچه  
 برایتان آورده بود در شك بودید، تا آنکه چون درگذشت، گفتید خداوند هرگز  
 پس از او پیامبری برنخواهد انگیخت، بدینسان خداوند کسی را که گزافکار شك  
 گراست بیراه می‌دارد. کسانی که در آیات الهی بدون حجّتی که برایشان  
 آمده‌باشد، مجادله می‌کنند، [کارشان] نزد خداوند و نزد مؤمنان بس ناپسند  
 است؛ بدینسان خداوند بر هر قلب متکبّر زورگویی مّهر می‌نهد. و فرعون گفت  
 ای هامان برای من برجی [بلند] برآور، باشد که به این راهها برسم. راههای  
 آسمانها، تا به خدای موسی پی ببرم، من او را دروغگو می‌دانم؛ و بدینسان در  
 نظر فرعون بدکرداری‌اش آراسته شد، از راه [صواب] بازداشته شد؛ و نیرنگ

فرعون جز در تباهی نبود. و کسی که ایمان آورده بود، گفت ای قوم من، از من پیروی کنید که شما را به راه رشد و راستی هدایت کنم. ای قوم من، همانا این زندگی دنیا، بهره‌ای [اندک] است، آخرت سرای اقامت است. هر کس کار ناپسندی مرتکب شود، جز به مانند آن جزا نیابد، هر کس کاری شایسته انجام دهد، اعمّ از مرد یا زن، مؤمن باشد، اینانند که وارد بهشت می‌شوند، [و] در آنجا بی‌حساب روزی می‌یابند.

### تفسیر

(وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ) این جمله عطف یا حال است که در آن معنی تعلیل است: (يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ) وقتی یوسف عليه السلام از دنیا رفت به او اقرار کردید، چون شما به کسی رضایت می‌دهید که از انظار شما غایب باشد، نه کسی که نزد شما حاضر باشد، او را خاتم رسالت و آخر پیامبران قرار دادید.

(قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا) و گفتید خداوند بعد از او رسولی نخواهد فرستاد، یا معنای آیه این است که وقتی یوسف از دنیا رفت شما بر کفر خود باقی ماندید و گفتید: خداوند پس از او رسولی نخواهد فرستاد.

(كَذَلِكَ) اینچنین است آن گمراهی که شما و گذشتگان بر آن بودید. (يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ) خدامسرف را گمراه می‌کند مسرف کسی است که از حدّ خودش تجاوز کند.

(مُرْتَابٌ) کار او شکّ کردن است و هیچ حالت یقین به چیزی که باید به آن یقین پیدا کند ندارد.

(الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ) کسانی که در آیات خدا مجادله می‌کنند، بدین گونه که آنها را باطل یا پنهان یا زیاد و کم می‌کنند.

(بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ) بدون حجّت و دلیلی که برایشان آورده شود بلکه با محض تقلید، شکّ و هوای نفس، یا مقصود این است که صاحب سلطنت و قدرتی نیامده است که آنان را به این کار مجبور سازد. (كَبْرٌ مَّقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا) اعراب آیه چنین است: لفظ «من» در «من هو مسرف» موصوله و مفعول «ليضل» است، بدل از آن یا صفت آن است، یا خبر مبتدای محذوف یا مفعول فعل محذوف است، یا مبتدا است، خبر آن «بغیر سلطان» یا «کبرمقتاً» می‌باشد که تقدیر آیه چنین است: «جدال الذین یجادلون کبر مقتاً».

یا قول خدای تعالی: (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ) به تقدیر ضمیری است که به موصول بر می‌گردد، یا لفظ «من» در «من هو مسرف» موصوله و مبتدا است، «الذین یجادلون» خبر آن است.

یا خبر آن «بغیر سلطان» یا «کبر مقتاً» یا «كذلك يطبع الله» می‌باشد یا استفهامیه است، «الذین یجادلون» به تقدیر مبتدا یا به تقدیر خبر جواب استفهام از جانب خداست، یا «الذین یجادلون» مبتدا، یا «بغیر سلطان» یا «کبر مقتاً» یا «كذلك يطبع الله» خبر آن است.

و «كذلك يطبع الله» کلام مستأنف یا خبر است چنانچه ذکر شد، یا «كذلك» فاعل «کبر» است در صورتی که «کاف» اسم قرار داده شود، «يطبع الله»

کلام مستأنف یا خبر «الَّذِينَ يَجَادِلُونَ» یا خبر «من» است.

(عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ) لفظ «قلب» به صورت اضافه خوانده می‌شده که در این اشاره به تفرقه و پراکندگی قلب متکبر و توزیع آن بر کارهای متعدد می‌شود، مانند مردی که در آن شریکانی رقابت می‌کنند، لفظ «قلب» با تنوین خوانده شده، که در این صورت نسبت تکبر به قلب مجاز است، در اوّل سوره بقره بیان ختم دلها و مهر زدن بر آنها گذشت.

(وَقَالَ فِرْعَوْنُ) فرعون برای فریب دادن عوام گفت:  
(يَهْمَنُ ابْنِ لِي صِرْحًا) ای هامان برای من قصر بلندی بساز که بر  
انظار ظاهر باشد، لفظ «صرحاً» از «صرح أبشی» یعنی ظاهر و آشکار شد.  
(لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ) شاید من به  
راههای آسمانها برسم.

هر چیزی که وسیله قرار گیرد و با آن به چیز دیگری رسیده شود  
سبب نامیده می‌شود، اضافه به «أسباب» به «السّموات» اضافه بیانیّه  
است، چون آسمانها و سموات اسباب ایجاد موالید و بقای آنها هستند یا  
اضافه به تقدیر است، مقصود راههای است که به وسیله آنها به آسمانها  
رسیده می‌شود.

(فَأَطَّلَعَ) این لفظ با رفع خوانده شده تا عطف بر «أبلغ» باشد،  
با نصب خوانده شده تا جواب فای نتیجه بوده باشد.

(إِلَىٰ إِلَهٍ مُّوسَىٰ وَإِنِّي لِأَظُنُّهُ كَذِبًا) تأمل فرعون در قتل

موسی عليه السلام ، تصریح او به اینکه گمان می‌کند موسی دروغ می‌گوید به جهت حلال زاده بودن اوست ، چنانچه در خبر آمده‌است.

(وَ كَذَّبَكَ ) یعنی عمل بد فرعون برای او اینچنین زینت داده شد ، مقصود تزیین در بنای قصر و صعود به آسمان است که برای او زینت داده شده است: (زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ) یعنی بدی عمل او در سایر اعمال و کارهایش زینت داده شد .

(وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ ) لفظ «صُدَّ» به صورت معلوم و مجهول خوانده شده‌است.

(وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ) مکر و حيله فرعون جز در نقصان و زیان نیست.

(وَ قَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَتَّبِعُونَ أَخْيَادِكُمْ سَبِيلَ الرِّشَادِ يَتَّبِعُونَ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَّعُ) این زندگی دنیا تمتع و بهرمندی اندکی است که بر حسب مدارک پست حیوانی لذت حساب می‌شود، که اگر نسبت به مدارک انسانی داده شود تمتع و لذت حساب نمی‌شود علاوه بر آن لذت‌های دنیا آمیخته به رنج‌ها و بیماریها و بلاها و ترس‌ها است ، در عین حال مدت بقای آن نیز اندک است که اگر با روزهای آخرت مقایسه شود چیزی به حساب نمی‌آید.

(وَ إِنَّ الْأَخْرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ) آخرت دارقرار و استقرار است که دیگر آخر و نهایی ندارد، بهرمندی و لذت آن بدون هر گونه نقص و شایبه است.

(مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثِيَ) این جمله جواب سؤال مقدر از طرف حزقیل یا از جانب خداست.

(وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ) در جانب ثواب کلام را تفصیل و بسط داد، ولی در جانب عقاب به ذکر جزا و کیفر، مقید بودن آن همانند و مثل گناه اکتفا کرد تا جانب وعده را ترجیح داده باشد.

### آیات ۴۱-۵۲

(وَيَقَوْمٍ مَّا لِيَ اَدْعُوكُمْ اِلَى النَّجْوَةِ وَ تَدْعُونِنِي اِلَى النَّارِ) (۴۱) (تَدْعُونِنِي لِاَكْفُرَ بِاللّٰهِ وَ اَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ اَنَا اَدْعُوكُمْ اِلَى الْعَزِيْزِ الْعَقْبَرِ) (۴۲) (لَا جَرَمَ اَنَّمَا تَدْعُونِنِي اِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِى الدُّنْيَا وَ لَا فِى الْاٰخِرَةِ وَ اَنْ مَّرَدَّنَا اِلَى اللّٰهِ وَ اَنْ الْمُسْرِفِيْنَ هُمْ اَصْحَابُ النَّارِ) (۴۳) (فَسْتَذْكُرُوْنَ مَا اَقُولُ لَكُمْ وَ اَفْوِضْ اَمْرِيْ اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ) (۴۴) (فَوَقَّاهُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوْا وَ حَاقَ بِهٖمُ الْغُرَابُ) (۴۵) (النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ اَدْخِلُوْا اِلَى النَّارِ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ) (۴۶) (وَ اِذْ يَتَحَاجُّوْنَ فِى النَّارِ فَيَقُوْلُ الضُّعْفَاؤُا لِلَّذِيْنَ اُسْتَكْبَرُوْا اِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ اَنْتُمْ مُّعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيْبًا مِّنَ النَّارِ) (۴۷) (قَالَ الَّذِيْنَ اُسْتَكْبَرُوْا اِنَّا كُلُّ فِىهَا اِنَّ اللّٰهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ) (۴۸) (وَ قَالَ الَّذِيْنَ فِى النَّارِ لِيُخْرِجَنَا مِنْ هٰهٖمُ اَدْعُوا



رَبُّكُمْ يُخَفِّفُ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ (۴۹) (قَالُوا أَوْلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ  
رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَاذْعُبُوا وَ مَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا  
فِي ضَلَالٍ) (۵۰) (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ  
الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ إِلَّا شَهِدُ) (۵۱) (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ  
مَعْدِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ) (۵۲)

### ترجمه

و ای قوم من، مرا چه می‌شود که شما را به رهایی می‌خوانم، حال آنکه شما مرا به آتش دوزخ دعوت می‌کنید. مرا [به این] دعوت می‌کنید که به خداوند کفر بورزم، به او شرک بیاورم، این چیزی است که به آن علم ندارم، حال آنکه من شما را به سوی [خداوند] پیروزمند آمرزگار می‌خوانم. حقا که آنچه مرا به آن می‌خوانید، در دنیا و آخرت صاحب دعوتی نیست، سرانجام بازگشتمان به سوی خداوند است و گزافکاران دوزخی‌اند. و زود باشد که آنچه [اینک] به شما می‌گویم به یاد آورید؛ و کارم را به خداوند واگذار می‌کنم، چرا که خداوند بر احوال بندگانش بیناست. پس خداوند او را از عواقب سوء نیرنگی که می‌ورزیدند، در امان داشت، عذابی سخت آل فرعون را فرو گرفت. [یعنی] آتش دوزخ که بامدادان و شامگاهان ایشان را بر آن عرضه دارند؛ و روزی که قیامت بر پا شود [گویند] آل فرعون را به [جایگاه] سهمگین‌ترین عذاب وارد کنید. و آنگاه که در آتش [دوزخ] با یکدیگر بگو مگو می‌کنند، ناتوانان به مستکبران می‌گویند ما پیرو شما بودیم، پس آیا شما بازدارنده‌ی بخشی از آتش [دوزخ] از ما هستید؟ مستکبران گویند همه‌ی ما در آن هستیم، به راستی که خداوند در میان بندگان داوری کرده است. و دوزخیان به نگهبانان دوزخ گویند از پروردگارتان بخواهید که روزی از [روزهای] عذاب ما را کاهش دهد. گویند آیا پیامبرانتان معجزاتی برایتان نمی‌آوردند؟ گویند چرا [نگهبانان] گویند پس دعا

کنید، دعای کافران جز در تباهی نیست. ما پیامبرانمان و مؤمنان را در زندگانی دنیا و روزی که شاهدان به شهادت برخیزند، یاری می‌کنیم. روزی که برای ستمکاران [مشرك] عذر خواهیشان سود ندهد؛ و لعنت و بدفرجامی نصیب آنان باشد.

### تفسیر

(وَ يَتَقَوْمٍ مَّا لِيَّ اَدْعُوْكُمْ اِلَى النَّجْوَةِ) یعنی ای قوم مرا چه شده است که شما را نجات دعوت می‌کنم و شما مرا به آتش فرا می‌خوانید؟ نگفت: شما را چه شده است؟ تا در مقام پند و اندرز از خودش انصاف به خرج دهد.

(وَ تَدْعُوْنِيَّ اِلَى النَّارِ تَدْعُوْنِيَّ لِاَكْفُرَ بِاللّٰهِ وَ اَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِيَّ بِهِ عِلْمٌ) لفظ «تدعوننی» دوم بدل از «تدعوننی» اوّل است. یعنی: در حالی که شما مرا به آتش دعوت می‌کنید و می‌خواهید که به خدا کفر ورزم و به چیزی که به آن علمی ندارم شرک می‌ورزم. این جمله کنایه از این است که شما عبادت و پرستش چیزی را جایز می‌دانید که برهان و دلیل بر آن ندارید، این سفاقت و حماقت نیست، شما عبادت می‌کنید چیزی را که علم بخدا بودن آن ندارید.

(وَ اَنَا اَدْعُوْكُمْ اِلَى الْعَزِيْزِ) و من شما را دعوت به عزیزی می‌کنم که هیچ مانعی از تحقق مراد و مقصود او منع نمی‌کند، عزّت او دلیل خدا بودن او است.

(الْغَفْرِ) بخشنده‌ای که شایسته است به وسیله عبادتش غفران و بخشش او را طلب نمود.

(لَا جَرَمَ) درباره این کلمه یعنی لفظ «لاجرم» گفته می‌شود: «لاجرم» و «لاذاجرم» و «لان ذاجرم» یعنی باضافه لفظ «ذا» یا آن مفتوح با لفظ «ذا» و نیز گفته می‌شود: «و لا عن ذاجرم» همه‌ی اینها مانند لفظ «ضرب» است، «لاجرم» مانند «کرم» و نیز گفته می‌شود: «لا جر» با اسقاط میم، «لاجرم» با ضمّه جیم و سکون راء، گویا که فعل ماضی بوده، سپس استعمال آن زیاد گشته، لفظ «ذا» یا لفظ «آن» و «ذا» یا «عن» و «ذا» بر آن داخل شده و صورتش تغییر نکرده و این لفظ از مادّه «جرم» به معنای گناه است، به این قرینه که «لاجرم» با ضمّه جیم و سکون راء به معنای باقی ماندنی استعمال شده است، یا از «جرم» به معنای قطع و یقین است به این قرینه که بمعنای حتماً و لا عادلّه و بمعنای حقّ و ثابت استعمال شده است. این گفته شد اصل این کلمه بود، سپس در مقام تاکید کلام زیاد استعمال شده است تا جایی که به معنای قسم برگشته است، چه گفته می‌شود: «لا جرم لا تینک» که مانند جواب قسم برای آن نیز جواب آورده می‌شود، در سوره نحل بیان اجمالی گفته شد.

(أَتَمَّا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ) شما مرا به سوی بت‌ها یا فرعون

فرامی‌خوانید.

(لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ) که او در دنیا و آخرت دارای يك دعوت مقبول و حقّ نمی‌باشد. و بازگشت ما و شما همگی به سوی خداست.

(وَأَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ) پس باید از خدایان شما روی گردان شد و به سوی خدایی روی آورد که کار ما به او و به محاکمه او منتهی می‌شود.

(وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ ) و اسراف کاران ، یعنی آنان که از حدّ انسانی خود به سبب پشت کردن به خدا ، روی آوردن به چیزی که در دنیا و آخرت دارای دعوت نیست تجاوز کرده‌اند.

(هُمُ أَصْحَابُ النَّارِ فَسْتَدُكَّرُونَ) این مطالب را هنگام مرگ و آماده شدن اسباب عذاب برای شما به یاد خواهید آورد.

(مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ) من کار خودم را به خدا می سپارم ، که او عزیز و دانا و توانا است و به امر بندگان عنایت دارد ، از آنچه که مرا می ترسانید نمی ترسم ، زیرا از آنچه که مرا می ترسانید قدرت بر هیچ چیز ندارد.

(إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ) خداوند نسبت به بندگانش بینا و آگاه است ، پس هر کس که به او روی نماید او را حفظ می کند.

(فَوَقَّاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ) در اخبار وارد شده که مومن آل فرعون را قطعه قطعه کردند ولی خداوند او را از فتنه در دین خویش حفظ کرد و نگهداشت.

از امام صادق در حدیثی آمده است: حزقیل آل فرعون را به توحید خدا و نبوت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و برتری محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر جمیع رسولان الهی و بر جمیع خلقش و برتری علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و نیکان از ائمه بر سایر اوصیای پیامبران ، به برائت از ربوبیت فرعون دعوت می کرد. که سخن چنان نزد فرعون سعایت نمودند و گفتند : حزقیل مردم را به مخالفت تو فرامی خواند، به دشمنان تو در ضدیت با تو کمک می کند.

پس فرعون به آنها گفت: حزقیل پسرعموی من، جانشین من بر ملک من، ولی عهد من می‌باشد، اگر آنچه درباره او راست باشد که کفران نعمت مرا کرده و مستحقّ عذاب می‌باشد، اگر شما بر او دروغ می‌بندید استحقاق شدیدترین عذاب را دارید، چون شما بدی او را خواسته‌اید و خودتان را با دست خود به عذاب انداخته‌اید.

پس فرعون حزقیل و آل فرعون را در یکجا جمع کرد و با هم روبرو ساخت، آنان گفتند: آیا تو خداوندی فرعون پادشاه را انکار می‌کنی، به نعمت‌های او کفر می‌ورزی؟ حزقیل گفت: ای ملک آیا تاکنون دیده‌ای که من دروغ بگویم؟ فرعون گفت: نه، حزقیل گفت: از این مردم بپرس پروردگارشان کیست؟

گفتند: فرعون گفت: خالق و آفریننده‌ی شما کیست؟

گفتند: همین فرعون.

گفت: چه کسی روزی دهنده‌ی شماست و بدی‌ها را از شما دور و دفع می‌کند؟ گفتند: همین فرعون.

حزقیل گفت: ای ملک من شما و تمام حاضرین را گواه می‌گیرم که خدای آنان خدای من است، آفریننده‌ی آنان آفریننده‌ی من است، روزی دهنده‌ی آنان روزی دهنده من است، اصلاح کننده‌ی زندگی آنان اصلاح کننده‌ی زندگی من است، پروردگار و خالق و رازقی برای من نیست مگر همان کسی که پروردگار و خالق و رازق آنانست و تو و حاضرین را گواه می‌گیرم که از هر پروردگار و روزی دهنده و آفریننده‌ای غیر از پروردگار و خالق و رازق آنان بیزارم و به خدا بودن

غیر آن کفر می‌ورزم مقصود حزقیل آن است که پروردگار آنان که همان خدای تعالی است پروردگار من است، نگفت آنچه که اینها می‌گویند و قایل به خدایی او هستند پروردگار من است و این معنا بر فرعون و سایرین مخفی ماند، چنین توهم نمودند که حزقیل می‌گوید: فرعون پروردگار و خالق و رازق من است.

پس فرعون به حاضرین گفت ای مردمان بد، ای فساد طلبان در ملك من، ای کسانی که بین من و پسر عمویم فتنه بر می‌انگیزید در حالی که او کمک و یاور من است، شما مستحقّ عذاب من هستید، چه شما فساد کار من و نابودی پسر عمویم و از بین رفتن یار و یاورم را می‌خواهید، سپس دستور داد میخ‌هایی آوردند و در ساق و سینه‌ی هر يك از آنها میخی قرار داد و به صاحبان شانه‌های آهنی دستور داد که گوشت آنها را از بدنهایشان جدا سازند، این است معنای قول خدا: یعنی وقتی پیش فرعون از حزقیل سعایت کردند تا او را نابود سازند خداوند او را از شرّ حيله‌های آنها نگهداشت، بدترین عذاب و شکنجه نصیب آل فرعون شد، یعنی همان کسانی که نسبت به حزقیل نزد فرعون سعایت و سخن چینی می‌کردند، عذاب و شکنجه عبارت بود از فرو کردن میخ بر بدنهایشان و جدا کردن گوشت بدن‌ها با شانه‌های آهنی.

(النَّارُ) اگر مقصود از «سوء العذاب» عذاب برزخ و آخرت باشد ممکن است که لفظ «النَّار» بدل از آن به صورت بدل اشمال باشد، نیز ممکن است که لفظ «النَّار» مبتدا و قول خدای تعالی: يُعْرَضُونَ خیر آن، جمله تفسیر «سوء العذاب» باشد، اگر مقصود عذاب و شکنجه فرعون در دنیا باشد لفظ

«النَّار» مبتدا، «يعرضون» خبر آن می باشد، جمله مستأنفه و منقطعه، یا حالیه است بصورت حال مقدر، یعنی در حالی که بعد از سوء العذاب بر آنها صبح و شب آتش عرضه می شود.

(عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا) در اخبار زیادی آمده است که عرضه داشتن عذاب صبح و شب در آتش دنیا یعنی آتش برزخ است، که آتش قیامت صبح و شب ندارد، اما آتش همیشگی و جاودانه آتشی است که خدای تعالی درباره‌ی آن می فرماید:

(وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) در اینجا قبل از لفظ «أَدْخِلُوا» قول در تقدیر است، لفظ «أَدْخِلُوا» از ثلاثی مجرد نیز خوانده شده است.

(وَإِذْ يَتَحَاوَرُونَ فِي النَّارِ قَيْقُولُ الضُّعَفَاءِ) مقصود از ضعفا پیروان هستند.

(لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا) یعنی رؤسا و متبوعین .

(إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِّنَ النَّارِ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ) این آیه در سوره‌ی ابراهیم گذشت، بارها این مطلب گذشت که امثال این آیه کنایه از منافقین امت است .

(وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ قَالُوا أَوْلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ) منظور از «بیّنات» معجزه های روشن، یا دلیل و برهان های صدق رسولان، یا احکام رسالت است .

(قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَاذْعُوا) یعنی آنها را به استهزا و مسخره گرفتند، لذا گفتند: (وَمَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ) یعنی دعا و فرا خواندن کافران جز در گمراهی و تباهی نیست، محتمل است که این جمله از جانب خدای تعالی باشد.

(إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ) مقصود از حیات دنیا اگر زندگانی دنیوی می باشد که همراه زندگانی حیوانی طبیعی است پس باید مقصود از نصرت و یاری نصرت در دین آنها باشد، نه نصرت و یاری در دنیایشان، چه بیشتر انبیا بر حسب دنیای خویش مورد نصرت و یاری قرار نگرفته اند، اگر مقصود از حیات دنیا حیات برزخی است که دیگر اشکالی پیش نمی آید، مقصود از اشهاد و گواهان انبیا و اوصیای آنان می باشند.

(يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ) مقصود از «سوء الدار» جهنم است.

## آیات ۵۳-۵۸

(وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَ أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ) (۵۳) (هُدَىٰ وَ ذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ) (۵۴) (فَاصْبِرْ إِنَّا وَعَدَدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ) (۵۵) (إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي ءَايَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَتْهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ



هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) (۵۶) (لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ  
خَلْقِ النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (۵۷) (وَمَا يَسْتَوِي  
الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ) (۵۸)

### ترجمه

و به راستی به موسی رهنمود بخشیدیم و به بنی اسرائیل کتاب آسمانی  
به میراث دادیم. که رهنمود و پندآموز خردمندان است. پس شکیبایی پیشه کن،  
[و بدان که] وعده‌ی الهی حق است و برای گناهت آمرزش بخواه و شامگاه و  
بامدادان سپاسگزارانه پروردگارت را تسبیح گوی. کسانی که بدون حجتی که  
برایشان آمده باشد، در آیات الهی مجادله می‌کنند، در دل‌هایشان جز خود بزرگ  
بینی نیست، که به آن نایل نشوند؛ پس بر خداوند پناه ببر، که او شنوای بیناست.  
بیگمان آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها بزرگتر است، ولی  
بیشترین‌ی مردم نمی‌دانند. و نابینا و بینا برابر نیستند؛ همچنین کسانی که ایمان  
آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و بدکرداران هم [برابر نیستند]؛ چه اندک  
پند می‌گیرید.

### تفسیر

(وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى) وصف هدایت خلق را به موسی  
عطا کردیم، بدین گونه که او را رسول خود به سوی آنها قرار دادیم یا  
مقصود این است که موسی هدایت یافته‌است، بدین گونه که او را به  
آنچه که باید به سوی آن رهنمون شود راهنمایی کردیم، یا آیات و یا  
احکام و یا تورات به او دادیم که به وسیله‌ی آن هدایت شود.

(وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ) یعنی کتاب نبوت و احکام

آن، یا کتاب تورات را به بنی اسرائیل به ارث دادیم.  
 (هُدًى وَ ذِكْرًا) که آن دارنده‌ی هدایت، یا هدایت کننده، یا چیزی است که به وسیله آن هدایت می شود.  
 (الْأُولَى الْأَلْبَابِ) بارها این مطلب گذشته است که انسان بدون ولایت مانند گردویی است که از مغز خالی است، اعمال او نیز بدون مغز است، اگر چه آن اعمال مطابق آن چیز می باشد که در شریعت وارد شده است.

چنانچه فقها و طبق اخبار وارده به این مطلب فتوا داده‌اند، که چنین شخصی خود و اعمالش لایق آتش است، آن‌گاه که به ولایت متصل می شود دارای لب و مغز می‌گردد، اعمال او نیز دارای مغز می شود.

(فَأَصْبِرْ) و چون ذکر امت های پیشین و رسولان آنها و نابودی آنها به علت تکذیب رسولان، ذکر موسی و فرعون همه‌ی اینها جهت دیداری رسول خدا ﷺ

بود، که قوم او او را تکذیب کردند و ولایت را ترک نمودند لذا بعد از ذکر حکایت آنها بطریق تفریح فرمود: صبر کن که وعده‌ی خدا به یاری تو حق است

(إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ) یعنی وعده‌ی خدا به یاری تو.  
 (وَ اسْتَغْفِرْ لِدُنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَرِ إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ) آیه را تکرار نمود تا امر به صبر را تعلیل نماید.

(إِن فِي صُدُورِهِمُ إِلَّا كِبْرٌ) که البته در سینه‌ی آنها جز انصراف از حق و تکبر و ورزیدن نسبت به اهل حق چیزی نیست.

(مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ) آنان به آنچه لازمه آن برتری است نمی‌رسند.

(فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ) از آن برتری جویی آنها به خدا پناه ببر

(إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) او شنوای پناه بردن تو است، پس

نسبت به آنچه که دربارهی تو می‌گویند و تدبیر می‌کنند تو را پناه می‌دهد، نمی‌گذارد که مکر و حیل‌های آنها در تو نفوذ نماید.

(الْبَصِيرُ) یعنی خداوند به حال تو و آنها و به کار تو و به کار

آنها و به کبر تو اگر کبر بورزی و به کبر آنان بینا و آگاه است.

(الْخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ) یعنی

آفریدن آسمانها و زمین بزرگتر از آفریدن مردم است، پس برای مردمی که در خلق و آفرینش ضعیف‌ترند، شایسته نیست که در مقابل آنچه که از او بزرگتر است تکبر نماید و کبر بورزد فرمود: آفریدن آسمانها و زمین بزرگتر از آفریدن مردم است، نفرمود: خود آسمانها و زمین بزرگتر است.

تا اشعار به این باشد که صورت خلقی و آفرینشی آسمانها و

زمین بزرگتر از صورت آفرینش انسان است، ولی نشئه روحی انسانی

به مراتب بزرگتر از صورت آسمانها و زمین و بزرگتر از نشئه روحی

امری آن دو است.

و مجادله‌کننده از مقام روحی امری خویش به صورت خلقی و

آفرینشی تنزل نموده گویی که اصلاً نشئه روحی ندارد.

(وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) لکن بیشتر مردم دارای مقام علم نیستند، تا ضعف خود را بفهمد، یا بیشتر مردم ضعف و حقارت و کوچکی خود را به آسمانها نمی دانند.

(وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ) این جمله برای رفع توهم است که عدم و جهل می تواند عذر کبر ورزیدن و جدال نمودن آنها باشد، روی همین جهت است که «اعمی» را مقدم انداخت، مقصود از نابینایی، نابینایی قلب است که از اوصاف قوه علامه به معنای جهل می باشد، چنانچه مراد از بصر و بینایی بصیرت قلب است که عبارت از علم است.

(وَالَّذِينَ آمَنُوا) از این جهت ایمان آورندگان را مقدم بر گنهکاران و بدکاران آورد، چون غرض با تقدیم «اعمی» حاصل شده است.

(وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءِ) مقصود از ایمان انقیاد و تسلیم است که با بیعت عام یا بیعت خاص حاصل می شود، یا مقصود خود بیعت عام یا خاص است، مقصود از عمل صالح بیعت خاص است، یا مقصود عمل به شروطی که هر دو بیعت گرفته می شود.

و هر يك از معانی فوق مراد باشد مقصود بیان این مطلب است که کسی که قوه عماله اش را کامل کرده باشد با کسی که چنین نکرده باشد مساوی نیست.

وزیاد شدن لفظ «لا» در «مسیئی» جهت يك اشاره خفی است به اینکه «مسیئی» و بدکار معدوم است به خلاف محسن و نیکوکار، گویی

که دخول نفی بر محسن و نیکوکار جایز نیست .

وگرنه سوق عبارت چنین بود که لفظ «لا» که برای تاکید نفی است بر «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» داخل شود.  
(قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ) این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده : پس چرا فرق بین نیکوکاران و بدکاران ظاهر نمی‌شود؟ پس فرمود : فرق در قیامت ظاهر می‌شود.

### آیات ۵۹-۶۶

(إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ) (۵۹) وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ) (۶۰) (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ) (۶۱) (ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَانِّي تُؤْفَكُونَ) (۶۲) (كَذَلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ) (۶۳) (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) (۶۴) (هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۶۵) (قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ

## أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۶)

### ترجمه

بیگمان قیامت آمدنی است که شکی در آن نیست، ولی بیشترین‌هی مردم باور نمی‌دارند. و پروردگارتان گوید مرا به دعا بخوانید تا برایتان اجابت کنم، بیگمان کسانی که از عبادت من استکبار می‌ورزند، زودا که به خواری و زاری وارد دوزخ شوند. خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرام گیرید و روز را چشم اندازی روشن ساخت؛ بیگمان خداوند بر مردمان بخشش و بخشایش دارد، ولی بیشترین‌هی مردم سپاس نمی‌گزارند. چنین است خداوند، پروردگارتان، که آفریننده‌ی همه چیز است، خدایی جز او نیست، پس چگونه به بیراهه می‌روید؟ بدینسان کسانی که به آیات الهی انکار ورزیدند، به بیراهه افکنده شوند. خداوند کسی است که زمین را آرامشگاه و آسمان را سرپناه شما قرار داد، شما را نقشبندی کرد و شکل‌های شما را نیکو پرداخت و شما را از پاکیزه‌ها روزی داد؛ چنین است خداوند، پروردگارتان، بزرگا خداوندی که پروردگار جهانیان است. اوست زنده که خدایی جز او نیست، پس او را - در حالی که دین خود را برای او پیراسته می‌دارید - بخوانید؛ سپاس خداوند را که پروردگار جهانیان است. بگو من بازداشته شده‌ام از اینکه کسانی را که شما به جای خداوند می‌پرستید، پرستم؛ آن هم هنگامی که روشنگریهایی برای من از جانب پروردگار آمده‌است؛ و دستور یافته‌ام که در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم پیشه کنم.

### تفسیر

(إِنَّ السَّاعَةَ لَأَتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا در اوّل سوره بقره وجه عدم وجود شك و ريب در كتاب با وجود كثرت شك كندگان گذشت، پس وجه عدم شك و ريب در قیامت و ساعت و ظهور قائم عَلَيْهِ السَّلَام با وجود

کثرت شك کنندگان در این امور با مقایسه معلوم می شود.

(وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ) لکن بیشتر مردم به قیامت ایمان نمی آورند، یا به خدا ایمان نمی آورند تا آنوقت که آمدن قیامت را بدانند، یا به تو ایمان آورند، تا تو را در آمدن قیامت تصدیق کنند.  
(وَ قَالَ رَبُّكُمْ أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) در سوره بقره و در سوره نمل بیان تعلیق استجاب بر دعا و کیفیت دعا و کیفیت اجابت خدای تعالی نسبت به دعا کنندگان گذشت، هر کس بخواهد به آنجا رجوع نماید.

و آیا رسیدن به مراد و مقصود بعد از دعاها و صدقه ها و برکت در اموال و اولاد به دنبال صله و انفاق از امور اتّفاقی است؟ بعضی از فلاسفه گفته اند: این مطلب از اتّفاقیات است، برهان آنها در انکار سبب بودن دعاها و صدقات این است که عالی و بالا توجّهی به دانی و پایین ندارد، دانی نمی تواند در عالی مؤثر باشد.

بنابراین به مقصود رسیدن بعد از دعا و صدقه جز محض انفاق چیزی نیست.

ولی صریح آیات و اخبار تسبیب و سببیت بین دعاها و اجابتها، بین صدقه ها و دفع بلاها و جذب برکتها، بین صله‌ها و زیادی عمرها و اولاد را ثابت می کند.

تحقیق بدا و نسبت تردّد، محو و اثبات به خدای تعالی .

تحقیق مطلب این است که عوالم بعد از مقام غیب که از آن تعبیر می شود که از آن نه خبری و نه اسمی و نه رسمی هست، بعد از مقام

واحدیت که از آن به مقام اسما و صفات تعبیر می‌شود و بعد از مقام فعل که از آن تعبیر به مشیت می‌شود... به وجهی شش عالم‌اند، به وجهی هفت و به وجهی هفتاد، به وجهی هفتصد، به وجهی هفت هزار، به وجهی هفتاد هزار و به وجهی غیر متناهی‌اند.

و حال هر عالم بالا نسبت به عالم پایین حال نفس است نسبت به قوا و مدارک آن، مرتبه‌ی عالم مثال از عالم طبع مرتبه‌ی خیال انسانی نسبت به بدن و قوایش می‌باشد.

پس همانطور که قوای خیالی نفس از بدن خیالی و غیر بدن خیالی متأثر می‌شود و بدان وسیله خیال تحت تأثیر قرار می‌گیرد، تأثر خیال عیناً همان تأثر نفس است همچنین عالم مثال از عالم طبع متأثر می‌گردد، متأثر عالم مثال عیناً همان تأثر نفوس کلی است و تأثر نفوس کلی همان تأثر عقول کلی و تأثر آن تأثر مشیت و آن عبارت از تأثر اله است.

و همانطور که نفوس بشری بعد از تأثر از بدن‌ها و قوای آن قوه‌ی شوق و اراده را تحریک می‌کند تا مودّی را دفع و نافع را جذب کند همین‌طورست نفوس کلی که بعد از تأثر قوای مثالی خیالی اسباب دفع مودّی و جذب نافع را تحریک و تهییج می‌کند به آنچه که از آن متأثر شده‌است.

و حوادث همانطور که به سبب اسباب طبیعی زمینی پدید می‌آیند همچنین با اسباب الهی آسمانی و سبب‌های آسمانی گاهی به سبب اسباب طبیعی تحت تأثیر قرار می‌گیرند و گاهی به محض تصوّر



و اراده متأثر می‌شوند که اسباب آسمانی مظاهر اراده‌ی خدا و افعال آن مظاهر افعال خداست که هرگاه چیزی را اراده کند می‌گوید شو؛ می‌شود بدون آنکه اسباب طبیعی در کار باشد.

عالم مثال مانند عالم خیال از احاطه‌ی به همه مدرکات در يك دفعه عاجز و در مضيقه‌است، بلکه صورت‌ها پشت سرهم و تدریجی بر او وارد می‌شود و ادراکات به صورت جایگزین و یکی پس از دیگری در آن تجدّد می‌یابد، روی همین جهت است که ضرر یا خیر (نفع) شخص در عالم مثال ثابت می‌شود، سپس از همان شخص یا غیر او دعا محقق می‌شود تا ضرر دفع شود، یا عملی و کاری صورت گیرد که آن خیر جذب شود.

پس صورت آن دعا یا آن عمل در عالم مثال واقع می‌شود و صورت لازم دعا یا عمل نیز که همان دفع ضرر یا جذب خیر است در آن عالم واقع می‌شود.

و هر چیزی را که نفوس عالی کَلّی یا جزوئی تصوّر کنند صورت آن در این عالم واقع می‌شود خواه طبق جریان عادی و با اسباب طبیعی و خواه خارج از جریان عادی و از همین لوح‌های مثالی است که بداء به‌خدای تعالی نسبت داده می‌شود و نیز تردّد به او نسبت داده می‌شود. و تردّد عبارت است از ترجیح دادن یکی از دو چیز تصوّر شده به نحوی که گاهی این را ترجیح دهد و گاهی آن را، چه هر گاه مؤمن به شخصی دعای خیر کند، دیگری دعای شرّ نماید صورت دعای اوّلی با لازمش گاهی ثابت می‌شود و گاهی دعای دیگری با لازم‌هایش ثابت

می‌گردد، آنگاه صورت تردّد در نظر ناظر ظاهر می‌شود و دو صورت متقابل می‌بیند، این تردّد را به خدای تعالی نسبت می‌دهد، چنانچه افعال قوای انسانی را به نفوس نسبت می‌دهد و همچنین است نسبت بدا به خدای تعالی.

گاهی اتفاق می‌افتد که يك مكاشف از قبیل نبی ﷺ یا ولیّی به آن الواح اتصال پیدا می‌کند و بعضی از اسباب و مسببات را آنجا می‌بیند، منافی اسباب و مسببات را اگر در آنجا ثابت باشد نمی‌بیند، چون نفوس خیالی بشری از احاطه به همه‌ی آنچه در آنجا ثابت است در تنگناست.

و در نتیجه از آنچه که مشاهده کرده خبر می‌دهد، آنچه که از آن خبر می‌دهد واقع نمی‌شود، در این صورت نسبت بدا به الواح می‌دهد و این معنا از قصور نظر بیننده است و از آن جهت نیست که آنچه واقع می‌شود در آنجا ثبت نشده است.

و آن مکاشف و بیننده نیز دروغ نگفته است؛ چون از مشاهدات و دیده‌های خودش خبر داده است.

(إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي) چون عبودیت مقتضی خروج از انانیت و وابستگی و تعلق به حقّ اولّ تعالی بود و این وابستگی و تعلق اقتضا می‌کرد که حقّ تعالی در وجود عبد استقلال در انانیت داشته باشد ...

لذا خدای تعالی در مقام «یستکبرون عن دعائی» فرمود: «یستکبرون عن عبادتی» تا اشاره به این تلازم باشد.

(سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ) یعنی در حال حقارت و خواری داخل جهنم می شوند.

(اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ) این جمله مستأنفه و جواب سؤال مقدر و شمارش نعمت های خدا بر بندگان در مقام تعطیل است.

(وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا) این آیه با بیان آن در سوره یونس گذشت.

(إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ) البته خداوند بر حسب مقامات نباتی، حیوانی و انسانی بر مردم فضل و لطف دارد.

(وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ) بیشتر مردم شکر نعمت‌ها و فضل خدا بر خودشان را به‌جانی آورند، چون بعضی از مردم مبدا دانا و توانا و صاحب عنایت به خلق را انکار می‌کنند و بعضی به این مسأله هوشیار نیستند که نعمت‌ها از جانب خداست و بعضی به نعمت آگاه نیستند، برخی نیز از نعمت و نعمت دهنده غفلت دارند.

(ذَلِكُمْ اللَّهُ) آن کسی که موصوف به نعمت دادن این نعمت‌هاست خدای تعالی است.

(رَبُّكُمْ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) خدای تعالی نخست ربوبیت خود را بر آنان ثابت نمود تا متنبه شوند که او مستحق عبادت است، نه غیر او که دارای مقام ربوبیت نیست، سپس خالق بودن و آفریننده همه چیزهای بودن را ذکر نمود، که از جمله‌ی آن چیزها معبودهای باطل آنهاست، سپس بعد از اشاره به عنایت به خلق و فضل بر آنان الوهیت را منحصر در خودش نمود تا الوهیت معبودهای آنان را نفی کند، تا بر آن مردم قبل از انکار روی آوردن به غیر خدا بطلان روی

آوردن به غیر خدا ظاهر و آشکار شود.

(فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ كَذَلِكَ) یعنی به کجا روی می‌برید با اینکه

بطلان آن واضح است.

(يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ) به شما در مقام بدن‌ها و

ارواح‌تان صورت داد.

(فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ) در هر دو مقام صورتهای شما را زیبا نمود.

(وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ) از روزیهای پاک نباتی زمینی به

شما داد، که روزی مقام نبات انسان بر حسب شرف و لطف و لذت و

اندرز پاکیزه‌ترین روزی؛ روزی برای بقیه مراتب حیوانی است و

همچنین طیبیات شامل روزیهای پاک زمینی و آسمانی است، که روزی

حیوان عبارت از لذت بردن و بهرمنند شدن از غذای نبات و بهرمنند شدن

از ادراک مدرکات حیوان است، طیبیات شامل روزیهای پاک انسانی

آسمانی است از قبیل علوم و مکاشفات و معاینات و متحقق شدن به

حقایق.

(ذَلِكُمْ) کسی که موصوف به این اوصاف است خدای تعالی

است که پروردگار شماست.

(اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) خدای تعالی خودش

را بر خلق انسان و تهیه رزق او مدح نموده که خدای تعالی روزی انسان

را بر حسب همه مراتب و مقامات او تهیه نموده، از لطیف‌ترین

خوردنیها و آشامیدنیها و آنچه که درک می‌شود و تخیل می‌گردد و

معلوم می‌شود، که در خلقت انسان دقایق متعدّد بزرگ و صنعت‌های متنقن و حکمت‌های رسایی است که از ادراک آنها عقول عاجزند و همچنین است در تهیّه اسباب روزی انسان بر حسب مقام‌ها و مراتب سه گانه انسان.

(هُوَ الْحَيُّ) پس از آنکه اشاره به بعضی نسبت‌ها و اضافات نسبت به خلقتش نمود به بعضی از صفات حقیقی خود نیز اشاره نمود، تا کنایه از معبود باطل و فانی شدن آنها باشد، کنایه از خود آنها و مرگ و منتهی شدن نشان به خدا باشد، تا دلیل و حجّت بر عبودیت و بندگی آنان نسبت به خدا و بطلان معبود بودن غیر خدا باشد.

(لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) این جمله را تکرار کرد تا در مقام ردّ خدایان آنها به توحید خویش اهتمام بورزد.

(فَادْعُوهُ) اگر خداوند باقی است و بقیه غیر از خدا همه فانی هستند پس خدا را بخوانید و خواندن او را ترک نکنید و غیر خدا را نخوانید، که شما فانی می‌شوید و به سوی خدا منتهی می‌شوید، زیرا خدا باقی است و غیر خدا فانی.

(مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) مقصود از دین طریق و راه یا اعمال شرعی دین است.

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) این جمله انشای حمد از جانب خدای تعالی بر تفرّد و تنهایی او به الهیت است.

چنانچه از امام سجاد علیه السلام وارد شده: هر گاه یکی از شما بگوید: «لا اله الا الله» بگوید: «الحمد لله رب العالمين» که خداوند می‌فرماید:

«هو الحی... تا آخر آیه» که ظاهر آیه امر به انشاء حمد هنگام توحید اوست.

یا اخبار از جانب خدای تعالی به این است که پس حصر الوهیت در خدا باید حمد را منحصر در خدای تعالی دانست پس این جمله به منزله‌ی نتیجه‌ی ما قبلش می باشد.

و چون آیه‌ها در مقام شمردن نعمت‌هاست در رأس آیه‌ها ادات وصل نیاورد.

(قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ) منظور از این آیات این است که پس از آنکه نعمت‌های خدا را یادآور شدی و متذکر حصر الهیت در او گشتی برائت و بیزاری خود را از عبادت معبودهای آنان ظاهر کن.

## آیات ۶۷-۷۷

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَن يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۶۷) (هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (۶۸) (الَّذِينَ تَرَىٰ إِلَى اللَّهِ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُضْرَفُونَ) (۶۹) (الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَمَا أُرْسِلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) (۷۰) (إِذِ الْأَغْلُلُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلْسِلُ يُسْحَبُونَ)

(۷۱) (فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ) (۷۲) (ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ) (۷۳) (مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ) (۷۴) (ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ) (۷۵) (أَدْخَلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَلِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ) (۷۶) (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَأِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ) (۷۷)

### ترجمه

او کسی است که شما را [ابتدا] از خاک، سپس از نطفه، سپس از خون بسته آفرید؛ سپس شما را به هیأت نوزادی [از رحمها] بیرون آورد، تا به کمال رشدتان برسید، سپس تا پیر شوید و بعضی از شما پیشاپیش جانش گرفته می‌شود و تا به سرآمدی معین برسید و باشد که تعقل کنید. او کسی است که زنده می‌دارد و می‌میراند و چون امری را اراده کند، فقط به آن می‌گوید موجود شو، بیدرنگ موجود می‌شود. آیا کسانی را که در آیات الهی مجادله می‌کنند، ندیده‌اید که چگونه به بیراهه کشیده می‌شوند. کسانی که کتاب آسمانی و آنچه پیامبران را برای آن فرستاده‌ایم، تکذیب می‌کنند، زودا که [نتیجه و حقیقت را] بدانند. آنگاه که غلها در گردنهایشان است، به زنجیرها در آب گرم کشیده می‌شوند... سپس در آتش [دوزخ] سوخته می‌شوند. سپس به آنان گویند آنچه در برابر خداوند شریک می‌آوردید، کجاست؟... گویند از دید ما گم شدند، بلکه پیشتر هم چیزی را به پرستش نمی‌خواندیم؛ بدینسان خداوند کافران را بیراه گذارد. این از آن است که در روی زمین به ناحق شادی می‌کردید و از آن است که فخر می‌فروختید. از دروازه‌های جهنم وارد شوید، که جاودانه در آنید، جایگاه

متکبران چه بد است. پس شکیبایی پیشه کن، که وعده‌ی الهی حق است، اگر بخشی از آنچه به ایشان وعده داده‌ایم به تو بنمایانیم، یا جان تو را [پیش از آن] بگیریم، در هر صورت به سوی ما بازگردانده می‌شوند.

### تفسیر

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ) به طریقه شمارش نعمت‌ها نعمت دیگری را ذکر نمود، یا این جمله در مقام تعلیل قول خدای تعالی «نهیّت» می‌باشد.

(مَنْ تُرَابٍ خدایند شما را از خاک آفرید، که تولّد مادّه نطفه حاصل نمی‌شود مگر از دانه‌ها و حبوب نبات، گوشت و شیر حیوان و همه اینها از خاک حاصل می‌شود.

(ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ) هر سه لفظ «تراب» و «نطفه» و «علقه» را بصورت نکره آورد تا اشاره به این باشد که خاکی که نطفه از آن حاصل می‌شود باید خاک مخصوص با کیفیت مخصوص باشد که با سایر عناصر ممزوج شده باشد و نطفه‌ای که مادّه انسان می‌شود باید نطفه مخصوص باشد که از سایر نطفه‌ها جدا و ممتاز گردد و همچنین است مطلب در مورد علقه.

(ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لَتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَ لَتَبْلُغُوا) لفظ «و لتبلغوا» عطف بر «لتكونوا» یا عطف بر محذوف است که تقدیر جمله چنین بوده: «لتستكملوا فی نفوسکم و لتبلغوا».



(أَجَلًا مُّسَمًّى) و قول خدای تعالی: «و منکم من یتوفی» بین معطوف و معطوف علیه یا بین علت و معلول قرار گرفته، یا متعلق به محذوف است این چنین: «و منکم من یبقی لتبلغوا اجلاً مسمی».

(و لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) شاید با عقلهایشان مطلب را درک کنید، یا از جمله‌ی عقلا شوید، یا امر آخری را تعقل کنید و از امر دنیا جدا سازید، زیرا که انتقال‌ها در حالت‌های مختلف میراندن و زنده کردنهاست و باید انسان از این انتقال‌های کوچک به انتقال بزرگ پی‌ببرد و بداند که آن انتقال بزرگ در حقیقت فانی شدن و از بین رفتن نیست، بلکه انتقال بزرگ فانی کردن یک صورت و زنده نمودن صورت دیگر به صورتی تمام‌تر و کامل‌ترست بیشتر اجزای این آیه با بیان آن در سوره حج گذشت.

(هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ) این آیه از قبیل شمارش نعمت‌ها یا تعلیل ماقبلش و اشاره به نعمت‌های خدا می‌کند.  
 (فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ) این آیه با بیان آن در سوره بقره در ضمن قول خدا: «بديع السموات والأرض و اذا قضى أمراً» و در غیر آیه نیز گفته شد.

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّهُمْ يُضَرِّفُونَ) آیا ندیدی کسانی را که در آیات خدا مجادله می‌کنند؟ اینها از خدا به کجا روی می‌آورند؟!

(الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا) این جمله بدل یا صفت برای (الَّذِينَ يُجَادِلُونَ) است یا خبر یا مفعول محذوف است.

یا مبتداست که خبر آن «فسوف يعلمون» است.

(فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ إِذِ الْأَعْلَى غَلَّلُ فِي أَعْنَاقِهِمْ) لفظ «اذا» مفعول

«يعلمون» یا ظرف آن است و مفعول فعل یا فراموش شده (منسی) و یا مقدرست.

(وَالسَّلْسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ) در

آتش داغ می شوند، یا افروخته می شوند.

(ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ) لفظ «ما» زائده یا

موصوله یا موصوفه است و ضمیر عاید مخدوف است.

(مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا) یعنی آن کفار ابتدا گفتند بت‌ها

از نظر ما گم شدند و محو نابود گشتند، سپس توجه پیدا کردند که خود

این کفار بر حسب حدود و تعیناتشان بت‌ها را فرامی خواندند و حدود

یک امر عدمی بودند و لیکن بر کوتاه بینان مانند سراب به صورت امر

موجود و جلوه گر گشته‌اند، ولی در قیامت حدود برداشته می شود و همه

می فهمند که حدود و تعینات حقیقت نداشته‌اند.

و لذا از اخبار به فرار و محو و نابود شدن بت‌ها و شرکا را نتیجه

گرفتند و گفتند: (بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا) ما قبلاً چیزی را به

خدا فرا نمی خواندیم و در اخبار وارد شده است که آیه درباره کسانی

است که از ولایت و از علی علیه السلام اعراض کرده‌اند.

و مقصود از آنچه که آنرا شریک قرار می دهند رؤسای ضلالت و

گمراهی است.

بنابراین مقصود از «الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ» کسانی هستند

که در خلافت علی علیه السلام مجادله می کنند و مقصود از «الَّذِينَ كَذَّبُوا

بالکتاب» کسانی هستند که آیات وارد در ولایت را تکذیب نمودند.  
و مقصود از «ما ارسلنا به رسلنا» ولایت است، چه آن عنایت رسالت  
است به دلیل قول خدای تعالی: «ان لم تفعل فما بلّغت رسالتک» و مقصود از «ما  
یشرکون» چیزی است که آنرا در خلافت شریک علی علیه السلام قرار می دهند و «من  
دون الله» یعنی بدون اذن خدا.

یا معنای آن این است: در حالی که شرکای غیر علی علیه السلام باشند که  
او مظهر خدای تعالی است.  
(كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكٰفِرِينَ) خداوند این چنین کافران را در  
دنیا یا در آخرت گمراه می کند.

از امام باقر علیه السلام آمده است: اینان (ناصبی‌ها) از اهل قبله هستند که  
برای آنان گودالی از آتش کنده می شود، آتشی که خداوند در مشرق  
خلق کرده است و از آن آتش شراره، شعله و دود و گرما و داغی به آنان  
می رسد تا روز قیامت، سپس بازگشت و اعمال آنان به سوی آتش است  
و در آتش می سوزند، سپس به آنان گفته می شود: کجاست آن کسی  
که جز خدا او را شریک خدا قرار می دادید؟- یعنی کجاست آن امامی که  
آن را برای خود پیشوا قرار دادید، امامی را که خداوند او را برای مردم  
قرار داده ترک کردید؟!

(ذٰلِكُمْ) یعنی این عذاب (بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ  
الْحَقِّ) مقصود از غیر حق باطل است که این لفظ در این معنا استعمال  
می شود.

(وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ) لفظ «مرح» به معنای شدت فرح و

خوشحالی است و آن کاری است مذموم و ناپسند خواه به حقّ باشد یا به غیر حقّ چون اسراف در خوشحالی است .

(أَدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ) در سوره زمر وجه قید (تقیید) ورود به درهای جهنّم گذشت.

( خَلِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ) آوردن اسم ظاهر «المتكبرين به جای ضمير «هم» برای اشعار به این است که متکبر کسی است که از اطاعت امام خارج شده باشد و سرّ آن این است که خروج از اطاعت امام جز از انانیت ناشی نمی‌شود، انانیت و خودبینی همان تکبرست.

(فَاصْبِرْ) حال وقتی فهمیدی که با تو و علی عليه السلام نفاق می‌ورزند چگونه هستند پس صبر کن و بی‌تابی نکن و اندوهناک مباش.

(إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ) وعده‌ی خدا حقّ است و خلافی در آن نیست.  
(فَأَمَّا نُورِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعْدُهُمْ) و ما قسمتی از عذابی را که به آنان وعده می‌دهیم به تو نشان دهیم.

(أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّا يُرْجَعُونَ) تفسیر این آیه در سوره یونس و سوره رعد گذشت.

## آیات ۷۸-۸۵

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقْضُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ

الْمُبِطُلُونَ) (۷۸) ( اَللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ لِكُمِ الْاَنْعَمَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا  
وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ) (۷۹) ( وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ لَتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي  
صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَ عَلٰى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ) (۸۰) ( وَ يُرِيكُمْ ءَايَاتِهِ  
فَاٰى ءَايَاتِ اللّٰهِ تُنْكِرُونَ) (۸۱) ( اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ  
فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا اَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ اَشَدَّ  
قُوَّةً وَ ءَاثَارًا فِي الْاَرْضِ فَمَا اَغْنٰى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (۸۲) (   
فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ  
بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ) (۸۳) ( فَلَمَّا رَاَوْا بَاْسَنَا قَاَلُوْا ءَاْمَنَّا  
بِاللّٰهِ وَ حُدُوهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِيْنَ) (۸۴) ( فَلَمْ يَكُ  
يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا بَاْسَنَا سُنَّتَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ  
وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكٰفِرُونَ) (۸۵)

### ترجمه

و به راستی پیش از تو پیامبرانی فرستادیم که داستان بعضی از آنان را  
با تو گفته‌ایم، داستان بعضی از آنان را با تو نگفته‌ایم، هیچ پیامبری را نرسد که  
جز به اذن الهی معجزه‌ای بیاورد؛ پس چون امر الهی فرا رسد، داوری به حق  
انجام گیرد و باطل اندیشان در آنجا زیانکار شوند. خداوند است که برای شما  
چارپایانی آفریده است که بر برخی از آنها سوار شوید و از برخی از آنها  
بخورید. و برای شما در آنها سودهایی هست و نیز برای آنکه سوار بر آنها به  
مقصودی که در دل دارید برسید، بر آنها و بر کشتیها [به هر جا خواهید] منتقل  
می‌شوید. و به شما آیات خویش را می‌نمایاند، پس کدام يك از آیات الهی را  
انکار می‌کنید؟ آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند که بنگرند سرانجام کسانی که

پیش از آنان بوده‌اند چگونه بوده است، آنان از ایشان پرشمارتر و پرتوان‌تر و پراثرتر در زمین بوده‌اند، اما آنچه به دست آوردند به کارشان نیامد. آنگاه که پیامبران‌شان برای آنان پدیده‌های روشنگر آوردند، از آن مقدار علمی که داشتند، شادمانی کردند و [تبعات] آنچه ریشخندش می‌کردند آنان را فرو گرفت. و چون عذاب ما را دیدند گفتند تنها به خداوند ایمان آوردیم و به آنچه شرك آورده بودیم، اینک کافریم. ولی هنگامی که عذاب ما را دیدند، دیگر ایمانشان برایشان سودی نداشت؛ این سنت الهی است که در میان بندگان جاری بوده است، در آنجا کافران زیانکار شدند.

### تفسیر

(وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ) پس نظر کن به حال و آینده رسولان از جانب خدا و آنچه که از امت‌هایشان بر آنها وارد شده است، قوم تو نیز نظر کند به آنچه که از آن امت‌ها بوده، تا تو سلی پیدا کنی و بر آزار قومت صبرنمایی، قوم تو نیز بدانند که رسول جز بشر نمی باشد و حال رسول جز حال سایر مردم نیست.

(وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِبَيِّنَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) هیچ رسولی آیه و معجزه ای نمی آورد مگر با اذن خدا، چه آیات و نشانه‌ها از جانب خدا طبق حکمت‌ها و مصلحت‌ها نازل می شود، پس کسی حق ندارد آنچه را که آنها پیشنهاد می کنند درخواست کنی.

(فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ) پس آنگاه که امر خدا به عذاب بیاید، عذاب در دنیا یا در آخرت، یا امر خدا به انقضای اجل، یا به حساب در

قیامت ، یا به ظهور قائم (عجل الله تعالی فرجه ) بیايد.

(قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هَذَاكَ الْمُبْطِلُونَ) قطعاً به حق حکم

می‌شود و باطل کاران در آن زمان و مکان زیان می‌بینند .

(اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ) این جمله در مقام تعلیل ، یا در

مقام شمارش نعمت هاست.

(لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ) منافع دیگر

چهارپایان مانند شیر، پوست، چشم‌ها و غیر اینها.

(وَ لَتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ) با وجود چهارپایان به

حاجت و مقصود خود می‌رسی ، بدین گونه که بارها رابر پشت آنها

گذاشته و به هر جا که می‌خواهید نقل می‌کنید.

(وَ عَلَيْهَا) و در خستگی بر آنها سوار می‌شوید.

(وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ) تفسیر بعضی از اجزای این آیه در

سوره‌ی مؤمنون بیان شد.

(وَ يُرِيكُمْ ءَايَاتِهِ فَأَيَّ ءَايَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ) مقصود آیات

خداست که بر علم و قدرت و حکمت و عنایت و مهربانی به خلقش دلالت کند.

(أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ) آیا در زمین عالم کبیر سیر نمی‌کنند تا

آثار امت‌های پیشین را که هلاک شده اند ببینند؟ و اخبار آنان را بشنوند؟- یا در

زمین عالم صغیر سیر نمی‌کنند تا علم و آگاهی پیدا کنند و آثار امت‌های پیشین

را که تابع شهوت و غضب و شیطنت خویش بودند ببابند، یا در زمین اخبار و

سیره‌های امت‌های پیشین یا در زمین قرآن سیر کنند.

(فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ

وَأَشَدُّ قُوَّةً وَءِثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ) کارهایی که انجام می‌دادند آنان را از عذاب بی‌نیاز نکرده‌است.

(مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) لفظ «ما» اوّل در «فما اغنى» نافیّه یا استفهامیّه است، «ما» دوّم موصوله یا موصوفه یا مصدریّه یا استفهامیّه است.

(فَلَمَّا جَاءَ تَهُمْ) عطف از قبیل عطف تفصیل بر اجمال است که موارد دستاوردهای آنان را بیان می‌کند.

(رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ) وقتی رسولان الهی با بینات و دلیل‌های روشن برای آنان آمدند، آنها چه همان مقدار علم که نزد خود داشتند خوشحال شدند که مقصود دقایق و نکات علوم حکمت از قبیل علوم طبیعی و ریاضی و الهی است، ندانستند که این علوم اگر با اذن از جانب خدا و جانشینانش نباشد و صاحب آن علوم در طریق الی الله نباشد آن علوم حجاب بزرگ و سدّ محکمی برای سلوک الی الله می‌شود، بلکه سلوک الی الله محقق نمی‌شود مگر آنکه مقداری از علوم نفس را دور بیاندازد، از علوم نفسانی به جهل خارج شود.

چنانچه گفته شده: خارج شدن از جهل جهل و نادانی است، خارج شدن به سوی جهل علم است، زیرا که نفس آنگاه که به صورت‌های آن علوم متصوّر گردد با انانیت ظاهر می‌شود و انانیت کبریای نفس است که هر کس به آن متّصف شود با خداوند به محاربه برخاسته و با خدا نزاع کرده‌است.

ما از این کار به خدا پناه می‌بریم و روی همین جهت است که



می‌بینی بیشتر معاندین با اهل حق خود را به علماتشبه می‌کنند، که نفوس آنان به صورت های علم های علوم حکمت و غیر آن متصور می‌باشد.

(وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ) عذاب یا قول یا فعل که آنرا مورد استهزا قرار می‌دادند.

(فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا) چون هنگام مرگ عذاب ما را ببینند می‌گویند: (ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَخَدَعَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ) به خدای یکتا ایمان آوردیم و از آن چه شریک قرار دادیم بیزاریم و مقصود از چیزی که آنرا شریک خدا قرار دادند، عبارت است از بتها و ستارگان و رؤسای ضلالت و گمراهی که آنها را با انبیا و اولیا شریک قرار دادند، خصوصاً کسانی را که در ولایت شریک علی عليه السلام قرار دادند، چه در هنگام مرگ بطلان شرکا را می‌بینند.

(فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا) در آن هنگام که عذاب ما را می‌بینند دیگر ایمانشان نفعی به آنان نمی‌رساند.

چون ایمان هنگام دیدن عذاب جز از جهت خوف و هراس خیال نیست، در آن هنگام شوق عقل وجود ندارد و لذا آنان طوری هستند که اگر خوف و ترس زایل شود دوباره به کفر خویش بر می‌گردند.

چنانچه خدای تعالی می‌فرماید: یعنی آنان در کفر و نفاق متمکن شدند به نحوی که از آن جدا نمی‌شوند و هرگاه که بخواهند از آن غم خارج شوند دوباره به آن بازگشت داده می‌شوند، چون آن قدر در کفر و نفاق فرو رفته‌اند که از آن جدا و زایل نمی‌شوند.

(سُنَّتَ اللَّهِ) سنّت خدا بر این قرار گرفته که هنگام چشاندن عذاب توبه را قبول نکند، یعنی قبول نکردن توبه در صورتی که توبه ناشی از غم و ترس باشد سنّت الهی است.

(الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ) که این شیوه درباره بندگان است و در آن مقام یا در آن زمان کافران زیان می بینند، زیرا این مقام، مقام ظهور حقّ و بطلان باطل است (و غیر قابل برگشت و تغییر).



## سوره‌ی حم السجدة (فصلت)

پنجاه و چهار آیه است و همه‌ی آن سوره مکی است.

### آیات ۱ - ۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲) كِتَابٌ فُصِّلَتْ  
 ءَايَاتُهُ وَ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳) بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ  
 أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۴) وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا  
 إِلَيْهِ وَ فِي ءَاذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِن بَيْنِنَا وَ بَيْنَكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا  
 عَامِلُونَ (۵) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ  
 وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ (۶) الَّذِينَ  
 لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۷) إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا  
 وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۸)

### ترجمه

حم [حامیم]. [کتابی است] فرو فرستاده از جانب [خداوند] رحمان  
 رحیم. کتابی است که آیاتش به شیوایی بیان شده است، قرآنی عربی برای اهل  
 معرفت. که مژده آور و هشدار دهنده است، ولی بیشترین‌هی آنان روی گردان  
 شدند که به گوش [دل] نمی‌شنوند. و گویند دل‌های ما از آنچه ما را به آن  
 می‌خوانی در پوشش است و در گوش‌هایمان سنگینی‌ای، میان ما و تو حجابی  
 است، هر چه می‌خواهی کن که ما نیز کننده‌ایم. بگو من بشری همانند شما هستم  
 [با این تفاوت] که به من وحی می‌شود که خدای شما خدای یگانه است، در کار

او راست و درست باشید و از او آمرزش بخواهید، وای بر مشرکان. کسانی که زکات نمی‌پردازند و هم ایشان آخرت را منکرند. بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند پاداشی ناکاسته [بی‌منت] دارند.

### تفسیر

[حَمَّ تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ] بعد از آنکه آیات قرآن در مقام عالی مجمل و مجموع بود تفصیل داده شده است.

[قُرْءَانًا] در حالی که آن کتاب قرآن است، در مقامات بالا مجموع است که در آن احکام به موعظه‌ها و عبرت‌ها و علوم و قصه‌ها و عقاید منضم شده است.

[عَرَبِيًّا] این قرآن به لغت عرب یا منسوب به عرب است نه اعراب، چون مشتمل بر آداب و احکام و علوم است.

[لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ] این اوصاف برای قرآن در مورد قومی است که می‌دانند، نه کسانی که نمی‌دانند.

یا مقصود این است که منسوب بودن قرآن به عرب برای قومی است که می‌دانند، یعنی قومی که از جهل‌های ساده و جهل‌های مرکبشان که همان صورت‌های علوم عادی و نقوش فنون اصطلاحی است به سوی دارالعلم خارج شدند، که اول حریم حرم آن مقام و گوش فرادادن انسان و تحیر در طریق آن است، آخرین مقامات آن نشر علم در بین بندگان است.

یا مقصود قومی است که می‌دانند این کتاب از جانب خدا نازل

شده است.

[بَشِيرًا] این قرآن بشارت دهنده‌ی کسی است که فطرت انسانی در او باقی مانده و به آن فطرت توجّه داشته باشد.

[و نَذِيرًا] بیم دهنده‌ی کسی است که به آن فطرت پشت کرده باشد اعمّ از آنکه هر يك از آن دو با بیعت تکلیفی عام یا خاص بیعت کرده باشد یا بیعت نکرده باشد.

[فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ] بیشتر آنان از این کتاب اعراض نمودند.

[فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ] آنها قبول نمی‌کنند، چه سماع و شنیدن کنایه از قبول و تسلیم است، چنانچه لفظ سماع کنایه از دوّمین مقامات علم است.

[وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِيْ أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِيْ ءَاذَانِنَا وَقْرٌ] و آنان گفتند: در گوشهای ما سنگینی است که کنایه از کری است.

[وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ] و از آن جهت که تو ادّعی رسالت می‌کنی بین ما و تو حجاب است که ما را از دیدن آنچه را که تو ادّعا می‌کنی منع می‌کند، یعنی آنچه را که تو ادّعا می‌کنی اگر از معقولات است منتظر تعقل ما نباش، اگر از مسموعات و شنیدنی‌ها است منتظر شنیدن ما نباش و اگر از دیدنی‌های با چشم یا چشم بصیرت است پس منتظر دیدن ما نباش چون حجاب بین ما و تو مانع دیدن ما می‌شود.

[فَاعْمَلْ] آنچه را که در دین جدید خود خواستی انجام بده.

[إِنَّا عَمِلُونَ] ما در دین قدیم خود عمل می‌کنیم.

ممکن است مقصود آنها تهدید رسول خدا ﷺ باشد، یعنی تو هر

چه خواستی درباره‌ی ما انجام بده، که ما نیز هر چه خواستیم در مورد تو عمل خواهیم کرد.

[قُلْ] در جواب تهدید آنها بگو: [إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ] من بشری مثل شما هستم، چیزی را که بشر قدرت قدرت آن را ندارد من نیز قادر به انجام آن نیستم.

[مَثَلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَحِدٌ] من مانند شما بشر هستم و نمی‌توانم هر چه را که بخواهم درباره‌ی شما انجام دهم، ولی بین من و شما این فرق وجود دارد که به من وحی می‌شود که، خدای شما خدای یکتاست.

یا معنای آیه این است که‌ای پیامبر به منافقین بگو: من هم بشری از جنس شما هستم، خارج از جنس شما نیستم تا شما متناسب با من نباشید و قلب‌های شما به وحشت بیفتد، یا شما زبان مرا نفهمید و دل‌هایتان از من روی گردان شود.

و من شما را به توحید فرا می‌خوانم که اگر به شما نفعی نرساند، ضرر هم نمی‌زند.

[فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ] پس مستقیم باشید و از کجی و اعوجاجتان خارج شوید و از خدا آمرزش طلبید.

[وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ] پس وای بر مشرکان، آنانی که زکات نمی‌پردازند.

از این جهت به پرداختن زکات اکتفا کرد تا اشعار به این باشد که شرك آوردن مشرك جز از انانیت او ناشی نمی‌شود، که آن انانیت باید

دور انداخته شود، چه اصل زکات دادن طرح و دور انداختن انانیت و عطا کردن در راه طاعت خداست، هر کس در مورد دور ریختن انانیت بخل بورزد در اعطای مال، قوا، جاه و مقام نیز بخل می‌ورزد، اگر هم عطا کند اعطای او اعطای زکات حساب نمی‌شود، بلکه او از کسانی می‌شود که خدای تعالی درباره‌ی آنان فرموده: «كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ وَرِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا» همانند کسی که مالش را برای نمایش دادن در چشم مردم، می‌بخشد و به خداوند و روز بازپسین ایمان ندارد؛ آری داستان او همچون داستان تخته سنگی است که بر آن خاکی باشد و باران سنگینی بر آن بیارد و آن را [همچنان] سترون و اگذارد، آنان از کار و کردار خویش حاصلی نبرند؛...<sup>۱</sup>

[وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ] شرك آوردن تفسیر به شرك آوردن به ولایت شده، از امام صادق علیه السلام آمده است: آیا می‌بینی خدای تعالی از مشرکین زکات اموالشان را طلب کرده در حالی که آنان به خدا شرك می‌آورند، آنجا که می‌فرماید: «وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» به امام علیه السلام عرض شد: فدایت شوم، آن را برای من تفسیر کن، پس فرمود: یعنی وای بر مشرکین که به امام اوّل شرك آوردند، آنان به امام‌های دیگر نیز کافر هستند. خداوند بندگان را به ایمان به خود فرا خوانده، پس آنگاه که به خدا و رسولش ایمان

۱. سوره‌ی ۲ بقره آیه ۲۶۴

آورند واجبات بر آنها واجب می‌شود.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ  
مَمْنُونٍ [آنانی که ایمان آوردند و کردارهای شایسته کردند، آنان را  
پاداشی است که قطع نمی‌شود، یا اجری که بدون منت است.]

### آیات ۹-۱۲

قُلْ أَسْتَكْفِرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي  
يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ وَأَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۹) وَجَعَلَ فِيهَا  
رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ  
سَوَاءً لِّلسَّمَاوَاتِ (۱۰) ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا  
وَلِلْأَرْضِ أَتَبِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱)  
فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا  
وَزَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

(۱۲)

### ترجمه

بگو آیا شما به کسی که زمین را در دو روز آفریده است، کفر می‌ورزید  
و برای او همتیانی قائل می‌شوید؛ این است پروردگار جهانیان. و بر روی آن  
[زمین]، کوههای استوار آفرید و به آن برکت بخشید و در چهار روز زاد و برگش  
را در آن آماده ساخت، که برای خواهندگان یکسان است. سپس به آسمان  
پرداخت که به صورت دودی [بخاری] بود؛ به آن و به زمین فرمود خواه یا  
ناخواه رام شوید؛ [به زبان حال] گفتند البتّه رام و تسلیم هستیم. آنگاه آنها را به



صورت آسمانهای هفتگانه در دوروز استوار کرد و در هر آسمانی امرش را وحی کرد؛ و آسمان فرودین را به چراغهای [ی ستارگان] آراستیم و آن را محفوظ داشتیم؛ این اندازه آفرینی [خداوند] پیروزمند داناست.

### تفسیر

[قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ] آیا شما کافر می‌شوید به کسی که زمین را آفریده که آن محل استقرار و معاش شماست.

[فِي يَوْمَيْنِ] از مراتب عالم گاهی به اعتباری به امام، به اعتباری به ماهها، به اعتباری به سالها تعبیر می‌شود، زمین اسم هر چیزی است که در آن، جهت مقبول ظاهرتر و روشن‌تر و جهت فاعلیت مخفی‌تر باشد.

و حال همه‌ی عالم طبع و عالم مثال این چنین بود، تعبیر از این دو عالم به زمین بسیار است.

پس مقصود از زمین اجسام ظلمانی و اجسام نورانی است، خلق آن دو جز در مرتبه‌ی اخیر نازل که همان عالم طبع است یا در مرتبه‌ی قبل از آن که عالم مثال است نمی‌باشد، از آن دو عالم به اعتبار مدت بقای آنها به یومین یعنی دو روز تعبیر نمود.

و در سوره‌ی اعراف بیان آفرینش آسمانها و زمین در شش روز گذشت و زمین باعتبار وجود عینی‌اش در آن دو روز آفریده شده، لکن باعتبار وجود مطلق مانند آسمانها در شش روز آفریده شده، آسمانهای ارواح باعتبار وجود عینی در چهار روز آفریده شده‌اند، روز نفوس

جزئی، روز نفوس کلی، روز عقول و روز ارواح که از آن به یومین و دو روز تعبیر می‌شود، روز مدبر است، روز مجردات صرف یعنی نفوس و عقول به معنی اعم، اندازه‌گیری قوت و رزوی‌های زمین و زمینیان جز در آن ایام که همان ایام آسمانهاست نمی‌باشد، چه از آسمان برای شما روزی نازل می‌شود.

[و تَجْعَلُونَ] و با این حال شما برای خدا مثل قرار می‌دهید.

[لَهُ أَنْدَادًا] مثل‌هایی که بر چیزی قدرت ندارند، نه خلق می‌کنند، نه روزی می‌دهند.

[ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ] آن کس که به این اوصاف موصوف گشت پروردگار جهانیان است.

[وَجَعَلَ فِيهَا رَواسِي مِّنْ فَوْقِهَا] و در روی زمین کوهها قرار داد تا شما را زمین به چپ و راست نلغزاند، از زیر آن کوهها آب تولید شود، جریان آب از زیر آنها آسان و سهل گردد.

[وَبَرَكَ فِيهَا] در کوهها برکت قرار داد یا در زمین، که کوهها بر حسب تنزیل منبع برکات زمین و محل معدن‌های مفید، نباتات مفید غذایی و دوايي است.

و بر حسب تأویل برکت جز از ناحیه‌ی کوهها نیست، زمین محل برکات فراوان است که از جمله‌ی آنها انسان و نفوس کامل است که برکت جز از ناحیه‌ی آنها نیست.

[وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ] در حالی که اقوات و روزیها برای همه‌ی سائلین و درخواست کنندگان

مساوی است، در مورد سؤال و درخواست حال و استعداد در اقوات درخواست شده هیچ فرق و برتری وجود ندارد اگر چه در مورد سؤال قال گاهی مورد سؤال تخلف می‌پذیرد، سؤال کنندگان نیز برحسب اجابت و عدم آن اختلاف پیدا می‌کنند.

و ممکن است مقصود این باشد که برای سائلین و درخواست کنندگان چهار روز مساوی است، چون نسبت ایّام آخرت به مادون خود و پائین‌تر از خود نسبت حقّ به خلق با نسبت رحمانیه است که در آن همه‌ی اشیاء مساوی و هیچ يك از اشیاء در این مورد تفاوتی با هم ندارند.

و لفظ «سواء» با جرّ و نصب و رفع خوانده شده.

[ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ] قصد آفریدن آسمان را نمود، لفظ «ثمّ» برای تربیت در اخبار است، نه تربیت در وجود، یا برای تربیت در وجود است و لکن وجود در عالم صغیر، چه حدوث آسمان ارواح در عالم صغیر بعد از وجود زمین بدن و قوای آن تقدیر و اندازه‌گیری روزی آن می‌باشد.

[و هِيَ دُخَانٌ] در حالی که آسمان قبل از تمام شدن خلقتش بخار بوده، چون مرکب و ماده‌ی نفوس که از آنها تعبیر به ارواح می‌شود بخار است که از قلب متولّد می‌شود، آن بخار با دود مختلط است که به سوی دماغ بالا می‌رود تا آن را تعدیل نماید، بعد از تعدیل دماغ به وسیله برودت دماغ متعلّق و وابسته به نفس می‌شود، بلکه نفس حیوانی و سپس نفس انسانی با آن متحد می‌شود.

[فَقَالَ] بعد از خلق زمین و صاف و هموار کردن آسمان فرمود: [لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أَتْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا] به آسمان و زمین فرمود: همه به سوی خدا و اطاعت فرمان حقّ به شوق و رغبت یا به جبر و کراهت، بشتابید، آمدن به سوی خدا و طاعت او حقّ آسمانهاست، آمدن به جبر و کراهت حقّ زمین است.

و این معنا را در زمین و آسمانهای وجود خودت اعتبار کن، چه قوا و مدارك آسمانی با شوق و رغبت و طبق فطرت مطیع نفس می‌باشند به نحوی که اطاعت آنها از دستورات نفس تخلف نمی‌پذیرد، اطاعت بدن که زمین وجود تو است و اعضاء بدن از نفس جز خلاف فطرت نیست، لکن وقتی زمین مبدل به غیر از این زمین شد، زمین بدن طبیعی مغلوب زمین بدن مثالی گشت به نحوی که حکم طبیعی دیگر باقی نماند و تنها بدن مثالی حاکم شد آن وقت آمدن به سوی خدا و اطاعت از نفس با شوق و رغبت می‌شود مانند بدن مثالی.

[قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ] پس از آنکه زمین مغلوب آسمانها شد زمین و آسمان می‌گویند ما با شوق و رغبت می‌آییم.

و آوردن جمع مذکر عاقل بدان جهت است که این خطاب جز برای عقلا نیست و چون خطاب آنها به گونه‌ی خطاب عقلا بود لذا در مورد آنها جمع مذکر عاقل آورد.

[فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ] این جمله کنایه از مراتب هفتگانه‌ی آسمانی انسانی، یا کنایه از لطایف هفتگانه قلبی است.

[فِي يَوْمَيْنِ] روز انشاء و روز ایجاد و ابداع، یا روز مدبرات و

روز مجردات، این احتمالات در اخبار ذکر شده، بزرگان علماء و جوهر دیگری نیز برای روزهای شش گانه و چهار گانه و دو روزی که زمین در آن دو روز خلق شده و دو روزی که آسمان خلق شده ذکر کرده‌اند، هر کس بخواهد به کتابهای مفصل مراجعه نماید.

[وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا] لفظ «وحی» در القاء علوم به واسطه‌ی ملائکه یا بدون واسطه استعمال غالب پیدا کرده‌است، چون علوم در مجردات عین ذوات آنها است، نه جدای از آنها، نه متأخر از ذوات آنها لذا وحی مجردات عبارت از خلقت آنها بر همین حال است.

و مقصود از امر حال و شغل است، یعنی خداوند در هر آسمانی امر آن آسمان را به اهلش واگذار کرده است، نفرمود «الی کلّ سماء» یعنی لفظ «الی» نیاورد تا اشاره به این باشد که مقصود از آسمانها مراتب است، خداوند در هر مرتبه امر همان مرتبه و آنچه که آن مرتبه به آن احتیاج دارد از قبیل تدبیر اهلش و تدبیر مادون آن مرتبه را به اهل همان مرتبه از ملائکه وحی کرد.

[وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا] منظور از آسمان دنیا، همان آسمان طبیعی است که عبارت است از فلك دارای ستاره‌ها، افلاك هفتگانه‌ی دیگر، نیز آسمان دنیای صغیر که به اسلام گشوده شده است.

[بِمَصْبِيحٍ وَحِفْظًا] به چراغهایی و حفظ از شیاطین که استراق سمع می‌کنند، بیان آیه در سوره‌ی حجر و همچنین در سوره‌ی صافات گذشت.

[ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ] این اندازه‌گیری و مقدار از آن

خدایی است که کسی از تحقق مراد، او نمی تواند مانع باشد آن خداوند دانایی که در فعلش قصوری از جهت جهل به سرانجام و عاقبت کار واقع نمی شود.

### آیات ۱۳-۱۸

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ (۱۳) إِذِ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ مِ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۱۴) فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۱۵) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنُنذِرَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ (۱۶) وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۷) وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۱۸)

### ترجمه

و اگر رویگردان شدند بگو شمارا از صاعقه ای مانند صاعقه ی عاد و ثمود هشدار می دهم. چنین بود که پیامبران آنان پیش از آنان و پس از آنان به سویشان آمدند که جز خداوند را میپرستید؛ گفتند اگر پروردگارمان می خواست فرشتگانی می فرستاد، پس ما رسالت شمارا منکریم. اما قوم عاد در آن سرزمین

به ناحق سرکشی کردند و گفتند چه کسی از ما پرتوان ترست؟ آیا ننگریسته‌اند که خداوندی که آنان را آفریده است، از آنها پرتوان ترست؟ [این چنین بود که] آیات ما را انکار می‌کردند. آنگاه بر ایشان بادی سخت سرد، در روزهای شوم، فرستادیم که به آنان عذاب رسواگر را در زندگانی دنیا بچشانیم و عذاب اخروی رسواگرتر است؛ و آنان یاری نیابند. و اما قوم ثمود را هدایت کردیم، ولی سرگشتگی را از هدایت خوشتر داشتند؛ آنگاه به خاطر کار و کردارشان، صاعقه‌ی عذاب رسواگر آنان را فرو گرفت. و کسانی را که ایمان آورده و پروا پیشه کرده بودند رها کردیم.

### تفسیر

[فَإِنْ أَعْرَضُوا] پس از آنکه حجّت و دلیل راستی و صدق خود را بیان کردی، حجّت و دلیل الوهیت او تدبیر خدا را بر همه‌ی امور بیان نمودی، اگر از تو و ایمانت اعراض کردند:

[فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ] پس بگو من شما را انذار کردم و بیم دادم چه با کنایه‌های گذشته، یا با تهدیداتی که در مورد شما نمودم، یا مقصود این است که با همین کلام با دلسوزی به شما اخطار می‌کنم.

[صَلِغَةً مِّثْلَ صَلِغَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ إِذْ جَاءَهُمُ الرَّسُولُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ] که از صاعقه و طوفانی که برای عاد و ثمود پیش آمد بترسید، آن وقتی که پیامبرانی در نزد آنها آمدند.

[وَمِنْ خَلْفِهِمْ] و رسولانی که پیش از زمان آنها بودند. یا مقصود این است که رسولان پندها و موعظه‌هایی از جهت دنیا و آخرت آنها آوردند، یا آنها را از جمیع جوانب احاطه کردند، یا لفظ «من بین

أَيَدِيهِمْ» یعنی رسولان ظاهر، «مَنْ خَلْفَهُمْ» یعنی رسولان باطن یا بر عکس.

[أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ] لفظ «أَنْ» تفسیریّه و لفظ «لَا» ناهیه است، یا «أَنْ» مصدریّه و «لَا» ناهیه یا نافیّه است، یعنی پند آنان این بود که، جز او را نپرستید.

[قَالُوا] در جواب رسولان گفتند: [لَوْ شَاءَ رَبُّنَا] اگر خداوند می‌خواست رسولی برای ما بفرستد، [لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً] ملائکه می‌فرستاد که با خدای تعالی مناسبت داشته باشد و از جنس ما نباشد. [فَأَنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ] و ما به آنچه که شما به گمان خود به آن فرستاده شده‌اید کافر هستیم.

چون شما نیز مثل ما بشر هستید، هیچ مزیتی بر ما ندارید تا ما از شما اطاعت کنیم و گفته‌ی شما را قبول نمائیم.

[فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً] اما قوم عاد بدون حق برتری جویی در زمین پیشه کرده به قوت و نیروی خویش مغرور شدند، چه يك مرد از آنان با دست خویش سنگ بزرگ را از جا می‌کند - و گفتند: چه کسی در قوت از ما بیشتر است؟!

[أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ] آیات ما را می‌شناسند و می‌دانند، سپس آنها را انکار می‌کنند.

[فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا] پس بر آنها باد سرد فرستادیم.



[فِي أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ] در روزهای شوم.  
 [لَنذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] تا هنگام گرفتار شدن آنها به عذاب و خارج شدن ارواحشان به سبب همان باد سرد، عذاب خوار کننده‌ای در همین دنیا بچشند.  
 [وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ] و عذاب آخرت خوار کننده‌تر است زیرا عذاب دنیا هر چقدر هم که شدید باشد، عشری از اعشار عذاب آخرت نمی‌شود.  
 [وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَهُمْ] و ما راه نجات و نابودی را با فرستادن کتب و آفریدن آنها بر فطرت هدایت و صورت انسان که خود راهی به سوی رحمان است به قوم ثمود نشان دادیم.  
 [فَأَسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ] قوم ثمود کوری را بر هدایت ترجیح دادند بدین گونه که از مقام انسانیت تنزل نمودند و فطرت را ترك کردند و حیوانیت و درندگی و شیطانیت را گرفتند، آنچه که در کتاب‌ها آمده بود ترك کردند و به پشت گوش انداختند، رسولان را مسخره کرده، آنها را دشمن خویش تصور کردند.  
 [فَأَخَذْتَهُمْ صَاعِقَةً الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ] و نَجَّيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ] پس طوفان عذاب خواری آنان را فراگرفت و آن نتیجه دستاورد خودشان بود، ما گروندگان پرهیزگار را نجات دادیم.

### آیات ۱۹-۲۴

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۹) حَتَّىٰ

إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَرُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۰) وَقَالُوا لِمَ لَجُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۱) وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۲) وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳) فَإِنْ يَصِيرُوا فَاَلنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ (۲۴)

### ترجمه

و روزی [باشد] که دشمنان خدا به سوی دوزخ گرد آورده شوند، به همدیگر فرا رسند. تا چون به آنجا رسند، گوشها و چشمها و پوستهایشان درباره‌ی آنچه کرده‌اند، بر آنان گواهی دهند. به پوستهایشان گویند چرا بر ما گواهی دادید؟ گویند ما را خداوند که هر چیز را به سخن درآورد، به سخن درآوردده است، او شمارا نخست بار [که چیزی نبودید] آفرید، به سوی او بازگردانده می‌شوید. و شما پرده پوشی نمی‌کردید از اینکه مبدا گوشه‌ایتان و چشمه‌ایتان و پوسته‌ایتان بر شما گواهی دهند، بلکه [از این روی بود که] گمان می‌کردید خداوند بسیاری از کار و کردارتان را نمی‌داند. و این گمان شما بود که در حق پروردگارتان می‌پنداشتید که شمارا هلاک کرد و از زیانکاران شدید. پس اگر شکیبایی ورزند، آتش [دوزخ] جایگاه آنان است، اگر بخشایش طلبند، از بخشودگان نیستند.

### تفسیر

[و یَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ] این جمله عطف است بر لفظ

«صاعقة» در «أُنذرتكم صاعقة» یا عطف بر «إِذْ جَاءَتْهُمْ الرِّسَالُ» است بنا بر آنکه لفظ «إِذْ» بدل از «صاعقة عاد» باشد، یا عطف بر «قل أُنذرتكم» به تقدیر «اذکر» یا عطف بر محذوف است، تقدیر آیه چنین است: «نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا فِي الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ»

[إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ] لفظ «وزع» به معنای خود داری و نگهداشتن است، یعنی آنها که وارد آتش می‌شوند همانجا حبس و نگهداری می‌شوند تا همه به همدیگر برسند.

[حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَ قَالُوا لِمَ لَجُودِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] در تفسیر قمی آمده است: این آیه درباره‌ی قومی نازل شده که اعمالشان بر آنها عرضه می‌شود ولی آنها انکار می‌کنند و می‌گویند: ما هیچ يك از این کارها را انجام ندادیم پس فرشتگانی که اعمال آنها را می‌نوشتند بر علیه آنها شهادت می‌دهند.

امام صادق علیه السلام فرمود: آن وقت آن مردم به خدا می‌گویند: پروردگارا اینان ملائکه تو هستند و به نفع تو شهادت می‌دهند، به خدا سوگند یاد می‌کنند که هیچ يك از این کارها را انجام نداده‌اند، این است معنای قول خدای تعالی: «يَوْمَ يَسْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا» «فِيحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ» و اینان کسانی هستند که حقّ امیر المؤمنین را غصب کردند، در این هنگام است که خداوند بر زبان آنها مهر می‌گذارد و جوارح آنان را به نطق در می‌آورد، پس گوش شهادت می‌دهد به آنچه

که از محرّمات الهی شنیده است، چشم شهادت می‌دهد به آنچه که از حرامهای خدا دیده است، دستها شهادت می‌دهند به آنچه که گرفته‌اند، پاها شهادت می‌دهند به آنچه که در محرّمات الهی راه رفته و انجام داده‌اند، خرج شهادت می‌دهد به آنچه که از حرامها مرتکب شده، سپس خداوند زبانهایشان را به نطق در می‌آورد، به پوستهای خویش گویند: چرا علیه ما شهادت دادید... تا آخر آیه.

[وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ] تقدیر آیه «من أن یشهد»

است یعنی، شما شهادت دادن را پنهان می‌کردید.

[عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ] مقصود از

«جلود» چنانچه در اخبار زیاد وارد شده فروج است. و اکنون گوش و چشم و پوست (یا عورت‌های) شما شهادت می‌دهند.

[وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ] شما از حضور اعضاء و جوارح باکی نداشتید

و کارهایتان را مخفی نمی‌کردید و بر معاصی جرمی بودید و گمان می‌کردید خداوند خیلی از کارهای شما را نمی‌داند.

[أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي

ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ] این گمان شما در مورد پروردگارتان بود که حقیقت نداشت.

[أَرَدْتُمْ] همین گمان باطل موجب هلاك شما شد.

لفظ «ظنکم» خبر «ذلکم» یا بدل از آن است، لفظ «أریکم» خبر آن

است، یا خبر بعد از خبر یا جمله‌ی مستأنفه است، یا حال است و لفظ «قد» در

تقدیر می‌باشد.

[فَأَصْحَابُكُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ] پس با این گمان‌های باطل شما از

زیانکاران گشتید چون متاع و کالای شما که همان عمرهای شما بود از بین رفت، آنچه که از آن شما و به نفع شما بود علیه خودتان گواهی داد. از امام صادق علیه السلام آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آخرین بنده‌ای که به آتش رانده می‌شود، آنگاه که دستور صادر شد و به سوی آتش رفت به خدا توجه پیدا می‌کند، خدای تعالی می‌فرماید: او را برگردانید، پس او را برمی‌گردانند، خدای تعالی به او می‌فرماید: چرا به من التفات کردی؟ بنده می‌گوید: پروردگارا من تو را این چنین گمان نمی‌کردم، خداوند می‌فرماید: گمان تو به من این چنین نبود؟ می‌گوید: پروردگارا گمان من به تو این بود که گناه مرا ببخشی در بهشتت سکونت دهی. پس خدای جبار می‌فرماید: ای فرشتگان من قسم به عزت و جلال و نعمت‌ها و بلندی و ارتفاع مکانم که این بنده‌ی من در هیچ ساعتی به من گمان خوب نبرده‌است، اگر لحظه‌ای درباره‌ام گمان خوب می‌برد او را به آتش نمی‌ترساندم، با وجودی که دروغ می‌گوید، او را اجازه دهید و داخل بهشتش گردانید.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که گمان خوب به خدا داشته باشد مگر آنکه با او طبق گمانش رفتار شود.

و این است معنای قول خدای تعالی: «و ذلکم ظنکم الذی ظننتم برّبکم اُردیکم فأصبحتم من الخاسرین»  
 [فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ] بر اهل آتش فرقی نمی‌کند  
 صبر پیشه گیرند یا بی‌تابی کنند یا راحتی و رضایت مسئلت نمایند.  
 [وَإِنْ يَسْتَعْجِبُوا] اگر طلب رضایت کنند.

[فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ] آنها از کسانی نیستند که رضایت به آنها داده شود.

### آیات ۲۵-۳۶

وَقَيضْنَا لَهُمْ قُرْنَاءَ فَرِيئُوا لَهُمْ مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ  
وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ  
إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ( ۲۵ ) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا  
الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ ( ۲۶ ) فَلَنْذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا  
عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنْجِزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ( ۲۷ ) ذَلِكَ  
جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءُ مِمَّا كَانُوا بِآيَاتِنَا  
يَجْحَدُونَ ( ۲۸ ) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أُضَلَّانَا مِنَ  
الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ ( ۲۹ )  
إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ  
أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ( ۳۰ )  
نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا  
تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ( ۳۱ ) نُزُلًا مِنْ غُفُورٍ  
رَّحِيمٍ ( ۳۲ ) وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا  
وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ( ۳۳ ) وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ  
وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ  
كَأَنَّهُ وَوَلِيٌّ حَمِيمٌ ( ۳۴ ) وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا

يُلَقِّلْهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۳۵) وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ  
نَزْغٌ فَاستَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۶)

### ترجمه

و برای آنان همنشینانی گماشتیم که حال و آینده‌شان را در نظر ایشان آراسته جلوه دادند، در میان اُمتهایی از جنّ و انس که پیش از ایشان بوده‌اند، حکم [عذاب] در حقّ ایشان تحقق یافت که ایشان زیانکار بودند. و کافران گویند به این قرآن گوش مدهید و در اثنای خواندن آن سخنان بیهوده بگویند، باشد که پیروز شوید. پس به کافران عذابی سخت بچشانیم، بر وفق بدترین کاری که کرده‌اند ایشان را جزا دهیم. این است جزای دشمنان خدا که آتش [دوزخ] است؛ که در آنجا سرایی جاودانه دارند، که کیفر آن است که به آیات ما انکار می‌ورزیدند. و کافران گویند پروردگارا کسانی را از جنّ و انس که ما را گمراه کردند، به ما نشان بده تا به زیر گامهایمان در اندازیمشان که از فروماندگان باشند. بیگمان کسانی که گویند پروردگار ما خداوند است، سپس پایداری ورزند، فرشتگان بر آنان نازل شوند [و گویند] که مترسید و اندوهگین م باشید و شاد شوید به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد. ما دوستداران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم، در آنجا برای شما هر چه دلتان بخواهد و هر آنچه بطلبید هست. که پیشکشی از [خداوند] آمرزگار مهربان است. و کیست نیکو سخن‌تر از کسی که به سوی خداوند دعوت کند، کاری شایسته در پیش گیرد و بگوید که من از مسلمانانم. و نیکی و بدی برابر نیست. همواره به شیوه‌ای که آن نیکوتر است مجادله کن، آنگاه [خواهی دید] کسی که بین تو و او دشمنی‌ای بود، گویی دوستی مهربان است. و آن را جز شکیبایان نپذیرند، آن را جز بختیار فرانگیرد. و اگر وسوسه‌ای از سوی شیطان تو را به وسواس افکند، به خداوند پناه ببر، چرا که او شنوای داناست.

### تفسیر

[وَقَيِّضْنَا] این جمله عطف بر «نجینا» است یعنی ما آن را مقدر نمودیم. [لَهُمْ] برای آنها در دنیا [قُرْنَاءَ] شیاطین انس و جن را. [فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَّا خَلْفَهُمْ] مکرر این مطلب گذشت که لفظ «ما بین آیدیهم و ما خلفهم» به دنیا و آخرت تفسیر شده است، یعنی، شیاطین انس و جن شهوات که مقتضای درندگی و شیطانیّت است برای آنها زینت داده و خوب جلوه یافته است، در مورد آخرت از ردّ و انکار سخن گفتند، یا گفتند: اگر ما به سوی پروردگاران باز می‌گشتیم برای ما بهتر و بازگشت و تحوّل خوبی بود.

[وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ] به سبب اعمال و احوال و اقوال بد آنها این گفتار در حق آنها حتمی شده.

[فِي أُمَّمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ] امت‌های فاجر [انهم كانوا خسرين] و قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ [مقصود از «قرآن» مطلق قرآن یا قرآن ولایت علی ع است.

[وَالْغَوَا فِيهِ] لفظ «لغی» مانند «سعی» و «دعا» و «رضی» به معنی خطا و اشتباه است، مقصود این است که آنها می‌گفتند: قرآن را غلط بخوانید، آن را با غیر قرآن مخلوط کنید، یا بر قرائت کنندگان قرآن چیزی داخل کنید که از قرآن نباشد، یا با باطل و لغو با قرآن معارضه نمایید.

[لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ] شاید شما بر قرائت کنندگان قرآن یا بر

محمد ص غلبه کنید.



[فَلَنذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ] جزا، پاداش همه‌ی اعمال آنها را می‌دهیم چه حسنات باشند یا سیئات، کبیره باشند یا صغیره، خواه بدترین عمل‌های آنان یا جزاء و کیفر بدترین عمل آنان. بنابر تجسّم اعمال و جزای آنها به صورت کیفر اخروی، البته عاید آنان خواهد شد جزای اعمال مؤمن به بهترین عمل اوست، بیان معانی این عبارت در سوره‌ی توبه گذشت.

[ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ الَّذِينَ لَهُمْ فِيهَا دَارٌ الْخُلْدِ جَزَاءُ مِمَّا كَانُوا بِئْسَ لِمَنْ يَجْحَدُونَ] (درباره این آیه چند وجه اعراب آمده است که کثرت وجوه اعراب آن بر کسی که به قوانین اعراب آشنا باشد پوشیده نیست).

[وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا] در اینجا لفظ ماضی (قال) آورد، چون وقوع قضیه حتمی است، یا از آن جهت است که نسبت به مخاطب ماضی است. یعنی: کافران گفتند:

[رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ] پروردگارا: دو گمراه کننده‌ی از جنّ و انس را به ما که به ابلیس که اوّلین بار نافرمانی خدا نمود، به قاییل از فرزندان آدم عليه السلام، به ابلیس که وارد دارالندوه در شورای آنان و غیر آن داخل شد، آنان را از حقّ گمراه نمود، تفسیر شده است.

[نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا] کفار می‌گویند: خدایا آنان که ما را گمراه کردند به ما نشان بده تا آنها را زیر پاهایمان بگذاریم، که از آنها انتقام بگیریم.

[لِيَكُونَا مِنْ أَتْلَىٰ سَفَلِينَ] تا از حیث خواری و ذلت و مکان در پائین قرار بگیرند.

[إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ] جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: این حال کافرین و منافقین است، پس چگونه است حال مؤمنین به ولایت و اقرار کنندگان به خلافت الهی؟ پس فرمود: «انَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ» فرمود: «قالوا ربنا الله» یعنی گفتند: پروردگار ما خداست، نفرمود: دانستند، یا یقین کردند، یا مشاهده کردند، تا اشاره به اسلام و بیعت عام نبوی باشد، تو را با اسلام و بیعت عام جز اقرار به اینکه خدا پروردگار است حاصل نمی‌شود، اگر اعتقاد به آن حاصل شود آن اعتقاد ناشی از علوم نفس است که از معلومات نفس جدا و منفک است، از آن تعبیر به ظنون و گمانها می‌شود، چنانچه در طی بیانات گذشته اشاره به این مطلب نموده‌ایم.

و در اخبار وارد شده که اسلام اقرار به زبان است، نه ایمان.

[ثُمَّ أَسْتَقِمُوا] سپس اعتدال و میانه روی را گرفتند، اعتدال نسبی حاصل نمی‌شود مگر با بیعت ایمانی و لوی خاص، چنانچه اعتدال حقیقی که عبارت از خروج از کجی در جمیع مراتب است حاصل نمی‌شود مگر با همان بیعت و عمل به شروط آن.

پس اگر مقصود از اعتدال اعتدال نسبی باشد مراد از معتدلها مطلق کسانی می‌شوند که با هر دو بیعت بیعت نموده و در امر ائمه داخل شده باشند، ایمان در قلبشان وارد شده باشد، چنانچه در اخبار تفسیر به شیعه‌ی ائمه علیهم السلام وارد شده.

و اگر مقصود اعتدال حقیقی باشد مراد از معتدل‌ها انبیاء و اولیاء می‌باشند، چنانچه تفسیر به ائمه علیهم‌السلام نموده‌اند.

و اگر مقصود از استقامت کننده‌ها شیعه باشد آن وقت نزول ملائکه بر بعضی از آنها در مطلق حیات دنیا صورت می‌گیرد و بر بعضی مخصوص به وقت احتضار می‌شود، در این صورت معنا قول خدا: «نَحْنُ أَوْلِيَاءُكُمْ فِي الدُّنْيَا» نسبت به کسی که نزول ملائکه بر او به وقت احتضار اختصاص دارد، معنا پیدا می‌کند، معنای آن چنین می‌شود: ما در حیات دنیا اولیای شما بودیم، ما شما را حفظ و حراست می‌کردیم و در کار خیر ثابت قدم می‌نمودیم و معنای آیه نسبت به کسی که فرشتگان به صورت مطلق بر او نازل می‌شوند ظاهر است.

از امام صادق علیه‌السلام آمده است که فرمود: بر ائمه علیهم‌السلام یکی از پس از دیگری استقامت کنید<sup>۱</sup>.

و از امام رضا علیه‌السلام آمده است: از او سؤال شد استقامت چیست؟ فرمود: به خدا سوگند استقامت همان حالتی است که شما بر آن هستید. [تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ] بر آنها ملائکه نازل می‌شود در دنیا به انبیا و اولیا و بعضی از پیروان، در آخر حیات دنیا به بعضی از پیروان دیگر.

[أَلَّا تَخَافُوا] لفظ «أن» تفسیریه، لفظ «لا» ناهیه است، یا لفظ «أن» مصدریه، «لا» ناهیه یا نافییه است، یعنی مورد خطاب قرار می‌گیرید که نترسید. [وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ] مژده به

۱- اصول کافی: ج ۱، ص ۲۲۰ به نقل از ابی ایوب از محمد بن

بهشتی بدهید که بواسطه‌ی انبیاء به شما وعده داده شده است.  
 [نَحْنُ أَوْلِيَاكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] بیان این آیه قبلاً گذشت.  
 [وَفِي الْأَخِرَةِ] از اوّل مقامات برزخ تا اعراف، از اعراف تا  
 بهشت و بعد از دخول در بهشت تا آخر.

[وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُی أَنْفُسُكُمْ] مقصود از انفس ذات‌های  
 شماها است، یا مقصود اشتها و خواست نفس‌ها است که در مقابل  
 عقل‌های شما است، که عقول مشتاق پروردگار هستند، اشتها و  
 خواسته مخصوص نفوس است، یعنی شما در دنیا نفس‌هایتان را از  
 خواسته‌هایشان منع کردید، پس خداوند در آخرت بر شما تفضل نمود،  
 آنچه را که نفس‌هایتان خواست بر شما آماده نمود.

[وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ] در بهشت هر چه که طلب کنید برای  
 شما آماده است، خواه آن خواسته و طلب باقتضاء نفوس شما باشد، خواه  
 باشتیاق عقولتان.

[نَزُلًا] در حالی که آنچه را که نفوس شما می‌خواهد و آنچه را که  
 طلب می‌کنید برای شما مهیا و آماده است جهت بزرگداشت بر شما نازل  
 شده است.

[مَنْ غَفُورٌ رَحِيمٌ] از امام صادق علیه السلام آمده است: دوستدار ما و  
 دشمن دشمنان ما نمی‌میرد مگر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و  
 حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نزد او حاضر می‌شوند و او را می‌بینند و به او  
 بشارت می‌دهند، اگر میّت دوستدار ما نباشد آنان را می‌بینند به نحوی  
 که از دیدن آنها ناراحت می‌شود، دلیل این مطلب قول امیر المؤمنین علیه السلام

به حارث همدانی است که فرمود:

یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا

و در تفسیر امام علیه السلام درباره‌ی قول خدای تعالی: «و یظنون انهم ملاقوا ربهم» از سوره‌ی بقره آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن دائماً از سوء عاقبت ترسناک است، یقین ندارد که به رضوان خدا خواهد رسید تا آن وقت که هنگام جان‌کندن و ظهور ملك الموت فرا رسد، بدین ترتیب که ملك الموت بر مؤمن وارد می‌شود در حالی که مؤمن در سختی مرض بسر می‌برد، سینه‌اش تنگ شده از اینکه اموالش را پشت سرش می‌گذارد و می‌رود و از حالتی که بر او عارض شده است و احوالش از معامله‌کنندگان و عیالش مضطرب و نگران است که حسرت آنها در دلش باقی مانده، بین او و آرزوهایش فاصله شده و به آنها نرسیده است.

پس ملك الموت به او می‌گوید: به تو چه شده‌ای که نمی‌توانی نفس بکشی، مؤمن در حال احتضار می‌گوید: چون احوالم مضطرب و مشوش است، تو مرا از آرزوها و خواسته‌هایم بریدی، پس ملك الموت به او گوید: آیا هیچ عاقلی از مفقود شدن يك درهم معشوش در صورتی که عوض آن هزار هزار برابر دنیا باشد اندوهناک می‌شود؟

او می‌گوید: نه. پس ملك الموت می‌گوید: به بالای سرت نگاه کن، پس او به بالای سرش نگاه می‌کند درجات بهشت و قصرهای آن را می‌بیند که آرزوها در مقابل آن هیچ است.

پس ملك الموت می‌گوید: آنچه که می‌بینی منزلها و نعمتها و

اموال و اهل و عیال تو است و از اهل تو در اینجا و ذریه‌ی تو هر کس صالح باشد در اینجا با تو می‌باشد، آیا راضی هستی که آنها را عوض آنچه که در دنیا داری به تو بدهند؟ می‌گویند: آری به خدا سوگند، سپس می‌گویند: نگاه کن، نگاه می‌کند، محمد و علی و پاکان از آل آن دور را در اعلیٰ علیین می‌بیند.

ملك الموت می‌گوید: آیا آنها را می‌بینی؟ آنان سادات و امامان تو، همنشین و همدمان تواند.

آیا راضی نمی‌شوی عوض آنچه که در دنیا از آن جدا می‌شوی با آنها باشی، پاسخ می‌دهد: بلی به خدا سوگند راضی هستم.

پس این است آنچه که خدا فرموده: «انّ الذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا تتنزلّ علیهم الملائکة الاّ تخافوا و لا تحزنوا» پس به آنچه که در پیش دارید و احوالی که پیش روی شما است پذیرا شدید و بدان خشنود گشتید آنچه که پشت سر گذاشتید از ذریه و عیال در بهشت عوض آنها را دیدید و مشاهده کردید، بشارت باد بر شما بهشت که به آن وعده داده می‌شدید، این منازل شما است، اینان سروران و انس گیرندگان و همنشینان شمایند.

[وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَا إِلَى اللَّهِ] چه کسی در گفتار نیکوتر است از کسی که در مملکت وجودش یاران و لشگریانش را به سوی خدا فرا خواند در صورتی که کسی غیر از او اهل دعوت به سوی خدا نباشد، یا مقصود کسی است که اهل عالم کبیر را دعوت کند در صورتی که نبی یا جانشین نبی باشد.

این جمله به اعتبار معنا بر جمله‌ی «انّ الذین قالوا» عطف شده است، چون معنای این جمله «لا أحسن قولاً» است، یا به همین اعتبار یا به تقدیر قول جمله حالیّه است به هر حال این جمله در معنای تعلیل است.

[وَعَمَلٍ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ] هیچ کس در گفتار بهتر از کسی نیست که با افعال و اقوال و احوال و اخلاقش به سوی خدا خوانده شود و عمل صالح را با ارکان آن انجام دهد، یعنی عمل صالح بزرگ که عبارت از ولایتی است که با بیعت خاصّ حاصل می‌شود، یا مقصود خود بیعت خاصّ است، چون نمی‌شود از عمل صالح يك فرد از عمل صالح اراده کرد.

زیرا در این صورت دلالت می‌کند بر اینکه هر کس به سوی خدا فرا خواند و يك عمل صالحی انجام دهد در گفتار از جمیع خلق بهتر می‌شود اگر چه همه‌ی عمل‌های صالح را ترك کند، که این عبارت یعنی عبارت عمل صالح بارها گذشت که در خود بیعت خاصّ استعمال می‌شود اگر چه از نظر مفهوم اعمّ باشد.

یا مقصود يك فرد مجهول از عمل صالح است، مقصود کسی است که با بیعت خاصّ بیعت کند و ایمان در قلبش داخل شود، اثر آن بیعت را بر اعضایش ظاهر سازد، بدین گونه که با حال و قال به سوی خدا فرا خوانده شود.

و چون عمل صالحی را با ارکانش انجام دهد اثر تسلیم خویش را بر زبانش نمایان سازد.

بدین گونه که بگوید: من از مسلمین هستم - (چه این عبارت

هنگام مبالغه در امر ولایت آورده می‌شود، چنانچه وارد شده است) لازم به تذکر است که خداوند بر خلقش پنج چیز را واجب نمود که در چهار چیز از آن آن پنج چیز ترخیص نموده و در یکی ترخیص نکرده که اشاره به ولایت است، این تعبیر از باب مبالغه‌ی در امر ولایت است. و امثال این خبر جهت مبالغه در ولایت از ائمه علیهم‌السلام بسیار وارد شده است.

و برای اشاره به این مطلب که اثر تسلیم لازم است بر زبان ظاهر شود خدای تعالی فرمود: «و قال اننی من المسلمین» و نفرمود: «و کان من المسلمین» و همان طور که آیه‌ی سابق دربارہ‌ی علی علیه‌السلام و شیعیان او بود بدون اختصاص به علی علیه‌السلام یا به ائمه علیهم‌السلام همچنین این آیه اختصاص به علی علیه‌السلام و ائمه علیهم‌السلام ندارد، بلکه در شیعیان آنها نیز جریان دارد، چنانچه ذکر کردیم.

[وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ] تمهید و مقدمه‌ی مطلبی است که می‌آید و تعلیل مطالب گذشته است، اعتقاد به مساوی نبودن حسنه و سیئه از فطریات است، هر کس بر حسنه و سیئه اطلاع پیدا کند و معنای آن دو را بفهمد، ولی غیر آنچه را گفتیم اختیار کند خارج از فطرت محسوب می‌شود.

[أَدْفَعُ] بدی کسی را که به تو بدی کرده با کاری که بهتر است دفع کن.

[بِ] به وسیله‌ی کاری که بهتر است.

[الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ] بیان این آیه در سوره‌ی مؤمنون گذشت.

[فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ] دوست



دارنده‌ای که خویش و نزدیک در نسبت است، در خبر حسنه به تقیه و سیئه به افشاء و اذاعه تفسیر شده و آن وجهی از وجوه آیه است.

و ممکن است جمله‌ی «الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» تفسیر به ولایت شود، یعنی سیئات خودت و سیئات غیر خودت را با یادآوری جهت ولایت یا با قبول ولایت، یا با یادآوری دیگران به ولایت دفع کن، شاید تعبیر از بدی کردن و اسائه به سیئه نیز به همین جهت بوده است.

[وَمَا يُلْقَاهَا] این عادت و خصلت را که عبارت از دفع اسائه به وسیله‌ی حسنه است جز صبر کنندگان تلقی به قبول نمی‌کند.

[إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا] مگر کسانی که صابر باشند، چون سرشت و فطرت نفس چنین است که هر وقت چیزی ناسازگار و ناملایم بر آن وارد شود غضب تحریک می‌شود، غضب اقتضا می‌کند که دفع بوسیله‌ی شدیدترین وجه ممکن باشد.

پس هر کس که نتواند از تحریک و هیجان غضب خود را نگهدارد این خصلت و صفت را درک نمی‌کند.

[وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ] و کسی آن را در پیش نمی‌گیرد، مگر کسی که صاحب حظّ بزرگ از کمالات انسانی باشد چنانکه به فارسی گفته شده: «نیکی را خر نیکی خاری، بدی را بدی سگ ساری، بدی را نیکی کار عبدالله انصاری. و خطاب عامّ یا خاصّ به محمد ﷺ و در عین حال کنایه از امت او نیز می‌باشد.

[وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ] لفظ «نزغه» بر وزن «منعه» یعنی به او طعنه زد و غیبت او را کرد و وسوسه نمود، بین آنها فساد راه انداخت و فریب داد.

[مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ] لفظ «نزع» مصدر به معنی فاعل است، یا از قبیل «جدّ جدّه» است، یعنی اگر وسوسه کننده‌ای از جانب شیطان تو را وسوسه کند، یا در تو طعن بزند، یا در حالیکه می‌خواهی به بدکار احسان کنی کسی مانع تو شود پس در همه‌ی این حالات به خدا پناه ببر.

[فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ] از وسوسه‌ی شیطان به خدا پناه ببر که خدا تو را پناه می‌دهد.

[إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ] او پناه خواهی تو را می‌شنود.

[الْعَلِيمُ] و پناه خواستن تو را می‌داند. یا مقصود این است که از اطاعت شیطان به خدا پناه ببر که او شنوای به قولی و دانا به برآورده‌های فعلی است، او بر طبق همان قول و فعل مؤاخذه می‌کند.

### آیات ۳۷ - ۴۴

وَمِنْ ءَايَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا  
لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ  
تَعْبُدُونَ (۳۷) فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ  
وَبِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ (۳۸) وَمِنْ ءَايَاتِهِ  
أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ  
أَهْتَرَّتْ وَرَبَّتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لُمُحِي الْمَوْتَى  
إِنَّهُ وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۹) إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ  
فِي ءَايَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَن يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ  
أَمْ مَن يَأْتِي ءَامِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ  
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴۰) إِنَّ

الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ (۴۱) لَا يَأْتِيهِ  
 الْبَطْلُ مِنْ مِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ( )  
 (۴۲) مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ  
 وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ (۴۳) وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا  
 فُصِّلَتْ آيَاتُهُ وَءَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى  
 وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْءَانٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى  
 أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ مُّبَعِيدٍ (۴۴)

### ترجمه

و از آیات او شب و روز و خورشید و ماه است؛ در برابر خورشید و ماه  
 سجده نکنید، بلکه در برابر خداوند که آنها را آفریده است - اگر تنها او را  
 می‌پرستید - سجده کنید. و اگر تکبر ورزیدند، بدان که کسانی که نزد  
 پروردگارت هستند، در شب و روز او را تسبیح می‌گویند و ایشان ملول  
 نمی‌شوند. و از آیات او این است که تو زمین را پژمرده بینی، آنگاه چون بر آن،  
 آب [باران] فرو فرستیم، جنبش یابد و رشد کند، بیگمان کسی که آن را زنده  
 گردانده است، زندگی بخش مردگان است؛ او بر هر کاری تواناست. بیگمان  
 کسانی که در آیات ما کژاندیشی می‌کنند، از ما پوشیده و پنهان نیستند، آیا  
 [سرنوشت] کسی که در آتش [دوزخ] افکنده شود، بهتر است، یا کسی که در روز  
 قیامت ایمن آید؛ هر چه می‌خواهید بکنید، او به آنچه می‌کنید بیناست. بیگمان  
 کسانی که قرآن را - چون بر آنان نازل شد - انکار می‌کنند [از ما پوشیده و پنهان  
 نیستند]، آن کتابی است گرامی. که در اکنون یا آینده‌اش، باطل در آن راه  
 نمی‌یابد؛ فرو فرستاده‌ای از سوی [خداوند] فرزانه‌ی ستوده است. به تو چیزی  
 گفته نمی‌شود، جز آنچه به پیامبران پیش از تو گفته شده است؛ بیگمان

پروردگارت هم صاحب آمرزش و هم صاحب عقوبتی دردناک است. و اگر آن را به صورت قرآنی بیگانه و ناشیوا پدید می‌آوردیم، بیشک می‌گفتند چرا آیات آن شیوا بیان نشده است، چرا آن بیگانه و ناشیواست، حال آنکه پیامبر عربی [و شیوا] است؟ بگو آن برای مؤمنان رهنمود و شفابخش است و کسانی که ایمان ندارند در گوشه‌هایشان سنگینی‌ای هست و آن [قرآن] برایشان مایه‌ی سردرگمی است؛ اینانند که از جایی دور دست ندایشان می‌دهند.

### تفسیر

[وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ] عطف به اعتبار معنی است، گویا که توهم‌کننده‌ای توهم کرده که از آیات خدا «من دعا إلی الله» می‌باشد، یعنی کسی است که به سوی خدا فرا خواند، از آیات خدا مساوی نبودن حسنه و سیئه است، پس خدای تعالی فرمود: از آیات خدا شب و روز و آفتاب و ماه است.

[وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ] مکرر این مطلب گذشت که منظم بودن شب و روز طبیعی، منسجم بودن حرکت خورشید و ماه، فرق کردن شب و روز به وسیله‌ی تاریکی و روشنایی و سردی و رطوبت و حرارت و نظم و هماهنگی در زیاد و کم شدن و غیر اینها از لوازم این موضوعات که تولید موالید و بقای آنها و زندگی و تعییش آنها در همه‌ی اینها نشانه‌های متعددی است که دلالت بر علم و قدرت و ربوبیت و رأفت و مهربانی به مخلوقات و غیر اینها از اضافات الهی می‌کند.

[لَا تَسْجُدُوا] این جمله تفریع بر ما قبلش می‌باشد، ولی عبارت را به روش جواب سؤال مقدر ادا نمود تا حالت خورشید و ماه در ذهن شنونده خوب جایگزین شود.

[لِلشَّمْسِ وَ لَا لِلْقَمَرِ] به خورشید و ماه سجده نکنید، چه آن دو از آیات و نشانه‌های خدای تعالی می‌باشند، تعمیم و عمومیت دادن شب و روز و خورشید و ماه بر شخص آگاه مخفی نیست.

[وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ] لفظ «خَلَقَهُنَّ» را به صورت جمع آورد از آن جهت که مقصود از خورشید و ماه جنس است، افراد آن دو متعدّد و عامّ هستند همان طور که حکمای فرنگ به آن معتقد هستند، یا از جهت اشاره به تأویل است، که بر حسب تأویل خورشید و ماه زیاد هستند. زیرا از نبیِّ ﷺ و جانشین او به خورشید و ماه تعبیر می‌شود، همچنین جانشینان و مشایخ آن دو، بر عقل و نفس نیز خورشید و ماه اطلاق می‌شود، عقل کلی و نفس کلی خورشید و ماه هستند و هر معلّم و متعلّم خورشید و ماه است، در عالم برزخ و عالم مثال خورشید و ماه‌ها وجود دارند.

[إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ] اگر عبادت را منحصر در او می‌دانید. زیرا نظر و توجّه به واسطه و مسمّی قرار دادن آن با اینکه اسم است یا کفر است یا شرك. و توجه بر ذی الواسطه از راه آینده بودن واسطه عبادت مسمّی است به سبب واقع ساختن اسماء بر او، توحید ذات و عبادت او است. و اینجا یکی از موارد چهار گانه است که در آنجا سجده واجب است.

[فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا] برگردانیدن خطاب از آنها به سوی پیامبرش بدان جهت است که نهی و امر متوجّه به مشرکین به اشراك صوری بود، یعنی آنان که عبادت خورشید و ماه را می‌کردند، یا متوجّه به مشرکین

به اشراك معنوی بود یعنی آنها که عبادت نفس و هوای نفس را می‌کردند، یا خطاب متوجه کسانی بودند که نبی ﷺ و جانشین او را ملائکه از خدا منفک و جدا می‌دانند، یا خطاب به کسانی بود که پرستش ملائکه می‌کردند و آنها را غیر از خدا می‌دانستند، مناسب بود که خطاب متوجه آنها باشد تا سبب نشاط آنان در استماع و شنیدن باشد، ولی خطاب به نبی ﷺ برگردانده شد تا دلداری به او داده شود که بر استکبار مشرکین اندوهناک نگردد.

[فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ] ملائکه‌ی مقرّبین که آنها در نزد خدای تعالی مقامی ارجمند دارند و به او نزدیکند. و همچنین انسانهای کاملی که برای آنها مقام نزد خدا بودن، حاصل شده است.

[يُسَبِّحُونَ لَهُ وِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ] آوردن شب و روز به عنوان قید تسبیح آنها دلیل بر این است که مقصود از انسانها انسانهای کامل است.

[وَهُمْ لَا يَسْمُونَ وِ مِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً] خشوع زمین کنایه از خشک و ثابت بودن آن است.  
[فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ] اهتزاز زمین به این است که دانه‌ها و ریشه‌های آن به هیجان و حرکت در آیند تا گیاهان و برگ درختان برویند.

[وَرَبَتْ] و زمین با گیاه سبز و خرّم شود.  
[إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لُمُحِي الْمَوْتَى] کسی که زمین را بعد از مرگ آن نسبت به گیاه زنده گردانید، مرده را نیز زنده می‌گرداند. یعنی

نه تنها مردگان را پس از مرگ از حیات حیوانی زنده می‌کند، بلکه بعد از مرگ از حیات انسانی نیز هنگام نفخ صور اول با حیات شریف انسانی زنده می‌گرداند.

[إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] خداوند بر همه چیز از میراندن و زنده کردن و غیر اینها توانا است.

[إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا] جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: چگونه است حال کسی که این همه آیات و نشانه‌های قدرت الهی را می‌بیند و از کنار آنها می‌گذرد، بلکه آنها را از اصل خودش با تحریف و تأویل برمی‌گرداند و لغو و بیجا به حساب می‌آورد، به آنها طعنه می‌زند و ردّ و استهزاء می‌نماید؟ پس فرمود: آنانکه در مورد آیات و نشانه‌ها راه راست نمی‌روند و منحرف می‌شوند بر ما مخفی نیستند.

[لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَىٰ فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِيَّ آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ] آیا کسی که در مقامی و در جایی به آتش انداخته شود بهتر است یا کسی که در روز قیامت از آتش ایمن است؟ مقصود این است که کفار و منکرین آیات الهی در آتش انداخته می‌شوند، لیکن مطلب را با این عبارت ادا کرد تا این معنی را با چیز دیگر افاده نماید.

[أَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ] اکنون هر کاری که می‌خواهید بکنید که خدا به آنچه می‌کنید بیناست؛ این آیه وعید شدید است.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ] جمله‌ی «لایخفون» خبر یا

حال یا مستأنف است، جمله‌ی «أفمن یلقى» خبر یا خبر بعد از خبر یا حال یا مستأنف است، در همه‌ی این حالات لفظ «قول» در تقدیر است، جمله‌ی «إعملوا» خبر یا خبر بعد از خبر یا حال یا مستأنف است و نیز لفظ قول در همه‌ی این حالات در تقدیر است، جمله‌ی «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» تأکید قول خدا: «إِنَّ الَّذِينَ يَلْحَدُونَ» می‌باشد، خبر «إِنَّ» محذوف است، قرینه‌ی آن خبر «إِنَّ» اوّل است، یا جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر است، خبر به قرینه‌ی قبلی محذوف است، یعنی «لا یخفون» یا «هم الَّذِينَ يَلْحَدُونَ» و ممکن است خبر قول خدای تعالی «اولئك ینادون من مکان بعید» باشد.

[وَأِنَّهُ وَلِكَلِّبُ عَزِيزٌ] و آن کتاب با عزّت و تکریم است.

[لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ] بعد از قرآن چیزی که آن را باطل کند نخواهد آمد، یعنی رسول و کتابی که آن را نسخ کند نمی‌آید، یا چنین چیزی قبل از قرآن نیامده است، یعنی کتابهای پیشین مانند تورات و انجیل قرآن را باطل نکرده است.

[وَلَا مِنْ خَلْفِهِ] دو وجه پیش در اینجا نیز جریان دارد.

[تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ] این جمله در مقام تعلیل عدم بطلان است، خواه جمله‌ی مستأنفه و خبر مبتدای محذوف باشد، یا حال یا خبر بعد از خبر باشد.

[مَا يُقَالُ لَكَ] این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا که محمّد

ﷺ گفته باشد: با آنان و آنچه که در حقّ من یا در حقّ علی ع می‌گویند چه کنم؟ پس خدای تعالی جهت دلداری رسولش فرمود: آنچه که در حقّ تو می‌گویند در حقّ رسولان پیشین نیز گفته شده است.



﴿إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ﴾ خداوند بیشتر اقوال آنان را می‌بخشد و آنها را به آنچه می‌گویند مؤاخذه نمی‌کند، پس تو به پیامبران پیشین تأسی کن و مردم را ببخش.  
 ﴿وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ﴾ خداوند به گناهان مردم را مؤاخذه خواهد کرد، پس تو در مؤاخذه آنان عجله نکن.

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَجَمِيًّا﴾ گویا که کفار بین خودشان یا به محمد ﷺ گفتند: اگر قرآن از جانب خدا بود با زبانی غیر از زبان بشر نازل می‌شد، برخی گفته‌اند: این آیه جواب این سخن آنهاست که می‌گفتند: چرا قرآن به زبان و لغت عجم نازل نشده است؟  
 ﴿لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ﴾ چرا به زبان و لغت ما نازل نشد تا آن را بفهمیم.

﴿أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ﴾ اگر قرآن به زبان عجم نازل می‌شد می‌گفتند: آیا قرآن عجمی است؟ در حالی که مخاطب قرآن یا کسی که قرآن بر او نازل شد، عربی زبان است. اعجمی کسی است که کلامش مفهوم نیست، به سخن او نیز اعجمی گفته می‌شود، این لفظ با يك همزه و فتحه‌ی عین به صورت «أعجمی» خوانده شده.

﴿قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ﴾ از حیث شنیدن معنی و روی گردانیدن از آن گوش آنها سنگین است.

﴿وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى﴾ این قرآن برای آنها مفهوم نیست، به کلامی که معنی آن فهمیده نشود «عمی» و «معماً» گفته می‌شود.

[أُوَلِّيكِ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ مَّ بَعِيدٍ] این گروه با این کتاب از راه دور مورد خطاب و نداء قرار می‌گیرند که صدا به آنها نمی‌رسد، زیرا کتاب از مقامی بلند و عالی به سینه‌ای نازل شده که به اسلام گشوده شده باشد، اینان از مقامی که سینه‌شان به اسلام گشوده باشد. (یعنی وجودشان در حالت تسلیم کامل باشد) در نهایت دوری هستند، چون در حیوانیت و درندگی و شیطنت فرو رفته‌اند.

### آیات ۴۵-۴۶

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (۴۵) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۴۶)

### ترجمه

و به راستی به موسی کتاب آسمانی بخشیدیم، آنگاه درباره‌ی آن اختلاف کلمه پیدا شد، اگر وعده‌ی پروردگارت [به تأخیر حکم و عذاب] مقرر نگشته بود، هر آینه در میان آنان داوری می‌شد؛ و [اینک] آنان از آن سخت در شك هستند. و هر کس که کاری شایسته پیشه کند، به سود خود اوست، هر کس کاری بد پیش گیرد، به زیان خود اوست، پروردگارت در حقّ بندگان ستمگر نیست.

### تفسیر

[وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ] در کتابی که به موسی دادیم اختلاف شد، یعنی در ردّ و قبول، عمل کردن و عمل نکردن

به آن، عمل به بعضی و ترك بعضی دیگر اختلاف کردند، چنانچه قوم تو در کتاب تو اختلاف نمودند.

[وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ] به آنها تا مدت معینی مهلت داده می‌شود. و اگر چنین نبود که به آنها مهلت داده شده بین اختلاف کنندگان از قوم موسی عليه السلام یا بین قوم تو حکم می‌شد (حکم به نابودی و جزا) [وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ] آنها از قرآن یا از کتاب موسی عليه السلام در شك هستند.

[مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ] مقصود هر نوع عمل صالح یا عمل صالح بزرگ است که عبارت از ولایت و بیعت خاص است، که به هر حال برای خود کرده است.

[وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا] و هر کس که عمل زشت و ناشایست انجام دهد بر خود کرده است.

[وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ] و خداوند صاحب ظلم نیست، یعنی آنچه را که مردم استحقاق آن را ندارند خداوند در حق آنها انجام نمی‌دهد.

## آیات ۴۷ - ۵۴

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا  
وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ  
شُرَكَآئِي قَالُوا أَدْذُنكَ مَا مَتَّأْنَا مِنْ شَهِيدٍ (۴۷) وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا  
يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظُنُّوا مَا لَهُمْ مِنَ مَحِيصٍ (۴۸) لَا يَسْمُؤُا إِلَّا نَسْنُ

مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُقْوسُ قَنُوطٌ (۴۹) وَ لَسِنٌ أذَقْنَهُ  
 رَحْمَةً مِّثْلًا مِنْ مِ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتَهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ  
 قَائِمَةً وَ لَسِنٌ رُجِعَتْ إِلَى رَبِّي إِنْ لِي عِنْدَهُ وَ لِلْحُسْنَى فَلَنُنَبِّئَنَّ  
 الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ( ۵۰ ) وَ إِذَا  
 أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو  
 دُعَاءٍ عَرِيضٍ ( ۵۱ ) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ ي  
 مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ( ۵۲ ) سَنُرِيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي  
 الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ  
 أَنَّهُ وَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ( ۵۳ ) أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا  
 إِنَّهُ وَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ ( ۵۴ )

### ترجمہ

آگاہی از قیامت به او باز می‌گردد و هیچ بار و هیچ پستش  
 بر نمی‌آید، هیچ مادینه‌ای باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر با آگاهی او؛  
 و روزی که ایشان را ندا دهد که پس شریکان من [که شما ادعا می‌کردید] کجا  
 هستند؟ گویند تو را خبر دادیم که ما را هیچ شاهدهی نیست. و آنچه در گذشته به  
 پرستش می‌خواندند، از دید آنان ناپدید شود، دریابند که گریزگاهی ندارند.  
 انسان هرگز از طلب خیر به دعا خسته نمی‌شود، ولی چون شری به او رسد، بس  
 نومید و دل‌سرد است. و اگر به او پس از رنجی که به او رسیده است، از سوی خود  
 رحمتی بچشانیم، گوید این حق من است و گمان ندارم که قیامت بر پا شود، اگر  
 هم به سوی پروردگارم بازگردانده شوم، همانا برای من در نزد او خوشی  
 [بهشت] خواهد بود؛ آنگاه کافران را از [نتیجه و حقیقت] کار و کردارشان آگاه  
 سازیم و به آنان از عذاب سهمگین بچشانیم. و چون به انسان ناز و نعمتی ارزانی

داریم [از سر نعمت زدگی و ناسپاسی] روی بگرداند و دامن کشان بگذرد، چون بلایی به او رسد دعاخوانی پیگیر است. بگو اندیشه کنید اگر [قرآن] از سوی خدا باشد، سپس شما منکرش شوید، دیگر چه کسی از کسی که [چنین] ستیزه‌جویی دور و درازی دارد، گمراه‌تر خواهد بود؟ زودا که آیات خود را در بیرون و درونشان به ایشان بنمایانیم، تا آنکه بر آنان آشکار شود که آن حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز گواه است. بدانید که ایشان از لقای پروردگارشان در شك‌اند، بدانید که او بر هر چیز چیره است.

### تفسیر

[إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ] لفظ «السَّاعَةِ» به هنگام مرگ، به قیامت، به ظهور قائم عَلَيْهِ السَّلَام تفسیر شده است، بنابر تحقیق همه‌ی این تفسیرها به يك معنی برمی‌گردد، علم به آن مخصوص خدای تعالی است، اَمَّا قَوْلِ اِئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَام که فرمودند: «علم بلاها و مرگ‌ها نزد ما است» پس آنان در این مورد الهی هستند، نه بشری و انسانی.

[وَمَا تَخْرُجُ] لفظ «ما» موصوله و معطوف بر «علم السَّاعَةِ» یا نافی است و جمله معطوف بر جمله‌ی «إِلَيْهِ يَرُدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ» می‌باشد.

[مِنْ ثَمَرَاتٍ مِّنْ أَكْمَامِهَا] لفظ «أَكْمَامِ» جمع «كَمٌّ» با کسره، «کمامه» به معنی ظرف شکوفه و پوشش و در نور است. یعنی خدا می‌داند که از دانه و ماده هستی چه بیرون می‌آید.

[وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أَنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ] و خدا می‌داند که مادگان چه می‌زایند مگر با علم خدا و علم کسی از افراد بشر که از ناحیه‌ی علم خدای تعالی وضع حمل را بداند.

[وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ] ظرف در این جمله متعلق به محذوف است، یعنی «اذکر» یا «ذکرهم» یا متعلق به «قالوا» است.

[أَيْنَ شُرَكَاءِ ي] [آنانکه آنها را شریکان من قرار دادید، شرکاء در وجوب یا در عبارت یا در طاعت کجا هستند؟ یا شرکای من بر حسب مظاهر من و جانشینان من از کسانی که در مقابل علی ع قرار گرفتند کجا هستند؟

[قَالُوا أَإِذْنُكَ] ما بر گمراهی و ضلالت آنها را اعلام کردیم یا ما برائت خود را از آنها اعلام کردیم. یا قول خدای تعالی:

[مَا مِنَّا مِن شَهِيدٍ] دو مفعول «أذنتك» است که عامل نسبت به هر دو معلق است. و معنای آیه این است که از جانب ما شاهدی که شهادت به شراکت بدهد وجود ندارد، یا از جانب ما کسی نیست که آنها را مشاهده کند، چه آنها از نظر ما گم شده بودند، یا مقصود این است که شرك آوردن آنها را انکار کردند و گفتند: از جانب ما کسی نبود که در دنیا به شرك آنها شهادت دهد.

[وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يُدْعُونَ مِن قَبْلُ] و آنچه که از قبل فرا می خواندند از قبیل بت ها و ستارگان و پیشوایان باطل و گمراه و مطلق رؤساء از چشم آنها گم شدند.

[و ظنوا] یقین کردند که دیگر چاره ای ندارند.

[مَا لَهُم مِّن مَّحِيصٍ] هیچ راه فرار و چاره ای ندارند.

[لَّا يَسْأَلُ الْإِنْسَانَ مِمَّن دُعِيَ الْخَيْرِ] این جمله از حیث لفظ و معنا از ما قبلش منقطع است، یا جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته

شده: چرا چنین یقین پیدا کردند؟ فرمود: برای اینکه انسان از دعای خیر و فراخواندن آن خسته نمی‌شود.

[وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُؤَسِّ قَنُوطٌ] و اگر به انسان بدی برسد مایوس و ناامید است، روی همین جهت است که آنها یقین کردند که هیچ چاره و راه فراری ندارند.

[وَ لَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيُفْوِلَنَّ هَذَا لِي وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى] این مطلب بدان جهت است که بارها ما گفتیم که هنگام وحشت و غلبه‌ی هم و غم خیال مانند شیطان فرار می‌کند و سلطان عقل ظاهر می‌شود، هنگامی که ترس از بین برود خیال عقل را حکم قرار نمی‌دهد و با انانیتش ظاهر می‌گردد، مبدأ و معاد را انکار می‌کند، چنانچه کار خیال و کار شیطان این چنین است. و گمان می‌کند اگر آنچه را که می‌گویند راست باشد خداوند دیگری را بر او ترجیح نمی‌دهد، چون پیش خدا کرامت دارد.

[فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَ لَنَذِيقَنَّهِمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ] کنایه از این است که کفار در مقابل اعمال زشت و بد خود مجازات می‌شوند و این برخلاف گمان آنها است که تصور مجازات ندارند.

[وَ إِذْ أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ] آن گاه که به انسان نعمت دهیم از ما و از شکر نعمت‌های ما اعراض کند.

[وَ نَأْتِي بِجَانِبِهِ] از ما دور می‌شود و بخودش توجه می‌کند،

بدین معنا که با انانیتش ظاهر می‌شود و خود را می‌بیند، خود را می‌پسندد، گمان می‌کند که مستحقّ نعمت است و نعمت دادن ما را فراموش می‌کند، نیز فراموش می‌کند که نعمت عاریه و عرضی است و او دخالتی در آن ندارد.

[وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فُدُّوْا دُعَاءِ عَرِيضٍ] هر گاه به انسان شرّ و بدی برسد صاحب دعائی طولانی می‌شود. چون می‌خواهد انانیت و وجودش را حفظ کند.

[قُلْ أَرَأَيْتُمْ] بیان تفسیر این جمله در سوره‌ی انعام در ضمن آیه‌ی، «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ» گذشت.

[إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ] اگر این نعمت دادن یا رسول یا قرآن یا قرآن ولایت علی عليه السلام یا نصب علی عليه السلام از سوی خدا باشد (که هست).  
[ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مِنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ] و شما به آن کافر شدید، چه گمراهی سختی است برای آن کس که در دشمنی خدا یا رسول پاید و از رحمت خدا دور باشد.

و این جمله جزاء شرط به تقدیر قول یا به تقدیر فاء تنها است، یا جزاء محذوف است و «مَنْ أَضَلُّ» مستأنف است.

[سَتُرِيهِمْ ءَايَاتِنَا] این جمله جواب سؤال مقدر است.

چون قرآن سفره اطعام خداست، در قرآن و آیات آن طعام آدمهای پست و شریف و کافر و مؤمن و گمراه و هدایت یافته است، چنانچه دیده می‌شود هر فرقه و گروهی در مذهب خویش به قرآن تمسک می‌کند، چه خوب گفته شده است:



منعم کامل چه خوانباشی بود بر سر خوانش زهر آشی بود  
و لذا آیه نسبت به هر گروهی جواب سؤال است غیر از جواب  
گروه دیگر پس گویا که گفته شده نسبت به منکرین چطور؟ و این گروه  
چه وقت اعتراف می‌کنند؟ پس خدای تعالی فرمود: آیات خود را به آنها  
نشان خواهیم داد.

[فِي الْأَفَاقِ] چه با نقص در اموال و انفس آنها که جنبه بیرونی دارد با  
انواع بلاهایی که عادت آنها خارج بوده است، به آنها نشان می‌دهیم.

[وَفِي أَنْفُسِهِمْ] و چه با امراض و دردهای درونی، [حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ  
لَهُمْ] تا برای کسی که استعداد توبه و خوشبختی هنگام مرگ نداشته  
باشد و کسی که قبل از مرگ استعداد توبه داشته باشد واضح و روشن  
شود که [أَنَّهُ الْحَقُّ] خدای تعالی حق است، تا آن کسی که موفق به توبه  
می‌شود توبه کند، آنکه شقاوت نصیب او می‌شود شقی و بدبخت گردد،  
گویا که نسبت به گمراهان که در خدا یا در رسالت یا ولایت متحیرند  
گفته شده: چه وقت آنها هدایت می‌یابند، از سرگردانی و گمراهی کی  
خارج می‌شوند؟

پس خدای تعالی فرمود: آیات و نشانه‌های خود را به آنها نشان  
خواهیم داد که دلالت بر مبدأ دانا و توانا و حکیم و رؤوف و مهربان  
می‌کند، یا دلالت بر صدق رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و رسالت او، یا بر ولی و ولایت  
او می‌کند، این آیات یا آیات آفاقی است از قبیل نشانه‌ها و آیات‌های  
گذشته و جبران آنچه که از آنها فوت شده و به آن آیات نرسیده‌اند و  
مترتب شدن فوائد بسیار بر بلاهایی که در آفاق وارد می‌شوند.

و یا آیات انفسی است که در خود آنها است از قبیل آنچه که سابقاً ذکر شد و آنچه که در خواب یا در بیداری می بینند مانند تبدلات و تغییرات حالات آنها و از بسط و قبض هایی که در آنها واقع می شود و مانند علوم و ترس و بشارت هایی که در دل های آنان القا می شود تا بر آنها روشن شود که خدا و رسول یا علی علیه السلام حق است.

و گویا در مورد مسلمانی که درباره ی ولایت توقف کرده گفته می شود: حق بودن ولایت چه موقع بر آنها ظاهر و روشن می شود؟ پس خدای تعالی فرمود: وقتی که آیات انفسی و آفاقی خود را بر آنها نشان دهیم. تا روشن شود که خدای تعالی همان حق مضاف است که آن علی علیه السلام است، در مورد مؤمن که با بیعت خاص بیعت کرده و نسبت به مقام حضور توقف نموده آیات آفاقی و انفسی خود را به او نشان می دهیم تا با ظهور ولی امر در سینه اش، ظاهر شود او حق است، نسبت به کسی که دارای مقام حضور نزد پروردگارش می باشد قول خدای تعالی است که می فرماید:

[أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ] و چون این معنی مخصوص کسی است که دارای مقام حضور باشد خطاب را به صورت عموم یا مخصوص محمد صلی الله علیه و آله آورد.

[أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ] خدا بر هر چیزی شاهد و حاضر است، آوردن لفظ «علی» برای اشاره به این است که خداوند بر همه چیز احاطه دارد، لذا فرمود:

[أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

مُحِيطُ م] چون خدای تعالی بر حسب وجود ذاتش بی‌نهایت است، دارای حدّی نیست که وجود او را محدود کند، دارای نهایتی نیست که به آنجا منتهی شود پس باید هیچ چیز از حیطه‌ی وجود او خارج نشود، که اگر ذره‌ای از وجود او خارج شود محدود به آن می‌گردد، هر کس خدا را محدود کند او را به عدد و شمارش در آورده است، هر کس چنین کند او را دو کرده است و هر کس او را دو کند او را جزء جزء نموده است، هر کس او را جزء جزء کند او را شناخته است و در برهان بر این مطلب چه خوب گفته شده:

ای خدای بی‌نهایت جز تو کیست

چون توئی بی‌حدّ و غایت جز تو کیست

هیچ چیز از بی‌نهایت بی‌شکی

چون برون نامد کجا ماند یکی

و احاطه‌ی خدای تعالی بر اشیاء مانند احاطه‌ی ظرف نسبت به مظروف یا مکان نسبت به متمکن نیست، بلکه مانند احاطه‌ی مقوم بر متقوم است، که خداوند بر حسب قیومیت با همه چیز است، بر حسب حدود آن چیز غیر آن است.

هو  
١٢١

(المجلد الثاني عشر)

متن تفسير شريف

## بيان السعادة في مقامات العبادة

تأليف

العارف الشهير

حاج سلطان محمد الجنازى الملقب بسلطانعليشاه

طاب ثراه

## سورة سبأ

مكيّة كلّها؛ خمس و خمسون آيةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(الْحَمْدُ لِلَّهِ) قد مضى تفسيره فى أوّل الحمد (الَّذِي لَهُ مَا فِي  
السَّمَاوَاتِ) أى سموات الارواح و سموات الافلاك (وَمَا فِي  
الْأَرْضِ) أى ارض عالمى المثال و عالم الطّبع.  
فانّ الكلّ بالنسبة الى الارواح اراض و ارض العنصر و قد تكرّر  
انّ اللام فى مثل هذا تستعمل فى المبدئيّة و المرجعيّة و المالكية و تكرّر  
ايضاً.

أنّه اذا قيل: لزيد ما فى الصّندوق، يدلّ على انّ الصّندوق و ما فيه  
له خصوصاً اذا كان ما فى الصّندوق نفيساً.

(وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ) أى يخصّه الحمد فى الدّار الآخرة او  
يخصّه فى آخرة مراتب الحمد فأنّه يتراءى ان يكون غيره محموداً ايضاً  
مادام الانسان فى الدّنيا او فى مراتب الحمد و بعد النّظر الدّقيق و فى دار  
الآخرة التّى يتراءى كلّ شىء كما هو يعلم انّ الحمد خاصّ به.

(وَهُوَ الْحَكِيمُ) فى فعاله او فى فعاله و علومه (الْخَبِيرُ) بكلّ  
شىء مع اتقان العمل و الدّقة فى العلم.

(يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ) أى ما يدخل فى ارض عالم المثال

العلويّ من اشعة العقول و النفوس، و من صور علوم العقول و النفوس، و من الافاضات اللّاتي تفيض عليها من العالم العلويّ التي بها بقاؤها و رزقها.

و التي تفيض عنها الى مادونها من عالم الطّبع و عالم الجنّة و يعلم ما يلج في الارض التي هي جملة عالم الطّبع من اشعة العقول و النفوس و عالم المثال، و ممّا يفيض عليها ممّا به بقاؤها و رزقها، و من الصّور التي تفيض على اجرامها، و من الوجود الذي يتجدّد على جملة اجزائها انا فانا و يعلم ما يلج في الارض العنصريّة من اشعة العقول و النفوس و عالم المثال و اشعة كواكب الافلاك و صور المواليد و القوى و الاستعدادات التي تدخل فيها بعد امتزاجها بسائر العناصر و تولّد المواليد منها.

و هكذا الاستعدادات التي تدخل في جملة المواليد و يعلم المياه التي تدخل فيها من البحار و الانهار و الامطار و ما يستحيل من الهواء اليها و من الاجزاء الرّشيّة الهوائيّة التي تدخل في تجاويها، و من الحبوب و العروق التي تدخل فيها.

و يعلم ما يلج في الارض التي هي عالم الجنّة من القوى و الاستعدادات، و من الاناسي الذين يدخلون في عالمهم من الاشقياء الذين يصيرون من سنخهم، و ممّا يفيض عليها من العلويين و من القوى و الاستعدادات التي تتولّد فيها من تأثير العلويين، و يعلم ما يلج في عالم البرزخ المسمّى بهور قوليا في لسان الاقدمين.

فانه مدينة لها الف الف باب، و في النزول فيها كل يوم من ابوابها

المشرقية ما لا يحصى عددهم من الملائكة النازلة، و يدخل فيها من تلك الابواب ما لا يحصى مما يفيض على مادونها من عالم الطبع و عالم الجنة، و فى الصعود يدخل فيها كل يوم بل كل ان ما لا يحصى عددهم من الملائكة الصاعدين و النفوس البشرية المنخلعة عن الابدان الصاعدة الى المثال العلوى و عالم الارواح، او النازلة الى عالم الجنة و الجحيم.

(وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا) يمكن ان يعلم ذلك بالمقايسة (وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ) الذى يرحم عباده و خلقه بان لا يقطع مدد حيوتهم و رزقهم منهم مع ما يرى منهم من قبائح اعمالهم و مع ما يعرج منهم الى السموات من الاعمال السيئة التى ينبغى ان يعذبوا عليها (الْغُفُورُ) الذى يستر قبائح اعمالهم عن الاناسى و الملائكة بل عن انفسهم.

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِنَا السَّاعَةُ) اى القيامة او ظهور القائم او الرجعة انكروها و استبطأوها استهزاءً.

(قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) قد مضى فى سورة يونس تفسير الآية و قدم الارض هناك و اخرها ههنا، و وجه تقديم السموات ظاهر، و وجه تقديم الارض مضى هناك.

(لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) لاتعب فيه و لاتبعة له، تقديم جزاء المؤمنين و

نسبة الفعل الى الله اشعاراً.

بانّ الغاية جزاء المؤمنين و انه غاية بالذات منسوبة الى الله بالذات و لذلك غير الاسلوب و لم يقل و ليجزى الذين سعوا فى آيات الله.

و قال (وَ الَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا) الآفاقية من الانبياء و الاولياء عليهم السلام بالاستهزاء بهم و توهينهم و ايدائهم و ضربهم و قتلهم و اخفاء احوالهم و اخلاقهم و سننهم عن الناس و تلبيس احكامهم و آياتنا الآفاقية الاخر باخفائها عن الناس و عن انفسهم و آياتنا التدوينية باخفائها و تحريفها و تأويلها الى ما يوافق باطلهم.

(مُعَاجِزِينَ) النَّاسَ عن اعلان حقهم و اظهار آية حقهم او معاجزين المدعين لدلالة الآيات على الحق عن ادعائهم او معاجزين الله و خلفاءه، و قرىء معجزين بمعنى مثبتين عن الايمان و عن النظر الى دلالة الآية على الحق.

(أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رَجْزٍ أَلِيمٍ) تنوين عذابٍ للتفخيم و التهويل، و الرجز مطلق العذاب و حينئذ يكون من للتبعيض، او بيانية و يكون تنكيهه للتفخيم.

او المراد منه عبادة الاوثان و يكون «من» للتعليل او للابتداء، او المراد منه الشرك و يكون التنكير للتفخيم و التنويع و لفظة من كسابقها، و المراد بالشرك العظيم هو الشرك بالولاية، او المراد منه القدر و يكون لفظة من كسابقها و اليم قرىء بالرفع صفة لعذاب و بالجر صفة لرجز.



(وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) يرى بمعنى يعتقد او يعلم و المراد بالعلم الذى او توه هو النور الذى يقذفه الله فى قلب من يشاء و لذلك قال تعالى: او توا العلم و لم يقل كسبوا العلم و اولى درجات هذا العلم هو النور الذى يجعل الانسان متحيراً فى امره لا يدري ما يقول و لا ما يفعل فيسكت عن الكلام و يتحير فى طلب اصله كيف يطلب.

و لذلك قال ﷺ حين سئل عن العلم: انه الانصات (الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ) قرىء الحق منصوباً و عليه فالذى انزل اليك مفعول اول ليرى و هو ضمير الفصل و الحق مفعوله الثانى و قرىء الحق مرفوعاً و عليه يجوز ان يكون الذى انزل اليك صفة للعلم و مفعول يرى محذوفاً و جملة هو الحق مستأنفة.

و يجوز ان يكون الموصول مفعولاً ليرى و يكون يرى متعدياً لواحد، او المفعول الثانى محذوفاً و هو الحق جملة مستأنفة.

و يجوز ان يكون الموصول مفعولاً اولاً و جملة هو الحق مفعولاً ثانياً و المراد بالذى انزل اليه ﷺ جملة ما انزل اليه او المعهود مما انزل فى ولاية عليّ عليه السلام و المراد بالذين او توا العلم على النبي او جملة المؤمنين.

(وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ) عطف على جملة هو الحق او عطف على جملة (وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) و يكون حينئذ ضمير الفاعل راجعاً الى البعض المستفاد من الذين او توا العلم يعنى يهدى كلّ بعض منهم بوجوده و فعله و قوله و خلقه و حاله كعلي عليه السلام و بعض المؤمنين او ببعضها كبعضهم.

(وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) هذه الجملة مقابلة لقوله تعالى و يرى

الذين او توا العلم و هما معطوفتان و فيهما معنى التعليل و كان المناسب للمقابلة ان يقول الذين كفروا لكنه للا شعار بثبات اقوال المؤمنين و افعالهم و استمرارها اتى هناك بالمضارع و للدلالة على عدم ثبات اقوال الكافرين و افعالهم فانها كشجرة خبيثة اجتثت من فوق الارض اتى بالماضى هيهنا.

(هَلْ نَدُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ) بامر عجيب كانوا يعنون النبي ﷺ و يستهزؤن به (إِذَا مَرَّ قُتْمٌ كُلُّ مَمَرِّكَ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ) بالبعث بعد الموت.

(أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا) فى نسبة ذلك الى الله او فى ادعاء الرسالة من الله (أَمْ بِهِ جِنَّةٌ) اى جنون لا يقول مايقول عن قصدٍ و شعورٍ. (بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ) وضع الظاهر موضع المضمرة اشعاراً بعلّة الحكم (فِي الْعَذَابِ) الذى جعلهم كالمجنون فى عدم الاعتناء بقولهم (وَ الضَّلَالِ الْبَعِيدِ) نسبة البعد الى الضلال مجاز عقليّ يعنى انهم مفترون و انهم كالمجنون لا الرسول.

(أَفَلَمْ يَرَوْا) اى الم ينظروا او عموا يروا؟ (إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ) سماء الارواح و ارض الاشباح.

فان الانسان من اول الخلقه متوجه الى عالم الآخرة و عالم الارواح و مدبر عن عالم الاشباح، و ايضاً ارض الطّبع تحت قدميه فهى كشيء خلفه و سماء الطّبع فوق رأسه فهى بما بين يديه اشبه او لفظة من تبعية و المعنى الم ينظروا الى ما بين ايديهم؟

حالكونه من السماء و بعضاً من الارض، او ابتدائية و المعنى الم

يروا الى ما بين ايديهم من الحوادث الماضية؟  
 حالكونه ناشئاً من حركات السماء و تأثرات الارض او من  
 الحوادث الآتية؟

على اختلاف تفسير ما بين أيديهم و ما خلفهم و الانسان ان  
 نظر الى سماء الطبع و ما فيها من الكواكب و ما منها من الآثار الحادثة  
 في الارض و نظر الى الارض الطبع و ما يحدث فيها بواسطة اشعة  
 الكواكب و دوران الافلاك ايقن ان له مبدءاً حكيماً و مرجعاً باقياً.

و كذلك ان نظر الى نفسه و بدنه و اتصالهما و تعاشقهما، و نظر  
 الى انحلال البدن و استكمال النفس بكاملاتها اللاتقة بها ايقن بفناء  
 البدن و بقاء النفس و ان لهما محدثاً مدبراً حكيماً عليماً قادراً مختاراً.

(إِنْ نَشَأْ نُخَسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ) الجملة بدل عن قوله الى ما بين  
 ايديهم نحو بدل الاشتمال فيكون العامل معلقاً عنه و المعنى الم يروا الى السماء  
 و الارض و الى انا ان نشأ نخسف بهم الارض.

(أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ) او الجملة مستأنفة معترضة  
 (إِنَّ فِي ذَلِكَ) النظر و الفكر او في ما بين ايديهم و ما خلفهم من السماء  
 و الارض او في قدرتنا على خسف الارض و اسقاط الكسف من السماء.

(لَا يُتَىٰ دَالَّةً عَلَى الْمَبْدِءِ وَ الْمَعَادِ) (لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ) الى باطنة  
 مشتغل بنفسه عن غير نفسه او منيب الى ربه بالرجوع الى ولي امره او  
 الى ولي امره بالتوبة على يده و البيعة معه.

(وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا) جملة حالية او معطوفة على مقدر و

المعنى، لم لا ينظرون الى ما بين ايديهم؟

او الى ما خلفهم من الحوادث الماضية؟

حتى ايقنوا بالمبدء العليم الحكيم، و الحال انا ءاتينا داود منا  
فضلاً يدلّ على ذلك او التقدير لقد احدثنا فى ما مضى ءايات عجيبةً دالةً  
على كمال قدرتنا و خبرتنا و لقد ءاتينا داود منا فضلاً.

(يا جبال) حال او مستأنف او بدل تفصيلى من ءاتينا و الكلّ بتقدير  
القول اى قلنا يا جبال (أَوِّبِي) رَجَعِي نداءه بالتسييح بصدائك (مَعَهُ  
وَ الطَّيْرِ) قرىء بالرفع عطفاً على الجبال او على المستتر فى اوبى و اكتفى عن  
التأكيد بالمنفصل بفاصلٍ ما.

و قرىء بالتصب عطفاً على محلّ جبال او على الضمير المجرور على ضعفٍ  
فى العطف على الضمير المجرور بدون اعادة الجاز، او مفعولاً معه، و قد مضى  
الآية مع بيانها فى سورة الانبياء.

(وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ) مثل الشمعة يطيعه فى اى شكل اراد (أَنْ  
أَعْمَلُ) ان تفسيرية او مصدرية.

(سَابِغَاتٍ) دروعاً واسعاتٍ و اكتفى بالسابغات لشهرة صنع  
الدروع من الحديد من داود عَلَيْهِ السَّلَامُ (وَ قَدَّرَ فِي السَّرْدِ) فى حلقها و نسجها  
و مساميرها بحيث يمكن لبسها و تمنع السيف و السهم و الأسنان من  
التفوذ فيها و لا يكون ثقيلاً يعجز اللابس عن حملها، و لا خفيفاً لا يمنع  
المذكورات من التفوذ.

(وَ أَعْمَلُوا صَالِحًا) ضمّ اهله او عشيرته او امته معه فى  
الخطاب، و تنكير صالحاً امّا للتحقير و الاكتفاء منهم بصالح ما او  
للتفخيم و الاشعار بالصالح الحقيقى الذى هو الولاية.

(إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَ لِسُلَيْمَانَ) اى اَنَا لِسُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 (الرَّيْحَ) بمعنى سَخَّرْنَاهَا لَهُ (عُدُّوْهَا) اى سِيرَهَا فِي طَرَفِ الصَّبْحِ (شَهْرٌ  
 وَ رَوَاحُهَا) اى سِيرَهَا فِي طَرَفِ الْعَصْرِ (شَهْرٌ) قِيلَ كَانَتِ الرَّيْحُ تَحْمِلُ  
 كَرْسِيَّةً اَوْ بَسَاطَةً فَتَسِيرُ بِهِ بِالْغَدَاةِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ وَ بِالْعَشِيِّ مَسِيرَةَ شَهْرٍ  
 وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَطْرِ) اى الصَّفْرِ.

قيل: اسال له النحاس من معدنه ينبع منه نبوع الماء من الينبوع  
 و لذلك سمّاه عيناً و كان ذلك باليمن (وَ مِنْ أَلْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ)  
 اى بين يدي سليمان عَلَيْهِ السَّلَامُ (بِإِذْنِ رَبِّهِ) الضمير للموصول او لسليمان.  
 (وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ) فِى  
 الدُّنْيَا اَوْ فِى الْآخِرَةِ (يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ) اى قِصُورٍ  
 رَفِيعَةٍ سَمِّيَتْ بِهَا لِمَنْعِهَا مِنَ الْاِسْتِيْلَاءِ عَلَيْهَا وَ الْقُدْرَةِ عَلَى الْمَحَارِبَةِ فِيهَا  
 (وَ تَمَثَّلَ) اى صُورٍ.

عن الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ اللّٰهُ مَا هِيَ تَمَثَّلُ الرِّجَالُ وَ النِّسَاءُ وَ لَكِنَّهَا  
 الشَّجَرُ وَ شَبَهَهُ.

(وَ جِفَانٍ) جَمْعُ الْجَفْنَةِ بِمَعْنَى الْقِصْعَةِ (كَالْجَوَابِ) جَمْعُ الْجَايِبَةِ  
 الْحَوْضِ الضَّخْمِ (وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ) ثَابِتَاتٌ عَلَى الْاِثَافِ لَا تَنْزَلُ عَنْ  
 مَكَانِهَا لِعَظَمَتِهَا (أَعْمَلُوا) اى قَائِلِينَ اَعْمَلُوا (ءَالِ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ  
 مِنْ عِبَادِي الشُّكُورُ) الْكَثِيرُ الشُّكْرُ الَّذِى لَا يَغْفَلُ عَنِ النِّعْمَةِ وَ الْاِنْعَامِ وَ  
 تَعْظِيمِ الْمَنْعَمِ وَ صَرْفِهَا فِي وَجْهِهَا وَ مَعَ ذَلِكَ لَا يُمْكِنُ لِاحِدٍ اِدَاءَ الشُّكْرِ  
 حَقَّهُ، لِأَنَّ الشُّكْرَ نِعْمَةٌ يَشْكُرُ عَلَيْهَا.

(فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّلَهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَاءِبَةً

أَلْأَرْضِ) اى الارضة و هى بتحرك الرّاء دويبة معروفه تأكل الخشب و تجعله كالارض و فعلها يسمّى ارضاً بمعنى اكل الخشب و جعله كالارض لانّها تجعل سطح الخشب من الطّين الّذى تجعله عليه كالارض و اضافتها الى الارض اضافة الفاعل الى الفعل او اضافة الفاعل الى ما يجعل المنفعل مثله، و مفعول دلّهم راجع الى الجنّ او الى الانس او الى المجموع.

(تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ) اسم ءالة من نساءه اذا طرده او دفعه او ساقه  
 (فَلَمَّا حَرَ تَبَيَّنَتْ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي  
 الْعَذَابِ الْمُهِينِ).

روى عن الرّضا عليه السلام: انّ سليمان بن داود عليه السلام قال ذات يوم  
 لاصحابه: انّ الله تعالى وهب لى ملكاً لا ينبغي لاحدٍ من بعدى سخر لى  
 الرّيح و الانس و الجنّ و الطّير و الوحوش و علّمنى منطق الطّير و ااتانى  
 من كلّ شىءٍ، و مع جميع ما اوتيت من الملك ما تمّ لى سرور يومٍ الى  
 اللّيل و قد احببت ان ادخل قصرى فى غدٍ فاصعد اعلاه و انظر الى  
 ممالكى و لاتأذنوا لاحدٍ على لئلا يرد على ما ينغص على يومى، قالوا:  
 نعم، فلما كان من الغد اخذ عصاه بيده و صعد الى اعلى موضع من قصره و  
 وقف متّكئاً على عصاه ينظر الى ممالكه مسروراً بما اوتى فرحاً بما  
 اعطى اذ نظر الى شابّ حسن الوجه و اللباس قد خرج عليه من بعض  
 زوايا قصره فلما بصر به سليمان عليه السلام قال له: من ادخلك الى هذا القصر؟ و  
 قد اردت ان اخلو فيه اليوم؟

فباذن من دخلت؟ - قال الشابّ: ادخلنى هذا القصر ربّه و باذنه

دخلت، فقال: ربّه احقّ به منّي: فمن انت؟ - قال انا ملك الموت، قال: و فيما جئت؟

- قال: جئت لا قبض، قال: امض لما امرت به فهذا يوم سرورى، و ابي الله عزوجل ان يكون لى سرور دون لقائه، فقبض ملك الموت روحه و هو متكى على عصاه، فبقى سليمان عليه السلام متكئاً على عصاه و هو ميت ما شاء الله و الناس ينظرون اليه و هم يقدرّون انه حى فافتنوا فيه و اختلفوا، فمنهم من قال: قد بقى سليمان عليه السلام متكئاً على عصاه هذه الايام الكثيرة و لم يتعب و لم ينم و لم يأكل و لم يشرب، انه لربنا الذى يجب علينا ان نعبده.

و قال قوم: ان سليمان عليه السلام ساحرٌ و انه يرينا انه واقف متكى على عصاه بسحر اعيننا، و ليس كذلك فقال المؤمنون: ان سليمان عليه السلام هو عبد الله و نبيه يدبر الله امره بما يشاء فلما اختلفوا بعث الله عزوجل الارضة فدبت فى عصاه فلما اكلت جوفها انكسرت العصا و خرّ سليمان عليه السلام من قصره على وجهه، فشكرت الجنّ للارضة صنيعها فلاجل ذلك لا توجد الارضة فى مكان الا و عندها ماء و طين و ذلك قول الله عزوجل: فلما قضينا عليه الموت ما دلهم على موته الا دابة الارض تأكل منسأته يعنى عصاه فلما خرّ تبينت الجنّ ان لو كانوا «الآية» ثم قال الصادق عليه السلام، و الله ما نزلت هذه الآية هكذا و انما نزلت فلما خرّ تبينت الانس ان الجنّ لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا فى العذاب المهين<sup>١</sup>.

و عن النبى صلى الله عليه وسلم: عاش سليمان بن داود سبعمائه سنة و اثنى

١. عيون اخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٢٠٦ باب ٢٦ ح ٢٤ و علل الشرائع ص ٧٣ باب ٦٤ ح ٢

عشرة سنة<sup>١</sup>.

(لَقَدْ كَانَ) جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: هذا المذكور من حوادث السماء و الارض الدالة على علمه تعالى و قدرته و حكمته كان من نعم الله تعالى و انعامه فهل وقع من نعمه ما يدل على ذلك؟ - فقال تعالى: لقد كان (لِسَبَأٍ) لا و لاد سبأ بن يشجب بن يعرب بن قحطان.

عن النبي ﷺ انه سئل عن سبأ أ رجل هو ام امرأة؟ - فقال: هو رجل من العرب و لُد عشرة تيامن منهم ستة و تشاءم منهم اربعة فاما الذين تيامنوا فالازد و كندة و مذحج و الاشعرون و انمارو حمير، ما انصار؟ قال: الذين منهم خثعم و بجيلة، و اما الذين تشاءموا فعاملة و جزام و لحم و غسان.

(فِي مَسْكِنِهِمْ) و قرئ في مساكنهم و هو موضع سكناهم، قيل: كان باليمن و يقال له مأرب بينه و بين صنعاء مسيرة ثلاث<sup>٢</sup>.

(ءَايَةٌ) دالة على قدرة الحق و عنايته بخلقه و ثوابه و عقابه في الدنيا و الآخرة (جَنَّاتٍ) جماعتان من البساتين (عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ) لبلدهم في مسيرة عشرة ايام كل واحدة كأنها بستان واحد لتضامها و التفافها مقولاً فيهم.

(كُلُّوا) او هو مستأنف بتقدير القول كأنه قيل: ما قيل لهم؟ او ما قلت يا رب لهم؟ فقال: قيل او قلنا: كلوا (مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ) بلدة طيبة هذه ايضاً مستأنفة في مقام التعليل اي هذه بلدة طيبة.

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢١٠ و اكمال الدين و تمام النعمة ص ٥٢٣ باب ٤٦ ح ٣

٢. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢١٥ و مجمع البيان ج ٨-٧ ص ٣٨٦



(وَرَبُّ غَفُورٌ) و قرئ الكلمات الاربع بالنصب على الحالية او على المدح (فَأَعْرَضُوا) عن الشكر بل ملّوا عن النعمة كما سيأتي (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ) قد فسّر العرم بالسدّ الذى يبني فى الاودية و هو جمع بلا واحد او واحده العرمة، و بالجرز<sup>١</sup> الذكر الذى خرّب سدّهم، و بالمطر الشديد، و بوادٍ كان السدّ فيه.

قيل: انّ بحراً كان فى اليمن و كان سليمان عليه السلام امر جنوده ان يجروا لهم خليجا من البحر العذب الى بلاد الهند ففعلوا ذلك و عقدوا له عقدة عظيمة من الصخرة و الكلس حتى يفيض على بلادهم و جعلوا للخليج مجارى فكانوا اذا ارادوا ان يرسلوا منه الماء ارسلوه بقدر ما يحتاجون اليه.

و كانت لهم جنتان عن يمين و شمالٍ عن مسيرة عشرة ايام فيها يمرّ المارّ لا يقع عليه الشمس من التفافها، فلما عملوا بالمعاصى و عتوا عن امر ربّهم و نهاهم الصّالحون فلم ينتهوا بعث الله عزّوجلّ على ذلك السدّ الجرز و هى الفأرة الكبيرة فكان تقلع الصخرة الّتى لاتستقلّها الرّجال و ترمى بها فلما رأى ذلك قوم منهم هربوا و تركوا البلاد فما زال الجرز تقلع الحجر حتى خرّبت ذلك فلم يشعروا حتى غشيهم السيل و خرّب بلادهم و قلع اشجارهم.

(وَبَدَّلْنَا هُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِى أُكُلٍ خَمْطٍ) مُرٌّ بشع قيل المراد به امّ غيلان (وَأَثَلٍ وَ شَيْءٍ مِّنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ) لما كان ثمر السدر ممّا يؤكل و صفه بالقلّة و سمى بدل الجنتين للتهكّم.

١. الفأرة الكبيرة، و الارض الجرز الّتى لاتنتبت.

(ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا) فتنبهوا يا امة محمد ﷺ و  
لا تكفروا نعمة النبوة والولاية اللتين هما كبستانين حافتين ليمينكم و  
شمالكم ولا تكفروا نعمة صفحتي النفس العمالة والعلامة ولا تكفروا  
نعمة الاسلام الحاصل بالبيعة العامة النبوية.

والايمان الحاصل بالبيعة الخاصة الولوية، ولا تكفروا نعمة  
احكام الشريعة القالبيية، ولا نعمة اثار الطريقة القلبيية.

(وَهَلْ نُجْزِيْ اِلَّا الْكُفُوْرَ) قرئ نجازى بالتون والكفور بالتصب، و  
يجازى بالياء مبنياً للمفعول والكفور بالرفع.

(وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا) اي بلاد  
الشام وقيل مكة (قُرَى ظَاهِرَةً) يعنى متواصلة يظهر بعضها لبعض  
لقربها واتصالها (وَ قَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ) بحيث ينتقل كل من الغادى و  
الرائح من قرية اخرى من غير تعب في السير.

(سيروا فيها) حال بتقدير القول او مستأنف جواب سؤال مقدر بتقدير  
القول (لِيَالِي وَ اَيَّامًا) الى الشام او الى مكة (ءَامِنِينَ) من الجوع و  
العطش و من السراق و قطاع الطريق.

(فَقَالُوا رَبَّنَا بَعْدَ بَيْنِ اَسْفَارِنَا) بلسان الحال حيث عملوا  
بالمعاصى و كفروا النعمة او بلسان القول و الحال جميعاً بان اظهروا  
الملال من النعمة و العافية و سألوا بعد المسافة فى الاسفار ليتطاولوا  
فيها بحمل الزاد و ما يحتاج اليه فى الاسفار على الفقراء.

و قرئ ربنا بالتصب و بعد بصيغة الامر من التفعيل و بعد بصيغة الماضى  
من الثلاثى المجرد، و ربنا بالرفع و باعد بصيغة الماضى من الفاعلة.

و القراءة المشهورة ربنا بالتَّصَب و باعد من المفاعلة بصيغة الامر، و اذا كان بصيغة الخبر كان مقصودهم عدم الاعتداد بالنعمة و طلباً للمزيد مع الكفران. (وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ) بكفران النعمة (فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ) جمع الحديث على الشذوذ، او الاحداث جمع الحدث، او جمع الاحدوثة بمعنى الامر الغريب يعنى جعلناهم بحسب حالهم و مآلهم من غرائب الدهر بحيث يتحدث الناس بهم و بحالهم (وَ مَرَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ) فرقناهم كل تفريق حتى لحق كل ببلد.

قيل: لحق غسان منهم بالشام، و انصار بيثرب، و جزام بتهامة و الأزد بعمان<sup>١</sup>.

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ) دالة على قدرتنا على الخسف و اسقاط الكسف و على علمنا و حكمتنا و تدبيرنا لامور عبادنا، و جزاء كل منهم بحسب حاله، و على انا نجزي الشكور بالمزيد و الكفور بسلب النعمة. (لِكُلِّ صَبَّارٍ) عن المعاصي و على الطاعات و على المصائب فان غير الصبار لكونه اسيراً للشهوات و الغضبات و مورداً للبلايا لا يكون له فراغ حتى يتأمل في ذلك و يستدل بها على شيء آخر (شكور) ناظر في النعمة الى الانعام و الى المنعم و اما الغافل عن المنعم و الانعام فلا يدرك من النعمة و زوالها و تغييرها تصرف المنعم فيها حتى يستدل من النعمة و تبدلاتها على صفات المنعم و علمه و حكمته و قدرته.

اعلم، ان الآيات القرآنية كآيات العظمى الآفاقية من الانبياء و الاولياء عليهم السلام لها ظواهر و بواطن الى سبعة ابطن الى سبعين الف بطن الى

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢١٧ و مجمع البيان ج ٧-٨ ص ٣٨٧

ما شاء الله، و لها تنزيل و تأويل و لتأويلها تأويل الى سبعة الى ما شاء الله.

و تنزيل هذه الآية قد ذكر، و قد ورد عن الصادق عليه السلام في تنزيلها انه قال: هؤلاء قوم كانت لهم قرى متصلة ينظر بعضهم الى بعض و انهاراً جارية و اموال ظاهرة فكفروا نعم الله عزوجل و غيروا ما بانفسهم من عافية الله، فغير الله ما بهم من نعمة و ان الله لا يغيروا ما بانفسهم، فارسل الله عليهم سيل العرم ففرق قراهم و خرّب ديارهم و ذهب بأموالهم و ابدلهم مكان جنتيهم جنتين ذواتي اكل خبط و اثل و شيء من سدر قليل<sup>١</sup>.

و تأويلها بحسب الصغير و الكبير كثير؛ فان النفس الحيوانية بعد تجلّي العقل عليها بالنفس الانسانية يجعل الله بينها و بين القرى المباركة التي هي العقول و الارواح قرى ظاهرة من مراتب النفس الانسانية و مراتب القلب فتسأل بلسان حالها بالتولّي عن تلك القرى و التوغل في المشتبهات الحيوانية بعد السفر بينها و بين القرى.

او تستبعد بتوغلها في تلك المشتبهات السفر الى تلك القرى فتتبط الى الارض الحيوانية و تتوحش من السفر اليها، و ايضاً افراد الانسان بعد البلوغ و استكمال النفس الحيوانية بالنفس الانسانية يجعل الله بينهم و بين القرى المباركة الذين هم مشايخ الائمة عليهم السلام قرى ظاهرة هي شيعتهم و رواة احاديثهم و نقلة اخبارهم فيتولون عنهم و يسألون بلسان حالهم بعد الاسفار و المشقة و الاخطار، او يجعل الله بينهم و بين

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢١٧ و الكافي ج ٢ ص ٢٧٤

القرى المباركة الَّذِينَ هم الائمة عليهم السلام قرى ظاهرة هم مشايخ الائمة عليهم السلام الَّذِينَ نصبهم الائمة عليهم السلام لهداية الخلق و اخذ العهد منهم بالبيعة على ايديهم و التوبة عندهم و على ايديهم.

او افراد الانسان بعد الاسلام و البيعة العامة و قبول الدعوة الظاهرة يجعل الله بينهم و بين القرى المباركة الَّذِينَ هم مشايخ الائمة عليهم السلام او هم الائمة عليهم السلام قرى ظاهرة.

او افراد الانسان بعد الايمان و البيعة الخاصة الولوية و قبول الدعوة الباطنة يجعل الله بينهم و بين القرى المباركة الَّذِينَ هم مشايخ و ناقلين لاخبارهم، او يجعل الله بينهم و بين القرى المباركة الَّذِينَ هم الائمة بنورانيتهم و ظهور ملكوتهم على نفوس بايعيهم قرى ظاهرة من مراتب ذكركم و فكرهم.

او من مراتب نفوسهم الى مراتب قلوبهم التي فيها يظهر ائمتهم بنورانيتهم.

او افراد الانسان بعد ما يظهر عليهم ائمتهم بنورانيتهم يجعل الله لهم قرى ظاهرة هي مراتب نورانية ائمتهم بينهم و بين مقام ولاية ائمتهم فيمزق كل هؤلاء.

كما يشاهد من الناس غير المؤمنين بالبيعة الخاصة الثابتين على ايمانهم المسافرين على القرى الظاهرة من تفرقهم كل التفرق بحسب المقصد و المذهب و الارادة و المشتبهى بحيث يلعن بعضهم بعضاً و يبغض و يكفر بعضهم بعضاً قلما يتفق منهم اثنان.

و ان اتفق اتفاهم بالنسبة الى بعض المؤمنين كان اتفاهم

كَاتَّفَقَ الْكَلَابُ الْوَاقِعَةَ عَلَى الْجَيْفِ مِنْ حَيْثُ أَنَّهَا يَبْغُضُ كُلٌّ لِلْآخَرِ وَيَعْتَقِرُ كُلٌّ لِلْآخَرِ، وَإِذَا رَأَتْ إِنْسَانًا مِنْ بَعِيدٍ مَعَ أَنَّهُ مَتَأَدُّ مِنْ جَيْفَتِهَا تَتَّفَقُ فِي الْحَمْلِ عَلَيْهِ وَنَهْشِهِ وَقَتْلِهِ، إِعَاذًا بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِهِ وَكُفْرَانِ نَعْمِهِ.

وَقَدْ وَرَدَ عَنِ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: بَلْ فِينَا ضَرْبُ اللَّهِ الْإِمْتَالِ فِي الْقُرَى إِنْ فَخَنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكَ اللَّهُ فِيهَا وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيمَنْ أَقْرَبَ بِفَضْلِنَا حَيْثُ أَمْرُهُمْ إِنْ يَأْتُونَا فَقَالَ: وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا، أَيْ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ شِيعَتِهِمُ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً، وَالْقُرَى الظَّاهِرَةُ الرَّسُلُ وَالنَّقْلَةُ عَنَّا إِلَى شِيعَتِنَا وَفَقَهَاءِ شِيعَتِنَا وَقَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ فَالسَّيْرُ مِثْلُ لِلْعِلْمِ سِيرَ بِهِ فِيهَا لِيَالِي وَإِيَّامًا مِثْلُ مَا يَسِيرُ مِنَ الْعِلْمِ فِي اللَّيَالِي وَالْإِيَّامِ عَنَّا إِلَيْهِمْ فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْفَرَائِضِ وَالْأَحْكَامِ، أَمِينِينَ فِيهَا إِذَا أَخَذُوا عَنْ مَعْدِنِهَا الَّذِي أَمَرُوا أَنْ يَأْخُذُوا مِنْهُ، أَمِينِينَ مِنَ الشُّكِّ وَالضَّلَالِ وَالنَّقْلَةَ مِنَ الْحَرَامِ إِلَى الْحَلَالِ<sup>١</sup>.  
وَالْأَخْبَارُ فِي هَذَا الْمَعْنَى وَارِدَةٌ مِنْهُمْ كَثِيرًا) وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ، الَّذِي أَظْهَرَ عِنْدَ قَوْلِهِ لَا غُيُوبَ لَهُمْ جَمِيعِينَ وَعِنْدَ قَوْلِهِ لَا ضَلَّالَةَ لَهُمْ وَلا مَنِينَهُمُ (الآية).

اعلم، انّ تنزيل هذه الآية في اهل سبا لكن تأويلها في منافق امة محمد صلى الله عليه وآله فانه ورد عن ابي جعفر عليه السلام انه قال: لما اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيد علي عليه السلام يوم الغدير صرخ ابلis في جنوده صرخة لم يبق منهم احد في بر ولا بحر الا اتاه فقالوا: يا سيدنا و مولانا ماذاهاك؟ فما سمعناك صرخة او حش من صرختك هذه؟ فقال لهم: فعل هذا النبي فعلا ان تم لم يعص

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢١٧ و اكمال الدين و اتمام النعمة ص ٤٨٣ بغب ٤٥ ح ٢

الله ابدأ، فقالوا: يا سيدنا ان كنت لآدم، فلما قال المنافقون ينطق عن الهوى، و قال احد هما لصاحبه: اما ترى عينيه تدوران في رأسه كأنه مجنون، يعنون رسول الله ﷺ صرخ ابليس صرخةً بطربٍ فجمع اولياءه فقال: اما عملتم انى كنت لآدم من قبل؟

- قالوا، نعم، قال: نعم نقض العهد و لم يكفر بالربّ و هؤلاء نقضوا العهد و كفروا بالرسول ﷺ، فلما قبض رسول الله ﷺ و اقام الناس غيره على الصلاة لبس تاج الملك و نصب منبراً و قعد في الزينة و جمع خيله و رجه.

ثم قال لهم: اطربوا لا يطاع الله حتى يقام امام، و تلا ابو جعفر عليه السلام: و لقد صدق عليهم ابليس ظنه (الى آخر الحديث) ١.

و بهذا المضمون مع اختلاف في اللفظ اخبار كثيرة (فاتبعوه الا فريقا من المؤمنين و ما كان له عليهم من سلطان) دفع لما يتوهم من استقلال ابليس في تصرفه كما توهمته الابليسيّة و الثنويّة يعنى ان سلطانه عليهم ليس الا باذننا و تسليطنا على من شئنا تسليطه عليه و ليس هذا التسليط.

(الا لنعلم) اى ليظهر علمنا او ليظهر متعلق علمنا (من يؤمن بالأخرة ممن هو منها في شك) او لنعلم في مقام المعلوم من يؤمن بالأخرة متميزاً ممن هو منها في شك.

(و ربك على كل شئ حفيظ) دفع لما توهم من قوله لنعلم من حصول العلم له بعد ما لم يكن يعنى لا حاجة لربك الى هذا الامتحان فانه

على كلِّ شَيْءٍ حَفِيزٌ فَيَعْلَمُ كُلَّ شَيْءٍ بِجَمِيعِ صِفَاتِهِ وَءَاثَارِهِ فَتَسْلِيْطُ  
الشَّيْطَانِ لَيْسَ أَلَّا لظُهُورِ مَعْلُومِهِ عَلَيْكُمْ.

(قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ شُرَكَاءَ اللَّهِ (مِنْ دُونِ اللَّهِ) مِنْ دُونِ  
إِذْنِ اللَّهِ أَوْ حَالِكُونَهُمْ عِبَادَةٌ مِنْ غَيْرِ اللَّهِ يَعْنِي قُلْ ادْعُوهُمْ فِي حَوَائِجِكُمْ.  
(لَا يَمْلِكُونَ) حَالٌ أَوْ مُسْتَأْنَفَةٌ جَوَابٌ لِسُؤَالِ مَقْدَرٍ (مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) فَلَا يَمْلِكُونَ وَ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى جَلْبِ نَفْعِ  
لَكُمْ وَ لَا عَلَى دَفْعِ ضَرٍّ (وَ مَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكَ) فِي شَيْءٍ مِنْهُمَا وَ لَا  
شَيْءٍ مِمَّا فِيهِمَا يَعْنِي لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً فِيهِمَا لَا بِالْإِسْتِقْلَالِ وَ لَا بِالشَّرَاكَةِ  
فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الْإِضْرَابِ وَ التَّنَزُّلِ مِنَ الصِّفَةِ الْعَلِيَا إِلَى الدُّنْيَا.

(وَ مَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ) إِضْرَابٌ مِنَ الْعَلِيَا إِلَى الدُّنْيَا أَيْضاً كَأَنَّهُ  
قَالَ بَلْ مَدْخِلِيَّةٌ لَهُمْ فِيهِمَا بِنَحْوِ الْمَظَاهِرَةِ لِلَّهِ.

(وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ) إِضْرَابٌ آخِرٌ كَأَنَّهُ قَالَ: بَلْ لَيْسَ لَهُمْ  
شَافِعِيَّةٌ أَوْ مَشْفُوعِيَّةٌ عِنْدَهُ لِأَنَّهُ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ (عِنْدَهُ) إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ،  
فِي الشَّافِعِيَّةِ أَوْ فِي الْمَشْفُوعِيَّةِ وَ لَمْ يَأْذِنْ لَهُمْ فِي الشَّافِعِيَّةِ أَوْ فِي  
الْمَشْفُوعِيَّةِ.

وَ قَدْ سَبَقَ فِي مَطَاوِي مَا اسْلَفْنَا أَنَّ الْإِمَامَاتِ وَ بَيَانَ الْإِحْكَامِ لِلْإِنَامِ  
وَ الْقَضَاوَاتِ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِجْرَاءِ التَّوْبَةِ وَ اخْذِ  
الصَّدَقَاتِ وَ اخْذِ الْبَيْعَةِ مِنَ الْعِبَادِ لِلَّهِ وَ الرِّيَاسَاتِ الدِّيْنِيَّةِ كُلِّهَا نَحْوِ شَفَاعَةِ  
عِنْدَ اللَّهِ وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْهَا جَائِزاً وَ مَبَاحاً أَلَّا لِمَنْ أَذِنَ اللَّهُ لَهُ بِأَوَاسِطَةِ  
كَالْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ بِأَوَاسِطَةِ كَالْأَوْصِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَالْوَيْلُ! لِمَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ عَلِماً لِلنَّاسِ وَ تَصَدَّى الْمَحَاكِمَاتِ أَوْ



الفتاوى او الامامة او اخذ الصدقات او اخذ البيعة من العباد من غير اذنٍ و اجازة من الله فانه مفتري على الله و من اظلم ممن افترى على الله كذباً.

نسب الى القمى انه قال: لا يشفع احدٌ من انبياء الله و اولياء الله ﷺ و رسله ﷺ يوم القيامة حتى يأذن الله له الا رسول الله ﷺ فان الله عزوجل قد اذن له في الشفاعة من قبل يوم القيامة و الشفاعة له و للائمة ﷺ ثم بعد ذلك للانبياء.

و عن الباقر ﷺ في حديث: ما من احدٍ من الاولين و الآخرين الا و هو محتاج الى شفاعة رسول الله ﷺ يوم القيامة ثم قال: ان رسول الله ﷺ الشفاعة في امته و لنا الشفاعة في شيعتنا، و لشيعتنا الشفاعة في اهلهم، و ان المؤمن ليشفع في مثل ربيعة و مضر، و ان المؤمن ليشفع حتى خادمه يقول: يا رب حق خدمتي كان يقيني الحرّ و البرد<sup>١</sup>.

(حَتَّى إِذَا فُزِعَ) غاية لمحذوف تقديره فالخلق في الحيرة و الوحشة حتى اذا فزع (عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا) اي بعضهم لبعض او قالوا للملائكة او للشافعين (مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ).

و في خبرٍ عن الباقر ﷺ و ذلك ان اهل السماوات لم يسمعوا و حياً فيما بين ان بعث عيسى بن مريم ﷺ الى ان بعث محمد ﷺ فلما بعث الله جبرئيل ﷺ الى محمد ﷺ سمع اهل السماوات صوت وحي القرءان كوقع الحديد على الصفا فصعق اهل السماوات فلما فرغ من الوحي انحدر جبرئيل ﷺ كلما مرّ باهل سماء فزع عن قلوبهم يقول كشف عن قلوبهم فقال بعضهم لبعض: ماذا قال ربكم؟ قالوا الحقّ و هو العلي الكبير<sup>٢</sup>.

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢١٩ تفسير التمسّ ج ٢ ص ٢٠١

٢. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢١٩ تفسير القمى ج ٢ ص ٣٥١ - ٣٥٠ و البرهان ج ٣ ص ٣٥١

و على هذا فالتقدير استمع جبرئيل الوحي وصعق الملائكة من سماعه فانحدر جبرئيل حتى اذا مرّ باهل السماوات وفرّج عن قلوبهم قالوا: ماذا قال ربكم؟

(قُلْ) يا محمد الزمّاهم على الاقرار بالمبدء الخالق الرّازق (مَنْ يُرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) بتهيئة الاسباب السّمويّة و الارضيّة لا رزاقكم الانسانيّة و الحيوانيّة و النباتيّة او من السّموات بالرّزق الانسانيّ و من الارض بالرّزق النباتيّ و الحيوانيّ (قُلِ اللَّهُ) اذ لا جواب لهم سواه.

(وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) بعد ما ابطل الشّركاء و ابطل جواز دعوتهم اتى بضلالة اتباع الشّركاء بنحو يكون اقرب الى الانصاف و ابعد من المشاغبة.

فانّ المعنى المستفاد من هذه العبارة بعد ما سبق من اضهار عجز الشّركاء معنى قولنا نحن على هدىٰ و انتم فى ضلالٍ مبينٍ لكنّه اتى بكلمة او التفصيليّة المفيدة للتقسيم فى جانب المسند اليه و المسند جميعاً لئلا يشاغب الخصم و يشتدّ مخاصمته و انكاره.

فكأنه قال: انا و اياكم لعلّى هدىٰ و فى ضلالٍ مبينٍ بنحو اللّفّ و النّشر، و اختلاف حرفى الجرّ فى جانب المسند للا شعاربانّ المهتدى متسولٍ على صفاته و محيط بها، و الضّالّ مغلوب لصفاته و محاط لها (قُلْ) بطريق الانصاف فى المجادلة (لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا) بنسبة الاجرام الى انفسكم (وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا تَعْمَلُونَ) بنسبة العمل دون الاجرام اليهم.

(قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا) فى القيامة حتى يكون وعداً و وعيداً لكم  
 و لهم (ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ) بحكومة حقة (وَهُوَ الْفَتْاحُ الْعَلِيمُ قُلْ  
 أُرُونِى الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَآءَ) يعنى قل اظهروا شركاءكم لله حتى  
 يظهر عليكم انه ليس لها من وصف الشراكة لله شىء.

(كَلَّا) كلام من الله لردعهم عن الاشراك او جزء مقول قوله (بَلْ  
 هُوَ اللَّهُ) المعبود بالحق لاغيره (الْعَزِيزُ) الغالب الذى لايجوز ان يكون  
 فى مقابله ثانٍ (الْحَكِيمُ) الذى يعجز عن ادراك دقائق صنعه و لطائف  
 علمه عقول العقلاء فكيف يكون مصنوعه او مصنوعكم شريكاً له مع  
 اتصافه بالجهل و عدم الشعور فضلاً عن الحكمة.

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ) كافة حال مقدم عن الناس بمعنى  
 كلهم نحو جاء الناس كافة كأن معناه حالكون الناس كافة بعمومه كل فرد من  
 الخروج عن تحته؛ او صفة لمفعول مطلق محذوف اى رسالة كافة للناس بمعنى  
 مانعة لهم عن اتباع اهويتهم، او حال عن مفعول ارسلنا و حينئذ يكون المعنى ما  
 ارسلناك الا مانعاً للناس عن اتباع اهويتهم و التواء تكون حينئذ للمبالغة.

(بَشِيرًا) للمؤمنين و لمن استعد للايمان من حيث ايمانهم و  
 استعدادهم (وَنَذِيرًا) للكافرين و للمؤمنين و المستعدّين من حيث  
 كفرهم و غفلتهم.

(وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) رسالتك او عموم او ليس لهم  
 جهة علم حتى يعلموا رسالتك فلذلك ينكرون رسالتك.

عن الصادق عليه السلام فى حديث: و ارسله كافة الى الابيض و الاسود و

## الجنّ و الانس ١.

و عنه عليه السلام انه قال لرجل: اخبرني عن الرسول صلى الله عليه وسلم كان عاماً للناس؟ اليس قد قال الله عزوجل في محكم كتابه و ما ارسلناك الا كافة للناس، لاهل الشرق و الغرب و اهل السماء و الارض من الجنّ و الانس هل بلغ رسالته اليهم كلهم؟ - قال: لا ادري، قال: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يخرج من المدينة فكيف ابلغ اهل الشرق و الغرب؟! ثم قال: ان الله تعالى امر جبرئيل عليه السلام فاختلع الارض بريشة من جناحه و نصبها لرسول الله صلى الله عليه وسلم فكانت بين يديه مثل راحته في كفه ينظر الى اهل الشرق و الغرب و يخاطب كل قوم بألسنتهم و يدعوهم الى الله عزوجل و الى نبوته بنفسه فما بقيت قرية و لا مدينة الا و دعاهم النبي صلى الله عليه وسلم بنفسه ٢.

و في كثير من الاخبار مضمون انه لا يبقى ارض الا نودى فيها بشهادة ان لا اله الا الله، و ان محمداً رسول الله صلى الله عليه وسلم لكن في الرجعة او في ظهور القائم عليه السلام.

(و يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ) اي وعد الجمع بيننا و يوم فتح الله (ان كنتم صادقين قل لكم ميعاد يوم لا تستخرون عنه ساعة ولا تستقدمون و قال الذين كفروا لن نؤمن بهذا القرءان ولا بالذي بين يديه) من الكتب التي تدعون انها نازلة من السماء او من الكتب الدالة على رسالتك (ولو ترى اذ الظالمون موقوفون عند ربهم) لشرطيّة محذوفة الجواب او للتمنى و لا جواب لها و الجملة حاليّة و تسليّة له صلى الله عليه وسلم و لامته و تهديد لهم و قد مضى بيان للايه في اول الانعام

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٢٥ و الكافي ج ٢ ص ١٧ ح ١

٢. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٢١، تفسير القمي ج ٢ ص ٢٠٣-٢٠٢ و البرهان ج ٣ ص ٣٥١

عند قوله: و لو ترى اذ وقفوا على ربهم.

(يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ) يتحاورون و يتحابون (يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا) يعنى الاتّباع (لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا) مخاطبين لهم (لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ) فانكم صددتمونا عن الايمان.

(قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا) مجاوبين (لِلَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا) أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ) الهدى بتوسط الرّسل ﷺ، او المراد بالهدى رسل انفسهم.

(بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ) انكروا ان كانوا صدّوهم و اسندوا عدم هديهم الى اجرامهم فانه لو لا اجرامهم لما اثر فيهم صدّ الصّادّين، بمعنى ان استعدادهم الفطريّ لقبول تقليد من لا يصحّ تقليده و اجرامهم الكسبيّ منعهم عن التّوجه الى الفطرة الانسانيّة و قبول قول من يعين تلك الفطرة و يقوّبها و صرفهم الى قبول قول من لا يصحّ قبول قوله عند من له ادنى شعور و التفات الى الآخرة.

(وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرٌ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) بعد ما لم يقدروا على جوابهم و المحاجة معهم و على نسبة تقصيرهم الى الرّؤساء نسبوا تقصيرهم الى مكر اللّيل و النّهار كما هم عادة النّساء فى نسبة تقصيرهم الى الغير.

او مقصودهم من هذا الكلام الرّدّ على الرّؤساء فى نسبة الضلال الى اجرامهم، و المعنى ليس ضلالنا باجرامنا بل بتكرار مكرهم فى اللّيل و النّهار و هذا المعنى اوفق بقوله.

(إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَ أَسْرُوا) اى

الرؤساء او الاتباع او الجميع (النَّدَامَةَ لِمَا رَأَوْا الْعَذَابَ) حَتَّى لَا يَطَّلِعَ  
كُلٌّ عَلَى الْآخِرِ.

و روى أنهم يسرّون النَّدَامَةَ فى النَّارِ اِذَا رَأَوْا وَلَّى اللّٰهَ، فقيل: يا  
بن رسول اللّٰه ﷺ و ما يغنيهم اسرارهم النَّدَامَةَ و هم فى العذاب؟ - قال:  
يكرهون شماتة الاعداء<sup>١</sup>.

(وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ) الاتيان بالماضى فى تلك الافعال لتحقق و  
قوعها، او للاشارة الى انها بالنسبة الى محمّد ﷺ قد وقعت (فِي أَعْنَاقِ  
الَّذِينَ كَفَرُوا) وضع الظاهر موضع المضمرة اشعاراً بعلّة الحكم و اظهاراً  
لذمّ اء اخر لهم.

(هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) اى نفس ما كانوا يعملون و  
الجملة حاليّة بتقدير القول او مستأنفة جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ.

كأنه قيل: لم يجعل الاغلال فى اعناقهم؟

- فقال: ما يجزون الا ما كانوا يعملون لكنّه اذاه بصورة الاستفهام  
لتأكيد النّفى (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا) اى  
متنعموها.

(إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ) لانّ كلّ الفساد يفسو من  
المتنعمين و اما الاتباع فليس لهم شأنٌ الاّ النّظر الى الرؤساء و من كان  
مثرياً فى الدّنيا لعدم العقل الانسانى و عدم استعمال العقل الجزئى الذى  
يكون لهم.

(وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا) فان كان ما تدّعونه حقاً من

١. تفسير الصّافى ج ٤ ص ٢٢٢ و تفسير القمى ج ٢ ص ٢٠٣ و البرهان ج ٣ ص ٣٥٢

الرّسالة فنحن اولى بذلك لكثرة اموالنا و كثرة اولادنا فانّ تلك الكثرة تدلّ على تفضّل الله بالنسبة اليّنا و قربنا منه و تعيّننا رياستنا.

(وَمَا نَحْنُ بِمُعَدِّينَ) لقربنا من الله و فضله علينا فلمّا لم يرسلنا الله علم انه لا رسالة و انّكم كاذبون، و لو فرض صدق ماتقولون من العذاب فى الآخرة فلسنا بمعذّبين لقربنا من الله.

او المعنى ما نحن بمعذّبين وانتم تقولون لو عصينا عدّ بنا الله فنحن بسبب عدم العذاب اولى بالرّسالة.

او المعنى نحن اكثر اموالاً و اولاداً، و هذا يدلّ على فضل الله بالنسبة اليّنا فلم نكن نحن بمعذّبين لفضل الله بالنسبة اليّنا، فلاحاجة لنا اليكم و الى رسالتكم.

(قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ) بملاحظة حال نظام الكلّ و ليس لكرامة الغنىّ و لالهوان الفقير (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) ذلك او لا يعلمون سرّ ذلك.

(وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ) حتّى تكونوا بذلك مستحقّين للرّسالة او غير معذّبين (إِلَّا مَنْ ءَامَنَ) اى اّا اموال من ءامن و اولاده.

(وَ عَمِلَ صَالِحًا) بان يتحمّل المال لله و ينفقه لله و يربّي الاولاد لله (فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءٌ أَضْعَفُ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرُفَاتِ ءَامِنُونَ).

اعلم، انّ المؤمن لّمّا كان متوجّهاً الى الله مؤتمراً منتهياً بنهى الله كان توجّهه الى الاموال و الاولاد من حيث ايمانه تحملاً لمشاقّها من

حيث امر الله و عدم اهمالهما مع الانزجار عنها من حيث نهى الله و  
 صرف الوجه عن جهة التوحيد بأمر الله و نهيّه توجّه الى الله مع مراعاة  
 حقوق كثرات وجوده و كثرات خارج مملكته.

و التوجّه الى الله بتلك الكيفيّة تكميل لصفحتي النفس المجردة  
 و المتعلقة و تتميم لجهة الوحدة و الكثرة فيكون مستحقاً من الجهتين و  
 موجباً للاجر من الحثيثتين.

فيكون اجره مضاعفاً بالنسبة الى من لم يكن له ذلك بخلاف  
 الكافر؛ فانّ توجّهه الى الاموال و الاولاد اغفال عن الفطرة و اهلاك  
 للطفية الانسانية و لذلك كانت عذاباً له في الحيوّة الدّنيا و سبباً لزهوق  
 ارواحهم و هم كافرون فكانت نقمة عليه لانعمة.

و لذلك ورد عن الصادق عليه السلام أنّه قال لمن ذكر الاغنياء و وقع فيهم:  
 اسكت، فانّ الغنى اذا كان وصولاً برحمه و باراً باخوانه اضعف الله له  
 الاجر ضعفين لانّ الله يقول: و ما اموالكم و لا اولادكم (فقرأ الى آخر  
 الآية) ١.

و ورد انّ ابا بصير قال: ذكرنا عند ابي جعفر عليه السلام من الاغنياء من  
 الشيعة فكأنه كره ما سمع منا فيهم، فقال: يا ابا محمّد اذا كان المؤمن غنياً  
 رحيماً وصولاً له معروف الى اصحابه اعطاه أجر ما ينفق في البرّ اجره  
 مرّتين ضعفين لانّ الله عزّوجلّ يقول و ما اموالكم (فقرأ الآية الى  
 آخرها) ٢.

١. تفسير الصّافي ج ٤ ص ٢٢٣ و تفسير القمّي ج ٢ ص ٢٠٣ و البرهان ج ٣ ص ٢٥٢

٢. علل الشرائع ص ٢٠٤ باب ٣٨٥ ح ٧٣ و البرهان ج ٣ ص ٣٥٢



(وَ الَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا) مقابل لسابقه باعتبار المعنى كأنه قال الذين ءامنوا و عملوا الصالحات من صاحبي الاموال و الاولاد حالهم كذا، و الذين يسعون من صاحبي الاموال و الاولاد او من الناس على الاطلاق في آياتنا الآفاقية التكوينية و التدوينية و آياتنا الانفسية خصوصاً الآيات العظمى من الانبياء ﷺ و خلفائهم ﷺ.

(مُعَاجِزِينَ) الله او معاجزين الانبياء و الاولياء ﷺ او معاجزين المؤمنين المقرين بالآيات.

(أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ) هذه الآية بالنسبة الى شخص واحد باعتبار وقتين من اوقاته و يدل عليه تقييد يقدر بقوله له و سابقتها بالنسبة الى اشخاص متعدّدة فلا تكرر.

او هذه خطاب للمؤمنين و تلك للكافرين و يدل عليه التقييد بقوله: من عباده فلا تكرر ايضاً.

او هذه تكرير للاولى و تأكيد له باعتبار ان هذا المطلب عظيم هم عنه غافلون.

(وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ) تجرئة على الانفاق و تحذير عن التقتير.

عن النبي ﷺ: من صدّق بالخلف جاد بالعطيّة<sup>١</sup>.

و عن عليّ ﷺ: من بسط يده بالمعروف اذا وجده يخلف الله له ما

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٢٢ والكافي ج ٤ ص ٢ ح ٤

انفق في دنياه و يضاعف له في اخرته ١ .

و قيل للصادق عليه السلام: انى انفق و لا ارى خلفاً، قال: افترى الله عزوجل اخلف وعده؟ - قيل: لا، قال: فبم ذلك؟ - قيل: لا ادرى؟ قال ٧: لو ان احدكم اكتسب المال من حله لم ينفق درهماً الا اخلف عليه ٢ .

(وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) مَمَّنْ تَنْظُرُونَ اليه من وسائط الرزق و مما تعدونه و سائط الرزق من الاسباب السماوية و الارضية و من القوى العمالة في اصال الرزق الحقيقي الذي هو الجوهر المتشبهه بجوهر البدن الى المرتزق الحقيقي الذي هو خلل الاعضاء، هذا في الرزق النباتي.

و هكذا الحال في الرزق الحيواني و الانساني، فان كل من كان غيره من الرازقين ليس الا آلة اصال الرزق، و الرازق حقيقة هو الله تعالى شأنه.

فانه اعطى المرتزق اسباب الارتزاق و والاتها، و اعطى الرزق الصوري صورة و كيفية بها يرتزق المرتزق، و هو الذي يعطى الرزق بغير عوض و لا غرض و لامنة بخلاف غيره من وسائط الرزق .

كما قال المولوي:

لقمه بخشى آيد از هر كس بكس

حلق بخشى كار يزدانست و بس

حلق بخشد جسم را و روح را

حلق بخشد بهر هر عضوى جدا

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٢٣ و الكافي ج ٢ ص ١٥٤ ح ١٩

٢. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٢٣ و الكافي ج ٢ ص ٤٨٦ ح ٨ و البرهان ج ٣ ص ٣٥٣

و قال ايضاً

روزی بی رنج جوی و بی حسیب  
 کز بهشت آورد جبریل سیب  
 بلکه رزقی از خداوند بهشت  
 بی صداع باغبان بی رنج کشت  
 زانکه نفع نان در آن نان داد اوست

بدهدت آن نفع بی توسط پوست  
 (و يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ) عطف على محذوف متعلق بيخلفه او بخير الرازقين  
 ای فی الدنيا و يوم نحشرهم، او متعلق بمحذوف عطف على قل ادى اذکر يوم  
 نحشرهم (جميعاً) الاتباع و المتبوعين فى الضلالة.

(ثُمَّ نَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ) اختار الملائكة من بين المعبودين بالذكر  
 لانهم اشرف المعبودين و ابصرهم بحال العابدين و اعلمهم بنياتهم، و ما  
 اجابوا كان ذلك جواب السائرین سواء كانوا شاعرین او غير شاعرین.  
 (أَهُؤُلَاءِ) المدعون لعبادتكم (إِيَّاكُمْ) كانوا يعبدون قالوا  
 سبحانه انك عن شراكة امثالنا.

(أَنْتَ وَلِيْنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ) نزها الله  
 تعالى اولاً عن شراكة امثالهم و انكروا الرضا بعبادتهم ثانياً و اضربوا عن  
 ذلك و عن عبادتهم لهم الاستفادة من تنزيه الله و من اظهار عدم الرضا  
 بفعالهم و اثبتوا عبادتهم للجن.

(أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ) لابنا و انما اشتبه عليهم الجنة و  
 الملائكة و هموا فى ذلك و عبدوا الجنة بزعم انهم الملائكة.

## بيان للاتصال بالملكوتين العليا والسفلى

اعلم، انه قد تكرر فيما سبق ان عالم الطبيعة واقع بين الملكوتين العليا والسفلى، وان عالم الجن مثل عالم الملائكة محيط بالدنيا و متصرف فيها، وانه لا فرق في ذلك بين الجنة والملائكة.

ولذلك اشتبه على الملائكة حال ابليس فظنوا انه منهم، وان من راض نفسه بقلّة الطعام والشراب والنوم والكلام والعزلة عن الخلق، فان كان بامرء امر الهى يتصل بعالم الملائكة ويتشبه بهم في الاحاطة والاطلاع عليه البشر والتصرف فى العناصر ومواليدها باى تصرف شاء وتقليب عن وجوها على انه يخبره الملائكة ويعينونه فيما لم يقدروا على العلم به والتصرف فيه وان لم يكن رياضته بامرء امر الهى او كان لكنّه خرج عن تحت امره واستبد فى رياضته ومشاهدته برأيه سواء كان تحت امرء امر شيطانى او لم يكن.

سواء كان رياضته بطريق الشرائع وعلى قانون النواميس الآلهية او لم تكن اتصل لامحالة بعالم الجنة والشياطين، وتشبه بهم فى الاحاطة والتصرف، وقدرة على ما لم يقدر غيره، وعلم ما لم يعلمه غيره، وعبد المتصرف فى العالم المشهود له بظن انه الله وانه ملك عظيم من ملائكة الله وسمى عبادته عبادة الملك.

ولذلك انكر الملائكة عبادتهم لهم واثبتوا عبادتهم للجن، واعلم ايضا، ان كل عابد غير الله لا يعبده الا باطاعة الشيطان المعنوى سواء كان المعبود الذى هو غير الله ملائكة الله او غيرهم من الجماد و

النبات و الحيوان و الانسان و الجنّ و الشيطان، فالعابد غير الله يعبد  
اولاً الشيطان و بعبادة الشيطان يعبد غير الله فهو فى عبادة غير الله  
عابد للشيطان حقيقة لا لمعبوده لانه لولا الشيطان لم يعبده.

(فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ) الفاء للترتيب فى الاخبار او جزاء شرطٍ مقدرٍ  
يعنى اذا كان اليوم انكر المعبودون عبادة العابدين و تحير كل فى امره و  
اضرب غاية الاضطراب.

فاليوم لا يملك (بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا).

لان الامر كله فى ذلك اليوم بيد الله بخلاف يوم الدنيا فانه قد  
يتوهم ان بعضاً يقدر على نفع بعض او ضرره و الخطاب للملائكة و  
عابديهم او لمطلق المعبودين و العابدين، او لمطلق الرؤساء و  
المرؤسين، او للجنة و عابديهم.

(وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا) من المعبودين و المطاعين بان لم يكن  
معيوديتهم و مطاعيتهم باذن من الله و العابدين و المطيعين بان لم يكن  
عبادتهم و طاعتهم و اشراكهم باذن من الله.

(ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ وَإِذَا تُتْلَىٰ  
عَلَيْهِمْ) عطف باعتبار المعنى و لذلك التفت من الخطاب الى الغيبة يعنى كانوا  
اذا قيل لهم: اتقوا النار التي يوعدهم الله.

قالوا: ان هذا الا كذب، و اذا تتلى او صرف للخطاب عنهم الى محمد ﷺ  
و بيان لحال امته و عطف ايضاً باعتبار المعنى، و المعنى كانوا اذا تتلى عليهم  
آياتنا كذبوها و اذا تتلى على قومك.

(آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ) فى الوعد و الوعيد او فى الاحكام المعاديّة

او المعاشية (قالوا ما هذه الا رجل يريد) بهذا الذي يظهره علينا (ان يصدكم عما كان يعبدوا ابائكم) و يجعلكم تابعين لنفسه في مبتدعاته، نسبوا عبادتهم للمعبودين الى عبادة ابائهم استظهاراً بحقيقتها تسليماً لحقيقة فعل ابائهم.

(وقالوا ما هذه) الذي يقول (الا انك مفترى) على الله.

(وقال الذين كفروا) وضع الظاهر موضع المضمرة ذمماً لهم و بياناً لعلّة الحكم (للحق لما جاءهم ان هذه) الذي يقوله فيما ابتدعه. (الا سحر) اى علوم دقيقة، او ان هذا الذي يظهره علينا من المعجزات الا سحر حاصل من تمزيج القوى الطبيعية مع القوى الروحانية، او ان هذا الذي يقول فى حق ابن عمه الا صرف لما قاله الله تعالى عن وجهه.

(مبين و ما اتيناهم من كتب يدرونها) يقرأونها حتى ينسبوا صحة مذهبهم و افكار مذهبك الى تلك الكتب (و ما ارسلنا اليهم قبلك من نذير) حتى ينسبوا ذلك الى قول النذير فلا يقولون الا عن عصبية بطريقتهم، و عن تقليد ابائهم من غير تحقيق لمذهبهم و لما قالوا فى مذهبك، و من غير تحقيق لتقليدهم.

(وكذب الذين من قبلهم و ما بلغوا معشار ما اتيناهم) يعنى ان هؤلاء كذّبوا و ليس تكذيبهم امراً غريباً فان الذين قبلهم كذبوا رسلهم لكن بينهم و بين من قبلهم فرق عظيم.

فان من قبلهم اتوا من الاموال و القوة و الاولاد و طول الاعمار ما به افتتنوا و اغتروا و انكروا، و هؤلاء ما بلغوا معشار ما اتيناهم من

ذلك.

او المعنى و ما بلغ السابقون معشار ما ءاتينا هؤلاء من المعجزات و الدلائل على صدق الرّسل ﷺ، او المعنى و ما بلغ الرّسل ﷺ السابقون معشار ما ءاتينا محمّداً ﷺ و ءال محمّد ﷺ من الفضل.

عن هشام بن عمّار رفعة قال، قال المعصوم ﷺ كذب الذين من قبلهم رسلهم : و ما بلغ ما ءاتينا رسلهم معاشر ما ءاتينا محمّداً ٩ و ءال محمّد ﷺ .<sup>١</sup>

فيكون الآية تسلية للرّسول ﷺ بخلاف الوجهين السابقين فانّهما يفيدان التّسلية ضمناً.

و يكون لتفويض قومه يعنى انّ الرّسل الماضين قد كذبوا و الحال أنّك اولى بالتّكذيب منهم لانّ ما ءاتيناك اولى بالحسد ممّا ءاتيناهم، و ليس التّكذيب لا مثالك الا من جهة الحسد عليهم.

او المعنى ما بلغ الرّسل ﷺ معشار ما ءاتينا محمّداً ﷺ من دلائل الصّدق فيكون مثل الوجهين السابقين فى الدّلالة على تفويض القوم.

(فَكذَّبُوا رُسُطًا فَكَيْفَ كَانَ نَكْفِ) يعنى أنّك او انّكم يا امّة محمّد ﷺ ان لم تشهدوا نكيري و انكارى عليهم فقد سمعتم اخبارهم و شاهدتم ءاثار مؤاخذتى لهم فليحذر قومك عن تكذيبك و مؤاخذتى.

(قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَحْدَةٍ) بكلمة واحدة او خصلة واحدة (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ) عن اعوجاجكم او عن قعودكم عنه (مَثْنِي وَفُرْدِي) و هذه بدل من واحدة.

١. تفسير الصّافى ج ٤ ص ٢٢٥ و تفسير القمى ج ٢ ص ٢٠٤

وقد ورد في اخبار كثيرة ان المراد بالواحدة ولاية عليّ عليه السلام <sup>١</sup>.

و حينئذ يكون ان تقوموا بتقدير اللام او بدلاً منها بدل الاشتمال او بدل الكل فانّ الولاية بوجه هي القيام لله و بوجه مستلزمة لله.

روى عن يعقوب بن يزيد انه قال: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن قوله الله عزّ وجلّ: قل انما اعظّمكم بواحدة؟ - قال: بالولاية، قلت: وكيف ذاك؟ - قال: انه لما نصب النبيّ صلى الله عليه وآله امير المؤمنين عليه السلام للناس، فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اعتبس رجل.

و قال: انّ محمداً صلى الله عليه وآله ليدعو كلّ يوم الى امرٍ جديدٍ و قد بدأ باهل بيته يملّكهم رقابنا، فأنزل الله عزّ وجلّ على نبيّه قرءاً فقال له: قل انما اعظّمكم بواحدة، فقد اذيت اليكم ما افترض ربكم عليكم، قلت: فما معنى قوله عزّ وجلّ ان تقوموا لله مثنى و فرادى؟ - فقال: امّا مثنى يعنى طاعة رسول الله صلى الله عليه وآله و طاعة امير المؤمنين عليه السلام، و امّا قوله فرادى يعنى طاعة الامام من ذريّتهما من بعدهما، و لا و الله يا يعقوب ما عنى غير ذلك <sup>٢</sup>.

و على هذه الرواية يكون مثنى و فرادى حالين من الله و المعنى قل انما اعظّمكم بواحدة يعنى بولاية عليّ عليه السلام ان تقوموا لطاعة الله فى مظهره حالكون لله مثنى باعتبار مظهره كزمان الرسول صلى الله عليه وآله و امير المؤمنين عليه السلام كانا مظهرين فى ذلك الزمان لله و طاعة كلّ كان طاعة الآخر و طاعة الله، و فرادى كزمان سائر الائمة عليهم السلام.

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٢٥، تفسير القمى ج ٢ ص ٢٠٤ و تفسير نورالثقلين ج ٤ ص ٢٤١ ح ٨٧

٢. تأويل الايات الظاهرة ص ٤٦٧-٤٦٦



فانّ كلاً كان في زمانه مظهراً لطاعة الله و كان فرداً فانّ الامام  
الآخر كان صامتاً غير داعٍ.

او يكونان حالين من فاعل تقوموا يعنى ان تقوموا لله حالكون  
كلّ منكم ذا وجهين، وجه قبول الرّسالة و وجه قبول الولاية كما في زمان  
الرّسول ﷺ.

او ذا وجهٍ واحدٍ هو وجه قبول الولاية، فانّ احكام الرّسالة مقدّمة  
لقبول الولاية.

كما ورد: انّ الله رخص في الولاية<sup>١</sup>.

و على التّفاسير السابقة يكونان حالين عن فاعل تقوموا، و  
الاختصاص بهاتين الحالين لانّ الازدحام يفرّق خاطر ولا يبقى له حالة  
الفكر، و يدلّ على تفسير الواحدة بالولاية قوله تعالى: قل ما سألتكم من  
اجرٍ فهو لكم فانه ما سأل على رسالته اجراً الا المودّة في القربى. يعنى اتّباع او  
صيائه و قبول ولايتهم، يعنى ما سألتكم من الاجر على التّبليغ من المودّة  
في القربى فانه نافع لكم لانّكم ان اتبعتموهم نجوتم من عذاب الآخرة و  
بوركتم في دنياكم و انعم عليكم في عقباكم.

كما قال: لو انّ اهل القرى ءامنوا و اتّقوا لفتحنا عليهم بركات من  
السّماء بحسب الآخرة و الارض بحسب الدّنيا و ليس الايمان الاّ قبول  
الولاية كما تكرر في مطاوى ما سلف.

(ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا) يعنى بعد القيام لله و خلوص الوهم و المتفكّرة من  
حكومة الشيطان و تصرّفه ينبغى ان تتفكّروا.

١. الخصال ج ١ ص ٢٧٧ ح ٢١

(مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ) جملة معلق عنها تتفكروا.

يعنى ان تتفكروا فى انه ما بصاحبكم من جنّة و تعلموا انه فى كمال العقل و التدبير.

(إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ) عذاب البرازخ او القيامة او الجحيم.

(قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ) الذى هو عائد الى و نافع لى (إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) فيعلم انى صادق فيما اقول و ان الاجر الذى اطلبه منكم من المودّة فى القربى نافع لكم، و ان اجرى الذى هو نافع لى ليس الا على ربى و ليس فى وسعكم القيام بأدائه.

(قُلْ إِنْ رَبِّى يَقْذِفُ بِالْحَقِّ) على الباطل فيد مغه، او يقذف بالحق الى انبيائه ﷺ او يقذف بالحق الى على الاستمرار.

(عَلَّمَ الْغُيُوبِ) فيعلم الباطل و لو كان مكموناً فى قلوبكم و نفوسكم فيد مغه و يعلم محالّ الحق فيلقيه اليها، رضيتم ام لم ترضوا.  
(قُلْ) مستبشراً بمجىء الحق و تهديداً لاهل الباطل (جَاءَ الْحَقُّ) يعنى الولاية فانها حق بحقيقة الله كما تكرر فى ما سلف و كل حق حق بحقيقته.

(وَمَا يُبَدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ) يعنى زهق الباطل بحيث لا يتمشى منه ابداء و لا اعادة.

و يجوز ان يكون لفظه ما استفهامية يعنى اى شىء يبدي الباطل فيكون نفيّاً للا بداء مثل اول مع التأكيد.

و قيل: انّ المراد بالباطل ابليس<sup>١</sup> فيكون ردّاً على الثنويّة  
المعتقدة لابليس و ابدائه و اعادته.

و قيل: المعنى لا يبدئ الباطل لاهله خيراً في الدنّيا و لا يعيد  
خيراً في الآخرة، او المعنى ما يتكلّم الباطل بكلامٍ مبتدء و لا باعادة كلام  
الغير كالجبال.

روى عن الرضا عليه السلام انه دخل رسول الله صلى الله عليه وآله مكة و حول البيت  
ثلاثمائة و ستون صنماً فجعل يطعنهما بعودٍ في يده و يقول: جاء الحقّ و  
زهق الباطل انّ الباطل كان زهوقاً، جاء الحقّ و ما يبدئ الباطل و ما  
يعيد<sup>٢</sup>.

( قُلْ ) بصورة الانصاف معهم ( اِنْ ضَلَلْتُ ) فليس ضرر ضالّتي  
عليكم.

( فَاِنَّمَا اَضَلُّ عَلَى نَفْسِي وَاِنْ اَهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحَىٰ اِلَيَّ  
رَبِّي ) فلا مفاخرة لى فيه عليكم.

( اِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ) يسمع اقوالى و يعلم احوالى و استعدادى و  
استحقاقى.

( وَاَلَوْ تَرَىٰ ) لو للتمنى او للشرط و الجواب محذوف ( اِذْ  
فَزِعُوا ) من الهول او من الصيحة.

( فَلَا فُوتَ ) لهم من بأسنا و اخذ ملائكتنا ( وَاَخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ  
قَرِيبٍ ) من تحت اقدامهم بالخسف.

١. تفسير البيضاوى ج ٢ ص ٢٦٥

٢. تفسير الصّافى ج ٤ ص ٢٢٦، مجمع البيان ج ٧-٨ ص ٣٩٧ و امالى الشّيخ الطوسى رحمته الله ج ١ ص ٣٤٦

كما فى الخبر عن الباقر عليه السلام: لكأنى انظر الى القائم عليه السلام و قد اسند ظهره الى الحجر (الى ان قال) فاذا جاء الى البيداء يخرج اليه جيش السفينانى فيأمر الله عزوجل الارض فتأخذ باقدامهم و هو قوله عزوجل: و لوترى اذ فزعوا فلا فوت و اخذوا من مكان قريب (و قالوا ءامنا بهى) يعنى بالقائم عليه السلام او بمحمد صلى الله عليه و آله.

(وَأَنى لَهُمُ التَّنَاوُسُ) اى التناول للايمان (مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ) فانهم كانوا حينئذ فى اسفل مراتب النفس و الايمان لا يؤخذ الا فى اعلى مراتب النفس.

(وَقَدْ كَفَرُوا بِهِى) بالقائم عليه السلام او بمحمد صلى الله عليه و آله (مِنْ قَبْلُ) اى من قبل ذلك الزمان، او من قبل ذلك المكان الذى هو اسفل امكنة النفس.

(وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ) اى يلقون الامر الغائب عنهم بمحض الظن و التخمين، او يقذفون بالغيب الغائب عنهم على الحاضر المشهود لستره (مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ) مــــن الغيب (وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ) بانفسهم الحيوانية عند الموت، او فى القيامة، او فى كليهما. (كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ) اى اسناخهم (مِنْ قَبْلُ) اى من قبلهم او كما فعل باتباعهم من قبل بسبب متابعتهم.

فانهم باتباعهم للرؤساء قد حرّموا على انفسهم بعض المشتهيات و حرّموا عن جملة المشتهيات الاخروية.

إِنَّهُمْ) اى الاشياء او الرؤساء او المجموع (كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ).

عن النبي ﷺ أنه ذكر فتنة تكون بين اهل المشرق و المغرب، قال: فيناهم كذلك يخرج عليهم السفيناني من الوادي اليابس في فور ذلك حتى ينزل دمشق فيبعث جيشين، جيشاً الى المشرق و ءاخر الى المدينة حتى ينزلوا بارض بابل من المدينة الملعونة يعنى بغداد فيقتلون فيها اكثر من ثلاثة ءالف، و يفضحون اكثر من مائة امرئ، و يقتلون بها ثلاث مائه كبش من بنى العباس.

ثم ينحدرون الى الكوفة فيخربون ما حولها ثم يخرجون متوجهين الى الشام فيخرج راية هدى من الكوفة فتلحق ذلك الجيش فيقتلوانهم لا يفلت منهم مخبر، و يستنقذون ما فى ايديهم من السبى و الغنائم، و يحل الجيش الثانى بالمدينة فينهبونها ثلاثة ايام بلياليها.

ثم يخرجون متوجهين الى مكة حتى اذا كانوا بالبيداء بعث الله جبرئيل، فيقول، يا جبرئيل اذهب فابددهم، فيضربها برجله ضربة يخسف الله بهم عندها و لا يفلت منهم الا رجلان من جهينة فلذلك جاء القول: و عند جهينة الخبر اليقين، فذلك قوله و لو ترى اذ فرعوا (الآية) ١.

و ورد اخبار كثيرة فى تفسيره الآية بخروج المهدي و جيش السفيناني نظير ما ذكر عن النبي ﷺ.

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٢٧ و مجمع البيان ج ٧-٨ ص ٣٩٨

## سورة فاطر

مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا، وَقِيلَ: أَلَّا ءَاتِيَيْنِ، قَوْلُهُ: إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ (الآيَةَ) وَقَوْلُهُ: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ (الآيَةَ) خَمْسَ أَوْسْتٍ وَارْبَعُونَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(أَلْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) خَالِقَهُمَا (جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا) إِلَى أَنْبِيَائِهِ وَإِلَى أَوْصِيَائِهِمْ بِالْوَحْيِ وَالْإِلْهَامِ وَالتَّحْدِيثِ وَالرَّؤْيَا الصَّادِقَةِ، وَإِلَى الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِهِ بِالْإِلْهَامِ وَالتَّحْدِيثِ وَالرَّؤْيَا، وَإِلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ بِالْإِلْهَامِ وَالرَّؤْيَا وَاصْلَاحِ أُمُورِهِمْ وَجِبْرَانِ نِقَائِصِهِمْ وَإِخْرَاجِ نَفُوسِهِمْ مِنَ الْقَوَى إِلَى الْفَعْلِيَّاتِ.

(أُولَى أَجْنَحَةٍ) بِحَسَبِ الْعَوَالِمِ الَّتِي يَسِيرُونَ فِيهَا وَيَطِيرُونَ بِهَا لَا صَلَاحَ أُمُورِهَا (مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ) بِحَسَبِ الْعَوَالِمِ الثَّلَاثَةِ، الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ وَالْجَبْرُوتِ.

وَلَا يَنَافِي هَذَا مَا وَرَدَ فِي إِخْبَارٍ كَثِيرَةٍ أَنَّ عَدَدَ جَنَاحِ جِبْرَائِيلَ سِتِّ مِائَةِ أَلْفِ جَنَاحٍ، وَأَنَّ دَرْدَائِيلَ لَهُ سِتَّةٌ عَشَرَ أَلْفَ جَنَاحٍ وَغَيْرُ ذَلِكَ فَانَّ الْمُرَادَ نَوْعَ الْجَنَاحِ وَأَنَّ أَنْوَاعَ جَنَاحِ الْمَلَائِكَةِ ثَلَاثَةٌ وَأَنَّ كَانَ لِكُلِّ نَوْعٍ أَعْدَادٌ عَدِيدَةٌ مِنْ أَفْرَادِ الْجَنَاحِ.

وَوَرَدَ إِخْبَارٌ كَثِيرَةٌ فِي أَوْصَافِ الْمَلَائِكَةِ وَكَثْرَةِ عَدَدِهِمْ وَأَنَّ لِلَّهِ مَلَكًا مَا بَيْنَ شَحْمَةِ أُذُنِهِ إِلَى عَيْنِهِ مَسِيرَةٌ خَمْسَ مِائَةِ عَامٍ بِخَفْقَانِ الطَّيْرِ، وَأَنَّ لَهُ مَلَائِكَةً مَا بَيْنَ مَنْكَبِي كُلِّ وَشَحْمَةِ أُذُنِيهِ سَبْعَ مِائَةِ عَامٍ.

و انّ له ملائكة انصافهم من بردٍ انصافهم من نارٍ، و انّ له ملائكة يسدّون الافق بجناح من اجنحتهم دون عظم ابدانهم، و غير ذلك من او صاف عظمتهم، و انه ليهبط في كلّ يومٍ او في كلّ ليلة سبعون الف ملكٍ فيأتون البيت الحرام فيطوفون به ثمّ يصعدون الى السّماء بعد ما يأتون رسول الله ﷺ و امير المؤمنين ﷺ و الحسين ﷺ و لا يعودون ابدًا.

(يزيدُ في الخلقِ ما يشاءُ) اشارة الى كثرة عددهم او الى كثرة اجنحتهم و انّ الاقتصار على هذا العدد بحسب النوع لا بحسب الشخص، او انّ الاقتصار على هذا العدد لبيان الكثرة لاللانحصار في هذا العدد، او اشارة الى انّ كثرة الاجنحة جزء من اجزاء جمال خلقه و يزيد في جمالهم بحسب الصّورة و الهيئة و الخلق و غير ذلك ما يشاء.

و قد ورد عن النّبِيِّ ﷺ انه الوجه الحسن و الصّوت الحسن و الشّعر الحسن.

(انّ الله على كلّ شئٍ قديرٌ) من الزيادة في العدد و الجمال و الاجنحة و الاخلاق.

و عن الثماليّ قال: دخلت على عليّ بن الحسين ﷺ فاحتبست في الدّار ساعة ثمّ دخلت البيت و هو يلتقط شيئاً و ادخل يده من وراء الستر فناوله من كان في البيت، فقلت: جعلت فداك هذا الذي أراك تلتقطه ايّ شئٍ هو؟ - قال: فضلةٌ من زغب الملائكة نجمعه اذا خلونا نجعله مسبحاً لا و لادنا، فقلت: جعلت فداك فانّهم ليأتونكم؟ - فقال: يا با حمزة احمونا على تكأتنا<sup>١</sup>.

١. تفسير الصّافي ج ٤ ص ٢٣١ و الكافي ج ١ ص ٣٩٣ ح ٣. الثّكاة بضمّ التاء و التّحريك الهمزة ما يتكىء عليه و منه حديث اهل البيت: و أنّهم ليزاحموننا على تكأتنا.

وقد ورد اخبار كثيرة انّ الائمة يرون الملائكة و يصافحونهم و قد ذكرنا فى سورة البقرة عند قوله تعالى: «و اثمهما كبير من نفعهما» فى ذيل بيان الانسان و الفرق بين الرسول و النبى و المحدث، وجه ما ورد انّ الرسول يرى الملائكة فى المنام و يسمع كلامه و يعاينه فى اليقظة، و النبى يرى فى المنام و لا يعاين فى اليقظة و يسمع الصوت، و المحدث لا يرى فى المنام و لا يعاين و يسمع الصوت.

و قد ذكرنا هناك وجه عدم منافاة هذه الاخبار لما ورد منهم انهم يعاينون الملائكة، من اراد فليرجع الى ما هناك.

(مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ) جملة حالية من قوله: انّ الله على كل شىء قدير كأنّ الاولى كانت لعموم قدرته و هذه لعجز غيره عن ممانعته من نفوذ قدرته، او مستأنفة جواب لسؤالٍ مقدّر لبيان هذا المعنى، او مستأنفة منقطعة عن سابقها لبيان قدرته و عجز غيره.

(فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ) من رحمة او ما يمسك من رحمة و نقمة، او ما يمسك من نقمة و لعلّ هذا المعنى هو المراد لتلاينسب امسك الرحمة اليه ؛ لانه ليس منه الا افاضة الرحمة على الدوام و انما الامسك يعنى عدم وصول الرحمة الى بعض القوابل ليس الا من قبلها لا من قبل الله.

(فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ) الذى لا يقدر على منازعته احد (الْحَكِيمُ) الذى لا يفعل ما يفعل الا بملاحظة غايات عديدة دقيقة لا يمكن دركها الا له و الا باتقانٍ فى الصنع بحيث يعجز عن



ادراك كفيته عقول العقلاء.

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ) من غاية رحمته بعباده، كرر تذكير نعمته عليهم حتى لا ينسوها و يقوموا بحق شكرها و ناداهم قبل الامر بذكر النعمة ليكونوا ملتذين بندائه فيصغوا الى امره حق الاصغاء.

و قد تكرر في ما سبق ان اصل النعمة الولاية التكوينية التي يعبر عنها بحبل من الله و الولاية التكليفية التي يعبر عنها بحبل من الناس و كل ما كان متصلاً بتلك الولاية فهو نعمة بسببها، و كل ما كان منقطعاً عن الولاية كائناً ما كان كان نقمة.

(هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ) جملة حالية عن النعمة او عن الله بتقدير القول او مستأنفة جواب لسؤالٍ مقدرٍ بتقدير القول، او مستأنفة لمدح النعمة (يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ) بتهية الاسباب السماوية (وَالْأَرْضِ) بتهية الاسباب الارضية، او من السماء بالرزق الانساني و الارض بالرزق الحيواني و الثباتي.

(لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) حالية او مستأنفة لبيان حال الله او لتعليل حصر الرزق فيه او للمدح (فَأَنِّي تَوَفُّكُونَ) اي تصرفون عنه (وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ) فلا تحزن عليهم فان الرسول لا بد و ان يكذب لعدم سنخيته لهم و هكذا كانت سنتنا قديماً.

(فَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ) فنذكر حالهم و حال اممهم في تكذيبهم حتى لا تحزن على تكذيب قومك (وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) يعني اليه تنتهي انت و مكذبوك فيجازى كلاً بحسبه او الى الله ترجع الامور

بعد النظر الدقيق فاليه يرجع تكذيبهم ألا بامرٍ تكوينيٍّ و ترخيصٍ من الله لمصلحةٍ عائدةٍ اليك و الى امتك فلا تضيقنّ لذلك.

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ) ناداهم تلطفاً بهم لتهييجهم للاستماع و صرف الخطاب عنه ﷺ الى المكذبين بعد تسليته ردعاً لهم عن تكذيبهم او الى مطلق العباد وعداً و وعيداً لهم.

(إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ) بالثواب و العقاب (حَقٌّ) لا خلف فيه (فَلَا تَغُرَّنَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا) فتغفلوا عن وعد الله و لا تعلموا له (وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ) اي الشيطان بان يمتيكم المغفرة و يؤخركم التوبة.

(إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ) فاذا كان عدواً لكم (فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا) و لا توافقوه فيما يأمركم به و كونوا منه على حذرٍ (إِنَّهَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ) تعليل لعداوته و تأكيدٌ للامر بالحذر منه (الَّذِينَ كَفَرُوا) جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: فما حال حزبه؟

فقال: (لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ) و وضع الظاهر موضع المضمّر ليكون اشارة الى انّ حزبه كفرون و لكفرهم صاروا من اصحاب السعير (وَالَّذِينَ ءَامَنُوا) بالكفر به و البيعة مع وليّ امره البيعة الخاصة او العامة (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) بالبيعة الخاصة ان كان المراد بالايامن البيعة الاسلاميّة او بالعمل بالشروط المأخوذة عليه في بيعته ان كان المراد بالايامن البيعة الخاصة.

(لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ) أفمن زُيِّنَ عطف على محذوفٍ تقديره امن اتبع الشيطان و لم يرقبح عمله كمن اتبع وليّ امره و رأى قبائح اعماله و

نقائصها فمن زين. (لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَّأَهُ حَسَنًا) فضلاً عن رؤية قبحة كمن لم يزين عمله بل رأى اعماله الحسنة قبيحةً في حضرة مولاه.

(فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ) تعليل لقوله زين كأنه قيل: زين لا يتبع الشيطان عملهم و قبح لا يتبع الرحمن اعمالهم لان الله يضل عن الطريق الذى هو عدم رؤية حسن العمل المنسوب الى النفس.

(وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) الى الطريق المستقيم الذى هو رؤية التقص و القبح من العمل المنسوب الى النفس كائناً ما كان اذا كان الامر كذلك (فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَتٍ) فلاتهلك نفسك لتتابع الحسرات لاجل اتباعهم للشيطان.

(إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ) تعليل للتبهي (وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ) عطف على قوله ان الله يضل من يشاء و تعليل لهداية بعض و اضلال بعض و رؤية بعض حسن اعماله السيئة و رؤية بعض قبح اعماله الحسنة.

كأنه قال: الله الذى يرسل رياح اهوية النفوس فتثير سحاباً فيحيى به بعض النفوس و يهلك بعضاً (فَتَثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ) التفتات من الغيبة الى التكلّم (إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ) مستعداً للاحياء (فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ) اى ارض ذلك البلد بالنبات و اخضرار الاشجار (بَعْدَ مَوْتِهَا) عن النبات و عن اخضرار الاشجار و كذلك يرسل الله الرياح النفسانية و العقلانية و رياح حوادث الزمان و يسوق سحاب الرحمة بها الى بلاد نفوسكم اليابسة عن نبات الايمان فيحيى به النفوس المستعدة و يهلك النفوس الجافة القاسية.

(كَذَلِكَ أَلْتُشُورُ) من قبور نفوسكم و غلاف ابدانكم و من قبور

برازخكم فانّ القوى و الاستعدادات المكمونة فى الابدان و النفوس مثل الحبوب و العروق المكمونة فى الارضى و خروجها من القوّة الى الفعلية بأمطار الرّحمة الآلهية، كخروج الحبوب و العروق بالنّبات و الأشجار و الاوراق بأمطار السّحاب.

(مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ) منقطع عن سابقه لفظاً و معنىً لابداء حكم و نصح، او جوابٌ لسؤالٍ ناشٍ من سابقه كأنّه قيل: فما يفعل من كان يريد العزّة ايطلبه من غير الله؟

مع انّ احياء نبات الارض بيده او لا يطلبه الا من الله؟ - فقال: من كان يريد العزّة فلا يوجد العزّة الا عند الله.

(فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا) فلا يطلب العزّة احدٌ من احدٍ الا من الله لعدم وجدانه عند احدٍ غير الله.

(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ) الكلم لكونه اسم جنس جمعى يعامل معه معاملة المفرد المذكّر و الجملة جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ كأنّه قيل: لا يمكن لنا الوصول الى الله حتّى نطلب العزّة من عنده، فقال: ان كان لا يمكن الوصول الى الله بذواتكم يصل اليه كلماتكم الطيبة و الاقوال الصّالحة من الاذكار العالية و اقوالكم لاصلاح ذات البين و النصح للعباد و الامر بالمعروف و النهى عن المنكر و تعليم العلوم و هداية الخلق الى الطّريق و غير ذلك من الاقوال.

(وَ أَلْعَمَلُ الصّالِحُ) الاركانى (يَرْفَعُهُ) فقولوا قولاً طيباً و اعملوا عملاً صالحاً تَعَزَّوْا.

و عن الصادق عليه السلام: الكلم الطيب قول المؤمن: لا اله الا الله،

محمّد رسول الله ﷺ، على وليّ الله ﷺ و خليفة رسول الله ﷺ، و العمل الصّالح الاعتقاد بالقلب أنّ هذا هو الحقّ من عند الله لا شك فيه من ربّ العالمين<sup>١</sup>.

و عنه ﷺ في هذه الآية قال: و لا يتنا اهل البيت، و اومى بيده الى صدره، فمن لم يتولّنا لم يرفع الله له عملاً<sup>٢</sup>.

و عن الباقر ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: انّ لكلّ قولٍ مصداقاً من عملٍ يصدّقه او يكذّبه فاذا قال ابن ادم و صدّق قوله بعملٍ رفع قوله بعمله، و اذا قال و خالف عمله قوله ردّ قوله على عمله الخبيث و هوى في النار<sup>٣</sup>.

و لما كان اصل جميع الكلم الطيّب هو كلمة الولاية و القول بها و الاعتقاد بها صحّ تفسير الكلم بالولاية، و لما كان اصل جميع الصّالحات هو عمل الولاية التي هي البيعة الخاصة الولوية التي يترتب عليها جميع الخيرات و جميع الاعمال الصّالحات و لا يصير الصّالح صالحاً الاّ بها صحّ تفسير العمل الصّالح بها مع انّ الآية عامّة لجميع الكلمات و جميع الاعمال.

(وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ) عطف باعتبار المعنى كأنه قال: فالذين يعملون الصّالحات يرفع أقوالهم و أعمالهم الى الله و يعزّون بها و الذين يمكرون السيّئات كقريش و مكرهم في دار الندوة، او كمنافق الامّة و مكرهم في دفع خلافة على ﷺ و لكلّ من يمكر السيّئة بالنسبة الى العباد او الى قوى نفسه و اهل مملكته.

١ و ٣. تفسير الصّافي ج ٤ ص ٢٣٣ و تفسير القمّي ج ٢ ص ٢٠٨

٢. تفسير الصّافي ج ٤ ص ٢٣٣ و الكافي ج ١ ص ٤٣ ح ٨٥

فانَّ كلَّ من يعصى ربّه فهو يمكر فى ارتكاب معصيته لاختفاء  
النفس قبح فعله عليه و اظهارها حسنةً لديه.

(لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ) بالفعل لكنّه لا يحسّ به مثل صاحب الخدر  
الذى يحرق عضوه النار و لا يحسّ به فانّ السيئة نفسها عذاب عاجل  
للطيفة السيارة الانسانية و لا خفتائها تحت فعليات النفس لاتحسّ به.  
(وَمَكْرٌ أُوْلَئِكَ هُوَ يَبُورُ) يهلك او يفسد لانه من النفس و  
النفس و لوزامها هالكة فاسدة، تسلية للرّسول ﷺ فى مكرهم به او  
بعلى بالتفصيل.

(وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ) عطف باعتبار المعنى او على مقدر كأنه قال: فالله  
اعزّكم بالكلم الطيب و العمل الصالح و الله اذلكم بمكر السيئات و الله  
خلقكم.

(مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا) بالذكورة و الانوثة  
او جعلكم اصنافاً من الذكر و الانثى و الابيض و الاسود و الدميم و  
الحسن، و الشقىّ و السعيد.

(وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ) منكم او من مطلق الحيوان  
(وَلَا تَضَعُ) جنينها (إِلَّا بِعِلْمِهَا) فلا يعزب عنه شىء فكيف يعزب عنه  
مكر اولئك او عمل المؤمنين.

(وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ) إلا فى  
كتابٍ معناه ما يبلغ عمر معمر عمره الطبعي او قريباً منه او ازيد، و ما  
ينقص من عمره الطبعي و العمر القريب منه الا حالكونه ثابتاً فى كتابٍ  
هو الكتاب الذى كتبه الملائكة المصوّرة حين تصويره فى رحم امه.

او الكتاب الذى هو عالم العقول، او الكتاب الذى هو عالم النفوس الكلية او الجزئية، او المعنى الا حالكونه يكتب بعد اعطاء العمر و نقصانه فى كتاب هو كتاب اعماله الذى يكتبه الملائكة الموكله عليه، او هو كتاب المحو و الاثبات الذى يكتب فيه ما يظهر من استعداد المستعدين من اهل عالم الطبع فيه بعد ظهور الاستعداد، و هذه الآيه بهذا الوجه تدل على ثبوت البداء الذى ورد فى اخبار كثيرة.

اعلم، ان الآيات و الاخبار تدل بالصراحة و الاشارة على ثبوت البداء لله.

و قد ورد فى الاخبار نسبة التردد فى الامر اليه تعالى، و ورد ما يدل على تأثر الله من فعل العباد مثل اجابة الدعوات و تغيير الامر و العمر بالصدقات و الصلوات و الشكر و الكفران و سائر الحسنات و السيئات<sup>١</sup>.

و كل ذلك يدل على ان الله قد يظهر فعلاً ثم يتركه و يظهر غيره كالنادم من فعله الاول و المظهر لغيره، و يدل بعضها على كون فعل الله تابعاً لفعل العباد و لذلك انكرت الفلاسفة كل ذلك و اولوا ما ورد فى الآيات و الاخبار من امثال ذلك لان ذلك كله يدل على عجز الله و نقصانه فى فعله، و جهله بعاقبة بعض افعاله، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.

فنقول: بيان ذلك يستدعى تحقيق العوالم و بيان حقيقة كل عالم و بيان ان العوالم كلها مراتب علم الله و ارادته و ان بعض العوالم لضيقه لا يسمع ظهور فعلييات ما فى العالم الاعلى و لا يظهر فعلييات ما فى

١. تفسير جوامع الجامع ص ٣٨٧، الكافي ج ٢ ص ١٥٢ ح ١٧ و الخصال ص ٣٢ ح ١١٢

العالم الاعلى فيه آلا على التعاقب.

كما انّ عالم الطّبع لايسع ظهور فعليّات جميع الصّور فيه آلا على التعاقب.

فاعلم، انّ العوالم بوجهٍ ثلاثة، و بوجهٍ ستّة، و بوجهٍ سبعة، لانّها امّا مجردة ذاتاً و فعلاً عن المادّة و التّفدّر.

او مجردة ذاتاً متعلّقة فعلاً او متعلّقة ذاتاً و فعلاً بالمادّة، و الاولى هي عوالم العقول الطّويّية المعبر عنها فى لسان الشّرع بالملائكة المقرّبين و عوالم العقول العرضيّة الّتى يعبر عنها بارباب الطّلسمات و الصّافات صفاً.

و الثّانية هي عوالم النّفوس الكلّيّة و الجزئيّة المعبر عنها بالمديّرات امراً، و الملائكة الرّكّع و السّجّد، و عوالم المثل العلوّى و السفلىّ.

و الثّالثة هي عوالم الطّبع الّتى وجودها وجود تعلّقى مادّى، و انّ العوالم كلّها معلولة لله تعالى، و انّ العليّة ليست كما توهمها المتوهمون مثل عليّة البناء للبناء و النّار للنّار، و الشّمس للتّبييض و التّسويد، بل هي بالتّشأن بمعنى انّ المعلول لا بدّ و ان يكون شأناً من العلة و متقوماً بها لانّ تقابلهما تقابل التّضائف و المتضائفان غير منفكّين فى الخارج و فى الذّهن فلو لم يكن العلة داخلة فى قوام المعلول و الحال.

انّ المعلوليّة عين ذات المعلول كان تصوّر المعلول لمن تصوّره بكنهه منفكاً عن تصوّر العلة، و العليّة فى الحقّ الاوّل تعالى عين ذاته كما انّ المعلوليّة فى الممكن عين ذاته، و انّ ذات العلة علم و ارادة كلّ



كما أنّه وجود كلّه، و لمّا لم يكن قوام المعلول فارغاً من العلة كان قوامه علماً و ارادةً لله تعالى.

و انّ المجرّدات الصّرفة كلّما كان لها بالامكان كان حاصلها لها بالفعل لعدم القوّة و الاستعداد فيها و انّ النفوس الكلّية من حيث ذواتها و تجرّدها الذاتيّ كلّما كان في العقل بالفعل كان فيها ايضاً بالفعل لكن بنحو البساطة و الوجود الوحدانيّ لابنحو الكثرة و لذلك كانت النفوس الكلّية لوحاً محفوظاً من التغيّر و التبدّل لا يتطرق اليها المحو و الاثبات. و انّ النفوس الجزئية العلوية التي لها تعلق بعالم المادّة بتوسط عالم المثال العلويّ لضيقها عن الاحاطة بالجزئيات الغير المتناهية ليس كلّما فيها بالقوّة يكون بالفعل بل يتعاقب عليها الفعليّات و تخرج من القوى و الاستعدادات بحسب قرب استعداداتها الى الفعليّات من اجل تعلقها بالمادّيات، او بحسب تقريب تشبّهاتها المتعاقبة بالعلويّات استعداداتها الى الفعليّات كالنفوس الخيالية للانسان في أنّها تتعاقب عليها الفعليّات لاجل ضيقها و عدم احاطتها بجملتها دفعةً و قرب استعداداتها الى الفعليّات الطّيبة او الرّديّة باعداد العبادات و المعاشرين و الافكار الطّيبة و الرّديّة و غير ذلك.

و انّ النفوس الجزئية العلوية كالنفوس الجزئية البشريّة لها وجه الى المادّيات به تتأثر منها و تستعدّ لآخذ الفعليّات من العلويّات، و وجه الى المجرّدات به تأخذ من المجرّدات ما قرب استعداداتها منه، و كلّما استعداد مادّيّ من المادّيات لحصول صورة او كفيّة فيه يفيض صورة تلك الصّورة او الكفيّة من المجرّدات على تلك النفوس الجزئية العلوية

و لكن لضيقها لا يثبت فيها جميع شروطها و جميع معدّاتها و موانعها.  
 فاذا اتّصل بعض النفوس البشريّة كنفوس الانبياء و اوصيائهم عليهم السلام  
 فى التّوم او اليقظة بتلك النفوس الجزئيّة يشاهد فيها ما ثبت فيها من  
 الصّور و الكيفيّات و يرى فيها وقوع الحادثة فيخبر احيانا بتلك الحادثة.  
 ثمّ يرى بعد ذلك تخلف تلك الحادثة و عدم وقوعها و يرى  
 محوها من تلك النفوس و ثبت ضدّها فيها فيقول على سبيل المشاكلة:  
 بدا لله تعالى فيها او يقول حقيقةً: بدا لله تعالى لانّ تلك المرتبة من  
 النفوس هى علم الله و ارادته و محو الارادة الاولى و ثبت الارادة الثّانية  
 ليس الّا البداء و ليس ذلك من جهل و عجز فى الفاعل بل هو من ضيق  
 مداركه عن الاحاطة بجميع ما فيها لا يدرك جميع الموانع و الشّروط  
 فيخبر بصورة الحادثة ثمّ تتخلف الحادثة.

فيقول: بدا لله تعالى، و لما كان تلك النفوس المتأثّرة من  
 المادّيّات و باعداد المادّيّات يفيض عليها من المجرّدات و كانت هى من  
 مراتب ارادته تعالى صحّ نسبة التّردّد بواسطتها الى الله تعالى و صحّ  
 تأثير الصّدقات و الدّعوات و الصّلات فيها و محو المثبت و ثبت الغير  
 المثبت فيها بواسطة ذلك، و ما قاله الفيلسوفى من: أنّها من الاتّفاقيّات و لا  
 تأثّر للعلوى من السفلى، لا يصغى اليه، بعد شهود اهل الشّهود و امكان  
 ذلك فيها.

و ما ورد عن الصادق عليه السلام أنّه يبعث عبدالمطلب امّة واحدةً عليه  
 بهاء الملوك و سيماء الانبياء عليهم السلام و ذلك أنّه اوّل من قال بالبداء فالمقصود  
 أنّه اوّل من حقّق البداء فى حقّه تعالى و الّا فأكثر الانبياء عليهم السلام و السلف

كانوا قائلين بالبداء كما وصل اليها من اخبارنا.

(إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ) كما ذكرنا ان ذلك من لوازم وجود النفوس الجزئية العلوية لا حاجة له فيه الى تعمل و تمهيد اسباب.

(وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شْرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ) قد مضى فى سورة الفرقان بيان للبحرين (وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حُلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفَلَكَ فِيهِ مَوَاحِرَ) الفلك المواخر التي يسمع صوت جريها او تشق الماء بجوؤها، او المقبله و المدبرة بريح واحدة.

(لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ) اى من فضل الله بالتجارات الرباحه (وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) التعمه التي اودعها الله تعالى فى الفلك و البحرين.

(يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ) قدمضى بيان هذه الكلمة فى اول سورة ءال عمران (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى) قد مضى الآيه فى اول الرعد و فى غيرها.

(ذٰلِكُمْ) الموصوف بتلك الاوصاف (اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ) عالم الملك مقابل الملكوت، او الملك بمعنى كل مملوك لا شركة لغيره فى عالم الملك كما يقوله الثنوية، و لا فى شىء من الممالك كما يقوله بعض العابدين للملائكة و جميع الثنوية.

(وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ) من دون اذنه كمن يدعو مقابلي ولي الامر او حالكونهم بعضاً من غيره لكل معبود سواه و لم يأذن تعالى فى اشراكه (مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ) اى الجلد الرقيقة التي تكون

على ظهر النّواة، او شقّ النّواة، او القشرة التي تكون فيه او النّكة البيضاء التي في ظهرها.

(إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ) الاوصاف مترتبة في النّزل كأنه تعالى اضرب عن كل الى الآخرة (وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ) على الاصلاح وهو الخبير مجملة الامور وهو الله تعالى.

(يَأْتِيهَا النَّاسُ) ناداهم تلطفاً بهم و تثبيتاً لغناه و فقرهم (أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ) تعريف المسند لارادة الحصر رداً لمن قال: انّ الله فقير و نحن اغنياء!

(وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) اعلم، انّ الفقر و الحاجة في الممكن عين ذاته الوجودية، بمعنى انّ وجوده وجود تعلّق و التعلّق عين ذاته لا انّ وجوده شيء و التعلّق صفة له و هذا النحو من الوجود لا يكون له شأن الا الفقر و الفاقة و التعلّق.

و انّ وجوده تعالى وجود غنيّ بذاته عن كلّ ما سواه و انّ الغني عين ذاته تعالى كسائر صفاته و هذا النحو من الوجود لا شأن له سوى الغني و لا يتجاوز الغناء عنه الا به تعالى و كلّ من كان الغناء عين ذاته يكون حميداً على الاطلاق بمعنى انه لا يكون حميداً الا و هو هو.

لانّه لو وجد صفة كمال لم تكن هي لله تعالى كان مفتقراً اليها فاقداً لها و لم يكن غنياً على الاطلاق.

(إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ) هذه من القضايا التي يكون فيها وضع المقدّم دائماً كأنه قال: لكنّه يشاء ذلك او من القضايا

الفرضية التي لا وضع لمقدمها كأنه قال: لكن لم يشأ ذلك فلم يذهبكم، على ان يكون المعنى ان يشأ يذهبكم قبل ءاجالكم.

(وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ) اى شديد حتى يكون متعذراً او متعسراً عليه و هذه الجملة تأكيد لغناه و فقرهم اليه.

(وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ) اى نفس قابلة لان تزورزراً (وَزُرَ أُخْرَى) فلاتغتروا بما قيل لكم: نحن نحمل خطاياكم، و قوله تعالى و ليحملن اثقالهم و اثقالاً مع اثقالهم لاينافى ذلك.

لان معناه ليحملن اثقالاً ناشئة من اضلالهم مع انه لا يخفف من اثقال من اضلوهم شىء لا انهم يحملون اثقال من اضلوهم فيصير الاتباع خالين من الاثقال.

(وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ) اى ان تدع نفس مثقلة من الاوزار (إِلَى حِمْلِهَا) الحمل بالكسر ما يحمل يعنى ان تدع كل ما يمكن ان يدعى من الله و خلفائه و من الشركاء لله و من الشركاء فى الولاية و من كل نفس بشرية و من كل ما يحمل شيئاً من اصناف الحيوان.

(لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ) المدعو (ذَا قُرْبَى) له رحيماً عليه بفطرة قرابته (إِنَّمَا تُنذِرُ) جواب سؤالٍ مقدّر كأنه قيل: فمالهم لا يخافون من سوء العاقبة مع هذه الانذارات؟

فقال: انما تنذر يا من ينذر، او يا محمد ﷺ.

(الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ) تنذر من كان فطرته الانسانية التي شأنها خشية الرب باقية فيهم حالكونهم بالغيب من الرب او حالكون الرب بالغيب منهم.

(وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ) الفطرية التي هي الحبل من الله الذي هو  
الولاية التكوينية يعنى ان الانذار من جهات الكفر لا ينفع الا من كان هذه  
حاله لا غيره.

(وَمَنْ تَزَكَّى) فى مقام وءاتوا الزكوة لکنه عدل الى هذا لافادة هذا  
المعنى مع شىء زائد.

(فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ) فـيجازيهم  
على اقامة الصلوة و ايتاء الزكوة.

(وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ) فى تميز الاشياء و فى تميز  
الحسن و القبيح و الضارّ و النافع حتى يتساوى الذين لا يخشون ربهم  
مع الذين يخشون فى الانذار.

(وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ) حتى يستوى الذين يستنير  
قلوبهم بنور العلم فيخشون ربهم بذلك مع غيرهم (وَلَا الظُّلُّ  
وَلَا الْحَرُورُ) قيل: المعنى و لا الجنة و لا النار<sup>١</sup>.

و قيل: و لا الليل و لا النهار<sup>٢</sup>، او المعنى و لا البرد و لا السموم.

فان الحرور اسم للسموم و كلّ ذينك المتقابلين كناية عن المؤمن  
و ايمانه و الكافر و كفره، او هو ممثّل به و المؤمن و ايمانه و الكافر و  
كفره هو الممثّل له.

(وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ) اى الاحياء بالحياة  
الايمانية الفطرية او الايمانية التكليفية اللتين يعبر عنهما بالحيين و  
بالولاية التكوينية و التكليفية.

(إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ) التي هي قبور اجسادهم الميّتة وهؤلاء حالهم حال من كان ميّتاً واقعاً في قبره، او ما انت بمسمع من كان منغمراً في قبور نفوسهم الحيوانية و ابدانهم الطبيعية.

(إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ) سمعوا او لم يسمعوا.

(إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ) اي بالولاية فانّها الحقّ المطلق و كلّ ما سواه حقّ بحقيته (بشيراً و نذيراً) للمؤمن و الكافر (وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ) يعنى ما اهملنا امةً من الامم بل بعثنا في كلّ امة نذيراً من نبيّ او وصي نبيّ.

في حديث عن الباقر عليه السلام: لم يمّت محمد صلى الله عليه وآله الا و له بعث نذير قال: فان قيل، لا، فقد ضيّع رسول الله صلى الله عليه وآله من في اصلاب الرجال من اّمته، قيل: و ما يكتفيهم القراءن؟ - قال: بلى، ان وجدوا له مفسراً، قيل: و ما فسره رسول الله صلى الله عليه وآله؟ - قال: بلى، قد فسره لرجلٍ و احدٍ و فسّر للاّمّة شأن ذلك الرجل و هو عليّ بن ابي طالب عليه السلام ١.

اعلم، انه تعالى جعل غاية خلق العالم بنى ءادم، و جعل غاية خلق بنى ءادم ولاية علي بن ابي طالب عليه السلام سواء كانت ظاهرة في هيكل النبوة او الرسالة او الخلافة .

و ليس المراد بالندير الا الرسول او النبيّ او خليفتهما، فلو لم يكن في العالم حيناً نذير بطل الخلقة و لم يكن لها غاية، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً، فلم يكن عالم الا و كان فيه ءادم، و لم يكن ءادم الا و كان له

١. تفسير الصافي ج ٤ ٢٣٦ و الكافي ج ١ ص ٢٤٩

نذيرٌ و هكذا لم يبق العالم بلا اءادم و لا نذير (وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ) فلاتحزن  
فان هذه سنّة قديمة.

(فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ  
وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ) قدمضى فى اءاخر اءال عمران هذه الكلمات.  
(ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا) برسلمهم و كذبوهم (فَكَيْفَ كَانَ  
نَكِيرِ) بالعقوبة لهم تهديدٌ للمكذّبين (أَلَمْ تَرَ) الخطاب خاصٌ بمحمّد ﷺ  
و لا اشكال فانه يرى ان رسول الله انزل من السماء ماءً، او عامّ فالمعنى انه  
ينبغى ان يرى كلّ راء ذلك لانه لو لم يكن بصره محجوباً كان يرى ذلك  
فهو ملوم على ان لا يرى.

(أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ لَمَّا كَانَ  
انزل الماء بتوسط الاسباب الطّبيعيّة الظّاهرة على الابصار و العقول اتى  
بالله بلفظ الغيبة كأنه تعالى عند ذلك غائب عن الابصار و الظّاهر عليها  
هو الاسباب بخلاف اءخراج الثمرات.

فان الاسباب الطّبيعيّة فيه خفيّة عن الابصار فكأنّ الناظر اليه لا  
يرى توسط الاسباب و يرى المسبّب عنده فلذلك التفت من الغيبة الى  
التكلم.

(مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ) جمع الجُدّة بالضمّ الطّريقة  
مثل الجادّة و هو عطف على محلّ معمولى انّ، او عطف على جملة الم تر فانه فى  
معنى انت ترى البتّة، او حالٌ و المقصود انّ انزال الماء من السماء و اءخراج  
الثمرات المختلفة من الماء الواحد و اختلاف جدد الجبال المتّحدة فى الحجرية  
كلّها تدلّ على قدرته و علمه و ارادته.



(بِيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا) ای الوان البیض بالكُدرة و الشفافة، و كذلك الحمر باختلاف الوانها (وَ غَرَابِيبُ سُودٌ) جمع الغریب تأکید الاسود و كان حقّه ان يقول سود غرابیب لكنّه عكس للتأکید و لقصد بیان الغرابیب.

(وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ) الضمیر راجع الی البعض المستفاد من لفظة من (كَذَلِكَ) متعلق بمختلف ای مختلف الوان المذكورات مثل اختلاف جدد الجبال و اختلاف الثمار. (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ كأنّه قيل: لم لا يخشى الناس من الله مع هذه الدلائل و تلك الانذارات؟ - فقال: لا ينفع الدلائل و الانذارات لمن يقذف الله في قلبه نور العلم، و لما كان اغلب الناس خالين من نور العلم لا ينفع هذه فيهم.

اعلم، انّ الانسان له مراتب و لكلّ مرتبةٍ منه خوف و رجاء و نحو من العلم غير ماللمرتبة الاخرى؛ فاولى مراتبه مرتبة نفسه الامارة، و في تلك المرتبة لا تسمى ادراكاته الا ظنوناً و لا يكون ادراكاته الا محصورة على لوازم الحيوّة الدنّيا.

فانّ ذلك مبلغها من العلم و لا يكون خوفه و رجاءه الا فيما يتعلّق بالحيوة الدنّيا، و ثانية مرتبة نفسه اللّوامة و في تلك المرتبة يختلط ادراكاته من الظنون و العلوم و الذوق و الوجدان.

لانه قديظهر حينئذٍ بشأن النفس الامارة فيحكم عليه باحكامها، و قد يظهر بشأن النفس المطمئنة فيحكم عليه باحكامها، و ثالثة مراتبه مرتبة النفس المطمئنة و في تلك المرتبة يكون ادراكاته علوماً و ذوقاً و

وجداناً، و خوفه يكون من الله و من سخطاته و فراقه و يسمّى ذلك الخوف خشية لانّ الخشية حالة حاصلة من امتزاج استشعار القهر و اللطف و الخوف و المحبّة، و ما لم يصل الانسان الى ذلك المقام لم يحصل له محبّة ما لله فلم يحصل له خشية ما منه و كان خوفه خوفاً صرفاً من قهره فقط اذا كان له خوف، و رابعة مراتبه مرتبة قلبه و فى تلك المرتبة يكون ادراكاته شهوداً و ذوقاً و وجداناً و يكون خوفه هيبية.

فانّ المشاهد لا يرى الله الاً محيطاً بنفسه و ليس شأن المحاط الاً الهيبة من المحيط و بعد ذلك يكون السطوة و السحق و المحق.  
(انّ الله عزيزٌ غفورٌ) تعليلٌ لخشية العلماء فانّ العزّة يستلزم الخوف الذى هو احد جزئى الخشية، و الغفران يستلزم المحبّة التى هى جزء اخر منها.

عن الصادق عليه السلام يعنى بالعلماء من صدّق قوله فعله و من لم يصدّق قوله فعله فليس بعالم<sup>١</sup>.

و عن السجّاد عليه السلام: ما العلم و بالله و العمل الاً الفان مؤتلفان، فمن عرف الله خافه و حثه الخوف على العمل بطاعة الله، و انّ ارباب العلم و اتباعهم الذين عرفوا الله فعملوا له و رغبوا اليه و قد قال الله: انما يخشى الله من عباده العلماء<sup>٢</sup>.

(انّ الذين يتلون كتاب الله) جواب سؤالٍ مقدّر كآته قيل: فما لمن يخشى الله؟ - فقال: انّ الذين يخشون الله لكنّه ابد له بما ذكر فى الآية

١. تفسير الصّافى ج ٤ ص ٢٣٧ و مجمع البيان ج ٧-٨ ص ٤٠٧

٢. تفسير الصّافى ج ٤ ص ٢٣٧ و الكافى ج ٨ ص ١٦ ح ٢

للاشعار بانّ الذين يخشون الله يتلون كتاب الله.  
(وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً) قد  
مضى فى أوّل البقرة بيان هذه الكلمات و الاختلاف بالمضى و الاستقبال  
فى تلك الافعال لا يخفى وجهه على الفطن.

(يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ) لَن تفسدوا المعنى أنّهم بانفسهم  
يرجون ذلك او يرجى لهم تجارة لَن تبور فينبغى ان يرجوا بانفسهم ذلك.  
(لِيُؤْتِيَهُمْ أُجُورَهُمْ) تعليل للرجاء او للتجارة، او لقوله لَن تبورا  
او لقوله يتلون و المعطوفات عليه (وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ  
عَفُورٌ) فلا يحاسبهم على مساويهم فيصر ترك المحاسبة زيادة من فضله  
(شَكُورٌ) فيزيدهم لا محالة بمقتضى شكره.

(وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ) عطف على انّ الذين  
يتلون كتاب الله او على مدخول انّ و وجه المناسبة بينهما انّ السامع  
كأنه تردّد فى انّ كتاب الله الذى مدح الله تاليه هو مطلق احكام النبوات  
من احكام نوح و هود و صالح و ابراهيم و موسى و عيسى عليه السلام و مطلق  
الكتب السماوية من صحف ابراهيم و التوراة و الانجيل و القرآن فعطف  
و قال: انّ الذى اوحينا اليك من كتاب النبوة و من صورة القران.

(هُوَ الْحَقُّ) لا حقّ سواه فلايتوهم متوهم انّ المذكورات ايضاً حقّ  
ينبغى تلاوتها فانها صارت منسوخة.

(مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) و لما توهم من حصر الحقّ فيما اوحى  
اليه بطلان المذكورات اضاف اليه قوله مصدّقاً لما بين يديه من الشرائع  
و الكتب حتّى يحقّق بذلك حقيقتها ايضاً.

(إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ) فيعلم بواطن امورهم (بصيرٌ) فيعلم ظواهر امورهم فلو لم يكن فيك ما يقتضى ايحاء مثل هذه التبوة التى هى خاتم النبوات و الرسائل و مثل هذا الكتاب الذى هو خاتم الكتب و مهيمن عليها لما او حى اليك.

( ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ ) عطف على ان الذين يتلون كتاب الله باعتبار عقد الوضع او على الذى او حينا اليك من الكتاب باعتبار عقد الوضع ايضاً.  
و المراد بالكتاب هو احكام الرسالة و النبوة و القرءان صورتها و ايراثها عبارة عن قبولهم تلك الاحكام بالبيعة العامة الصحيحة الاسلامية، او قبولهم تلك البيعة الخاصة الايمانية.  
(الَّذِينَ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) بقبولنا لهم اى بقبول خليفتنا لهم بالبيعة.

(فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ) بوقوفه فى مريض بهيميته و سبعيته و شيطنته من غير خروجه الى انسانيته.

(وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ) و هو الذى خرج الى انسانيته و لم يبلغ الانتهاء فى ذلك و لم يرجع لتكميل غيره (وَمِنْهُمْ سَابِقٌ) لكل من سواه (بِالْخَيْرَاتِ) جميعاً (بِإِذْنِ اللَّهِ) او بجنس الخيرات و هو الذى بلغ منتهى ما ينبغى بحسب شأنه و استعداده ثم رجع لتكميل غيره فانه سبق غيره بجملة الخيرات او ببعضها.

و هذه الآية بهذا التفسير تشمل كل من باع البيعة العامة الاسلامية الصحيحة لا البيعة الفاسدة كالذين باعوا مع خلفاء الجور سواء باع البيعة الخاصة الايمانية ام لا؟

و سواء ترقى عن مقامه الذى كان فيه قبل البيعة او لم يترق، او لا تشمل الا الذى باع البيعة الايمانية.

فان المسلم و ان كان له نسبة البنوة الى من باع معه البيعة الاسلامية، و نسبة الاخوة الى من باع تلك البيعة لكنّها لغاية خفائها كأنّها لم تكن و لذلك كانت تلك النسبة لم يبلغ سلطانها الى الآخرة و لا يحصل منها الا حفظ الدّم و المال و العرض و جريان المناكح و الموارث، و الاجر لا يكون الا على الايمان.

فالوارث من النبى او خليفته ليس الا من باع معه البيعة الايمانية و بتلك البيعة يتحقّق نسبة الابوة و البنوة بينهما، و نسبة الاخوة بينه و بين سائر المؤمنين و يكون سلطانها باقياً الى الآخرة، هذا بحسب ظاهر الآية.

فان الداخلين فى الاسلام و الداخلين فى الايمان بقدر قوّة نسبتهم و ضعفها الى الرسول ﷺ و ارثون منه كتاب الرسالة و ارثون منه كتاب القرآن لكن ورد أخبار كثيرة جداً فى تخصيص الوارثين و المصطفين باولاد فاطمة عليها السلام، و ان الآية نزلت فى الفاطميين و أنّهم مغفور لهم على ظلمهم، و أنّه لا يدخل فيهم من اشار بسيفه و دعا الناس الى ضلال<sup>١</sup>.

و فى بعض الاخبار أنّها لآل محمد عليهم السلام خاصة و لعلّ التخصيص بالفاطميين او بآل محمد عليهم السلام للإشارة الى شمول الآية للبائعين البيعة الخاصة الايمانية دون البائعين البيعة العامة.

١. تفسير الصّافى ج ٤ ص ٢٣٨ و الكافى ج ١ ص ٢١٤ ح ٢

٢. تفسير الصّافى ج ٤ ص ٢٣٨ و المناقب لابن شهر آشوب ج ٤ ص ١٣٥

فأته ورد عنهم عليه السلام انّ شيعتنا الفاطميون و العلويون و الهاشميون<sup>١</sup>.

ولو خصّصت الآية باولاد فاطمة عليها السلام اولادها الجسمانيين كما في بعض الاخبار من التلويح اليه لما كان بعيداً فانهم الوارثون حقيقةً و المصطفون واقعاً، و غيرهم من شيعتهم وارثون بايراثهم و مصطفون باصطفائهم و تبعيتهم.

و ورد انّ الظالم لنفسه الذي لا يقرّ بالامام، و المقتصد العارف بالامام، و السابق بالخيرات الامام<sup>٢</sup>.

و في بعض الاخبار فسّر الظالم بمن لا يعرف حقّ الامام.  
و عن الصادق عليه السلام: الظالم يحوم حول نفسه، و المقتصد يحوم حول قلبه، و السابق يحوم حول ربه<sup>٣</sup>.

و بهذه المضامين اخبار كثيرة، و استفاد من جملتها انّ ذريّة فاطمة عليها السلام الجسمانيين ان لم يعرفوا امامهم و لم يبايعوا معه كانوا مغفوراً لهم، و البائعين مع الامام البيعة الخاصة ان لم يخرجوا من حدود انفسهم و وقفوا في مهاوى انفسهم مغفور لهم بمحض حصول النسبة الايمانية من غير الوصول الى دار الايمان.

لكن: اقول لكم اخواني: لا تغتروا بامثال ذلك حتّى لا تجتهدوا في الخروج من مهاوى انفسكم و تقفوا على ملذّات و لاتعرفوا من الفقر الّا الحلق و الدلق لانكم لو ابقيتم النسبة الى الموت كان ذلك بل لكم

١. بصائر الدرجات ص ٦٥ باب ٢١ ح ٣

٢. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٣٨ و الخرائج و الجرائح ج ٢ ص ٦٨٧ ح ٩

٣. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٣٩ و معاني الاخبار ص ١٠٤ باب معنى الظالم لنفسه ح ١

المغفرة بل الترقى الى الدرجات العالية و لوجئتم بسيئات الجن و الانس، لكن ابقاء تلك النسبة مع عدم المبالاة بحفظها و عدم الاجتهاد فى الخروج عن مقام البهيمة فى غاية الاشكال و لو قطعت تلك النسبة العياذ بالله لكان عذاب المنقطع النسبة عذاباً لا يعذب الله احداً بذلك العذاب.

فكونوا على حذرٍ من قطعها، حفظنى الله و اياكم و وفقنى و اياكم.

(ذَلِكَ) الاصطفاء و الايراث او السبق بالخيرات (هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا) قرئ برفع جنات عدن مبتدء و خبر، او قرئ بنصبها منصوباً على شريطة التفسير، او بدلاً من الكتاب بدل الاشتمال، و على الوجهين تكون الجملة جواباً لسؤالٍ مقدر، و قرئ يدخلونها مبنياً للمفعول. (يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا) قرئ بالجر و النصب (وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ) لائق بالجنة لا من جنس حرير الدنيا.

(وَ قَالُوا) بعد ما رأوا مقامهم و طهارتهم عن كل ما لا يليق بالانسان (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ) على ما يليق انسانيتنا (إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ) لانه اذهب و ستر علينا ما يحزننا (شَكُورٌ) اعطانا على قليل اعمالنا بواسطة نسبتنا الى اوليائنا ما كنا لانتصور اعطاءه.

(الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ) اى دار الاقامة (مِنْ فَضْلِهِ) لا باستحقاقنا و هى اخيرة مراتب الجنات فان غيرها دار العبور (لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نُصَبٌ وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ) لغب لغباً كالنصر و لغوباً بضم اللام و فتحها كمنع و سمع و كرم اعياء اشد الاعياء.

و عن النَّبِيِّ ﷺ في حديثٍ يذكر فيه ما أعدَّ اللهُ لمحبيِّ عليٍّ عليه السلام يوم القيامة أنَّهم إذا دخلوا منازلهم وجدوا الملائكة يهنّونهم بكرامة ربِّهم حتّى إذا استقرّوا قرارهم قيل لهم: هل وجدتم ما وعد ربّكم حقّاً؟ - قالوا: نعم، ربّنا رضينا فارض عتّا، قال: برضاي عنكم و بحبّكم اهل البيت نبيني حللتهم داري و صافحتهم الملائكة فهنيئاً هنيئاً عطاءً غير مجدوذٍ ليس فيه تنغيص فعندها قالوا: الحمد لله الذي اذهب عتّا الحزن «الآية»<sup>١</sup>.

و عن أبي جعفرٍ عليه السلام أنّ رسول الله ﷺ سئل عن قول الله عزّ وجلّ: يوم نحشر المتّقين الى الرّحمن و فداً.

فقال: يا عليّ إنّ الوفد لا يكونون إلّا ركبناً «و ساق الحديث الى ان قال» فاذا دخل الى منزله في الجنّة وضع على رأسه تاج الملك و الكرامة و البس حلل الذهب و الفضة و الدرّ منظومة في الاكليل تحت التّاج «قال» و البس سبعين حلّة باللوانٍ مختلفه و ضروبٍ مختلفه منسوجة بالذهب و الفضة و اللؤلؤ و الياقوت الاحمر فذلك قوله عزّ وجلّ: و يحلّون فيها من اساور من ذهبٍ و لؤلؤاً و لباسهم فيها حرير<sup>٢</sup>.

و هذان الحديثان يدلّان على شمول الاصطفاء و ايراث الكتاب لذريّة فاطمة عليها السلام سواء كانوا جسمانيّين او روحانيّين (و الَّذِينَ كَفَرُوا) بالله او بمحمّد ﷺ او بآله عليه السلام او بالايمان او بالكتاب او بنعمة الولاية.

او بمطلق النّعم فانه مقابل قوله ثمّ اورثنا الكتاب لانه بمنزلة ان يقال: انّ الذين ءامنوا لهم كذا، و الذين كفروا (لَهُمْ نَارٌ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا) فيستريحوا من عذابها (وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا

١. تفسير الصّافي ج ٤ ص ٢٤١ و سعد السّعود ص ١١١

٢. تفسير الصّافي ج ٤ ص ٢٤٠، تفسير القمّي ج ٢ ص ٢٤٦-٢٤٧ و البرهان ج ٣ ص ٣٦٦



كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافُرٍ وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ) من الكفر بالولاية او بسائر ما ذكر.

روى عن عليٍّ عليه السلام أنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي ما بين من يحبك و بين ان يرى ما يقربه عيناه الا ان يعاين الموت، ثم تلا: ربنا اخرجنا نعمل صالحاً غير الذى كنا نعمل يعنى اعداء عليٍّ عليه السلام .<sup>١</sup>

و هذا الحديث يدلّ على ان المراد بالذين كفروا من كفر بالولاية و هو يدلّ على شمول الآية لمطلق المؤمنين بالولاية.

(أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ) بتقدير القول مثل قوله ربنا اخرجنا (ما يتذكر فيه من تذكر) فسّر العمر الذى يتذكر فيه بثمانى عشرة سنة .<sup>٢</sup>

و فى خبر انّ العبد لفى فسحة من امره ما بينه و بين اربعين سنة و بعد ذلك يوحى الله الى ملائكة انى قد عمّرت عبدى عمراً فغلظاً و شدد او احفظاً عليه قليل عمله و كثيره و صغيره و كبيره.

و فى خبر: العمر الذى اعذر الله فيه الى ابن ادم ستون سنة .  
و فى خبر اخر عن النبي صلى الله عليه وآله: من عمّره الله ستين سنة فقد أعذر اليه .<sup>٣</sup>

(وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ) جملة حالية (فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ) يدفع العذاب عنهم (إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: لا يظهر عداوة عليٍّ عليه السلام و الكفر به على ظاهر الاكثر فهل يعلم الله ذلك؟ - فقال: انّ الله عالم غيب

١. تأويل الايات الظاهرة ص ٤٧٤-٤٧٥

٢. من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ١٨٦ ح ٥٦١

٣. مجمع البيان ج ٧-٨ ص ٤١٠

السموات فكيف لا يعلم ما في قلوب عباده.

(إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) تأكيد للآزم الجملة السابقة و لذلك لم يأت بآءة الوصل (هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلْفًا فِي الْأَرْضِ) لنفسه فآءه جعلكم على مثاله او خلائف للماضين و هذه منقطة عن سابقها و تمهيد لما بعدها.

او هو جواب لسؤال مقدر ناش من سابقها كآءه قيل: هو يعلم ما فى الصدور؟ - فقال: هو الذى جعلكم خلائف فكيف لا يعلم ما فى صدوركم.

(فَمَنْ كَفَرَ) لا على غيره لان الله عادل و عالم بكفر الكافر و ايمان المؤمن (وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا) فان مقت الرب مورث لا محالة لخسار العبد.

(قُلْ) لهؤلاء المشركين بالله او بالولاية او المشركين اهويتهم بأمر ربهم (أَرَأَيْتُمْ) قد مضى تحقيق هذه الكلمة و آءها تستعمل بمعنى أخبرونى (شُرَكَاءَ كُمْ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونى) بدل من أرىتم (مآذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ) فضلاً عن السماء (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ ءَاتَيْنَاهُمْ كِتَابًا) فيه اذن منآ فى اشراكهم (فَهُمْ عَلَى بَيِّنَاتٍ مِنْهُ) من الكتاب او من الله فى الاشراك حتى يكونوا معذورين فى اتباع الشركاء.

يعنى ان هذا امر عظيم لا ينبغى ان يأخذه العاقل من دون دليل يدل عليه من كون الشريك خالفاً لشىء مواليد الارض او شريكاً فى شىء من اجزاء السماء، او اسبابها المؤثرة فى الارض، او كونه ذآحجة من

اللّٰهُ يَدُلُّ عَلَى شِرَاكْتِهِ اَوْ كَوْنِ الْمُشْرِكِ ذَاحِجَةً مِنَ اللّٰهِ تَعَالَى وَ لَيْسَ لَهُوْلَاءُ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ.

(بَلْ اِنْ يَّعِدُّ الظّٰلِمُونَ) اى المشركون او الشركاء فى الولاية (بَعْضُهُمْ) كلّ بعض منهم او رؤسائهم (بَعْضًا) اى كلّ بعض او رؤسائهم (الْاَغْرُورًا) وعداً لا حقيقة له بان يقول شركاء الولاية اتباعهم: نحن شفعاؤكم قالاً او حالاً.

فان ادّعاء الامامة و الخلافة ادّعاء للشفاعة او بان يقول رؤساء الضلالة: نحن نتحمّل خطاياكم، او يقولوا: نحن نحفظكم من محمد ﷺ او من البلايا، او نصركم فيما دهاكم، او بان يقول الاتباع: نحن معكم و نغزو عدوّكم و غير ذلك من الوعد الكذب.

(اِنَّ اللّٰهَ يُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ اَنْ تَزُوْلَا) اى يمسك سماوات الطّبع و ارضه من الزّوال عن امكنتهما، او المراد يمسك سماوات الارواح و اراضى الاشباح من الزّوال عن مقامهما، او سموات العالم الصّغير و ارضه من الزّوال.

و الجملة جوابٌ لسؤالٍ مقدّر كأنه قيل: فما للشركاء دخل فى السّماوات و الارض فى العالم الكبير و لا فى العالم الصّغير؟ - فقال بنحو الحصر: انّ الله لا غيره يمسك السّماوات و الارض ان تزولا.

(وَ لَئِنْ زَالَتَا اِنْ اَمْسَكْتَهُمَا مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِي) من بعد الله او من بعد الزّوال (اِنَّهُ كَانَ حَلِيْمًا) فلذلك لا يجعل فى عذاب الشركاء و عابديهم (عَفُوْرًا) يغفر لمن تاب منهم.

(وَ اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْْمَانِهِمْ) يمينا غليظاً (لَئِنْ جَاءَهُمْ

نَذِيرٌ لِّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ) من اليهود و النصارى و هذا  
 ديدن النساء و كل من كان على شيمتهن بان يقولوا: لو كان كذا لكان كذا،  
 فيمشون و يعيشون على قول: لو كان كذا.

قيل: ان قريشاً لما بلغهم ان اهل الكتاب كذبوا رسلهم ﷺ قالوا:  
 لعن الله اليهود و النصارى لو اتانا رسول ل نكونن اهدى من احدى الامم  
 (فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ) يعنى محمداً ﷺ (مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا) عن النذير  
 فضلاً ان يكونوا مهتدين او اهدى.

(أَسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ) مفعول له (وَمَكْرُ السَّيِّئِ) عطف  
 على استكباراً او هما مصدران و فعلا هما محذوفان.

(وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ) لان الماكر حين يمكر ليس الا  
 سخرية للشيطان و محاطاً به و محكوماً له، و الدخول تحت حكومة الشيطان  
 عذاب عاجل لانسانية الانسان قبل وصول مكره الى الممكور، و بعد وصول مكر  
 الماكر الى الممكور يكون ارتفاعاً للممكور اما في الدنيا و الآخرة، او في الآخرة،  
 و تنزلاً للماكر فيهما او في الآخرة فقط.

(فَهَلْ يَنْظُرُونَ) اى ينتظرون (إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ) فى الرسل و  
 المكذبين الماكرين بتعذيبهم و احاطة و بال مكرهم بهم (فَلَنْ تَجِدَ  
 لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا) عن المستحق الى  
 غير المستحق.

(أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ) حتى يشاهدوا اثار الرسل و اثار  
 مصدقهم و مكذبهم (فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ  
 قَبْلِهِمْ) فيعتبروا بهم و يتأسوا بالمصدقين و يجتنبوا عن مثل افعال

المكذّبين و اقوالهم و قد مضى مكرراً تفسیر الارض و السير فيها بارض  
القرءان و الاخبار و السير الماضية و بارض العالم الصغير.

(وَ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً) فهو لاء اولى لضعفهم بان يجتنبوا عن  
مثل افعالهم (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ) عن انفاذ امره و امضاء  
سنّته (فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا) بجملة الاشياء  
فيعلم تكذيب المكذب و استكباره و مكره و تصديق المصدق و تسليمه  
(قديراً) على ما يريد.

(وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ) كأنه توهم متوهم ان الله ان كان عالماً بهم و  
قديراً على مؤاخذتهم فلم لا يؤاخذهم؟! فعطف قوله و لو يؤاخذ الله.  
(النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا) رفعاً لذلك التوهم (مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا) اى  
ظهر الارض (مِنْ دَاءِ آيَةٍ) بشؤم اعمال بنى ادم و مؤاخذه دواب الارض  
بمؤاخذتهم (وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ  
اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا) فيجازى كلاً باعماله و لا يفوت احد منه.

## سورة يس

مكيّة كلّها، و قيل: ألاءية منها و هي قوله: و اذا قيل لهم أنفقوا  
مما رزقكم الله (الآية) نزلت بالمدينة و هي ثلاث و ثمانون آية<sup>١</sup>.

و قد ورد في فضلها أخبار كثيرة و أنّها قلب القرآن، و عن ابى  
عبدالله عليه السلام انه قال: من قرأ سورة يس في عمره مرّة كتب الله له بكلّ  
خلق في الدنيا و بكلّ خلق في الآخرة و في السماء بكلّ و احد الفى الف  
حسنة، و محاه عنه مثل ذلك و لم يصبه فقر و لا غرم و لا هدم و لا نصب و  
لا جنون و لا جذام و لا وسواس و لا داء يضرّه، و خفف الله عنه سكرات  
الموت و أهواله و ولّى قبض روحه، و كان ممن يضمن الله له السّعة في  
معيشته و الفرح عند لقائه و الرّضا بالثّواب في آخرته، و قال الله تعالى  
لملائكته اجمعين من فى السّموات و من فى الارض: قد رضيت عن  
فلان فاستغفروا له.

(يس) قد مضى فى أوّل البقرة و فى غيرها ما يكفى لبيانها، و قد  
ورد فى الاخبار أنّ يس و نون من اسماء محمّد ﷺ، و قيل هيهنا: أنّ يس  
معناه يا انسان بلغة طيّ.

و قرئ يس و نون باظهار التّون فى الوصل على الاصل، و قرئ بادغام  
التّون فى الواو على خلاف الاصل.

و قرئ بكسر التّون بناء كجبر، و بفتحها بناء كايين، او باضمار حرف القسم

١. ثواب الاعمال ص ١٣٨ ح ١

و منع الصّرف و بالضمّ بناء كحيث، او اعراباً على تقديره.

هذه يس (وَ الْقُرْءَانِ الْحَكِيمِ) اقسام تأكيداً و اقسام بالقرءان تفخيماً له يكون دليلاً على رسالته بالقرءان، و كون القرءان حكيماً لا شتماله على دقائق العلوم بل دقائق العمل.

(إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) و هو الولاية التكوينية و التكوينية و هي الطريق المستقيم الى كل خير و الطريق الموصل الى الله و هذه الكلمة تثبيت له ﷺ على ما هو عليه و لامته وردع لمنكريه.

(تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ) قرئ بالرفع خيراً لمحذوف إشارة الى القرءان و كون التنزيل بمعنى المنزل، او إشارة الى التنزيل المشهود له، و قرئ بالتّصب مصدرراً لفعله المحذوف او مفعولاً لا عنى او امدح محذوفاً.

و قرئ بالجرّ على البدل من القرءان، و اضاف التنزيل الى العزيز الرحيم رفعاً لخوفه عن غيره و تقوية لخوفه و رجائه منه.

(لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ) عن الله و عقابه و ثوابه و امره و نهييه.

و فى خبرٍ منسوبٍ الى الصادق عليه السلام اشعارٌ بانّ المعنى لتنذر بولاية أمير المؤمنين عليه السلام<sup>١</sup>.

فهم غافلون عنها و ذلك انّ الولاية غاية الرسالة و اصل جملة الاحكام و الوعدات و الوعيدات.

(لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ) بدخول النار او بالعذاب (على أَكْثَرِهِمْ) و فى

١. تفسير الصّافى ج ٤ ص ٢٤٥ والكافى ج ١ ص ٤٣١ ح ٩

الخبر المذكور أنه قال: ممّن لا يقرّون بولاية عليّ (عليه السلام) امير المؤمنين (عليه السلام) و  
الائمة من بعده (عليه السلام).

(فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) بولاية عليّ (عليه السلام) بالبيعة على يده او ايدى  
خلفائه (عليه السلام)، وفي ذلك الخبر أنه قال بولاية امير المؤمنين (عليه السلام) و الاوصياء  
من بعده فلما لم يقرّوا كانت عقوبتهم ما ذكر الله.

(إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا) هي صور اعمالهم او جزاء  
اعمالهم بناء على تجسّم الاعمال و جزاء العامل بصورة اخرى اخروية  
مناسبة لصورة الاعمال المجسّمة.

و الاتيان بالماضى اما لتحقق و قوعه او للاشارة الى ان الاغلال  
تكون في اعناقهم في الدنيا لكن مداركهم خدرة لا يدر كونها و ذلك ان  
الاغلال الاخروية مأخوذة من الاخلاق الدنيوية و هي في الدنيا محيطة  
بهم و في الآخرة تظهر بصورة الاغلال.

(فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ لَسَعَتَهَا و احاطتها بجميع ابدانهم (فَهُمْ  
مُفْمَحُونَ) اقمح الغلّ الاسير، ترك رأسه مرفوعاً لضيقه (وَ جَعَلْنَا مِنْ م  
بَيْنَ أَيْدِيهِمْ) يعنى من جهة دنياهم او من جهة ءاخرتهم (سَدًّا و مِنْ  
خَلْفِهِمْ سَدًّا) حتى لا يبصروا من جهة دنياهم شيئاً يعتبروا به و لا من  
جهة ءاخرتهم (فَأَغْشَيْنَاهُمْ) من جميع جوانبهم.

(فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ) قدّامهم و خلفهم و لا ايمانهم و شمائلهم  
لاغشائهم بالسدين، و لا يبصرون ما تحت اقدامهم لمنع الغلّ ذلك، و لا ما  
فوق رؤسهم لذلك، و ذكر في نزول الآية اشياء من اراد فليرجع الى  
المفصّلات.



(وَسَوْءَ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) وفي الخبر المنسوب الى الصادق عليه السلام انه قال: فهم لا يؤمنون بالله و بولاية علي عليه السلام و من بعده <sup>١</sup>.

و قد سبق بيان هذه الكلمات في اول البقرة (إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَانََ الْغَيْبِ) قد مضى مكرراً انّ الذكر هو الولاية التكوينية و التكليفية و انّ محمداً صلى الله عليه و آله و علياً عليه السلام لكونهما متّحدين مع الولاية يكونان ذكراً.

و انّ القرءان ايضاً صورة الولاية، و انّ الذكر اللسانيّ و الخياليّ صورة ذلك الذكر فالمقصود بالذكر ههنا هو الولاية التكوينية التي هي عبارة عن الفطرة الانسانية و من اتّبع الفطرة الانسانية علم بحسب فطرته بالله، و من علم بالله خشية، و لا ينفع الانذار الا لمن توجه الى فطرته و قذف الله في قلبه نور العلم و خشى ربه.

(فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ) عظيمة لجميع مساويه (وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ) لانقصان و لانفاد فيه و لامنة فيه على المأجور (إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى) تعليل و تسلية و وعد و وعيد.

(وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا) من الاعمال التي لا تبقى بصورها عليهم (وَ ءَاثَارَهُمْ) من العلوم و الاخلاق و ءاثار الاعمال التي عملوها فبقي ءاثرها على نفوسهم (وَ كُلُّ شَيْءٍ) غير المذكورات (أَخْصَيْنَاهُ) اي كتبناه (فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ) هو اللوح المحفوظ، او القلم الاعلى، او الامام الذي هو بنفسه علم الله بكلّ شيء فانّ الله بكلّ شيء عليم في بيوت اذن

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٤٧ و تفسير القمي ج ٢ ص ٢١٢

اللّه ان ترفع و تلك البيوت هي ائمة الناس.

(وَ أَضْرِبْ لَهُمْ) اي اذكر لهم (مَثَلًا) اي حالاً شبيهة بحالهم حتى يتنبهوا بقبح احوالهم و افعالهم (أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ) اي مثل اصحاب القرية و هو بدل من مثلاً بجعل اضرب متعدياً لو احد او مفعول اول لا ضرب و مثلاً مفعول ثانٍ له و القرية انطاكية ارسل اليها عيسى عليه السلام او ارسل الله اليها كما في بعض الاخبار.

(إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ إِذْ أَرْسَلْنَا) اذا الاولى بدل من اصحاب القرية بدل الاشتمال، و اذا الثانية بدل من الاولى (إِلَيْهِمْ أَتَيْنَ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا) اي قويناهما (بِثَالِثٍ) هو شمعون او نبي من الله تعالى و كان اسم الرسولين يحيى و يونس عليه السلام.

(فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ) نقل عن الباقر عليه السلام ان الله ارسل الى مدينة انطاكية رجلين فجاء اهم بما لا يعرفون فغلظوا عليهما فأخذوهما و حبسوهما في بيت الاصنام «الى آخر الحديث المذكور في التفسير».

و في رواية بعث عيسى عليه السلام هذين الرسولين فأتيا انطاكية و لم يصلا الى ملكها و طالت مدة مقامهما فخرج الملك ذات يوم فكبرا فأخذهما الملك و حبسهما في بيت الاصنام فبعث عيسى عليه السلام شمعون الصفا رأس الحواريين فدخل شمعون البلدة منكراً و نصر الرسولين و ادخل الملك و اهل البلدة في الدين كما في التفسير<sup>١</sup>.

(قَالُوا مَا آتَيْنَاكُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا) اثبتوا لهما البشرية و حصروهما فيها باعتقاد انها تنافي في الرسالة من الله المجرد من المواد و نقائصها

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٤٧ و تفسير القمي ج ٢ ص ٢١٢

(وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ) لانَّ الرَّحْمَنَ لَا يَنْزِلُ إِلَى الْبَشَرِ (إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ) بمنزلة النتيجة.

(قالوا) بعد ما اصرّوا على الانكار بتأكيداتٍ عديدةٍ (رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) لغاية انكارهم لم يقتصروا على المدعى و تأكيداتاه.

(قالوا) إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا عَمَّا تَقُولُونَ وَ هُوَ الَّذِي تَطَيَّرْنَا بِهِ (لَنَرَجْمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُم) علاوة عن الرجم (مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ) قالوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ) قد مضى هذه الكلمة مكررةً (أَلَيْسَ ذُكِّرْتُمْ) تطيّرتم او توعّدتم.

(بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّشْرِفُونَ) فى جميع الامور فلاغرو فى ان تعذبونا بعد ان تذكّرتم باتا لا نقول الا الحق.

(وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى) هو حبيب التجار مؤمن ءال يس.

قيل: انه ءامن بمحمّد ﷺ و بينهما ستمائة سنة، و كان فى غار يعبد الله فلما بلغه خبر الرّسل اظهر دينه ١.

و عن النّبىّ ﷺ انه قال: الصّدّيقون ثلاثة: حبيب التجار مؤمن ءال يس، و حزقيل مؤمن ءال فرعون، و على بن أبى طالب ﷺ ٢.

(قَالَ يَاقَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا) فلذلك كانوا احقّاء بالاتباع لعدم نظرهم الى دنياكم فليس لهم هم الا

١. تفسیر البيضاوى ج ٢ ص ٢٧٨

٢. امالى الصدوق ص ٣٨٥ ح ١٨

ءاخرتكم.

(وَهُمْ مُهْتَدُونَ) لظهور اهتدائهم من اقوالهم و افعالهم (وَمَا لِي  
لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي) و الفاطر اولى بالعبادة من كل معبود.

(وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) و من كان رجوع الخلق اليه ءاخر الامر اولى  
بان يعبد (ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً إِن يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ  
عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا) و المعبود لابد و ان يدفع عن العابد و ان لم يدفع  
فلا اقل ان يشفع عند من يريد به ضرراً (وَلَا يُنْقِذُونَ) منه (إِنِّي إِذًا لَفِي  
ضَلَالٍ مُّبِينٍ) اظهر ﷺ دينه حيث لا يرى فى التقيّة خير العباد و لانصر  
الرّسول ﷺ فقال:

(إِنِّي ءَأْمَنْتُ بِرَبِّكُمْ) الخطاب للرّسل ﷺ او لاهل القرية مع  
التلميح الى بطلان دينهم و حقّيّة دينه.

(فَاسْمِعُونِ قِيلَ أَدْخِلِ الْجَنَّةَ) يعنى قالت الملائكة او اللّٰه له  
بعد قتله بشارة له قبل الدّخول او اكراماً و اعزازاً.

(قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ  
الْمُكْرَمِينَ) فى حديثٍ نصح قومه حيّاً و ميّتاً.

(وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ) كما  
انزلنا يوم بدرٍ و الخندق بل كفينا امرهم بصيحةٍ (وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ) ما  
نافية او موصولة معطوفة على جندي اى و ما انزلنا على قومه ما انزلنا على السّابقين  
من الاحجار و الامطار و الرّياح.

(إِنْ كَانَتْ) اخذتنا (إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً) صاح بها جبرئيل (فَإِذَا  
هُمْ خَامِدُونَ) يناحسرةً على العباد) يا قوم حسرة على العباد او جعل

الحسرة مناداة على عادة العرف (مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ) تعريض بأمة محمد ﷺ و تنبيه لهم.

(أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ) قد مضى نظير الآية فى آخر سورة هود عند قوله: وَأَنْ كَلَّا لَمَّا لِيُوقِنَهُمْ رَبِّكَ أَعْمَالَهُمْ.

(وَءَايَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ) و هو دليل على علمنا و قدرتنا و اهتمامنا بهم و عدم اهمال شىء بلاغاية و ان احياءنا لهم ليس الا لغاية متقنة (وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ) عطف على ثمره و الضمير راجع الى المذكور و المراد من ما عملت ايديهم انواع العصيرات و ما يجففونه من الثمار او ما يصنعونه من مطلق الحبوب و الاثمار، او لفظة ما نافية و الجملة حالية.

(أَفَلَا يَشْكُرُونَ) و ينبغى ان يشكروا و يلاحظوا المنعم فى تلك النعم، و يعظموه بطلب امره و نهييه و امتثالهما.

(سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا) اى اصناف المواليد (مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ) من انواع النبات و الاشجار (وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ) من اصناف المعادن و الحيوان التى لم يروها و لم يسمعوها بها.

(وَءَايَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ) نزيله مستعار من سلخ الشاة (فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ).

عن الباقر عليه السلام يعنى قبض محمد ﷺ و ظهرت الظلمة فلم يبصروا

فضل اهل بيته<sup>١</sup>.

(وَ الشَّمْسُ تَجْرِي) مبتدئ و خبر و يدل على كونها آية ذكر الجملة في ذيل تعداد الآيات او الشمس عطف على الليل.

(لُمُسْتَقَرًّا لَهَا) اي لمستقر لجريها من منطقتها بحيث لا يتجاوزها الى غيرها و الا فلا سكون لها حتى يكون لها مستقر (ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ) الذي لا يمنع من امضاء امره و ارادته مانع (الْعَلِيمِ) الذي يعلم مصالح كل شىء و غاياتها المترتبة عليه فيوجدته مشتملاً على تلك المصالح و الغايات لعدم المانع له من ايجاده كذلك.

(وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ) الثمانية و العشرين المشهورة المعروفة عند العرب و لذلك لم يذكر من اوضاع الفلك الا تلك المنازل فان العرب كانوا يأخذون احكام النجوم من تلك المنازل و كون القمر فيها و نظره الى سائر الكواكب فيها.

(حَتَّىٰ عَادَ) بعد انتهاء سيره الى المنزل الاول (كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ) العرجون العثكول من النخل او العنب عليه التمر او العنب مقصوده تشبيهه في دقته و اعوجاجه بالعرجون اليابس الدقيق المعوج.  
(لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ) لتباين افلاكهما و اختلاف مجاريهما و سرعة سير القمر و بطوء سير الشمس، او المعنى لا الشمس ينبغى لها ان تفوق القمر فلا تدعه ان يظهر نوره كما ان شمس الارواح لا ينبغى لها ان تفوق اعمار النفوس و المثل فيفنيها.  
(وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ) فائقها بحيث لم يكن يدع النهار يظهر،

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٥٣ و الكافي ج ٨ ص ٣٧٩ (قطعة من حديث ٥٧٤)

او آية الليل التي هي القمر لا ينبغي لها ان تدرك اية النهار و هي الشمس، او المعنى ليس وجود الليل سابقاً على وجود النهار.

روى عن الاشعث بن حاتم، قال: كنت بخراسان حيث اجتمع الرضا عليه السلام و الفضل بن سهل و المأمون بمر و فوضعت المائدة فقال المأمون: ان رجلاً من بني اسرائيل سأل بالمدينة فقال: النهار خلق قبل ام الليل، فما عندكم؟ قال: فأداروا الكلام فلم يكن عندهم في ذلك شيء فقال الفضل للرضا عليه السلام: اخبرنا بها اصلحك الله، قال: نعم، من القرءان ام من الحساب؟

قال الفضل: من جهة الحساب، فقال: قد علمت يا فضل ان طالع الدنيا السرطان و الكواكب في مواضع شرفها فزحل في الميزان و المشتري في سرطان و الشمس في الحمل و القمر في الثور فذلك يدل على كينونة الشمس في الحمل في العاشر من الطالع في وسط السماء فالنهار خلق قبل الليل، و في قوله تعالى: لا الشمس ينبغي لها ان تدرك القمر و لا الليل سابق النهار اي قد سبقه النهار<sup>١</sup>.

(وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) يعنى كل من الشمس و القمر و سائر اصناف النجوم في فلك يسبحون، حمل الجمع على كل اماً باعتبار تقدير المضاف اليه اصناف النجوم، او لجعل كل من النجوم جماعات، فان كلاً له نفس ذات جنود، و جمع العقلاء لكون كل ما في السماء عقلاء.

و عن الصادق عليه السلام خلق النهار قبل الليل، و الشمس قبل القمر، و الارض قبل السماء<sup>٢</sup>.

١ و ٢. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٥٣ و الاحتجاج ج ٢ ص ٣٥٢

و فى خبر: و خلق النور قبل الظلمة<sup>١</sup>.

(وَءَايَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ) باصناف الحيوان او باصناف الاجناس، و الذريّة من الذرّ بمعنى النّشر، او من الذرّ بمعنى الخلق، او بمعنى التّكثير تطلق على ولد الرّجل و على نسل الثّقيلين و على النّساء، يستوى فيها المفرد و الجمع و قد تجمع و المراد بها ذريّة الموجودين باعتبار حمل ءابائهم و لم يقل: حملنا انفسهم.

لانّ حمل الذريّة يستلزم حملهم فهو يفيد حملهم مع الامتتان عليهم بحمل ذريّاتهم و نساءهم، و المراد بالفلك سفينة نوح عليه السلام، او المراد بالذريّة الآباء لانّها من الذرّ بمعنى الخلق، و المراد بالفلك سفينة نوح كما قيل، او المراد بالذريّة الاولاد و النّساء، و المراد بالفلك السفن الجارية، و الامتتان بحمل الذريّة و النّساء لانّهم ضعفاء لا يقدرّون على السير فى البحر بنحوٍ اخر و لا على السير فى البرّ بالمشى.

و القرينة على ذلك قوله:

(وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ) من الدّوابّ لتيسير المشى فى البرّ لهؤلاء الضّعفاء (وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ) و التّأديّة بالشّروط المستقبل دليل المعنى الاخير.

(فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ) بمنع الغرق و دفعه عنهم (وَ لَا هُمْ يُنقَذُونَ) بعد الغرق (إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ) الاستثناء منقطع بمعنى لكن لم نغرقهم رحمةً منّا او لكن نرحمهم رحمةً منّا، او الاستثناء متّصل من قوله لا صريخ لهم و لا هم ينقذون، او متّصل من

١. تفسير الصّافى ج ٤ ٢٥٤ و الكافى ج ٨ ص ١٤٥ ح ١١٦



نغرقهم بمعنى ألا حالكوننا نرحمهم رحمةً منا.  
 (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ) من حوادث الدنيا و  
 عذابها، او من عقبات الآخرة و عقوباتها (وَ مَا خَلْفَكُمْ) يعلم بالمقايسة.  
 و عن الصادق عليه السلام معناه اتقوا ما بين ايديكم من الذنوب و ما  
 خلفكم من العقوبة<sup>١</sup>.

(لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) اعرضوا و لم يقبلوا حذف الجواب بقريئة  
 قوله (وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ ءَايَةٍ مِنْ ءَايَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا  
 مُعْرِضِينَ) لانهم تمرنوا على الاعراض.  
 (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ) على المحتاجين (قَالَ  
 الَّذِينَ كَفَرُوا) بالله او بمحمد صلى الله عليه وآله او بعلي عليه السلام و ولايته (لِلَّذِينَ  
 ءَامَنُوا) مخاطبين لهم.

(أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ) تخصيص المؤمنين بالخطاب  
 اما للتهمك بهم كأنهم تعرّضوا بانكم مقرّون بالله و انه رازق كل مرزوق  
 فلو كان الامر كما تذكرون كنتم انتم اولى باطعامه، او مقصودهم ابداء  
 العذر في عدم الانفاق بان الله اولى منا بالاعطاء فلما لم يشأ الله  
 اطعامهم كنا اولى بعدم الاطعام.

(إِنْ أَنْتُمْ) في هذا القول او في الاقرار بالله او بمحمد صلى الله عليه وآله او  
 بعلي عليه السلام.

(إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ) اي وعد  
 العذاب الذي تعدوننا انتم و صاحبكم او وعد القيامة و احيائنا للجزاء و

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٥٤ و مجمع البيان ج ٧-٨ ص ٤٢٧

عذابنا عندها.

(إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) فِي أَنْ لَنَا مُبَدَأٌ وَأَنْهُ يَبْعَثُنَا بَعْدَ مَوْتِنَا، وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَسُولٌ مِنْهُ وَأَنَّ مَا يَقُولُهُ صَدَقَ.

(مَا يَنْظُرُونَ) أَي مَا يَنْتَظِرُونَ (إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً) هِيَ النَّفْخَةُ الْأُولَى يَعْنِي أَنَّ أَنْتَظَرَهُمْ لَيْسَ إِلَّا النَّفْخَةُ الْأُولَى الَّتِي هِيَ نَفْخَةُ الْأَمَاتَةِ وَبَعْدَ النَّفْخَةِ الْأُولَى يَكُونُ الْمَوْعُودُ

(تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ) يَخْتَصِمُونَ، قَرِيٌّ يَخْصِمُونَ بِفَتْحِ الْيَاءِ وَكَسْرِ الْخَاءِ وَتَشْدِيدِ الضَّادِ، وَبِكَسْرِ الْيَاءِ كَذَلِكَ، وَبِفَتْحِ الْخَاءِ وَالْيَاءِ وَتَشْدِيدِ الضَّادِ وَبِاسْكَانِ الْخَاءِ وَتَشْدِيدِ الضَّادِ، وَقِيلَ: أَنَّهُ غَلَطَ وَالْكَلِّ مَغْيِرٌ اخْتَصَمَ، وَقَرِيٌّ مِنَ الثَّلَاثَةِ الْمَجْرَدِ يَعْنِي تَأْخُذَهُمْ حَالِ كَوْنِهِمْ مَخَاصِمِينَ فِي مَعَامَلَاتِهِمْ.

فِي حَدِيثٍ: تَقُومُ السَّاعَةُ وَالرَّجُلَانِ قَدْ نَشَرَا ثَوْبَهُمَا يَتْبَايَعَانَهُ فَمَا يَطْوِيَانَهُ حَتَّى تَقُومَ، وَالرَّجُلُ يَرْفَعُ أَكْلَتَهُ إِلَى فِيهِ فَمَا تَصِلُ إِلَى فِيهِ حَتَّى تَقُومَ، وَالرَّجُلُ يَلِيطُ حَوْضَهُ لِيَسْقَى مَا شِئْتَهُ فَمَا يَسْقِيهَا حَتَّى تَقُومَ، وَقِيلَ: هُمْ يَخْتَصِمُونَ هَلْ يَنْزِلُ بِهِمُ الْعَذَابُ أَمْ لَا؟<sup>١</sup>

(فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ) عَنِ الْقَمِيِّ: ذَلِكَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يَصَاحُ فِيهِمْ صَحِيَّةٌ وَهُمْ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَتَخَاصِمُونَ فَيَمُوتُونَ كُلُّهُمْ فِي مَكَانِهِمْ لَا يَرْجِعُ أَحَدٌ إِلَىٰ مَنْزِلِهِ وَلَا يُوصِي بِوَصِيَّةٍ.

(وَنُفِخَ فِي الصُّورِ) اعْنَى النَّفْخَةَ الثَّانِيَةَ وَكَانَتْ سَبْقَ فِي سُورَةِ الْمُؤْمِنُونَ بَيَانٌ وَتَفْصِيلٌ لِلصُّورِ وَالنُّفْخِ، وَلَمَكَثَ الْخِلَافُ بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ، وَكَيْفِيَّةُ النَّفْخِ وَاحْيَائِهِمْ.

١. مجمع البيان ج ٧-٨ ص ٤٢٧

(فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ) ای من القبور الترابیة او من القبور البرزخیة.

عن الباقر عليه السلام: انّ القوم كانوا فی القبور فلما قاموا حسبوا انهم كانوا نیاماً<sup>١</sup>.

(إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ) يسرعون (قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا) نسب الى علي عليه السلام انه قرأ من بعثنا بمن الجارّة و المصدر<sup>٢</sup>.  
(هُذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ) قالوها تحسراً و فی حدیث الباقر عليه السلام السابق: قالت الملائكة: هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون.

(إِنْ كَانَتْ) ای النفخة او البعثة (إِلَّا صَيِّحَةً وَاحِدَةً) هی النفخة الاخيرة (فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ) بیان لتسهيل امر البعث و استغنائه عن الاسباب.

(فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) انّ أصحاب الجنة اليوم في شغلٍ فاكهون) یعنی انّ اصحاب الجنة فارغون من الحساب و في شغلٍ عظيم فخير متلذذون به بخلاف اصحاب الشمال فانهم في الحساب و في العذاب معذبون.

عن الصادق عليه السلام: شغلوا بافتضاض العذاري<sup>٣</sup>.

(هُمُ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظُلُمٍ عَلَىٰ آرَاءِكِ) ای السرر المزينة جمع الأريكة و هي سرير في حجلة و كل ما يتكأ عليه من سرير و منصة و

١. تفسیر القمی ج ٢ ص ٢١٦

٢. جوامع الجامع ص ٣٩٤

٣. تفسیر الصافی ج ٤ ص ٢٥٧ و مجمع البيان ج ٧-٨ ص ٤٢٩

فراش او سرير منجد مزين في قبة او بيت (مُتَكُونًا).

عن الباقر عليه السلام انه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اذا جلس المؤمن على سريره فرحاً<sup>١</sup>.

(لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ) عظيمة لذينة لا يمكن و صفها (وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ) ما يشتهون او ما يتمنون من قولهم ادع على ما شئت، او ما يدعونه في الدنيا من الجنة و نعيمها بسبب ايمانهم، او ما يدعونه في الدنيا من لقاء الله.

(سَلَامٌ) بدل من ما يدعون او خير مبتدئ محذوف اي هو سلام او مبتدئ خير محذوف اي لهم سلام (قَوْلًا) حال موطئة (مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ) صفة قولاً و هو فوق كل نعم الجنان (وَأَمْتَارُوا) اي يقال امتازوا.

(الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمَجْرُمُونَ) يعني بعد ما جمعهم الله يوم اهل الجنة بالدخول في الجنة و يقال لاهل النار: امتازوا عن اهل الجنة.

عن القمي: اذا جمع الله الخلق يوم القيامة بقوا قياماً على اقدامهم حتى يلجمهم العرق فتنادوا: يا رب حاسبنا و لو الى النار قال: فيبعث الله عزوجل رياحاً فتضرب بينهم و ينادى مناد: و امتازوا اليوم ايها المجرمون فيميز بينهم فصار المجرمون في النار، و من كان في قلبه الايمان صار الى الجنة.

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ) حال او مستأنف جواب سؤالٍ مقدرٍ بتقدير القول، او ابتداء كلام من الله للحاضرين.

(يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ) عبادة طاعة كعبادة

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٥٧ و تفسير القمي ج ٢ ص ٢٤٦

اكثر الناس له فيما يأمره و ينهاه، او عبادة عبودية كعبادة الابليسيّة.  
 (إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَأَنْ أَعْبُدُونِي) عبادة طاعة في طاعة  
 خلفائي و عبادة عبودية بالاستكانة لي (هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَ لَقَدْ  
 أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا) قرئ جِبِلًّا بكسر الجيم و الباء و تشديد اللام، و قرئ جِبِلًّا  
 بضم الجيم و سكون الباء و تخفيف اللام، و قرئ بضم الجيم و الباء و تشديد اللام،  
 و قرئ جبلا بضمهما و تخفيف اللام، و معنى الجميع الخلق و الخلق الكثير.

(كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ  
 أَضَلُّوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ  
 وَ تَكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) عن الباقر عليه السلام  
 و ليست تشهد الجوارح على مؤمن إنما تشهد على من حقت عليه كلمة  
 العذاب، فاما المؤمن فيعطى كتابه بيمينه قال الله عزوجل فاما من اوتى  
 كتابه بيمينه فاولئك يقرؤن كتابهم و لا يظلمون فتيلًا.

(وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ) يعنى مسخنا اعينهم فى  
 الدنيا حتى لا يبصروا فى الدنيا او مسخنا اعينهم فى الآخرة (فَاسْتَبَقُوا  
 الصِّرَاطَ) للسلوك عليه.

(فَأَنزِلُ يُبْصِرُونَ) الطريق و مافيه فضلاً عن غيره (وَ لَوْ نَشَاءُ  
 لَمَسَخْنَاهُمْ) بتبديل صورهم الانسانية الى الصور الأخر (على  
 مَكَانَتِهِمْ) على منزلتهم او ثابتين فى امكنتهم.

(فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ) و لا رجوعاً (وَ مَنْ  
 نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ) اى فى خلقته بان نجعل اعضاءه و قواه فى  
 الانتقاص، او ننكسه بين الخلق بان نجعله منحياً او منتقاصاً من اعضاءه

وقواه والجملة حاليّة لتأييد القدرة على الطمس و المسخ.  
 (أَفَلَا يَعْقِلُونَ) افلا يتنبّهون فيصرون عقلاء، او افلا يتفكّرون  
 فيعقلون ان الانتقاص في الخلقه ينتهى الى الفناء.  
 (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ) حتّى يكون القرءان الذى يجرى  
 على لسانه شعراً موزوناً مقفّى، او كلاماً شعرياً لا حقيقة له و كان يتزيّن  
 بتمويهاتٍ و تخييلاتٍ لا حقيقة لها.  
 فانّ الشعر يطلق على الكلام الموزون، و على الكلام الشعريّ  
 الذى يكون باطلاً و ظاهراً بصورة الحقّ بتمويهاتٍ و تزييناتٍ، و نسبوا  
 كليهما اليه.

و لما كان الشعراء فى اغلب الامر بقوة فصاحتهم و طلاقة لسانهم  
 يأتون بكلامٍ منظومٍ او منشورٍ يجذب قلوب السامعين و رأوا منه مثل  
 ذلك قالوا: انه شاعر و كلامه شعر، و لما ارادوا ان يقولوا ان كلماته محض  
 تخييلاتٍ من غير حقيقة له قالوا: انه مجنون يعنى انه آت بكلام مموّةٍ  
 لا حقيقة له كما ان المجنون يأتى بكلامٍ لا حقيقة له لكن فرق بين الشاعر  
 الآتى بالكلام المموّة.

و المجنون الآتى بالكلام الظاهر البطلان الغير المموّة، و لا  
 يستفاد من هذا ذمّ الشعر على الاطلاق بل ذمّ ما ارادوا من نسبة الشعر  
 اليه ﷺ.

فانه ﷺ مدح الشعر و اصغى الى الشعراء و مدح الحسن بن  
 ثابت، و روى انه كان يتمثل بقول الشعراء لكن كان يغيّر الشعر و لم يأت  
 به موزوناً و لكن الرواية من طريق العامة.

وقد نسب الى ائمتنا عليهم السلام اشعارٌ كثيرة و نسب اليهم عليهم السلام أنهم كثيراً ما كانوا يتمثلون بالاشعار و كانوا يصلون الى من كان يقول فيهم شعراً.  
(وَمَا يَنْبَغِي لَهُ) يعنى انا لم نعلمه كلاماً شعرياً و لم يكن شأنه ان نعلمه ذلك و لم يكن بنفسه ان يأتى بذلك.

(إِنْ هُوَ) اى القراء ان الجارى على لسانه (إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ) كلام جامع لطر فى الدنيا و الآخرة القالب و القلب و الروح (مُبِينٌ) ظاهر صدقه و جامعيته، او مظهر لصدقه و جامعيته بمضامينه.

(لِيُنذِرَ) القراء ان او محمد صلى الله عليه وآله (مَنْ كَانَ حَيًّا) بالفطرة كما عن على عليه السلام انه فسره بمن كان عاقلاً<sup>١</sup>.

يعنى من كان حياً بالحياة الانسانية بان كان حبل الله فيه ظاهراً غير منقطع و لا محتجب تحت حجب الاهوية، او من كان حياً بالحياة التكليفية الحاصلة بالبيعة الخاصة الولوية المورثة للحبل من الناس، و انذار الحى ليس الا من جهة كفره الساتر لذينك الحبلين.

(وَ يَحِقُّ الْقَوْلُ) بدخول النار (على الكافرين) لم يقل و يعذب او يورث العذاب للاشعار بان العذاب ليس من قبل الله و لا من قبل خلفائه انما هو من قبلهم و ناش من سوء اعمالهم، و الخلفاء لما كانوا موازين للعباد و اعمالهم كانوا مظهرين بسوء اعمالهم و لواحقها.

(أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا) يعنى ملائكتنا العمالة فانهم ايدى الله (أَنْعَامًا) خص الانعام بالذكر من جملة ما ينتفع الانسان فى معاشه او معاده به لما فيها من المنافع المعاشية من المأكل

١. مجمع البيان ج ٧-٨ ص ٤٣٢

و المشروب و الملبوس و المركوب فهي نافعة له في جميع جهات معاشه  
دون غيرها و ينتفع بها في جهات معاده.

(فَهُمْ لَهَا مُالِكُونَ) بخلاف سائر ما ينتفع به من انواع النبات  
و الاشجار و المعادن فان اكثرها غير مملوكة لهم (و ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ) بحيث  
تنقاد لصبيانهم.

(فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ) من البانها و لحومها (وَ لَهُمْ  
فِيهَا مَنَافِعٌ) آخر من منافع ظهرها و اشعارها و اوبارها و اصوافها و  
جلودها (وَ مَشَارِبٌ) من البانها.

(أَفَلَا يَشْكُرُونَ) اي الا ينظرون الى ذلك؟! و لا يتفكرون ان خلق  
امثال ذلك مشتملة على ما يناسب الجهة التي ينبغي ان ينتفع الانسان  
بها ليس الا من عليم حكيم بصير قدير مدبر ذي عناية بالانسان  
فلا يشكرون تلك النعم؟!

(وَ اتَّخَذُوا) عطف على فلا يشكرون يعنى افلا يشكرون؟!  
بل يكفرون بان اتخذوا، او عطف على مجموع افلا يشكرون يعنى انهم  
لا يشكرون البتة و ينبغي ان يشكروا و اتخذوا بدلاً من الشكر.

(مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً) كفراناً به و بنعمه، و يجوز ان يكون عطفاً  
على لم يروا او على أو لم يروا (لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ) بالآلهة مع ان الله  
ناصرهم في جليلهم و حقيرهم و معطيهم في قليلهم و كثيرهم  
(لَا يَسْتَطِيعُونَ) جواب لسؤالٍ مقدرٍ او صفة لآلهة.

(نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحْضَرُونَ) يعنى انهم جند للآلهة و  
ينصرون الآلهة ينصرونهم و محضرون عند الآلهة كأن الشياطين او



نفوسهم تحضرهم عند الآلهة و الآلهة لعابديهم جنداً فأنها اتباع اهويتهم و ءاثارها محضرون فى النار، او العابدون جنداً للآلهة محضرون معهم فى النار.

(فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ) فى الله او فىك او فى خلافة خليفتك و الاخير هو المراد لانه غاية الرسالة.

(إِنَّا نَعْلَمُ) جواب سؤالٍ مقدّرٍ فى مقام التعليل (مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ) فلاتبال بما قالوا فاننا قادرون و سامعون لا قوالهم و عالمون بما ينوون و يستحقون.

(أَوْ لَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ) قذرة جماد من اضعف الاشياء (فَإِذَا هُوَ) رجل قادر قوى ناطق (خَصِيمٌ) يعنى ذو عقل و علم و نطق و قدرة و قوّة على الدّفع (مُبِينٌ) ظاهر او مظهر.

(وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا) هو قوله من يحيى العظام بعد اخذها و تفتيتها (وَ نَسِيَ خَلْقَهُ) من نطفة بلاسبق اثرٍ منه و الحال ان احياءه بعد بقاء روحه و سائر ءاثاره من المادّة و البدن المثالىّ و النفس الحيوانية و النفس الانسانية و الروح و العقل اسهل.

(قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ) من دون اثرٍ منها (وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ) فيعلم ما بقى منها ممّا ذكرنا و يعلم كيفية وصلها و فصلها و وضعها فى مواضعها.

اعلم، انّ الانسان له بدن طبيعى هو مركب لبدنه المثالىّ و له بدن مثالىّ هو مركب لنفسه الحيوانية و هى مركب لنفسه الانسانية و هى مركب لروحه و عقله.

و الباقي منه هو عقله و روحه و نفسه الانسانية و نفسه الحيوانية و بدنه  
المثالي و الفانى منه هو بدنه الطبيعي و هو مادة معتبرة في الانسان بنحو الابهام  
و انما التشخص و التحصل له ليس الا بتلك المراتب الباقية، الاترى ان بدنه  
الطبيعي من اول استقرار نطفته الى اخر عمره في الفناء و الانحلال و البتة  
لا يبقى منه شيء الى اخر عمره و مع ذلك هو من غير تبدل لشخصيته و  
تحصله و ذلك لما كررنا ذكره ان شبيبة الشيء هي فعليته الاخيرة و ما سوى فعليته  
الاخيرة مأخوذة بنحو الاجمال في شخصيته، و في الاخبار اشعار بما ذكر.

فانه ورد عنهم عليه السلام: ان اجزاءه الاصلية تبقى مستديرة عند صدره  
يعنى ان اجزاءه الغير الاصلية غير معتبرة فيه بنحو التفصيل.

و عن الصادق عليه السلام: ان الروح مقيمة في مكانها، روح المحسن في  
ضياء و فسحة و روح المسيء في ضيق و ظلمة، و البدن يصير تراباً كما  
منه خلق، و ما تقذف به السباع و الهوام من اجوافها مما اكلته و مزقته كل  
ذلك في التراب محفوظ عند من لا يعزب عنه مثقال ذرة في ظلمات  
الارض، و يعلم عدد الاشياء و وزنها، و ان تراب الر و حاتيين بمنزلة  
الذهب في التراب، فاذا كان حين البعث امطرت الارض مطر النشور  
فتربوا الارض ثم تمخض مخض السقاء فيصير تراب البشر كمصير  
الذهب من التراب اذا غسل بالماء، و الزبد من اللبن فيجمع تراب كل  
قالب الى قالبه فينتقل باذن الله القادر الى حيث الروح فتعود الصور باذن  
المصور كهيتها و تلج الروح فيها فاذا قد استوى لا ينكر من نفسه  
شيئاً<sup>١</sup>.

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢١٦ و الاحتجاج ج ٢ ص ٣٥٠

و عنه عليه السلام في نزول الآية قال: جاء أبي بن خلف فاخذ عظماً بالياً من حائطٍ ففتته ثم قال: يا محمد صلى الله عليه وآله اذا كنا عظماً و رفاتاً ائنا لمبعوثون خلقاً؟<sup>١</sup>

فنزلت (الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا) هو الشجر المرخ يؤخذ منه عودان فيسحق باحد هما الآخر فيوقد النار، و يسمى العود الاعلى زنداً و الاخرى السفلى زنده.

(فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ) ابتداءً فكيف بهم اعادةً.  
(بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ) شأنه الخلق كثيراً ابتداءً و اعادةً (الْعَلِيمُ) بكل ما يلزم خلق الخلق في الابتداء او الاعادة.

عن الصادق عليه السلام: و اما الجدل بالتي هي احسن فهو ما امر الله به نبيه صلى الله عليه وآله ان يجادل به من جحد البعث بعد الموت و احياءه له فقال حاكياً: و ضرب لنا مثلاً و نسي خلقه (الآية) فأراد من نبيه صلى الله عليه وآله ان يجادل المبطل الذي قال: كيف يجوز ان يبعث هذه العظام و هي رميم؟!

قال: قل يحييها الذي انشأها اول مرة افيعجز من ابتدأه لا من شيء ان يعيده بعد ان يبلى بل ابتدأه اصعب عندكم من اعادته ثم قال: الذي جعل لكم من الشجر الاخضر ناراً اي اذا كمن النار الحارّه في الشجر الاخضر الرطب ثم يستخرجها فعرفكم انه على اعادة من بلى اقدر ثم قال: او ليس الذي خلق السماوات و الارض بقادر (الآية) اي اذا كان خلق السماوات و الارض اعظم و ابعد في اوهاكم و قدركم ان تقدروا عليه

١. الاحتجاج ج ١ ص ٢١٣ مع اختلاف يسير

من اعادة البالى، فكيف جوزتم من الله خلق هذا الاعجب عندكم و  
 الاصعب لديكم و لم تجوزوا منه ما هو اسهل عندكم من اعادة البالى<sup>١</sup>.  
 (إِنَّمَا أَمْرُهُ) اى شأنه (إِذْءَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)  
 قد مضى فى اوائل البقرة عند قوله (بديع السموات و الارض) ما يغنى عن  
 بيان هذه الآية.

(فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) قد مضى فى سورة هود  
 عند قوله تعالى: (ما من دابة الا هو اأخذ بناصيتها) ما يغنى عن بيان هذه  
 الكلمة، و هكذا مضى بيان الاجمالى لها فى سورة المؤمنون عند نظير الآية  
 (وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) قد مضى مكرراً هذه الكلمة.

١. تفسير الصافى ج ٤ ص ٢٦٢ و الاحتجاج ج ١ ص ٢٢

## سورة الصافات

مكيّة كلّها، مائة و احدى و ثمانون آيةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(وَ الصّٰفٰتِ صَفًّا فَالزّٰجِرٰتِ زَجْرًا فَالتّٰلِیٰتِ ذِکْرًا )

اقسم تعالى بأصناف الملائكة فانّ الملائكة اصنافٌ، صنفٌ يقال لهم المقربون و المهيمون و القيام لا ينظرون و هم العقول الطويلة بلسان الفلاسفة، و صنفٌ يقال لهم الارواح و ارباب الانواع و ارباب الطلسمات.

و اليهم الاشارة فى الاخبار بقولهم بالحق : انّ فى العرش لديكاً اذا صاح صاحت الديكان فى الارض و انّ فى العرش لثوراً و هم العقول العرضية بلسان الفلاسفة و هم صفوف عند الله، و لكونهم صفوفاً سمّوهم العقول العرضية اقسام الله تعالى بهم، و قيل: المراد مطلق الملائكة و الانبياء و من صفّ لله و عبده.<sup>١</sup>

و قيل: المراد بهم الملائكة تصفّ انفسها صفوفاً فى السّماء كصفوف المؤمنين فى الصّلوة، او تصفّ اجنحتها فى الهواء اذا ارادت النزول الى الارض.<sup>٢</sup>

و قيل: المراد المؤمنون يقومون مصطّفين فى الصّلوة و فى

١. تفسير الصّافى : ج ٤، ص ٢٦٤.

٢. مجمع البيان: ج ٧ - ٨، ص ٤٣٨.

الجهاد،<sup>١</sup> و صنف يقال لهم النفوس الكلّية و النفوس الجزئية و هنّ المدبرّات امراً و هم الملائكة ذوا الاجنحة، و هم الملائكة الذين يدبرون الطّبائع و المواليد و يزجرون الطّبائع بقسرها على خلاف طبيعتها، بفصلها عن احياها، و وصلها بغير اجناسها، و حبسها مع غير جنسها، كما فى المواليد، و حركتها على خلاف طبائعها كما فى الفلكيات، و يزجرون المكلفين من الجنّة و الناس كما ورد ان لكل انسان ملكاً يزجره.

و قيل: هم الملائكة الموكّلة بالسحاب تزجرها و تسوقها.<sup>٢</sup>

و قيل: المراد زواجر القراءان و آياته التّاهية.<sup>٣</sup>

و قيل: المراد المؤمنون يصيحون عند قراءة القراءان لانّ الزّجرة الصّيحة،<sup>٤</sup> و صنف من الملائكة ينزلون على الانبياء و الاوصياء عليهم السلام باحكام العباد و هم الملائكة الموكّلون على العلوم و الوحي، و هم التّالون ذكراً عظيماً على الانبياء عليهم السلام.

او المراد الملائكة النّازلة على المؤمنين بالبشارة بعد ظهور السّكينة عليهم، و السّكينة هى الذّكر العظيم فيكون التّالى من التّلوة، و قيل: المراد الملائكة الذين يتلون كتاب الله الذى كتبه لملائكته و فيه ذكر الحوادث فيزيدون يقيناً بوجود المخبر على وفق الخبر.<sup>٥</sup>

و قيل: المراد المؤمنون يقرؤون القراءان فى الصّلوة.<sup>٦</sup>

(إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ) وحدة خارجة من الوحدات المعروفة بل وحدة لا يبقى كثرة الّا و تكون فانية، و لا يكون فيها شوب كثرة بوجه من الوجوه بخلاف الوحدة الجنسيّة.

فانها فى عين الوحدة تكون فيها كثرة الانواع و الاصناف و الاشخاص و التركيب و لا اقل من الوجود و المهية و الوجود و الامكان و هكذا حال الوحدة النوعية و الصنفيّة و الشخصية، و بخلاف الوحدة العددية التي لها ثانٍ و مقابل، و بخلاف الوحدة الاجتماعية الطبيعية او الصناعية او الاعتبارية التي ليس فيها الا الكثرة، و بخلاف الوحدة الاتصالية الطبيعية او الصناعية او الاعتبارية.

(رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا) من اصناف الملائكة و الكواكب و اصناف الموالي.

(وَرَبُّ الْمَشَارِقِ) جمع مشرق الكواكب فان كل كوكب له مشرق خاص به، بمعنى ان قطعة من الفلك تكون فى مدة دوره مشرقاً له و يكون له فى كل يوم بل فى كل ان ايضاً مشرق خاص به، او جمع المشرق بمعنى ذى الضياء.

فان الكواكب كلها مشرقة اما بذواتها كالشمس، او بكسبها الضوء من مشرق اخر كالقمر، و بحسب التأويل كل مرتبة عالية بالنسبة الى دانيتها مشرق للشمس الحقيقية، و كل مرتبة عالية متلائمة و مشرق بالنسبة الى دانيتها و المراتب غير متناهية فالمشارق بهذا المعنى غير متناهية.

(إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ) جواب سؤالٍ مقدّر فى مقام التعليل، او فى مقام بيان الحال و المراد بالسّماء الدنيا السّماء الطبيعية لا السّماء الدنيا الى الارض بالنسبة الى سائر السماوات فلاينا فى كون اكثر الكواكب فى السّماء الثامنة.

او المراد بالسَّماء الدُّنيا عالم المثال و سماواته، او المراد الصُّدر المنشرح بالاسلام، و المراد بالكواكب الكواكب المضيئة الطَّبِيعِيَّة او كواكب القوى و المدارك الجزئية و الكليَّة فى مراتب نفس العالم الكبير او نفس العالم الصَّغير، و المدارك المستنيرة بنور الاسلام و الايمان مانعة للشياطين من العروج الى تلك السَّماوات و التَّصرف فيها.

كما قال تعالى: (وَ حِفْظًا) عطف باعتبار المعنى كأنه قال: زَيَّنَّاها للزَّينة و للحفاظ، او عطف على مقدَّر كأنه قال: زَيَّنَّاها زينةً و حفظًا، او مصدر لمحذوف معطوف على زَيَّنَّاها.

(مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ) مرد كنصر و كرم مُروداً و مرادة اقدم و عتا، او بلغ الغاية الَّتى يخرج بها من جملة ما عليه ذلك الصَّنْف، و مرده قطعه و مزق عرضه، و على الشَّيء مرن و قد مضى بيان الشَّيطان فى اوَّل الكتاب فى تفسير الاستعاذة و سبق فى سورة الحجر كيفية ردع الشياطين بالشَّهب.

(لَا يَسْمَعُونَ) لا يستمعون يعنى لا يقدرّون على الاستماع (إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى) لا انهم لا يريدون الاستماع بقريئة ما يأتى و ذلك انهم ظلمانيون بفطرتهم و الملاء الاعلى نورانيون بفطرتهم و لا يقدر الظلمة على قرب النور و الا بطل ذاتها (وَ) اذا ارادوا استراق السَّمع (يُقْذَفُونَ) اى يرمون بالشَّهب الَّتى هذه الشَّهب المحسوسة انموذج منها و صورتها و الا فالشَّهب الَّتى يرمون بها شهب مناسبة لعالمى المثال يعنى عالم الجنّ و عالم الملائكة.

(مِنْ كُلِّ جَانِبٍ) اى من جوانب السَّماء او من جوانبهم اذا قصدوا



صعود السَّماء المحسوسة فإنها لكونها مظهرًا لسَماء عالم الملائكة لا يقدرّون على الصُّعود إليها إلّا بنحو استراق السَّمع فإنهم يصعدون الى قربها لاستراق السَّمع.

و هكذا اذا قصدوا صعود سماء عالم المثال الكلّي و عالم المثال الجزئيّ الانسانيّ، و لما كان عالم الانسان نسخة مختصرة من العالم فليُنظر المراقب المجاهد و ليرَ صعود الشياطين الى مقام صدره و ليرَ شهب تذكّراته و طردهم بها عنه حتّى يعلم كيفية صعودهم الى سماء العالم الكبير و طردهم عنها بشهبا.

(دُحُورًا) الدَّحر و الدَّحور بضمّ الدّال الطّرد و الابعاد و الدّفع و هو مفعول له او حال بجعله بمعنى مدحورين او بحمله على الذات مبالغة، او بتقدير ذوى دحورٍ او بجعله مفعولاً مطلقاً لفعله المحذوف و جعل المحذوف حالاً، او مستأنف بتقدير فعله.

(وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ) و صِب مرض و دام و ثبت يعنى لهم عذاب و اصب مطلقاً او بعد استراق السَّمع و طردهم عن السَّماء بالشَّهب (إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ) اى اختلس المسموع او السَّماع (فَأَتْبَعَهُ وَ شِهَابٌ ثَاقِبٌ) يثقبهم بنفسه او يثقب الجوّ بضوئه (فَمَا اسْتَفْتِيَهُمْ آهْمٌ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا) من الملائكة و الجنّ و السَّماوات و الارض و ما بينهما و المشارق و الكواكب و الشَّهب.

(إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ) من اضعف شىءٍ يعنى (مِنْ طِينٍ لَازِبٍ) اى لازق فهم اضعف من اكثر المخلوق بحسب المادّة و اصغر بحسب الصّورة و اهون بحسب القوّة و هم يشركون بنا و يعصون، و غيرهم مع

قوتهم و عظمهم يوحدوننا و يطيعوننا.

(بَلْ عَجِبْتَ) قرئ بالخطاب و بالتكلم، و الاضراب عن الامر باستفتائهم بمعنى انه لا ينبغي الاستفتاء لعدم الحاجة اليه بل ينبغي التعجب منهم و من حالهم، و اذاه بالماضى المتحقق للاشعار بشدة اقتضاء المقام ذلك كأنه قد وقع. (وَ يَسْخَرُونَ) و الحال انهم يسخرون منك او من الله او من توحيد الله او ممن يوحد الله.

(وَ إِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ) هذه الجملة مع الجملة السابقة و الجمل الآتية حالات من عجبت و هى المتعجب منها. (وَ إِذَا رَأَوْا آيَةً) معجزة او آية من الآيات العظمى الذين هم الانبياء و الاولياء عليهم السلام او آية من آيات الكتاب التدوينى او اذا رأوا آية فى عالمهم الصغير.

(يَسْتَسْخِرُونَ) يبالغون و يشتدون فى السخرية بها او بصاحب الآية (وَ قَالُوا إِنَّ هَذِهِ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ إِذَا مِتْنَا) قالوا ذلك تعجباً من هذا القول (وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظْمًا) أَيْ نَا كَمَبْعُوثُونَ أَوْ ءَابَاؤُنَا الْأَوْلُونَ قُلْ نَعَمْ وَ أَنْتُمْ دُخْرُونَ) صاغرون.

(فَأَنَّمَا هِيَ) اى البعثة او البعث و التأنيث باعتبار المسند (زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ) اى صيحة واحدة هى النفخة الثانية.

(فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ) يبصرون او ينتظرون الحساب او ينتظرون ما يفعل بهم.

(وَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ) يوم المجازاة (هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِى كُنْتُمْ بِهِ تُكذَّبُونَ) من قول بعضهم لبعض او من قول الله

عزوجلّ او الملائكة.

(أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا) حال او مستأنف بتقدير القول، و اصل الظلم الظلم لآل محمد ﷺ و كلما نشأ من هذا الظلم فهو ظلم، و اول الظلم لآل محمد ﷺ هو ستر الولاية التكوينية التي هي حبل من الله و ينشأ منه الظلم التكليفي و ترك الولاية التكوينية، و فسّر الظلم ههنا بظلم آل محمد ﷺ.

(وَأَزُوا أَجْهَمًا) المناسبات لهم (وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ) استعمال الهداية للتّهكّم بهم (وَقِفُوهُمْ) في الموقف (إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ) عن ما فعلوا او عن النبأ العظيم الذي هو ولاية امير المؤمنين ﷺ كما فسّر به. ١

نسب الى النبي ﷺ و الى الباقر ﷺ في تفسيره انه لا يجاوز قدماً عبد حتى يسأل عن اربع: عن شبابه في ما ابلاه، و عن عمره فيما افناه، و عن ماله من اين جمعه و فيما انفقه، و عن حينا اهل البيت ﷺ ٢

(مَا لَكُمْ) جواب سؤال بتقدير القول (لَا تَنَاصَرُونَ بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ) منقادون لحكم الله او للعذاب او مسلمون بعضهم بعضاً. (وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ) اي التابعون (على بعض) اي المتبوعين: او اقبل كل بعض على كل بعض (يَتَسَاءَلُونَ) يسألون و يجابون.

(قَالُوا) اي الاتباع (إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ) الجملة بدل عن قوله يتساءلون او مستأنفة جواب لسؤال مقدر او حال.

١. تفسير القمي ج ٢، صفحہ ٢٢٢. امانی الطوص ج ١ ص ٢٩٦. عيون الاخبار: ج ١، ص ٣١٣، قطعة من ج ٨٦.

٢. الخصال: ج ١، ص ٢٥٣، ح ١٢٥. الشرائع: ج ١، ص ٢١٨. مع الاختلاف في الاساتيد.

و المراد بالاتيان عن اليمين الاتيان بصورة اعمال الدين و بصور  
او امر الله و نواهيه فان النظر الى رؤساء الضلالة الذين ادعوا الدين و  
الايمان و الامامة و رياسة الدين من غير اذن و اجازة فانهم منعوا عباد  
الله الذين فطرتهم فطرة الايمان و الاسلام عن طلب الدين و طلب من  
ياخذ دينهم عنه فانهم لو تركوهم لجالوا حتى يجدونا كما فى خبر<sup>١</sup>.

(قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) لا تكلم كنتم على صورة الاسلام  
من غير الاتيان بشروطه و عهوده و لم تكونوا على الايمان الحقيقى و لا  
على الاسلام الحقيقى بل كنتم منتحلين بصورة الاسلام و الايمان  
الفطرى الذى هو حبل من الله لم يكن يكفى بدون الاسلام التكليفى و  
الايمان التكليفى الذى هو حبل من الناس.

(وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ) سلطنة على باطنكم و  
ايمانكم و حجة و اضاءة لظاهركم (بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ) عن الامام و  
الايمان و كنا ندعوكم الى الضلال فجعلتم صورة دعوتنا التى كانت  
بصورة اعمال الدين خديعة لنفوسكم و وسيله لماربكم النفسانية.

(فَحَقَّ عَلَيْنَا) اى علينا و عليكم (قَوْلُ رَبِّنَا) بالعذاب (اِنَّا  
لَذءِئْتُونَ) اى العذاب و الجملة بمنزلة النتيجة لسابقها  
(فَاعْوِئْنَاكُمْ) الفاء للسببية.

(اِنَّا كُنَّا غَاوِينَ) فى موضع التعليل (فَاِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي  
الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ) كما كانوا فى الغواية مشتركين (اِنَّا كَذٰلِكَ نَفْعَلُ  
بِالْمُجْرِمِينَ) بمطلق المجرمين او بهذا الصنف من المجرمين يعنى

المشركين.

(إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ) عن سماعه و قبوله (وَ يَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَنَارِكُونَ ۗ إِلَهَيْنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ) من غير تحقيق لقوله و دينه و من غير تعمق في وصف ءالهم و دينهم.

(بل) ليس بشاعر يأتي بالباطل بتمويه الحق و لا بالخيالات الفاسدة بصورة المعقولات الحقة و ليس بمجنون مخبط كما سؤلت لكم انفسكم و لكن (جاءَ بِالْحَقِّ) يعنى كلما يأتى به من الاقوال و الافعال و الاحكام من الله كان حقاً.

(وَ) دليل حقيقته انه (صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ) الذين اعتقد تموهم (انكم لنداء انقوا العذاب الاليم و ما تجزؤن) فى ذلك الذوق (الا ما كنتم تعملون) بنفسه على تجسم الاعمال او جزائه.

(الا عباد الله المخلصين) استثناء منقطع ان كان الخطاب خاصاً بالمشركين او متصل ان كان لجملة العباد.

(أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ) يعلمه الخدم لهم من الملائكة و الغلمان و الحور (فَوَاكِهَ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ) بحسب الرزق و المسكن و المقام و المعاشر.

(فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ) فيها خمر من (من معين) شراب معين او نهر معين اى جار سائل، شبه حالهم فى الجنة بحال اهل الدنيا و شربهم الخمر (بيضاء) بخلاف خمر الدنيا فانها حمراء كدرة (لذّة للشاربين) مصدر او وصف تأنيث لذ بمعنى اللذيذ (لا فيها غول) بخلاف خمر الدنيا فان فيها غول الصداع

و الخمار نرف (وَأَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ) كعنى ذهب عقله او سكر، و قيل المعنى لا هم عنها يطردون.

(وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ) يقصرن اطرافهنّ على ازواجهنّ لا يتجاوزنها الى غيرهم كبعض ازواج الدنيا (عين) جمع عيناء مؤنث اعين، عين كفرح عظم سواد عينه فى سعة و فسّر بشدة سواد العين فى شدة بياضها.

(كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ) عن الاغبرة (فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ) اداه بالماضى اشارة الى تحقق و قوعه او لانه كان واقعا بالنسبة الى محمد ﷺ.

(يَتَسَاءَلُونَ) يتحادث كل لكل او يسأل بعضهم و يجيب بعضهم (قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ) بدل من اقبل بعضهم او من يتساءلون او مستأنف جواب لسؤال مقدر.

(إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ يَقُولُ إِنَّا كَلَّمْنَا مَطْلُوعًا) اي قال القائل لجلسائه: هل انتم مشرفون سأل اشرافهم على اهل النار ليطلعوا على حال قرينه او قال الله: هل انتم مشرفون على اهل النار.

يعنى اشرافوا او قال قائل قول انى كان لى قرين لندمائه بطريق السؤال هل انتم مطلقون على حاله حتى تخبرونى بحاله (فَمَا طَلَعَ الْقَائِلَ) (فَرَأَاهُ فِي سَوَاءٍ الْجَحِيمِ) اي وسطها (قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ) انه كدت لتردينى.

(وَأَلَا نِعْمَةٌ رَبِّي) اي ولاية ولى امرى فانها النعمة حقيقة او

انعام ربِّي بالولاية (لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ) في العذاب معك.  
 (أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ) يستهزاء بالقرين بردّ قوله عليه و انكار ما  
 كان يقوله في الحياة الدّنيا.  
 (إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى) من الحياة الدّنيا يعنى رأيت موتات بعد  
 موتك الاولى التي كنت تقول ليس مودة الاموتتنا الاولى و قدمضى  
 فى اوّل البقرة عند قوله تعالى كيف تكفرون بالله و كنتم امواتاً فاحياكم  
 تفصيل للموتات و الاحيئات.

(وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ إِنَّ هَذَا) المقام الذى للمؤمن القائل او هذا  
 النّعيم او هذا الحجاج و الالتذاذ بالغلبة (لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ لِمِثْلِ هَذَا  
 فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ) و هذا الكلام من المؤمن القائل او من الله.  
 (أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا) اشارة الى المشار اليه الاول و الاتيان باسم  
 الاشارة البعيدة لتفخيمه (أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ) الزَّقُّوم كتنور شجرة بجهنم  
 و نبات بالبادية له زهريا سمينى الشكل و طعام اهل النار و شجرة  
 بارىحاء و لها ثمر كالتمر حلو عفص و لنواه دهن عظيم المنافع فى علاج  
 الامراض البلغميّة و الرّيح الباردة و يقال اصله الاهليلج الكابلى نقلته  
 بنواميّة و زرعته بارىحاء و لما تمادى غيرته ارض اريحاء عن طبع  
 الاهليلج، و الزّقم، اللقم، و التزّقم، التلقم كذا فى القاموس.  
 (إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ) روى ان قريشاً لما سمعت هذه  
 الآية قالت: ما نعرف هذه الشجرة.

قال ابن الزّبرى: الزّقوم بكلام و فى رواية بلغة اليمن، فقال  
 ابوجهل لجارىته يا جارية زقمينا، فاتته الجارية بتمر و زبدٍ فقال

لاصحابه: تزقّموا بهذا الذي يخوفكم به محمد ﷺ فيزعم ان النار تنبت  
الشجر و النار تحرق الشجر فأنزل الله سبحانه هذه الآية انا جعلناها فتنه  
للظالمين.

(إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ وُرُءُوسُ  
الشَّيَاطِينِ) في تناهى القبح فانه كما يشبهه المتناهى فى الحسن من  
الانسان بالملك و الحور يشبهه المتناهى فى القبح بالشياطين و  
العفاريت.

(فَأَنَّهُمْ لَا كِلُونَ مِنْهَا) لغاية جوعهم و شدة احتياجهم الى الاكل  
(فَمَا لُتُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مَائِعًا) هو الغساق او  
الصديد خليطاً (مِنْ حَمِيمٍ) ماء حميمٍ يقطع امعائهم.

(ثُمَّ إِنَّ مَرَجِعُهُمْ لِآلِي الْجَحِيمِ) لتتيمم العذاب و تغليظه فان  
الزرقوم و هذا الشراب هو نزلهم الذى يعدلهم فى اول و رودهم فى (إِنَّهُمْ  
أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ) موضع التعليل يعنى انهم وجدوا اباؤهم  
على غير الطريق الذى يوصل الى الجنان و معدلك اتبعوهم فاستحقوا  
بذلك هذا العذاب.

(فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ) يسرعون مع علمهم بانهم  
ضالون، و الاتيان بالاهراع المبنى للمفعول الذى هو بمعنى كونهم  
محمولين على الاسراع و الاضطراب للاشارة الى انهم ما تثبتوا فى ذلك  
التقليد كأن نفوسهم اخذت الاختيار منهم و حملتهم على التقليد من غير  
ملاحظة حجة و برهان و هو ذمّء اخرلهم.

(وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنذِرِينَ



فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ) المكذبين و هذا بآياك اعنى و اسمعى يا جارة يعنى ان قومك ينبغى ان ينظروا الى مكذبي الانبياء السلف حتى يعتبروا بحالهم و يخافوا من عاقبة تكذيبك.

(إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ) استثناء منقطع او متصل منقطع او متصل باعتبار المعنى كأنه قال: كان عاقبة الناس اسوء عاقبة آلا عباد الله المخلصين اى المصدقين للانبياء عليهم السلام.

(وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوْحًا) شروع فى بيان حال المنذرين و المنذرين تميمًا للتهديد و تسليةً للرَّسول صلى الله عليه وسلم يعنى نادينا بالدعاء على قومه بعد ما تمادوا فى التكذيب و الانكار و الايذاء بقوله: رب لا تذر على الارض من الكافرين دياراً.

(فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ) يعنى فأجبناه فو الله لنعم المجيبون نحن (وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ) اى اذى قومه و من الغرق (وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ) فى المجمع عن ابن عباس و قتادة، فالتاس كلهم بعد نوح عليه السلام من ولد نوح فالعرب و العجم من اولاد سام بن نوح و الترك و الصقالبة و الخزرو يأجوج و مأجوج من اولاد يافث بن نوح، و السودان من اولاد حام بن نوح.

قال الكلبي: لما خرج نوح عليه السلام من السفينة مات من كان معه من الرجال و النساء آلا ولده و نساءهم الى هيهنا كلام المجمع.

لكن عن الباقر عليه السلام فى هذه الآية يقول: الحق و النبوة و الكتاب و الايمان فى عقبه و ليس كل من فى الارض من بنى آدم من ولد نوح عليه السلام قال الله عزوجل فى كتابه احمل فيها من كل زوجين اثنين و اهلك آلا من

سبق عليه القول منهم و من ءامن و ما ءامن معه اّلا قليل و قال ايضاً ذرّية من حملنا مع نوح، فاقوال معنى الآية على هذا جعلنا ذرّية هم الباقيين بالكتاب و النبوة و ان كان غيرهم ايضاً باقين بالحياة الحيوانية.

(وَ تَرَكَنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ) الَّذِينَ اتَّوَا بَعْدَهُ جَارِيًا عَلَى السَّنْتِهِمْ (سَلَامٌ عَلَى نُوْحٍ فِي الْعَالَمِينَ) سلام على نوح مفعول تركنا او هو مستأنف من الله و مفعول تركنا محذوف اي تركنا عليه في الآخريين المدح و الثناء له و في العالمين متعلّق بقوله على نوح على ان يكون خبراً لسلام او بسلام او هو ظرف مستقرّ خبرٌ لسلام او متعلّق بقوله تركنا عليه او بدل من قوله في الآخريين و المعنى تركنا عليه في جميع العوالم ذلك.

و هذا معنى قول الانبياء ﷺ اجعل لى لسان صدق في الآخريين و يستفاد من بعض الاخبار ان الله يقول تركت على نوح دولة الجبارين يعنى تركت بعده على ضرره باعتبار و صيته و وصيه دولة الجبارين الذين تجبروا على او صيائه و يعزى الله محمّداً ﷺ بذلك و على هذا يكون قوله سلام على نوح مستأنفاً من الله.

فانه ورد عن الصادق ﷺ في حديث؛ و بشرهم نوح بهود ﷺ و امرهم باتّباعه و ان يقيموا الوصية كلّ عام فينظروا فيها و يكون عيداً لهم كما امرهم ءادم ﷺ فظهرت الجبرية من ولد حام و يافث فاستخفى ولد سام بما عندهم من العلم و جرت على سام بعد نوح ﷺ الدولة لسام و يافث و هو قول الله عزّوجلّ و تركنا عليه في الآخريين، يقول تركت على نوح دولة الجبارين و يعزى الله محمّداً ﷺ بذلك، قال فى هذا الخبر و ولد لحام السند و الهند و الحبش، و ولد لسام العرب و العجم و

جرت عليهم الدولة و كانوا يتوارثون الوصية عالم بعد عالم حتى بعث الله عزوجل هوداً عليه السلام ١ .

(إِنَّا كَذَّبْنَا لَكَ نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ) بترك لسان الصدق لهم في الآخرين و بقاء العلم و الكتاب و النبوة في عقبهم و باعطاء البركة في عقبهم (إِنَّهُ وَمِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ) يعنى من العباد المشرف بتشريف الاضافة اليها.

(ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْأَخْرِيْنَ) عطف على نجيناها (وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ) أى ممن شايح نوحاً فى الرسالة و اجراء احكام الله على العباد و تحمل اذى القوم و الصبر على الابتلاء بهم.

(الْأَبْرَاهِيمَ) هذا ظاهر الآية الشريفة و يكون الشيعة من المشايعة و الاتباع كما فسرنا لفظها به.

و عن الباقر عليه السلام يهنتكم الاسم، قيل و ما هو؟ قال الشيعة، قيل: انّ الناس يعيروننا بذلك، قال: اما تسمع قول الله تعالى و انّ من شيعته لابراهيم و قوله: فاستغائه الذى من شيعته على الذى من عدوه ٢ .

لكن قد ورد من طريق الخاصة اخبار كثيرة انّ المقصود انّ من شيعة على عليه السلام ابراهيم عليه السلام و هذا ممّا يخصّ بفهمه من خوطب بالكتاب و سرّ ذلك.

كما ورد عن الصادق عليه السلام انّ الله لما خلق ابراهيم عليه السلام كشف له عن بصره فرأى الانوار الخمسة فقال: ما هذه الانوار؟ فقال الله تعالى: هذه

١. اكمال الدين و اتمام النعمة ج ١ ص ١٣٤ ح ٣  
٢. تفسير القمى ج ٢ ص ٢٢٣ و مجمع البيان ج ٧-٨ ص ٤٤٨

نور محمد ﷺ و علي ﷺ و فاطمة ﷺ و الحسن ﷺ و الحسين ﷺ و رأى  
تسعة انوارٍ قد حَفَّوَابهم فقال: ارى تسعة انوارٍ قد حَفَّوَابهم فقال: هؤلاء  
الائمه ﷺ من ولد علي ﷺ و فاطمة ﷺ و سماهم له، فقال ابراهيم: الهى  
وسيدى ارى انواراً قد احدثوا بهم لا يحصى عددهم الا انت، قيل: يا  
ابراهيم هؤلاء شيعتهم شيعة امير المؤمنين ﷺ فعند ذلك قال ابراهيم:  
اللهم اجعلنى من شيعة امير المؤمنين ﷺ قال، فقال تعالى: و ان من  
شيعته لابراهيم<sup>١</sup>.

اعلم، ان جميع الانبياء و المرسلين ﷺ و جميع الاوصياء و  
الصالحين من جملة شيعة امير المؤمنين ﷺ فانه بعلوته و مقام ولايته  
الكليّة امام الكلّ حتى رسولنا الختمى ﷺ من حيث رسالته لا من حيث  
ولايته.

فانه ﷺ متحد مع علي ﷺ من حيث ولايته كما مضى مكرراً ان  
الولاية الكليّة روح للنبوّة و الرسالة كليّة كانت او جزئية و روح  
للولايات الجزئية تماماً، و على هذا يجوز ان يكون الشيعة من شعاع  
بمعنى اتبع، و يجوز ان يكون من الشعاع و يكون اصله شعه بتشديد  
العين ثم خفف بابدال العين الاول ياء كما فى احسست و احسيت.

(اِذْ جَاءَ) ظرف للخبر (رَبَّهُ و بَقَلْبِ سَلِيمٍ) قد مضى فى سورة  
الشعراء بيان للقلب السليم (اِذْ قَالَ لِأَبِيهِ) بدل من اذا لاولى او ظرف  
لجاء او لسليم.

(وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ أَفُكَّا ءِالِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ فَمَا

١. تأويل الايات الظاهرة ص ٤٨٥

ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) حَتَّى صَرَفْتُمْ عَنْهُ إِلَى الْمَصْنُوعِ الَّذِي  
صَنَعْتُمُوهُ بِأَنْفُسِكُمْ.

(فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ) فرأى نظراتها (فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ).

ورد في الخبر ان ابراهيم عليه السلام كذب ثلاث كذبات:

قوله: انى سقيم و قوله: بل فعله كبيرهم هذا و قوله: فى سارة انها  
اختى و المقصود انه كذب فى الظاهر و لم يكن منه كذب لانه اراد  
الاصلاح و المصلح ليس بكاذب.

او انه ورى عن ذلك كله فانه نظر فى النجوم و نظر الى حركاتها و  
افنائها بحركاتها لكل حادث.

فقال: انى ساسقم يعنى ساموت<sup>١</sup> و نظر فى النجوم فرأى ان نوبة  
حمّاه قريبة فقال: انى سقيم يعنى ان نوبة حمّاه قريبة، او نظر فى النجوم  
ايها ما لهم انه يحاسب مثلهم و يحكم بنظرات النجوم.

فقال: انى سقيم ايها ما لهم و كان مقصوده انى سقيم غير كامل بعد  
فى الانسانية فانه لم يكن بعد له مقام الامامة التى هى كانت اخر  
مقاماته، او كان مقصوده انى سقيم القلب حزينه مما تفعلونه من عبادة ما  
لا ينفعكم و لا يضرّكم.

و عن الصادق عليه السلام انه حسب فرأى ما يحل بالحسين عليه السلام فقال: انى

سقيم لما يحلّ بالحسين عليه السلام.

١. معانى الاخبار ص ٢١٠ ح ١

٢. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٧٣ والكافي ج ١ ص ٤٦٥ ح ٥

و عن الصادق عليه السلام و الله ما كان سقيماً و ما كذب<sup>١</sup>.

و قيل: كان اغلب اسقامهم الطاعون و كانوا يخافون السراية فقال: انى سقيم لئلا يخرجوه الى عيد لهم و كان موسم عيدهم حتى يبقى مع الآلهة فيفعل بهم ما اراد من كسرهم<sup>٢</sup>.

(فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ) الى عيد لهم (فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهِتِهِمْ) راغ الرجل مال.

(فَقَالَ) لهم تهكمأ بهم (أَلَا تَأْكُلُونَ) الطعام الذى عندكم (مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ) و لا تجيبونى (فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا) مفعول له لراغ، او مفعول مطلق لفعله المحذوف، او حال عن فاعل راغ (بِالْيَمِينِ) فكسرهم كلهم آلا كبيراً لهم كما سبق فى سورة الانبياء.

(فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ) الى ابراهيم عليه السلام (يَرْفُقُونَ) قرئ مبنياً للفاعل من زف اذا اسرع، و مبنياً للمفعول من زف العروس الى زوجها اذا اهداها اليه.

(قَالَ) لهم بعد ما وصلوا اليه (أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ) و تتركون الله الذى ينبغى ان يعبد.

(وَ أَلَّهُ خَلْقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ) ما تصنعون من الاصنام و غيرها فان موادها بخلقته و صنعها باقداره.

(قَالُوا) بعد ما حاجهم و حاجوه كما سبق فى سورة الانبياء (أَبْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْفُوهُ فِي الْجَحِيمِ) اى النار الشديدة (فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا) باحراقه بالنار.

١. الكافى ج ٨ ص ٣٦٨ ح ٥٥٩

٢. تفسير الصافى ج ٤ ص ٢٧٣

(فَجَعَلْنَاهُمْ الْأَسْفَلِينَ) بابطال كيدهم و جعله حجة عليهم  
(وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ).

عن الصادق عليه السلام يعني بيت المقدس<sup>١</sup>.

و عن امير المؤمنين عليه السلام في بيانه فذهابه الى ربه توجهه اليه  
عبادةً و اجتهاداً و قربة الى الله جلّ و عزّ<sup>٢</sup>.

و لا يبعد ان يكون مراده الذهاب الى ربه البشري في الدين و  
الايمان او الذهاب الى مقام الحضور عند ربه الملكوتي الذي يعبر عنه  
بالفكر و السكينة و الحضور.

(رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ) بعضاً من الصالحين يكون  
انيساً لي في وحدتي، و معيناً لي عبادتي و دعوتي، و كان منظوره عليه السلام  
طلب الولد.

(فَبَشَّرْنَاهُ) يعني اجبناه الى مسؤله بعد يأسه و يأس زوجته من  
الولد (بِعُلَامٍ حَلِيمٍ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ) يعني لما اعطيناه و بلغ  
السعي معه في اعماله يعني بلغ المراهقة او مبلغ الرجال رأى في المنام  
ان الله يأمره بذبحه

(وَقَالَ) لولده (يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ) لما صارت رؤياه  
مكررة قال أرى (أَنِّي أَدْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ) قرئ التاء و الراء و بضم  
التاء و كسر الراء.

(قَالَ يَا بَتِ أَفْعَلُ) الاتيان بالتصغير و لحوق التاء بالاب لاظهار

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٧٤ و الكافي ج ٨ ص ٣٧٠ ح ٦٥  
٢. تفسير الصافي ج ٤ ص ٢٧٤ و التوحيد ص ٢٦٦ باب ٣٦ ح ٥

الشفقة (ما تُوْمِرُ) لم يقل ما رأيت او ما ترى اظهاراً لما اعتقده من انّ الرُّؤيا لم تكن الا من الله و لم تكن الا امرأ له بما رأى (سَتَجِدُنِيْ اِنْ شَاءَ اللهُ مِنَ الصّٰبِرِيْنَ فَلَمَّا اَسْلَمْنَا) استسلاماً لامر الله او اسلم اسمعيل عليه السلام نفسه و ابراهيم عليه السلام ابنه.

و قرأ على عليه السلام و الصادق عليه السلام فلما سلّمنا من التسليم (وَ تَلَّهٗ) صرعه (لِلْجَبِيْنَ) اى على الجبين (وَ نَادَيْنَاهُ اَنْ يَّابْرٰهِيْمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْيَا) بالعزم و الاتيان بالمأمور و جواب لَمَّا محذوف اى وقع ما وقع من الاستبشار و رفع الدرّجات له و صدور المكالمات عنه و حدوث الحزن له بمنعه من تلك الرّياضة العظمى و الفيض العظيم و جواب الله تعالى عن ذلك كما ورد فى الاخبار.

(اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ اِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِيْنُ) يعنى انّ هذا الامتحان بالامر بذبح الولد هو الامتحان العظيم، او هذه المصيبة الّتى هى ذبح الولد، او هذا الصّبر و التّوفيق لامثال مثل هذا الامر العظيم لهو النّعمة العظيمة من الله.

(وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيْمٍ) اى عظيم الجثّة او عظيم القدر، قد اختلف الاخبار فى انّ الذّبيح كان اسمعيل عليه السلام او اسحاق عليه السلام و المشهور من الاخبار أنّه كان اسمعيل عليه السلام و أنّه كان جدّ نبيناً محمّد صلى الله عليه و آله و انّ السلطنة كانت فى اولاد اسمعيل عليه السلام و النّبوة فى اولاد اسحاق، و انّ البشارة لابراهيم عليه السلام كانت اولاً باسمعيل عليه السلام من هاجر، و ثانياً باسحاق عليه السلام من سارة.

و انّ هاجر كانت جارية لسارة فوهبتها لابراهيم عليه السلام، و انّ هاجر لَمَّا



حملت باسمعيل و ولدته اغتبطت سارة عليها لانها لم يكن لها ولدٌ حينئذٍ فكانت توذى ابراهيم عليه السلام.

فاشتكى الى الله فقال الله تعالى: ان المرأة مثل عظم الصلح لو ذهب تقيمها كسرتها و لو ابقيتها استمتعت بها، نح هاجر و اسمعيل من عندها، فذهب بها و بولدها بأمر الله و دلالة جبرئيل عليه السلام الى مكة و لم يكن بها ماء و لاعمارة و لا احد.

و ان بين بشارة ابراهيم عليه السلام باسمعيل و بين بشارته باسحاق كانت خمس سنين.

و روى عن الصادق عليه السلام انه سئل: كم كان بين بشارة ابراهيم عليه السلام باسمعيل و بين بشارته باسحاق؟ - قال: كان بين البشارتين خمس سنين، قال الله سبحانه فبشرناه بغلام حلیم يعنى اسمعيل و هى اول بشارة بشر الله بها ابراهيم عليه السلام فى الولد، و لما ولد لابراهيم عليه السلام اسحاق عليه السلام من سارة و بلغ اسحاق ثلاث سنين اقبل اسمعيل عليه السلام الى اسحاق عليه السلام و هو فى حجر ابراهيم عليه السلام فنحاه و جلس فى مجلسه فبصرت به سارة فقالت: يا ابراهيم عليه السلام ينحى ابن هاجر ابني من حرك و يجلس هو مكانه لا و الله لا تجاورنى هاجرو ابنيها فى بلاد ابد افنحهما عنى، و كان ابراهيم عليه السلام مكرماً لسارة يعزها و يعرف حقها و ذلك لانها كانت من ولد الانبياء عليهم السلام و بنت خالته فشق ذلك على ابراهيم عليه السلام و اغتم لفراق اسمعيل عليه السلام.

فلما كان فى الليل اتى ابراهيم عليه السلام آت من ربه فأراه الرؤيا فى ذبح ابنه اسمعيل عليه السلام بموسم مكة فأصبح ابراهيم عليه السلام حزينا للرؤيا التى

رءاها فلما حضر موسم ذلك العالم حمل ابراهيم عليه السلام هاجرو اسمعيل عليه السلام فى ذى الحجة من ارض الشام فانطلق بهما الى مكة ليذبحه فى الموسم، فبدأ بقواعد البيت الحرام فلما رفع قواعده خرج الى منى حاجاً وقضى نسكه بمنى ثم رجع الى مكة فطاف البيت اسبوعاً ثم انطلقا فلما صارا فى السعى قال: ابراهيم عليه السلام لاسماعيل عليه السلام: يا بنى اأتى ارى فى المنام اأتى اذبحك فى الموسم عامى هذا فما ذاترى؟ - قال: يا ابت افعل ما تؤمر، فلما فرغا من سعيهما انطلق به ابراهيم عليه السلام الى منى و ذلك يوم النحر فلما انتهى الى الجمرة الوسطى و اضجعة الايسر و اخذ الشفرة ليذبحه نودى ان يا ابراهيم (الآية) ١.

وقد ذكر كيفية ذبحه و اتيان الفداء له فى المفصلات، و هكذا ذكر الاخبار المختلفة فى ذلك الباب فى المفصلات من اراد فليرجع اليها (وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامًا عَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ) قد سبق بيانه قبيل هذا.

(كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) لما سبق هذه الكلمة فى هذه القصة و كان السامع كأنه تلقاها بالقبول و لم يبق له حالة شك و سؤال اتاها هيهنا بدون التأكيد.

(إِنَّهُ وَمِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ وَ بَشَرْنَاهُ بِإِسْحاقَ نَبِيًّا مِنْ الصَّالِحِينَ وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ إِسْحاقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ) و فى هذا و فى قوله تعالى ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا (الى قوله) فمنهم ظالم لنفسه (الآية)

اشعار بانّ اعقاب الانبياء ﷺ قد يكونون على الظلم و انّ ظلمهم ليس شيئاً لاّ بائهم و قد ذكر بيان لظلم النفس هناك.

(وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ) بانجائهما و انجاء قومهما من شدة الاستعباد و نصرهما و اعطاء الكتاب و النبوة و بقاء لسان الصدق فى الآخرين و غير ذلك.

و على هذا فقوله تعالى (وَ نَجَّيْنَاهُمَا) الى اخر المعطوفات عطف فيه معنى التفسير لقوله مَنَّا (وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ) الذى هؤلاء الاستعباد و قتل الاولاد و التفريق بين الرجال و النساء و تجسس حياء النساء للعيب او الولد و خوف قتل فرعون لهم بعد خروجهم من مصر و اخذه لهم و استعباده ثانياً و خوف الغرق بعد دخول البحر.

(وَ نَصَرْنَاهُمْ) بانجائهم من عدوهم و اغراق عدوهم (فَكَانُوا لَهُمُ الْعَالِيِينَ) و اتيناهما الكتاب المُستبين (البالغ فى ظهور الصدق و كون صاحبه صادقاً و المراد به النبوة و الرسالة و احكامهما و التوراة صورتها).

(وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) و هو الصراط الانسانى الذى فطريّة فطرى الولاية و تكليفيّة تكليفي الولاية و بالجملة هو اشارة الى الولاية كما انّ الكتاب اشارة الى النبوة و الرسالة.

(وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ وَ إِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ) قيل: هو ادريس النّبى ﷺ.

و قيل: كان نبياً من انبياء عليه السلام بنى اسرائيل من ولد هارون بن عمران ابن عم اليسع، بعث بعد حزقييل، ولما فتح يوشع الشام بوأها بنى اسرائيل وقسمها بينهم فاحل سبطاً منهم ببعليك وهم سبط اليباس عليه السلام.

و قيل: ان اليباس عليه السلام صاحب البرارى، والخضر صاحب الجزائر و يجتمعان فى كل يوم عرفة بعرفات.

و قيل: انه ذوالكفل (اذ قال لقومه) مناصحاً لهم بصورة الشفقة (الا تتقون اذ دعون بعلاً) اسم صنم كان لهم و كان من الذهب.

و قيل: البعل اسم الرب بلغة اليمن و المقصود اذ دعون رباً غير الله (و تذرؤن احسن الخالقين) قد سبق بيان لكونه تعالى احسن الخالقين.

(اللَّهُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ ءَابَائِكُمْ الْأَوَّلِينَ فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لُمُخْضَرُونَ) للحساب او فى النار (الا عباد الله المخلصين) و تركنا عليه فى الاخرين سلام على ال ياسين) قد روى من طريق الخاصة اخبار كثيرة بان القراءة ءال يس بفتح الالف و مدّه و كسر اللام و ان المراد بهم ءال محمد عليه السلام و ان يس من اسمائه و قد ذكر محاجتهم على علماء العامة بهذه القراءة بحيث لم يكونوا ينكرونها و كانوا معترفين بصحة القراءة بذلك.

و يكون يس اسماً من اسماء محمد عليه السلام و قد روى من طريقهم

القراءة بذلك و أنه في بعض مصاحفهم مكتوب بفصل الآل من يس<sup>١</sup> و كأن المنظور كان من الاتيان بآل محمد ﷺ بهذا اللفظ في ذيل الياس ﷺ ان لا يسقطوه، لو قال سلام على آل محمد ﷺ.

و لما كان محمد ﷺ و اهل بيته ﷺ شرف كل ذي شرف و فخر كل ذي فخر و مقام كل ذي مقام كان السلام على آل محمد ﷺ سلاماً على كل ذي سلام و شرفاً لكل ذي شرف و لسان صدق لكل صادق، فصح ان يقال تركنا على الياس في الآخرين لسان صدق هو سلام على آل محمد ﷺ.

و قرئ الياسين بوصل اللام في الكتابة فقل ان اسم لياس مثل سينا و سينين و قيل: انه جمع له لكنّه بعيد لانّ الاعلام اذا جمعت اتى بها معرفة باللام.

(اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ اِنَّهٗ و مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ وَاِنَّ لُوْطًا لَّمِنْ الْمُرْسَلِيْنَ) قد سبق قصته في سورة هود و حجر و غيرها.

(اِذْ نَجَّيْنَاهُ وَاَهْلَهُ وَاَجْمَعِيْنَ اِلَّا عَجُوْزًا فِي الْغَابِرِيْنَ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْاٰخَرِيْنَ وَاِنَّكُمْ) يا اهل مكة (لَتَمُرُّوْنَ عَلَيْهِمْ) يعنى على اثارهم فان منازلهم كانت سدوم في طريق الشام (مُصْبِحِيْنَ وَّبَايِلِيْ اَفْلًا تَعْقُلُوْنَ وَاِنَّ يُوْنُسَ لَمِنْ الْمُرْسَلِيْنَ اِذْ اَبَقَ اِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُوْنِ فَسَاھَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِيْنَ) قد اشرنا في سورة يونس ﷺ ان قصته و قصة قومه و دعاءه الى قومه و و دعاءه الى قومه و فراره عنهم بعد دفع العذاب عن قومه و دخوله الفلك و ابتلاءه بطن الحوت المذكورة في المفصلات، من اراد فليرجع اليها.

١. تأويل الايات الظاهرة ص ٤٩٠

عن الباقر عليه السلام انه قال: لما ركب مع القوم فوقفت السفينة في اللجة و استهموا فوق السهم على يونس ثلاث مرّات، قال فمضى يونس عليه السلام الى صدر السفينة فاذا الحوت فاتح فاه فرمى بنفسه<sup>١</sup>.

و عن الصادق عليه السلام ما تقارع قوم ففوضوا امرهم الى الله عزوجل الا خرج سهم المحقّ و قال: ايّ قضيّة اعدل من القرعة اذا فوضوا الامر الى الله اليس الله عزوجلّ يقوم فساهم فكان من المدحضين<sup>٢</sup>.

يعنى المغلو بين فى القرعة، دحض برجله، فحص، و عن الامر بحث و دحض برجله زلقت، الشمس زالت، و الحجّة بطلت.

(فَأَلْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ) من الام بمعنى عدل، او من الام بمعنى اتى ما يلام عليه او صار ذا الائمة.

(فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلِئْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) تعريض بالامة يعنى اذا ابتليت ببلية فاكثروا من تسبيحه و تهليله و ذكره حتى ينجيكم منها.

(فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ) اى المكان الخالى عمّا يغطيه من شجرٍ او نبتٍ او بناءٍ او جبلٍ (وَهُوَ سَقِيمٌ) و أم نبتنا عليه شجرة من يقطينٍ و هو كل شجرة تبقى من الشتاء الى الصيف ليس لها ساق كذا قيل؛ و قيل: المراد الدباء.

(وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ) بل يزيدون.

عن الصادق عليه السلام يزيدون ثلاثين الفا<sup>٣</sup>.

١. تفسير البيضاوى ج ٢ ص ٣٠٠

٢. من لا يحضره الفقيه ج ٣ ص ٩٢ ح ٣٣٩٠-٣٣٩١

٣. الكافي ج ١ ص ١٧٤ ح ١

(فَأَمَّنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ) سَمَّى لآجَالِهِمْ (فَمَا اسْتَفْتَيْهِمْ) بعد ما ذكرت لهم هذه القصص التي فيها عبر لكل من يعتبر .

(الرَّبِّكَ) الذي فعل ما فعل بالامم السالفة و مكذب بيهم و مصدق قبيهم و انبيائهم ﷺ (الْبَنَاتُ) اللاتي هن اخس الاولاد (وَلَهُمُ الْبُنُونَ) الذين هم اشرف الاولاد حتى يعلموا انهم مخطئون في تلك النسبة فينتبهوا فيعلموا انهم مخطئون في نسبة الولد اليه .

(أُمَّ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ) الذين هم اشرف الخلائق و بريئون من نقائص الذكورة و الانوثة (اناثاً) مبتليات بانواع النقائص (وَهُمْ شَاهِدُونَ) حتى ينتبهوا ان قولهم هذا ليس الا عن محض حرص و تخمين، و يتفكروا ان العاقل لا ينبغي ان يتفوه في مثل هذا المطلب العظيم بالظن و التخمين .

(أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ أَفْكَهِمْ لَيَقُولُونَ) قولاً عظيماً لا ينبغي ان يقال، يقولون: (وَلَدَ اللَّهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) من غير احتمال صدق في قولهم . (أَضْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) قبح ما تقولون و تنبسون الى الله فان نسبة الولد الى الله تخرجه عن الوجوب الى الامكان، و عن الغنى الى الحاجة، و عن التنزه الى التدنس، و عن التجرد الى كونه مادياً، و غير ذلك من النقائص، و بعد نسبة الولد اليه لا تتذكرون قبح ما تقولون من ان اولاده بنات لا بنون .

(أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ) حجة (مُبينٌ) و اضح او موضح انكر قولهم لربنا البنات، و الملائكة بنات الله .

ثم انكر نسبة الانوثة الى الملائكة الذين هم منزّهون عن دنس

الذكورة و الانوثة ثم انكر شهودهم حين خلق الملائكة و الحال انّ الانوثة و الذكورة لا تعلمان الا بالشهود.

ثم انكر نسبة الولد اليه و صرح انها من جملة افكهم و صرح بانهم كاذبون تأكيداً.

ثم عيّرهم على نسبة البنات اليه و البنين الى انفسهم مع انه اذا نسب البنات ظلت وجوههم مسودة.

ثم عيّرهم على عدم تذكر قبح ذلك مع انه يتذكر قبح امثال ذلك كل ذي شعور، ثم عيّرهم على القول بلا حجة خصوصاً امثال هذا القول، ثم طالبهم بالحجة الزاماً لهم على الاقرار بعدم الحجة، كل ذلك لتأكيد قبح هذا القول و لتأكيد تعبير قائله.

(فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ) في هذا القول و نسبة الولد الى الله، فان الصادق لا بد له من حجة على دعواه او ان كنتم صادقين في ادعاء الحجة و الكتاب.

(وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا) قيل: انهم تارة يقولون الملائكة بنات الله.

و تارة يقولون: الجن بنات الله، او بعضهم يقولون: الجن بنات الله، و بعضهم يقولون: الملائكة بنات الله.

و قيل: ان مرادهم بالجن، الملائكة سموهم جنّاً لاستتارهم، و قيل: قالوا ان الله صاهر<sup>١</sup> الجن فخرجت الملائكة.

و قيل: قالوا، الله و الشيطان اخوان و الله خالق الخير، و النور و

١. اي تزوج منهم بنتاً فولدت له الملائكة



الشيطان خالق الشرّ و الظلمة.

و قيل: المراد بالنسبة التّسبب في العبادة فانّ بعضهم يعبدون ابليس و يقولون انه احقّ بالعبادة من الله او مثله في العبادة.

(وَ لَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لُمُحْضَرُونَ) في الحساب او في النار، و ضمير انهم للجنة او للمشركين او للمجموع.

(سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ) في حقّه من الولد و التّسبب و المصاهرة (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ) استثناء من فاعل يصفون او من مرفوع لمحضرون او استثناء منقطع.

(فَأَنكُمُ وَمَا تَعْبُدُونَ) من الملائكة و الجنة و الشياطين و غير ذلك من المعبودات (مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ) اي على ما تعبدون او على الله او على هذا الوصف (بِفَاتِنِينَ) بمفسدين الناس و مضليهم و الجملة جزاء شرط محذوف اي اذا كان الله منزها عمّا تقولون بافواهم من غير تحقيق و المنزه عن المادّة و نقائصها لا يمكن للمادّي التّصرّف فيه فانكم و معبوداتكم لا تقدرون افتتان الناس على خلاف امره التّكوينيّ.

(إِلَّا مَنْ هُوَ ضَالٌّ الْجَحِيمِ) داخل فيها محرق بها يعني من كان بالفعل داخل نار الجحيم و ان لم يكن شاعراً بالدخول لكون مداركه خدرة غير متأثرة بحرقتها.

(وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ وَمَقَامٌ مَّعْلُومٌ) هذا قول الملائكة ردّاً على عابديهم و الجملة حالّية بتقدير القول او معطوفة و المعنى انهم يقولون ما منّا الاّ مقام معلوم.

و قيل: هذا قول جبرئيل عليه السلام للنبيّ ﷺ.

و عن الصادق عليه السلام قال: انزلت في الائمة و الاوصياء من آل محمد عليهم السلام <sup>١</sup>.

و المعنى ما ممّا احد الّا له مقام فى العبوديّة لا نتجاوزه فكيف نكون معبودين مراقبين لعابدينا و حافظين لهم و ناصرين لهم؟

(وَإِنَّا لَنَحْنُ الصّٰقُّوْنَ) فى العبادة و الخدمة لا أنّه يصف العباد لنا (وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ) لله لا أنّه يجوز ان يسبّحنا احد.

و عن الصادق عليه السلام كُنّا انواراً صفوفاً حول العرش نسبّح فيسبّح اهل السماء بتسييحنا، الى ان هبطنا الى الارض فسبّحنا فسبّح اهل الارض بتسييحنا و انا نحن الصّافون و انا نحن المسبّحون <sup>٢</sup>.

(وَإِنْ كَانُوا) انهم كانوا (كَيَقُولُونَ) اى المشركون (لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْاَوَّلِينَ) اى كتاباً من كتبهم، او شريعة من شرائعهم، او نبياً من انبيائهم عليهم السلام.

(لَكُنَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمَخْلَصِينَ فَكَفَرُوا بِهِ) اى بالذکر الذى هو محمد عليه السلام او القرءان او شريعة محمد عليه السلام او ولاية على عليه السلام (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) عاقبة كفرهم.

(وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا) بالوعد و النّصر (لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ) او المعنى لقد سبقت كلمتنا الّتى هى فعلية الانسانية الّتى هى دليل كلّ خير و طريق كلّ مطلوب و فعلية كلّ كمال، او سبقت كلمتنا الّتى هى الولاية كلمة الشيطان فصارت كلمة الشيطان مغلوبة، و اذا صارت كلمة

١. تفسير الصّافى ج ٤ ص ٢٨٦

٢. تأويل الايات الظاهرة ص ٤٨٧

الشيطان مغلوبة صارت جملة جنوده الداخلة و الخارجة مغلوبة، و صارت جملة جنود الحق الداخلة و الخارجة غالبية و الآية تسليية للرّسول و المؤمنين و تهديد للكافرين.

(إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ) بدل من كلمتنا او جواب لسؤالٍ مقدّر في مقام بيان الكلمة او في مقام التعليل.

(وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ) و اعرض عن مجادلتهم و مقاتلتهم (حَتَّىٰ حِينٍ) حتى تبلغ الى موعد نصرك و قتلهم. (وَأَبْصِرْهُمْ) فانك فتحت بصيرتك و يمكنك ابصارهم على حالهم الفظيعة التي تؤذيهم الى الجحيم و الى العذاب الاليم، او ابصرهم على حالهم التي يكونون عليها في القيامة و عند الحساب، او في الجحيم و عند العذاب فانك لا حاجة لك الى اتيان القيامة بعد فان القيامة صارت حالك.

(فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ) ذلك في القيامة لعدم خروجهم بعد عن مضيق طبعمهم و سجن نفوسهم و حجب اهويتهم.

(أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ) تهديد لهم.

روى انه لما نزل فسوف يبصرون قالوا متى هذا؟<sup>١</sup> فقال تعالى تهديداً لهم: افبعذابنا يستعجلون اى (فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنذَرِينَ) وقت المنذرين فانه كثيراً ما يستعار الصّباح لمطلق الوقت. (وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ) تأكيد للاؤل و تعقيب لكل من الوعد و الوعيد بذلك اتماماً لطر في الوعد و الوعيد.

١. تفسير الصّافي ج ٤ ص ٢٨٧

(سُبْحَانَ رَبِّكَ) عن كل ما يصفه الواصفون و خصوصاً عمّا يصفه المشركون (رَبِّ الْعِزَّةِ) لانه ليس كمال و لا وصف الا انه تعالى خالقه و ربه (عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ) اى سلامة او الله او تحية السلام (على المرسلين).

كانه تعالى قال: فالنقمة على المشركين و سلامٌ على المرسلين فانّ قوله سبحان ربك رب العزة فى مقام ان يقال نقمة عظيمة من غير دافع على المشركين و سلام على الموحدين.

(وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) تعليم للعباد او انشاء للحمد تعظيماً لنفسه، او اخبار بان كل كمال و كل صفة كمال خاص بالله فكيف يكون له شريك فى ملكه.

## سورة ص

مكيّة وهى ثمانٍ وثمانون آيةً

(ص) قرئ بالسكون و هو الاصل فى فواتح السور، و قرئ بكسر الدالّ اما لالتقاء الساكنين و التّحريك بالكسر، او لجعله امراً من المصاداة و هى المعارضه.

و قرئ بفتح الدالّ لالتقاء الساكنين، او لجعله علماً للسورة و منع صرفه و فى اخبارٍ كثيرة انّ ص عين تنبع من تحت العرش، او من يمين العرش، او من ركنٍ من اركان العرش و هى ماء الحيوه.

و فى خبران ص من اسماء الله، او من اسماء النّبى ﷺ و قد سبق فى اوّل البقرة تفصيل تامّ يغنيناهنا عن التّعريض لبيانه.

(وَ الْقُرْءَانِ) اقسام بالقرءان (ذِي الذِّكْرِ) و الجواب محذوف اى انّ القرءان حقّ، او أنّك حقّ، او انّ الكافرين به او بك كفروا به لا لحجّة. (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ) مناعة عن قبول الحقّ و تأنّف منه و (شِقَاقٍ) و فى طرف مع الله و رسوله و لذلك لم يقبلوا رسالة رسوله و لا كتابه.

(كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ) امّة هالكة تهديد لهم على كفرهم (فَنَادُوا وَ لَاتَ حِينٍ مَنَاصٍ) هو من قولهم و ما تنادوا به او من الله او من الملائكة، حكى بتقدير القول اى فنادوا و قال الله و الملائكة لات

حين مناص و زيادة التاء على لا للتأكيد.  
(وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ) و الحال انه لا ينبغي ان يكون  
المنذر الا منهم.

(وَ قَالَ الْكَافِرُونَ) اى قالوا، و وضع الظاهر موضع المضمّر  
لاظهار ذمهم و بيان مبنى قولهم.

(هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ) قد مضى بيان السحر فى سورة البقرة عند  
قصة هاروت و ماروت.

(أَجْعَلِ الْأَلِهَةَ الْأَهَاءَ وَ حِدًّا) استغربوا ما سمعوه من خلاف ما  
اعتادوه.

(إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ) بالغ فى العجب (وَ أَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ)  
يعنى انطلق السنتهم و لذا اتى بان التفسيرية بعده او انطلقوا بارجلهم و  
المعنى انطلقوا عنه مسارين (أَنْ أَمْشُوا) من عند هذا الرجل او امشوا  
على دينكم.

(وَ أَصْبِرُوا عَلَىٰ إِلِهَيْكُمْ إِنَّ هَذَا) الذى هو من جملة البلايا و  
المصائب (لَشَيْءٌ يُرَادُ) بنا او ان هذا الذى يدّعيه من الرياسة على العباد  
و الترفع فى البلاد شىء يريد كل احد.

(مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْأَخْرَةِ) اى الملة التى هى غير هذه و  
الملة التى ادركناها.

(إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ) و قد ورد الاخبار بان الآيه نزلت بمكة  
بعد ان اظهر رسول الله ﷺ دينه و سمعت به قريش و ذلك انه اجتمعت  
قريش الى ابي طالب عليه السلام و قالوا: يا ابا طالب ان ابن اخيك قد سفّه احلامنا  
و سب آلهتنا و افسد شباننا و فرّق جماعتنا فان كان الذى يحمله على

ذلك العدم جمعنا له مالاَ حتى يكون اغنى رجل في قريشٍ و نملكه علينا.  
 فأخبر ابوطالب عليه السلام رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال: لو وضعوا الشمس في  
 يميني و القمر في يساري ما اردته و لكن يعطوني كلمة يملكون بها  
 العرب و يدين لهم بها العجم و يكونون ملوكاً في الجنة، فقال لهم  
 ابوطالب ذلك، فقالوا: نعم و عشر كلمات، فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم :  
 تشهدون ان لا آله الا الله و اني رسول الله فقالوا: ندع ثلاث مائة ستين  
 آلهاً و نعبد آلهاً واحداً؟! فأنزل الله سبحانه بل عجبوا (الآية).

(أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ مِنْ بَيْنِنَا) مع انه كان يتيماً لا مال له و لا علم  
 و لا شأن (بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي) لا انهم ايقنوا بالذكر و انكروا ان  
 تكون انت هو او تكون انت صاحبه.

(بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابٍ) حتى ايقنوا بعذابي و ايقنوا بذكرى يعنى  
 انهم ابطرتهم كثرة النعم و الفراغ من البلايا فاشتغلوا بلذائد النفوس و  
 انكروا ما وراءها.

(أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ) حتى يختاروا  
 لرحمته التي هي النبوة و نزول الذكر من شاءوا من رجلٍ من القريتين  
 عظيم.

(أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا) حتى يتصرفوا  
 فيها بما شاءوا و يجعلوا فيها من شاءوا رئيساً و من شاءوا  
 مرؤساً (فَلْيَبْتَغُوا) امر للتعجيز.

(فِي الْأَسْبَابِ) فليصعدوا في اسباب الصعود الى العرش فينزلوا  
 الذكر على من شاءوا، و قيل: المراد بالاسباب السماوات لانها اسباب  
 المواليد السفلية.

(جُنِدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ) الجملة جواب سؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: فما حالهم و مآل امرهم؟ - فقال: أنهم سيهزمون لانكارهم الذكر و صاحبه لكنه قال: جنود كثيرة او عظيمة فى مقام هذا الانكار الذى هو ابعد المقام عن مقام العقول صاروا مهزومين من الفرق المتفرقة المختلفة من العرب و العجم و الترك و الديلم ليكون تنبيهاً و دليلاً و تهديداً على المقصود.

(كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ غَادٌ وَ فِرْعَوْنُ) بيان للاحزاب المكذبين المنكرين و بيان لانهمهم بالتلويح (ذُو الْأَوْتَادِ) سُمى به كما فى الخبر لانه كان اذا اراد ان يعذب احداً بسطه فى الارض على وجهه و اوتد يديه و رجليه باربعة اوتادٍ فى الارض و ربّما بسطه على خشب منبسط فاوتدها كذلك و تركه حتى يموت.

و قيل: معناه ذو الملك الثابت بالاوتاد، و قيل: معناه ذوالاركان القويّة فانه كان صاحب جنود كثيرة و امراء عظيمة و وزراء قويّة (وَ ثَمُودٌ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ لَأَيْكَةَ) اى قوم شعيب (أُوْلَئِكَ الْأَحْزَابُ) المهزومون فانظروا حالهم و مآل تكذيبهم و انكارهم.

(إِنَّ كُلَّ الْإِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ) اى رسلهم او جميع الرسل لانّ تكذيب و احد تكذيب للجميع (فَحَقَّ عِقَابٌ وَ مَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ) تصريح بما عرّض به من عقوبة المنكرين من قريش و المراد بهؤلاء المنكرون من قريش.

(الْإِصْحَاقَةُ وَ أَحَدَةٌ) هى الصيحة عند الموت او عند القيامة يعنى المراد به النّفخة الاولى او الثّانية (مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ) توقّف او رجوع او راحة او افاقة من الغشى و رجوع الى الدّنيا او فتور (وَ قَالُوا) اى يقولون



بعد الصّيحة و ادّاه بالماضى لتحقّق و وقوعه، او لانه قد وقع بالنسبة  
 محمّد ﷺ، او المعنى انهم بلسان حالهم سألوا نزول العذاب الموعود بهم،  
 او بلسان قائلهم كما قالو: ان كان هذا هو الحقّ من عندك فأمطر علينا  
 حجارة من السماء او كما قالوا متى يكون هذا الوعد.

(رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا) قسطنا من العذاب الموعود (قَبْلَ يَوْمِ  
 الْحِسَابِ) استعجلوا ذلك استهزاءً او استعجلوا لشدة عذابهم قبل القيامة  
 فى البرازخ بظنّ انّ عذابهم قبل يوم الحساب ينجيهم من عذابهم فى  
 البرزخ او من عذاب يوم الحساب.

(أَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ) و لا تحزن بقولهم فانهم لا يفوتونا و لا  
 ينالونك بمكروهٍ من غير اذننا و راجع ربك على كل حال (وَ أَذْكُرْ عَبْدَنَا  
 دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ) جمع اليد بمعنى القوّة و النعمة كما فى الخبر (انّه  
 أوّاب) مع كونه كثير القوّة و النعمة فراجع انت ربك (إِنَّا سَخَرْنَا  
 الْجِبَالَ) بيان لقوّته و نعمته يعنى (مَعَهُ يُسَبِّحُنَ بِالْعَشِيِّ  
 وَ الْأَشْرَاقِ) وقت اشراق الشّمس او هو كناية عن الغداة.

(وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً) اليه من كلّ جانبٍ او حالكون الطّير محشورة  
 من او كارها (كُلُّ لَهَا أَوَّابٌ) قد سبق الآية بتركيبها و تفسيرها فى سورة  
 السّباء.

(وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ) يعنى قوينا به حيث لا يمكن لاحد الاخلال فى  
 ملكه (وَءَاتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَضَلَ الْخِطَابِ) المراد بالحكمة آثار  
 الولاية فانّ الحكمة ليست الا دقة العلم و اتقان العمل و الدّقة و هى من  
 آثار الولاية فانّ الانسان ما لم يقبل الولاية بشروطها المقرّرة عندهم لم  
 يفتح بصيرته و ما لم يفتح بصيرته لم يصر نظره دقيقاً، و ما لم يصر نظره

دقيقاً لا يمكنه الاتقان في العمل و قد مضى مكرراً بيان الحكمة مفصلاً و المراد بفصل الخطاب آثار الرسالة.

فإنه باي معنى كان كان من جهة الاشتغال بالكثرات و الاشتغال بالكثرات من جهة العباد ليس الا لاجل الرسالة اليهم او لاجل قبول الرسالة من الرسول ﷺ و قد فسّر فصل الخطاب في خبر مروى عن عليّ ﷺ بقوله: البيّنة على المدعى و اليمين على المدعى عليه.

و في خبر مروى عن الرضا ﷺ انه معرفة اللغات، و فسّر فصل الخطاب بتمييز الحق عن الباطل، و بالكلام المفصول المبيّن الذي لا يشتبه على سامعه، و بالخطاب القصد الذي ليس فيه ايجاز مخلّ و لا اطناب مملّ، و بمطلق العلم بالقضاء.

(وَ هَلْ أَتَىكَ نَبِيُّا الْخَصْمِ) تنبيه له ﷺ و لآئمه على ان الامتحانات الالهية كثيرة تكون بصورة اتيان المتخاصمين و بصورة الاذلال و الاعزاز و بصورة عناد المعاندين و محبة المحبين فلا تغفلوا عن امتحانه و لا تغتروا بانعامه و اعزازه، و اتى بالاستفهام للتعجيب من حاله ﷺ و مبادرته بنسبة الظلم الى الخصم من غير تثبت و استظهار ليكون أكد في ذلك التنبيه.

(إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ) التّسوّر الدّخول من قبل السور، و المحراب مجلس الاشراف الذي يحارب دونه و هو مقامهم الخاص لعبادتهم او نزاهتهم و خلوتهم.

(إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ) لانهم دخلوا في غير وقت دخول الاغيار و دخلوا من دون اذن و من غير المحلّ المعتاد للدّخول.

(قَالُوا) بعد ما رأوا انه فزع منهم (لَا تَخَفْ خَصْمَانِ) كأنهم كانوا

جماعةً و قال بعضهم: هذا ان خصمان، او: نحن خصمان (بَغِي بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنُنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ) لاتجر في الحكومة.  
(وَأَهْدِنَا إِلَى سَوَاءٍ الصِّرَاطِ) المرضي لله و للعقل (إِنَّ هَذَا أَخِي) بيان لصورة المخاصمة.

(لَهُ تَسْعُ وَ تَسْعُونَ نَعْجَةً) هي الانثى من الضأن (وَلِي نَعْجَةٌ وَ حِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا) ملكنيها من الكفل بمعنى النصيب اي اجعلها نصيبي، او من الكفالة اي اجعلني كفيها.

(وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ) غلبنى في المخاصمة.  
(قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجْتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِيَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ) ما زائدة او وصفية لتأكيد التقليل (وَ ظَنَّ دَاوُدُ) بعد ما تبادر في الحكم بالظلم (أَنَّمَا فَتَنَّاهُ) امتحنناه بذلك.

(فَمَا سَتَغْفِرَ رَبُّهُ) من تبادره في الحكم (وَ خَرَّ رَاكِعًا) خاضعاً (وَ أَنَابَ) رجع الى الله بالاعتذار.

(فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ) التبادر (وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُفَى) قربية (وَ حُسْنِ مَّأَبٍ يَا دَاوُدُ) على طريق الحكاية اي قلنا يا داود (إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً لَّنَا وَ لِلنَّبِيِّاءِ وَ الْمُلُوكِ الْمَاضِينَ).

(فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ) قد سبق في سورة لقمان بيان ما لخلافة داود عليه السلام في ذيل بيان حال لقمان عليه السلام و حكمته.

و عن الرضا عليه السلام في بيان عصمة الانبياء، و اما داود عليه السلام فما يقول

من قبلكم فيه؟

- فقيل: يقولون: انّ داود عليه السلام كان يصلّي في محرابه اذ تسوّر له ابليس على صورة طيرٍ احسن ما يكون فقطع داود صلوته و قام ليأخذ الطير فخرج الطير الى الدار فخرج في اثره فطار الطير الى السطح فصعد في طلبه فسقط الطير في دار اوريا بن حيان.

فاطلع داود في اثر الطير، فاذا بامرأة اوريا تغتسل فلما نظر اليها هويها و كان قد اخرج اوريا في بعض غزواته فكتب الى صاحبه ان قدم اوريا امام التابوت فقدم فظفر اوريا بالمشركين فصعب ذلك على داود عليه السلام فكتب اليه ثانية ان قدمه امام التابوت فقدم فقتل اوريا فتزوج داود بامراته!

قال: فضرب الرضا عليه السلام يده على جبهته و قال: انا لله و انا اليه راجعون! لقد نسبتم نبياً من انبياء الله الى التّهاون بصلوته حتى خرج في اثر الطير ثم بالفاحشة ثم بالقتل.

فقيل: يابن رسول الله صلى الله عليه وآله فما كانت خطيئته؟

فقال: و يحك! انّ داود عليه السلام انما ظنّ انه ما خلق الله عزّوجلّ خلقاً هو اعلم منه، فبعث الله عزّوجلّ اليه الملكين فتسوّرا المحراب فقالا له: خصمان بغى بعضنا على بعض فاحكم بيننا بالحقّ و لا تشطط و اهدنا الى سواء الصراط انّ هذا اخي له تسع و تسعون نعجة ولى نعجة واحدة فقال: اكفلنيها و عزّنى في الخطاب فعجلّ داود عليه السلام على المدّعى عليه فقال: لقد ظلمك بسؤال نعجتك الى نعاجه و لم يسأل المدّعى البيّنة على ذلك و لم يقبل على المدّعى عليه فيقول له: ما تقول؟ - فكان هذا خطيئته رسم حكم لا مذهبتم اليه، الاتسمع الله يقول: يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحقّ (الى آخر الآية).

فقيل: يابن رسول الله ﷺ فما قصته مع اوريا؟

- قال الرضا عليه السلام: ان المرأة في ايام داود عليه السلام كانت اذا مات بعلمها او قتل لا تتزوج بعده ابداً فاوّل من اباح الله تعالى ان يتزوج بامرأة قتل بعلمها، داود عليه السلام، فتزوج بامرأة اوريا قتل و انقضت عدتها فذلك الذي شقّ على اوريا.

و الاخبار في انكار ما روته العامة كثيرة عن ائمتنا عليهم السلام حتى انه روى عن امير المؤمنين عليه السلام انه: من حدّث بحديث داود على ما يرويه القصاص جلده مائة و ستين جلدة، يعنى حدّين للمفتري، و في خبر عنه حدّاً للنبوّة و حدّاً للاسلام.

و روى عنهم تصديق ما روته العامة ايضاً و قد ذكر في بيان الحكم بين الناس بالحق ان يكون المدعى و المدعى عليه عند الحاكم متساويين في النظر و التكلم و المجلس و البشر.

و قد ذكر ان الحكم بالحق ان يكونا متساويين في ميل القلب بمعنى انه يكون ميل قلبه من حيث حكومته و من حيث احقاق الحق اليهما متساوياً لا انه يحب ان يكون الحق لاحدهما، و لا يختلف الحال عنده ايها كان محققاً، و لا يبعد ان يكون قوله تعالى (وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ) تلويحاً اليه فان النهي عن اتباع الهوى يشير الى النهي عن الهوى و ميل النفس الى احدهما من باب المقدمة.

(فَيُضِلُّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) و هو الحكم بالحق (ان الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب) و اتبعوا هوى النفس.

(وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا) هذه من

تتمّة خطاب داود عليه السلام.

فتكون الجملة حاليّة او استيناف خطابٍ لمحمد صلى الله عليه وآله كما يشعره اخبارنا فتكون معطوفة بلحاظ المعنى كأنه قال: ما فتتاً داود عبثاً أنّما فتتاه لنخلصه من النقص الذي كان فيه و ما خلقنا السّماء، او تكون حاليّة يعنى لخلق السّماء و الارض غايات عديدة هي مشهودة و معلومة لكم و هي توليد المواليد، و لتوليد المواليد ايضاً غايات عديدة هي ايضاً مشهودة و معلومة لكم، و ترجع جملتها الى انتفاع الانسان في معاشه و ليس حيوة الانسان حياته الدّانية غاية الغايات و نهاية النهايات لفنائها و عدم بقائها، و لا يكون الفانى الدّائر غايةً للدّائم الباقي فبقى ان يكون حياته الباقية الدّائمة غاية الغايات و نهاية النهايات حتّى لا يكون خلق الكلّ باطلاً، و عليذا لا يكون المؤمن و المفسد و لا المتقى و الفاجر متساويين.

(ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا) بالله او بالرّسالة او بالخلافة او بالآخرة.  
(فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ) المراد بالمتّقين و الفجّار هما المؤمنون و المفسدون كرّهما بتغيير الوصفين تأكيداً و تصريحاً بانّ التقوى لا تكون الا للمؤمن، و الفجور ليس الا للمفسد.

سئل الصادق عليه السلام عن هذه الآية فقال: الذين آمنوا و عملوا الصّٰلِحٰتِ امير المؤمنين عليه السلام و اصحابه كالمفسدين الارض قال: حبترو زريق و اصحابهما، ام نجعل المتّقين كالفجّار حبترو زلام و اصحابهما.

(كِتَابٌ) خبر مبتدئ محذوفٍ او مبتدئ خبره مبارك او ليذبّروا و المعنى

انّ القرءان كتاب، او على عليه السلام كتاب.

(أَنْزَلْنَاكَ إِلَيْكَ مُبَارَكًا) ذو بركة و خير على المتمسك به و التفسير بعليؑ اوفق بقوله و وهبنا لداود سليمان.  
 (لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ) قد مضى مكرراً أنّ الانسان ما لم يتصل بالولاية كان بلالِبٍ و اذا اتصل بالولاية بشروطه المقررة عندهم صار ذالِبٍ فهو بدون الولاية يكون كالجوز الخالي عن اللب و يكون لاثقاً للنار و بالولاية تصير كالجوز الذي يكون له لب.  
 عن الصادقؑ ليدبروا آياته امير المؤمنين و الائمةؑ فهم اولوا الالباب.

(وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ) سليمانؑ (إِنَّهُ أَوَّابٌ) مثل داودؑ (إِذْ عَرَضَ) ظرف لاؤاب او لما يلزم قوله نعم العبد من المدح لكنهما يوجبان تقييد ما المقصود منه الاطلاق او ظرف لا ذكر مقدر.  
 فان المقصود من قوله و هبنا تذكيره ﷺ بحال سليمانؑ و تنبيهه على هبة عليؑ له.

(عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ) الصافن الفرس الذي يقوم على طرف سنبك يد او رجل و هو من الصفات المحمودة للخيل و الجياد جمع الجواد بمعنى سريع السير جيده.  
 (فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي) احببت بمعنى تقاعدت فان احب استعمل بمعنى برك او من المحبة و المعنى احببت نوع حب الخير متقاعداً عن ذكر ربي او حب الخير مفعول به حينئذ و اذا كان احببت بمعنى تقاعدت يكون حب الخير مفعولاً له و المراد بالخير الخيل لان العرب تسمى الخيل بالخير.

و روى عن النبي ﷺ انه قال: الخير معقود بنواصي الخيل الى يوم

## القيامة.

او المراد به المال الكثير كما فسّر الخير به في قوله تعالى: ان ترك خيراً (حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ) اى تورات الشمس بقريئة الحال و قريئة ذكر العشىّ المستلزم لسير الشمس، و قيل: حَتَّى تورات الخيل عن نظره بالحجاب الذى لها من مريضها او انه امر باجرائها فكان مشغلاً بالتفكر فيها و النظر اليها حَتَّى تورات عن نظره.

(رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ) قد ورد الاخبار من طريق الخاصة انّ سليمان عليه السلام اشتغل ذات يومٍ بالعشىّ بعرض الخيل لانه كان يريد الجهاد ففات وقت صلوة عصره و تورات الشمس و غربت، و فى بعض الاخبار فات اوّل وقت صلوة و قيل فات صلوة نفلته فقال: للملائكة بأمر الله ردّوا الشمس علىّ حَتَّى اصلىّ صلوتى فى وقتها فردّوها عليه، فمسح ساقيه و عنقه و امر اصحابه الذين فاتتهم الصلوة معه بمثل ذلك و كان ذلك وضوءهم ثمّ قام فصلّى فلما فرغ غابت الشمس و طلعت النجوم، و قيل: انه قال لاصحابه: ردّوا الخيل علىّ فردّوها عليه ف ضرب سوقها و اعناقها بالسيف لانها كانت سبب فوت صلوته.

و قيل فى تصحيحه: انها كانت اعزّما له فذبحها ليتصدّق بلحومها على المساكين فانه لن تنالوا البرّ حَتَّى تنفقوا ممّا تحبّون و قيل: جعل يمسح اعراف خيله و عراقيبها بيده حبّاً لها.

و قيل: مسح اعناقها و سوقها و جعلنا مسبّلة فى سبيل الله، و قيل: انه لما قتل الخيل ضلّ خاتمه بسبب قتلها سرقه شيطان اربعين يوماً و جلس مكانه و فرّ سليمان ثمّ وجد خاتمه فى بطن الحوت، و قد ذكر قصّته فى سورة البقرة عند قوله تعالى و ما كفر سليمان .



قال ابن عباس: سألت علياً عن هذه الآية فقال: ما بلغك فيها يا ابن عباس؟ - قلت: سمعت كعباً يقول: اشتغل سليمان ﷺ بعرض الافراس حتى فاتته الصلوة فقال: ردوها يعنى الافراس كانت اربعة عشر فامر بضرب سوقها و اعناقها بالسيف فقتلها فسلبه الله ملكه اربعة عشر يوماً لانه ظلم الخيل بقتلها.

فقال علي ﷺ: كذب كعب لكن اشتغل سليمان ﷺ بعرض الافراس ذات يوم لانه اراد جهاد العدو حتى تورات الشمس بالحجاب فقال بامر الله للملائكة الموكلين بالشمس: ردوها علي فردت فصلى العصر فى وقتها، و ان انبياء الله تعالى لا يظلمون و لا يأمرون بالظلم لانهم معصومون مطهرون.

(وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ) امتحناه (وَ اَلْقَيْنَا عَلٰى كُرْسِيِّهٖ جَسَداً ثُمَّ اَنَابَ) روى عن النبى ﷺ ان سليمان ﷺ قال: يوماً فى مجلسه لأ طوفن الليلة على سبعين امرأة تلد كل امرأةٍ منهن غلاماً يضرب بالسيف فى سبيل الله، و لم يقل، ان شاء الله، فطاف عليهن فلم تحمل منهن الا امرأة واحدة جاءت بشقّ ولدٍ ثم قال: فوالذى نفس محمد بيده لو قال: ان شاء الله لجاهدوا فى سبيل الله فرساناً و الجسد الذى كان على كرسيه كان هذا.

و عن الصادق ﷺ ان الجنّ و الشياطين لما ولد لسليمان بن داود ﷺ قال بعضهم لبعض: ان عاش له ولد لنلقين منه مالمقينا من ابيه من البلاء، فاشفق منهم عليه فاسترضعه فى المزن و هو السحاب فلم يشعر الا و قد وضع على كرسيه ميّتاً لتنبيهه على ان الحذر لا ينفع من القدر و انما عوتب على خوفه من الشياطين.

و قيل: انّ المراد بالجسد هو الشيطان الذي جلس مكانه على كرسيه سمى بالجسد لخلوه من روح الانسان، و قد ذكر في سبب ابتلائه عليه السلام بسلب ملكه انّ امرأة كانت تعبد في بيته صورةً اربعين يوماً و لم يشعربه.

و نقل انّ سليمان عليه السلام لما تزوج باليمانية ولد منها ولد و كان يحبه فنزل ملك الموت على سليمان و كان كثيراً ما ينزل عليه فنظر الى ابنه نظراً ففرغ سليمان من ذلك.

فقال لامه: انّ ملك الموت نظره اظنه قد امر بقبض روحه فقال للجنّ و الشياطين: هل لكم حيلة ان تفرّوه من الموت؟ فقال واحد منهم: انا اضعه تحت عين الشمس في المشرق فقال سليمان عليه السلام: انّ ملك الموت يبلغ ذلك.

فقال آخر: انا اضعه في السحاب و الهواء فرفعه و وضعه في السحاب و جاء ملك الموت فقبض روحه في السحاب فوق جسده ميتاً على كرسي سليمان، فعلم انه قد اخطأ فحكى الله ذلك في قوله و القينا على كرسيه جسداً ثم اناب .

و امثال هذه و امثال روايات سلب ملك سليمان عليه السلام و جلوس الشيطان على كرسيه و كون ملكه منوطاً بخاتم ليس الا من الرموز التي رمزها الاقدمون، ثم اخذها العامة بصورتها الظاهرة و مفاهيمها العامية و نسبوا الى الانبياء عليهم السلام ما لا يليق ان ينسب الى مؤمن فكيف بكامل او نبي عليه السلام.

(قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي) بعد ما استشعر بانّا فتنناه (وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ) يعنى لانك تكون كثير الهبة و كانت عادتك ذلك و كانت الوهابية منحصرة فيك سألتك هذا

السؤال فانه ان كان عظيماً بالنسبة اليها فهو حقيرٌ بالنسبة الي وهما بيتك. اعلم، انه يرى من ظاهر الآية ان سليمان عليه السلام بخل بعطاء الملك لغيره و قد اشير في الاخبار الى ذلك مثل قول رسول الله ﷺ: رحم الله اخي سليمان بن داود عليه السلام ما كان ابخله.

و قد ذكر في الاخبار في دفع توهم البخل ان مراده عليه السلام لا ينبغي ان يقال من بعدى انه مأخوذ بالغلبة و الجور فأعطاه الله تعالى ملكاً لا يمكن ان يقال: انه مأخوذ بالغلبة مثل ملك الجبابرة حيث سخر له الريح و جملة دواب الارض و طيرها.

و ذكر في الاخبار في بيان قوله النبي ﷺ ان مراده عليه السلام ما كان ابخله بعرضه و سوء القول فيه.

او المراد ما كان ابخله ان كان اراد ما كان يذهب اليه الجهال، و عن الاكابر ان مراده هب لي ملكاً لا ثقاً بمقامي لا ينبغي لاحد يكون مقامه بعد مقامي و ليس هذا بخلاً بل سؤالاً لما يليق بمقامه او بما يليق بمن يكون مقامه فوق مقامه اجنابه و (ف) اجنابه و أعطيناه ذلك.

(فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً) لينة (حَيْثُ أَصَابَ) اي اراد اصابته (وَ الشَّيَاطِينَ) و سخرنا له الشياطين.

(كُلُّ بَنَاءٍ وَ غَوَاصٍ) بدل تفصيلي من الشياطين (وَ اٰخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ) قائلين (هذا) الذي اعطيناك من الملك الذي لم يكن لاحد من البشر او هذا الاعطاء (عَطَاؤُنَا) عطيتنا او اعطائنا.

(فَأَمْنُنْ) ما شئت لمن شئت (أَوْ أَمْسِكْ) ما شئت ممن شئت (بِغَيْرِ حِسَابٍ) و تقديرٍ منك لما مننت و امسكت لوفور ما اعطيناك و عدم نقصانه باعطائك بغير حسابٍ و تقديرٍ او بغير مطالبتنا منك حساب ما

اعطيت او امسكت لتفويض الامر اليك.

عن الصادق عليه السلام في قوله تعالى: هذا اعطائنا (الآية) قال: اعطى سليمان عليه السلام ملكاً عظيماً ثم جرت هذه الآية في رسول الله صلى الله عليه وسلم فكان ان يعطى من شاء و يمنع من شاء ما شاء و اعطاه افضل ما اعطى سليمان عليه السلام لقوله: ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهىكم عنه فانتهوا.

و قيل: للرّضا عليه السلام حقاً علينا ان نسألکم؟ قال: نعم، قيل: حقاً عليكم ان تجيبونا؟ - قال: ذاك الينا ان شئنا فعلنا و ان شئنا لم نفعل، ثم قرأ هذه الآية (وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ) رفع لتوهم ان درجات الآخرة و القرب من الله لعلها تنا في هذا الملك العظيم في الدنيا لان الدنيا و الآخرة ضرّتان لا تجتمعان.

(وَ حُسْنَ مَّثَابٍ وَ أذْكَرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ) بدل من عبدنا بدل الاشتمال كما ان ايوب بدل منه بدل الكلّ و المعنى اذكر ايوب عليه السلام و ابتلاءه و شدة بلائه ليكون تسلية لك عن ابتلائك فان الانبياء عليهم السلام فلما يكونون بلا بلاء و اذكر وقت التجائه الينا لشدة بلائه ليكون اسوة لامتك في ذلك حتى يتذكروا ذلك و يلتجئوا حين الاضرار الينا، و اذكر اجابتنا له با حسن الاجابة حتى تكونوا على رجاء تامّ باجابتنا.

(أَنْتَ مَسْنَى الشَّيْطَانِ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ) التّنب بضمّ التّون و سكون الضّاد و ضمّها و بفتح التّون و سكون الضّاد و فتحها التّعب، قرئ بها جميعاً، و نسب العذاب الى الشيطان تكزماً و حياءً من نسبة السوء الى الله.

و قيل: كان الشيطان يوسوس اليه و يقول: طال مرضك و لايرحمك ربك، و قيل: كان يقول: كنت في نعمة و ولد و اهل كذا، و

وقعت الآن في بليّة كذا لعلّه يجزع.

و قيل: اشتدّ مرضه حتّى اجتنبه النّاس فوسوس الى النّاس ان يستقذروه و يخرجوه و لا يتركوا امرأته ان تدخل عليهم و كان أيّوب عليه السلام يتأذى بذلك فشكا ذلك و لم يشك البليّة.

(أُرْكُضْ) يعنى اجبناه و قلنا: اركض (بِرِجْلِكَ) الارض فضرب برجله الارض فنبعت عينُ فقلنا له.

(هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ) اى ما يغتسل فيه و ما يشرب منه، و المقصود الامر بالاعتسال و الشرب منه فاغتسل و شرب و براء كأحسن ما يكون.

(وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ) الَّذِينَ هَلَكُوا فِي أَوَّلِ ابْتِلَائِهِ (وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ) اى الَّذِينَ هَلَكُوا مِنْ قَبْلِ ابْتِلَائِهِ وَ قَدْ سَبَقَ فِي سُورَةِ الْأَنْبِيَاءِ بَيَانٌ لِنِسْبَةِ أَيُّوبَ عليه السلام وَ نِسْبَةِ امْرَأَتِهِ وَ قَدْ بَيَّنَّ هُنَاكَ مَدَّةَ ابْتِلَائِهِ وَ كَيْفِيَّةَ ابْتِلَائِهِ وَ بَيَانُ آيَاتِهِ أَهْلِهِ وَ كَيْفِيَّةَ آيَاتِهِ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ.

(رَحْمَةً مِّنَّا) مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ مِنْهُ (وَ ذِكْرًا) وَ تَذْكَيرًا (لِأُولِي الْأَلْبَابِ) حَتَّى لَا يَكُونُوا عَلَى يَأْسٍ مِنَّا وَ يَكُونُوا رَاجِينَ رَحْمَتِنَا حِينَ سَلَبَ النِّعْمَةَ مِنْهُمْ.

و قد سبق مكرراً ان اللب لا يحصل للانسان الا بتلقيح الولاية فان الانسان ما لم يحصل له الولاية بالشروط المقررة عندهم يكون كاللوز و الجوز الخالي من اللب اللائق للنار، و حصول الولاية للانسان مثل التأبير للنخلة يجعله ذا ثمر و ذالِبٍ فليس المراد باولى الالباب الا شيعة علي عليه السلام الذين حصل لهم ولايته بشروطها.

(وَ خُذْ بِيَدِكَ) عطف على اركض (ضِعْثًا) حزمة من خشبٍ (فَاضْرِبْ بِهِ) زَوْجَتَكَ قَسْمَكَ (وَ لَا تَحْنَثْ) وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَمَا قِيلَ: حَلَفَ بَعْدَ مَا أَخْبَرَ أَنَّ

زوجته اخذت في الزنا و قطعت ذؤابتها و رأى ذؤابتها مقطوعة ان  
يضربها مائة و ندم على ذلك بعد ما اخبرته أنّها باعتها و اخذت له طعاماً.  
(أَنَا وَ جَدُّنَاهُ صَابِرًا) تعليل لا ذكر او لقلنا اركض برجلك او لوهبنا له  
اهله او لوهبنا مثلهم معهم او لقلنا خذبيدك ضعفاً او للمجموع او ببيان لحاله فى  
جواب سؤال عن حاله.

(نِعْمَ الْعَبْدُ) ايّوب عليه السلام (إِنَّهُ أَوَّابٌ) كثير الرجوع شديد الرجوع تامّ  
الرجوع الى الله.

عن الصادق عليه السلام انه سئل عن بليّة ايّوب عليه السلام التى ابتلى بها فى  
الدنيا، لأى علة كانت؟ قال: لنعمة انعم الله عزّوجلّ عليه بها فى الدنيا و  
ادى شكرها و كان فى ذلك الزمان لا يحجب ابليس عن دون العرش فلما  
صعد و رأى شكر نعمة ايّوب حسده ابليس.

فقال: يا ربّ انّ ايّوب لم يؤدّ اليك شكر هذه النعمة الاّ بما اعطيته  
من الدنيا و لو حرّمته دنياه ما ادّى اليك شكر نعمة ابدأ، فسألنى على  
دنياه حتّى تعلم انه لا يؤدّى اليك شكر نعمة ابدأ.

فقيل له: قد سلّطتك على ما له و ولده، قال: فانحدر ابليس فلم يُبق  
له مالاً و لا ولداً الاّ اعطيه<sup>١</sup> فاز داد ايّوب لله شكراً و حمداً، قال:  
فسألنى على زرعه، قال: قد فعلت، فجمع شياطينه فنفخ فيه فاحترق،  
فاز داد ايّوب لله شكراً و حمداً.

فقال، يا ربّ فسألنى على غنمه، فسألّطه على غنمه، فأهلكها،  
فازداد ايّوب شكراً و حمداً.

فقال، يا ربّ سلّطنى على بدنه، فسألّطه على بدنه ما خلا عقله و

١. اعطى عطيًا و اعطى = هلك و اعطى = اهلكه

عينيه، فنفخ فيه ابليس فصار قرحة واحدة من قرنه الى قدمه فبقى في ذلك دهنراً طويلاً يحمد الله و يشكره حتى وقع في بدنه الدود، فكانت تخرج من بدنه فيردّها فيقول لها: ارجعي الى موضعك الذي خلقك الله منه و نتن حتى اخرجته اهل القرية من القرية و القوه في المزبلة خارج القرية.

و كانت امرأته رحمة بنت يوسف بن يعقوب اسحاق بن ابراهيم تتصدق من الناس و تأتيه بما تجده، فلما طال عليه البلاء و رأى ابليس صبره اتى اصحاباً لا يوب كانوا رهباناً في الجبال و قال: لهم مرّوا بنا الى هذا العبد المبتلى فنسأله عن بليته، فركبوا بغالاً شهباً و جاؤا فلما دنوا منه نفرت بغالهم من نتن ريحه فنظر بعضهم الى بعض ثم مشوا اليه و كان فيهم شاب حدث السن فقعدوا اليه فقالوا:

يا ايوب لو اخبرتنا بذنبك لعلّ الله كان يملكنا اذا سألناه و ما نرى ابتلاءك بهذا البلاء الذي لم يبتل به احد الا من امر كنت تستره؟  
فقال ايوب عليه السلام: و عزّة ربّي أنّه ليعلم انّي ما اكلت طعاماً الا و يتيم او ضعيف يأكل معي، و ما عرض لي امران كلاهما طاعة لله الا اخذت بأشدّهما على بدني.

فقال الشابّ: سوئّة لكم غيرتم نبيّ الله حتى اظهر من عبادة ربّه ما كان يسترها؟!

فقال ايوب عليه السلام: يا ربّ لو جلست مجلس الحكم منك لا دلّيت بحجّتي، فبعث الله عزّوجلّ اليه غمامة فقال: يا ايوب ادل بحجّتك فقد اعدتكم مقعد الحكم، و ها انا ذا قريب و لم ازل، فقال: يا ربّ انك لتعلم أنّه لم يعرض لي امران قطّ كلاهما لك طاعة الا هما على نفسي الم احمدك؟

الم اشكرك؟ الم اسبحك؟

قال فنودي من الغمامة بعشرة آلاف لسان: يا ايوب من صيرك  
تعبد الله و الناس عنه غافلون؟  
و تحمده و تسبحه و تكبره و الناس عنه غافلون؟ اتمنّ على الله  
بما لله فيه المنّة عليك؟

- قال: فاخذ التراب فوضعه في فيه ثم قال: لك العتبي يا رب، انت  
فعلت ذلك بي، فانزل الله عليه ملكاً فركض برجله فخرج الماء فغسله  
بذلك الماء فعاد احسن ما كان و اطرى، و انبت الله عليه روضة خضراء  
وردّ عليه اهله و ما له و ولده و زرعه و قعد معه الملك يحدثه و يونسه  
فاقبلت امرأته معها الكسرة.

فلما انتهت الى الموضع اذاً الموضع متغيّر و اذاً رجلاں جالساں  
فبكت و صاحت و قالت: يا ايوب ماد هي بك؟  
فناداها ايوب فاقبلت فلما رأتها و قد ردّ الله عليه بدنه و نعمته  
سجدت لله عزّوجلّ شكراً، فرأى ذؤابتها مقطوعة و ذلك أنّها سئلت ان  
يعطوها ما تحمله الى ايوب من الطّعام و كانت حسنة الذّوائب فقالوا لها:  
تبيعيننا ذؤابتك هذه حتّى نعطيك، فقطعتها و دفعتها اليهم و اخذت منهم  
طعاماً لايوب فلما رآها مقطوعة الشّعر غضب و حلف عليها ان يضربها  
مائة.

فأخبرته أنّه كان سببه كيت و كيت، فاغتمّ ايوب من ذلك فأوحى  
الله عزّوجلّ اليه: خذ بيدك ضعفاً فاضرب به و لا تحنث فأخذ عذقا  
مشتملاً على مائة شمراخ فضربها ضربة واحدة فخرج من يمينه، قال:  
فردّ الله عليه اهله الذين ماتوا قبل البلاء.



وردّ عليه اهله الَّذِينَ ماتوا بعد ما اصابهم البلاء كلّهم، احياهم الله  
له فعاشوا معه و سئل ايّوب بعد ما عافاه الله: اىّ شىء كان اشدّ عليك ممّا  
عليك، فقال: شماتة الاعداء قال: فأمطر الله عليه فى داره جراد الذهب و  
كان يجمعه فكان اذا ذهب الريح منه بشىءٍ عدا خلفه فردّه فقال له  
جبرئيل: اما تشبع يا ايّوب؟

قال: و من يشبع من رزق ربّه عزّوجلّ.

و عنه عليه السلام عن ابيه عليه السلام قال: انّ ايّوب ابتلى بغير ذنبٍ سبع سنين و  
انّ الانبياء معصومون لا يذنبون و لا يرتكبون ذنباً صغيراً و لا كبيراً.  
و قال: انّ ايّوب مع جميع ما ابتلى به لم تنتن له رائحة، و لا قبّحت  
له صورة، و لا خرجت منه مدّة من دم و لا قيح، و لا استقدره احد رآه، و  
لا استوحش منه احد شاهده، و لا تدوّدّ شىءٌ من جسده و هكذا يصنع الله  
عزّوجلّ بجمع من يبتليه من انبيائه و اوليائه المكرمين عليه و انما  
اجتنبه الناس لفقره و ضعفه فى ظاهر امره لجهلهم بماله عند ربّه تعالى  
من التأييد و الفرج.

و قد قال النّبىّ صلى الله عليه و آله و سلم: اعظم الناس بلاء الانبياء ثمّ الاولياء ثمّ الامثل  
فالامثل.

فانما ابتلاه الله بالبلاء العظيم الذى يهون معه على جميع الناس  
لئلا يدّعوا له معه الرّبوبيّة اذا شاهدوا ما اراد الله تعالى ذكره ان يوصله  
اليه من عظام نعمه متى شاهدوه ليستدلّوا بذلك على انّ الثواب من الله  
على ضربين استحقاق و اختصاص، و لئلا يحقّروا ضعيفاً لضعفه، و  
لا فقيراً لفقره، و لا مريضاً لمرضه، و ليعلموا انه يسقم من يشاء و يشفى  
من يشاء، متى يشاء، كيف شاء، باىّ شىءٍ شاء و يجعل ذلك عبرةً لمن

يشاء، و شقاوة لمن يشاء، و سعادة لمن يشاء، و هو عز وجل في جميع ذلك عدل في قضائه، و حكيم في افعاله، لا يفعل بعبادة الا الاصلح لهم و لا قوة الا بالله.

(وَ اذْكُرْ عِبَادِنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ اُولَى الْاَيْدِي وَ الْاَبْصَارِ) يعنى انهم كانوا صاحبي النعم في الدنيا و صاحبي البصيرة في امر الآخرة حتى لا تنسى انت و لا امتك حين النعمة امر الآخرة و تجعلوا دنياكم مقدّمة لآخرتكم كما فعل هؤلاء (انّا اخلصناهم) بسبب النعمة.

(بِخَالِصَةٍ) بخصلة خالصة لنا (ذِكْرَى الدَّارِ) بدل من خالصة يعنى بخالصة هي تذكرهم دائماً لدار الآخرة او مفعول له تحصيلي او حصولي اي اخلصناهم بعبادة خالصة لنا لذكرى الدار الآخرة، و اطلق الدار اشعاراً بان الآخرة هي الدار و محلّ القرار لا الدنيا فاتّها معبر للاشرار و الاخير.

(وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْاَخْيَارِ وَ اذْكُرْ اِسْمَاعِيلَ) بن ابراهيم (وَ اَلَيْسَ) قد مضى في سورة الانعام (وَ ذَا الْكِفْلِ) قد مضى في سورة الانبياء (وَ كُلُّ مِّنَ الْاَخْيَارِ هَذَا) المذكور من الانبياء و احوالهم. (ذِكْرٌ) و عبرة لمن اراد الآخرة (وَ اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لِحُسْنِ مَّآبٍ) سواء كانوا نبياً او لم يكونوا (جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمْ الْاَبْوَابُ مُتَّكِنِينَ فِيهَا) كناية عن الاستراحة فيها اي (يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرَابٍ) يدعون احبابهم الى فاكهة كثيرة او يدعون غلمانهم و جواريتهم بسبب الاتيان بفاكهة كثيرة او يدعون نفس الفاكهة و الشراب فان امتعة الجنة كلّها ذوات علم و شعور و تأتي بانفسها الى طالبها، و زيادة الباء لتأكيد لصوق الدّعوة الى الفاكهة (وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ

الطَّرْفِ) عن غير ازواجهنّ.

(أَثْرَابُ) لدات<sup>١</sup> لا عجوز فيهنّ ولا صبيّة لا يمكن الاستمتاع بها  
نقول نحن او ملائكتنا لهم: (هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ إِنَّ هَذَا  
لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ) انقطاع.

(هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَثَابٍ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبئسَ  
الْمِهَادُ) فسّر الطَّاغِينَ بنبي امية و اولياءهم، وقد تكرر ان الاصل في كلّ  
شرّ و ذى شرّ اعداء عليّ و بنو امية و من وافقهم و لذلك صحّ تفسير كلّ  
شرّ و ذى شرّ ذكر في القرءان بهم.

(هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ) هذا مبتدء و ليدوقه خبره، و الفاء زائدة، او منصوب  
على شريطة التفسير و الفاء زائدة او منصوب بمضمر مثل المذكور و الفاء غير  
زائدة، او مبتدء بنوهم امّا او تقديره و الفاء غير زائدة، او مبتدء خبره حميم و  
فليذوقه معترضة، او خبر مبتدء محذوف، او مبتدء خبر محذوف اي العذاب هذا  
او هذا هو العذاب، او المعنى خذوا المذكور من كون شرّ المآب للطَّاغِينَ.

(حَمِيمٌ وَ غَسَّاقٌ) غسق الجرح غسقاّناً سال منه ماء اصفر و المراد به ما  
سال من ابدان اهل النار من الصديد عطف (وَ آخَرَ مِنْ شَكْلِهِ) على حميم او  
مبتدء خبر محذوف اي لهم عذاب آخر من مثل هذا العذاب او مذوق آخر من مثل  
هذا المذوق، او مبتدء خبره.

(أَزْوَاجٌ) اي عذاب آخر لهم من مثله ازواج او خبر مبتدء ازواج و المعنى  
صنف آخر مثل هذا الصنف او انواع مختلفة بحسب الباطن و قرئ آخر على الجمع.

(هَذَا فَوْجٌ) جملة حالية او مستأنفة على تقدير القول (مُقْتَحِمٌ

١. لدات: جمع لدة و هو التراب (بالفارسية: همسال)

مَعَكُمْ) الاقتحام الدّخول في الشّدة يعني يقال للرّؤساء او لبنى اميّة: هذا السّوادى المتبوعون او بنو العبّاس فوج مقتحم معكم.

(لَا مَرْحَبًا بِهِمْ) جملة حاليّة او وصفيّة او مستأنفة جواباً لسؤال مقدّر او للدّعاء عليهم من كلام الله او من قول الرّؤساء للمتبعين بتقدير القول. (انّهم ضالّوا النّار) تعليل و قيل: يقول بنو اميّة: لامر حبّاً بهم (قالوا) اى الاتباع للمتبعين او بنو العبّاس لبنى اميّة.

(بَلْ أَنْتُمْ لَأَمْحَبُونَ) لاقدامكم اولاً على ما ادخلنا فى النّار و كونكم فى ذلك قدوة لنا.

(أَنْتُمْ قَدْ مُتُّمُوهُ) اى هذا العذاب او الدّخول فى النّار او هذا الدّعاء (لنا) باقدامكم اولاً و بجعلنا اتباعكم.

(فَبِئْسَ الْقَرَارُ) جهنّم (قالوا) قيل: ثمّ يقول بنو اميّة (رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ) لتأسيسهم ظلم آل محمّد ﷺ و اتّباعنا لهم فى ذلك.

(وَ قَالُوا) اى الاتباع او بنو العبّاس او قال المتبوعون و بنو اميّة او المجموع (ما لنا لا نرى رجلاً كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ) قيل: ثمّ يقول اعداء آل محمّد ﷺ ذلك و المراد شيعة امير المؤمنين ؑ.

(أَتَّخَذْنَا هُمْ سِخْرِيًّا) قرئ بكسر الهمزة صفة اخرى لرجالاً، و قرئ بهمزة الاستفهام على الانكار التّوبيخيّ.

(أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ) ام معادلة لقوله ما لنا لا نرى كأنّهم قالوا ليسوا ههنا فلانريهم ام كانوا ههنا و لكن مالت ابصارنا عنهم فلانريهم (إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقُّ) واقع.

(تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ) بدل من ذلك.

عن الصادق عليه السلام لقد ذكركم الله اذحكي عن عدوكم في النار بقوله و قالوا ما لنا لا نرى (الآية) قال و الله ما عنى الله و لا اراد بهذا غيركم صرتم عند اهل هذا العالم من اشرار الناس و انتم و الله فى الجنة تحبرون و فى النار تطلبون.

و روى اما و الله لا يدخل النار منكم اثنان، لا و الله و لا واحد، و الله انكم الذين قال الله تعالى و قالوا ما لنا.

و فى رواية، اذا استقرّ اهل النار فى النار يتفقّدونكم فلا يرون منكم احداً فيقول بعضهم لبعض ما لنا (الآية) و ذلك قول الله تعالى ان ذلك لحقّ تخاصم اهل النار يتخاصمون فيكم كما كانوا يقولون فى الدنيا. (قُلْ) للمشركين او للمنافقين من امتك (انّما انا مُنذِرٌ) لست

اجبركم على التوحيد او على ولاية على عليه السلام.

(وَ مَا مِنْ اِلَهٍ اِلَّا اَللّٰهُ اَلْوَحِدُ الْقَهَّارُ) فلاحكم انا له لقهّاريتته

فلامعبود سواه فلست احكم بالخلافة من قبل نفسى و لاحكم لمن اشركتموه به.

(رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا) فلاربوبية لشركائكم

فى شىء منها و لا حكم لاحد فى خلقه بنصب الخليفة من قبل نفسه (الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ قُلْ هُوَ) اى التوحيد او ما انبأتكم به من ولاية على عليه السلام

و امامته كما فسّر فى الخبر بأمر المؤمنين عليهم السلام و امامته.

(نَبِؤًا عَظِيمًا) لانّ الولاية هى النبأ الذى لانبا انا و هو نبأ منه و لا امر و لا

نهى و لانبوة و لا بشارة و لا انذار و لا وعد و لا وعيد انا به و له.

(أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ) و الاعراض عنه اعراض عن اللطيفة

الانسانية و هى اللطيفة الالهية و هى ربّ كلّ مربوب فى مقامه التازل و

هى اسم الربّ و هى العبودية التى كنهها الربوبية و هى الحبل من الله

الَّذِي ضَرَبَ عَلَيْهِمُ الْآذَانَ بِهٖ وَ بِحَبْلِ مِنَ النَّاسِ .

(مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ) مقول قوله ﷺ يعنى قل لهم ما كان لى علم ان سألوك عن الملاء الاعلى او نبههم على ان الملاء الاعلى الذين لا التفات لهم الى الارض و اهلها يختصمون فى هذا النبأ لسبب العلم باختصامهم عن نفسك و قل: ما كان لى من علم قليل.

(بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ) فى هذا النبأ العظيم لعظم اختصامهم و عظم المختصم فيه كأنه لا يمكن للبشر العلم باختصامهم مع انى قد اطلعت على مقامهم و كلامهم.

(إِنَّ يُوحَىٰ إِلَىٰ آلِي الْأَنْمَاءِ أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ) قرئ بفتح همزة انما بتقدير اللام او بجعل الجملة فى موضع مرفوع يوحى.

و روى ابن عباس عن النبى ﷺ انه قال: قال لى ربى: اتدرى فيم يختصم الملاء الاعلى؟ - فقلت: لا، قال: اختصموا فى الكفارات و الدرجات فاما الكفارات فاسبغ الوضوء فى السبرات، و نقل الاقدام الى الجماعات، و انتظار الصلوة و اما الدرجات فافشاء السلام، و اطعام الطعام، و الصلوة بالليل و الناس نيام.

و عليهذا يكون هذا الكلام على الحكاية بتقدير محذوف كأنه قيل: قال لى ربى: اتدرى فيم يختصم الملاء الاعلى؟ - قلت: لا علم لى (الى الآخر) و ذكر فى خبر المعراج مضمون هذا الخبر و يجوز ان يكون المراد بالنبأ العظيم خبر خلق آدم و يكون قوله ما كان لى من علم بالملاء الاعلى اذ يختصمون بمعنى اذ يختصمون فى خلق آدم ﷺ و يكون قوله (إِذْ قَالَ رَبُّكَ) متعلقاً بيختصمون او بدلاً من اذ يختصمون و اذ يختصمون ظرف لكان او بدل من الملاء الاعلى يعنى ما كان لى من علم بالملاء الاعلى بوقت قوله تعالى.

(لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّىْ خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِيْنٍ فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُوْحِ فَقَعُوْا لَهٗ سٰجِدِيْنَ فَسَجَدَ الْمَلٰئِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ اِلَّا اِبْلِيْسَ اَسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ قَالَ يٰٓاٰدَمُ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدِیْ اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰلِيْنَ قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِیْ مِنْ تٰرٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِيْنٍ) قد مضى فى اول البقرة بیان تام لهذه الآيات و قد اشیر الى بیانها فى سورة الاعراف ایضاً.

(قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيْمٌ وَاِنَّ عَلٰیكَ لَعْنَتِیْ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِیْ اِلٰی یَوْمٍ یُّبْعَثُوْنَ قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِيْنَ اِلٰی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ) قدمضی بیان هذه الآيات فى سورة الحجر.

(قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا اُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِيْنَ اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِيْنَ قَالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقُّ اَقُوْلُ) قرئ بنصب الحقّ فى كليهما، و على هذا يكون الحقّ الاول مفعول فعل محذوف اى فأحقّ الحقّ او فالحقّ تقول، او يكون مفعولاً لاقول و يكون الحقّ الثانى معطوفاً للتأكيد او يكون مفعولاً لخذ محذوفاً بقرينة المقام، او يكون منصوباً بحذف حرف القسم.

و قرئ برفع الاول و نصب الثانى، و عليه يكون الحقّ الاول مبتدئ محذوف المقام، او يكون منصوباً بحذف حرف القسم.

و قرئ برفع الاول و نصب الثانى، و عليه يكون الحقّ الاول مبتدئ محذوف الخبر اى الحقّ مقول لى او مقول لك او يمينى او منى، او يكون خبره جملة القسم المحذوف و جوابها فانّ الحقّ فى معنى الجملة، او يكون الحقّ الاول خبراً محذوف المبتدأ اى انا الحقّ او قولى الحقّ او قولك الحقّ، و قرئاً مرفوعين على ان يكون الحقّ الاول على الوجوه السابقة، و يكون الحقّ الثانى مبتدئاً و اقول

خبره محذوف الضمير.

او يكون تأكيداً للاول و اقول مستأنفاً او يكون الحق الاول مبتدء و اقول خبره و الحق الثاني تأكيداً له، و قرئاً مجرورين على اضمار حرف القسم و قرئ بجرّ الاول و نصب الثاني و وجهه ظاهر.

(لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) استيناف خطاب لرفع وصمة الحرص عنه و للوعد و الوعيد يعنى قل لكفار مكة: انّ ادعائى هذا ان كان كذباً فلا يخلو ان اكون طالباً للدنيا، و ان كنت طالباً للدنيا كان يظهر منى بالتلويح طلب مال منكم او طلب اعتبار و ما ظهر منى الى الآن شىء من ذلك، او قل لهم: لا اسألكم عليه اجراً حتى تتهمونى بالطمع فى اموالكم و تعرضوا عنى.

(وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ) و لو كنت كاذباً لكنت متكلفاً لا محالة، او اخبار بآته لا يتكلف فى شىء من اموره لا فى لباسه و لا فى غذائه و لا فى ضيافته و لا لاضيفه و اصحابه، و المراد بالضمير المجرور التبليغ او التصحح و التذكير او القرءان.

(إِنَّهُ هُوَ الْوَعْدَىٰ الَّذِي تَذَكَّرُ) او شرف وصيت (لِلْعَالَمِينَ) او المراد انه ليس على النبي او تبليغ ولايته الا ذكراً للعالمين (وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ) اى نبأ تبليغى او نبأ القرءان او نبأ على النبي و ولايته (بَعْدَ حِينٍ) بعد الموت او يوم القيامة او يوم بدر او بعد تمام سلطنتى و استكمالها.

## سُورَةُ الزُّمَرِ

مكيّة كلّها، و قيل: سوى ثلاث آيات نزلت بالمدينة فى وحشى



قاتل حمزة و هي قوله: قل يا عبادي (الى آخره) و هي خمس و سبعون آية.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ) تنزيل الكتاب مبتداء

خبره من الله ، او خبره محذوف، او خبرٌ مبتدئه محذوف اي هذا (تنزيل الكتاب) و وصف الله بالعزیز الحكيم تفخيماً لشأن الكتاب و تحذيراً عن مخالفته و ترغيباً في اتباعه و المراد بالكتاب القرءان و الرسالة و النبوة و احكامها، او الولاية و آثارها، او كتاب ولاية علي عليه السلام و خلافته، و قد سبق في اول البقرة بيان الكتاب.

(إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) جوابُ سؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: من انزل الكتاب؟ و

على من انزل؟

فقال: انا انزلنا (إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ) الذي هو المشيئة و هو و

ولاية علي عليه السلام و علويته اي بسبب الحق او متلبساً بالحق او مع الحق.

(فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ) اي الطريق، او اعمال الملة و

اخلاص الطريق الى الله بان لا يكون مبدء السلوك عليه و لا غايته

مشوباً بشيءٍ من اغراض النفس و اشراك الشيطان و هو امر صعبٌ

لا يتأتى الا من كاملٍ حكيمٍ مراقبٍ لحواله في كل افعاله.

(أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ) تقديم الله لشرافته و قصد الحصر، و

يفيد نفي رجوع غير الخالص اليه بمفهوم مخالفة القيد و ذلك لانه اغنى

الشركاء كلما كان له فيه شريك يتركه للشريك.

(وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ) حالٌ او خبرٌ او مستأنف معترض بين المبتدأ و الخبر و الكل بتقدير القول (إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ) جملة مستأنفة جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ عن حالهم او الجملة خبرٌ عن الَّذِينَ اتَّخَذُوا او خبرٌ بعد خبر عنه.

(فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ) من امرالدين او من الرسالة او من ولاية على عليه السلام.

روى عن النبي صلى الله عليه وآله في خبرٍ انه أقبل على مشركى العرب و قال: و انتم فلم عبدتم الاصنام من دون الله؟ - فقالوا: نتقرب بذلك الى الله تعالى فقال: او هى سامعة مطيعة لربها عابدة له حتى تتقربوا بتعظيمها الى الله؟

- فقالوا: لا، قال: فانتم الذين تحتموها بايديكم؟ - قالوا: نعم، قال: فلأن تعبدكم هى لوكان يجوز منها العبادة احرى من ان تعبدوها اذا لم يكن امركم بتعظيمها من هو العارف بمصالحكم و عواقبكم و الحكيم فيما يكلفكم.

(إِنَّ اللَّهَ لَأَيُّهُدِي) فى مقام التعليل او خبرٌ بعد خبرٍ و الرابط تكرار المبتدء بالمعنى.

(مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ) لعدم استعداده و عدم استحقاقه (لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا) كما نسبوا اليه الملائكة و المسيح و عزيزاً (لَمَا صُفِّيَ مِمَّا يَخْلُقُ) من اصناف الملائكة و انواع البشر و الجن.

(مَا يَشَاءُ) من البنين لا مانسبوا اليه من البنات (سُبْحَانَهُ) عن

الشريك و الوالد و الصّاحبة.

(وَهُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ) الَّذِي لَمْ يَلِدْ لَهُ حَتَّى يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ  
(الْقَهَّارُ) الَّذِي لَا يَجُوزُ فِي قَهَّارِ يَتَّهَانُ بِهِ أَنْ يَكُونَ لَهُ شَرِيكٌ وَمِثْلُهُ، وَالْوَالِدُ  
يَكُونُ مِثْلًا لَهُ، وَالشَّرِيكُ يَكُونُ مِثْلًا لَهُ وَمَقَابِلًا لَا مَقَهْرًا.

(خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكْوِّرُ اللَّيْلَ  
عَلَى النَّهَارِ) بِمَعْنَى يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ، أَوْ هُوَ مِنْ تَكَرُّرِ الْعِمَامَةِ وَنَفْسِ  
طَوَائِفِهِ كُلِّ عَلَى الْآخَرَى، أَوْ بِمَعْنَى يَغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ، أَوْ بِمَعْنَى يَكْرُرُ  
تَتَابَعُ اللَّيْلِ لِلنَّهَارِ لِلَّيْلِ.

(وَيُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ) وَاللَّامُ الْإِشَارَةُ  
إِلَى تَتَابَعِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَتَكَرُّرِ تَكْوِيرِهِمَا آتِيًا بِالْمُضَارِعِ فِي جَانِبِهِمَا  
بِالْمَاضِي هَهُنَا.

(كُلُّ يَجْرِي) عَلَى الْإِسْتِمْرَارِ (لِأَجْلِ مُسَمِّي الْأَ هُوَ الْعَزِيزُ) الَّذِي  
لَا يَمْنَعُ مِنْ مَرَادِهِ حَيْثُ لَا يَمْنَعُهُ مَانِعٌ مِنْ هَذَا التَّكْوِيرِ وَذَلِكَ التَّسْخِيرِ  
(الْعَفْرُ) الَّذِي لَا يُوَاطِئُ عِبَادَهُ عَلَى مَا هُمْ فِيهِ مِنَ الْإِشْرَاقِ وَنِسْبَةِ الْوَالِدِ  
إِلَيْهِ وَسَائِرِ الْمَعَاصِي لَعَلَّهُمْ يَتُوبُونَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ.

(خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ) قَدْ سَبَقَ فِي سُورَةِ النَّسَاءِ بَيَانُ الْآيَةِ  
(ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا) آتِيًا بِشَمِّ لِلْإِشَارَةِ إِلَى التَّعْقِيبِ فِي الْإِخْبَارِ فَانَّ  
خَلَقَ الْجَمَاعَةَ الْكَثِيرَةَ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ لِأَغْرَابَةٍ فِيهِ، وَخَلَقَ الزَّوْجَ الَّتِي  
تَكُونُ شَرِيكَةً لَهَا فِي خَلْقِ الْجَمَاعَةِ الْكَثِيرَةِ مِنْهَا مَرُّ غَرِيبٌ بِالنِّسْبَةِ إِلَيْهِ.  
(وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ) قَدْ سَبَقَ بَيَانُ الثَّمَانِيَةِ

الازواج فى سورة الانعام و انزل بمعنى خلق كما نسب الى امير المؤمنين عليه السلام، و استعمال انزل للاشعار بان شئيّة الشىء بفعليته الاخيرة و الفعلية الاخيرة لكلّ ذى نفسٍ هى نفسه و التحقيق انّ النفوس و ان كانت جسمانية الحدوث لكنّها منزلة من سماء الارواح و ارباب الانواع الى افراد الانواع فاستعمال انزل فى معنى خلق لم يكن على سبيل المجاز.

(يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ حَيواناً سَوِيًّا  
بعد خلق اللحم و العظام بعد المضغة و العلقة و النطفة (فى ظلماتٍ  
ثلاثٍ) ظلمة البطن و الرحم و المشيمة كما فى الخبر.  
ذَلِكُمْ اللَّهُ الَّذِى هَذِهِ الْمَذْكُورَاتِ اوصافه و افعاله (رَبُّكُمْ) فلا  
تطلبوا ربّاً سواه (لَهُ الْمُلْكُ) جملة ما يملك ممّا سواه اوله عالم الملك  
مقابل الملكوت.

(لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنى تُضْرَفُونَ إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنىٌّ  
عَنكُمْ) لما بالغ فى وعظهم و صرفهم عن المعبودات الباطلة توهم انّ  
الله تعالى للاحتياج اليهم يستصرفهم عن المعبودات، فرغ ذلك التوهم  
بانّ اهتمامه لصرفكم اليه ليس الا محض الرحمة و التفضل عليكم  
للاحتياجه اليكم.

**تحقيق كون الكفر بارادة الله  
و عدم رضاه به و رضاه بالايمان**

(وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ) قد سبق فى مطاوى مسالف انّ الرّحمة الرّحمانيّة الّتى بها وجود الاشياء و بقاؤها بمنزلة المادّة للرّحمة الرّحيميّة و الغضب، و للرضا و السّخط، و للهداية و الاضلال. و انّ المكوّنات كلّها كمالاتها الاوليّة الذاتيّة تحصل بالرّحمة الرّحمانيّة، و الكمالات الثّانية الّتى تصل اليها تكويناً ان لم يعقها عائقٌ تحصل بالرّحمة الرّحيميّة و يقال لها: الولاية التكوينيّة و الرضا التكوينيّ.

و انّ ذوى العقول وصولها الى كمالاتها الثّانية التّكليفية بالرّحمة الرّحيميّة، و يقال لها: الولاية التّكليفية و الرضا و الهداية و التّوفيق و غير ذلك، و انّ انحراف المكوّنات تكويناً عن طريقها المستقيمة الّتى تكون بالفطرة سالكة عليها الى كمالاتها الثّانية و انحراف المكلّفين عن طريقهم المستقيمة التّكليفية لا تكون الا بارادة الله و مشيئة لكن ذلك الانحراف لا يكون الا من نقص مادّته و حدود وجوده فيكون نسبته الى نفسه اولى من نسبته الى خالقه و يكون غير مرضيٍّ لله و ان كان مراداً له فانّ الارادة بحسب الرّحمة الرّحمانيّة، و الرضا بحسب الرّحمة الرّحيميّة و يكون مبغوضاً و مسخوطاً و صاحبه مخذولاً و ضاللاً و غير قابل للولاية التكوينيّة و التّكليفية.

(وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ) لانّ الشّكر من الكمالات الثّانية التّكليفية و قد فسّر الكفر بالخلاف اى خلاف الولاية و خلاف الامام و الشّكر بالولاية و المعرفة.

(وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى) ردّ لمن قال للذين آمنوا بلسان  
القال كما حكى الله تعالى او بلسان الحال كما هوشأن المنافقين من الامّة  
و كما هوشأن المترأسين فى الدّين من غير اذنٍ و اجازة: اتّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ  
لنحمل خطاياكم.

(ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) تعريض  
بمجازاتهم على عملهم فانّ الاخبار بالعمل فى الآخرة ليس الّا للمجازاة  
عليه (إِنَّهُ وَعَلَيْكُمْ بِذَاتِ الصُّدُورِ) قد تكرر سابقاً انّ ما فى الصّدور امّا  
من قبيل الارادات و الغزوات و النّيّات و الخيالات و الخطرات و يصدق  
عليها أنّها ذات الصّدور.

و امّا من قبيل القوى و الاستعدادات المكمونة فى النفوس الّتى  
لا شعور لصاحبى الصّدور بها و هى اولى بكونها ذات الصّدور لزوال  
المذكورات السّابقة عنها بسرعة بخلافها فهى اولى بصدق المصاحبة و  
الجملة تعليل لقوله تعالى: يَنْبِئُكُمْ وَ تهديد لمن يخفى اعماله.

(وَ إِذَا مَسَّ الْأِنْسَانَ ضُرٌّ) عطف على قوله ان تكفروا يعنى كيف  
تكفرون و اذا مسّكم ضرّ تلتجؤن اليه لا الى غيره يعنى انكم مفطورون  
على الاقرار به و الالتجاء اليه فليس كفركم و لا كفرانكم لنعمة الّا لستر ما  
انتم مفطورون عليه.

(دَعَا رَبَّهُ وَ مُنِيبًا إِلَيْهِ) لما سبق انّ الخيال بتصرّف المتخيّلة يمنع  
العاقلة عن التّدبير و التّصرّف و يستر نصحه وردعه و حين مسيس  
الضرّ يسكن الخيال عن التّصرّف فيظهر الفطرة و حكم العقل.

(ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ وَ) اعطاه تفضلاً فإنه لا يستعمل الآ في هذا المعنى  
(نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوًّا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ) يعنى نسي الضرّ الذى  
يدعو الله الى دفعه، او نسي اللطيفة الغيبية التى كان يدعو قواه و اهل  
مملكته حين الضرّ اليها فانّ التجاءه اليه دعوة لجميع اهل مملكته اليه، و  
ان كان نزوله فى ابى الفضيل كما ورد.

فانه روى عن الصادق عليه السلام انها نزلت فى ابى الفضيل انه كان رسول  
الله صلى الله عليه وآله عنده ساحراً فكان اذا مسّه الضرّ يعنى السقم دعا ربه منيباً اليه  
يعنى تائباً اليه من قوله فى رسول الله صلى الله عليه وآله ما يقول ثم اذا خولّه نعمة منه  
يعنى العافية نسي ما كان يدعو اليه من قبل يعنى نسي التوبة الى الله  
تعالى ممّا كان يقول فى رسول الله صلى الله عليه وآله: انه ساحر، و لذلك قال الله عزّ و  
جل: قل تمتّع بكفرك قليلاً أنّك من اصحاب النار يعنى امرتك على الناس  
بغير حقّ من الله عزّ و جلّ و من رسوله صلى الله عليه وآله.

قال ثم عطف من الله عزّ و جلّ فى على عليه السلام يخبر بحاله و فضله  
عند الله تبارك و تعالى فقال: امّن هو قانت (الآية).

(وَ جَعَلَ لِلّهِ أَنْدَادًا) امثالاً و شركاء مثل الاصنام و الكواكب او  
جعل لله انداداً فى وجوده من اهوية نفسه و مشتبهياتها.

(لِيُضِلَّ) الناس او اهل مملكته (عَنْ سَبِيلِهِ) و قرئ ليضلّ بفتح  
الياء (قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا) يا ابا الفضيل او يا ابافلان او يا  
ايها المنصرف من باب القلب الى باب النفس و مشتبهياتها.

(إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ) فانّ الانصراف من الله و من الولاية و

من على ﷺ، او من باب القلب ليس آلا للمبتلى بدواعى النفس، و دواعى النفس ليست آلا الشواظ من النار.

(أَمَّنْ هُوَ قَنْتُ ءِإِنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَالَ إِنَّمَا يَحْذَرُ الْأَخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ) كمن ليس كذلك؟! حذف الخبر لدلالة الحال و دلالة قوله هل يستوى الذين يعلمون (الاية) عليه او المعنى آمن كفر خير آمن هو قانت فحذف الاوّل لدلالة القرينتين عليه.

و قرئ آمن هو قانت بتخفيف الميم، و عليه يكون الخبر محذوفاً اى امن هو قانت كمن ليس كذلك؟! او الخبر و المعادل جميعاً و التقدير آمن هو قانت خير ام من كفر.

و قد فسّر القانت بعلى ﷺ و من ليس كذلكك ليس آلا اعداده: و التخصيص فى الذكر بعلى ﷺ لكونه اصلاً فى الخصال الحميدة و الاعمال الرضىة لا ينافى تعميمها كما تكرر سابقاً.

(قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ) الَّذِينَ يَقُومُونَ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا و قائماً انّ العلم يلزمه ذلك لتلازم العلم و العمل كما سبق فى فصول اوّل الكتاب.

(وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) فيكفرون بالله ، او بنعمه، او بالرّسول ﷺ

او بعلى ﷺ.

(إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ) عدم التسوية بينهما (أُولُوا الْأَلْبَابِ) لا غيرهم كأنه قال: لكن لا فائدة فى تذكرتك ذلك لخلوّهم من اللبّ و من كان خالياً عن اللبّ لا يتذكرو لوذكر له كل آية و اتى له بكل آية، و قد تكرر انّ



الانسان بدون تأبیر الولاية و بدون الاتصال بولي الامر كالجوز الخالي من اللب اللائق للنار.

و بعد الاتصال و الدخول في امر الائمة عليهم السلام و دخول الايمان في القلب الذي هو بمنزلة لب القلب يصير ذالِب و لذلك فسروا عليهم السلام اولي الالباب في الآيات بشيعتهم بطريق الحصر، عن الباقر: انما نحن الذين يعملون، و عدونا الذين لا يعلمون، و شيعتنا اولوا الالباب. و عن الصادق عليه السلام: لقد ذكرنا الله و شيعتنا و عدونا في آياته واحدة من كتابه فقال: هل يستوى (الآية).

و بتلك المضامين اخبار كثيرة.

(قُلْ يَعْبادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا) امره عليه السلام ان يخاطب عبيده بنسبة عبديتهم الى نفسه اشعاراً بانه عليه السلام خليفة له في ارضه بل في ارضه و سمائه و مظهر لجميع اوصافه و نسبه فكل من كان عبداً له تعالى يكون عبداً لخليفته عليه السلام عبد طاعة لا عبد عبادة. (اتَّقُوا رَبَّكُمْ) اي سخطه.

(لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا) متعلق باحسنوا او حال عن قوله تعالى فان المحسن كما يكون له الحسنى في الآخرة يكون له الحسنة التي هي سهولة الطريق و السلوك عليه و الالتذاذ به في الدنيا، و نعم ما قال المولوي في تفسير الحسنة في الدنيا و الآخرة بقوله:

آتنا في دار دنيانا حسن      آتنا في دار عقباننا حسن  
راه را بر ما چو بستان کن لطيف      مقصد ما باش هم تو ای شريف

و الجملة فى موضع تعليل بملفوظها و محذوفها لمنطوق قوله  
تعالى اتقوا ربكم و مفهومه كأنه قال: اتقوا سخطه فان العاصى معذب و  
المطيع مثاب، لانه للذين احسنوا (حَسَنَةً) و للذين أساؤا عقوبة.

(وَ أَرْضُ اللَّهِ وَ سِعَةٌ) فان لم تتمكنوا من الاحسان فى ارض  
فهاجروا الى ارض يمكنكم الاحسان فيها.

(إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ) جواب سؤالٍ مقدّر كأنه قيل: ان لم يمكن  
الهجرة فما لمن صبر على مشاق الاحسان فى محل يشقّ عليه الاحسان؟ او كأنه  
قيل: فما لمن هاجر و صبر على مشاق الهجرة؟ او كأنه قيل: ما لمن صبر  
على الاحسان فى الوطن؟ او على الهجرة؟ فقال: انما يوفى الصابرون على ذلك.

(أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ) كناية عن عظمة الاجر و كثرته، و فى

الاجر اشارة الى ان المراد اعطاء الاجر بدون محاسبة الاعمال.

(قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ) اى طريق  
السّلوک او اعمال الملة عن اشراك الشيطان و اشراك النفس و مداخله  
الهُوى فاعبدوا ما شئتم و اشركوا فى الدّين و الاعمال ماشئتم فهو  
تعريض بهم و بان اشراكهم غير مرضي الله و غير مأمور به منه تعالى  
(وَ أُمِرْتُ) بذلك (لِأَنَّ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ) فمن شاء ان يكون اقدم  
المسلمين فليعبد مخلصاً له الدّين، او المعنى: امرت بان اكون اول  
المسلمين، فيكون اللام زائدة للتقوية.

(قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي) فى ترك ما امرنى به من اخلاص

الدّين.

(عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ) فافعلوا ما شئتم من الاشراك و الاخلاص  
 (قُلِ اللَّهُ أَعْبَدُ) تقديم الله للحصر يعنى قل امثل امره و اعبده.  
 (مُخْلِصًا لَهُ دِينِي فَمَا عْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِّنْ دُونِهِ) و اشركوا فى  
 دينه ما شئتم.

(قُلْ) انتم خاسرون لاضراركم بانفسكم و قواها و جنودها، و هذا  
 الخسران هو الخسران العظيم.  
 (إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ) الداخلة و  
 الخارجة (يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ) لاضران المال  
 الذى هو مغاير معكم و لا نسبته بينه و بينكم الا بمحض الاعتبار الذى  
 اعتبره الشرع او العرف.

(لَهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ) استعمال  
 الظلل التى هى ما تظلك فيما كان تحت الاقدام اما من باب المشاكلة او  
 من جهة انها ظلل لمن تحتها.

(ذَلِكَ) المذكور من الخسران او من التظليل بالظلل من النار  
 (يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ وَيُعْبَادُ فَاَتَّقُونَ) قوله تعالى الا ذلك  
 هو الخسران مما امر الرسول ﷺ ان يقوله، او ابتداء كلام من الله، او قوله  
 لهم من فوقهم ابتداء كلام منه او قومه ذلك يخوف الله ابتداء كلام منه،  
 او قوله يا عباد فاتقون ابتداء كلام منه.

(وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطُّغُوتَ) مقابل قوله الذين خسروا و فى  
 موقع ان الرابحين كذا لکنه عدل الى هذا لبيان ما فيه الرابع (أَنَّ

يَعْبُدُوهَا) بدل من الطَّاغوت.

(وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى) ولَمَّا كَانَ الطَّاغوت مفسرة ببعض اعادة على فليكن المراد بالانابة الى الله التوبة على يد على عليه السلام و البيعة معه و هو كذلك لان الرجوع الى الله ليس الا بالسير الى طريق القلب، ولا يعلم طريق القلب ولا يفتح الا بالولاية التي هي البيعة على يد ولي الامر، والاصل في ذلك هو على عليه السلام.

(فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) وضع الظاهر موضع المضر تشريفاً لهم باضافتهم اليه و ترغيباً و توصيفاً لهم بوصف مدح تشويقاً لهم الى ذلك الوصف و الاهتمام بالعبودية.

### بيان اتباع احسن القول و تحقيقه

واعلم، ان القول يطلق على الاقوال اللفظية و الاقوال النفسية و الكلمات الوجودية التي هي بالنسبة الى الله تعالى كالاقوال النفسية بالنسبة اليها.

واللام في القول اما للجنس و لما لم يكن استماع الجنس الا في ضمن الافراد فالمراد به اما استغراق الافراد بنحو العموم الجمعي.

او بنحو العموم البدلي لكن مع التقييد بما يخرج عن المحالية و يكون المعنى و التقدير: الذين يستمعون جميع الاقوال التي يتفق سماعها لهم.

او الذين يستمعون كل قول يتفق سماعه لهم بقرينة الحال و تقدم

الاستماع، او المراد به فرد منكرٌ من القول و يكون المعنى و التقدير:  
الذين يستمعون قولاً منكرًا لا يمكن تعريفه و هو قول الولاية و هذا  
الوجه بحسب اللفظ بعيد.

او اللام فيه للعهد و المنظور من القول المعهود هو على بالتبليغ و  
ولايته، و لما كان الاقوال دوال المعاني لم يكن المنظور منها و من  
حسنها الا حسنها بحسب المدلولات.

لان الدال على الشيء لا يحكم عليه و لا به من حيث انه دال كما ان  
الاسم من حيث انه اسم لا يحكم عليه و لا به فليهذا لم يكن المقصود من  
حسن الاقوال حسنها بحسب الفاظها بل حسنها بحسب مدلولاتها.

و المقصود من اتباع الاحسن ان كان المراد من القول الاستغراق  
اتباع او امره و نواهيته بالامثال و الانتهاء، و الاتعاظ بمواعظه و  
نصائحه، و الاعتبار بحكاياته و امثاله، و لما لم يكن لكل احد اتباع  
الاحسن المطلق فالمراد بالاحسن الاحسن بالاضافة.

فانه ورد في الكتاب و السنة الامر بالاقتصاص من المسيء و  
الامر بكظم الغيظ و الصّبح اى عدم الحقد على المسيء و الاحسان اليه و  
هذه او امر اربعة مترتبة فى الفضيلة و يأمر النفس بالاقتصاص و الزيادة  
على اساءته.

و من الناس من لا يمكنه كظم الغيظ فان امر بكظم الغيظ كان امراً  
بالمحل فالاحسن فى حقه الاقتصاص و عدم التجاوز منه الى الزيادة،  
فلوا ستمع سامع تلك الاقوال الخمسة و ميّز بين حقها و باطلها و حسنها

و احسنها بالاضافة اليه و اتّبع ماهوا حسن بالنّسبة اليه كان ممّن استمع القول و اتّبع احسنها سواء كان ممّن كان لاحسن بالنّسبة اليه القصاص او كظم الغيظ او الصّفح و الاحسان الى المسىء.

او المراد اتّباع احسنه بحسب حكايته فانّ الحكاية بلفظه احسن من الحكاية بمعناه، و الحكاية بالمعنى بالاتيان بتمام المعانى احسن من الحكاية ببعض معانيه كما عن الصادق عليه السلام هو الذى يسمع الحديث فيحدّث به كما سمعه، لا يزيد فيه و لا ينقص منه.

و هذا احد وجوه الآيّة، او المقصود من اتّباع احسن الاقوال اتّباع احسن جهاتها فانّ لكلّ قولٍ يسمعه السّامع جهة لتقوية عقله، و بعبارةٍ اخرى كلّ قولٍ يسمعه السّامع امّا يسمعه بسمع نفسه او بسمع عقله، فان سمعه بسمع عقله و اتّبع حكم العقل فيه كان ممّن اتّبع احسن جهاته، و ان كان المراد به الولاية و صاحبها.

فالمقصود من اتّباع احسنها احسن جهاتها فانّ للولاية جهةً الى الكثرات و احكام الرّسالات و جهة الى الوحدة و آثارها، و اذا دار الامر بين اتّباع جهة الوحدة و جهة الكثرة فليرجّح جهة الوحدة و هى احسن جهاتها.

و هكذا الامر اذا دار الامر بين اتّباع خليفة الرّسالة و خليفة الولاية و هما الشّيخان فى الرّواية و الطّريقة فليرجّح شيخ الطّريق اذا كان الانسان فارغاً من احكام قلبه، و اذا لم يكن عالماً باحكام قلبه فليرجّح شيخ الرّواية، و اذا كان محتاجاً اليهما فى احكامها فليرجّح كلّ من كان

حاجته اليه اشدّ، فأنه احسن الاقوال بالنسبة اليه، وهكذا في اتباع جهات  
الولاية و الرسالة.

(أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ) الى الولاية فتمسّكوا بها فان  
الهداية ليست الا بالتوسّل بالولاية بالبيعة الخاصة الولويّة (وَأُولَئِكَ  
هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ) بتلقيح الولاية كما مرّ مراراً.  
(أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ) كهؤلاء المبشّرين او التّقدير  
خيرامم هؤلاء المبشرون؟ او التّقدير يتخلّص منه او الخبر فانت تنقذ من  
فى النار بتقدير القول.

(أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ) يعنى انّ من حقّ عليه كلمة العذاب  
واقع فى النار ليس لوقوعه فى النار انتظار القيامة و ليست بقادر ان  
تنقذه منها فهذه الجملة كناية عن وقوعهم فى النار و لذلك اتى فى جانب  
مقابلهم باداة الاستدراك كأنه قال: ليس من حقّ عليه كلمة العذاب  
حالهم مثل من كان مبشّراً من الله فانهم واقعون فى النار فى هذه الحيوّة  
الدانيّة فكيف بالحيوّة الآخرة (لَكِنَّ الْمَبشُورِينَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ) و  
اتى بالاسم الظاهر للاشعار بوصف آخريهم، و بانّ التقوى محصورة فيهم  
و انهم محشورون بذلك.

(لَهُمْ عُرْفٌ) جمع الغرفة بمعنى القصر الرفيع (مِنْ فَوْقِهَا عُرْفٌ  
مَّبْنِيَةٌ) فى الجنة بناها الله بأيدى عمّاله لهم و هذا تشرىف لهم ببناء  
القصر لهم (تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) قد مضى فى آخر سورة النساء  
بيان جريان الانهار من تحت الجنّات.

(وَعَدَ اللَّهُ) وعد الله وعداً (لَا يُخْلِفُ اللَّهُ أَلْمِيعَادَ) عن الباقر عليه السلام انه قال: سألت علي عليه السلام رسول الله صلى الله عليه وآله عن تفسير هذه الآية بماذا بنيت هذه الغرف يا رسول الله صلى الله عليه وآله؟ - فقال: يا علي عليه السلام تلك غرف بناها الله لا وليائه بالدرّ و الياقوت و الزبرجد، سقوفها الذهب محبوكة بالفضة لكل غرفة منها الف باب من ذهب على كل باب منها ملك موكل به، و فيها فرش مرفوعة بعضها فوق بعض من الحرير و الديباج بالوان مختلفة وحشوها المسك و العنبر و الكافور و ذلك قول الله و فرش مرفوعة.

(أَلَمْ تَرَ) الخطاب عام و لاستفهام للتقريع او خاص بمحمد صلى الله عليه وآله و الاستفهام للتقرير لانه يرى ذلك و ان كان غيره لا يراه.  
(أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ وَ يَنْبِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ) اصنافه و انواعه، او المقصود اختلاف الالوان حقيقة.

(ثُمَّ يَهِيْجُ) يثور عن منبته بالجفاف (فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطًّا) متفتتاً.

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى) تذكيراً بالصانع و كمال حكمته و قدرته و عنايته بخلقه لاسيما ببني آدم لانتفاعهم بما سواهم و كون ما سواهم لانتفاعهم دون ما سواهم و تذكيراً بانّ الاحياء بالحياة الدنيا مثل انبات النباتات و اخضراره و انحطاطه و يبسه و اصفراره و تفتته فلا يغتر بها و يعلم انها ايضاً ليست مقصودة بالذات بل هي كسائر الموجودات مقدّمة لغيرها و ليطلب ذلك و ليعمل له.



(إِلَّوْلَى الْأَلْبَابِ) الَّذِينَ قَبَلُوا وَايَةَ عَلِيٍّ بِالْبَيْعَةِ الْخَاصَّةِ  
 الْوَلَوِيَّةِ كَمَا تَكَرَّرَ أَنَّهُ لَا يَحْصُلُ اللَّبُّ لِلنَّاسِ إِلَّا بِتَأْبِيرِ الْوَلَايَةِ.  
 (أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ) يَعْنِي أَوْلَى الْأَلْبَابِ هُمُ الَّذِينَ  
 شَرَحَ اللَّهُ صُدُورَهُمْ لِلْإِسْلَامِ أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ  
 صَدْرَهُ لِلْكَفْرِ؟ أَوْ مِثْلُ جَعَلِ اللَّهُ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرْجًا وَقَدْ مَضَى بَيَانُ شَرْحِ الصُّدْرِ فِي  
 سُورَةِ الْإِنْعَامِ عِنْدَ قَوْلِهِ تَعَالَى: يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ.

(فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ) وَ النُّورُ هُوَ الْوَلَايَةُ الَّتِي هِيَ الْحَافِظَةُ لَهُ  
 عَنِ اتِّبَاعِ الشَّيْطَانِ وَالْأَصْلُ فِي ذَلِكَ النُّورُ عَلَى عَلِيٍّ وَ بَعْدَ شَيْعَتِهِ الَّذِينَ  
 قَبَلُوا وَآيَتَهُ بِالْبَيْعَةِ الْخَاصَّةِ، ثُمَّ شَيْعَتُهُ الَّذِينَ قَدْ تَنَعَّشَ فِيهِمُ الْوَلَايَةُ  
 التَّكْوِينِيَّةُ وَ تَنَعَّشَ تِلْكَ الْوَلَايَةُ هُوَ النُّورُ الَّذِي يَقْذِفُ فِي قَلْبِ الْعَبْدِ فَيَعْبُرُ  
 عَنْهُ بِالْعِلْمِ كَمَا وَرَدَ، إِنَّ الْعِلْمَ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ.  
 (فَوَيْلٌ لِلْقَلْبِ اللَّئِيمَةِ قُلُوبُهُمْ) فِي مَقَامِ كَمَنْ قَسَى قَلْبَهُ لَكِنَّهُ إِذَا هَكَذَا  
 لَافَادَةُ هَذَا الْمَعْنَى مَعَ شَيْءٍ آخَرَ.

(مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ) لِأَجْلِ ذِكْرِ اللَّهِ أَوْ مَعْرُضِينَ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ (أَوْ لِيَكْفِيكَ فِي  
 ضَلَلٍ مُّبِينٍ) اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ (أَيُّ وَآيَةَ عَلَى عَلِيٍّ) فَانْهَارَ النَّبَأُ  
 الْعَظِيمُ وَ أَحْسَنَ مِنْ كُلِّ حَدِيثٍ وَقَرَأَنَ صُورَتَهَا فَإِنَّ أَسْلَ الْوَلَايَةِ هِيَ  
 الْمَشِيَّةُ وَ قَدْ نَزَّلَهَا اللَّهُ عَنْ مَقَامِهَا الْعَالِي وَ مَقَامِ جَمْعِ الْجَمْعِ عَلَى مَرَاتِبِ  
 الْعُقُولِ وَ النَّفُوسِ وَ عَالِمِ الْمِثَالِ وَ عَالِمِ الطَّبَعِ، وَ بَعْدَ نَزْوْلِهَا عَلَى مَرَاتِبِ  
 الْإِنْسَانِ صَارَتْ حُرُوفًا وَ أَصْوَاتًا وَ كَلِمَاتٍ وَ أَقْوَالًا فَصَارَتْ كِتَابًا سَمَاوِيَّةً وَ  
 أَصْلُ الْكَلِّ هُوَ الْقِرَاءَانُ وَ هُوَ صُورَةُ الْوَلَايَةِ فَصَحَّ تَفْسِيرُهُ بِالْقُرْآنِ.

( كِتَبًا) بدل من احسن الحديث او حال او تميز ( مُتَشَبِهًا) فان مراتب العالم كل مرتبة منها مشابه لعاليتها و سافلتها فان السافلة صورة مفصلة نازلة من العالوية و العالوية صورة مجملة بسيطة من السافلة، و صورة القراء ان ايضاً متشابهة من حيث دلالة كل اجزائه على مبدء قدير و صانع حكيم عليم ذى عناية بخلقه و من حيث دلالته على صدق الآتى به و من حيث ظهور تنزيله و بطون تأويله و من حيث اشتماله على البطون و من حيث اشتماله على الوجوه العديده الصحيحة بحسب مراتب الخلق، و من حيث فصاحته و بلاغته بحسب قد فاق كل خطاب و كلام.

او المراد المتشابهة فى مقابل المحكم فان القراءن و كتاب الولاية بعد نزوله الى عالم الطبع مخفى المقصود غير ظاهر المراد.

(مَثَانِي) قدمضى بيان كون القراءن و كون فاتحة الكتاب مثنائى فى اوّل الفاتحة و فى سورة الحجر.

( تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) و هم الذين قبلوا ولاية على عليه السلام بالبيعة الخاصة او ظهر فيهم ولايته التكوينية و خرج من حجب الاهوية.

و اليهما اشار النبى صلى الله عليه و آله و سلم حين سئل عنه: ما العلم؟ - فقال: الانصات، ثم سئل عنه: فقال: الاستماع.

فان الانصات اشارة الى ظهور العلم التكوينى المعبر عنه بالولاية التكوينية، و الاستماع اشارة الى الولاية التكليفية.

فان الاستماع ليس الا بعد الانقياد و الانقياد لا يحصل الا بالبيعة

الخاصة التي هي الولاية بوجهٍ و هي سبب حصول الولاية بوجهٍ، و الخشية لا تكون الا بعد العلم و الخشية محصورة فيمن له العلم بنص الآية الشريفة فلا تكون الخشية الا لشيعة على الصلاة تكويناً او تكليفاً، و من قبل الولاية و دخل في الطريقة يدرك اقشعرار الجلد من تذكر الولاية و مشاهدة ولي امره و قراءة القرآن.

(ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ) عطف على جلودهم (التي ذكر الله) متعلق بتلين بتضمين تسكن او قلوبهم مبتدء و خبره الى ذكر الله و الجملة حال يعنى تسكن جلودهم عن الاقشعرار و الحال ان قلوبهم مائلة او ساكنة الى ذكر الله، و ذكر الله هو الولاية او ولي الامر او الذكر المأخوذ من ولي الامر او ملكوت ولي الامر او القرآن او المراد تذكرهم الله او ذكر الله لهما الجنة و النار و الثواب و العقاب.

(ذَلِكَ) الكتاب المفسر بالولاية و ولي الامر و القرآن او ذلك الاقشعرار و لين الجلود او ذلك التنزيل (هُدَى اللَّهِ) حمل الهدى من قبيل حمل المصدر على الذات على بعض الوجوه.

(يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ) اي من يخذله او من لم يجده الله، من اضل الدابة بمعنى لم يجدها كما قيل (فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ) الذي هو اشرف اعضائه و يجعل سائر اعضائه جنّة له في كل حال.

(سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) لشدة العذاب بحيث لا يقدر على تحريك اعضائه، او لكون اعضائه مغلولّة او لدهشته و حيرته بحيث

لا يميّز بين الاشراف و غير الاشراف، و الخبر محذوف او الخبر و المعادل كلاهما محذوفان.

(وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ) وضع الظاهر موضع المضمرة اشارة الى ظلمهم و ذمهم بذلك و تلويحاً الى علة الحكم و هو عطف على يتقى و الاختلاف بالمضى و المضارعة للاشارة الى استمرار العذاب و الالتقاء بخلاف هذا القول كأنه قال: افمن يتقى بوجهه سوء العذاب و يتّهم به بهذا القول خيرام من هو آمن؟

(ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ) اى نفس ما كنتم تعلمون او جزاءه على ما مضى من تجسّم الاعمال و جزائها ايضاً بالجزاء المناسب لها.  
(كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: هل لهم نظير فى تكذيبهم؟ فقال تعالى: كذب الذين من قبلهم.

(فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) تفصيل لعذابهم الآتى يعنى اتاهم العذاب فاذاقهم الله ذلك العذاب بالمسخ او الخسف او القتل او الاجلاء او السبى او النهب او البلايا الواردة الآلهية فانها ان كانت نعمة بالنسبة الى المؤمنين كانت نقمةً بالنسبة الى المنافقين و الكافرين.

(وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ) فان عذاب الدنيا و ان كان اشدّ ما يكون يكون جزءً من سبعين جزءً من عذاب الآخرة (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) لاجتنبوا او لفظة لو للتمنى (وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ) اى بعضاً من كلّ مثل يحتاج اليه الناس فى

معاشهم و معادهم.

(لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) احوالهم و احوال دنياهم و آخرتهم  
(قُرءَانًا) حال موطئة (عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ) غير ذى انحرافٍ عن الطريق  
المستقيم الانسانى.

(لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ) الانحراف عن طريق الانسان (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا)  
للكافرو المؤمن و المنافق و الموافق حتى يتذكر المؤمن المخلص حاله و  
يشكر ربه و الكافر و المنافق فينزجر عنها و يتوب (رَجُلًا) بدل من مثلاً  
بتقدير مثل رجل (فِيهِ شُرَكَاءٌ مُتَشَاكِسُونَ) اى مختلفون متعاسرون.  
(وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ) فان المتبع للاهواء الذى يتبع غير ولى  
الامر ينبغي ان يرى فى نفسه تجاذب اهويته له لى اراداتٍ عديدة و  
مشتهياتٍ كثيرةٍ بحيث قد يتحير و يقف عن الكل و ببغض نفسه فى  
ذلك، و ما لم يتبع هواه لم يتبع رئيساً باطلاً و المتبع لولى الامر الغير  
المتبع لهواه يرى فى نفسه انه مستريح الى ربه لايجذبه ارادة و هوى  
الى غير ربه.

و هذا الناظر اذا نظر الى حال المتبع للاهواء يشكر ربه لامحالة و  
المتبع لهواه يرى فى نفسه انه مستريح الى ربه لايجذبه ارادة و هوى  
الى غير ربه، و هذا الناظر اذا نظر الى حال المتبع للاهواء يشكر ربه  
لامحالة و المتبع للاهواء ان تنبّه بحاله انزجر لامحالة و تاب منه لكن قل  
من يتنبّه لانعمارهم فى اهويتهم و سكرهم و غفلتهم و قد فسّر السلم فى  
اخبارٍ عديدة بعلى عليه السلام و شيعته و الرجل الذى فيه شركاء بأعداء على عليه السلام.

(هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا) حالاً او حكايةً (الْحَمْدُ لِلَّهِ) اظهار للشكر على نعمة عدم الاستواء تعليماً للعباد.

(بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) ليس لهم مقام علم، او لا يعلمون عدم الاستواء لطموح نظرهم على المتاع الفانى، او لا يعلمون احوالهم حتى ينزلوا هذا المثل على احوالهم فيتنبهوا و ينزجروا.  
(إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) بشارة و تسلية له و لموافقى امته و تهديد لمخالفيه و منافقى امته.

(ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ) تسلية تامة لعلى ﷺ و شيعته، و تهديد تام لمخالفيهم و قد فسر المتخاصمون بعلى ﷺ و اعدائه.

(فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ) يعنى فلم يكن حينئذٍ اظلم منهم و هذا تهديد آخر لهم و تسلية اخرى لعلى ﷺ و موافقيه، و وضع الظاهر موضع المضممر للاشعار بوصف ذم لهم و الاشارة الى الحكم و علته فان كل من ترأس فى الدين باى نحوٍ من التراس من القضاء و الفتيا و امامة الجماعة و الجمعة و الواعظ و التصرف فى الاوقاف و اموال الايتام و الغياب و اخذ البيعة من العباد و تلقين الذكر و تعليم الاوراد من دون اذنٍ و اجازةٍ من الله بتوسط خلفائه فهو ممن كذب على الله، و هكذا من اتبع هذا المترأس فانه بحاله كذب على الله حيث اعتقد ان هذا المترأس رئيس من الله فى الدين و اتبعه و لم يكن رئيساً من الله.  
(وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ) الذى هو ولايته التكوينية حيث انها تزجره

عن هذا التّراسّ و ذلك الاتّباع و ولايته التّكليفية ان كان قد حصل الولاية التّكليفية و وليّ امره، فانّ هذا المتبّع مكذّب بالكلّ و الكلّ صدق و صادق.

(اِذْ جَاءَهُوَ) تكويناً او تكليفاً فى الباطن او فى الظاهر بنفسه او على لسان نبيّه او على لسان قرينه (أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ) جوابُ سؤالٍ مقدّرٍ كأنّه قيل: ما حالهم فى الآخرة؟ فقال: انّهم فى جهنّم. (وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ) و هو كلّ من قبل الولاية التّكليفية فانه جاء بالولاية التّكوينية و الولاية التّكليفية و صدّق بها فانه ان لم يتبّع هواه يصدّق الولايتين فى احكامها و يصدّق وليّ امره فى كلّ امرٍ و نهى و قولٍ و خلقٍ صدر منه.

(أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) يعنى من الظلم و هو فى مقابل من اظلم ممّن كذب كما انّ قوله و الذى جاء بالصّدق فى مقابل كذب على الله (الى آخره).

(لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ) مقابل اليس فى جهنّم مثنوى للكافرين (ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ) بسط ذكر الجزاء بالنسبة الى المصدّقين دون المكذّبين تشرىف لهم و تحقير لمقابليهم.

(لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ) علة لحصر التّقوى فيهم و كون ما يشاؤون لهم عند ربّهم يعنى لما كفر الله و جزاهم باحسن اعمالهم صار لهم ذلك، او غاية لما ذكر يعنى انّ التّقوى و اعطاء ماشاؤا صار سبباً لتكفير سيئاتهم (أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا) فكيف بغيره.

(وَيَجْزِيهِمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ) قد سبق انّ المقصود جزاءهم لجميع اعمالهم بجزاء احسن الاعمال و قد سبق وجهه و انّ كلّ عمل سيّئة كانت او حسنة يحصل منه فعلية ما للنفس فان كانت الاعمال حسنة يحصل منها فعلية في جهتها العقلانية و ان كانت سيّئات يحصل منها فعليّات في جهتها الشيطانية و كلّ فعلية تحصل في جهتها الشيطانية اذا تسلّط العقل و اخذ الملك من الشيطان صارت من سنخ الحسنات لصيرورة الفعليّات حينئذ كلّها سيّئاتها و حسناتها من جنود العقول فصارت السيّئات حسنات و بهذا الاعتبار يجزى تمام السيّئات جزاء احسن الاعمال فضلاً عن الحسنات.

(أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ) تسليّة للرّسول ﷺ عن تخويف قومه ايّاه او تخويفهم عليّاً عليه السلام او عن تخويفهم ايّاه بان لا يدعوا الامر في علي عليه السلام و المراد بالعبد محمّدص او علي عليه السلام.

(وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ) قيل: قالت قريش: انا نخاف ان تخبلك آلهتنا لعيبك ايّاه، و قيل: يقولون لك: يا محمّد ﷺ اعفنا من علي عليه السلام و يخوّفونك بانّهم يلحقون بالكفّار.

(وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فََمَا لَهُ مِنْ هَادٍ) جملة حالية (فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ) يعنى أنّهم اضلّهم الله و لست انت تهديهم او لا يهتدون الى ما يتخيّلون من اللّحوق بالكفّار، او من منع علي عليه السلام من الخلافة.

(وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فََمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ) فلاتخف من آلهتهم و لاممّا قالوا في علي عليه السلام فانّ الله هداك و عليّاً عليه السلام (أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ غَالِبٍ



لا يغلب في مراده حتى تخاف منهم و مما قالوا في علي عليه السلام.  
 (ذِي أَنْتِقَامٍ) فلا تحزن على تقلبهم في البلاد و تمتعهم في الايام  
 فان انتقم منهم بل تقلبهم و تمتعهم باسر النفس و الخيال انتقامنا منهم.  
 (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ) عطف على من يضل الله و هو حال في مقام  
 التعليل (مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ) فكيف  
 يخوفونك بالذين من دونه.

(قُلْ) رداً عليهم في تخويفهم (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ  
 إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ  
 هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِي) و الحال ان لا ضراً لئانه ولا رحمة الا باذنه  
 فكيف تخوفونني بها و الخوف لا يكون الا بالاضرار او منع النفع و في  
 ايراد الضمائر مؤنثات توهين لآلهتهم سواء اريد بها الاصنام و الكواكب  
 و امثالها او المترأسين في الدين مقابل الرؤساء الحقه.

(قُلْ) لهم بنحو التجري و لا تخف (حَسْبِيَ اللَّهُ) و لا حاجة لي الي  
 غيره فلتفعل آلهتكم بي ما قدروا.  
 (عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ) يعنى ينبغي ان يتوكل عليه المتوكلون  
 لانه لافاعل في الوجود باقرار الكل الا هو.

(قُلْ) لهم تعديداً لهم مقابل تهديدهم لك (يَقُومِ أَعْمَلُوا  
 عَلَى مَكَانَتِكُمْ) اى على منزلتكم او على مقدرتكم سواء جعل من كان او  
 من مكن (إِنِّي عَمِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ  
 وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ) قد مضى الآية بعينها في اوائل سورة هود.

(إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ) جملة مستأنفة فى مقام التعليل للامر بالقول يعنى انا انزلنا عليك الكتاب (لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ) لاجل تهديدهم و ترغيبهم فمالك لاتقول لهم فقل لهم ما انزلنا اليك و لا تبال سمعوا و لم يسمعوا.

(فَمَنْ أَهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ) حتى تراقب عدم ضلالهم و تخزن لضلالهم (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ) كلام منقطع عن سابقه و قد مضى فى صورة النساء وجه الجمع بين توفى الله و توفى ملائكته و رسله و توفى ملك الموت. (حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ) عطف على الانفس من قبيل عطف العام على الخاص و قوله (فِي مَنَامِهَا) متعلق بلم تمت يعنى ان للانسان نفساً حيوانيةً و نفساً عقلانيةً والله يتوفى جميع الانفس حين الموت و يتوفى ايضاً حين الموت الانفس الحيوانية التي لم تكن تخرج من الابدان حين النوم فان التي تخرج حين النوم هى الانفس العالنية و يشبه ان لا يكون الله يقبضها حين الموت لتسفلها و عدم الاعتناء بهابل تكون تبنى او تقبضها الملائكة، او فى مناهما متعلق بيتوفى الانفس و المعنى ان الله يتوفى الانفس، و يتوفى بان يقبضها حين نومها و معنى قوله تعالى.

(فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ) على الوجه الاول انه يمسك الانفس التي قضى عليها الموت من الانفس المتوفاة و يرسل الاخرى التي لم يتوفىها بالموت يعنى يبقياها

فی ابدانها الی اجلها، او یمسك الانفس العقلانیة الّتی یتوفّیها بالنّوم و یرسل الانفس الحيوانیة الّتی لم یتوفّھا یعنی یرقیها فی ابدانها و المعنی علی المعنی الثانی انه یمسك الانفس الّتی یتوفّیها بالموت و یرسل الاخری الّتی توفّیها بالنّوم بان یرسلها بعد توفّیها الی ابدانها (إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى) موقّت معلوم.

(إِنَّ فِي ذَلِكََ التَّوْفَىٰ وَ الْإِرْسَالِ حِينَ الْمَوْتِ وَ النَّوْمِ لِأَيَّتٍ) عديدةً علی مبدئیة و علمه و قدرته و کمال حکمته، و بقاء عالم آخر غیر هذا العالم و عود الانفس الی ذلك العالم، و كون الانسان ذا مراتب و انّ بعض مراتبه حکمها حکم الطّبع، و بعض مراتبه حکمها حکم العقل المجرّد و انه یمکن ان یشاهد ما فی العالم الباقی كما انه یشاهد ما فی هذا العالم و غیر ذلك.

(لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) باستعمال المفکرة باستخدام العقل فی استنباط المعانی الدّقیقة و التّناجج الخفیة من المقدّمات الجلیة و غیرهم و ان كانوا ذوی شعورٍ و علمٍ و ذوی عقولٍ و البابٍ و ذوی تذکّرٍ و تنبّهٍ لا ینتقلون الی آیاته من مشهوداته.

(أَمْ اتَّخَذُوا) ام منقطعة متضمّنه للاستفهام او مجردة عنه، او متصلة محذوف معادلها و التّقدير اتّخذوا من دون الله آلهة یعبدونها ام اتّخذوا (مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبِهِمْ) لهم اتّخذونهم آلهة او شفعا (أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا) ممّا یملك.

(وَلَا يَعْقِلُونَ) بمنزلة بل لا یعقول (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ

جَمِيعًا) فمالكم تجعلون غيره شفيعاً عنده، او المعنى بل اتخذوا من دون على ﷺ الذي هو مظهر تام الله و بهذه المظهرية يطلق اسم الله عليه شفعا قل لهم اتخذونهم شفعا و ائمة لكم ولو كانوا لا يملكون شيئاً مما يملك حتى نفوسهم و قوى نفوسهم التي تكون مملوكة لكل ذى نفس و لا يعقلون خير انفسهم و شرها الانسانيين فكيف بغيرهم قل لهم آيتها العصابة الذين تطلبون شفعا عند الله لعلى ﷺ الشفاعة جميعاً يعنى بجميع مراتب الشفاعة و جزئياتها ليس لاحد شىء منها فمالكم تنصرفون عن على ﷺ الى غيره.

(لَهُ وَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ) فى مقام التعليل (ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ) يعنى ان الشفاعة فى الدنيا مختصة به لان له ملك السموات و الارض، و الشفاعة فى الآخرة مختصة به لان الكل يرجعون اليه لا الى غيره.

(وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَ حُدَّهِ) بمنزلة الاستدراك كأن متوهماً توهم أنه لا ينبغى ان يتوجه احد مع ذلك الى غير الله فقال ولكن اذا ذكر الله وحده. (أَشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ) لانهم ادبروا عن الله و اقبلوا على اهويتهم و المدبر عن الشىء مشمئز عنه و عن ذكره، و المقبل على الشىء مستبشراً به و بذكره.

(وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ) كالاصنام و الطواغيت و معاندى على ع، و عن الصادق ﷺ انه سئل عنها فقال: اذا ذكر الله وحده بطاعة من امر الله بطاعته من آل محمد ﷺ اشمازت قلوب الذين لا يؤمنون

بالآخرة، و اذا ذكر الذين لم يأمر الله بطاعتهم (إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ قُلْ) معرضاً عنهم مقبلاً على ربك.

(اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِيمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ) يعنى توجه الى ربك و اذكره بما فيه تسليتك عن عدم اجابة قومك و عن خلافهم من كونه خالق كل ما سواه و عالم كل المعلومات و منها عناد قومك معك و خلافهم لك و حصر الحكم بين العباد فيه.

(وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَظْفَ عَلَى اللَّهِ) و من جملة ما أمره الله تعالى ان يقول تسلياً لنفسه، او عطف على جملة اذا ذكر الله، او حال من احد اجزائها، او حال من اجزاء قل اللهم (الى آخر الآية) و لفظه لوللشرط فى الاستقبال او للشرط فى الماضى لانتفاء الثانى لانتفاء الاول بادعاء مضى يوم القيامة لتحقق وقوعه.

و المراد بالظلم ظلم آل محمد ﷺ لعدم ارادة مطلق الظلم لان اكثر اصنافه مغفور فليخص بما هو المعهود من ظلم آل محمد ﷺ (مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَا فُتَدُوا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) و هذا تهديد بليغ لهم.

(وَبَدَأَ لَهُمْ) عطف على افتدوا او حال (مَنْ أَلَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ) و بدأ لهم سيئات ما كسبوا و حاق بهم ما كانوا بهى يستهزئون (اي العمل الذى كانوا به يستهزئون، او العذاب الذى كانوا به يستهزئون).

(فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ) اي اذا مسهم و وضع الظاهر موضع المضمرة اشعاراً بان هذا فى فطرة الانسان، و الفاء لسببية ما بعدها لما قبلها، او عاطفة على جملة اذا ذكر الله (الى آخرها)، او على جملة لوان للذين ظلموا (الى آخرها) ودالة على الترتيب فى الاخبار.

(ضُرُّ دَعَانَا) لظهور فطرته حينئذٍ و عدم احتجابها بحجب الوهم و الخيال و اقتضائها التعلق بالله و التضرع اليه (ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا) و ظهر الخيال بانانيته و نسي حال تضرعه و دعائه (قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ و عَلَىٰ عِلْمٍ) معنى بطرق كسبه او على علمٍ باتيانه لاني علمت ان الله يعطينى ذلك لمكانى عنده.

(بَلْ) ليس اتيانه بكسبه و لا بشعورٍ منه باتيانه انما (هِيَ فِتْنَةٌ) من الله و فساد له او امتحان له لتلايقى عليه شوبٌ من العليين حتى يدخل النار من غير شوبٍ من العليين.

(وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) ليس لهم مقام علمٍ حتى يعلموا ان ذلك ينافى مقام علمهم اولا يعلمون ان ذلك فتنة لهم و استدراج (قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) كقارون حيث قال: انما اوتيته على علمٍ. (فَمَا أَغْنَىٰ) عذاب الله (عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) من الاموال و القوى والاولاد و الخدم و الحشم (فَأَصَابَهُمْ) عطف فطف التفصيل على الاجمال.

(سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا) بأنفسهم على تجسم الاعمال او جزاء تلك السيئات (وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ) اي ظلموا آل محمد ﷺ او

ظلمو ولايتهم التكوينية التي هي ولاية آل محمد ﷺ بعدم ضمها الى الولاية التكليفية فان الظلم ليس مراداً مطلقاً فيكون المراد هو الفرد المعهود منه.

(سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ أَوْلَمْ يَعْلَمُوا) استفهام توبيخيّ يعنى لولا يعلمون ذلك مع وضوح برهانه و ظهور آثاره.

(أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ) اى فى بسط الرزق لبعض من دون مداخلة كسبه و تدبيره فى ذلك و قدره لبعض مع كمال سعيه و تدبيره.

(لَأَيَّتِ) عديدة دالة على علمه تعالى و قدرته و حكمته و مراقبته لعباده (لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) يذعنون بالله و صفاته، او يسلمون بالبيعة العامة، او يؤمنون بالبيعة الخاصة الولوية.

(قُلْ يَاعِبَادِى) قد مضى ان الخطاب للعباد من محمد ﷺ بيا عبادى فى محله فان عباد الله كما انهم عباد الله عبد عبودية عباد لمظاهرة عبد طاعة.

على ان حكم الظاهر قد ينسب الى المظهر اذا انسلخ المظهر من انانية و ظهر فيه انانية الظاهر كما ان حكم المظهر قد ينسب الى الظاهر و يشهد لذلك قوله تعالى: فلم تقتلوهم و لكن الله قتلهم، و ما زميت اذرميت و لكن الله رمى و قوله قاتلوهم يعذبهم الله بأيديكم و قوله ان الله اشترى من المؤمنين و قوله ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله و

قوله الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده و يأخذ الصدقات فان  
الاشتراء و البيعة و قبول التوبة و اخذ الصدقات ليست الا بتوسط  
المظاهر و الخلفاء.

(الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ اَنْفُسِهِمْ) بالافراط في حقوقها الدنيوية و  
التفريط في حقوقها الاخروية.

(لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا) و هذا  
لمن كان له سمة العبودية بالنسبة الى مظهره و خلفائه و لا يكون سمة  
العبودية الا لمن باع معهم البيعة العامة او البيعة الخاصة، بل نقول،  
لا يكون سمة العبودية الا لمن باع البيعة الخاصة.

فان الايمان الذي هو سمة العبودية لا يدخل في القلب الا بالبيعة  
الخاصة، و اما المسلمون فدخولهم في الاسلام ليس الا كدخول من دخل  
تحت حكم السلاطين الصورية و لذلك لا يكون الجرا و الثواب الا  
على الايمان دون الاسلام.

اونقول هو عام لكل من لم ينسلخ من عبودية الله تكويناً سواء  
صار عبداً له تكليفاً او لم يصر، و انسلاخه من عبوديته التكوينية  
لا يكون الا بالتمكن في اتباع الهوى و الشيطان فان المتمكن في  
اتباعهما لا يغفر له لانه الشرك الذي قال الله ان الله لا يغفر يشرك به و  
يغفر ما دون ذلك فالمراد بالذنوب ههنا غير الشرك الذي لا يغفره الله، و  
غير المتمكن في اتباع الشيطان هو الباقي على ولاية آل محمد ﷺ  
تكويناً و ان لم يباع بالولاية معهم تكليفاً فلانفاة بين هذا التعميم، و



ما ورد في الاخبار من اختصاص الآية بشيعة آل محمد ﷺ فإنه قال  
 القمي: نزلت في شيعة علي بن ابي طالب ﷺ خاصةً.  
 و عن الصادق ﷺ لقد ذكركم الله عزّ و جلّ هذا الآية خاصةً.  
 و عن الصادق ﷺ: والله ما اراد بهذا غيركم.  
 و عن الباقر ﷺ: و في شيعة ولد فاطمة ﷺ انزل الله عزّ و جلّ هذا  
 الآية خاصةً.

و عن الصادق ﷺ: ما على ملّة ابراهيم ﷺ غيركم، و ما يقبل الّا  
 منكم، و لا يغفر الذنوب الّا لكم.  
 و عن امير المؤمنين ﷺ: ما في القرءان آيةً اوسع من يا عبادى  
 الذين اسرفوا (الآية).

و عن النبى ﷺ: ما احبّ انّ لى الدنيا و ما فيها بهذه الآية، و اذا  
 جمع ما ورد فى شيعة على ﷺ مع هذه الآية علم ان ليس المراد بعبادى الّا  
 شيعته، مثل: حبّ عليّ ﷺ حسنةٌ لا يضرّ معها سيئةٌ و مثل: دينكم دينكم  
 فانّ السيئة فيه مغفورة، و الحسنع فى غيره غير مقبولة، و مثل: اذا  
 عرفت فاعمل ما شئت من قليل الخيره و كثيره، و مثل: ولّى على ﷺ  
 لا ياكل الّا الحلال، و مثل: انّ الله عزّ و جلّ فرض على خلقه خمساً فرخص  
 فى اربع و لم يرخص فى واحدة، و غير ذلك ممّا يدلّ انّ الرجل ان وصل  
 الى الاحتضار بالولاية غفر الله له جميع ذنوبه.

(إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ) المضاف الذى هو  
 على بن ابي طالب ﷺ و ولّى امركم، و الانابة اليه بعد البيعة ليست الّا

بالحضور لديه بمعرفته بالنورانية الذي هو الحضور عند الله و المعرفة  
بالله.

(وَأَسْلِمُوْا لَهُ) اى انقادوا له بالخروج من جميع نياتكم و  
قصودكم و ليس الا بالحضور عنده (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ) اى  
عذاب الاحتضار او عذاب القيامة.

(ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ) اذا لم تكونوا تسلمون له (وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا  
أُنزِلَ إِلَيْكُمْ) قد سبق بيان اتباع احسن القول فى اوائل هذه السورة، و قد  
مضى ان احسن القول هو الولاية.

(مِنْ رَبِّكُمْ) و لاشك ان احسن ما انزل الى العباد من رب العباد  
من جملة اركان الاسلام و احكامه الولاية فانها اسناها و ازكاها و انماها و  
اشرفها و الدليل عليها، و احسن ما انزل اليهم من جملة قواهم و  
فعالياتهم هو الولاية التكوينية التى هى حبل الله ، و الولاية التكليفية  
التى هى حبل الناس، و هى الايمان الداخلى فى القلب، و هى الفعلية  
الاخيرة التى بها شبيته و هى ما يصحح نسبة البنوة و الابوة بينه و بين  
ولى امره، و نسبة الاخوة بينه و بين سائر المؤمنين.

(مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ) عذاب حال الاحتضار او القيامة  
(بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ) بمحيته حتى تتهيؤوا لدفعه او لوروده ليكون  
ايسر ايلاماً.

(أَنْ تَقُولَ) امرنا او قلنا ذلك كراهة تقول، او لئلا تقول، او هو بدل  
من ان يأتىكم العذاب تحو بدل الاشتمال اى اتبعوا احسن ما انزل اليكم

من قبل ان تقول.

(نَفْسُ) ارادة العموم البدليّ او الاجتماعى من النَّفس ههنا بعيدة لفظاً و معنىً، و ارادة فردٍ ما لاعلى التّعيين مفيدٌ معنىً و قريب لفظاً لكن ملاحظة التّحقير من التّنكير و هى المنظور منه.

(يَحْسَرَتَى عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ) اى فى على عليه او فى ولايته كما ورد اخبار كثيرة فى ان المراد بجنب الله على عليه، او هو والائمة من بعده، او ولايته.

فعن الباقر عليه اشدّ الناس حسرةً يوم القيامة الذين و صفوا عدلاً ثم خالفوه و هو قوله عزّ و جلّ: ان تقول نفس (الآية).

و عن الكاظم عليه جنب الله امير المؤمنين عليه.

و عن الباقر عليه: نحن جنب الله، و عنه عليه و عن السّجّاد عليه و الصادق عليه، جنب الله على عليه و هو حجة الله على الخلق يوم القيامة، و الرضا عليه فى هذه الآية انه قال: فى ولاية على عليه، و عن على عليه انا جنب الله.

والاخبار فى هذا المعنى كثيرة.

(وَإِنْ كُنْتُ لِمَنِ السَّخِرِينَ) لجنب الله (أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ) و لفظة او للدلالة على انها قد تقول هذا و قد تقول ذلك لغاية تحييره و وحشته.

(بلى) جوابٌ للنفى المستفاد من قولها: لو أن الله هدانى و اثباتٌ

لما نفت وردّ عليها كأنه قيل: ما يقال لها حين تقول ذلك؟ فقال تعالى:  
يقول الله بلى رداً على قولها ما هداني الله.

(قَدْ جَاءَ تَكَ) قرىء بتذكير ضمير الخطاب اعتباراً للمعنى و  
قرىء بتأنيته (ءَ اِيْتِي) نقل انّ المراد بالآيات الائمة و على ما ذكرنا من  
اشارات الاخبار جاز ان تفسر الآيات بعلى عليه السلام و الائمة عليهم السلام من بعده  
(فَكَذَّبَتْ بِهَا وَ أَسْتَكْبَرَتْ) عن الانتقاد لها.

(وَ كُنْتَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ) بالله بكفرك بالآيات من حيث أنّها آيات  
لأنّها مظاهر لله و بكفرك بالولاية فانّ الايمان بالله لا يحصل الاّ بالايمان  
بالولاية، و بكفرك بنعم الله فانّ الولاية من اعظم نعم الله على خلقه، و  
الكافريها كافر باعظم النعم بل بجميع النعم لانّ النعمة ليست نعمة الاّ  
بالولاية.

(وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ) بادعاء منصبٍ  
دينيّ ليس باذنٍ من الله و خلفائه كادعاء الامامة و الخلافة من الرسول،  
و ادعاء القضاء و الفتيا، و ادعاء الامر بالمعروف و النهي عن المنكر، و  
ادعاء الوعظ و الامامة للجمعة و الجماعة، و التصرّف فى الاوقاف و  
اموال الايتام و الغياب، و اجراء الحدود و التعزيرات، و اخذ الفئ و  
الانفال و الصدقات؛ و غير ذلك من المناصب الدنيّة المحتاجة الى الاذن  
و الاجازة من الله عموماً او خصوصاً.

و روى بطرقٍ عديدة انّ المراد: من ادعى انه امام و ليس بامام،  
قيل: و ان كان علويّاً فاطميّاً؟ - قال: و ان كان علويّاً فاطميّاً.

(وَجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلْيَسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ) جواب  
سؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: ما حالهم و مقامهم؟ فقال: حالهم أنهم في جهنم  
لكنه اداه بصورة الاستفهام تأكيداً لهذا المعنى.

(وَ يُنَجِّي اللَّهُ) عطف على قوله تعالى اليس في جهنم فاته في  
معنى يكون في جهنم مثوى للكافرين و ينجي الله (لَّذِينَ اتَّقَوْا) قد  
مضى في أول البقرة بيان التقوى رو تفاصيلها.

(بِمَفَازَتِهِمْ) بنجاتهم يعنى باستعدادهم للنجاة او في محل نجاتهم  
و المفازة المنجاة و المهلكة ضدّ و الفلاة التي لاماء بها (لَا يَمَسُّهُمْ  
السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ (جواب سؤالٍ مقدرٍ في  
مقام التعليل او منقطع عن سابقه لفظاً و معنى).

(وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ) بالحفظ و الابقاء على ما هو خير له  
(لَهُ وَمَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) يعنى مفاتيحها و مقاليدها عبارة  
عن الوجود الذي به قوامها و بقاؤها، و اذا كان ذلك الوجود مملوكاً له لم  
يكن لها شيء لا يكون مملوكاً له فوه مالك لها بتمام اجزائها لا اناية لها  
في انفسها، و الجملة في مقام التعليل.

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ) اى بعلى بآياته و ولايته (أُولَٰئِكَ  
هُمْ الْخٰسِرُونَ) لا خسران سوى الكفر به لان من كفر بالله اذا لم يبطل  
استعداده الفطريّ يمكن له التوبة و الرجوع و كذا حال من كفر بالرّسول و  
اليوم الآخر، و اما من كفر بالولاية بان قطع الولاية التكليفيّة و الولاية  
التكوينيّة لا يبق له استعداد التوبة و هو المرتدّ الفطريّ الذي لا توبة له و

ليس له إلا القبل بخلاف غيره من الكفار و لذلك ادعى حصر الخسران فيه.  
 (قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونَنِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ) غير الله  
 مفعول اعبد و تأمروني معترض بينهما، و مفعوله محذوف اي تأمروني  
 بعبادته، او غير الله مفعول تأمروني و اعبد بدل منه بتقدير ان بدل  
 الاشتغال، و قرئ تأمروني بالوجه الثلاثة (الحذف و الادغام  
 والفك) الجائزة في نون الوقاية مع نون الجمع.

(وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ) ابتداء كلام من الله ردّاً عليهم في قولهم  
 لمحمد ﷺ استسلهم بعض آلهتنا نؤمن بالهتك كما ان قوله: قل اغير الله  
 تأمروني كان ردّاً عليهم في قولهم ذلك.

(وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ) يعني هذا الوحي كان مستمراً، من اول  
 زمن النبوة و لم يكن له اختصاص بنبي دون نبي و وقت دون وقت لان  
 البعثة لم تكن الا لنفي الشرك خصوصاً اذا كان المراد بالشرك الشرك في  
 الولاية لانها كانت مبدء للبعثة و غاية لها.

(لَلَّذِينَ اشْرَكُوا) بالله في العبادة اولئنا اشركت بعلينا و الولاية  
 (لِيُخَبِّطَنَّ عَمَلَكُمْ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) تعريض بالامة و  
 باسراهم بالولاية لكنّه خاطب النبي ﷺ بهذا الخطاب مبالغة في تهديد  
 الامة و دلالة على انه ﷺ مع كمال عظمتة و مقام نبوته لو اشرك حبط  
 عمله فكيف بغيره ممن لا مقام له.

(بَلِ اللَّهُ فَاَعْبُدْ) تقديم الله للاشارة الى الحصر (وَ كُنْ مِنَ  
 الشَّاكِرِينَ) لنعمة العبادة و حصر هافيه: عن القمي في تفسير الآية:

هذه مخاطبة للنبي ﷺ والمعنى لامته والدليل على ذلك قوله تعالى: بل الله فاعبدوكن من الشاكرين وقد علم ان نبيه ﷺ يعبد و يشكره لكن استعبد نبيه بالدعاء اليه تأديباً لامته.

وسئل الباقر عليه السلام عن هذه الآية فقال: تفسيرها لئن امرت بولاية احدٍ مع ولاية علي عليه السلام من بعدك ليحبطن عملك و لتكونن من الخاسرين.  
و عن الصادق عليه السلام: ان اشركت في الولاية غير قال بل الله فاعبد بالطاعة و كن من الشاكرين ان عضدتك بأخيك و ابن عمك.  
و الغرض من نقل امثال هذه الاخبار ان تعلم انه كلما ذكر اشراك و توحيد كان المراد الاشراك بالولاية و التوحيد لها سواء اريد من ظاهره غيره او اريد بظاهره ايضاً ذلك فقوله تعالى بل الله فاعبد كان معناه بل الله فاعبد كان معناه بل علياً عليه السلام فتول، لانه مظهر الله و لان عبادة الله لا تيسر الا بالولاية و كن من الشاكرين على نعمة الولاية و كان معنى قوله تعالى.

(وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ) ما قدروا علياً عليه السلام او ما قدروا الولاية حق قدره، ولما كان المقصود التعريض بالامة عطف بيان حالهم على اشراكه كانه قال: لكن ما قدروا الله حق قدره لانه كما لا يمكن قدر الذات لاحدية واحد من مخلوقه لا يمكن قدر الولاية حق قدرها لاحد سوى صاحب الولاية المطلقة.

و قال القمي: نزلت في الخوارج، و السر في انهم لا يقدرون الله قدره انهم محدودون بحدود لافرق في ذلك بين الانبياء عليهم السلام و

الاصياء عليه السلام الجزئيين و بين سائر الخلق غاية الامر ان الانبياء عليهم السلام قد خرجوا من بعض الحدود البشرية و الانساني و غيرهم ما خرجوا الذات الاحدية و كذلك المشيئة التي يعبر عنها بالولاية التي هي علوية على عليه السلام مطلقة من الحدود، و المحدود لا يقدر على ادراك المطلق فلا يقدر قدره لان قدر القدر مسبق بادراكه، و اما النبي الخاتم صلى الله عليه وسلم و الولي الخاتم عليه السلام فيقدر ان قدر الولاية و لا يقدر ان قدر الله ، و الله تعالى شأنه هو الذي يقدر قدر الكل.

(وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ) القبضة المرة من القبض و فيه تفخيم لعظمته من حيث ان الارض بعظمتها كانت قبضة واحدة له و المراد بالارض كما مرّ مراراً اعمّ من عالم المثال السفليّ و عالم المثال العلويّ و عالم الطبع بجميع سماواته و ارضيه.

(يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ) اطلاق القبضة في الارض عن اليمين و عن الطّيّ و استعمال الطّيّ في السماوات و تقييده باليمين للاشارة الى حقارة الارض بالنسبة الى السماوات و رفعة السماوات و عظمتها و شرافتها بالنسبة الى الارض يعني ان له تعالى تلك العظمة و مع ذلك يشركون به جماداً منحوتاً لهم او مخلوقاً ضعيفاً له.

(سُبْحٰنَهُ وَ تَعٰلٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ) من الاصنام و الكواكب و انواع المخلوقات من العناصر و مواليدها و عمّا يشركون به في الولاية و عمّا يشركون به في العبادة في الاغراض و الاهوية.



(وَنُفِخَ فِي الصُّورِ) الاتيان بالماضى للاشارة الى تحقّقه، اولانّ القضية قد مضت بالنسبة الى النّبىّ المخاطب له او صارت القضية واقعةً حين الخطاب بالنسبة اليه.

(فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ) تقديم من فى السماوات لشرافتهم و أنّا فمن فى الارض يصعق اولاً فانّ النفخة الاولى و بها يصعق من فى الارض اولاً ثمّ من فى السماء. (إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ) فى خبرٍ من شاء الله لا يصعق جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و ملك الموت، و فى خبرٍ: هم الشّهداء متقلّدون اسيافهم حول العرش.

(ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ) نفخة (أُخْرَى) و هى نفخة الاحياء (فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ) قد مضى فى سورة النمل بيان الآمين يوم القيامة و حين النفخة الاولى او الثانية، و بينا فى سورة النور معانى الصّور و وجوه قراءتها و كيفية النفخ فيها و كيفية الامامة و الاحياء بها (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا).

### تحقيق تبديل، الارض و اشراقها بنور ربّها

اعلم، انّ نسبة الامام الى الارض و الارضيّين مثل نسبة الرّوح الى البدان و قواه، و كما انّ نور الرّوح لا يظهر الاّ فى القوى المدركة دون سائر آلات البدن لكونها منعمرة فى ظلمة المادّة كذلك نور الامام فى الدّنيا لا يظهر الاّ فى الكملّ من شيعتهم.

و اما غيرهم من العناصر و مواليدها انساناً كانت او حيواناً و نباتاً و جماداً فلا يظهر نور الامام فيها لانغمارها في ظلمات المادّة و عوارضها فاذا انقضى الدّنيا و انقضى البرازخ الّتي هي معدودة من الدّنيا بوجه و انتهى الانسان الى الاعراف او الى عالم المثال الثورى العلوى صارت الارض مبدلةً و المادّة و لوازمها مطروحةً و صارت تلك الارض مستشرقةً بنور الامام عليه السلام كما ان هذه الارض مستشرقة بنور الشمس.

و اذا تبدل ارض العالم الصّغير و صارت ارض الملكوت غالبة على ارض الملك استشرقت ارض البدن بنور ملكوت الامام بل ارض العالم الكبير تصير مشرقةً بنور ملكوته و يصير الانسان مستغنياً بنور الامام عن نور الشمس كما قال المولوى قدس سرّه عن الشيخ المغربي:

گفت عبدالله شيخ مغربى

شصت سال از شب نديدم من شبي

من نديدم ظلمتى در شصت سال

نى بروز نى بشب از اعتدال

و لما كان الانسان انموذجاً من العالم كان اذا تولّد بالولادة الثانية و ظهر عليه ملكوت امامه ظهر عليه كيفية اشراق الارض بنور ربّها.

قال الصادق عليه السلام: ربّ الارض امام الارض، قيل: فاذا خرج يكون ماذا؟ - قال: اذاً يستغنى الناس عن ضوء الشمس و نور القمر و يجتزؤون بنور الامام.

و عنه عليه السلام: اذا قام قائمنا اشرفت الارض بنور ربّها و استغنى العباد

عن ضوء الشمس و ذهب الظلمة، و كل ذلك في العالم الصغير اشارة الى التولد الثاني و ظهور ملكوت الامام.

(وَوْضِعَ الْكِتَابُ) قدمضى فى سورة الكهف بيان وضع الكتاب (وَ جَاءَءَ بِالنَّبِيِّينَ) الذين هم رسل الله الى الخلق ليستلوا عن اجابة الخلق لهم و طاعتهم و انقيادهم لله.

(وَالشُّهَدَاءِ) اى خلفاء الرسل ﷺ فى دعوة الخلق الذين يشهدون بافعالهم و احوالهم و اخلاقهم و اقوالهم على الناس بعد الانبياء ﷺ.

(وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ) بين العباد او بين النبیین و الشهداء و بين الخلق (بِالْحَقِّ) بحيث لا يشوب القضاء باطل اصلاً (وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ) وَ وُقِيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمَلَتْ) قد سبق معنى توفية كل نفس ما عملت فى سورة آل عمران.

(وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ) حال يعنى ان الاتيان بالنبیین و الشهداء اليس لجهل الله بهم و بافعالهم (وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا) بالولاية بقطعها تكليفاً و تكويناً بموتوا و هم كافرون.

(إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا) جمع الزمرة الفوج و الجماعة فى تفرقة، و لما كان اهل الجحيم بحسب اختلاف احوالهم متفرقين بالسبق و عدمه و شدة العذاب و خفته استعمل الزمر فيهم.

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا) جعل فتحت ههنا جواباً لاذا اشارة الى ان ابواب الجحيم مغلقة قبل الوصول اليها فاذا وصلوا اليها تفتح لهم بخلاف ابواب الجنان فانها مفتوحة على الخلق قبل اتيانهم

اليها، و وجهه انّ الانسان بعد خلق آدم من التراب المجموع من السماوات و الارضين و السجّين و العليين فى ارض بدنه يؤوى آدمه فى الجنة الدنيا فيكون آدمه فى الجنة من اول خلقه فأبواب الجنة من اول خلقته مفتوحة عليه و هو داخل فيها و ليس يخرج منها الا بعصيانه. و اما ابواب الجحيم فهى مغلقة لانّ الجحيم و ابوابها ضدّ لقطرة آدم فهى مغلقة عليه الا اذا خرج من الجنان و سيق الى النيران فاذا سيق الى النيران تفتح ابوابها عليه و لذلك لم ينسب الله تعالى فى شىء من الآيات الدخول الى ابواب الجنان و نسب الدخول فى كثير من الآيات الى ابواب الجحيم.

(وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِن حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ ) كأنهم قالوا: لكنا كنا كافرين و حقّت كلمة العذاب علينا لكفرنا فلم نتنبّه بتنبههم.

(قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا) فى جهنم (فَبَسَّسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ) قد مضى بيان التقوى و معانيها و مراتبها فى اول البقرة و فى واسطها و غى غيرها.

(إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا) جماعاتٍ مختلفين بحسب الحال و المراكب و المراتب و المنازل (حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا) جواب اذا محذوف اى دخولها، او كان لهم من الكرامة ما لا يمكن وصفها و قد ذكرنا فى قرينه وجه اسقاط الواو هناك و الاتيان بها ههنا.

و قيل: الاتيان بالواوهنا لكون ابواب الجنان ثمانية و ابواب الجحيم سبعة، و العرب يأتى بالواو و فى الثمانية و تسميها و او الثمانية.

(وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَّمَ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ) تهنئة لهم مقابل التهكم بالكفار.

(فَادْخُلُوهَا خَلِيدِينَ) عن الصادق عليه السلام عن ابيه عليه السلام عن جده عليه السلام عن على عليه السلام قال: ان للجنة ثمانية ابواب: بابٌ يدخل منه النبيون عليه السلام و الصديقون، و بابٌ يدخل منه الشهداء و الصالحون، و خمسة ابوابٍ يدخل منها شيعتنا و محبوبنا، فلازل واقفاً على الصراط ادعو و اقول: ربِّ سلم شيعتى و محبى و انصارى و اوليائى و من تولانى فى دار الدنيا. فاذا النداء من بطنان العرش؛ قد اجبت دعوتك و شفقت فى شيعتك، و يشفع كل رجلٍ من شيعتى و من تولانى و نصرنى و حارب من حاربني بفعلٍ او قولٍ فى سبعين الفاً من جيرانه و اقر بائه، و بابٌ يدخل منه سائر المسلمين ممن يشهد ان لا اله الا الله و لم يكن فى قلبه مثقال ذرة من بغصنا اهل البيت عليه السلام.

(وَ قَالُوا) بعد مشاهدة الجنة و نعيمها و سعتها و منازلهم فيها و انعام الله عليهم بانواع نعمه (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَ عَدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ) اى ارض الجنة او ارض الدنيا او ارض الآخرة لان الكامل فى الجنة يكون الهه التصرف فى جميع اجزاء الدنيا.

(نَتَّبِعُوا مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ وَ تَرَى

أَلْمَلَكَةِ) الخطاب لمحمد ﷺ او عامّ و المعنى يقال حينئذٍ لكلّ راءٍ ترى الملائكة، و ان كان الخطاب لمحمدص فالعدول الى المضارع للاشعار بانّ حاله فى الحال انه يرى الملائكة.

(حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ) قد مضى فى اول سورة الفاتحة وجد تقييد التسييح بالحمد و انّ تسييحه تعالى ليس الا بحمده كما انّ حمده ليس الا بتسييحه و قد مضى فى سورة البقرة فى اولها وجه الفرق بين التسييح و التقديس و بيان معنى التسييح التقديس عند قوله تعالى: و نحن نسبح بحمدك و تقدّس لك.

(وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ) بين الملائكة بان جعل كلّ فى مقامه اللائق به و حكم على كلّ بالعبادة اللائقة به، او بين الخلائق و يكون تأكيذاً لسابقه، و اشعاراً برؤية محمد ﷺ ذلك.

(بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ) اتى بالفعل مبنياً للمفعول تلويحاً الى انّ هذا القول يجرى على كلّ لسانٍ من غير اختصاصٍ بقائلٍ خاصّ.  
(رَبِّ الْعَالَمِينَ) فانه يظهر حينئذٍ لكلّ احدانه تعالى ربّ جميع اجزاء كلّ العوالم.

عن الصادق عليه السلام: من قرأ سورة الزمر استخافها من لسانه اعطاه الله من شرف الدنيا والآخرة و اعزّه بلامالٍ و لا عشيرةٍ حتى يها به من يراه و حرم جسده على النار و بنى له فى الجنة الف مدينةٍ فى كلّ مدينة الف قصرٍ و فى كلّ قصرٍ مائة حوراء، وله مع هذا عينان تجريان، و عينان نضّاختان، و جنتان مدهامتان، و حور مقصورات فى الخيام، و ذواتا

---

---

افنان، و من كلّ فاكهة زوجان.

## سُورَةُ مُؤْمِنٍ

مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا، وَ قِيلَ: آيَتَيْنِ مِنْهَا نَزَلَتَا بِالْمَدِينَةِ وَ هُمَا: إِنَّ الَّذِينَ  
يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ (الِي قَوْلِهِ) لَا يَعْلَمُونَ.  
وَ قِيلَ: سِوَى قَوْلِهِ: وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ يَعْنِي  
بِذَلِكَ صَلَاةَ الْفَجْرِ وَ صَلَاةَ الْمَغْرَبِ وَ قَدْ ثَبَتَ أَنَّ فَرَضَ الصَّلَاةِ نَزَلَ  
بِالْمَدِينَةِ؛ خَمْسَ وَ ثَمَانُونَ آيَةً.

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(حَمْ) قَدْ مَضَى فِي أَوَّلِ الْبَقْرَةِ وَ فِي غَيْرِهَا بَيَانٌ وَافٍ لِلْفَوَاتِحِ  
(تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ  
التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ) جَمَعَ تَعَالَى فِي أَوْصَافِهِ بَيْنَ الْجَلَالِ  
وَ الْجَمَالِ، وَ الْقَهْرِ وَ اللَّطْفِ.

(لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) لَمَّا كَانَ الْجَمْعُ بَيْنَ الْأَوْصَافِ الْجَلَالِيَّةِ وَ الْجَمَالِيَّةِ  
وَ الْقَهْرِيَّةِ وَ اللَّطْفِيَّةِ وَ الْحَقِيقَةِ وَ الْإِضَافَةِ يَوْمَهُمْ تَعَدَّدًا وَ كَثْرَةً فِي  
الْمَوْجُودَاتِ نَفَى الْكَثْرَةَ وَ اثْبَتَ التَّوْحِيدَ بَعْدَهَا.

(إِلَيْهِ الْمَصِيرُ) إِشَارَةٌ إِلَى تَوْحِيدِ الْمَبْدِءِ وَ الْمُنْتَهَى (مَا يُجَادِلُ  
فِيءَ آيَاتِ اللَّهِ) فِي إِخْفَائِهَا وَ إِبْطَالِهَا وَ الْإِسْتِهْزَاءِ بِهَا (إِلَّا الَّذِينَ  
كَفَرُوا) بِالْوَلَايَةِ التَّكْوِينِيَّةِ وَ الْوَلَايَةِ التَّكْلِيفِيَّةِ فَانَّ الْكُفْرَ بِاللَّهِ وَ بِمَلَائِكَةِ  
وَ كِتَابِهِ وَ رِسَالِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْدَ الْكُفْرِ بِالْوَلَايَتَيْنِ فَانَّ الْإِنْسَانَ



ما لم يستر وجهة القلب التي هي الولاية التكوينية و ليست الولاية التكوينية الامعينة لكشف الحجاب عن تلك الوجهة لا يكفر بالله ولا بملائكته و كتبه و رسله و اليوم الآخر و نعمه.

(فَلَا يَغْرُوكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبَلَدِ) بالتجارات الرابحة و الاعتبار التي هي راجعة الى الدنيا لانهم مأخوذون عن قريب كما اخذ الذين من قبلهم.

(كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ) اي الفرق المختلفة و الامم المتفرقة كذبوا كلهم رسلهم (من م بعدهم) من بعد قوم نوح. (وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ) من تلك الامم المذكورة او كل امة من الامم الماضية الذين ارسل اليهم رسول.

(بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ) فيمنعوه من رسالته او يعذبوه او يقتلوه كما هم قومك بك ليأخذوك فيحسبوك او يقتلوك (وَجَدَلُوا) اي رسولهم (بِالْبَطْلِ لِيُذْخُوا) اي يزيلوا.

(بِهِ الْحَقُّ) كما يجادل قومك لان يزلقوك و يزيلوا الحق (فَأَخَذْتُهُمْ) بسبب الهم و الجدل فلاتحزن فاننا نأخذ قومك و نعاقبهم (فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ) يعني انكم ان لم تشاهدوا عقوبتي لهم فقد سمعتم اخبارها و تشاهدون في مروركم بديارهم آثارها فلم لاتعتبرون بهم؟! و معم نغتم يا محمد ﷺ بهمة قومك وجدالهم؟ (وَكَذَلِكَ) اي مثل ذلك العقاب المسموع للكل (حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ) بالعذاب.

(عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا) بالله و كتبه و رسله و اليوم الآخر و لاسيما

الكافرين الذين كفروا برسالتك و المنظور الكافرون بولاية عليّ عليه السلام.  
 (أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ) عن الباقر عليه السلام يعنى بنى امية.  
 (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ) جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ و مقابلٌ لقوله:  
 ما يجادل فى آيات الله كأنه قيل: هذا حال الكافرين و المجادلين فى  
 آيات الله فما حال المؤمنين؟ -فقال: حالهم ان الذين يحملون العرش.  
 (وَمَنْ حَوْلُهُ) عطف على الذين يحملون العرش او عطف على  
 العرش (يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ) قد مضى فى اول الفاتحة و فى غيرها  
 وجه تقييد التسييح بالحمد.

(وَيُؤْمِنُونَ بِهِ) ذكرهم بوصف الايمان تفخيماً لشأن الايمان و  
 تعظيماً لاهله و بشارَةً لهم (وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا) و استغفارهم  
 مستجاب لخلوهم عن الهوى و اغراض النفس، و المراد بالذين آمنوا  
 الذين يستغفر لهم الاملائكة من آمن بالايمان الخاص و البيعة الخاصة  
 الولوية دون من اسلم بالبيعة العامة النبويّة فقط، فانهم و ان كانوا  
 مغفورين اذالم يتنبهوا بالبيعة الاخرى و لم يتذكروا بالولاية، و ان  
 الايمان ليس الا بالبيعة الخاصة الولوية و كانوا فى متابعتهم للرسل عليهم السلام  
 ثابتين غير متلونين لكن ما به استغفار الملائكة ليس الا انفحة الولاية  
 كما ورد فى اخبارنا تفسيرهم بشيعتهم.

فعن الرضا عليه السلام للذين ءامنوا بولايتنا.

و عن الصادق عليه السلام ان لله ملائكة يسقطون الذنوب عن ظهور  
 شيعتنا كما تسقط الريح الورق فى اوان سقوط و ذلك قوله تعالى: الذين

يحملون العرش «الآية» قال استغفارهم والله لكم دون هذا الخلق.  
 (رَبَّنَا) استيناف جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ بتقدير القول، او حالٌ بتقدير القول.  
 (وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةٌ وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا) يعنى  
 بالتوبة الخاصة الولوية الجارية على يد ولي الامر فى ضمن البيعة  
 الخاصة.

(وَ اتَّبِعُوا سَبِيلَكَ) فى مقام عملوا الصالحات المذكور فى سائر  
 الآيات مع الايمان (وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَ ادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ  
 عَدْنٍ) هى جنات الاقامة التى لا يخرج منها الى غيرها الكونها آخرة  
 الجنات.

(الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ ءِابَائِهِمْ) عطف على مفعول  
 وعدتهم او على مفعول ادخلهم والمراد بالصلاح استعداد الصلاح فانه نحو صلاح  
 لا الصلاح بالفعل الحاصل بالولاية و البيعة الخاصة فانه لو اريد ذلك الصلاح لم  
 يكن دخولهم بتبعية الغير و لم يثبت بذلك للمتبوع شرافة.

فان شرافة المؤمن بان يكون يدخل الجنة بواسطته آباءه و اتباعه  
 الذين لم يستحقوا دخولها بانفسهم، فان من لم يبطل استعداده من آباء  
 المؤمنين و اولادهم و ازواجهم يدخل الجنة ان شاء الله بواسطتهم، و  
 يجوز ان يراد بالصلاح الصلاح بالفعل فيكون للآباء و الاتباع استحقاق  
 الدخول سبب الايمان و بسبب نسبتهم الى المؤمن فانهم ينتفعون بتلك  
 النسبة ايضا.

(وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ) تقديم الازواج لمراعاة الترتيب فى

الوجود لا فى الشرف و لا فى النسبة (إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ) اى الغاب الذى لا يمنع من مراده.

(الْحَكِيمُ) الذى يعلم دقائق الاستعداد و الاستحقاق و تفعل على حسابها بحيث لا يمكن ابطال فعلك و السؤال عنك فيه.

(وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ) اى الشرور التى تصيب الناس يوم القيامة و يوم دخول اهل الجنان فى الجنان و اهل النيران فى النيران لان سيئات الدنيا كانت شروراً بالنسبة الى المراتب الحيوانية و مداركها تكون رحمة من الله بالنسبة الى المراتب الانسانية و مداركها بخلاف سيئات الآخرة فانها شرورٌ بالنسبة الى المقامات الاخروية، و ليس للانسان مرتبةٌ حينئذٍ سوى المراتب الاخروية حتى تكون هى خيراتٍ بالنسبة اليها.

(وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ) يوم دخول اهل الجنان فى الجنان (فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) لان الرحم الدنيوى فوزٌ مشوبٌ بالآلام بخلاف الرحم الاخروى فانه فوزٌ غير مشوبٍ فكأن الرحم الدنيوى ليس برحمٍ، و لكون المراد الرحم الاخروى حصر الفوز العظيم فيه.

و فسّر القمى الآية هكذا: الذين يحملون العرش يعنى رسول الله ﷺ و الاوصياء عليهم السلام من بعده يحملون علم الله و من حوله يعنى الملائكة الذين آمنوا يعنى شيعة آل محمد ﷺ الذين تابوا من ولاية بنى امية و اتبعوا سبيلك اى ولاية ولى الله و من صلح يعنى من تولى علياً و

ذلك صلاحهم فقد رحمته يعنى يوم القيامة و ذلك هو الفوز العظيم لمن  
نجّاه الله من هؤلاء.

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) جوابُ سؤالٍ مقدّرٍ كأنه سئل: هذا حال  
المؤمنين فما حال هؤلاء الكافرين الذين يجادلون بالباطل و يهّمون  
برسولهم؟ او ما حال هؤلاء الذين كفروا بولاية عليّ عليه السلام؟

و هذا هو المراد و لتأكيد عقوبتهم و التّغليظ عليهم أتى بانّ ههنا  
(يُنَادُونَ) يعنى يناديهم الملائكة تهكمّاً بهم.

(لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقَّتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ) الامارة او ذواتكم،  
او المراد بأنفسكم ائمتهم الحقّة فانهم انفسهم حقيقةً لانفسية لهم  
الآبائمتهم عليهم السلام و يؤيده قوله تعالى.

(إِذْ تَدْعُونَ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ أَوْ بِالرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ بولاية عليّ عليه السلام)  
و هو المراد.

(فَتَكْفُرُونَ) فانه بظاهره متعلق بالمقت الثّانى و مقتهم فى الدّنيا  
ليس الّامقت من كانوا يدعون اليه يعنى مقت الله فى الدّنيا لكم اكبر من  
مقتكم فى الدّنيا امامكم، او مقت الله فى القيامة لكم اكبر من مقتكم فى  
الدّنيا امامكم.

و يجوز ان يكون المراد انّ مقت الله فى القيامة اكبر من مقتكم  
انفسكم الامارة او ذواتكم فى القيامة، و يكون اذ تدعون متعلّقاً  
بمحذوفٍ او تعليلاً لمقت الله.

و عن القمّيّ الذين كفروا بنوامية و الى الايمان يعنى الى ولاية

عليّ عليه السلام.

(قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَيْنَنَا اثْنَتَيْنِ) قد سبق في سورة البقرة عند قوله تعالى كيف تكفرون بالله وكنتم امواتاً فأحياكم ثم يميتكم بيان الامانتين و الاحيائين و الغرض من مثل هذا النداء و التضرع و المناجاة استرحامه تعالى و لذلك قالو بعده.

(فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ) سؤال للخروج بصورة الاستفهام و يأتون بالخروج منكرأ اشعاراً بفرط قنوطهم كأنهم يسألون شيئاً يسيراً من الخروج.

(ذَلِكُمْ) العذاب و عدم الاجابة الى الخروج (بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ وَكَفَرْتُمْ) ضمير بانه للشأن و كان مع اسمه مقدر بعده حتى يصح الاتيان باذا يعنى ذلك بانه كنتم اذ ادعى الله وحده و المقصود من دعوة الله وحده دعوة ولي الامر لانه بدعوته يدعى الله وحده يعنى يحصل التوحيد للسالك الى الله بسبب الولاية والسلوك على طريقها، و بالاقبال على ولي الامر يقبل على الله، و بمعرفته يعرف الله بل معرفته بالتورانيّة هي معرفة الله فالمعنى اذ ادعى مظهر الله الذي هو خليفته كفرتم به.

(وَإِنْ يُشْرِكْ بِهِ تُؤْمِنُوا) تذعنوا و تسلّموا.

عن الصادق عليه السلام انه قال: اذا ذكر الله وحده بولاية من امر الله بولايته كفرتم و ان يشرك به من ليست له ولاية تؤمنوا بان له ولاية. و عنه عليه السلام ايضاً: اذا دعى الله وحده و اهل الولاية كفرتم.

(فَالْحُكْمُ لِلَّهِ) تعليلٌ للمعنى المستفاد من المقام كأنه قال: فذوقوا فان الحكم الله (الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ) لاحكم لغيره.  
 (هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ ءَايَاتِهِ) ابتداء كلام منقطع عن سابقه، او جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: ان كان الحكم له وحده فما له لا يحكم على العباد بالايمان؟!!

واراءة الآيات اما باراءة معجزات الانبياء ﷺ او باراءة آيات صدقهم، او باراءة آيات قدرته و حكمته و علمه، او باراءة آيات تدبيره على وفق حكمته، او باراءة الآيات الانفسيّة التي لا يخلو احدٌ منها.  
 (وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ رِزْقًا) اي زرقاً عظيماً هو الرزق الانساني من العلم و الحكمة (وَ) لكن (مَا يَتَذَكَّرُ) بالآيات و لا ينزل رزق الانسان من السماء.

(إِلَّا مَن يُنِيبُ) الى الله بالتوبة على يدولي أمره (فَادْعُوا اللَّهَ) يعنى اذا كان الامر كذلك فادعوا الله (مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) دعاءكم لله او اخلاصكم له الدين.

(رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ) خبرٌ بعد خبرٍ لقوله هو فى هو الذى يريكم، او صفة لله مقطوعة عو الوصفية بناءً على اكتسابه التعريف من المضاف اليه على قراءة الرفع، او باقية على الوصفية على قراءة النصب، او حالٌ عنه بناءً على عدم اكتسابه التعريف عن المضاف اليه، و الرفع بمعنى المرفوع بمعنى ان درجات وجوده مرفوعة بحيث لا يناله ادراك مدركٍ سواه، او بمعنى الرفع بمعنى انه رافع درجات عبادته، او درجات خلقه، او درجات فعله و صفاته.

(ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ) قد فسّر الرُّوح ههنا بالقرآن و بالوحى و بالنبوة و بجبرئيل و ورد فى اخبارٍ عديدةٍ أنّ الرُّوح ملك اعظم من جبرائيل و لم يكن مع احدٍ من الانبياء ﷺ و كان مع محمدٍ ﷺ و هو كان مع الائمة ع، و فسّر الرُّوح فى الاخبار بمعانٍ آخر مثل روح الايمان و روح القوة و روح الشهوة و غير ذلك.

و يجوز ان يفسّر بالولاية التى هى مصدر النبوة و الرسالة و روحهما فانها حقيقة المشيئة التى هى متحدة مع ربّ النوع الانسانى الذى هو ربّ جميع الارباب و عنه يعبر بروح القدس الذى لم يكن مع احدٍ من الانبياء ﷺ و كان مع محمدٍ ﷺ.

(مِنْ أَمْرِهِ) اى من عالم امره، او من امره الذى هو كلمة كن الوجودية، كن الوجودية، و هى المشيئة التى هى فعله و كلمته و أمره.  
(عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ يُلِيذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ) اى يوم تلاقى اهل الارض و اهل السماء، او تلاقى المحسن و المسىء، او تلاقى الاحباء، او تلاقى المظلوم و الظالم، او تلاقى المسرع و البطيء و تلاحق الكل، او تلاقى الاتباع و المتبوعين و هو يوم القيامة.  
(يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ) عند الله من قبورهم او من استارهم التى هى عبارة عن حدودهم و تعييناتهم لانهم يخرجون يومئذٍ من جميع التعينات و الحدود.

و لذلك قال: (لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ) من اعمالهم و اقوالهم و احوالهم و مراتب وجودهم و دقائقها يعنى يظهر على الخلق



أنهم كانوا على الدوام بارزين عند الله و كانوا لا يخفى على الله منهم شىء.

(لَمَنْ أَلْمَلِكُ الْيَوْمَ) بتقدير القول و حكاية لما يقوله تعالى فى ذلك اليوم لهم، او ابتداء كلام منه و اخباراً بأنه لم يكن فى ذلك اليوم احد مالكاً لشيء.

(لِلَّهِ الْوَحْدِ الْقَهَّارِ) جوابٌ منه لسؤاله (الْيَوْمَ تُجْزَى) تكرر اليوم لتمكين ذلك اليوم فى القلوب تهديداً منه و ترغيباً اليه (كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ) بنقص ثوابٍ او زيادة عقابٍ. (إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) جواب سؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: النفوس البشرية غير متناهية فكيف يمكن محاسبة الكل فى يومٍ واحدٍ؟ -فقال: ان الله سريع الحساب يحاسب الكل فى وقتٍ واحدٍ لانه لا يشغله شأنٌ عن شأنٍ ولا حسابٌ عن حسابٍ.

عن امير المؤمنين عليه السلام الميم ملك الله يوم لا مالك غيره و يقول الله لمن الملك اليوم؟ -ثم تنطق ارواح انبيائه و رسله و حججه فيقولون: لله الواحد القهار، فيقول الله جل جلاله: اليوم تجزى «الآية».

و عنه عليه السلام: انه سبحانه يعود بعد فناء الدنيا وحده لاشىء معه كما كان قبل ابتدائها كذلك يكون بعد فنائها بلا وقتٍ و لا مكانٍ و لا حينٍ و لا زمانٍ عدمت عند ذلك الآجال و الاوقات، و زالت السنون و الساعات، فلاشىء الا الواحد القهار الذى اليه مصير جميع الامور بلا قدرةٍ منها كان ابتداء خلقها، و بغير امتناعٍ كان فناؤها، ولو قدرت على الامتناع لدام

بقاؤها.

(وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ) الآزفة اسم يوم القيامة لقربها، فيكون  
إضافة اليوم اليه مثل إضافة العام الى الخاص.

(إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ) من شدّد الخوف و الوحشة فأنه وقت  
الخوف و الاضطراب يتحرّك القلوب من مواضعها كأنها تبلغ الحناجر.  
(كَظْمِينَ) حال من القلوب او المستتر فى الظرف، و نسبة الكظم الى  
القلوب اما مجاز عقليّ او لتشبيهه القلوب بالعلاء.

(مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ) قريب ينفعهم و يدفع عنهم (وَلَا  
شَفِيعٍ يُطَاعُ) توصيف الشفيع للاشعار بان الشفيع اذا لم يكن مطاعاً  
لاينفع شفاعته فكأنه لم يكن شفيعاً، وليس المقصود انه قد يكون لهم  
شفيع غير مطاع.

(يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ) الخائنة مصدر مثل الكاذبة او وصف و  
المعنى يعلم العين الخائنة من الاعين، و خيانة العين عبارة عن النظر الى  
ما لا يحلّ لها النظر اليه، او كناية عن نظرها الى شىء بحيث لا يظهر  
نظرها على احدٍ او كناية عن الاشارة بالعين.

و قيل: كناية عن قول الرجل: ما رأيت وقد رأيت، او رأيت وما رأيت،  
او عبارة عن النظرة الثانية التى هى عليك كما فى الخبر: النظرة الاولى  
لك و الثانية عليك.

(وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ) من العزمات و النيات و الخطرات التى  
لم تظهرها لاحدٍ، او من القوى و الاستعدادات التى لم يطّلع صاحبوا

القلوب عليها فكيف بغيرهم.

(وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ) عطف بمنزلة النتيجة كأنه قال: اذا كان الله ذا العرش يعنى كان مالك جملة الخلق و كان واحداً قهاراً ليس يعجز عن شىءٍ ولا يخفى منهم عليه شىءٌ ولم يكن منه ظلمٌ على احدٍ و كان عالماً بجميع الخلائق بتمام اوصافهم و احوالهم و قواهم و استعدادتهم فهو يقضى بالحق بينهم لا غيره و على التفسير السابقة للآيات السابقة فالمعنى ان علياً عليه السلام الذى هو مظهر الهة الله يقضى بالحق.

(وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ) اى يدعونهم (مِنْ دُونِهِ) و هم بنو امية و من وافقهم، و يجوز ان يكون عائد الموصول ضمير الفاعل (لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ) فضلاً القضاء بالحق.

(إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) فى موضع تعليل لحصر القضاء بالحق فيه (أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ) فيشاهدوا آثار الماضين و آثار قضائه تعالى بالحق.

(فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَءِثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ) كما أتيتهم بها (فَكَفَرُوا) كما كفر هؤلاء.

(فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ) فليحذر هؤلاء ممّا نزل بهم (وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا) اشارة الى حال بعض الذين من قلبهم.

(وَسُلْطَنٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَقُرُونًا فَقَالُوا  
سِحْرٌ كَذَّابٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ  
الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ) اي استبقوا بناتهم، او امنعوا  
نساءهم من مضاجعة ازواجهم، او تجسسوا حياء نساءهم لتجسس العيب  
او الحمل.

(وَمَا كَيْدُ الْكٰفِرِيْنَ اِلَّا فِي ضَلٰلٍ وَّ ضَلٰلٍ وَّ ضَلٰلٍ وَّ ضَلٰلٍ  
فِرْعَوْنُ) مثل من يخاف من خصمه و معذلك يهدده.  
(ذُرُونِيْ اَقْتُلْ مُوسٰى وَ لِيَدْعُ رَبَّهُ) فانه لم يكن له مانع من  
قتله لكنه كان يخاف منه و من ثعبانه و يخوفه بالقتل.

و قيل: كانوا يكفونه عن قتله و يقولون: انه ليس الذى تخافه بل  
هو ساحرٌ ولو قتلته ظنّ انك عجزت عن معارضته بالحجة (إِنِّيْ أَخَافُ  
أَنْ يُبَدِّلَ دِيْنَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ) بان يفرق الناس عن  
الاجتماع او خرج عن الطاعة و ادعى السلطنة.

(وَقَالَ مُوسٰى اِنِّىْ عَدْتُ بِرَبِّىْ وَ رَبِّكُمْ مِّنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ  
لَّا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ) وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ) مَنْ  
اقاربه، فى خبر: انه كان ابن خاله.

و خبر آخر: كان ابن عمه (يَكْتُمُ اِيْمَانَهُ) قال القمى كان يكتُم ايمانه  
ستّمائة سنة (أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا عَظِيْمًا) او ذكراً من الاناسى او رجلاً حاله  
(أَنْ يَقُولَ رَبِّىَ اَللّٰهُ) صفة لرجلاً كما ذكروا بتقدير اللام علة لتقتلون.

(وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ) على صدق دعواه (مِنْ رَبِّكُمْ) فاحذروا

من مخالفته و مؤاخذه ربكم (وَإِنْ يَكُ كَذِبًا) لا يضرّكم كذبه شيئاً  
(فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ إِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ) ان لم  
يصبكم كلّه.

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ) متجاوز عن حدّه فى امره  
(كَذَّابٌ) ظاهره أنّه تعليل لقوله ان يك كاذباً يعنى انه ان يك كاذباً لم ينل  
ما ارادمنكم من كذبه.

لانّ الله لا يهدى الى مراده من هو مسرف كذاب ولكنّه فى الحقيقة  
تعريض بفرعون و قومه بحيث لا يصير سبباً لشغبهم لانه اثبت صدق  
موسى بقوله: وقد جاءكم بالبينات.

(يَقُومُ لَكُمْ أَلْمَلِكُ الْيَوْمَ ظَهْرَيْنَ) غالبين (فِي الْأَرْضِ) ارض  
مصر و شكر هذه النعمة ان تجيبوا رسول الله الذى آتاكم هذا الملك  
لانكار رسوله.

(فَمَنْ يَنْصُرُنَا) ادخل نفسه فيهم ليظنوا انه منهم (مِنْ بَأْسِ اللَّهِ  
إِنْ جَاءَنَا) فلا تتعرّضوا لبأس الله بانكار رسوله و ايدائه و قد اجاد فى  
الجدال حيث انكر قتله عليهم و اسند انكاره بما لا يمكن رده و الشغب  
معه فانه قال اولاً، انه يقول: ربى الله لم تعترفوا و لم تدعنوا بالله فليكن  
ذلك محتملاً لكم و دفع الضرر المحتمل واجب عقلاً فترك التعرّض  
واجب عقلاً.

و قال ثانياً: انه جاء بالبينات على صدق دعواه فكيف تجترون  
عليه و تقتلوناه؟! و ثالثاً انه غير خارج من الكذب او الصدق و كذبه

لا يضرّكم و صدقه يضرّكم لامحالة، و الضرر المحتمل واجب التّحرّز، و قال رابعاً: أنّه كان كاذباً لا يهتدى الى مراده و ان كنتم انتم كاذبين لهم تهتدوا لى قتله فلا تتعرّضوا لقتله لكنّه اثبت صدقه كان كأنه قال: انتم كاذبون و لاتهتدون الى قتله.

(قَالَ فِرْعَوْنُ) تلييناً لقومه (مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى) و اعتقد (وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ) و قَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَقُومُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ) الذين تحزّبوا على رسلهم ولم يقل مثل أيام الاحزاب لارادة الجنس من اليوم و تفسيره بايام نوح ﷺ و عاد و ثمود.

(مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ) مثل سنّة الله و عادته فيهم (وَ الَّذِيْنَ مِنْ مَّ بَعْدِهِمْ) كقوم ابراهيم ﷺ و لوط و شعيب ﷺ (وَ مَا أَلَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ) فلا يعاقبكم ان كنتم صالحين.

(وَ يَقُومُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ) اى شدايده، و يوم التناديوم القيامة لتنادى الناس فيه و استغاثة كلّ بلاخره لغاية وحشتهم مثل الغرقى يشتبّون بكلّ حشيش، او لتنادى اهل الجنّة و اهل النار بقولهم: أفيضوا علينا من الماء او مّمّارزقكم الله و قولهم: انّ الله حرّمهما على الكافرين.

فعن الصادق ﷺ: يوم التناديوم ينادى أهل النار أهل الجنّة: افيضوا علينا من الماء او مّمّارزقكم الله.

و قيل: لأنّ بعض الظالمين ينادى بعضاً بالويل و الثبر، و قيل: لأنّه ينادى

فيه كل أناس بامامهم.

(يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ) حالٌ مؤكدة اى تدبرون عن الموقف او عن الله لياسكم من رحمة، او عن النار فارين منها (مَا لَكُمْ مِّنَ اللَّهِ) من بأس الله او من قبل الله.

(مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ) عطف فيه معنى التعليل لسابقه، او معنى الاستدراك كأنه قال: لكن لا ينفعكم نصحي لأن الله اضلكم و من يضل الله فما له من هادٍ.

(وَلَقَدْ جَاءَكُمْ) عطف او حال فيه معنى التعليل (يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا جَاءَكُمْ بِهِى حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ) اقرتم به لارتضائكم بالغائب عن انظاركم دون الحاضر عندكم و جعلتموه خاتم الرسالة و.

(قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِى رَسُولًا) او المعنى حتى اذاهلك بقيتم على كفركم و قلتم: لن يبعث الله من بعده رسولا (كَذَلِكَ الضَّلَالِ الَّذِى كُنْتُمْ أَنْتُمْ و اسلافكم عليه.

(يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ) متجاوز عن حده (مُرْتَابٌ) اى شأنه الارتياب و ليس له حالة يقين بما ينبغى ان يتقين (الَّذِينَ يُجَدِّدُونَ فِى آيَاتِ اللَّهِ) بالابطال و الاخفاء و الازدراء و التنقيص.

(بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ) بغير حجة بل محض التقليد و الشك و هوى النفس او بغير ذى سلطنة اتاهم و اجبرهم على ذلك.

(كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا) اعراب الآية ان من من

قوله من هو مسرفٌ موصولة مفعولٌ ليضلّ و الذين يجادلون بدلٌ منه او صفةٌ له،  
او خبرٌ لمحذوفٍ او مفعولٌ لفعلٍ محذوفٍ، او مبتدئٌ خبره قوله تعالى: بغير سلطانٍ،  
او كبرٍ مقتاً بتقدير جدال الذين يجادلون كبرٍ مقتاً، او قوله تعالى.

(كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ) بتقدير العائد او من من هو مسرفٌ موصولة مبتدئٌ  
و الذين يجادلون خبره، او بغير سلطانٍ او كبرٍ مقتاً، او كذلك يطبع الله، او من  
استفهامية، و الذين يجادلون بتقدير مبتدئٍ، او بتقدير خبرٍ جوابٌ للاستفهام من  
الله، او الذين يجادلون مبتدئٌ، و بغير سلطانٍ خبره، او كبرٍ مقتاً، او كذلك يطبع الله  
و كذلك يطبع الله استئناف كلام او خبر كما ذكر، او كذلك فاعل كبر بجعل الكاف  
اسماً و يطبع الله استئناف كلام، او خبرٌ للذين يجادلون او لمن.

(عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ) قرئ باضافة القلب و حينئذٍ يكون اشارةً  
الى تفرّق قلب المتكبر و توزيعه على مهامٍ عديدةٍ كرجلٍ فيه شركاء متشاكسون.  
و قرئ بتنوين القلب، و حينئذٍ يكون نسبة التّكبر الى القلب مجازاً، و قد  
مضى في اوّل البقرة بيان ختم القلوب و طبعها.

(وَ قَالَ فِرْعَوْنُ) تمويهاً على العوامّ (يَاهْمَنُ ابْنُ لِي  
صَرْحًا) قصرًا مرتفعاً ظاهراً على الانظار من صرح الشّىء اذا ظهر (لَعَلِّي  
أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ السَّمَوَاتِ) كلما يتوصّل به الى شىءٍ آخر  
يسمى سبباً، و الاضافة الى السّموات بيانية، لانّ السّموات اسباب  
ايجاد المواليد و ابقائها، او بتقدير اللام و المراد بها الطّرق التي بها  
يوصل الى السّموات.

(فَأَطَّلِعَ) قرئ بالرّفع عطفاً على ابلغ، و بالنّصب جواباً للترجى



(إِلَىٰ إِلِهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لِأَظُنُّهُ كَذِبًا) كان تأمله في قتل موسى عليه السلام و  
تصريحه بظنه كذب موسى لرشده (اي ولد الحلال) كما في الخبر.

(وَكَذَلِكَ) التزيين الذي زين له في بناء الصرح و الصعود الى  
السماء (زَيْنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءِ عَمَلِهِ) في سائر اعماله (وَ صَدَّ عَنِ  
السَّبِيلِ) قرئ مبيئاً للفاعل و مبيئاً للمفعول.

(وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ) في نقصان او خسار (وَ قَالَ  
الَّذِي ءَامَنَ يَتَقَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ يَتَقَوْمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ  
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَّعٌ) تمتع يسير بحسب المدارك النازلة الحيوانية فانه  
اذا نسب الى المدارك الانسانية لم يكن يعدّ تمتعاً على انّ تمتعها مشوبٌ  
بالآلام و الاسقام و البلايا و المخاوف و مع ذلك لم يكن مدة بقائه آلا  
قليلاً من الايام و اذا لوحظ مع الايام الآخرة الغير المتناهية لم يكن يعدّ  
في شيء.

(وَإِنَّ الْأَخْرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ) فلامد لمداه و لانقص و لاشوب  
لتمتعه (مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ  
ذَكَرٍ أَوْ أَنْشَىٰ) و هذا جواب لسؤالٍ مقدّرٍ من حزقيل او من الله.

(وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ  
حِسَابٍ) بسط في جانب الثواب و اقتصر في جانب العقاب على ذكر  
الجزاء المقيد بكونه مثل السيئة ترجيحاً لجانب الوعد (وَ يَتَقَوْمِ مَا لِي  
أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجْوَةِ) لم يقل مالكم نصفاً من نفسه في مقام النصح.  
(وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ تَدْعُونَنِي) بدل من الاول (لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ

وَأَشْرِكُ بِهِيَ مَا لَيْسَ لِي بِهِيَ) اى بربوبيتته و استحقاق آلهته.

(عِلْمٌ) تعريضُ بهم و انّ عبادة ما ليس على جواز عبادته برهانٌ ليست الاّ سفاهةً و انتم تعبدون ما ليس لكم بالهته علمٌ (وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ) المنبع الذى لا يمنعه عن مراده مانعٌ و عزّته دليل آلهته.

(الْغَفْرِ) الذى ينبغى ان يطلب بعبادته غفرانه (لَا جَرَمَ) يقال: لاجرم، ولا ذاجرم، ولا ان ذا جرم، بزيادة ذا، او ان المفتوحة مع ذا، ولا عن ذاجرم، كلّ ذلك مثل ضرب و لاجرم ككرم و لاجر باسقاط الميم و لاجرم بضمّ الجيم و سكون لراء كأنه كان فعلاً ماضياً ثمّ كثر استعماله فدخل عليه ذا، او ان وذا، او عن وذا، ولم يغيّر عن صورته و هو من مادّة الجرم بمعنى الذنب بقرينة استعماله لاجرم بضمّ الجيم و سكون الراء فى مقام الباقي، او من الجرم بمعنى القطع بقرينة استعماله فى مقام لا بدّ و لامحالة، و فى مقام حقاً.

و هذا كان اصله ثمّ كثر استعماله فى مقام تأكيد الكلام حتىّ تحوّل الى معنى القسم فانه يقال: لاجرم لا تبتك باتيان الجواب له مثل جواب القسم و قد سبق فى سورة النحل بيان اجمالىّ للاجرم.

(أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ) من الاصنام او فرعون (لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ) اى دعوة مقبولة حقّة (فِي الدُّنْيَا وَ لَا فِي الآخِرَةِ وَ أَنَّ مَرَدَّنَا) اى مردى و مردكم جميعاً.

(إِلَى اللَّهِ) فينبغى الاعراض عن الهتكم و الاقبال الى الله الذى ينتهى امرنا اليه و الى محاكمته (وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ) المتجاوزين عن

حدّهم الانسانى بالادبار عن الله و الاقبال على ما ليس له دعوة فى الدارين (هُم أَصْحَابُ النَّارِ فَسْتَدُكُرُونَ) عند معاينة الموت و تهيؤ اسباب العذاب لكم.

(مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ) لانه العزيز العليم التقدير ذوالعناية بأمر العباد و لأخاف ما تخوّفوننى به لعدم قدرته على شىء (إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ) فيحفظ من توّسل به. (فَوَقَلَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ) قد ورد فى الاخبار انهم قطعوه ارباً ارباً ولكن وقاه الله ان يفتنوه فى دينه.

و عن الصادق عليه السلام فى حديث: كان حزقيل يدعوهم الى توحيد الله و نبوة موسى عليه السلام و تفضيل محمد صلى الله عليه و سلم على جميع رسل الله و خلقه و تفضيل على بن ابي طالب عليه السلام و الاخيار من الائمة على سائر اوصياء النبيين و الى البراءة من ربوبية فرعون، ابن عمى و خليفتى على ملكى و لى عهدى ان فعلى ما قلتم فقد استحق العذاب على كفره بنعمتى، و ان كنتم عليه كاذبين فقد استحققتم اشد العذاب، لا يشارككم الدخول فى مساءته فجاء بجز قيل و جاء بهم فكاشفوه، و قالوا: انت تجحد ربوبية فرعون الملك و تكفر بنعمائه؟

– فقال حزقيل: ايها الملك هل جرّبت على كذباً قط؟ – قال: لا، قال

فسلهم من ربهم؟

– قالوا: فرعون هذا، قال: و من خالقكم؟ – قالوا: فرعون هذا، قال:

و من رازقكم الكافل لمعايشكم و الدافع عنكم مكارهم؟  
 قالوا: فرعون هذا، قال حزقيل: ايها الملك فأشهدك و كل من  
 حضرك ان ربهم هو ربّي، و خالقهم هو خالقي، و رازقهم هو رازقي، و  
 مصلح معايشهم هو مصلح معايشي، لارب لي و لخالق و لرازق غير  
 ربهم و خالقهم و رازقهم، و اشهدك و من حضرك ان كل رب و رازق و  
 خالق سوى ربهم و خالقهم و رازقهم فانابري منه و من ربوبيته و كافر  
 بالهيته.

يقول حزقيل: هذا و هو يعني ان ربهم و هو الله ربّي، ولم يقال: ان  
 الذي قالوا: انه ربهم هو ربّي، و خفي هذا المعنى على فرعون و من حضره  
 و توهم انه يقول: فرعون ربّي و خالقي و رازقي.

فقال لهم فرعون: يا رجال السوء و يا طلب الفساد في ملكي و  
 مريدي الفتنة بيني و بين ابن عمّي و هو عضدي انتم المستحقون لعذابي  
 لارادتكم فساد امري و اهلاك ابن عمّي و الفت في عضدي، ثم أمر باوتار  
 فجعل في ساق كل واحد منهم و تدأ و في صدره و تدأ، و امر اصحاب  
 أمشاط الحديد فشققوا بهالحوهم من ابدانهم.

فذلك ما قال الله تعالى: فوقيه الله سيئات ما مكروا به لما وشوا به  
 الى فرعون ليهلكوه، و حاق بآل فرعون سوء العذاب و هم الذين وشوا  
 بحزقيل ليه لما او تدفيهم الاوتاد و مشط عن ابدانهم لحومها بالامشاط.  
 (النار) ان كان المراد بسوء العذاب عذاب البرزخ و الآخرة جازان يكون  
 النار بدلاً منه بدل الاشتمال، و جاز ان يكون مبتدئ و قوله تعالى

(يُعْرَضُونَ) خبره و الجملة تفسيراً لسوء العذاب، و ان كان المراد به عذاب فرعون في الدنيا فالنار مبتدء و يعرضون خبره و الجملة مستأنفة منقطة او حالية حالاً مقدراً اي حال كونهم بعد سوء العذاب النار يعرضون.  
 (عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا) في اخبار كثيرة ان هذا في نار الدنيا يعنى نار البرزخ لان في نار القيامة لا يكون غدو و عشي و اما نار الخلد فهو قوله تعالى.

(وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) بتقدير القول، و قرىء ادخلوا من الثلاثي المجرد (وَإِذْ يَتَحَاكُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ) الاتباع.

(لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا) المستبوعين (إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَبَرُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِّنَ النَّارِ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ) قد مضى الآية في سورة ابراهيم عليه السلام و قد مضى مكرراً ان امثال هذه تعريضٌ بمنافقى الامة.

(وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ قَالُوا أَوْلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ) المعجزات او براهين صدقهم او احكام الرسالة.

(قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَادْعُوا) تهكموا بهم و سخرؤا منهم و لذلك قالوا (وَمَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ) اي في ضياع، و يحتمل ان يكون هذا من الله.

(إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ

يَقُومُ إِلَّا شَهِدُ) المراد بالحيوة الدنيا ان كان الحيوة المصاحبة للحيوانية الطبيعية فالمراد بالنصرة نصرتهم في دينهم لا في دنياهم لان اكثر الانبياء لم ينصروا بحسب دنياهم، و ان كان المراد الحيوة البرزخية فلا اشكال.

و المراد بالاشهاد الانبياء عليهم السلام و اوصيائهم عليهم السلام (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ) يعنى جهنم (وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى) اى اعطيناه وصف الهداية للخلق بان جعلناه رسولا اليهم، او كونه مهدياً بان هديناه الى ما ينبغى ان يهتدى اليه، او آتيناه ما يهتدى به من الآيات او من الاحكام او من التوراة. (وَ أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ) كتاب النبوة و احكامها، او كتاب التوراة (هُدًى وَ ذِكْرًا) اى ذاهدى، او هادياً، او ما يهتدى به. (لِأُولِي الْأَلْبَابِ) قد تكرر ان الانسان بدون الاتصال بالولاية كالجوز الخالى من اللب و يكون اعماله خالية من اللب و ان كانت مطابقة لما ورد فى الشريعة كما أفتى به الفقهاء موافقاً لما ورد فى الاخبار و كان هو و اعماله لائقة للنار، و اذا اتصل بالولاية صار ذالِبٌ و صار اعماله ذوات الباب.

(فَاصْبِرْ) لما كان ذكر الامم الماضية و رسلهم عليهم السلام و هلاكهم بسبب تكذيب الرسل عليهم السلام و ذكر موسى عليه السلام و فرعون كلها لتسليية الرسول صلى الله عليه و آله فى تكذيب قومه و تركهم للولاية فال بعد ما ذكر حكايتهم بطريق التفریع فاصبر.

(إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ) بنصرتك (حَقٌّ وَاسْتَعْفِرُ لِدَمِ نَبِكَ وَ سَبِّحِ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ) كَرَّرَ الْآيَةَ لِتَعْلِيلِ أَمْرِهِ بِالصَّبْرِ.

(إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرًا) أى الانصراف عن الحقّ و الاستكبار على اهل الحقّ (مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ) أى بالغى ذلك الكبر و مقتضاه (فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ) منه او منهم.

(إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ) لاستعاذتك فيعيدك و لما يقولون فيك و يدبرونه فلا يدعهم ينفذ مكرهم فيك (الْبَصِيرُ) بك و بهم، و بما تفعل و يفعلون، و بكبرك ان استكبرت و بكبرهم.

(لَخَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ) فلا ينبغي للناس الضعيف الخلق الكبر فى مقابل ما هو اكبر منه و انما قال لخلق السماوات و لم يقل السماوات و الارض للاشعار بانّ الصورة الخلقية منهما اكبر من الصورة الخلقية الانسانية، و اما النشأة الروحية الانسانية فهو اكبر بمراتب من صورة السماوات و الارض و من نشأتها الروحية الامرية، و المجادل تنزل من مقام روحية الامرية الى الصورة الخلقية كأنه ليس له نشأة روحية.

(وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) ليس لهم مقام علم حتى يعلموا ضعفهم، او لا يعلمون ضعفهم و حقارتهم بالنسبة الى السماوات.

(وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ) رفع لتوهم انّ عدم العلم يكون عذراً لهم فى كبرهم و جدالهم و لذلك قدّم الاعمى و المراد بالعمى عمى

القلب الذي يكون من اوصاف القوّة العلامّة بمعنى الجهل كما انّ المراد بالصبر بصيرة القلب التي هي عبارة عن العلم.

(وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا) يقدّم المسىء ههنا لوصول الغرض من تقديم الاعمى (وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ لَا الْمُسِيءِ) و المراد بالايمن الانقياد و التسليم الحاصل بالبيعة العامّة، او الخاصّة، او نفس البيعة العامّة او الخاصّة، و المراد بالعمل الصّالح البيعة الخاصّة، او العمل بالشروط التي تؤخذ في البيعتين، و ايّاً ما كان فالمقصود بيان عدم التسوية بين من كمل قوّته العمّالة و من لم يكملها، و زيادة لا في المسىء لاشارة خفيّة الى انّ المسىء منفيّ معدوم بخلاف المحسن كأنّه لا يجوز ان يدخل عليه النفي و الّا فسوق العبارة ان يدخل لا التي هي لتأكيد النفي على الذين آمنوا و عملوا الصّالحات.

(قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ) جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ كأنّه قيل: فلم لا يظهر

الفرق بين المحسن و المسىء؟ - فقال: يظهر الفرق عند قيام السّاعة. (إِنَّ السّاعَةَ لَأَتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا) قد مضى في أوّل البقرة وجه عدم الرّيب في الكتاب مع كثرة المرتابين فيه فقس عليه وجه عدم الرّيب في القيامة و السّاعة و ظهور القائم عَلَيْهِ السَّلَامُ و الرّجعة مع كثرة المرتابين فيها.

(وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ) لا يذعنون بها او لا يؤمنون بالله حتّى يعلموا مجيء السّاعة، او لا يؤمنون بك حتّى بصدّقوك في مجيء السّاعة.



(وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) قد مضى فى سورة البقرة و فى سورة النمل بيان تعليق الاستجابة على الدعاء و كيفية الدعاء و كيفية اجابة الله للداعين، من اراد فليرجع اليه، و هل الظفر بالمراد بعد الدعوات و التصدقات و البركة فى الامول و الاولاد عقيب الصلات من الاتفاقيات؟

او هى من الاسباب للوصول الى المراد؟ - قال بعض الفلاسفة: ان ذلك من الاتفاقيات، و برهان انكارهم لسببية ذلك ان العالى لا التفات له الى الدانى و انه لا تأثير للدانى فى العالى فلا يكون الظفر بالمقصد عقيب ذلك الا محض الاتفاق، و صريح الآيات و الاخبار يثبت التسبب بين الدعوات و الاجابات و بين الصادقات و دفع البلايا و جذب البركات، و بين الصلات و زيادة الاموال و الاعمار و الاولاد.

تحقيق البداء و نسبة التردد و المحو و الاثبات الى الله تعالى و تحقيق ذلك، ان العوالم بعد مقام الغيب المعبر عنه بالعمى الذى لا خبر عنه و لا اسم له و لا رسم، و بعد مقام الواحدية المعبر عنه بمقام الاسماء و الصفات، و بعد مقام الفعل المعبر عنه بالمشية بوجه ستة و بوجه سبعة، و بوجه سبعون، و بوجه سبع مائة، و بوجه سبعة آلاف، و بوجه سبعون الفاً، و بوجه غير متناهية، و ان كالم عالم عالٍ بالنسبة الى الدانى حاله حال النفس بالنسبة الى قواها و مداركها.

و ان عالم المثال مرتبته من عالم الطبع مرتبة الخيال الانسانى من بدنه و قواه فكما ان قوى النفس الخيالية تتأثر من بدنها و من غير بدنها

و بذلك التّأثّر يتأثّر الخيال و تأثر الخيال هو بعينه تأثر النّفس كذلك عالم المثال يتأثر من عالم الطّبع.

و تأثره بعينه تأثر النّفوس الكلّية، و تأثرها تأثر العقول الكلّية، و تأثرها تأثر المشيئة، و هو تأثر الاله، و كما انّ النّفوس البشريّة بعد التّأثر من الابدان و قواها تحرك قوتها الشّوقيّة و الاراديّة لدفع المودى او جذب النّافع كذلك النّفوس الكلّية بعد تأثر قواها المثاليّة الخياليّة تهيج اسباب دفع المودى و جذب النّافع لما تأثرت منه.

و انّ الحوادث كما تكون باسباب طبيعيّة ارضيّة تكون باسباب آلهيّة سماويّة و انّ الاسباب السّماويّة قد تؤثّر بتسبيب الاسباب الطّبيعيّة و قد تؤثّر بمحض التّصوّر و الارادة لانّها مظاهر ارادة الله، و افعالها مظاهر افعال الله، اذا ارادت شيئاً تقول له: كن، فيكون، من غير تسبيب اسباب طبيعيّة، و عال المثال كعالم الخيال يضيق عن الاحاطة بجملة المدركات دفعةً بل يرد عليه الصّور بالتّعاقب و يتجدّد عليه الادراكات متبادلةً.

و لذلك قد يثبت ضرر شخص او خيره فيه ثمّ يقع من ذلك الشخص او من غيره دعاء لدفع ذلك الضرر او عمل يدفع ذلك الخير فيقع صورة ذلك الدّعاء او العمل فيه و يقع صورة لازمه من دفع الضرر او دفع الخير فيه.

و كلّما تصوّره النّفوس العالية الجزئيّة او الكلّيد يقع صورته فى هذا العالم اما على مجرى العادة و بالاسباب الطّبيعيّة او خارجاً عن

مجري العادة و من هذا الالواح المثاليّة ينسب البداء الى الله تعالى، و ينسب التردّد الذي هو عبارة عن ترجيح احد المتصوّرين تازةً و الآخر أخرى، فانه اذا تعارض دعاء مؤمنٍ لشخصٍ بالخير و دعاء آخر عليه بالشّرّ فيثبت صورة دعاء هذا تازةً مع لازمها و صورة دعاء ذاك اخرى مع لازمها، فيظهر في نظر الناظر صورة التردّد في الصورتين المتقابلين و ينسب هذا التردّد الى الله تعالى كما ينسب افعال القوى الانسانية الى النفوس، و هكذا حل نسبة البداء الى الله تعالى.

و قديتصل المكاشف من النبيّ او الوليّ عليه السلام بتلك الالواح فيشاهد فيها بعض الاسباب و المسببات و لا يشاهد منافيات تلك الاسباب و المسببات ان كان منافياتها ثابتةً فيها الضيق النفوس البشرية الخيالية عن الاحاطة بجميع ما ثبت فيها فيخبر بذلك و لا يقع ما يخبر به فينسب البداء الى تلك الالواح لقصور نظره لالعدم ثبت ما وقع، و ما كذب في ذلك لانه اخبر عن عيانه.

(إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي) لما كان اقتضاء العبوديّة الخروج من الانانيّة و التعلّق بالحقّ الاولّ تعالى شأنه و كان اقتضاء ذلك التعلّق استدعاء استقلال الحقّ بالانانيّة في وجود العبد قال تعالى في مقام يستكبرون عن دعائي يستكبرون عن عبادتي اشارةً الى هذا التلازم (سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ) صاغرین (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ) الجملة مستأنفة جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ و تعداد لنعمة تعالى على العباد في مقام التعليل.

(وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا) قد سبق الآية مع بيانها في سورة يونس عَلَيْهِ السَّلَامُ (إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ) بحسب مقاماتهم النباتية و الحيوانية و الانسانية.

(وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ) نعمه و فضله عليهم لانكار بعضهم مبدءً عليمًا قديرًا ذاعنانية بالخلق، و عدم تفتن بعضهم بكون النعم منه، و عدم تفتن بعضهم بنفس النعمة، و غفلة بعضهم عن المنعم و النعمة.

(ذَلِكُمْ اللَّهُ) الموصوف بانعام تلك النعم (رَبُّكُمْ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) اثبت اولاً ربوبية لهم حتى يتنبهوا بانه المستحق للعبادة دون غيره الذي لم يكن له سمة الربوبية ثم ذكر خالقيته لكل الاشياء.

و منها معبوداتهم، ثم حصر الالهة فيه نفيًا لالهة معبوداتهم بعد ما اشار الى عنايته بخلقه و افضاله عليهم ليظهر بطلان انصرافهم الى غيره قبل انكار الانصراف.

(فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ كَذَلِكَ) الصّرف مع وضوح بطلانه (يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ صَوَّرَكُمْ) في مقام ابدانكم و مقام ارواحكم (فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ) في كلا المقامين.

(وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ) من الارزاق الطيبة النباتية الارضية فان رزق مقام نبات الانسان اطيب ارزاق سائر الحيوان بحسب الشرف و

اللطف و اللذة و النصح، و من الرزاق الطيبة الحيوانية الارضية و السماوية فان رزق الحيوان هو الالتذاذ بغذاء النبات و الالتذاذ بادراك الحيوان و من الارزاق الطيبة الانسانية السماوية من العلوم و المكاشفات و المعاينات و التحقق بالحقائق.

(ذَلِكُمْ) الموصوف بتلك الاوصاف (اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) مدح نفسه على خلق الانسان و تهية رزقه بحسب جملة مقاماته من أطف المأكول و المشروب و المدرك و المتخيل و المعلوم و المكشوف لان في خلقه دقائق عظيمة عديدة و صنائع متقنة و حكماً بالغة يعجز عن ادراكها العقول، و كذا في تهية اسباب رزقه بحسب مقاماته الثلاثة.

(هُوَ الْحَيُّ) بعد ما اشار الى بعض اضافاته بالنسبة الى خلقه اشار الى بعض صفاته الحقيقية تعريضاً بمعبوداتهم و فنائها و تعريضاً بهم و بموتهم و انتهائهم اليه ليكون حجة على عبوديتهم لله و بطلان معبودية غيره.

(لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) كثره للاهتمام بتوحيده فى مقام رد آلهتهم (فَادْعُوهُ) يعنى اذا كان هو الباقي و الباقيون هم الفانين فادعوه و لا تتركوا دعاءه ولا تدعوا غيره لفنائكم و انتهائكمم اليه لبقائه و لفناء غيره.

(مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) اى الطريق او الاعمال الشرعية الملية (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) انشاء حمد منه تعالى على تفرده بالآلهة. كما ورد عن السجادة عليها السلام: اذا قال احدكم: لا اله الا الله فليقل:

الحمد لله رب العالمين فان الله يقول: هو الحى (الآية) فان ظاهره الامر  
بانشاء الحمد عند توحيده، او اخبار منه بحصر الحمد فيه تعالى بعد حصر  
الآلهة فيه فيكون بمنزلة النتيجة لسابقه، و لما كان الآيات فى مقام تعداد  
النعم لم يأت باداة الوصل فى رؤس الآى.

(قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا  
جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ) يعنى  
بعد ما ذكرتهم بنعم الله و حصر الالهة فيه تعالى اظهر برائتك عن عبادة  
معبوداتهم.

(هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ) ذكر نعمة اخرى بطريق تعداد النعم او فى مقام  
التعليل لقوله نهيت (مَنْ تُرَابٍ) فان تولد مادة النطفة ليس الا من  
حبوب النبات و بقولها و لحوم الحيوان و ألبانها و الكّ يحصل من  
التراب.

(ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ) اتى بالثلاثة منكراً للاشارة الى ان التراب  
الحاصل منه مادة النطفة لا بد و ان يكون تراباً مخصوصاً متكيفاً بكيفية مخصوصة  
ممتزجاً مع سائر العناصر، و ان النطفة التى تصير مادة الانسان تكون نطفة  
مخصوصة ممتازة عن سائر النطف و كذا العلقه.

(ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا  
وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا) عطف على لتكونوا او على  
محدوفٍ اى لتستكملوا فى نفوسكم و لتبلغوا.

(أَجَلًا مُّسَمًّى) و يكون قوله و منكم من يتوفى بين المعطوف و

المعطوف عليه، او بين العلة و معلولها، او متعلق بمحذوف اى و منكم من يبقى لتبلغوا اجلا مسمى.

(وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) تدركون بعقولكم، او تصيرون عقلاء، او تعقلون امر الآخرة من امر الدنيا، فان الانتقالات فى الحالات اماتات و احياءات، و ليدرك الانسان من تلك الانتقالات النقلة العظمى و انها ليست افناءً و استيصالاً بل هى افناء لصوره و احياء بصورة اتم و اكمل، و قد سبق فى سورة الحج الآيه باكثر اجزائها مع بيان لها.

(هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ) من قبيل تعداد النعم او تعليل سابقه و اشارة الى نعمه تعالى.

(فَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ وَكُنْ فَيَكُونُ) قد مضى الآيه مع بيانها فى سورة البقرة عند قوله تعالى: بديع السماوات و الارض و اذا قضى امراً (الآيه) و فى غيرها.

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُضْرَفُونَ) من الله (الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أُرْسِلْنَا بِهِ رُسُلَنَا) بدل او صفة للذين يجادلون، او خبر او مفعول لمحذوف او مبتدئ خبره.

(فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ إِذْ أُلْغِلُّ فِي أَعْنُقِهِمْ) اذمفعول يعلمون او ظرف له، و الفعل منسى المفعول، او مقدر المفعول.

(وَ أَلْسَلِسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ) يسحبون او يسحبون (ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ) مازائدة او موصولة او موصوفة و العائد محذوف.

(مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا) اخبروا أولاً بأنهم افلتوا من ايديهم، ثم التفتوا الى أنهم كانوا مدعوين بحسب حدودهم و تعيّناتهم، و الحدود كانت عدميّة ولكن كانت على القاصرين كالسراب تظهر بصورة الوجود و فى القيامة يرتفع الحدود و يعلم كل واحد أنّها كانت سراباً لاحقيقة لها فأضربوا عن اخبارهم بضلال الشركاء عنهم و قالوا.

(بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا) و قد ورد الاخبار بان الآية فى المعرضين عن الولاية و عن عليّ ع، و المراد بما يشكرون رؤساء الضلالة و عليها فالمراد بالذين يجادلون فى آيات الله الذين يجادلون فى خلافة عليّ عليه السلام.

و المراد بالذين كذبوا بالكتاب الذين كذبوا الآيات الواردة فى الولاية، و بما ارسلنا به رسلنا هو الولاية لانها غاية الرسالة بدليل ان لم تفعل فما بلغت رسالتك.

و المراد بما يشكرون ما جعلوه شريكاً لعليّ عليه السلام فى الخلافة، و من دون الله من دون اذن الله، او حالكون الشركاء غير عليّ عليه السلام الذى هو مظهر الله.  
(كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ) فى الدنيا او فى الآخرة.

عن الباقر عليه السلام فاما النصاب من اهل القبلة فانهم يخذلهم خدّاً الى النار التى خلقها فى المشرق فيدخل عليهم منها اللهب و الشرر و الدخان و فوزه الحميم الى يوم القيامة ثم مصيرهم الى الحميم، ثم فى النار يسجرون.

ثم قيل لهم: اينما كنتم تشركون من دون الله اى اين امامكم الذى



أَتَّخَذْتُمُوهُ دُونَ الْإِمَامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا.  
 (ذَلِكُمْ) الْعَذَابُ (بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ  
 الْحَقِّ) يَعْنِي بِالْبَاطِلِ فَإِنَّهُ يَسْتَعْمَلُ فِي هَذَا الْمَعْنَى.

(وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ) الْمَرَحُ شِدَّةُ الْفَرَحِ وَهُوَ مَذْمُومٌ لِأَنَّهُ اسْرَافٌ  
 فِي الْفَرَحِ سِوَاءِ كَانِ بِالْحَقِّ أَوْ بِغَيْرِ الْحَقِّ.

(أَدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ) قَدْ سَبَقَ فِي سُورَةِ الزَّمْرِ وَجْهَ تَقْيِيدِ الدَّخُولِ  
 بِأَبْوَابِ جَهَنَّمَ (خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ) وَضَعِ الظَّاهِرُ  
 مَوْضِعَ الْمَضْرُوعِ لِشُعَارِ بَانَ الْمُتَكَبِّرِ مِنْ خُرُوجِ مَنْ طَاعَةَ الْإِمَامِ، وَسِرَّهُ أَنْ  
 الْخُرُوجَ مِنْ طَاعَةِ الْإِمَامِ لَيْسَ إِلَّا مِنَ الْإِنَانِيَّةِ، وَالْإِنَانِيَّةُ وَرُؤْيَا النَّفْسِ  
 هُوَ التَّكَبُّرُ.

(فَاصْبِرْ) يَعْنِي إِذَا عَلِمْتَ حَالَ الْمُنَافِقِينَ الَّذِينَ يَنَافِقُونَ بِالنِّسْبَةِ  
 إِلَيْكَ وَالْيَاسِرِ فَاصْبِرْ وَلَا تَجْزَعْ وَلَا تَحْزَنْ (إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ  
 حَقٌّ) لَا خُلْفَ فِيهِ.

(فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ) مِنَ الْعَذَابِ (أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ  
 فَالَّذِينَ يُرْجَعُونَ) وَقَدْ سَبَقَ الْآيَةُ فِي سُورَةِ يُونُسَ وَ سُورَةِ الرَّعْدِ (وَلَقَدْ  
 أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَّن لَّمْ  
 نَقْصُصْ عَلَيْكَ) فَانظُرْ إِلَى حَالِهِمْ وَمَالِهِمْ مِنَ اللَّهِ وَمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنْ  
 أَمْرِهِمْ، وَلِيَنْظُرَ قَوْمَكَ إِلَى مَا كَانَ مِنْهُمْ حَتَّى تَتَسَلَّى وَتَصْبِرَ عَلَى إِذَى  
 قَوْمِكَ، وَيَعْلَمَ قَوْمَكَ أَنَّ الرَّسُولَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَشَرًا، وَلَا يَكُونُ حَالُهُ سِوَى  
 حَالِ سَائِرِ النَّاسِ.

(وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) فان الآيات تنزل من الله على وفق الحكم و المصالح فليس لاحد ان يقترح وليس لك تسأل ما اقترحوا.

(فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ) بالعذاب فى الدنيا او الآخرة او بانقضاء الاجل او بالحساب فى القيامة او بظهور القائم عجل الله فرجه (قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ) الزمان و المكان.

(الْمُبْطِلُونَ) اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ) فى مقام التعليل او مقام تعداد النعم (لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ) آخر كالالبان و الجلود و الاوبار و غير ذلك.

(وَ لَتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ) بحمل الاحمال على ظهورها و نقلها الى ما تريدون (وَ عَلَيْهَا) فى البر (وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ) قد سبق الآية ببعض اجزائها فى سورة المؤمنون.

(وَ يُرِيكُمْ ءَايَاتِهِ) فَأَيَّ ءَايَاتِ اللَّهِ) الدالة على علمه و قدرته و حكمته و عناية و رأفته بخلقه (تُنَكِّرُونَ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ) اى ارض العالم الكبير حتى يشاهدوا آثار الامم الهالكة الماضية و يسمعون اخبارهم، او ارض العالم الصغير فيعلموا او يجدوا آثار الامم التابعة لشهوتهم و غضبهم و شيطنتهم، او ارض الاخبار و سير الامم الماضية، او ارض القرآن.

(فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ) وَأَشَدَّ قُوَّةً وَءَاثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَعْنَى عَنْهُمْ) اى عن عذابهم (مَا

كَانُوا يَكْسِبُونَ) ما الاولى نافية او استفهامية، و الثانية موصولة او موصوفة  
او مصدرية او استفهامية.

(فَلَمَّا جَاءَ تَهُمْ) عطف من قبيل عطف التفصيل على الاجمال  
(رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ) من دقائق العلوم  
الحكمية من الطبيعية و الرياضية و الالهية و لم يعلمون ان هذه العلوم الحكيمة  
من الطبيعية و الرياضية و الالهية و لم يعلموا ان هذه العلوم ان لم تكن باذن من  
الله و خلفائه و لم يكن صاحبها فى الطريق تكون حجاباً عظيماً و سداً سديداً عن  
السلوك الى الله بل السلوك الى الله لا يكون الا بطرح جملة علوم النفس و الخروج  
من العلوم النفسانية الى الجهل.

كما قيل: الخروج من الجهل جهل، و الخروج الى الجهل علم، لان النفس اذا  
كانت متصوره بصور تلك العلوم ظهرت بالانانية، و الانانية كبرياء النفس التى  
من اتصف بها بادر الله بالمحاربة و نازع الله، اعادنا الله منها.

و لذلك ترى ان اكثر المعاندين لاهل الحق هم المتشبهون بالعلماء  
المتصور نفوسهم بصور العلوم الحكيمة او غيرها (و حاق بهم ما كانوا  
بهى يستهزؤون) اى العذاب او الفعل و القول الذى كانوا به يستهزؤون.  
(فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا) عذابنا عنه معاينة الموت (قَالُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ  
وَ خَدُّهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِى مُشْرِكِينَ) و المراد بما اشركوا به الاصنام  
و الكواكب و رؤساء الضلالة الذين اشركوهم بالانبياء و الاولياء عليهم السلام  
خصوصاً من اشركوه بعلى عليه السلام فى الولاية فانهم حينئذ يرون بطلان  
الشركاء.

(فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا) لانّ الايمان حين رؤية  
البأس ليس البأس الخوف الخيال للشوق العقل.

و لذلك كانوا لوزال الخوف لعادوا كما قال تعالى: ولوردّو العادو  
المانهوا عنه فلم يك ينفعهم ايمانهم لماراً و ابأسنا يعنى انهم تمكّنوا فى  
الكفر و النفاق بحيث لا يقلعون منه و كلّما ارادوا ان يخرجوا منه من غمّ  
اعيدوا فيه لتمكّنهم فيه بحيث لا يزال عنهم.

(سُنَّتَ اللَّهُ) سنّ الله عدم قبول التّوبة حين رؤية البأس يعنى  
عدم قبول التّوبة اذا كان من غمّ و خوف السنّة (الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي  
عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ) المقام او الزّمان (الْكُفْرُونَ) لانّ المقام مقام  
ظهور الحقّ و بطلان الباطل.

## (٤١) سُورَةُ حَمِ السَّجْدَةِ (فَصَّلَتْ)

اربع و خمسون آية؛ مكيّة كلّها

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

(حَمّ تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَتَبْتُ فُصِّلَتْ ءِ آيَاتُهُ) بعد ان كان فى المقام العالى مجملاً و مجموعاً (قُرءَانًا) حالكونه قرءاناً و مجموعاً فى المقامات العالیه و مجموعاً و مضموماً فى الاحكام مع المواعظ و العبر و القصص و العقائد و العلوم.

(عَرَبِيًّا) يعنى بلغة العرب او منسوباً الى العرب دون الاعراب من حيث اشتماله على الاداب و الاحكام و العلوم (لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) يعنى هذه الاوصاف للكتاب لقوم يعلمون لاغيرهم، او كونه منسوباً الى العرب لقوم يعلمون اى لقوم خرجوا من جهالاتهم الساذجة و جهالاتهم المركبة التى هى صور العلوم العاديه و نقوش الفنون الاصطلاحية الى دار العلم التى اول حريم حرمها مقام الانصات للانسان و التّحير فى طريقه، و آخر مقاماته نشر العلم فى العباد، او لقوم يعلمون ان ذلك الكتاب منزل من الله.

(بَشِيرًا) لمن بقى فيه الفطرة الانسانية و توجه الى تلك الفطرة (وَ نَذِيرًا) لمن ادبر عن تلك الفطرة سواء كان بايع كل منهما البيعة التّكليفية العامة او الخاصة او لم يبايع.

( فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ ) عن هذا الكتاب ( فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ) لا يقبلون

فانَّ السَّماعَ كناية عن القبول و الانقياد كما أنَّه كناية عن ثانی مقامات العلم (وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ) ای ثقل و هو كناية عن الصَّمم.

(وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ) بيننا و بينك من حيث ادِّعائك للرَّسالة حجاب يمنعنا عن ابصار ما تدَّعيه یعنی انَّ ما تدَّعيه ان كان من المعقولات فلا تكن منتظراً لتعقلنا، و ان كان من المسموعات فلا تنتظر لسماعنا، و ان كان من المبصرات بالبصر او بالبصيرة فلا تنتظر لابصارنا للحجاب المانع من الابصار بيننا و بينك.

(فَاعْمَلْ) ما شئت في دينك المبتدع (إِنَّا عَمِلُونَ) في ديننا القديم، او كان مقصودهم من ذلك تهديده یعنی فاعمل ما شئت بنا فاننا نعمل ما قدرنا عليه بك.

(قُلْ) في جواب تهديدهم (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ) لا اقدر (مِثْلُكُمْ) على ما لا يقدر عليه البشر حتّى افعل بكم ما اريد لكن بينى و بينكم فرق و هو انه (يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَ حَدُّ) او المعنى قل لهم، انما انا بشرٌ من جنسكم و لست خارجاً من جنسكم حتّى لا تكونوا مناسيين لى فيستوحش قلوبكم او لا تفهموا لسانى فينصرف قلوبكم عني، و ادعوكم الى التوحيد الذى لا يضرّكم شيئاً ان كان لا ينفعكم.

(فَأَسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ) و اخرجوا من اعوجاجكم (وَ اسْتَغْفِرُوا) وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) اقتصر على نفى اتيان الزكوة اشعاراً بانَّ المشرك ليس اشراكه الا من انانيته التى ينبغى ان تطرح فانَّ

اصل اتيان الزكوة هو طرح الانانيته و الاعطاء منه فى طاعة الله، و من بخل بطرح الانانيته بخل باعطاء المال و القوى و الجاه، و لو اعطى لم يكن اعطاؤه اعطاءً للزكوة بل كان ممن قال الله: كالذى ينفق ماله رياءً الناس و لا يؤمن بالله و لا باليوم الآخر فمثله كمثل صفوانٍ عليه ترابٌ فأصابه و ابلٌ فتركه صلداً لا يقدرّون على شىءٍ ممّا كسبوا.

(وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ) و قد فسّر الاشراك بالاشراك بالولاية، عن الصادق عليه السلام اترى ان الله عزّ و جلّ طلب من المشركين زكوة اموالهم و هم يشركون به حيث يقول: و ويل للمشركين الذين لا يؤتون الزكوة و هم بالآخرة هم كافرون؟ قيل: جعلت فداك فسره لى، فقال: ويل للمشركين الذين اشركوا بالامام الاول و هم بالائمة الاخرين كافرون، انما دعى الله العباد الى الايمان به فاذا آمنوا بالله و برسوله صلى الله عليه و آله افترض عليهم الفرائض.

(إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ) غير مقطوعٍ او غير ما يمنّ به عليهم (قُلْ أَلَيْسَ كَمَا خَلَقَ الْأَرْضَ) التّى هى مقرّ قراركم و محلّ معاشكم.

(فِي يَوْمَيْنِ) قد يعبر عن مراتب العالم باعتبارِ بالامام، و باعتبارِ بالاشهر، و باعتبارِ بالاعوام، و الارض اسمٌ لكلّ ما كان فيه جهة القبول اظهر و جهة الفاعليّة اخفى، و جملة عالم الطّبع و عالم المثال هكذا كان حالهما، و التعبير عن هذين العالمين بالارض كثير.

فالمراد بالارض الاجسام الظلمانيّة و الاجسام النورانيّة و خلقهما

ليس الآ في المرتبة الاخيرة النَّازلة التي هي عالم الطَّبع و في المرتبة السابقة عليها اعنى عالم المثال و قد عبّر عنهما باعتبار امد بقائهما باليومين.

و قد مضى في سورة الاعراف بيانٌ لخلق السَّمَاوَات و الارض في ستة ايامٍ و قد كان الارض باعتبار وجودها العينيّ مخلوقةً في ذينك اليومين ولكنها باعتبار وجودها المطلق مخلوقة في ستة ايام كالسَّمَاوَات، و السَّمَاوَات يعنى سماوات الارواح باعتبار وجودها العينيّ مخلوقة في اربعة ايام؛ يوم النفوس الجزئية، و يوم النفوس الكلية، و يوم العقول و يوم الارواح المعبر عنها بيومين، يوم المدبرات و يوم المجردات الصّرفة اى النفوس و العقول بالمعنى الاعمّ و تقدير اقوات الارض و الارضين ليس الآ في تلك الايام التي هي ايام السَّمَاوَات فانه ينزل من السماء رزقاً لكم.

(وَ تَجْعَلُونَ) مع ذلك (لَهُوَ أُنَدَادًا) لا يقدرّون على شىءٍ و لا يخلقون و لا يرزقون.

(ذَلِكَ) الموصوف (رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا) لئلا تميدبكم و لتوليد الماء من تحتها و لسهولة جريان الماء من تحتها في سفحها (وَ بَرَكَ فِيهَا) في الرّواسى او في الارض فانّ الرّواسى بحسب التّنزيل منبع بركات الارض و محلّ المعادن النّافعة و النباتات النّافعة الغذائية و الدوائيّة، و بحسب التّأويل لابركة الآ منها، و الارض محلّ البركات الكثيرة التي منها الانسان و النفوس الكاملة التي



لابركة الآ منها.

(وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّالِئِلِينَ) حالكون  
الاقوات مساوية لجملة السائلين بسؤال الحال و الاستعداد لاتفاضل  
فيهم في الاقوات المسؤلة بسؤال الحال و ان كان سؤال القال قد يتخلف  
المسؤل عنه و يتخلف السائلون فيه بحسب الاجابة و عدمها، او حالكون  
الاربعة الايام سواء للسائلين فان ايام الاخرة نسبتها الى مادونها نسبة  
الحق الى الخلق بالنسبة الرّحمانية التي لاتفاوت فيها بالنسبة الى شىءٍ  
من الاشياء، و قرئ سواء بالجرّ و بالنصب و بالرفع.

(ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ) اى قصد الى خلقها و ثمّ للترتيب فى  
الاخبار لا فى الوجود او فى الوجود لكن فى العالم الصّغير، فانّ حدوث  
سماء الارواح فى العالم الصّغير بعد وجود ارض البدن و قواها و تقدير  
رزقها.

(وَهِيَ دُخَانٌ) اى حالكون السماء قبل تمامية خلقتها كانت بخاراً  
فانّ النفوس المعبر عنها بالارواح مركبها و مادتها البخار المتولّد من  
القلب المختلط مع الدخان المتصاعد الى الدماغ لتعديله و بعد تعديله  
ببرودة الدماغ يتعلّق بل يتحد معه النفس الحيوانية ثمّ الانسانية.

(فَقَالَ) بعد خلق الارض و تسوية السماء (لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أُنْتِيَا  
طَوْعًا أَوْ كَرْهًا) الاتيان الى الله و طاعته طوعاً حقّ السماوات، و الاتيان  
كرهاً حقّ الارض، و اعتبر ذلك بارض وجودك و سماواته فانّ القوى و  
المدارك التي هى سماوية مطيعة للنفس بالطّوع و الفطرة بحيث

لا يتخلف طاعتها عن امر النفس و البدن الذي هو ارض وجودك و  
اعضائه طاعتها للنفس ليس الا بخلاف فطرتها.

لكن اذا تبدل الارض غير الارض و صارارض البدن الطبيعي  
مغلوبه لارض البدن المثالي بحيث لا يبقى حكم الطبيعي و كان الحكم  
للمثالي كان اتيانه الى الله و طاعته للنفس طوعاً كالمثالي.

(قَالَتَا أَتَيْنَا طَالِعِينَ) بعد ما صارت الارض مغلوبه  
للسماوات، و انما اتى بجمع العقلاء المذكور لان هذا الخطاب ليس الا  
للعقلاء فلما خوطب بخطاب العقلاء اتى لهن بجمع العقلاء المذكور.

(فَقَضَلَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ) كناية عن المراتب السبع السماوية  
الانسانية او عن اللطائف السبع القلبية (فِي يَوْمَيْنِ) يوم الانشاء و يوم  
الابداع او يوم المدبرات و يوم المجردات و قد ذكر في الاخبار، و ذكر  
الكبار من العلماء بعض وجوه اخر للايام الستة و الايام الاربعة و  
اليومين المخلوق فيهما الارض و المخلوق فيهما السماء من اراد  
فليرجع الى المفصلات.

(وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا) الوحي غلب على القاء العلوم  
بواسطة الملك او بلا واسطة، و لما كانت العلوم في المجردات عين  
ذواتها غير منفكة و لامتأخرة عن ذواتها كان وحيها عبارة عن خلقتها  
على ذلك و المراد بالامر الحال و الشغل يعنى اوحى الله في كل سماء امر  
تلك السماء الى اهلها ولم يقل الى كل سماء للاشارة الى ان المراد  
بالسماوات المراتب و اوحى في كل مرتبة امر تلك المرتبة و ماتحتاج

اليه من تدبير اهلها و تدبير مادونها الى اهل تلك المرتبة من الملائكة.  
(وَزَيَّنَّا السَّمَاةَ الدُّنْيَا) اى السماء الطَّبِيعِيَّةُ الَّتِي هِيَ عِبَارَةٌ عَنِ  
الفلك المكوكب و الافلاك السبعة الاخر و السماء الدنيا الَّتِي هِيَ الصِّدْرُ  
المنشرح بالاسلام.

(بِمَصْبِيحٍ وَحِفْظًا) من الشياطين المسترقين للسمع و قد سبق  
فى سورة الحجر و كذا فى سورة الصافات بيان للاية.

(ذَلِكَ) القدر (تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ) الذى لا يمنع من مراده (الْعَلِيمِ)  
(الَّذِي لَا يَقَعُ قَصُورٌ فِي فِعْلِهِ لِجَهْلِهِ بِعَاقِبَتِهِ).

(فَإِنْ أَعْرَضُوا) عنك او عن الايمان بالله بعد ما بينت لهم حجة  
صدقك و حجة الهة الله و تدبيره لكل الامور (فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ) بالكنيات  
السابقة او انذرتكم بالتهديدات الَّتِي هَدَّدْتُكُمْ بِهَا او انذركم بهذا الكلام  
(صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ  
أَيْدِيهِمْ) يعنى فى زمانهم.

(وَمِنْ خَلْفِهِمْ) يعنى قبل زمانهم او جاءتهم الرُّسُلُ بالمواعظ من  
جهة دنياهم و آخرتهم، او حَفُّوا بِهِمْ من جميع جوانبهم، او من بين ايديهم  
يعنى الرُّسُلُ الظَّاهِرَةُ و من خلفهم الى الرُّسُلِ الباطنة، او بالعكس.

(أَلَّا تَعْبُدُوا) ان تفسيرية و لاناهاية او مصدرية و لاناهاية او نافية  
(إِلَّا اللَّهَ قَالُوا) فى جواب الرُّسُلِ (لَوْ شَاءَ رَبُّنَا) ارسال رسول الينا  
(لَأَنْزَلْنَا مَلَائِكَةً) مناسبة له تعالى خارجة من جنسنا (فَأَنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ  
بِهِ) على زعمكم (كُفِرُونَ) لانكم بشر مثلنا لامزية لكم علينا حتى

نطيعكم بذلك و تقبل منكم.

(فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً) اغتروا بقوتهم لان الرجل منهم يقلع الصخرة بيده (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ) اى يعرفونها ثم ينكرونها.

(فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا) بـارداً (فِي أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ) مـيشوماتٍ (لِنُذِقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) حين ابتلائهم بالعذاب و خروج ارواحهم بتلك الريح.

(وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى) لان عذاب الدنيا و ان كان اشد ما يكون لا يكون الا عشرأ من اعشار عذاب الاخرة (وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ) اى اريناهم طريق النجاة و الهلاك بارسال الرسل و انزل الكتب و خلقهم على فطرة الاهتداء و صورة الانسان التى هى طريق الى الرحمن.

(فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى) بان تنزلوا عن مقام الانسانية و تركوا الفطرة و اخذوا البهيمة و السبعية و الشيطانية و تركوا ما فى الكتب و نبذوها وراء ظهورهم و استهزؤا بالرسل و اخذوهم اعداء.

(فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةٌ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ وَ يَوْمَ يُخْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ) عطف على صاعقة فى اندرتكم صاعقة او على اذجاءتهم الرسل على ان يكون اذ بدلاً من صاعقة عاد او عطف على قل اندرتكم بتقدير اذكر، او عطف

على محذوف و التقدير نجينا الذين آمنوا فى الدنيا و يوم يحشر اعداء الله.

(إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ) وزعه كفه و المعنى يحبسون ليستلحقوا (حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَرُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَقَالُوا لِمَ لَجُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْ نَطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) عن القمى، ان الاية نزلت فى قوم تعرض عليهم اعمالهم فينكرونها فيقولون: ما عملنا شيئاً منها، فيشهد عليهم الملائكة الذين كتبوا اعمالهم.

قال الصادق عليه السلام فيقولون لله: يا ربّ هؤلاء ملائكتك يشهدون لك ثمّ يحلفون بالله ما فعلوا من ذلك شيئاً و هو قول الله عزّ و جلّ يوم يبعثهم الله جميعاً فيحلفون له كما يحلفون لكم و هم الذين غصبوا امير المؤمنين فعند ذلك يختم الله تعالى على السنتهم و ينطق جوارحهم فيشهد السمع بما سمع ممّا حرّم الله، و يشهد البصر بما نظر الى ما حرّم الله عزّ و جلّ، و تشهد اليدان بما اخذتا، و تشهد الرّجلان بما سعتا فيما حرّم الله عزّ و جلّ، و يشهد الفرج بما ارتكب ممّا حرّم الله، ثمّ ينطق الله عزّ و جلّ السنتهم فيقولون هم لجلودهم: لم شهدتم علينا (الاية).

(وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ) من ان يشهد (عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ) و المراد بالجلود كما فى اخبارٍ كثيرةٍ الفروج.

(وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ) يعنى انكم كنتم لا تخفون عن حضور جوارحكم  
ولكن تجرّأتم على المعاصى لظنكم (أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا  
تَعْمَلُونَ وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ) من غير حقيقة  
(أُرْدَاكُمْ) ظنكم خبر ذلكم او بدله و أرديكم خبره او خبرٌ بعد خبرٍ او  
مستأنفٌ او حالٌ بتقدير قد.

(فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) لضياح بضاعتكم التى هى  
امداعماركم و شهادة ما كان لكم عليكم.

عن الصادق عليه السلام انه قال، قال رسول الله ﷺ، ان آخر عبد يؤمر به  
الى النار فاذا امر به التفت فيقول الجبار جلّ جلاله: ردّوه، فيردّونه فيقول  
له: لم التفت الىّ؟

فيقول: يا ربّ لم يكن ظنّى بك هذا! فيقول: ما كان ظنك بى؟  
فيقول: يا ربّ كان ظنّى بك ان تغفر لى خطيئتي و تسكننى جنتك،  
قال: فيقول الجبار: يا ملائكتى لا و عزّتى و جلالى و آلائى و علوى و  
ارتفاع مكانى ما ظنّ بى عبدى هذا ساعةً من خير قطّ و لو ظنّ بى ساعةً  
من خير ما رّوَعته بالنار، اجيز واه كذبه و ادخلوه الجنة.

ثمّ قال رسول الله ﷺ: ليس من عبد يظنّ بالله عزّ و جلّ خيراً لا كان  
عند ظنّه به و ذلك قوله عزّ و جلّ و ذلكم ظنكم الذى ظننتم برّبكم  
أرديكم فأصبحتم من الخاسرين.

(فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ) يعنى سواء عليهم صبروا او  
جزعوا او سألوا الراحة و الرضا.

(وَإِنْ يَسْتَعْتَبُوا) يسترضوا (فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ) من المعطون  
للرضا (وَ قَيُّضْنَا) عطف على نجينا و المعنى انا قدرنا و سببنا (لَهُمْ) فى  
الدنيا (قُرْنَاءَ) يعنى شياطين الانس و الجن.

(فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ) قد مضى مكرراً ان ما بين ايديهم  
فسر بالدنيا و بالآخرة و كذا قوله تعالى (وَمَا خَلَقُهُمْ) يعنى ان القرناء  
زينوا لهم الشهوات و مقتضى السبعية و الشيطانية و زينوا لهم ما ظنوه  
و قالوا فى امر الآخرة من الرد و الإنكار، او بان قالوا ان رددنا الى ربنا  
لكان لنا خيراً منها منقلباً.

(وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ) بسوء اعمالهم و اقوالهم و احوالهم (فَيَحِ  
أُمَمٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ) من الامم الفاجرة (إِنَّهُمْ  
كَانُوا خَاسِرِينَ) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ) اى  
مطلق القرآن او قرآن و لاية على عليه السلام.

(وَ الْغَوَا فِيهِ) لغى فى قوله كسعى و دعا و رضى اخطأ و المقصود  
اقرأوه مغلوطاً مخلوطاً بغيره او ادخلوا على قرائته ما ليس منه او عارضوه  
بالباطل و اللغو (لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ) قرأه او تغلبون محمد صلى الله عليه وسلم.

(فَلَنْذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا) وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ) بازاء جميع  
اعمالهم حسناتها و سيئاتها كبائرها و صغائرها.

(أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ) نفس اسوء اعمالهم او جزاء اسوء  
اعمالهم على تجسم الاعمال و جزائها بالجزاء الاخرى.

و قد مر بيان جزاء الاعمال للمؤمن بأحسن اعماله و بيان معانى

هذه العبارة في سورة التوبة.

(ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءُ مِمَّا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ) كثرة وجوه اعراب الاية لا تخفى على العارف بقوانين الاعراب.

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) أتى بالماضى لتحقق وقوعه، او لكونه ماضياً بالنسبة الى من خوطب به:

(رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ) قد فسر المضلان من الجنّ و الانس بابليس الذى عصى الله اوّل ما عصى و بقايل من آدم عليه السلام و بابليس الذى دخل فى شوريههم فى دار الندوة و فى غيرها فأضلّهم عن الحقّ (نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا) انتقاماً منها.

(لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ) من حيث المذلة و المكان (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ) جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: هذا حال الكافرين و المنافقين، فما حال المؤمنين بالولاية و المقرّين بالخلافة؟

فقال: انّ الذين قالوا ربنا الله انما قال: قالوا ربنا، دون علموا و ايقنوا و شاهدوا لانه اشارة الى الاسلام و البيعة العامة النبوية و بالاسلام، و بتلك البيعة لا يحصل الا الاقرار بان الله ربّ و لو حصل اعتقاد بذلك كان ذلك الاعتقاد من علوم النفس المنفكة عن معلوماتها المعبر عنها بالظنون كما اشرنا اليه فى مطاوى ما سلف.

وقد ورد فى الاخبار انّ الاسلام اقرارٌ باللسان دون الايمان.

(ثُمَّ أَسْتَقْمُوا) اى اعتدلوا، و الاعتدال الاضافى لا يحصل الا



بالبيعة الايمانية الولوية الخاصة كما ان الاعتدال الحقيقي الذي هو عبارة عن الخروج من الاعوجاج في جميع المراتب لا يحصل الا بتلك البيعة و العمل بشروطها فان اريد بالاعتدال الاعتدال الاضافي كان المراد بالمعتدلين مطلق من بايع البيعتين و دخل في امر الائمة، و دخل الايمان في قلبه كما ورد في الاخبار تفسيرهم بشيعتهم ان اريد الاعتدال الحقيقي كان المراد الانبياء و الاولياء عليهم السلام.

كما فسروا بالائمة و اذا اريد الشيعة من المستقيمين كان نزول الملائكة على بعضهم في مطلق الحيوة الدنيا و على بعضهم خاصاً بوقت الاحتضار و كان معنى قوله: نحن اولياؤكم في الحيوة الدنيا بالنسبة الى من كان نزول الملائكة عليه خاصاً بوقت الاحتضار انا كنا في الحيوة الدنيا اولياؤكم كنا نحرسكم و نحفظكم و نثبتكم على الخير، و بالنسبة الى من تنزل الملائكة عليه مطلقاً فالمعنى ظاهر.

و عن الصادق عليه السلام انه قال: استقاموا على الائمة عليهم السلام واحداً بعد واحدٍ.

و عن الرضا عليه السلام انه سئل: ما الاستقامة؟ قال هي و الله ما انتم عليه. (تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ) في الدنيا بالنسبة الى الانبياء و الاولياء عليهم السلام و بعض الاتباع، و في آخر الحيوة الدنيا بالنسبة الى بعض الاتباع.

(أَلَّا تَخَافُوا) ان تفسيرية و لاناهاية او مصدرية و لاناهاية او نافية اي مخاطبين بان لاتخافوا.

(وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) بواسطة الانبياء عليهم السلام (نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) قد مضى بيانه آنفاً (وَفِي الْأَخِرَةِ) يعنى من اول مقامات البرزخ الى الاعراف و من الاعراف الى الجنة و بعد الدخول فى الجنة الى الابد.

(وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ) اى ذواتكم او ما تشتهى انفسكم التى هى مقابل عقولكم لانّ العقول تشاق الى الربّ، و الاشتهاء خاصّ بالنفوس يعنى انكم منعتم نفوسكم عن مشتهياتها فى الدنيا فتفضّل الله عليكم فى الآخرة بتهيؤ ما تشتهى انفسكم لها.

(وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ) تطلبون سواء كان باقتضاء نفوسكم او باشتياق عقولكم (نُزُلًا) حالكون ما تشتهى نفوسكم و ما تدعون مهياً لكم لتشريف نزولكم (مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ).

عن الصادق عليه السلام قال: ما يموت موالٍ لنا مبغضٌ لاعدائنا الا و يحضره رسول الله صلى الله عليه وآله و امير المؤمنين عليه السلام و الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام فيرونه و يبشرونه، و ان كان غير موالٍ يراهم بحيث يسوءه، و الدليل على ذلك قول امير المؤمنين عليه السلام لحارث الهمداني:

يا حار همدانى من يمت يرنى من مؤمنٍ او منافقٍ قبلاً  
و فى تفسير الامام عليه السلام عند قوله تعالى: و يظنون أنّهم ملاقوا ربّهم من سورة البقرة، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا يزال المؤمن خائفاً من سوء العاقبة و لا يتيقن الوصول الى رضوان الله حتى يكون وقت نزع روحه و ظهور ملك الموت له، و ذلك انّ ملك الموت يرد على المؤمن و هو فى

شدة علة و عظيم ضيق صدره بما يخلفه من امواله و بما هو عليه من اضطراب احواله من معامليه و عياله قد بقيت في نفسه حسراتها و اقتطع دون امانيه فلم ينلها، فيقول له ملك الموت: مالك تجرّع غصصك؟<sup>١</sup>

قال لاضطراب احوالى و اقتطاعك لى دون آمالى!- فيقول له ملك الموت: و هل يحزن عاقل من فقد درهم زائف و اعتياض الف الف ضعف الدنيا؟ فيقول: لا، فيقول ملك الموت، فانظر فوقك، فينظر فيرى درجات الجنان و قصورها التي يقصر دونها الامانى.

فيقول ملك الموت: تلك منازلك و نعمك و اموالك و اهلك و عيالك و من كان من اهلك ههنا و ذرّيتك صالحاً فهم هنالك معك، أفترضى بهم بدلاً ممّا ههنا؟

فيقول: بلى والله، ثم يقول: انظر، فينظر فيرى محمداً ﷺ و علياً عليه السلام و الطيبين من آلها في اعلى عليين، فيقول: او تريهم؟! هؤلاء ساداتك و ائمتك هم هناك جلاسك و اناسك، أفما ترضى بهم بدلاً ممّا تفارق هنا؟- فيقول: بلى و ربّى، فذلك ما قال الله عزّ و جلّ: انّ الذين قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا و لاتحزنوا فما امامكم من الاحوال فقد كفيتموها و لاتحزنوا على ما تخلفونه من الذرارى و العيال فهذا الذى شاهدتموه في الجنان بدل منهم و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون و هذه منازلكم و هؤلاء ساداتكم اناسكم و جلاّسكم.

١- غصص بالطعام و الماء = اعترض في حلقه فمنعه التّنفس.

(وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ) يعنى ممّن دعا الى الله فى مملكة وجوده اعوانه و جنوده اذا لم يكن من اهل دعوة غيره الى الله او ممّن دعا اهل العالم الكبير اذا كان نبياً او خليفته عليه السلام و الجملة معطوفة على جملة انّ الذين قالوا باعتبار المعنى فانه فى معنى لا احسن قولاً او حالية بهذا الاعتبار او بتقدير القول و على اى تقدير فهى فى معنى التعليل.

(وَعَمَلٍ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ) يعنى لا احسن قولاً ممّن دعا بأفعاله و اقواله و احواله و اخلاقه الى الله و عمل صالحاً بار كانه اى صالحاً عظيماً هو الولاية الحاصلة بالبيعة الخاصة او نفس البيعة الخاصة فانه لا يراد به فردٌ من الصالح لدلالته حينئذٍ على انّ من دعا الى الله و عمل صالحاً ما.

و ان كان ترك جملة الصالحات يكون احسن قولاً من جميع الخلق، فانّ هذه العبارة قد مرّ مراراً أنّها تستعمل فى هذا المعنى و ان كان مفهومها اعمّ.

او المراد فردٌ ما من الصالح و المقصود انّ من بايع البيعة الخاصة و دخل الايمان فى قلبه و اظهر اثر تلك البيعة على اعضائه من دعائه الى الله بحال و قاله و من عمله بار كانه صالحاً ما من الصالحات و اظهر اثر تسليمه على لسانه بان يقول: ائنّى من المسلمين فانه قد يؤتى بهذه العبارة عند المبالغة فى امر الولاية كما ورد انّ الله فرض على خلقه خمساً.

فرخص في اربع و لم يرخص في واحدةٍ اشار الى الولاية، و هذا من باب المبالغة في امر الولاية، و امثال هذا الخبر للمبالغة في الولاية عنهم كثيرة.

و للاشارة الى انه يلزم ظهور اثر التسليم على اللسان قال تعالى: و قال اننى من المسلمين و لم يقل و كان من المسلمين و كما ان الاية السابقة كانت فى عليؑ و شيعته من غير اختصاص لها بعليؑ او بالائمةؑ.

كذلك هذه الاية اختصاص لها بعليؑ و الائمةؑ بل تجرى فى شيعتهم كما ذكرنا.

(وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ) تمهيد لما يأتى و تعليلاً لما مضى و الاعتقاد بعدم استواء الحسنه و السيئة من الفطريات فمن اختار عليه غيره ممن اطّلع عليهما كان خارجاً من الفطرة.

(أَدْفَعُ) سيئة من اساء اليك (ب) الفعلة (التي هي أحسن) و

قدمضى بياها هذه الاية فى سورة المؤمنون.

(فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ) اى محب قريب فى النسب و قد فسّر فى الخبر الحسنه بالتقية و السيئة بالاذاعة و هو وجه من وجوه الاية.

و يجوز ان يفسر التي هي احسن بالولاية اى ادفع سيئات نفسك و سيئات غيرك بتذكر جهة الولاية او بقبول الولاية او بتذكيرهم بالولاية و لعلّ التعبير عن الاساءة بالسيئة كان لهذا الوجه.

(وَمَا يُلْقَاهَا) اي هذه السجّية و الخصلة التي هي دفع الاساءة بالحسنة (إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا) لَانَّ النَّفْسَ فِي جَبَلَتِهَا هِي جَانُ الْغَضَبِ عِنْدَ وَرْدِ مَا لَا يَلَائِمُ، وَ الْغَضَبُ اقْتِضَاوَهُ الدَّفْعُ بِأَشَدِّ مَا يُمْكِنُ فَمَنْ لَا يُمْكِنُ لَهُ حَبْسُ النَّفْسِ عَنِ هِي جَانِ غَضَبِهَا لَا يَدْرِكُ مِنْ هَذِهِ الْخِصْلَةِ شَيْئًا.

(وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ) مِنْ كِمَالَاتِ الْإِنْسَانِ وَ قَدَقِيلٍ بِالْفَارْسِيَّةِ: «نِيكِي رَا نِيكِي خَرِ خَارِي، بَدِي رَا بَدِي سَگ سَارِي، بَدِي رَا نِيكِي كَارِ عَبْدِ اللَّهِ أَنْصَارِي» وَ الْخَطَابُ عَامٌّ أَوْ خَاصٌّ بِمُحَمَّدٍ ﷺ مَعَ التَّعْرِيفِ بِأُمَّتِهِ.

(وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ) نَزَغُهُ كَمَنْعُهُ طَعْنُ فِيهِ وَ اغْتَابَهُ وَ وَسْوَسَ وَ بَيْنَهُمْ أَفْسَدُوا غَرَى (مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ) مَصْدَرٌ بِمَعْنَى الْفَاعِلِ أَوْ مِنْ قَبِيلِ جَدِّ جَدَّهُ يَعْنِي أَنَّ يَوْسُوسَكَ مِنْ قَبْلِ الشَّيْطَانِ مَوْسُوسٌ أَوْ يَطْعَنُ فِيكَ طَاعِنٌ أَوْ يَدْفَعُكَ دَافِعٌ حَالِ ارَادَتِكَ الْإِحْسَانَ إِلَى الْمَسِيءِ.

(فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ) مَنْ نَزَغَهُ فَإِنَّهُ يَعِيدُكَ (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ) لَا اسْتِعَاذَتَكَ (الْعَلِيمُ) بِاسْتِجَارَتِكَ، أَوْ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْ طَاعَتِهِ فَإِنَّهُ السَّمِيعُ لَا قِتْصَاصَكَ الْقَوْلِيَّ، الْعَلِيمُ لَا قِتْصَاصَكَ الْفِعْلِيَّ فَيُؤَاخِذُ عَلَيْهِ. (وَ مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ) عَطْفٌ بِاعْتِبَارِ الْمَعْنَى كَأَنَّهُ تَوْهَمٌ مَتَوْهَمٌ أَنَّهُ قَالَ: مِنْ آيَاتِهِ مِنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ مِنْ آيَاتِهِ عَدَمُ اسْتِوَاءِ الْحَسَنَةِ وَالسَّيِّئَةِ فَقَالَ تَعَالَى: وَ مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ.

(وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ) قَدْ مَضَى مَكْرَرًا أَنَّ فِي انْتِضَادِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ الطَّبِيعِيِّينَ وَ اتِّسَاقِ حَرَكَةِ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ تَخَالْفِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ

بالظلمة و النور و البرودة و الرطوبة و الحرارة و اليبوسة و الاتساق في الزيادة و النقيصة و غير ذلك من لوازم ذلك الذي نيط بها توليد المواليد و بقاؤها و تعيשהا آياتٌ عديدةٌ دالةٌ على علمه و قدرته و ربوبيته و رأفته بخلقه و غير ذلك من اضافاته (لَا تَسْجُدُوا) تفريع على سابقه لكنه اذاه بطريق الجواب لسؤالٍ مقدرٍ.

ليتمكّن حال الشمس و القمر في ذهن السامع (لِلشَّمْسِ وَ لَا لِلْقَمَرِ) لكونها من آياته تعالى و لا يخفى على المستبصر تعميم الليل و النهار و الشمس و القمر.

(وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ) أتى بالجمع اما لكون المراد بالشمس و القمر الجنس و تعدد افرادهما و عمومهما كما عليه حكماء الافرنج، و يستفاد من تلويحات الاخبار، او للاشارة الى التأويل و كثرة الشمس و القمر بحسب التأويل.

فان النبي ﷺ و خليفته يعبر عنهما بالشمس و القمر و كذلك خلفاؤهما و مشايخهما و العقل و النفس يطلق عليهما الشمس و القمر، و العقل الكلّي و النفس الكليّة شمس و قمر، و كلّ معلّم و متعلّم شمس و قمر، و في عالم البرزخ و عالم المثال شمس و اقمار.

(إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ) يعنى ان كنتم تحضرون العبادة فيه، فان النظر على الواسطة و جعله مسمّى مع انه كان اسماً اما كفر او شرك، و النظر على ذى الواسطة من مرآة الواسطة عبادة للمسمّى بايقاع الاسماء عليه و توحيد لذاته و لعبادته، و ههنا احد مواضع السجود الفرض

الاربعة.

(فَإِنْ أَسْتَكْبَرُوا) صرف الخطاب عنهم الى نبيّه ﷺ لانّ النهي و الامر كانا للمشركين بالاشراك الصّورىّ الذين كانوا يعبدون الشمس و القمر، او للمشركين بالاشراك المعنويّ الذين كانوا يعبدون الملائكة و كانوا يرونهم غير الله، و كان المناسب ان يكون الخطاب لهم حتّى يكون سبباً لنشاطهم فى الاستماع، و هذا تسليّة له ﷺ عن حزنه على استكبارهم.

(فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ) من الملائكة المقربّين الذين لهم مقام العنديّة بالنسبة اليه تعالى و من الاناسيّ الكاملين الذين حصل لهم مقام العنديّة.

(يُسَبِّحُونَ لَهُ وِ بِاللَّيْلِ وِ النَّهَارِ) الاتيان بالليل و النهار قيّداً لتسييحهم دليل على ارادة الكملين من الاناسيّ (وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ وِ مِنْ ءَايَتِهِى أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً) كناية عن يبسه و قراره.  
(فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ) اهتزاز الارض بهيجان حبوبها و عروقها نبت النبات و ورق الاشجار (وَرَبَّتْ) بالنّبات.

(إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا) بالنّبات بعد موتها عن النّبات (لُمُحْيِ الْمَوْتَى) بالحياة الشريفة الانسانيّة بعد موتهم عن الحياة الحيوانيّة بل عن الحياة البشريّة عند النفخة الاولى.

(إِنَّهُ وِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) من الاماتة و الاحياء و غير ذلك (إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِى ءَايَتِنَا) جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ.



كأنه قيل: ما لمن يرى تلك الايات و ينصرف عنها بل يصرفها عن وجهها بالتحريف و التأويل و اللغو فيها و الطعن و الردّ و الاستهزاء بها؟- فقال: انّ الذين يميلون عن الاستقامة فى الايات.

(لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَىٰ فِي النَّارِ فِي مَقَامٍ فَيَلْقَوْنَ فِي النَّارِ لَكِنَّهُ أَتَىٰ بِتِلْكَ الْعِبَارَةِ اِشَارَةً اِلَىٰ هَذَا الْمَعْنَىٰ مَعَ شَيْءٍ آخَرَ (خَيْرٌ أَمْ مَن يَأْتِيَّ ءَامِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) و عيّدُ شديداً.

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ) جملة لا يخفون خبرٌ او حالٌ او مستأنفةٌ و جملة افمن يلقي خبرٌ او خبرٌ بعد خبرٍ او حالٌ او مستأنفةٌ و الكل بتقدير القول و جملة اعملوا خبرٌ او خبرٌ بعد خبرٍ او حالٌ او مستأنفةٌ و الكل بتقدير القول و انّ الذين كفروا تأكيد لقوله انّ الذين يلحدون و خبر انّ محذوف بقريضة خبر انّ الاولى او مستأنفة جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ و الخبر محذوف بقريضة السابق اى لا يخفون او هم الذين يلحدون او الخبر قوله تعالى اولئك ينادون من مكانٍ بعيدٍ. (وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ) مكرم (لَا يَأْتِيهِ اَلْبَطْلُ مِنْ اَمٍّ بَيْنَ يَدَيْهِ) اى من بعده باتيان رسولٍ و كتابٍ ينسخه او من قبله بان يبطله الكتب الماضية مثل التوراة و الانجيل.

(وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ) بالوجهين (تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) فى مقام التعليل لعدم البطلان سواء كان خبر مبتدئٍ محذوف و الجملة مستأنفة او حالا او كان خبراً بعد خبر.

(مَا يُقَالُ لَكَ) جوابٌ سؤالٍ مقدرٍ كأنّ محمداً ﷺ قال: ما افعل بهم و بما

يقولون في حقي او في حق عليؑ؟

- فقال تعالى تسليية له: ما يقال لك (إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ) فيغفر لهم كثير اقوالهم و لا يؤاخذهم بما يقولون فتأس بهم و اغفر لهم (وَذُو عِقَابٍ) فيؤاخذهم بمعاصيهم فلا تعجل لمؤاخذتهم (أَلِيمٌ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا) كأنهم قالوا بينهم او لمحمد ﷺ: لو كان من عند الله لكان بلسان مغاير للسان البشر.

و قد قيل: انه جواب لقولهم هلا نزل هذا القرآن بلغة العجم؟  
(لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ) يعني لولا نزلت بلغتنا حتى نفهمه؟  
(ءَأَعْجَمِيٌّ) يعني لقالوا اعجمي؟

(وَ) المخاطب، او المنزل عليه (عَرَبِيٌّ) و الاعجمي هو الذي لا يفهم كلامه، و يقال لكلامه ايضاً اعجمي بفتح العين و همزة واحدة.  
(قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي ءَاذَانِهِمْ) من حيث سماع المعنى و الاعراض منه (وَقُرْ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى) غير مفهوم لهم يقول للكلام الذي لا يفهم معناه عمى و معمى (أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ) يعني هذه الفرقة ينادون بهذا الكتاب من مكان بعيد لا يصل النداء اليهم لان الكتاب نزل من مقام عال الى صدر منشرح بالاسلام و هؤلاء في غاية البعد من مقام الصدر المنشرح بالاسلام لو غولهم في البهيمة و السبعية و الشيطنة.

(وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَآخْتَلَفَ فِيهِ) بالرد و القبول و العمل فيه و ترك العمل و العمل ببعضه و ترك بعضه كما اختلف قومك في

کتابک (وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ) بالامهال الى مدّةٍ معيّنةٍ .  
 لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ) ای بین المختلفین من قوم موسی ﷺ او بین  
 قومک (وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكِّ مِّنْهُ) من القرآن او من کتاب موسی ﷺ .  
 (مُرِيبٌ مِّنْ عَمَلٍ صَالِحًا) ای صالح کان، او صالحاً عظيماً هو  
 الولاية و البيعة الخاصة.

(فَلِنَفْسِهِ يَوْمَئِذٍ) ای عمل سيئة (فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ  
 بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ) ای بذي ظلم يعنى لا يفعل بهم مالا يستحقونه .  
 (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ) قد فسّر السّاعة بحين الموت و بالقيامة  
 و بظهور القائم ﷺ و الكلّ واحد على التّحقيق و علم ذلك مختصّ به  
 تعالى و امّا قولهم ﷺ: عندنا علم البلايا و المنايا، فهم فى ذلك الهيون  
 لا بشريون.

(وَمَا تَخْرُجُ) ما موصولة معطوفة على علم السّاعة او نافية و  
 الجملة معطوفة على جملة اليه يردّ علم السّاعة (مِنْ ثَمَرَاتٍ مِّمَّنْ  
 أَكْمَأَمَهَا) جمع الكمّ بالكسر و هو او الكمامة و عاء الطّلع و غطاء الثّور .  
 (وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ) و علم من يعلم  
 ذلك من افراد البشر من علمه تعالى (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ) متعلّق بمحذوفٍ  
 ای اذکر او ذکرهم او متعلّق بقالوا.

(أَيْنَ شُرَكَائِي) الَّذِينَ جَعَلْتُمُوهُمْ شُرَكَائِي فِي الْوَجُوبِ او فى  
 العبادة او فى الطّاعة او أين شركائى بحسب مظاهرى و خلفائى من  
 مقابلى على ﷺ (قَالُوا أَإِذَاذْنَكَ) اعلمناك بضلالهم عنّا ببراءتنا منهم .

او قوله تعالى: (مَا مِنَّا مِن شَهِيدٍ) مفعولاه معلق عنهما العامل و المعنى ما منا شاهد يشهد لهم بالشراكة، او ما منا احد يشاهدهم لضلالهم عتاً، او انكروا اشراكهم و قالوا: ما كان احد منا يشهد بشركهم فى الدنيا. (وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِن قَبْلُ) من الاصنام و الكواكب و ائمة الضلال و مطلق الرؤساء (وَ ظُنُّوا) اى ايقنوا (مَا لَهُمْ مِّن مَّحِيصٍ) مهرب (لَّا يَسْتَمُّ الْاِنْسَانُ) الجملة منقطعة عن سابقها لفظاً و معنى، او جواب لسؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: لم ظنوا ذلك؟

فقال: لان الانسان لا يسأم (مِن دُعَاءِ الْخَيْرِ وَ اِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُؤْسُ قَنُوطٌ) فلذلك ظنوا انهم لا محيص لهم.

(وَ لَئِن اَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِن مَّ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَ مَا اَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِن رُّجِعْتُ اِلَى رَبِّي اِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى) و ذلك لما تكرر منا ان الخيال حين الاستيحاش و غلبة الهم يفتر كالشيطان و يظهر سلطان العقل فاذا رفع الخوف لا يدعى الحكم للعقل و يظهر بانانيته و ينكر المبدء و المعاد كما هو شأنه و شأن الشيطان، و يظن انه ان كان ما يقولون صادقاً فالله لا يختار عليه غيره لكرامته عليه.

(فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا) كناية عن جزائهم باعمالهم السيئة خلاف ما ظنوه (وَ لَنُدِيقَنَّهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ وَ اِذَا اُنْعَمْنَا عَلَى الْاِنْسَانِ اَعْرَضَ) عتاً و عن شكر نعمنا. (وَ نَأْتِيْ بِجَانِبَيْهِ) اى نأى عتاً و مال الى جانبه بمعنى انه ظهر

بانانيتها و رؤية نفسه و الاعجاب بها و ظن ان النعمة باستحقاقها و نسي  
انعامنا و ان النعمة عارية عليها لامدخلية لها فيها.

(وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ) لحفظ انانيتها و وجوده  
(قُلْ أَرَأَيْتُمْ) قد مضى بيان هذه الكلمة فى سورة الانعام عند قوله  
تعالى: قل ارأيتم ان اتاكم عذاب الله.

(إِنْ كَانَ) هذا الانعام او الرسول او القرآن او القرآن و لاية على ﷺ  
او نصب على ﷺ.

(مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ) فى  
طرف من الله او من الرسول ﷺ (بَعِيدٍ) الجملة جزاء الشرط بتقدير  
القول او بتقدير الفاء فقط او الجزاء محذوف و من اضل مستأنف.

(سَنُرِيهِمْ ءَايَاتِنَا) جواب سؤال مقدر و لما كان القرآن خوان  
اطعام الله و كان فيه و فى آياته طعام الادانى و الاعالى و الكافر و المؤمن  
و الضال و المهتدى كما يرى من تمسك كل فرقة فى مذهبهم به.  
و نعم ما قيل:

منعم كامل چو خوانباشى بود بر سر خوانش زهر آتشى بود  
كان الاية بالنسبة الى كل فرقة جواباً لسؤال غير ما للفرقة الاخرى  
فكأنه قيل: بالنسبة الى الجاحدين و المنكرين: متى يعترف هذه  
الفرقة؟- فقال تعالى: سَنُرِيهِمْ ءَايَاتِنَا (فِي الْأَفَاقِ) بالنقص فى اموالهم  
و انفسهم بانواع البلايا التى كانت خارجة من عاداتهم.

(وَ فِي أَنْفُسِهِمْ) بانواع الامراض و الاوجاع (حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ) اى

لمن لم يكن له استعداد التوبة و السعادة عند معاينة الموت، و لمن كان له استعداد التوبة قبل ذلك.

(أَنَّهُ الْحَقُّ) فيتوب من يتوب و يشقى من يشقى، و كأنه قيل بالنسبة الى الضالين المتحيرين في الله او في الرسالة او في الولاية: متى يهتدون و يخرجون من التَّحِيرِ و الضلال؟

- فقال تعالى: سنريهم آياتنا الدالّة على مبدءٍ عليهمٍ قديرٍ حكيمٍ رؤفٍ رحيمٍ، او على صدق رسولنا ﷺ و رسالته، او على الوليِّ ﷺ و ولايته في الافاق من الايات السابقة و جبران مافات منهم، و ترتب الفوائد الكثيرة على البلايا الواردة في الافاق و في انفسهم ممّا ذكر سابقاً و ممّا يشاهدونها في المنام او في اليقظة من تبدلات احوالهم و من بسطاتهم و قبضاتهم و ممّا القى في قلوبهم من العلوم و الخوف و الاستبشار حتّى يتبيّن لهم انّ الله حقّ او الرّسول ﷺ حقّ او عليّاً ﷺ حقّ، و كأنّه قيل بالنسبة الى المسلم الّذى كان واقفاً عن الولاية: متى يظهر عليهم حقّيّة الولاية؟

- فقال تعالى: سنريهم آياتنا في الافاق و في انفسهم حتّى يتبيّن لهم انّ الله هو الحقّ المضاف الّذى هو عليٌّ ﷺ.

و بالنسبة الى المؤمن الّذى بايع البيعة الخاصّة الواقف عن مقام الحضور سنريهم آياتنا في الافاق و في انفسهم حتّى يتبيّن بظهور وليّ الامر في صدورهم أنّه الحقّ، و بالنسبة الى من كان له مقام الحضور عند ربّه قوله تعالى.

(أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ) و لكون هذا لمن كان له مقام الحضور أتى  
 بالخطاب عاماً او خاصاً بمحمد ﷺ.  
 (أَنَّهُ وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) حاضر أتى بعلى للإشارة الى  
 احاطته بكلّ شيء.

و لذلك قال (أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ  
 شَيْءٍ مُّحِيطٌ<sup>٢</sup>) لما كان الله تعالى بحسب وجود ذاته بلانهايةٍ و ليس له  
 حدّ يحدّ وجوده و لانهاية ينتهي اليها فلا بدّ ان يخرج من حيطة وجوده  
 شيء من الاشياء فانه لو خرج من وجوده ذرّة تحدّ به و من حدّه فقد عدّه،  
 و من عدّه فقد ثناه، و من ثناه فقد جزّاه، و من جزّاه فقد جهله.

و نعم ما قيل برهاناً عليه:

ای خدای بی نهایت جز تو کیست

چون توئی بیحدّ و غایت جز تو کیست

هیچ چیز از بی نهایت بیشکی

چون برون نامد کجا ماند یکی

و احاطته بالاشياء لیست كاحاطة الظرف بالمظروف او المكان

بالمتمکن بل كاحاطة المقوم بالمتقوم، فانه مع کلّ شيءٍ بالقیومیّة و غیر

کلّ شيءٍ بحسب حدوده.

## فهرستهای پنجگانه

- فهرست اعلام
- فهرست ترجمه‌ی اخبار
- فهرست اخبار متن
- فهرست ابیات
- فهرست منابع



## فهرست اعلام

علی علیه السلام، ۳۹، ۶۴، ۸۴، ۹۴، ۹۵، ۱۱۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷،  
 ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۶۲، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۸،  
 ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۲،  
 ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸،  
 ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۷۸، ۵۳۶، ۵۵۰، ۵۶۱، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۸۳، ۶۰۲، ۶۰۴،  
 ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۲۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۲، ۶۶۳

امام صادق علیه السلام، ۴۷، ۵۱، ۵۸، ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۸۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۴۱،  
 ۱۴۷، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹،  
 ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۲،  
 ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۷۶، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۴، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۱۲، ۴۳۵

محمد صلی الله علیه و آله، ۵۵، ۶۳، ۶۸، ۷۷، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۱۰۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۶،  
 ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۰۳،  
 ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۸۳، ۳۶۶،  
 ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۳، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۸، ۴۶۶، ۴۶۷،  
 ۴۶۸، ۴۹۱، ۴۹۳، ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۲۷، ۶۳۱، ۶۳۹، ۶۴۲، ۶۴۴،  
 ۶۴۸، ۶۵۳، ۶۵۷، ۶۶۲، ۶۶۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله، ۳۸، ۳۹، ۵۲، ۶۴، ۶۷، ۷۲، ۷۵، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۵،  
 ۱۱۱، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۲۱، ۲۳۰،  
 ۲۵۰، ۲۹۲

اشخاص

ابابصیر، ۸۱، ۵۶۰

اباحمزه، ۱۰۶

ابن الزبیری، ۲۲۷

ابن عباس، ۲۳۱، ۶۴۶

- ابوجهل، ۲۲۷  
 ابی الفضیل، ۳۳۱  
 ابی طالب، ۵۹۳  
 اشعث بن حاتم، ۱۸۰  
 الثمالی، ۵۷۶  
 القمی، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۸۲، ۶۱۲، ۶۱۴،  
 ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۸  
 الکلبی، ۶۴۶  
 ثمالی، ۱۰۶  
 جعفر، ۶۴، ۸۱، ۱۵۰، ۶۰۲  
 حام، ۲۳۱  
 حبیب نجّار، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴  
 حزقیل، ۱۷۳، ۲۴۹، ۶۱۵، ۶۵۶  
 زید، ۲۱۸، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۶۰، ۵۸۴  
 سام، ۶۴۶  
 سبا بن یشحب بن یعرب بن قحطان، ۵۲  
 سفیانی، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲  
 شمعون، ۱۷۰، ۱۷۱، ۶۱۳، ۶۱۴  
 شمعون صفا، ۱۷۱  
 عبدالمطلب، ۱۲۵، ۵۸۸  
 عمران، ۲۴۹، ۵۸۹، ۶۵۶  
 فضل بن سهل، ۱۸۰  
 قمی، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۶  
 کلبی، ۲۳۱  
 لسام، ۶۴۷  
 هارون، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۶۵۵، ۶۵۶

- هشام بن عمار، ٥٦٧، ٩٢،  
 یافت، ٦٤٧، ٦٤٦،  
 یعقوب بن یزید، ٥٦٨، ٩٥،  
 یوشع، ٦٥٦، ٢٤٩،  
 اقوام  
 حبتر، ٢٨٥، ٢٨٤،  
 زلام، ٢٨٥،  
 زیق، ٢٨٤،  
 اماکن  
 انطاکیه، ١٧١، ١٧٠،  
 بابل، ٥٧٣، ١٠١،  
 بعلبک، ٢٤٩،  
 تهامه، ٥٧،  
 خراسان، ١٨٠،  
 سودان، ٢٣١،  
 شام، ٢٤٩، ١٠٢، ٥٧، ٥٦،  
 عمان، ٥٧،  
 مدینه، ١٨٠، ١٠١، ٧٢،  
 مرو، ١٨٠،  
 مکه، ٥٥، ٥٦، ٩٩، ١٠٢، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٥٢، ٥٤٥، ٥٧١، ٥٧٤، ٦٥٣، ٦٥٤،
- ٦٥٨
- یثرب، ٥٧،  
 پیامبران  
 آدم (ع)، ٣١٥، ٢٣٢،  
 ابراهیم، ١٤٢، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤،  
 ٢٤٥، ٣٠٠، ٣٠٥، ٣٠٦، ٥٩٧، ٦٤٨، ٦٤٩، ٦٥١، ٦٥٢، ٦٥٣، ٦٥٤، ٦٥٥

- ابراهیم، ۷، ۲۳۹، ۲۴۵، ۶۵۴  
 اسحاق، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵  
 اسماعیل، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵  
 اسمعیل، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۶۵۳، ۶۵۴  
 اسمعیل علیه السلام، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴  
 الخضر، ۶۵۶  
 الرسول صلی الله علیه و آله، ۵۵۵، ۵۶۹، ۵۹۹  
 النبی صلی الله علیه و آله، ۵۳۷، ۵۴۳، ۵۵۶، ۵۶۱، ۵۶۸، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۶، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۱۵، ۶۳۹
- الیاس، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۶۵۶، ۶۵۷  
 ایوب، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴  
 باسحاق، ۲۳۴، ۲۴۶، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵  
 باسحاق علیه السلام، ۶۵۳  
 باسمعیل علیه السلام، ۶۵۳، ۶۵۴  
 بمحمد صلی الله علیه و آله، ۵۷۲، ۵۹۴، ۶۰۳، ۶۲۱  
 بمحمد صلی الله علیه و آله، ۵۷۳، ۶۱۴  
 بهود علیه السلام، ۶۴۷  
 پیامبر صلی الله علیه و آله، ۵۲، ۱۵۲  
 پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ۵۱  
 داود، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۳۹، ۵۴۳  
 داود علیه السلام، ۴۹، ۵۳۹، ۵۴۱  
 ذوالکفل، ۲۴۹، ۶۵۶  
 رسول صلی الله علیه و آله، ۶۴، ۷۲، ۹۶، ۱۱۷  
 رسول الله، ۷۲، ۷۷  
 رسول الله صلی الله علیه و آله، ۱۱۵، ۱۱۶، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۶، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۹۳، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۲۳

- رسول الله، ٢٦٩، ٣٤٨، ٥٥٨، ٧٠١، ٧١٠، ٧٩١، ٨٠٠  
رسول خدا، ٤٠، ٦٧، ٧١، ١١٦، ١٦٤  
رسول خدا ﷺ، ٢٣٧، ٢٥٠، ٢٦٩، ٢٧٨، ٢٨١، ٢٨٧، ٢٩٤، ٣١٩، ٣٢٤، ٣٣١، ٤١٥
- رسول خدا ﷺ، ٣١٤، ٣٢٤، ٣٣٨، ٣٥٠، ٣٥٤، ٣٦٥  
سليمان، ٤٤، ٤٦، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٣، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٤، ٥٤١، ٥٤٢، ٥٤٣  
سليمان عليه السلام، ٢٨٧، ٢٨٩، ٥٤٠، ٥٤٢، ٥٤٤  
سليمان بن داود، ٢٩٠  
صالح، ١٤٢  
عيسى، ٦٨، ١٤٢، ١٧٠، ١٧١، ٥٥٣، ٥٩٧، ٦١٣  
عيسى عليه السلام، ٦١٣  
ابراهيم، ٢٣٦، ٢٣٧، ٦٤٨، ٦٥٣، ٦٥٤  
اسماعيل عليه السلام، ٦٥٤  
رسول الله ﷺ، ٥٥٣، ٥٥٦  
لسليمان عليه السلام، ٥٤٠  
محمد ﷺ، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٤٧  
محمدًا ﷺ، ٥٦٧، ٥٦٨، ٦٠٦، ٦١٢، ٦٢١، ٦٤٧  
موسى، ١٤٢، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٥٩٧، ٦٥٥، ٦٥٦  
نبي ﷺ، ٣٩، ٨٤، ١٠١، ١٠٢، ١٠٦، ١٤٩، ١٧٣، ٢١٧، ٢٦١، ٢٦٦، ٢٨٨  
٢٨٩، ٣٠٣، ٣١٤، ٣٢٤، ٢٦١، ٣٢٤، ٣٩٣، ٣٩٤، ٣٩٥، ٤٦١  
نبي خاتم ﷺ، ٣٩٥  
نوح، ١٤٢، ١٨٢، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٥٩٧، ٦١٩، ٦٢٠، ٦٤٥، ٦٤٦، ٦٤٧
- هود، ١٤٢، ١٧٧، ٢٠٥، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٥٢، ٥٩٧، ٦١٦، ٦٤٧، ٦٥٨  
يسع، ٢٤٩

- یعقوب، ۹۵، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۵۶۹
- یوسف، ۳۰۰
- یونس علیه السلام، ۲۵۳، ۶۱۳، ۶۵۸
- ءادم علیه السلام، ۶۴۷
- پیشوایان معصوم
- آل محمد، ۱۴۶، ۲۵۰
- آل محمد علیهم السلام، ۲۱۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۱، ۳۷۶، ۳۷۷، ۶۹۰، ۷۲۴، ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۴۸
- ائمه علیهم السلام، ۵۹، ۶۰، ۹۶، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۳۷
- اباعبدالله علیه السلام، ۹۵
- ابوجعفر علیه السلام، ۶۴، ۸۱، ۱۵۰، ۵۵۰، ۵۶۰، ۶۰۲
- ابی عبدالله علیه السلام، ۱۶۱، ۶۰۹
- الباقر علیه السلام، ۵۴۹، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۷۲، ۵۸۲، ۵۹۳، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۳۹، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۵۸
- الحسن علیه السلام، ۶۴۸
- الحسین علیه السلام، ۱۰۶، ۶۴۸
- الرضا علیه السلام، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۷۱، ۶۱۸
- الصّادق علیه السلام، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۵۵، ۵۶۰، ۵۸۲، ۵۸۸، ۵۹۶، ۶۰۰، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۳، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۶۳
- القائم علیه السلام، ۵۵۶، ۵۷۲
- امام باقر علیه السلام، ۶۱، ۶۷، ۶۸، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۱۷، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۵۳، ۳۳۷، ۳۴۸، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۴، ۴۷۱
- امام باقر علیه السلام، ۴۱۱
- امام رضا علیه السلام، ۴۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۹۹، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۴
- امام سجّاد علیه السلام، ۱۴۱

- امام صادق عليه السلام، ٢٤١  
امام صادق عليه السلام، ٢٤٤  
امام صادق و باقر عليهما السلام، ٢٣٩  
امير المؤمنين عليه السلام، ٩٥، ١٠٥، ١٦٤، ١٦٤، ١٦٥، ٢٤١، ٢٨٢، ٣٢٥، ٣١١،  
٤٢٥، ٥٦٨، ٥٧٦، ٦١٠، ٦١١، ٦٣٩  
امير المؤمنين عليه السلام، ٢٣٦، ٢٣٧، ٥٦٩، ٦١١، ٦٤٨، ٦٤٩  
امير المؤمنين عليه السلام، ٦٥١  
اهل البيت عليهم السلام، ٥٧٧  
اهل بيت، ٢١٧، ٢٥٠  
بالقائم عليه السلام، ٥٧٣  
فاطمة عليها السلام، ٥٩٩، ٦٠٠  
بعلي عليه السلام، ٦٢١  
حسن عليه السلام، ٢٣٦  
حسين عليه السلام، ١٠٥، ٢٣٦، ٢٣٩  
ذريّة فاطمة عليها السلام، ٦٠٠  
علي عليه السلام، ٤١١، ٤١٥، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٧، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢  
علي عليه السلام، ٦٠٣، ٦١١، ٦٢٣  
عليّاً عليه السلام، ٦١٢  
علي ابن ابي طالب عليه السلام، ١٣٤، ٦١٥  
علي بن الحسين عليهما السلام، ٥٧٦  
علي ولي الله عليه السلام، ١١٥  
فاطمه، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ٢٣٦  
فاطمه عليها السلام، ١٥٠، ٢٣٦  
فاطمة عليها السلام، ٦٤٨  
فعلّي، ٥٦٨  
قائم عليه السلام، ٧٢، ١٠٠

- لذریة فاطمة عليها السلام، ۶۰۳  
 للرّضا عليه السلام، ۶۱۸  
 للصادق عليه السلام، ۵۶۲  
 مهدی، ۱۰۲  
 ولیّ خاتم، ۳۹۵، ۷  
 ءال محمّد صلی الله علیه و آله، ۶۵۷  
 خلفا  
 مأمون، ۱۸۰  
 زنان  
 رحمه، ۳۰۰  
 ساره، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۳۸  
 سارة، ۶۴۹، ۶۵۳، ۶۵۴  
 هاجر، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۶۵۳، ۶۵۴  
 فرشتگان  
 جبرئیل، ۶۸، ۷  
 جبرئیل، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۲۶۱، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۶۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۶۱۶، ۶۵۳، ۶۶۲  
 جبرئیل، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۷۷، ۲۴۴  
 قبایل  
 ازد، ۵۲، ۵۷، ۹۶، ۱۱۲، ۱۵۷، ۲۹۱  
 انصار، ۵۷، ۵۴۶، ۷۴۰  
 انمار، ۵۲  
 بنی اسرائیل، ۲۴۹، ۶۱۸، ۶۵۶  
 بنی اسرائیل، ۱۸۰  
 بنی العباس، ۵۷۳  
 بنی امیّه، ۲۲۷، ۳۰۹  
 بنی امیّه، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱



- ترك، ۲۳۱  
 جزام، ۵۲، ۵۷، ۵۴۳، ۵۴۶  
 خنعم، ۵۲  
 خزر، ۲۳۱  
 حمير، ۵۲  
 صقالبه، ۲۳۱  
 غسان، ۵۲، ۵۷، ۵۴۳، ۵۴۶  
 قوم سبأ، ۵۲  
 كنده، ۵۲  
 مأجوج، ۲۳۱، ۶۴۶  
 مذحج، ۵۲، ۵۴۳  
 يأجوج، ۲۳۱  
 كتب آسمانی  
 الانجيل، ۵۹۷  
 التوراة، ۵۹۷، ۶۵۶  
 القراءان، ۵۴۹، ۵۵۳، ۵۹۳، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۸،  
 ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۳۴، ۶۶۳  
 تورات، ۱۴۲، ۲۴۷  
 صحف ابراهيم، ۱۴۲، ۵۹۷  
 قرآن، ۵۸، ۶۱، ۶۸، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۹۴، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۶۱،  
 ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۵۶، ۲۶۲  
 انجيل، ۱۴۲  
 واژه‌های عرفان  
 سلوك، ۳۲۳، ۳۴۰  
 شيخ، ۹۹، ۳۴۶، ۴۰۰، ۷۰۹، ۷۳۷  
 مشايخ، ۵۹، ۶۰، ۵۴۸

## فهرست ترجمه‌ی اخبار

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: به خدا سوگند مقصود تماثیل مردان و زنان نیست و لیکن مقصود درخت و شبه درخت است. ۴۷.....

از امام رضا علیه السلام روایت شده که سلیمان بن داود علیه السلام روزی به اصحابش گفت: خدای تعالی به من ملك و پادشاهی عطا کرده‌است که برای هیچ کس بعد از من چنین ملکی شایسته نیست، برای من باد، انس، جن، پرنده و وحوش را مسخر نمود، زبان پرندگان را به من آموخت و از هر چیزی داد. و در عین حال با این همه ملك و پادشاهی که به من داده‌شده‌است، خوشحالی و سرور برای من يك روز تا شب کامل نشد، من دوست دارم فردا داخل قصر خود شده و به بالای آن بروم تا مملکتهایم را بنگرم. به هیچ کس هم اجازه ندهید نزد من بیاید تا مبادا يك روز خوشحالی مرا ناقص کند. ۴۹.....

یاران سلیمان پذیرفته و پاسخ مثبت دادند. ۴۹.....

وقتی که فردا شد و ساعت موعود رسید سلیمان علیه السلام عصایش را به دست گرفته و به بالاترین جای قصرش رفت، در حالیکه بر عصایش تکیه داده و به آنچه که به او داده‌شده بود خوشحال بود، به مملکت‌هایش با سرور و خوشحالی نگاه می‌کرد که ناگهان نظرش به جوانی افتاد زیبا روی با لباسهای زیبا که از بعضی از زوایای قصر او بیرون آمد و به سلیمان نزدیک شد، وقتی سلیمان چشمش به او افتاد گفت: چه کسی تو را به این قصر راه داد؟ من خواستم امروز در این قصر خلوت کنم تو با اجازه‌ی چه کسی اینجا داخل شدی؟ جوان گفت: پروردگارم مرا اینجا داخل کرد و با اجازه‌ی او داخل شدم، سلیمان (با خود) گفت: پروردگارش به او از من سزاوارترست، حال بگو تو چه کسی هستی؟ جوان گفت: من ملك الموت هستم، سلیمان گفت: برای چه چیزی آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام که قبض روح کنم، گفت: مأموریت خویش را انجام بده، امروز روز خوشحالی من بود، خداوند نخواست من بدون ملاقات او خوشحال شوم. پس ملك الموت قبض روح او را نمود در حالیکه بر عصایش تکیه داده بود، پس سلیمان همانطور در



تنزیل این آیه ذکر شد و در تنزیل آن از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمود: اینان قومی بودند دارای قریه‌های متصل به هم که همدیگر را می‌دیدند و دارای نهرهای جاری و اموال ظاهر بودند که به نعمتهای خدا کفر ورزیدند و عافیتی را که خداوند داده بود دگرگون ساختند، خداوند نیز نعمت‌شان را تغییر داد، «و ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم». پس خدای تعالی بر آنها سیل عرم را جاری ساخت، قریه‌های‌شان را پراکنده و شهرهای‌شان را خراب کرد، اموالشان را از بین برد، و به جای دو باغ خوب پیشین، دو باغ به آنان داد که میوه‌های تلخ و شور و گز و اندکی از میوه سدر آورد. .... ۵۸

از امام باقر علیه السلام وارد شده که فرمود: بلکه خداوند مثل‌ها را در قرآن درباره ما زده‌است، پس ما قریه‌هایی هستیم که خداوند را مبارک گردانیده و آن قول خدای تعالی است در مورد کسی که به فضل ما افرار کند، چه، به آنان امر کرده که نزد ما بیایند، پس فرمود: «و جعلنا بینهم و بین القرى الّتی بارکنا فیها» یعنی بین آنان و بین شیعیان‌شان قریه‌هایی قرار دادیم که آنها را مبارک گردانیدیم، قریه‌هایی که ظاهر و روشن‌اند. و مقصود از قریه‌های ظاهر رسولان و کسانی هستند که اخبار ما را به شیعیان ما نقل می‌کنند، و همچنین فقهای شیعیان ما. و قول خدای تعالی: «و قدّرنا فیها السیر» پس سیر مثل علم است، که در آن قریه‌ها شبها و روزها سیر و حرکت با علم انجام می‌گیرد، مثل سیر و حرکت علم از ما به شیعیانمان درباره حلال و حرام، فرایض و احکام، در آن قریه‌ها ایمن هستند اگر فرایض و احکام را از معدن آنها بگیرند که مأمور به اخذ از آن شده‌اند ایمن از شک (دو دلی) ضلالت و گمراهی و (شرّ) کسانی که ناقل حرام به حلال هستند خواهند بود. .... ۶۱

از ابی جعفر علیه السلام وارد شده که فرمود: در روز غدیر وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت ابلیس در بین لشگریانش فریاد کشید، فریادی که در خشکی و دریا احدی از آنها باقی نماند مگر آنکه نزد ابلیس آمدند، و گفتند: ای آقا و مولای ما چه چیز تو را به صدا درآورد؟ ما تا کنون فریادی از این وحشتناکتر از تو نشنیده‌ایم؟ ابلیس به آنها گفت: این نبیّ کاری انجام داده‌است

که اگر آن کار به اتمام برسد هیچ وقت خداوند مورد عصیان و نافرمانی قرار نمی‌گیرد. لشگریان ابلیس گفتند: او از هوا سخن می‌گوید و یکی به رفیقش گفت: آیا نمی‌بینی چشمانش در سرش دور می‌زند گویی که دیوانه است، مقصودشان رسول خدا ﷺ است ابلیس فریادی از طرب کشید، پس اولیا و دوستانش را جمع کرد و گفت: آیا ندانستید که من قبلاً برای اغوای آدم بودم؟ گفتند: بلی، او پیمان شکست ولی به ربّ کافر نشد، و اینان نقض عهد کردند و به رسول ﷺ کافر شدند. ۶۴.....

وقتی رسول خدا ﷺ قبض روح شد، و مردم غیر علیؑ را برای خلافت برگزیدند ابلیس تاج ملک را بر سر گذاشت، و منبری نصب کرد، و با زینت و آرایش نشست، و سوارها و پیاده هایش را جمع کرد، و سپس به آنها گفت: طرب و شادی کنید دیگر خداوند اطاعت نمی‌شود مگر آنکه امامی قائم گردد، و امام ابو جعفرؑ این آیه را خواند: «و لقد صدق علیهم ابلیس ظنّه»... تا آخر حدیث. ۶۴.....

از امام باقرؑ در حدیثی آمده است: از اوّلین و آخرین کسی نیست مگر آنکه در روز قیامت محتاج به شفاعت رسول خدا ﷺ باشد، سپس فرمود: برای رسول خداست شفاعت در ائمتش، برای ماست شفاعت در شیعیان ما، برای شیعیان ماست شفاعت در اهالی خویش، مؤمن می‌تواند شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر، مؤمن می‌تواند شفاعت کند حتی در مورد خادم خود و می‌گوید: پروردگارا او حقّ خدمت به گردن من دارد و او مرا از سرما و گرما حفظ می‌کرد. ۶۸.....

و در خبری از امام باقرؑ آمده است: اهل آسمانها بین مبعوث شدن عیسی بن مریمؑ تا مبعوث شدن محمد ﷺ و وحی نشنیدند، وقتی خداوند جبرئیلؑ را به سوی محمد ﷺ فرستاد اهل آسمانها صدای وحی قرآن را شنیدند، مانند افتادن آهن بر روی سنگ و از شدت صدا اهل آسمانها از هوش رفتند، پس وقتی از وحی فارغ شد، جبرئیل رو به پایین آمد و به اهل هر آسمان که می‌رسید وحشت و اضطراب را از دلهای آنها برطرف می‌ساخت، پس اهل

آسمانها به همدیگر می‌گفتند: پروردگار شما چه گفت؟ پاسخ دادند: حقّ و درستکاری که او خدای بلند مرتبه و بزرگوار است..... ۶۸

از امام صادق علیه السلام در حدیثی آمده است: خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی همه مردم فرستاد، به سوی سفید و سیاه، و جنّ و انس..... ۷۲

و از امام صادق علیه السلام آمده است که به مردی فرمود: به من بگو ببینم آیا رسول ۹ عامّ بود برای همه؟ آیا خدای عزّ و جل در قرآن نفرمود: «و ما أرسلناک الا کافّة للّئاس» یعنی تو را برای همه مردم فرستادیم، برای اهل شرق و غرب و اهل آسمان و زمین از جنّ و انس، آیا رسالتش را برای همه آنها تبلیغ کرد؟ آن مرد گفت: نمی‌دانم. امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه که خارج نشد پس چگونه رسالتش را به اهل شرق و غرب رساند؟! سپس فرمود: خدای تعالی به جبرئیل علیه السلام امر کرد که زمین را با یک پراز با لش گرفت و جلوی چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد به طوری که زمین بین دوستان پیامبر مانند کف دستش بود، و به اهل شرق و غرب نگاه می‌کرد، و هر قومی را به زبان خودشان مخاطب قرار می‌داد و آنها را به سوی خدای تعالی و به نبوّتش فرامی‌خواند، و هیچ قریه‌ای و شهری باقی نماند مگر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله خودش آنها را به سوی خدا دعوت کرد..... ۷۲

لذا از امام صادق علیه السلام وارد شده که او به کسی که از اغنیا و ثروتمندان سخن به میان آورد و از آنها بدگویی کرد فرمود: ساکت باش که ثروتمند اگر صله رحم بکند و به برادرانش خوبی نماید خداوند پاداش او را دو برابر می‌دهد، چه خدای تعالی می‌فرماید: «و ما اموالکم و لا اولادکم... تا آخر آیه» و آیه را تا آخر خواند..... ۸۱

و وارد شده که ابابصیر گفت: نزد ابو جعفر علیه السلام سخن از ثروتمندان شیعه به میان آوردیم، گویا که امام علیه السلام آنچه را که از ما درباره اغنیای شیعه شنیده بود خوش نداشت، پس فرمود: اگر مؤمن ثروتمند و مهربان باشد و صله رحم انجام دهد و به یاران و اصحابش نیکی کند خدای تعالی پاداش آنچه را که در راه خیر و نیکی انفاق کرده است دو مرتبه و دو برابر می‌دهد، چه خدای تعالی می‌فرماید:

«و ما اموالکم» آیه را تا آخر خواند. . . . . ۸۱

از نبی ﷺ آمده است: هر کس تصدیق کند که عوض انفاق را خداوند می‌دهد بخشش او خوب می‌شود. . . . . ۸۴

از علی علیه السلام آمده است: هر کس دستش را هنگام استطاعت به نیکی و معروف باز کند خداوند آنچه را که در دنیا داده برای او جانشین می‌سازد و در آخرتش برای او مضاعف می‌کند. . . . . ۸۴

به امام صادق علیه السلام گفته شد: من انفاق می‌کنم ولی جانشین و جایگزین نمی‌بینم، فرمود: آیا عقیده داری که خدای تعالی خلف وعده می‌کند؟ گفته شد: نه، فرمود: پس چرا چنین است؟ پرسنده گفت: نمی‌دانم. امام علیه السلام فرمود: اگر کسی مال حلال به دست آورد يك درهم انفاق نمی‌کند مگر آنکه خداوند عوض آنرا می‌دهد. . . . . ۸۴

از هشام بن عمار در حدیث مرفوع آمده است که گفت: معصوم علیه السلام فرموده است: پیشینیان رسولان نشان را تکذیب کردند و آنچه که ما به رسولان آنان دادیم به یکدهم آنچه که به محمد و آل محمد علیهم السلام دادیم نمی‌رسد. . . . . ۹۲

از یعقوب بن یزید روایت شده که گفت: از اباعبدالله علیه السلام از قول خدای تعالی: «قل ائما أعظکم بواحدة» پرسیدم، فرمود: یعنی ولایت، گفتم: چگونه است آن؟ فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را برای مردم نصب کرد و فرمود: هر کس که من مولای او هستم علی علیه السلام مولای اوست. . . . . ۹۵

مردی ناراحت و خشمگین شد و گفت: محمد صلی الله علیه و آله هر روز به يك چیز تازه فرامی‌خواند و ابتدا به اهل بیت خودش کرده و می‌خواهد آنها را مالك رقاب ما بکند؛ پس خدای تعالی بر نبی خود قرآنی نازل کرد و به او فرمود: «قل ائما أعظکم بواحدة» یعنی من شما را به يك چیز پند می‌دهم، آنچه که خداوند بر شما واجب کرده بود من آنرا ادا کردم و به شما رساندم. گفتم: پس معنای قول خدای تعالی: «أن تقوموا لله مثنی و فرادی» چیست؟ فرمود: ائما «مثنی» که طاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام است و ائما قول خدای تعالی: «فرادی» یعنی امام بعد از آن دو، از ذریه‌ی آن دو، نه به خدا سوگند ای یعقوب خداوند غیر از

این اراده نکرده است..... ۹۵.....

از امام رضا علیه السلام آمده است رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی داخل مکه شد که در اطراف خانه خدا سیصد و شصت بت بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله با چوبی که در دست داشت آنها را می زد و می گفت: «جاء الحقّ و زهق الباطل انّ الباطل کان زهوقاً» و «جاء الحقّ و ما یبديء الباطل و ما یعید». ۹۹.....

در خبر از امام باقر علیه السلام آمده است: گویی که من به قائم علیه السلام نظر می کنم که پشتش را به سنگ تکیه داده... تا آنجا که فرموده: وقتی به بیابان می رسد لشگر سفیانی بر او خروج می کند، پس خدای تعالی به زمین دستور می دهد که آنان را فرو برد، و این معنای قول خدای تعالی است: «و لو تری إذ فزعوا فلافوت و أخذوا من مکان..... ۱۰۰.....

قریب». ۱۰۰.....

از نبی صلی الله علیه و آله آمده است که او سخن از فتنه ای به میان آورد که بین اهل مشرق و مغرب می افتد، و فرمود: در حالی که آنها در این فتنه واقع می شوند سفیانی از وادی و صحرای خشک بلافاصله خروج می کند تا در دمشق فرود می آید. پس دو لشگر می فرستد، لشگری به سوی مشرق و لشگر دیگری به مدینه تا آنکه زمین بابل از شهر ملعون یعنی بغداد فرود می آیند، و در آنجا بیش از سه هزار نفر را می کشند، به بیشتر از یکصد زن تجاوز کرده و رسوا می سازند و سیصد بز از بنی العباس را می کشند. سپس به سوی کوفه سرازیر شده و اطراف آنرا خراب می کنند، سپس به سوی شام حرکت می کنند، در این هنگام پرچم هدایت از کوفه خارج می شود و به آن لشگر می رسد، پس آنان را می کشند و هیچ کس جان سالم به در نمی برد و آنچه از اسرا و غنائم که به دست آنان بود نجات می دهند. در این هنگام لشگر دوم به شهر می رسد و سه روز و شب شهر را غارت می کند، سپس از آنجا به قصد مکه خارج شده، تا به «بیداء» پیش می رود، که خدای تعالی جبرئیل را می فرستد و به او می فرماید: «آنان را نابود ساز، جبرئیل یک ضربه با پایش به زمین می زند که خداوند آنان را به زمین فرو می برد و هیچ کس جز دو مرد از «جهینه» نجات پیدا نمی کند. و از همین جا این گفته آمده است:



خبر یقینی نزد جهینه است، و همین است معنای قول خدای تعالی: «و لو تری إذ فزعوا... تا آخر»..... ۱۰۲

و از نبیِّ ﷺ وارد شده که مقصود از «بزید فی خلق ما یشاء» صورت زیبا، صدای خوب و موی خوب است..... ۱۰۶

از ثمالی روایت شده که گفت: به خانه علی ابن الحسین علیه السلام داخل شدم، و در حیاط ساعتی توقف کردم، و سپس داخل خانه شدم، و دیدم امام علیه السلام چیزی از زمین برمی‌دارد و دستش را از پشت حجاب و پوشش داخل می‌کند و آنرا به کسی که در خانه است می‌دهد، پس عرض کردم: فدایت شوم می‌بینم چیزی را از زمین برمی‌داری آن چیست؟ فرمود: این زیادی پرهای کوچک ملایکه است ما هر وقت خلوت می‌شود آنها را جمع می‌کنیم و تسبیح برای اولادمان قرار می‌دهیم. عرض کردم: فدایت شوم، ملایکه خدمت شما می‌رسند؟ فرمود: یا اباحمه آنها به ما فشار می‌آورند و در تکیه گاه ما، ما را هل می‌دهند..... ۱۰۶

از امام صادق علیه السلام آمده است: کلمه‌های پاکیزه و طیب این گفته مؤمن است: «لا اله الا الله، محمدرسول الله ﷺ علی ولی الله علیه السلام و خلیفة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» و عمل صالح اعتقاد قلبی به این مطلب است که آن حق است و از نزد خداست و شکی در آن نیست که از جانب پروردگار عالمیان است..... ۱۱۶

از امام صادق علیه السلام درباره این آیه آمده است که فرمود: ولایت ما اهل بیت است، و اشاره به سینه‌اش کرد، پس هرکس ما را دوست نداشته باشد عملی از او بالا نمی‌رود..... ۱۱۶

و از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا فرمود: هر گفته‌ای دارای مصداقی از عمل است که آن گفته را تصدیق یا تکذیب می‌کند، پس آنگاه که فرزند آدم چیزی را می‌گوید و قولش را با عمل تصدیق نماید عملش قولش را بالا می‌برد و اگر چیزی بگوید و عملش مخالف قولش باشد قول و گفتارش بر عمل خبیث او برمی‌گردد و در آتش سقوط می‌کند..... ۱۱۶

آنچه که از امام صادق علیه السلام آمده است: که خدای تعالی عبدالمطلب را يك اُمت مبعوث می‌کند که بر او بهاء و جلال پادشاهان و سیمای انبیا است، چون او

نخستین کسی است که قایل به بداء شده‌است، مقصود این است که او نخستین کسی است که بداء را در حقّ خدای تعالی محقق ساخت وگرنه بیشتر انبیا و پیشینیان قایل به بداء بوده‌اند، چنانچه از اخبار شیعه این مطلب به ما رسیده‌است. ۱۲۶.....

در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده‌است: محمد صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت مگر آنکه انذار کننده‌ای فرستاد و از خود برجا گذاشت، فرمود: اگر گفته شود: نه، چنین نیست، رسول خدا صلی الله علیه و آله کسانی از امتش را که در اصلاّب مردان بودند ضایع کرد، در پاسخ گفته می‌شود: آیا قرآن برای آنها کافی نیست؟ فرمود: بلی قرآن کافی است، اگر مفسّر برای آن بیاید، گفته شد: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا تفسیر نکرد؟ امام فرمود: چرا، قرآن را برای يك نفر تفسیر کرده، و برای امتشان آن مرد را تفسیر کرده و آن علی ابن ابی طالب علیه السلام است. ۱۳۴.....

از امام صادق علیه السلام آمده‌است: مقصود از «العلماء» کسی است که کردارش گفتارش را تصدیق کند و کسی که عملش گفتارش را تصدیق نکند عالم نیست. ۱۴۱.....

از امام سجّاد علیه السلام آمده‌است: علم به خدا و عمل چیزی جز دو الفت گیرنده دمساز نیستند، لذا کسی که خدا را بشناسد و علم به آن پیدا کند از خدا می‌ترسد و همین ترس و خوف او را بر عمل به طاعت خدا وادار می‌سازد، صاحبان علم و پیروان آنان کسانی هستند که خدا را شناختند، پس برای او عمل کردند و به او راغب شدند و خدای تعالی فرموده‌است: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ». ۱۴۱.....

چه از ائمه علیهم السلام وارد شده‌است: شیعه ما فاطمیون و علویون و هاشمیون هستند. ۱۴۶.....

و در اخبار آمده‌است: ظالم بر نفس کسی است که به امام اقرار نکند و مقتصد عارف به امام است و سابق به خیرات خود امام است. ۱۴۶.....  
از امام صادق علیه السلام آمده‌است: ظالم دور و بر نفسش می‌چرخد، مقتصد دور و بر قلبش و سابق دور و بر پروردگارش می‌چرخد. ۱۴۷.....

از نبی ﷺ در حدیثی که در آن آنچه را که خداوند برای دوست داران علی علیه السلام در روز قیامت آماده می‌کند ذکر می‌نماید می‌فرماید: وقتی دوست داران علی علیه السلام داخل منزلهایشان می‌شوند می‌بینند که ملایکه به آنان به سبب کرامت پروردگارشان تبریک و تهنیت می‌گویند تا آن وقت که در جای خود مستقر می‌شوند به آنان گفته می‌شود: آیا آنچه را که پروردگارتان وعده داده حقّ و راست یافتید؟ گویند: بلی، پروردگارا ما راضی شدیم، پس تو از ما راضی باش، خداوند می‌فرماید: به سبب خشنودی من از شما، به دلیل آنکه شما خاندان پیامبر مرا دوست داشته‌اید، خانه‌ام را برای شما حلال کرده‌ام، و شما با ملایکه مصافحه کردید، پس گوارا باد، گوارا باد بر شما این بخششی که دایمی است و در آن نقصی نیست، در این هنگام دوست داران اهل بیت : «الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن... تا آخر»..... ۱۵۰

و از ابی جعفر علیه السلام آمده است: از رسول خدا ﷺ از قول خدای تعالی: «یوم نحشر المتّقین الی الرحمن وفداً» سؤال شد فرمود: یا علی آن وفد و گروه سواره هستند تا سخن را بدین جا رساند که فرمود: وقتی در بهشت به منزل خویش وارد شود بر سرش تاج ملک و کرامت نهاده می‌شود، به زیورهای طلا و نقره آراسته می‌گردد، درّ به طور منظم در اکلیل زیر تاج قرار داده می‌شود و هفتاد نوع لباس با رنگهای مختلف و انواع مختلف که از طلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت سرخ بافته شده بر او پوشیده می‌شود. پس این است معنای قول خدای تعالی: «و یحلّون فیها من اصابر من ذهب و لؤلؤاً و لباسهم فیها حریر»..... ۱۵۰

از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی بین دوست دار تو و بین اینکه چیزی ببیند که چشمانش به آن روشن شود فاصله‌ای جز دیدن مرگ نیست، سپس این آیه را خواند: «ربّنا اخرجنا نعمل صالحاً غیر الذی کنّا نعمل» یعنی دشمنان علی علیه السلام چنین می‌گویند..... ۱۵۱

در خبری آمده است: بنده در گشایش و آزادی است تا چهل سال، و پس از آن خداوند به ملایکه‌اش وحی می‌کند که من به این بنده‌ام عمری دادم، پس از این سخت‌گیری کنید و اعمالش را زیاد و کم و کوچک و بزرگ بنویسید..... ۱۵۲

در خبر دیگری آمده است: عمری که خداوند فرزند آدم را در آن معذور می داند شصت سال است ..... ۱۵۲

و در خبر دیگری از پیامبر ﷺ است: کسی که خداوند به او شصت سال عمر داده باشد او را معذور نموده است. .... ۱۵۲

در خبری که به امام صادق علیه السلام منسوب است اشعار به این است که معنای آیه انذار به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است، پس آن مردم از آن غافل هستند و این اشعار بدان جهت است که ولایت غایت رسالت و اصل همه احکام و وعده‌ها و وعیدها است. .... ۱۶۴

«علی أَكْثَرِهِمْ» در خبر مذکور آمده است که امام فرمود: اکثر آنان کسانی هستند که به ولایت علی امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه بعد از او اقرار و اعتراف نمی کنند. .... ۱۶۵

و در همان خبر مذکور آمده است که امام فرمود: به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و اوصیای بعد از او اقرار نمی کنند. پس وقتی اقرار به آن نکنند عقوبت آنها همان می شود که خدای تعالی ذکر فرموده است. .... ۱۶۵

و در خبری که به امام صادق علیه السلام منسوب است آمده است که او فرمود: پس آنان ایمان به خدا و به ولایت علی علیه السلام و ائمه بعد از او نمی آورند. .... ۱۶۶

و در روایت دیگری آمده: عیسی علیه السلام این دو رسول را فرستاد، به انطاکیه آمدند و به پادشاه آنجا دست نیافتند و مدتی طولانی از اقامت آن دو گذشت، روزی پادشاه بیرون آمد، آن دو نفر تکبیر گفتند پادشاه آن دو را گرفت و در خانه بت‌ها زندانی گرفت، پس عیسی شمعون صفا را که در رأس حواریین بود به آنجا فرستاد، شمعون به صورت ناشناس داخل شهر شد و به آن دو نفر یاری کرد و پادشاه و اهل آن شهر را در دین داخل نمود، چنانچه در تفاسیر ذکر شده است. .... ۱۷۱

و از نبی صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: صدّیقین سه نفرند، حبیب نجّار مؤمن آل یس، حزقیل مؤمن آل فرعون و علی بن ابی طالب علیه السلام. .... ۱۷۳

«فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ» از امام باقر علیه السلام آمده است: یعنی وقتی محمد صلی الله علیه و آله

قبض شد و ظلمت و تاریکی همه جا را فرا گرفت مردم فضل و برتری اهل بیت او را ندیدند..... ۱۷۹

از اشعث بن حاتم روایت شده، گفت: من در خراسان بودم آن وقت که امام رضا علیه السلام و فضل بن سهل، مأمون در مرو اجتماع کردند، پس سفره غذا آماده شد..... ۱۸۰

مأمون گفت: مردی از بنی اسراییل در مدینه سؤال کرده که آیا روز اول خلق شده یا شب؟ نظر شما چیست؟ راوی گفت: سخنانشان در همین موضوع دور می زد ولی در این مورد چیزی نداشتند بگویند. فضل به امام رضا علیه السلام عرض کرد: خدا تو را اصلاح کند در این باره به ما خبر بده. امام فرمود: بلی، از قرآن بگویم یا از حساب؟ فضل گفت: از جهت حساب بگو. پس امام فرمود: ای فضل می دانی که طلوع و ظهور دنیا در سرطان است و ستارگان در مواضع شرف خود هستند، پس زحل در میزان، مشتری در سرطان، خورشید در حمل، ماه در ثور، است و این دلالت بر این می کند که خورشید در دهم حمل در وسط آسمان قرار می گیرد پس روز قبل از آسمان آفریده شده و قول خدای تعالی: «لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار» یعنی شب بر روز پیشی نجسته بلکه سبقت گرفته است. .... ۱۸۱

از امام صادق علیه السلام آمده است: روز قبل از شب، خورشید قبل از ماه و زمین قبل از آسمان آفریده شده است. .... ۱۸۲

و در خبر دیگری آمده است: نور قبل از ظلمت خلق شده است. .... ۱۸۲

از امام صادق علیه السلام آمده است: یعنی پرهیزید از آنچه که در جلوی شما است از گناهان، و آنچه که در پشت سر شما است از عقوبت. .... ۱۸۴

در حدیثی آمده است: قیامت بر پا می شود در حالی که دو نفر که لباسشان را گذاشته اند و می فروشند، ایشان آن لباس ها را هنوز نیچیده اند قیامت قائم می شود. و دیگری مشغول غذا خوردن است و دستش را بالا برده که غذا را به دهانش بگذارد قیامت بر پا می شود، و دیگری حوضش را پر می کند تا حیواناتش را سیراب کند، پس آنها را سیراب نکرده قیامت قائم می شود. .. ۱۸۷

از امام باقر علیه السلام آمده است: قوم در قبرها می‌باشند و آنگاه که قیامت می‌شود آنها گمان می‌کنند که خواب بودند. ۱۸۸.....

از امام صادق علیه السلام آمده است: آنها (بهشتیان) به ازاله بکارت دوشیزگان مشغولند. ۱۸۹.....

«مُتَّكُونَ» از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت او از خوشحالی به اهتزاز در می‌آید. ۱۸۹.....

در تفسیر قمی آمده است: وقتی خداوند خلق را در روز قیامت جمع کرد بر روی پاهایشان ایستاده می‌مانند تا عرق آنها را فرا گیرد، پس صدا زنند: پروردگارا ما را محاسبه کن حتی اگر به سوی جهنم باشد، فرمود: پس خدای تعالی بادهایی را می‌فرستد و بین آنها می‌زند و منادی ندا می‌کند: امروز جدا شوید ای مجرمین، پس جدا می‌شوند و مجرمین به سوی آتش می‌روند و در قلب هر کس ایمان باشد به سوی بهشت می‌رود. ۱۹۰.....

از امام باقر علیه السلام آمده است: چنین نیست که جوارح و اعضاء علیه مؤمن شهادت دهند، بلکه آنها فقط در علیه کسی شهادت می‌دهند که عذاب او حتمی شده باشد. و اما مؤمن پس کتاب او به دست راستش داده خواهد شد، خدای تعالی فرموده: «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلَمُونَ فَتِيلًا» ۱۹۳.....

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنین دیده‌اند لذا گفتند: او شاعر است و کلام او شعر است، ولی از سوی دیگر چون خواستند بگویند کلمات او محض تخیلات است و حقیقت ندارد گفتند او شاعر است همانطور که گفتند مجنون است، یعنی او کلام فریبنده می‌آورد که حقیقت ندارد، چنانچه مجنون کلامی که می‌گوید حقیقت ندارد. ولیکن فرق است بین شاعر که کلام زیبا و فریبنده می‌آورد و مجنون که کلامش باطل است و فریبنده نیست. ۱۹۵.....

از امام صادق علیه السلام آمده است: که روح در جای خودش ایستاده است، روح نیکوکار در روشنایی و گشادی است، روح بدکار در تنگی و تاریکی است و بدن خاک می‌شود همانطور که از خاک آفریده شده است و آنچه که درندگان و حشرات

از داخل بدن انسان خورده‌اند و پاره کرده‌اند همه آنها در خاک محفوظ است و همه آن نزد کسی است که مثقال ذره‌ای در تاریکی زمین از او غایب نمی‌شود و عدد اشیا و وزن آنها را می‌داند، با این وصف خاک روحانیین به منزله طلا در خاک است. لذا آنگاه که وقت زنده شدن و بعث فرا می‌رسد از زمین باران نشور و زنده شدن می‌بارد و زمین رشد یافته و بزرگ می‌شود، سپس مانند مشک آب تکان می‌دهد و در نتیجه خاک بشر مانند طلا در خاک می‌شود که با آب شسته شود و مانند کره از شیر می‌شود، سپس خاک هر قالبی را به قالب خودش جمع می‌کند و می‌رساند، پس با اذن خدای قادر و توانا به محلّ روح منتقل می‌شود، پس صورت‌ها با اذن مصوّر و صورت‌گر مانند هیئت نخستین می‌شود، و سپس روح در آن داخل می‌شود، پس آنگاه که درست شد دیگر چیزی را انکار نمی‌کند.

۲۰۳.....

از امام صادق علیه السلام درباره نزول آیه آمده است که فرمود: اَبی بن خلف آمد و استخوان کهنه‌ای از دیوار گرفت و آن را متلاشی نمود و سپس گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله ما وقتی استخوان و خاک شدیم آیا دوباره زنده می‌شویم؟! که این آیه نازل شد.

۲۰۳.....

از امام صادق علیه السلام آمده است: جدال و مجادله به روشی که آن روش نیکوتر و بهتر است چیزی است که خداوند نبی خود صلی الله علیه و آله به آن امر کرده، که با آن روش مجادله و بحث با کسی بکند که زنده شدن بعد از مرگ و امر بعث را انکار می‌کند، پس به صورت حکایت فرمود: «ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه... تا آخر آیه» پس خداوند از پیامبرش خواسته که با مبطل که می‌گوید: چگونه خداوند این استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند؟ مجادله بکند و بگوید: «قل یحییها الذی انشأها اوّل مرّة» یعنی بگو کسی آن استخوانها را زنده می‌کند که بار اوّل آنها را آفرید، پس آیا کسی که از هیچ و لاشیئی ابتدا به آفرینش انسان کرده عاجز و ناتوان است او را بعد از پوسیدن اعاده کند، بلکه نزد شما و به اعتقاد شما آفرینش ابتدایی سخت‌تر از دوباره زنده کردن است، سپس فرمود: «الذی جعل لکم من الشجر الاخضر ناراً» یعنی وقتی آتش سوزان در درخت سبتر پنهان

باشد، سپس آن آتش را خداوند خارج سازد او قادر و توانا است که استخوانها پوسیده را دوباره زنده کند. سپس فرمود: «اولیس الذی خلق السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ... تا آخر آیه» یعنی اگر خلق آسمانها و زمین بزرگتر و در اوهام شما دورتر از زنده کردن استخوانها پوسیده باشد پس چگونه شما تجویز کردید که خداوند عجیبتر و سختتر نزد شما را بیافریند، ولی زنده کردن استخوانهای پوسیده را که نزد شما آسانتر است تجویز نمی‌کنید..... ۲۰۵

به نبیِّ ﷺ و به امام باقرؑ نسبت داده شده که فرمود: بنده گامی بر نمی‌دارد، مگر آنکه از چهار چیز مورد سؤال قرار می‌گیرد، از جوانی‌اش که در چه چیز صرف کرده و از عمرش که در چه چیز فنا کرده و از مالش که از کجا جمع کرده و در کجا انفاق کرده و از دوستی ما اهل بیت ﷺ..... ۲۱۷

در تفسیر مجمع البیان از ابن عبّاس و قتاده آمده است: همه مردم بعد از نوح از اولاد نوح می‌باشند، پس عرب و عجم از اولاد سام بن نوح، و ترك و صقالبه و خزر و یاجوج و مأجوج از اولاد یافث بن نوح، و سودان از اولاد حام بن نوح می‌باشند..... ۲۳۱

کلبی گفته: وقتی که نوح از کشتی خارج شد همه مردان و زنانی که با او بودند مردند جز فرزندان و زنان آنها..... ۲۳۱

و لکن از امام باقرؑ درباره این آیه آمده است: حقّ و نبوّت و کتاب و ایمان در نسل نوح است، و همه فرزندان آدم که در زمین هستند از اولاد نوح نیستند، خدای تعالی در کتابش فرمود: «احمل فیها من کلّ زوجین اثنین و اهلك الّا من سبق علیه القول منهم و من آمن و ما آمن معه الّا قلیل» و نیز فرموده: «ذریّة من حملنا مع نوح»..... ۲۳۱

خداست، که از امام صادقؑ در حدیثی وارد شده است: نوح قومش را به آمدن هود بشارت داد و امر کرد از او پیروی کنند و هر سال وصیّت را به پا دارند و در آن نظر کنند و آن روز برای آنان عید باشد، همانطور که آدم ﷺ به آنها امر کرده بود..... ۲۳۲

ولی از اولاد حام و یافث گروهی جبار و ستمگر ظاهر شدند و اولاد سام



آن علم و آگاهی را که داشتند مخفی کردند و بعد از نوح به ضرر سام دولت برای حام و یافث استقرار یافت و همین است معنی قول خدای تعالی: «و ترکنا علیه فی الآخِرین» یعنی دولت جبّارین و ستمگران را بر نوح واگذاردم و بدین وسیله محمّد ﷺ را دلداری میدهد و این وصیت را هر عالم از عالم قبلی به ارث می‌برد تا آنکه خدای تعالی: هود را فرستاد..... ۲۳۳

و از امام باقر ﷺ آمده است: گوارا باد بر شما این اسم، گفته شد: آن اسم چیست؟ فرمود: شیعه، گفته شد: مردم ما را سرزنش می‌کنند و با این کلمه بر ما عیب می‌گیرند. فرمود: آیا قول خدا: «و انّ شیعتہ لابراہیم» و قول خدا «فاستغاثہ الّذی من شیعتہ علی الّذی من عدوّه» را نشنیدی؟ و سرّ مطلب چنانچه از امام صادق ﷺ آمده این است که خداوند وقتی ابراهیم را خلق کرد پرده را از چشمش برداشت، انوار پنجگانه را دید، پس گفت: این انوار چه هستند؟ پس خدای تعالی فرمود: این نور محمّد ﷺ و علی ﷺ و فاطمه ﷺ و حسن ﷺ و حسین ﷺ است و نه نور دید که بر آنها احاطه کرده و گفت: نه نور می‌بینم که به آنها احاطه نموده است؟ پس خدای تعالی فرمود: اینان امام از اولاد علی ﷺ و فاطمه ﷺ هستند..... ۲۳۶

و نام همه را ذکر کرد، پس ابراهیم گفت: الهی و سیّدی من نورهایی می‌بینم که آنها را احاطه کرده‌اند، و عدد آنها را کسی جز تو نمی‌تواند بشمارد، گفته شد: یا ابراهیم اینان شیعیان آنها هستند، شیعیان امیرالمؤمنین ﷺ در این هنگام ابراهیم گفت: خدایا مرا از شیعه امیرالمؤمنین ﷺ قرار بده..... ۲۳۶  
امام صادق ﷺ فرمود: خدای تعالی فرمود: «و انّ من شیعتہ لابراہیم»..... ۲۳۷

در خبر آمده است: ابراهیم سه دروغ گفت اوّل گفت: مریض هستم و دوّم گفت: شکستن بت‌ها را بت بزرگ انجام داده‌است سوّم درباره ساره‌است که گفت او خواهر من است..... ۲۳۸

از امام صادق ﷺ نقل شده که فرمود: او بر مبنای نجوم محاسبه کرد و آنچه به حسین ﷺ پیش می‌آمد دید، از فرط ناراحتی گفت: من از این جریان که

- ۲۳۹ ..... بر حسین وارد خواهد آمد بیمارم.
- از امام صادق و باقر علیه السلام آمده است که فرمودند: به خدا سوگند ابراهیم علیه السلام مریض نبود و دروغ هم نگفت. ۲۳۹ .....  
 و از امیر المؤمنین علیه السلام در بیان آن آمده است: رفتن به سوی پروردگارش  
 توجّه او به پروردگارش از جهت عبادت و اجتهاد و تقرب به سوی  
 خداست. ۲۴۱ .....  
 و از امام صادق علیه السلام روایت شده که از او سؤال شد بین بشارت ابراهیم به  
 اسماعیل، و بین بشارت او به اسحاق چقدر فاصله بود؟ فرمود بین دو بشارت  
 پنج سال فاصله بود، خدای تعالی فرموده: «فبشّرناه بغلام حلیم» یعنی اسماعیل،  
 و آن نخستین بشارتی بود درباره‌ی فرزند که خدای تعالی به ابراهیم داد، و آنگاه  
 که اسحاق برای ابراهیم از ساره به دنیا آمد و به سه سالگی رسید اسماعیل به  
 سوی اسحاق آمد در حالی که اسحاق در دامن ابراهیم بود اسماعیل او را کنار زد  
 و خود در جای او نشست، ساره که این منظره را دید گفت: ای ابراهیم فرزند هاجر  
 فرزند مرا از دامن تو دور سازد و خود در جای او بنشیند!! نه، به خدا سوگند: در  
 شهری که هاجر و فرزندش هستند مرا با آنان مجاور و همسایه نساز، آندو را از  
 من دور ساز، ابراهیم به ساره احترام و اکرام می‌کرد، و او را عزیز می‌داشت و حقّ  
 او را می‌شناخت و این بدان جهت بود که ساره از اولاد انبیا و دختر خاله‌ی او  
 بود. ۲۴۴ .....  
 پس دور کردن هاجر و فرزندش بر ابراهیم سخت شد و از فراق اسماعیل  
 غمناک گشت، شب که فرا رسید از جانب پروردگار کسی آمد خواب را در مورد  
 ذبح فرزندش اسمعیل در موسم مکه به او آرایه کرد، و ابراهیم به خاطر خوابی که  
 دیده بود آندوهناک شد، وقتی در موسم حجّ آنسال حضور پیدا کرد ابراهیم هاجر و  
 اسمعیل را در ماه ذیحجه حرکت داد و به مکه برد تا در موسم حجّ اسمعیل را ذبح  
 کند، پس ابتدا به ساختن ستونهای بیت الحرام نمود، وقتی پایه‌های آنرا بالا برد  
 به سوی «منی» خارج شد در حالی که حجّ کرد و مناسکش را انجام داد، سپس به  
 مکه بازگشت و يك هفته طواف بیت نمود، سپس رفتند و وقتی مشغول سعی

شدند، ابراهیم علیه السلام به اسماعیل علیه السلام گفت: ای فرزند من در خواب می‌دیدم که تو را در موسم حجّ در همین امسال ذبح می‌کنم، نظر تو در این باره چیست؟ گفت: پدر آنچه که مأمور شده‌ای انجام بده، وقتی سعی خود را تمام کردند. ابراهیم علیه السلام او را به «منا» برد که آن یوم نحر و قربانی است، وقتی به حجره وسطی رسیدند ابراهیم اسماعیل را بر پهلوی راست خواباند و کارد به دست گرفت تا او را ذبح کند که ندا آمد یا ابراهیم... تا آخر آیه. ۲۴۵.....

از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: وقتی یونس با قوم سوارکشتی شد کشتی در طوفان و امواج دریا ایستاد، پس قرعه کشی کردند که یکی از ساکنان را به دریا اندازند، که در سه مرتبه هر سه بار قرعه به نام یونس اصابت کرد، پس یونس علیه السلام به سر کشتی رفت که ناگهان ماهی دهان باز کرده و یونس را بلعید. ۲۵۳.....

از امام صادق علیه السلام آمده است: هیچ قومی قرعه نیانداخت که امرشان را به خدای تعالی تفویض کنند مگر آنکه قرعه به محقّ اصابت کرد و فرمود: چه قضیه‌ای و چه حکمی با عدالت تراز قرعه است اگر کار را به خدا واگذار کنند؟ آیا خدای تعالی نفرموده است: «فساهم فکان من المدحضین» یعنی از کسانی که در قرعه مغلوب شدند، «و حض برجله» یعنی تفحص نمود و «وحض عن الأمر» یعنی بحث و تفتیش نمود و «و حض برجله» یعنی پایش لیز خورد، آفتاب زایل شد و حجّت باطل گشت. ۲۵۳.....

از امام صادق علیه السلام آمده است: اضافه بر یکصد هزار، سی هزار تن بودند. ۲۵۴.....

و از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: این آیه درباره ائمه و اوصیا از آل محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است و معنای آن این است که هر يك از ما در عبودیت مقام خاصی دارد که از آن فراتر نمی‌رویم، پس چگونه ما می‌توانیم معبود بشویم و مراقب عبادت کنندگانمان باشیم و حافظ و یاری دهنده آنها باشیم؟! ۲۶۱.....

از امام صادق علیه السلام آمده است: ما نورهایی بودیم در اطراف عرش صف

بسته و تسبیح می‌کردیم، و اهل آسمان به سبب تسبیح ما تسبیح می‌گفت تا آنکه به زمین هبوط کردیم و تسبیح گفتیم، پس اهل زمین با تسبیح ما تسبیح گفت، و ما هستیم صف بستگان و ما هستیم تسبیح گویان..... ۲۶۲ و در خبر دیگری آمده است: «ص» از نامهای خدای تعالی یا از نامهای نبی ﷺ است..... ۲۶۶

از امام رضا علیه السلام در بیان عصمت انبیاء آمده است: اما داود پس پیشینیان شما درباره‌ی او چه می‌گویند؟ گفته شد: می‌گویند: داود در محرابش مشغول نماز بود که ابلیس در صورت زیباترین پرنده آمد، پس داود نمازش را قطع کرد، و بلند شد تا پرنده را بگیرد، پس پرنده به حیاط خانه رفت، و داود هم به دنبال پرنده از اتاق بیرون رفت، پرنده به پشت بام پرید، و داود هم در طلب پرنده به پشت بام رفت، که پرنده به خانه اوریا بن‌خیان افتاد، داود هم به دنبال پرنده به همان خانه رفت که ناگهان زن اوریا را در حال شستشو دید، وقتی او را دید عاشق آن زن شد، و داود جهت بعضی از غزوه هایش اوریا را فرستاده بود، داود به دوستش نوشت که اوریا را جلو بیانداز. پس اوریا جلو انداخته شد ولی در جنگ بر مشرکین پیروز شد، و این مطلب بر داود سنگین آمد، و باز دوباره به دوستش نوشت که اوریا را جلو بیانداز، این بار که اوریا جلو انداخته شد کشته شد، پس داود با زن او تزویج کرد..... ۲۸۱

راوی می‌گوید: امام رضا علیه السلام دستش را بر سرش زد و فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون» شما پیامبری از پیامبران خدا را به سستی در نماز نسبت دادید تا جایی که به دنبال پرنده از خانه بیرون رفته و سپس نسبت فاحشه و قتل به او می‌دهید. پس گفته شد: ای فرزند رسول خدا ﷺ پس گناه او چه بوده؟ امام فرمود: وای بر تو، داود گمان می‌کرد خداوند مخلوقی از او داناتر نیافریده، پس خدای تعالی دو فرشته را فرستاد و به محراب او داخل شدند و به او گفتند: ما دو خصم هستیم که یکی بر دیگری ظلم کرده بین ما به حق حکم نما، و در این حکم ستم و جور نکن و ما را به راه راست هدایت کن، این برادر من نود و نه میش دارد و من فقط يك میش دارم که می‌خواهد آن یکی را هم از من بگیرد و در مخاصمه

بر من غلبه کرده است. پس داود در مورد مدّعی علیه عجله کرد و گفت: برادرت به تو ظلم کرده و یک میش تو را می‌خواهد به میشهایش بیافزاید، از مدّعی بی‌بینه طلب نکرد و از مدّعی علیه هم هیچ سؤالی نکرد که تو چه می‌گویی. پس این بود گناه و خطای داود نه آنچه شما می‌گویید. آیا نمی‌شنوی که خدا می‌گوید: «یا داود ما تو را بر زمین خلیفه قرار دادیم پس بین مردم حکم به حقّ بکن... تا آخر آیه» پس گفته شد: ای فرزند رسول خدا داستان داود با اوریا چگونه بود؟ امام رضا علیه السلام فرمود: در زمان داود وقتی شوهر زن می‌مرد یا کشته می‌شد دیگر هیچ وقت تزویج نمی‌کرد، و اولین کسی که تزویج با زن شوهر مرده را مباح نمود داود بود که پس از کشته شدن اوریا و انقضاء عدّه با همسر شوهر مرده‌اش تزویج کرد، پس این است آنچه که بر اوریا سخت شد. .... ۲۸۲

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده فرمود: هر کس حدیث داود را طبق روایات عامّه حدیث کند، یکصد و شصت تازیانه بر او خواهیم زد، یعنی دو حدّ مفتّری به او می‌زنم. .... ۲۸۲

و درخبر دیگری از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: یک حدّ برای نبوّت، و یک حدّ برای اسلام. .... ۲۸۲

از امام صادق علیه السلام از این آیه سؤال شد فرمود: کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند امیر المؤمنین و اصحاب او هستند آیا آنان مانند مفسدین در زمین می‌باشند، فرمود: مفسدین مانند حبتر، و زیق و اصحاب آن دو هستند، یا آیا متّقین را مانند فجّار قرار می‌دهیم، فجّار مانند حبتر، و زلام، و اصحاب آن دو می‌باشند. .... ۲۸۵

از امام صادق علیه السلام آمده است: «لیدبّروا آیاته» امیر المؤمنین و ائمّه علیهم السلام است، پس آنان ژرف بینان و خردورزان هستند. .... ۲۸۵

از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: خیر تاروز قیامت به پیشانی اسبان گره خورده است، و ممکن است مقصود مال فراوان باشد، چنانچه خیر در قول خدای تعالی: «ان ترک خیراً» به مال زیاد تفسیر شده است. .... ۲۸۸

(وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ) از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده: سلیمان

روزی در مجلس خود گفت: امشب نزد هفتاد زن می‌روم که هر کدام از آنها پسری به دنیا بیاورند که در راه خدا شمشیر بزند، نگفت: «انشاء الله» پس نزد زنان رفت، ولی هیچکدام از زنان حامله نشدند جز يك زن که آن هم يك همزاد و شبیه به آدم به دنیا آورد، سپس فرمود: سوگند به کسی که جان محمد به دست اوست اگر می‌گفت: «انشاء الله» همه آنها سواره در راه خدا جهاد می‌کردند. . . . . ۲۹۰

از امام صادق علیه السلام آمده است: وقتی برای سلیمان بن داود فرزندی دنیا آمد جنّ و شیاطین به یکدیگر گفتند: اگر این فرزند زنده بماند بلایی از او به ما می‌رسد همانطور که از پدرش رسید، سلیمان از جنّ و شیاطین بر فرزندش ترسید و او را در میان ابرها شیر داد و بزرگ کرد، دیگر چیزی احساس نکرد جز آنکه او را بر روی تختش مرده دید، تا آگاهی و تنبیه بر این مطلب داده شود که بر حذر بودن فرار کردن از قضا و قدر جلوگیری نمی‌کند. و مورد سرزنش قرار گرفتن سلیمان بجهت ترس او از شیاطین است. . . . . ۲۹۰

از امام صادق علیه السلام در قول خدای تعالی: «هذا عطاؤنا... تا آخر آیه» آمده است که فرمود: به سلیمان ملك عظیم و بزرگی داده شد، سپس این آیه در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان پیدا کرد، که او می‌توانست هر چه را که بخواهد و به هر کس بخواهد ببخشد یا منع کند، به رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی عطاء نمود که برتر و بهتر از چیزی بود که به سلیمان داده شد، چه خدای تعالی فرمود: آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما داد آن را بگیرید و آنچه را که از آن نهی کرد خودداری کنید. . . . . ۲۹۴

به امام رضا علیه السلام گفته شد: حقّ و لازم است بر ما که از شما سؤال کنیم؟ فرمود: بلی، گفته شد: آیا حقّ است بر شما که به ما جواب دهید؟ فرمود: آن مربوط به ماست اگر خواستیم جواب می‌دهیم و اگر خواستیم جواب نمی‌دهیم. . . . . ۲۹۴

از امام صادق علیه السلام از گرفتاری ایوب سؤال شد که به چه علّت در دنیا گرفتار شده؟ فرمود: به جہتی نعمتی که خدای تعالی در دنیا به ایوب داد و ایوب شکر آن نعمت را ادا کرد، در آن زمان ابلیس محجوب نبود که تا عرش

برود، وقتی بالا رفت و شکر نعمت ایوب را دید، به او حسادت کرد و گفت: پروردگارا ایوب شکر نعمت تو را به‌جا نیاورده مگر به مقداری که از دنیا به او داده‌ای و اگر در دنیا او را محروم سازی شکر نعمت تو را ادا نخواهد کرد، پس مرا بر دنیای او مسلط گردان تا بدانی که او شکر نعمت تو را هرگز به‌جا نمی‌آورد. پس به شیطان گفته شد: من تو را بر مال و فرزند او مسلط کردم. ابلیس به پائین سرازیر شد و هیچ مال و اولادی برای او باقی نگذاشت مگر آنکه نابود کرد، پس ایوب شکر و حمدش را اضافه کرد، شیطان گفت: پروردگارا مرا بر گوسفندان او مسلط گردان، پس خداوند او را بر گوسفندانش مسلط نمود، شیطان گوسفندان ایوب را نابود و هلاک نمود. باز شکر و حمد ایوب افزون شد، شیطان گفت: پروردگارا مرا بر بدن او مسلط ساز، خداوند شیطان را جز بر عقل و چشم ایوب مسلط ساخت. پس ابلیس در بدن او دمید، در بدنش يك زخم بزرگ از سر تا پا پدید آمد، و مدت طولانی بر همین حالت ماند، حمد و شکر خدا می‌کرد، تا در بدنش کرم پدیدار گشت، و کرم از بدنش بیرون می‌آمد، وی آنرا به‌جای خودش بر می‌گرداند، و می‌گفت: به‌جای خویش برگرد که خدا تو را از همانجا آفریده، و بدن ایوب متعفن شد تا آنجا که اهل قریه او را از قریه بیرون کردند، و او را در محلّ زیاله بیرون شهر گذاشتند، و زن او رحمه دختر یوسف فرزند یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بود که از مردم صدقه می‌گرفت و هر چه که پیدا می‌کرد برای ایوب می‌آورد، وقتی که بلا و گرفتاری ایوب طولانی شد و ابلیس دید صبر او زیاد است پیش اصحاب ایوب آمد که در کوه عزلت گزیده بودند، به آنها گفت: با ما نزد این بنده گرفتار و مبتلاء بیائید تا از گرفتاری او سؤال کنیم، پس به قاطرهای تیزرو سوار شدند و آمدند، تا نزدیک ایوب که رسیدند قاطرها از بوی بد ایوب رم کردند، و نزدیک نرفتند، اصحاب ایوب به یکدیگر نگاه کردند، نزد او رفتند، در بین آنان نوجوانی بود که سَنَس کم بود. آمد و نزد ایوب نشست و گفت: ای ایوب اگر بما بگویی که گناه تو چه بوده شاید خداوند در خواست ما را اجابت کند و ما این گرفتاری تو را که هیچ کس تا کنون چنین گرفتار نشده جز ناشی از امری که مخفی می‌کنی نمی‌بینیم؟! ایوب گفت: به عزّت پروردگارم قسم خدا

خودش می‌داند که من طعامی نخوردم مگر آنکه یتیم یا ضعیفی با من خورده است و هر وقت دو کار برای من پیش آمده که هر دو طاعت خدا بوده من آن کار را انتخاب کردم که بر بدنم شدیدتر و سخت‌تر بوده‌است. پس آن نوجوان به یارانش گفت: وای بر شما نبیّ خدا را سرزنش کردید تا عبادت پروردگار را که مخفی می‌کرد، ظاهر ساخت. ایّوب گفت: پروردگارا اگر من در مجلس حکم و قضاوت می‌نشستم حجّت و دلیل خود را ظاهر می‌کردم، خدای تعالی لگه ابری را فرستاد و گفت: ای ایّوب حجّت خویش را ظاهر ساز که تو را در کرسی حکم نشاندم، و من نزدیک تو هستم، ایّوب گفت: پروردگارا تو میدانی که هرگز نشده که دو امر برای من پیش بیاید و هر دو طاعت تو باشد مگر آنکه من سخت‌ترین آن دو را عمل کردم آیا تو را حمد نکردم؟ آیا تو را شکر ننمودم؟ آیا تو را تسبیح نگفتم؟ از ابر با ده هزار زبان ندا آمد که یا ایّوب چه کسی تو را چنین کرده که عبادت خدا کنی در حالی که مردم از آن غافلند؟ و حمد و تسبیح و تکبیر خدا گوئی در حالی که مردم از آن غافلند؟ آیا منّت می‌گذاری بر خدا با چیزی که خدا باید بر تو منّت گذارد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: ایّوب مقداری از خاک را گرفت و در دهانش گذاشت، و سپس از پروردگار عذرخواهی کرد و گفت: خدایا تو چنین کردی و بر من منّت گذاری پس خدای تعالی ملائکه‌ای را فرستاد، و پایش را بر زمین زد، و از آنجا آب بیرون آمد و ایّوب خود را در آن آب شست، و سلامتی خود را بازیافت، و حالش بهتر از قبل شد، و خدای تعالی بر او در آنجا باغی سرسبز رویانید، و اهل و مال و فرزندان و زراعتش را به او بازگردانید، و ملائکه‌ای با او نشست و سخن می‌گفت و با او مأنوس بود، همسر ایّوب آمد و با خودش لقمه نانی آورده بود، وقتی به محلّ قبلی ایّوب رسید ناگهان دید آنجا تغییر کرده و دو مرد نشسته‌اند، گریه کرد و فریاد زد ای ایّوب چه مصیبت و بلائی به تو رسیده‌است. ایّوب همسرش را صدا زد، و وقتی همسرش او را دید که خدای تعالی بدن و نعمتش را به او برگردانیده برای خدای تعالی سجده شکر به جای آورد، ایّوب دید زلفهای همسرش بریده و این بدان سبب بود که زن ایّوب از مردم برای ایّوب غذا می‌خواست ببرد و چون موهای زیبا داشت به او گفتند:



زلفه‌ایت را به‌ما به‌فروش تا به تو طعام بدهیم، پس موهایش را برید و به آنها داد و در مقابل آن برای ایوب از آنها طعام گرفت، وقتی ایوب دید موهای همسرش بریده غضبناک شد و سوگند یاد کرد که صد چوب به او بزند، بعداً همسرش به او خبر داد که سبب آن چنین و چنان بوده، ایوب از این پیش آمد غمناک شد و خدای تعالی به او وحی کرد: یک دسته صدتایی از چوب باریک خرما بگیرد و به او بزن تا به سوگندت عمل کرده باشی، ایوب یک خوشه و شاخه خرما مشتمل بر صد چوب برگرفت و یک بار به تن زنش زد، و بدین ترتیب از سوگندی که یاد کرده بود خارج شد. .... ۳۰۲

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند اهل و فرزندان او را که قبل از گرفتاری و بلای ایوب مرده بودند به او برگردانید، آنان که بعد از بلا و گرفتاری مرده بودند نیز برگردانید، همه آنها را زنده گردانید، با ایوب زندگی کرد. پس از آنکه خداوند به ایوب صحت و سلامتی‌اش را بازگردانید از او سؤال شد: از این همه مصیبت‌ها کدام یک بر تو سخت گذشت؟ گفت: شماتت دشمنان. .... ۳۰۳

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی بارانی از ملخ طلا به خانه‌اش ریخت و آنها را جمع کرد، وقتی باد چیزی از آنها را می‌برد بدنبال آن می‌دوید جبرئیل گفت: ای ایوب آیا سیر نمی‌شوی؟ ایوب گفت: چه کسی از روزی پروردگارش سیر می‌شود؟ .... ۳۰۳

از امام صادق علیه السلام از پدرش آمده است که فرمود: ایوب بدون گناه هفت سال مبتلا شد، انبیا علیهم السلام معصوم‌اند و گناه و فساد نمی‌کنند، مرتکب گناه صغیره و کبیره نمی‌شوند، فرمود: ایوب با آن همه گرفتاری و ابتلاء بوی تعفن و بد از او پدید نیامد، و صورت زشت و قبیحی پیدا نکرد، مدتی خون یا چرک و خون از او بیرون نیامد و کسی که او را دید ناپاک و پلید ندانست، کسی از او وحشت نکرد و هیچ وقت در بدن او کرم نیفتاد، این چنین خدای تعالی رفتار می‌کند با جمیع کسانی که آنها را مبتلا می‌کند از انبیا و اولیا خدا که بر او عزیز و مکرم هستند، بدان جهت مردم از او دوری می‌کردند که او فقیر و در ظاهر امر ضعیف بود، چون مردم به تأیید و فرج و منزلتی که از جانب خدای تعالی داشت جاهل بودند.

نبی ﷺ فرموده: بزرگترین بلاها در بین مردم به انبیا می‌رسد، سپس اولیاء، سپس هر کس که به آنها نزدیکتر است. و خداوند بدان جهت ایوب را مبتلا کرد و بلای بزرگی که با آن بلا گرفتاریها بر مردم آسان شود به او داد که مردم دیگر ادعای ربوبیت برای او نکنند در آن هنگام که ببینند خدای تعالی آنچه را که از نعمت‌های بزرگ خویش ذکر نموده به او داده و رسانده‌است، تا مردم بدین وسیله استدلال کنند بر اینکه ثواب از جانب خدا دو نوع است: ثواب استحقاقی و ثواب اختصاصی. و نیز دیگر مردم ضعیفی را به جهت ضعفش تحقیر نکنند و فقیری را به جهت فقرش کوچک شمارند، و نه مریضی را به جهت مرضش، بدانند که خداوند مریض می‌کند هر کس را که بخواهد و شفا می‌دهد هر کس را که بخواهد هر وقت و هر طور و به سبب هر چیزی که بخواهد، و آن عبرت قرار می‌دهد برای هر کس که بخواهد، او شقاوت و بدبختی قرار می‌دهد برای هر کس که بخواهد و سعادت و خوشبختی قرار می‌دهد برای هر کس که بخواهد و خدای تعالی در تمام این موارد در قضاء خویش عادل و در افعالش حکیم است و برای بندگانش جز آنچه که اصلح به حال آنها است انجام نمی‌دهد، هیچ نیرو و قوتی جز برای خدا نیست..... ۳۰۴

و ابن عباس از نبی ﷺ روایت کرده که فرمود: پروردگارم به من گفته: آیا می‌دانی که ملاء اعلی و فرشتگان در چه چیز بحث و گفتگو می‌کنند؟ گفتم: نه. گفت: بحث و اختصاص آنها در کفاره‌ها و در جهاست، اما کفاره‌ها عبارتند از کامل کردن وضو در صبح‌های سرد، قدم برداشتن به جماعت‌ها، انتظار نماز بعد از نماز. و اما درجه‌ها عبارتند از افشای سلام، اطعام طعام و نماز در شب در حالی که مردم خواب هستند..... ۳۱۵

از نبی ﷺ در خبری روایت شده که بر مشرکین عرب روی آورد و فرمود: شما چرا جز خدا بت‌ها را می‌پرستید؟ جواب دادند: ما بدین وسیله به خدا نزدیک می‌شویم و تقرب می‌جوئیم، رسول خدا ﷺ فرمود: آیا آن بت‌ها می‌شنوند و اطاعت و عبادت پروردگارش را می‌کنند تا شما با تعظیم آنها به خدا نزدیک شوید؟! گفتند: نه، رسول خدا ﷺ فرمود: پس شما آن بت‌ها را با دست خودتان

ساخته‌اید؟ گفتند: بلی، پس رسول خدا ﷺ فرمود: اگر آنها شما را بپرستند در صورتی که پرستش از آنها ممکن باشد سزاوارتر از این است که شما آنها را عبادت کنید، در صورتی که مأمور به تعظیم آنها نباشد و کسی که عارف به مصالح و عاقبت‌های شماست، در چیزی که شما را به آن تکلیف می‌کند حکیم باشد امر به تعظیم آن بت‌ها نکرده و نخواهد کرد. ۳۲۵.....

از امام صادق علیه السلام روایت شده که این آیه در مورد ابی‌الفضیل نازل شده‌است: او رسول خدا را ساحر می‌دانست و هروقت به سختی و مریضی دچار می‌شد پروردگارش را فرا می‌خواند و از آنچه که درباره‌ی رسول خدا ﷺ گفته بود توبه می‌کرد، وقتی خدا به او صحت و عافیت می‌داد، توبه را فراموش می‌کرد لذا خدای تعالی فرمود: «قل تمتع بکفرک قليلا» «انک من اصحاب النار» منظور از اینکه ریاست تو بر مردم بدون حق از جانب خدا و رسولش می‌باشد پس بگو کسی از کفرت بهرمنند شود که از تو اهل آتشی امام علیه السلام فرمود: سپس خدای تعالی جمله بعد از این آیه را درباره‌ی علی علیه السلام عطف نمود که از حال فضل او نزد خدای تعالی خبر می‌دهد و فرمود: «أمن هو قانت... تا آخر» ۳۳۲.....

چنانچه از امام صادق علیه السلام در این مورد وارد شده: او کسی است که حدیث را می‌شنود و همانطور که شنیده حدیث می‌کند، نه در آن چیزی زیاد می‌کند و نه چیزی از آن کم می‌کند. ۳۴۵.....

از امام صادق علیه السلام از این آیه سؤال شد فرمود: هرگاه خدا به تنهایی ذکر شود و اطاعت کسی را یادآوری نماید که خداوند امر به اطاعت از آل محمد علیهم السلام نموده‌است آنها که ایمان به جهان آخرت ندارند دل‌هایشان ناراحت و مشمئز می‌شود و هرگاه کسانی ذکر شوند که خداوند امر به اطاعت آنان فرموده‌است خوشحال می‌شوند. ۳۷۶.....

و از امام صادق علیه السلام وارد شده: خدای تعالی در کتاب خود شما را ذکر کرده آنجا که فرموده: «یا عبادی .... تا آخر» فرمود: به خدا سوگند از این آیه غیر شما را اراده نکرده‌است. ۳۸۴.....

و از امام باقر علیه السلام آمده‌است: این آیه در خصوص شیعه از اولاد فاطمه علیها السلام

- نازل شده است. .... ۳۸۴
- و از امام صادق علیه السلام آمده است: جز شما کسی بر دین ابراهیم علیه السلام نیست و جز از شما قبول نمی شود و گناهان جز شما بخشیده نمی شود. .... ۳۸۴
- از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده: در قرآن آیه ای گسترده تر و وسیع تر از «یا عباد الذین اسرفوا... تا آخر» نیست. .... ۳۸۴
- و از نبی صلی الله علیه و آله آمده: من در مقابل این آیه همه ی دنیا و آنچه که در آن هست دوست ندارم، یعنی همه ی دنیا را به این آیه نمی دهم. .... ۳۸۵
- دوستی علی علیه السلام حسنه و ثوابی که با آن هیچ گناهی ضرر نمی رساند، و مانند: قدر دین خود را بدانید، قدر دین خود را بدانید، و آنرا محکم بگیرد که در دین شما گناه بخشیده شده، و در غیر دین شما ثواب و حسنه قبول نمی شود. و مانند این سخن، حالا که فهمیدی هر عمل خیری که دلت می خواهد انجام بده، چه خیر کم، یا شر زیاد، و مانند: ولی و دوستدار علی جز حلال نمی خورد و مانند: خدای تعالی پنج چیز را بر خلقش واجب نموده، در چهار چیز ترخیص نموده و اجازه ی ترک داده و در یک چیز ترخیص نکرده است (که آن ولایت است). .. ۳۸۵
- از امام باقر علیه السلام در این باره آمده است: شدیدترین مردم از نظر حسرت خوردن در روز قیامت کسانی هستند که عدل و عدالت را توصیف نمودند ولی با آن مخالفت ورزیدند، در آن قول خدای تعالی است: «ان تقول نفس»... ۳۸۷
- از امام کاظم علیه السلام وارد شده: جنب الله امیرالمؤمنین علیه السلام است. .... ۳۸۷
- از امام باقر علیه السلام آمده است: ما جنب الله هستیم. .... ۳۸۷
- از امام سجاده علیه السلام و امام صادق علیه السلام آمده است: جنب الله علی علیه السلام است و آن حجت خدا بر خلق است در روز قیامت... ۳۸۷
- از امام رضا علیه السلام در این آیه وارد شده که فرمود: این آیه درباره ی ولایت علی علیه السلام است... ۳۸۷
- از علی علیه السلام آمده است: من جنب الله هستم و اخبار در این مورد بسیارست. .... ۳۸۷
- از امام باقر علیه السلام از این آیه سؤال شد فرمود: تفسیر آیه این است که اگر بعد

از خودت با ولایت علی به ولایت دیگری نیز دستور دهی عمل تو از بین می‌رود و از زیانکاران خواهی شد. .... ۳۹۴

از امام صادق علیه السلام روایت شده: اگر در ولایت غیر او را شریک بساوری، فرمود: بلکه خدا را عبادت کن به نحو عبادت اطاعت و از سپاسگزاران باش که برادر و پسر عمویت را کمک و یاد تو قرار دادم. .... ۳۹۴

امام صادق علیه السلام فرمود: پروردگار زمین امام زمین است، پرسیده شد: آنگاه که خروج کند چه می‌شود؟ فرمود: آن وقت مردم از نور آفتاب و نور ماه بی‌نیاز می‌شوند و به نور امام اکتفا می‌کنند. .... ۴۰۱

از امام صادق علیه السلام آمده است: آنگاه که قائم ما قیام کند زمین با نور پروردگارش روشن می‌شود، بندگان از نور آفتاب و نور ماه بی‌نیاز می‌شوند و تاریکی از بین می‌رود، و همه‌ی این مطالب در عالم صغیر اشاره به تولد دوّم و ظهور ملکوت امام است. .... ۴۰۱

از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام آمده است: هر کس سوره‌ی «زمر» را بخواند و آنرا بر زبانش سبک شمارد خداوند به او شرف دنیا و آخرت را عطا می‌کند و او را بدون مال و عشیره عزیز می‌نماید تا آنجا که هیبت او هر بیننده‌ای را می‌گیرد، جسد او بر آتش حرام می‌شود و در بهشت برای او هزار شهر بنا می‌شود که در هر شهری هزار قصر و در هر قصر یکصد حوریه است، در عین حال برای او دو چشمه‌ی جاری و دو چشمه‌ی جوشان آب گوارا و دو بهشت دارای درختان سبز و خرم و دارای حورانی که در سراپرده‌های خود مستورند، در آن بهشت‌ها میوه‌ها و نعمتهای گوناگون است. و از هر نوع میوه یک جفت است. .... ۴۰۶

از امام رضا علیه السلام نقل شده است: مقصود کسانی است که به ولایت ما ایمان آورده باشند. .... ۴۱۲

از امام صادق علیه السلام آمده است: خداوند فرشتگانی دارد که گناهان را از پشت شیعیان ما ساقط می‌کنند و از بین می‌برند همانطور که باد برگ درختان را در پائیز می‌اندازد. و این است معنای قول خدای تعالی: «الذین یحملون

العرش...» فرمود: استغفار ملائکه به خدا سوگند بر شما است، نه بر این مردم. ۴۱۳.....

و نیز از امام صادق علیه السلام وارد شده: هرگاه به سوی توحید خداوند و اهل ولایت فرا خوانده شوید کافر می شوید. ۴۲۱.....

از امام سجّاد علیه السلام وارد شده: هرگاه یکی از شما بگوید: «لا اله الا الله» بگوید: «الحمد لله رب العالمین» که خداوند می فرماید: «هو الحی... تا آخر آیه» که ظاهر آیه امر به انشاء حمد هنگام توحید اوست. ۴۶۵.....

از امام باقر علیه السلام آمده است: اینان (ناصبی‌ها) از اهل قبله هستند که برای آنان گودالی از آتش کنده می‌شود، آتشی که خداوند در مشرق خلق کرده‌است و از آن آتش شراره، شعله و دود و گرما و داغی به آنان می‌رسد تا روز قیامت، سپس بازگشت و اعمال آنان به سوی آتش است و در آتش می‌سوزند، سپس به آنان گفته می‌شود: کجاست آن کسی که جز خدا او را شریک خدا قرار می‌دادید؟- یعنی کجاست آن امامی که آن را برای خود پیشوا قرار دادید و امامی را که خداوند او را برای مردم قرارداد داده ترک کردید؟! ۴۷۲.....

## فهرست اخبار متن

عن الصادق عليه السلام: و الله ما هي تماثيل الرجال و النساء و لكنّها الشجر و شبهه. .... ٥٤٠

روى عن الرضا عليه السلام: انّ سليمان بن داود عليه السلام قال ذات يوم لاصحابه: انّ الله تعالى وهب لى ملكاً لا ينبغي لاحدٍ من بعدى سحر لى الرّيح و الانس و الجنّ و الطّير و الوحوش و علّمنى منطق الطّير و اءاتانى من كلّ شىء، و مع جميع ما اوتيت من الملك ما تمّ لى سرور يومٍ الى اللّيل و قد احببت ان ادخل قصرى فى غدٍ فاصعد اعلاه و انظر الى ممالكى و لاتأذّنوا لاحدٍ على لثلا يرد على ما ينغص على يومى، قالوا: نعم، فلمّا كان من الغد اخذ عصاه بيده و صعد الى اعلى موضع من قصره و وقف متّكئاً على عصاه ينظر الى ممالكه مسروراً بما اوتى فرحاً بما اعطى اذ نظر الى شابّ حسن الوجه و اللباس قد خرج عليه من بعض زوايا قصره فلمّا بصر به سليمان عليه السلام قال له: من ادخلك الى هذا القصر؟ و قد اردت ان اخلو فيه اليوم؟ فباذن من دخلت؟ - قال الشابّ: ادخلنى هذا القصر ربّه و باذنه دخلت، فقال: ربّه احقّ به منّى: فمن انت؟ - قال انا ملك الموت، قال: و فيما جئت؟ - قال: جئت لاقبض، قال: امض لما امرت به فهذا يوم سرورى، و ابى الله عزّوجلّ ان يكون لى سرور دون لقائه، فقبض ملك الموت روحه و هو متّكئ على عصاه، فبقى سليمان عليه السلام متّكئاً على عصاه و هو ميّت ما شاء الله و الناس ينظرون اليه و هم يقدّرون أنّه حىّ فافتتنوا فيه و اختلفوا، فمنهم من قال: قد بقى سليمان عليه السلام متّكئاً على عصاه هذه الايام الكثيرة و لم يتعب و لم ينم و لم يأكل و لم يشرب، أنّه لربنا الذى يجب علينا ان نعبده. و قال قوم: انّ سليمان عليه السلام ساحرٌ و أنّه يرينا أنّه واقف متّكئ على عصاه بسحر اعيننا، و ليس كذلك فقال المؤمنون: انّ سليمان عليه السلام هو عبد الله و نبيّه يدبّر الله امره بما يشاء فلمّا اختلفوا بعث الله عزّوجلّ الارضة فدبّت فى عصاه فلمّا اكلت جوفها انكسرت العصا و خرّ سليمان عليه السلام من قصره على وجهه، فشكرت الجنّ للارضة صنيعها فلاجل ذلك لا توجد الارضة فى مكانٍ الاّ و عندها ماءٌ و طين و ذلك قول الله عزّوجلّ: فلمّا قضينا عليه الموت مادّ لهم على موته اّلاً دابة الارض تأكل منسأته يعنى عصاه فلمّا خرّ تبينت الجنّ ان لو

كانوا «الآية» ثم قال الصادق ۷، والله ما نزلت هذه الآية هكذا وإنما نزلت فلما خَرَّ  
تبيّنت الانس أنّ الجنّ لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين. ۵۴۳..  
و عن النبي ﷺ: عاش سليمان بن داود سبعمائة سنة و اثنى عشرة  
سنة. ۵۴۳.....

عن النبي ﷺ أنّه سئل عن سبأ أ رجل هو ام امرأة؟ - فقال: هو رجل من  
العرب و لّد عشرةً تيامن منهم ستّة و تشاءم منهم اربعة فاما الذين تيامنوا فالازد  
و كندة و مذحج و الاشعرون و انمار و حمير، ما انمار؟ قال: الذين منهم خثعم و  
بجيلة، و اما الذين تشاءموا فعاملة و جزام و لحم و غسان. ۵۴۳.....  
ورد عن الصادق عليه السلام في تنزيلها أنّه قال: هؤلاء قومٌ كانت لهم قرىّ متّصلة  
ينظر بعضهم الى بعض و انهازّ جارية و اموالٌ ظاهرة فكفروا نعم الله عزّوجلّ و  
غيّروا ما بانفسهم من عافية الله، فغيّر الله ما بهم من نعمة و انّ الله لا يغيّروا ما  
بانفسهم، فارسل الله عليهم سيل العرم ففرّق قراهم و خرّب ديارهم و ذهب  
بأموالهم و ابدلهم مكان جنتيهم جنتين ذواتي اكل خمط و اثل و شيء من سدرٍ  
قليل. ۵۴۷.....

ورد عن الباقر عليه السلام أنّه قال: بل فينا ضرب الله الامثال في القرءان فنحن  
القرى التي بارك الله فيها و ذلك قول الله عزّوجلّ فيمن اقرّ بفضلنا حيث امرهم ان  
يأتونا فقال: و جعلنا بينهم و بين القرى التي باركنا فيها، اي جعلنا بينهم و بين  
شيعتهم القرى التي باركنا فيها قرىّ ظاهرة، و القرى الظاهرة الرّسل و الثّقلة عتّا  
الى شيعتنا و فقهاء شيعتنا و قوله سبحانه: و قدّرنا فيها السّير فالسّير مثل للعلم  
سير به فيها ليالي و اياماً مثل ما يسير من العلم في الليالي و الايام عتّا اليهم في  
الحلال و الحرام و الفرائض و الاحكام ءامين فيها اذا أخذوا عن معدنها الّذي  
امروا ان يأخذوا منه ءامين من الشكّ و الضّلال و الثّقلة من الحرام الى  
الحلال. ۵۵۰.....

ورد عن ابي جعفر عليه السلام أنّه قال: لما اخذ رسول الله ﷺ بيد علي عليه السلام يوم  
الغدیر صرخ ابليس في جنوده صرخةً لم يبق منهم احد في برٍّ و لا بحرٍ الاّ فعلاً ان  
تمّ لم يعص الله ابدًا، فقالوا: يا سيّدنا ان كنت لآدم، فلما قال المنافقون ينطق عن



الهُوى، قال احدُهما لصاحبه: امار ترى عينيه تدوران في رأسه كأنه مجنون، يعنون رسول الله ﷺ صرخ ابلِس صرخةً بطربٍ فجمع اوليائه فقال: اما عملتم ائى كنت لآدم من قبل؟ - قالوا، نعم، قال: نعم نقض العهد و لم يكفر بالربِّ و هؤلاء نقضوا العهد و كفروا بالرسول ﷺ، فلما قبض رسول الله ﷺ و اقام الناس غيره على ﷺ لبس تاج الملك و نصب منبراً و قعد في الزينة و جمع خيله و رجله. ثم قال لهم: اطربوا لا يطاع الله حتى يقام امام، و تلا ابو جعفر ﷺ و لقد صدق عليهم ابلِس ظنه (الى آخر الحديث). . . . . ٥٥٠

و عن الباقر ﷺ في حديث: ما من احدٍ من الاولين و الآخرين الا و هو محتاج الى شفاعته رسول الله ﷺ يوم القيامة ثم قال: ان رسول الله ﷺ الشفاعة في ائمه و لنا الشفاعة في شيعتنا و لشيعتنا الشفاعة في اهلهم، و ان المؤمن ليشفع في مثل ربيعة و مضر، و ان المؤمن ليشفع حتى خادمه يقول: يا رب حق خدمتى كان يقينى الحرّ و البرد. . . . . ٥٥٣

و في خبرٍ عن الباقر ﷺ و ذلك ان اهل السماوات لم يسمعوا حياً فيما بين ان بعث عيسى بن مريم ﷺ الى ان بعث محمد ﷺ فلما بعث الله جبرئيل ﷺ الى محمد ﷺ سمع اهل السماوات صوت وحي القرءان كوقع الحديد على الصفا فصعق اهل السماوات فلما فرغ من الوحي انحدر جبرئيل ﷺ كلما مرّ باهل سماء فزع عن قلوبهم يقول كشف عن قلوبهم فقال بعضهم لبعض: ماذا قال ربكم؟ قالوا الحقّ و هو العلى الكبير. . . . . ٥٥٣

عن الصادق ﷺ في حديث: و ارسله كافةً الى الابيض و الاسود و الجنّ و الانس. . . . . ٥٥٥

و عنه ﷺ انه قال لرجل: اخبرنى عن الرسول ﷺ كان عامّاً للناس؟ اليس قد قال الله عزّوجلّ في محكم كتابه و ما ارسلناك الا كافةً للناس، لاهل الشرق و الغرب و اهل السماء و الارض من الجنّ و الانس هل بلغ رسالته اليهم كلهم؟ - قال: لا ادرى، قال: ان رسول الله ﷺ لم يخرج من المدينة فكيف ابلغ اهل الشرق و الغرب؟! ثم قال: ان الله تعالى امر جبرئيل ﷺ فاختلع الارض بريشة من جناحه و نصبها لرسول الله ﷺ فكانت بين يديه مثل راحته في كفّه ينظر الى اهل الشرق

والغرب و يخاطب كل قوم بالسنتهم و يدعوهم الى الله عزوجل و الى نبوته  
 بنفسه فما بقيت قرية و لامدينة الا و دعاهم النبي ﷺ بنفسه. ۵۵۶.....

و في كثير من الاخبار مضمون انه لا يبقى ارض الا نودي فيها بشهادة ان لا  
 اله الا الله، و ان محمداً رسول الله ﷺ لكن في في الرجعة او في ظهور  
 القائم ﷺ. ۵۵۶.....

و روى أنهم يسرون التدامة في النار اذا رأوا ولي الله، فقيل: يا بن  
 رسول الله ﷺ و ما يغنيهم اسرارهم التدامة و هم في العذاب؟ - قال: يكرهون  
 شماتة الاعداء. ۵۵۸.....

و لذلك ورد عن الصادق ﷺ انه قال لمن ذكر الاغنياء و وقع فيهم: اسكت،  
 فان الغني اذا كان وصولاً برحمه و بازاً باخوانه اضعف الله له الاجر ضعفين لان  
 الله يقول: و ما اموالكم و لا اولادكم (فقرأ الى آخر الآية). ۵۶۰.....

و ورد ان ابابصير قال: ذكرنا عند ابي جعفر ﷺ من الاغنياء من الشيعة  
 فكأته كره ما سمع متاً فيهم، فقال: يا ابا محمد اذا كان المؤمن غنياً رحيماً وصولاً  
 له معروف الى اصحابه اعطاه اجر ما ينفق في البر اجره مرتين ضعفين لان الله  
 عزوجل يقول و ما اموالكم فقراً الآية الى آخرها. ۵۶۰.....

عن النبي ﷺ: من صدق بالخلف جاد بالعطية. ۵۶۱.....

و عن علي ﷺ: من بسط يده بالمعروف اذا وجده يخلف الله له ما انفق في  
 دنياه و يضاعف له في آخرته. ۵۶۲.....

و قيل للصادق ﷺ: اني انفق و لا ارى خلفاً، قال: افتري الله عزوجل اخلف  
 وعده؟ - قيل: لا، قال: فبم ذلك؟ - قيل: لا ادري؟ قال ﷺ: لو ان احدكم اكتسب  
 المال من حله لم ينفق درهماً الا اخلف عليه. ۵۶۲.....

عن هشام بن عمار رفعة قال، قال المعصوم ﷺ كذب الذين من قبلهم  
 رسلهم ﷺ و ما بلغ ما آتينا رسلهم معاشر ما آتينا محمداً ﷺ و آل محمد ﷺ.

۵۶۷.....

و قد ورد في اخبار كثيرة ان المراد بالواحدة ولاية علي ﷺ. ۵۶۸.....

روى عن يعقوب بن يزيد انه قال: سألت ابا عبد الله ﷺ عن قوله الله

عزوجل: قل انما اعظكم بواحدة؟ - قال: بالولاية، قلت: وكيف ذلك؟ - قال: انه لما نصب النبي ﷺ امير المؤمنين ﷺ للناس، فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اعتبس رجل..... ٥٦٨

و قال: ان محمداً ﷺ ليدعو كل يوم الى امرٍ جديدٍ و قد بدأ باهل بيته يملكم رقابنا، فأنزل الله عزوجل على نبيه قرءاناً فقال له: قل انما اعظكم بواحدة، فقد اذيت اليكم ما افترض ربكم عليكم، قلت: فما معنى قوله عزوجل ان تقوموا لله مثنى و فرادى؟ - فقال: اما مثنى يعنى طاعة رسول الله ﷺ و طاعة أمير المؤمنين ﷺ و اما قوله فرادى يعنى طاعة الامام من ذريتتهما من بعدهما، و لا و الله يا يعقوب ما عنى غير ذلك..... ٥٦٩

روى عن الرضا ﷺ انه دخل رسول الله ﷺ مكة و حول البيت ثلاثمائة و ستون صنماً فجعل يطعنهما بعودٍ فى يده و يقول: جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً، جاء الحق و ما يبدئ الباطل و ما يعيد..... ٥٧٢

كما فى الخبر عن الباقر ﷺ: لكأتى انظر الى القائم ﷺ و قد اسند ظهره الى الحجر (الى ان قال) فاذا جاء الى البيداء يخرج اليه جيش السفينائى فيامر الله عزوجل الارض فتأخذ باقدامهم و هو قوله عزوجل: و لوترى اذ فرعوا فلا فوت و اخذوا من مكان قريب (و قالوا: امناً بهى) يعنى بالقائم ﷺ او بمحمد ﷺ. ٥٧٢

عن النبي ﷺ انه ذكر فتنة تكون بين اهل المشرق و المغرب، قال: فيناهم كذلك يخرج عليهم السفينائى من الوادى اليابس فى فور ذلك حتى ينزل دمشق فيبعث جيشين، جيشاً الى المشرق و اخر الى المدينة حتى ينزلوا بارض بابل من المدينة الملعونة يعنى بغداد فيقتلون فيها اكثر من ثلاثة الاف، و يفضحون اكثر من مائة امرئة، و يقتلون بها ثلاث مائه كبش من بنى العباس. ثم ينحدرون الى الكوفة فيخربون ما حولها ثم يخرجون متوجهين الى الشام فيخرج راية هدى من الكوفة فتلحق ذلك الجيش فيقتلوانهم لا يفلت منهم مخبر، و يستنقذون ما فى ايديهم من السبى و الغنائم، و يحل الجيش الثانى بالمدينة فينهونها ثلاثة ايام بلياليها. ثم يخرجون متوجهين الى مكة حتى اذا كانوا بالبيداء بعث الله جبرئيل، يا جبرئيل اذهب فأبددهم، فيضربها برجله ضربة يخسف الله بهم عندها و

لايفلت منهم الا رجلا من جهينة فلذلك جاء القول: و عند جهينة الخير اليقين،  
 فذلك قوله و لو ترى اذ فرعوا (الآية). ..... ۵۷۴

و قد ورد عن النبي ﷺ انه الوجه الحسن و الصوت الحسن و الشعر  
 الحسن..... ۵۷۶

و عن الثمالي قال: دخلت على علي بن الحسين عليه السلام فاحتبست في الدار  
 ساعة ثم دخلت البيت و هو يلتقط شيئاً و ادخل يده من وراء الستر فناوله من كان  
 في البيت، فقلت: جعلت فداك هذا التي أراك تلتقطه اي شيء هو؟ - قال: فضلة من  
 زغب الملائكة نجمعه اذا خلونا نجعله مسبحاً لاولادنا، فقلت: جعلت فداك فأتهم  
 ليأتونكم؟ - فقال: يا با حمزة احمونا على تكأتنا..... ۵۷۷

و عن الصادق عليه السلام: الكلم الطيب قول المؤمن: لا اله الا الله،  
 محمداً رسول الله ﷺ، علي ولي الله عليه السلام و خليفة رسول الله ﷺ، و العمل الصالح  
 الاعتقاد بالقلب ان هذا هو الحق من عند الله لا شك فيه من رب العالمين. .. ۵۸۲

و عنه عليه السلام في هذه الآية قال: و لا يتناهل البيت، و اومي بيده الى صدره،  
 فمن لم يتولنا لم يرفع الله له عملاً..... ۵۸۲

و عن الباقر عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: ان لكل قول مصداقاً من عمل  
 يصدقه او يكذبه فاذا قال ابن ادم و صدق قوله بعمل رفع قوله بعمله، و اذا قال و  
 خالف عمله قوله ردّ قوله على عمله الخبيث و هو في النار..... ۵۸۲

و ما ورد عن الصادق عليه السلام انه يبعث عبدالمطلب امّة واحدة عليه بهاء  
 الملوك و سيماء الانبياء عليهم السلام و ذلك انه اول من قال بالبداء فالمقصود انه اول من  
 حقق البداء في حقه تعالى و الا فأكثر الانبياء عليهم السلام و السلف كانوا قائلين بالبداء كما  
 وصل الينا من اخبارنا..... ۵۸۸

في حديث عن الباقر عليه السلام: لم يمتم محمد ﷺ الا و له بعث نذير قال: فان  
 قيل، لا، فقد ضيع رسول الله ﷺ من في اصلاب الرجال من امته، قيل: و ما يكفيهم  
 القراءان؟ - قال: بلى، ان وجدوا له مفسراً، قيل: و ما فسرّه رسول الله ﷺ؟ - قال:  
 بلى، قد فسرّه لرجل واحد و فسرّ للامة شأن ذلك الرجل و هو  
 علي بن ابي طالب عليه السلام..... ۵۹۳

عن الصادق عليه السلام يعني بالعلماء من صدق قوله فعله و من لم يصدق قوله فعله فليس بعالم ..... ٥٩٦

و عن السجاد عليه السلام: ما العلم و بالله و العمل الا الفان مؤتلفان، فمن عرف الله خافه و حثه الخوف على العمل بطاعة الله، و ان ارباب العلم و اتباعهم الذين عرفوا الله فعملوا له و رغبوا اليه و قد قال الله: انما يخشى الله من عباده العلماء. .... ٥٩٦

فانه ورد عنهم عليهم السلام ان شيعتنا الفاطميون و العلويون و الهاشميون. ٦٠٠

و عن الصادق عليه السلام: الظالم يحوم حول نفسه، و المقتصد يحوم حول قلبه، و السابق يحوم حول ربه ..... ٦٠٠

و عن النبي صلى الله عليه و آله في حديث يذكر فيه ما اعد الله لمحبي عليه السلام يوم القيامة اثم اذا دخلوا منازلهم وجدوا الملائكة يهتونهم بكرامة ربهم حتى اذا استقرتوا قرارهم قيل لهم: هل وجدتم ما وعد ربكم حقاً؟ - قالوا: نعم، ربنا رضينا فارض عنا، قال: برضاى عنكم و بحبكم اهل البيت نبى حلتم دارى و صافحتم الملائكة فهنيئاً هنيئاً عطاءً غير مجذوذٍ ليس فيه تنغيص فعندها قالوا: الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن «الآية» ..... ٦٠٢

و عن ابي جعفر عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه و آله سئل عن قول الله عز وجل: يوم نحشر المتقين الى الرحمن و فداً. - فقال: يا على ان الوفد لا يكونون الا ركبانا «و ساق الحديث الى ان قال» فاذا دخل الى منزله فى الجنة وضع على رأسه تاج الملك و الكرامة و البس حلة الذهب و الفضة و الدرّ منظومة فى الاكليل تحت التاج «قال» و البس سبعين حلة بالوانٍ مختلفةٍ و ضروبٍ مختلفةٍ منسوجة بالذهب و الفضة و اللؤلؤ و الياقوت الاحمر فذلك قوله عز وجل: و يحلون فيها من اساور من ذهبٍ و لؤلؤاً و لباسهم فيها حرير. .... ٦٠٣

روى عن عليه السلام انه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: يا على ما بين من يحبك و بين ان يرى ما يقربه عيناه الا ان يعاين الموت، ثم تلا: ربنا اخرجنا نعمل صالحاً غير الذى كنا نعمل يعنى اعداء عليه السلام. .... ٦٠٣

و فى خبر ان العبد لفى فسحة من امره ما بينه و بين اربعين سنة و بعد ذلك

- یوحی الله الى ملائكة انى قد عمّرت عبدى عمراً فغلظا و شددا و احفظا عليه قليل  
 عمله و كثيره و صغيره و كبيره. ۶۰۴.....
- و فى خبر: العمر الذى اعذر الله فيه الى ابن ادم ستون سنة. ۶۰۴.....
- و فى خبر آخر عن النبى ﷺ: من عمّره الله ستين سنة فقد أعذر  
 اليه. ۶۰۴.....
- عن ابى عبد الله عليه السلام انه قال: من قرأ سورة يس فى عمره مرّة كتب الله له  
 بكلّ خلقٍ فى الدنيا و بكلّ خلقٍ فى الآخرة و فى السماء بكلّ و احد الفى الف  
 حسنة، و محاه عنه مثل ذلك و لم يصبه فقر و لا غرم و لا هدم و لا نصب و لا جنون  
 و لا جذام و لا وسواس و لا داء يضرّه، و خفف الله عنه سكرات الموت و احواله و  
 ولى قبض روحه، و كان ممن يضمن الله له السّعة فى معيشته و الفرح عند لقائه و  
 الرضا بالثواب فى آخرته، و قال الله تعالى لملائكته اجمعين من فى السموات و  
 من فى الارض: قد رضيت عن فلان فاستغفروا له. ۶۰۹.....
- و فى خبرٍ منسوبٍ الى الصادق عليه السلام اشعارٌ بانّ المعنى لتنذر بولاية  
 أمير المؤمنين عليه السلام. ۶۱۰.....
- فى الخبر المنسوب الى الصادق عليه السلام انه قال: فهم لا يؤمنون بالله و بولاية  
 على عليه السلام و من بعده. ۶۱۲.....
- نقل عن الباقر عليه السلام انّ الله ارسل الى مدينة انطاكية رجلين فجاءهم بما لا  
 يعرفون فغلظوا عليهما فأخذوهما و حبسوهما فى بيت الاصنام «الى آخر الحديث  
 المذكور فى التفسير». ۶۱۳.....
- و فى روايةٍ بعث عيسى عليه السلام هذين الرّسولين فأتيا انطاكية و لم يصلا الى  
 ملكها و طالت مدّة مقامهما فخرج الملك ذات يوم فكبّرا فأخذهما الملك و  
 حبسهما فى بيت الاصنام فبعث عيسى عليه السلام شمعون الصّفا رأس الحواريين فدخل  
 شمعون البلدة منكراً و نصر الرّسولين و ادخل الملك و اهل البلدة فى الدّين كما فى  
 التفسير. ۶۱۴.....
- و عن النبى ﷺ انه قال: الصّدّيقون ثلاثة: حبيب التّجار مؤمن ءال يس، و  
 حزقيل مؤمن ءال فرعون، و على بن أبى طالب عليه السلام. ۶۱۵.....

عن الباقر عليه السلام يعنى قبض محمد صلى الله عليه وآله و ظهرت الظلمة فلم يبصروا فضل  
اهل بيته..... ٦١٧

روى عن الاشعث بن حاتم، قال: كنت بخراسان حيث اجتمع الرضا عليه السلام و  
الفضل بن سهل و المأمون بمرور فوضعت المائة فقال المأمون: ان رجلاً من  
بنى اسرائيل سأل بالمدينة فقال: النهار خلق قبل ام الليل، فما عندكم؟ قال: فأداروا  
الكلام فلم يكن عندهم فى ذلك شىء فقال الفضل للرضا عليه السلام: اخبرنا بها اصلحك  
الله، قال: نعم، من القرءان ام من الحساب؟ قال الفضل: من جهة الحساب، فقال:  
قد علمت يا فضل ان طالع الدنيا السرطان و الكواكب فى مواضع شرفها فزحل فى  
الميزان و المشتري فى سرطان و الشمس فى الحمل و القمر فى الثور فذلك يدل  
على كينونة الشمس فى الحمل فى العاشر من الطالع فى وسط السماء فالنهار خلق  
قبل الليل، و فى قوله تعالى: لا الشمس ينبغى لها ان تدرك القمر و لا الليل سابق  
النهار اى قد سبقه النهار..... ٦١٩

و عن الصادق عليه السلام خلق النهار قبل الليل، و الشمس قبل القمر، و الارض قبل  
السماء..... ٦١٩

و فى خبر: و خلق الثور قبل الظلمة..... ٦١٩

و عن الصادق عليه السلام معناه اتقوا ما بين ايديكم من الذنوب و ما خلفكم من  
العقوبة..... ٦٢٠

فى حديث: تقوم الساعة و الرجلان قد نشرا ثوبهما يتبايعانه فما يطويانه  
حتى تقوم، و الرجل يرفع اكلته الى فيه فما تصل الى فيه حتى تقوم، و الرجل  
يليط حوضه ليستقى ما شيبته فما يسقيها حتى تقوم، و قيل: هم يختصمون هل ينزل  
بهم العذاب ام لا؟..... ٦٢٢

عن الباقر عليه السلام: ان القوم كانوا فى القبور فلما قاموا حسبوا انهم كانوا  
نياماً..... ٦٢٢

نسب الى علي عليه السلام انه قرأ من بعثنا بمن الجارة و المصدر..... ٦٢٣

عن الصادق عليه السلام: شغلوا بافتضاض العذارى..... ٦٢٣

عن الباقر عليه السلام انه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اذا جلس المؤمن على سريرته

فرحاً..... ۶۲۴.....  
يَكْسِبُونَ) عن الباقر عليه السلام و ليست تشهد الجوارح على مؤمنٍ اّما تشهد  
على من حَقَّت عليه كلمة العذاب، فامّا المؤمن فيعطى كتابه بيمينه قال الله  
عزّوجلّ فامّا من اوتى كتابه بيمينه فاولئك يقرؤن كتابهم و لا يظلمون  
فتيلاً..... ۶۲۵.....  
(لِيُنذِرَ)القرءان او محمّد صلى الله عليه وآله (مَنْ كَانَ حَيًّا)بالفطرة كما عن علي عليه السلام انه  
فسره بمن كان عاقلاً..... ۶۲۷.....  
و عن الصادق عليه السلام: انّ الرّوح مقيمة في مكانها، روح المحسن في ضياء و  
فسحة و روح المسيء في ضيق و ظلمة، و البدن يصير تراباً كما منه خلق، و ما  
تقذف به السباع و الهوامّ من اجوافها ممّا اكلته و مرّفته كلّ ذلك في التّراب  
محفوظ عند من لا يعزب عنه مثقال ذرّة في ظلمات الارض، و يعلم عدد الاشياء و  
وزنها، و انّ تراب الرّوحاتيين بمنزلة الّذهب في التّراب، فاذا كان حين البعث  
امطرت الارض مطر التّشور فتربوا الارض ثمّ تمخض مخض السّقاء فيصير تراب  
البشر كمصير الّذهب من التّراب اذا غسل بالماء، و الرّيد من اللّبن فيجمع تراب كلّ  
قالب الى قابلة فينتقل باذن الله القادر الى حيث الرّوح فتعود الصّور باذن المصوّر  
كهيتها و تلج الرّوح فيها فاذا قد استوى لا ينكر من نفسه شيئاً..... ۶۳۱.....  
و عنه عليه السلام في نزول الآيّة قال: جاء ابيّ بن خلف فاخذ عظماً بالياً من حائط  
ففتّه ثمّ قال: يا محمّد صلى الله عليه وآله اذا كُنّا عظماً و رفاتاً ائنّا لمبعوثون خلقاً؟..... ۶۳۱.....  
عن الصادق عليه السلام: و امّا الجدل بالّتي هي احسن فهو ما امر الله به نبيّه صلى الله عليه وآله  
ان يجادل به من جحد البعث بعد الموت و احياءه له فقال حاكياً: و ضرب لنا مثلاً و  
نسى خلقه (الآيّة) فأراد من نبيّه صلى الله عليه وآله ان يجادل المبطل الّذى قال: كيف يجوز  
ان يبعث هذه العظام و هي رميم؟! قال: قل يحييها الّذى انشأها اوّل مرّة افيعجز من  
ابتدأه لا من شيء ان يعيده بعد ان يبلى بل ابتدأه اصعب عندكم من اعادته ثمّ  
قال: الّذى جعل لكم من الشّجر الاخضر ناراً اي اذا كمن النّار الحارّه في الشّجر  
الاخضر الرّطب ثمّ يستخرجها فعزّفكم انه على اعادة من بلى اقدر ثمّ قال: او ليس  
الّذى خلق السّماوات و الارض بقادر (الآيّة) اي اذا كان خلق السّماوات و الارض



اعظم و ابعده في اوهامكم و قدركم ان تقدروا عليه من اعادة البالي، فكيف  
جوزتم من الله خلق هذا الاعجب عندكم و الاصعب لديكم و لم تجوزوا منه ما هو  
اسهل عندكم من اعادة البالي..... ٦٣٢

لكن عن الباقر عليه السلام في هذه الآية يقول: الحق و النبوة و الكتاب و الايمان  
في عقبه و ليس كل من في الارض من بنى ادم من ولد نوح عليه السلام قال الله عز وجل  
في كتابه احمل فيها من كل زوجين اثنين و اهلك الّا من سبق عليه القول منهم و  
من امن و ما امن معه الّا قليل و قال ايضاً ذرّية من حملنا مع نوح، فاقوال معنى  
الآية على هذا جعلنا ذرّية هم الباقيين بالكتاب و النبوة و ان كان غيرهم ايضاً باقيين  
بالحيوة الحيوانية..... ٦٤٤

فانه ورد عن الصادق عليه السلام في حديث؛ و بشرهم نوح بهود عليه السلام و امرهم  
باتباعه و ان يقيموا الوصية كل عام فينظروا فيها و يكون عيداً لهم كما امرهم  
ءادم عليه السلام فظهرت الجبرية من ولد حام و يافث فاستخفي ولد سام بما عندهم من  
العلم و جرت على سام بعد نوح عليه السلام الدولة لسام و يافث و هو قول الله عز وجل و  
تركنا عليه في الاخرين، يقول تركت على نوح دولة الجبارين و يعزّي الله  
محمدًا صلى الله عليه و آله و سلم بذلك، قال في هذا الخبر و ولد لحام السند و الهند و الحبش، و ولد  
لسام العرب و العجم و جرت عليهم الدولة و كانوا يتوارثون الوصية عالم بعد  
عالم حتى بعث الله عز وجل هودًا عليه السلام..... ٦٤٧

و عن الباقر عليه السلام يهنئكم الاسم، قيل و ما هو؟ قال الشيعة، قيل: انّ الناس  
يعيروننا بذلك، قال: اما تسمع قول الله تعالى و انّ من شيعته لابراهيم و قوله:  
فاستغائه الذي من شيعته على الذي من عدوه..... ٦٤٨

كما ورد عن الصادق عليه السلام انّ الله لما خلق ابراهيم عليه السلام كشف له عن بصره  
فرأى الانوار الخمسة فقال: ما هذه الانوار؟ فقال الله تعالى: هذه نور محمد صلى الله عليه و آله و سلم و  
على عليه السلام و فاطمة عليها السلام و الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام و رأى تسعة انوار قد حوّابهم  
فقال: ارى تسعة انوار قد حوّابهم فقال: هؤلاء الائمة: من ولد على عليه السلام و  
فاطمة عليها السلام و سمّاهم له، فقال ابراهيم: الهى و سيدي ارى انواراً قد احادقوا بهم  
لا يحصى عددهم الّا انت، قيل: يا ابراهيم هؤلاء شيعتهم شيعة امير المؤمنين عليه السلام

فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ اِبْرَاهِيمَ: اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنْ شِيْعَةِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عليه السلام قَالَ، فَقَالَ تَعَالَى:  
 وَاِنَّ مِنْ شِيْعَتِهِ لَ اِبْرَاهِيْمَ. .... ۶۴۸

وَعَنِ الصّٰدِقِ عليه السلام اَنَّهُ حَسِبَ فَرَأَى مَا يَحِلُّ بِالْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَالَ: اِنِّيْ سَقِيْمٌ لِّمَا  
 يَحِلُّ بِالْحُسَيْنِ عليه السلام. .... ۶۵۰

وَعَنِ الصّٰدِقِ عليه السلام وَ اَللّٰهُ مَا كَانَ سَقِيْمًا وَّ مَا كَذَبَ. .... ۶۵۰

وَعَنِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عليه السلام فِي بَيَانِهِ فِذْهَابِهِ اِلَى رَبِّهِ تَوَجُّهَهُ اِلَيْهِ عِبَادَةً وَّ  
 اجْتِهَادًا وَّ قَرْبَةً اِلَى اَللّٰهِ جَلَّ وَّ عَزَّ. .... ۶۵۱

وَقَرَأَ عَلٰى عليه السلام وَ الصّٰدِقِ عليه السلام فَلَمَّا سَلَّمَا مِنَ التَّسْلِيْمِ وَ رَوَى عَنِ الصّٰدِقِ عليه السلام  
 اَنَّهُ سَأَلَ: كَمْ كَانَ بَيْنَ بَشَارَةِ اِبْرَاهِيْمَ عليه السلام بِاسْمَاعِيْلَ وَ بَيْنَ بَشَارَتِهِ بِاسْحَاقَ؟ - قَالَ:  
 كَانَ بَيْنَ الْبَشَارَتَيْنِ خَمْسَ سَنِيْنَ، قَالَ اَللّٰهُ سَبْحَانَهُ فَبَشَّرَنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيْمٍ يَعْنِي  
 اِسْمَاعِيْلَ وَ هِيَ اَوَّلُ بَشَارَةٍ بَشَّرَ اَللّٰهُ بِهَا اِبْرَاهِيْمَ عليه السلام فِي الْوَلَدِ، وَلَمَّا وُلِدَ لِاِبْرَاهِيْمَ عليه السلام  
 اِسْحَاقَ عليه السلام مِنْ سَارَةَ وَ بَلَغَ اِسْحَاقُ ثَلَاثَ سَنِيْنَ اَقْبَلَ اِسْمَاعِيْلَ عليه السلام اِلَى اِسْحَاقَ عليه السلام وَ  
 هُوَ فِي حَجْرٍ اِبْرَاهِيْمَ عليه السلام فَنَحَّاهُ وَ جَلَسَ فِي مَجْلِسِهِ فَبَصُرَتْ بِهِ سَارَةُ فَقَالَتْ: يَا  
 اِبْرَاهِيْمَ عليه السلام يَنْتَحِيْ اِبْنَ هَاجِرَانِيْ مِنْ حَجْرِكَ وَ يَجْلِسُ هُوَ مَكَانَهُ لَا وَ اَللّٰهُ لَا تَجَاوِرْنِيْ  
 هَاجِرُوْ اِبْنَاهَا فِي بِلَادٍ اَبَدٍ اَفْتَحَهُمَا عَلَيَّ، وَ كَانَ اِبْرَاهِيْمَ عليه السلام مَكْرَمًا لِّسَارَةَ يَعْزُّهَا وَ  
 يَعْرِفُ حَقَّهَا وَ ذَلِكَ لِأَنَّهَا كَانَتْ مِنْ وُلْدِ الْاَنْبِيَاءِ عليه السلام وَ بِنْتُ خَالَتِهِ فَشَقَّ ذَلِكَ  
 عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ عليه السلام وَ اِعْتَمَّ لِفِرَاقِ اِسْمَاعِيْلَ عليه السلام. .... ۶۵۴

فَلَمَّا كَانَ فِي الْلَيْلِ اَتَى اِبْرَاهِيْمَ عليه السلام اَتَتْ مِنْ رَبِّهِ فَاَرَاهُ الرَّؤْيَا فِي ذَبْحِ اِبْنِهِ  
 اِسْمَاعِيْلَ عليه السلام بِمَوْسَمِ مَكَّةَ فَاصْبَحَ اِبْرَاهِيْمَ عليه السلام حَزِيْنًا لِّلرَّؤْيَا الَّتِي رَآهَا فَلَمَّا حَضَرَ  
 مَوْسَمَ ذَلِكَ الْعَالَمِ حَمَلَ اِبْرَاهِيْمَ عليه السلام هَاجِرُوْ اِسْمَاعِيْلَ عليه السلام فِي ذِي الْحِجَّةِ مِنْ اَرْضِ  
 الشَّامِ فَاَنْطَلَقَ بِهَمَا اِلَى مَكَّةَ لِيَذْبَحَهُ فِي الْمَوْسَمِ، فَبَدَأَ بِقَوَاعِدِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ فَلَمَّا  
 رَفَعَ قَوَاعِدَهُ خَرَجَ اِلَى مَنَى حَاجًّا وَ قَضَى نَسَكَهُ بِمَنَى ثُمَّ رَجَعَ اِلَى مَكَّةَ فَطَافَ الْبَيْتَ  
 اِسْبُوْعًا ثُمَّ اَنْطَلَقَا فَلَمَّا صَارَا فِي السَّعْيِ قَالَ: اِبْرَاهِيْمَ عليه السلام لَا اِسْمَاعِيْلَ عليه السلام: يَا بَنِيَّ اِنِّيْ  
 اَرَى فِي الْمَنَامِ اِنِّيْ اَذْبَحُكَ فِي الْمَوْسَمِ عَامِيْ هَذَا فَمَا ذَاتَرِيْ؟ - قَالَ: يَا اَبْتَ اَفْعَلْ مَا  
 تَوَمَّرْ، فَلَمَّا فَرَّغَا مِنْ سَعْيِهِمَا اَنْطَلَقَ بِهِ اِبْرَاهِيْمَ عليه السلام اِلَى مَنَى وَ ذَلِكَ يَوْمَ النَّحْرِ فَلَمَّا  
 اَنْتَهَى اِلَى الْجَمْرَةِ الْوَسْطَى وَ اَضْجَعَةَ الْاَيْسَرَ وَ اخَذَ الشُّفْرَةَ لِيَذْبَحَهُ نَوْدَى اِنْ يَا

ابراهيم (الآية)..... ٦٥٥

عن الباقر عليه السلام أنه قال: لَمَّا ركب مع القوم فوقفت السفينة في اللجة و استهموا فوق السهم على يونس ثلاث مرّات، قال فمضى يونس عليه السلام الى صدر السفينة فاذا الحوت فاتح فاه فرمى بنفسه. .... ٦٥٨

و عن الصادق عليه السلام ما تقارع قوم ففوضوا امرهم الى الله عزّوجلّ الا خرج سهم المحقّ و قال: ايّ قضية اعدل من القرعة اذا فوضوا الامر الى الله اليس الله عزّوجلّ يقوم فساهم فكان من المدحّضين. .... ٦٥٨

عن الصادق عليه السلام يزيدون ثلاثين الفاً..... ٦٥٩

و عن الصادق عليه السلام قال: انزلت في الائمة و الاوصياء من آل محمد عليهم السلام..... ٦٦٢

و عن الصادق عليه السلام ٧ كُتِبَ انواراً صفوفاً حول العرش نسيح فيسيح اهل السماء بتسييحنا، الى ان هبطنا الى الارض فسبحنا فسيح اهل الارض بتسييحنا و انا لنحن الصّافون و انا لنحن المسبّحون..... ٦٦٣

و في خبرانّ ص من اسماء الله، او من اسماء النبي صلى الله عليه و آله و آله و قد سبق في اول البقرة تفصيل تامّ يعيننا ههنا عن التعرّض لبيانه..... ٦٦٦

(انّ هذا الاختلاق) و قد ورد الاخبار بانّ الآية نزلت بمكة بعد ان اظهر رسول الله صلى الله عليه و آله و آله دينه و سمعت به قريش و ذلك أنّه اجتمعت قريش الى ابي طالب عليه السلام و قالوا: يا ابا طالب انّ ابن اخيك قد سفّه احلامنا و سبّ آلهتنا و افسد شبّاننا و فرق جماعتنا فان كان الّذى يحمله على ذلك العدم جمعنا له مالاً حتّى يكون اغنى رجل في قريش و نملكه علينا. .... ٦٦٨

فأخبر ابوطالب عليه السلام رسول الله صلى الله عليه و آله و آله فقال: لو وضعوا الشمس في يميني و القمر في يساري ما اردته و لكن يعطوني كلمة يملكون بها العرب و يدين لهم بها العجم و يكونون ملوكاً في الجنة، فقال لهم ابوطالب ذلك، فقالوا: نعم و عشر كلمات، فقال لهم رسول الله صلى الله عليه و آله و آله ٩: تشهدون ان لا آله الا الله و اتى رسول الله فقالوا: ندع ثلاث مائة ستين آلهاً و نعبد آلهاً واحداً؟! فأنزل الله سبحانه بل عجبوا (الآية)..... ٦٦٨

الرّسالة من الرّسول ﷺ و قد فسّر فصل الخطاب في خبر مروى عن  
عليّ عليه السلام بقوله: البيّنة على المدعى و اليمين على المدعى عليه. .... ۶۷۱  
و في خبر مروى عن الرّضا عليه السلام أنّه معرفة اللّغات و فسّر فصل الخطاب  
بتمييز الحقّ عن الباطل، و بالكلام المفصول المبيّن الذي لا يشتبه على سامعه، و  
بالخطاب التقصد الذي ليس فيه ايجاز مخلّ و لا اطناب مملّ، و بمطلق العلم  
بالتقضاء. .... ۶۷۱  
و عن الرّضا عليه السلام في بيان عصمة الانبياء، و اما داود عليه السلام فما يقول من قبلكم  
فيه؟ - فقيل: يقولون: انّ داود عليه السلام كان يصلّى في محرابه اذ تسوّر له ابليس على  
صورة طير احسن ما يكون فقطع داود صلوته و قام ليأخذ الطير فخرج الطير الى  
الدار فخرج في اثره فطار الطير الى السطح فصعد في طلبه فسقط الطير في دار  
اوريا بن حيّان. .... ۶۷۳  
فاطلع داود في اثر الطير، فاذا بامرأة اوريا تغتسل فلما نظر اليها هويها و  
كان قد اخرج اوريا في بعض غزواته فكتب الى صاحبه ان قدّم اوريا امام  
التّابوت فقدّم فظفر اوريا بالمشركين فصعب ذلك على داود عليه السلام فكتب اليه ثانية  
ان قدّمه امام التّابوت فقدّم فقتل اوريا فتزوّج داود بامراته! قال: فضرب  
الرّضا عليه السلام يده على جبهته و قال: انا لله و انا اليه راجعون! لقد نسبتم نبياً من  
انبياء الله الى التّهاون بصلوته حتّى خرج في اثر الطير ثمّ بالفاحشة ثمّ بالقتل.-  
فقيل: يابن رسول الله ﷺ فما كانت خطيئته؟ - فقال: و يحك! انّ داود عليه السلام اّما ظنّ  
انّه ما خلق الله عزّوجلّ خلقاً هو اعلم منه، فبعث الله عزّوجلّ اليه الملكين فتسوّرا  
المحراب فقالا له: خصمان بغى بعضنا على بعض فاحكم بيننا بالحقّ و لا تشطط و  
اهدنا الى سواء الصّراط انّ هذا اخي له تسع و تسعون نعجة و لي نعجة واحدة  
فقال: اكفنيها و عزّني في الخطاب فعجل داود عليه السلام على المدعى عليه فقال: لقد  
ظلمك بسؤال نعجتك الى نعاجه و لم يسأل المدعى البيّنة على ذلك و لم يقبل  
على المدعى عليه فيقول له: ما تقول؟ - فكان هذا خطيئته رسم حكم لا ما ذهبتم  
اليه، الاتسمع الله يقول: يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين النّاس  
بالحقّ (الى آخر الآية). .... ۶۷۴

فقیل: یابن رسول الله ﷺ فما قصته مع اوریا؟ - قال الرضا عليه السلام: ان المرأة فى ایام داود عليه السلام كانت اذا مات بعلمها او قتل لا تتزوج بعده ابداً فأول من اباح الله تعالى ان يتزوج بامرأة قتل بعلمها، داود عليه السلام، فتزوج بامرأة اوریا قتل و انقضت عدتها فذلك الذى شق على اوریا. .... ٦٧٤

روى عن امير المؤمنين عليه السلام انه: من حدث بحديث داود على ما يرويه القصاص جلده مائة و ستين جلدة، يعنى حدین للمفتري و فى خبر عنه حدّاً للثبوة و حدّاً للاسلام. .... ٦٧٤

سئل الصادق عليه السلام عن هذه الآية فقال: الذين آمنوا و عملوا الصالحات امير المؤمنين عليه السلام و اصحابه كالمفسدين الارض قال: حبترو زريق و اصحابهما، ام نجعل المتقين كالفجار حبترو زلام و اصحابهما. .... ٦٧٤

عن الصادق عليه السلام ليذبروا آياته امير المؤمنين و الائمة عليهم السلام فهم اولوا الالباب. .... ٦٧٤

و روى عن النبي ﷺ انه قال: الخير معقود بنواصى الخيل الى يوم القيامة. .... ٦٧٧

قال ابن عباس: سألت علياً عن هذه الآية فقال: ما بلغك فيها يابن عباس؟ - قلت: سمعت كعباً يقول: اشتغل سليمان عليه السلام بعرض الافراس حتى فاتته الصلوة فقال: ردوها يعنى الافراس كانت اربعة عشر فامر بضرب سوقها و اعناقها بالسيف فقتلها فسلبه الله ملكه اربعة عشر يوماً لانه ظلم الخيل بقتلها. .... ٦٧٨

فقال على عليه السلام: كذب كعب لكن اشتغل سليمان عليه السلام بعرض الافراس ذات يوم لانه اراد جهاد العدو حتى تورات الشمس بالحجاب فقال بامر الله للملائكة الموكلين بالشمس: ردوها على فردت فصلى العصر فى وقتها، و ان انبياء الله تعالى لا يظلمون و لا يأمرن بالظلم لانهم معصومون مطهرون. .... ٦٧٩

روى عن النبي ﷺ ان سليمان عليه السلام قال: يوماً فى مجلسه لأ طوفن الليلة على سبعين امرأة تلد كل امرأة منهن غلاماً يضرب بالسيف فى سبيل الله، و لم يقل، ان شاء الله، فطاف عليهن فلم تحمل منهن الا امرأة واحدة جاءت بشق ولد ثم قال: فوالذى نفس محمد بيده لو قال: ان شاء الله لجاهدوا فى سبيل الله فرساناً و

الجسد الذي كان على كرسيه كان هذا..... ٦٧٩

و عن الصادق عليه السلام انّ الجنّ و الشياطين لما ولد لسليمان بن داود عليه السلام قال بعضهم لبعض: ان عاش له ولد لنلقين منه ما لقينا من ابيه من البلاء، فاشفق منهم عليه فاسترضعه في المزن و هو السحاب فلم يشعر الا و قد وضع على كرسيه ميتاً لتنبهه على انّ الحذر لا ينفع من القدر و انما عوتب على خوفه من الشياطين..... ٦٧٩

لغيره و قد اشير في الاخبار الى ذلك مثل قول رسول الله صلى الله عليه و آله: رحم الله اخي سليمان بن داود عليه السلام ما كان ابخله. .... ٦٨٠

عن الصادق عليه السلام في قوله تعالى: هذا اعطائنا (الآية) قال: اعطى سليمان عليه السلام ملكاً عظيماً ثم جرت هذه الآية في رسول الله صلى الله عليه و آله فكان ان يعطى من شاء و يمنع من شاء ما شاء و اعطاه افضل ما اعطى سليمان عليه السلام لقوله: ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهىكم عنه فانتهوا. .... ٦٨١

و قيل: للرّضا عليه السلام حقاً علينا ان نسألكم؟ قال: نعم، قيل: حقاً عليكم ان تجيبونا؟ - قال: ذاك البنا ان شئنا فعلنا و ان شئنا لم نفعل، ثم قرأ هذه الآية و انّ له عندنا لزلّفى رفع لتوهم ان درجات الآخرة و القرب من الله لعلها تنا في هذا الملك العظيم في الدنيا لانّ الدنيا و الآخرة ضرّتان لا تجتمعان..... ٦٨٢

عن الصادق عليه السلام انه سئل عن بليّة ايوب عليه السلام التي ابتلى بها في الدنيا، لأى علة كانت؟ قال: لنعمة انعم الله عزّوجلّ عليه بها في الدنيا و اذى شكرها و كان في ذلك الزّمان لا يحجب ابليس عن دون العرش فلما سعد و رأى شكر نعمة ايوب حسده ابليس.. - فقال: يا ربّ انّ ايوب لم يؤدّ اليك شكر هذه النعمة الا بما اعطيته من الدنيا و لو حرّمته دنياه ما اذى اليك شكر نعمة ابدأ، فسألني على دنياه حتى تعلم انه لا يؤدّي اليك شكر نعمة ابدأ. فقيل له: قد سلطتك على ما له و ولده، قال: فانحدر ابليس فلم يُبق له مالاّ و لا ولداّ الاّ اعطيه فاز داد ايوب لله شكراً و حمداً، قال: فسألني على زرعه، قال: قد فعلت، فجمع شياطينه فنفع فيه فاحترق، فاز داد ايوب لله شكراً و حمداً. فقال، يا ربّ فسألني على غنمه، فسألته على غنمه، فأهلكها، فزاد ايوب شكراً و حمداً. فقال، يا ربّ سلطني على بدنه، فسألته على

بدنه ما خلا عقله و عينيه، فنفخ فيه ابليس فصار قرحة واحدة من قرنه الى قدمه فبقى في ذلك دهرًا طويلاً يحمد الله و يشكره حتى وقع في بدنه الدود، فكانت تخرج من بدنه فيردّها فيقول لها: ارجعي الى موضعك الذي خلقتك الله منه و نتن حتى اخرج اهل القرية من القرية و القوه في المزبلة خارج القرية.. و كانت امرأته رحمة بنت يوسف بن يعقوب اسحاق بن ابراهيم تتصدّق من الناس و تأتيه بما تجده، فلما طال عليه البلاء و رأى ابليس صبره اتى اصحاباً لايوب كانوا رهباناً في الجبال و قال: لهم مرّوا بنا الى هذا العبد المبتلى فنسأله عن بليته، فركبوا بغالاً شهياً و جاؤا فلما دنوا منه نفرت بغالهم من نتن ريحه فنظر بعضهم الى بعض ثم مشوا اليه و كان فيهم شاب حدث السن فقعدوا اليه فقالوا: يا ايوب لو اخبرتنا بذنبك لعلّ الله كان يملكنا اذا سألناه و ما نرى ابتلاءك بهذا البلاء الذي لم يبتل به احد الا من امر كنت تستره؟ فقال ايوب عليه السلام: و عزّة ربّي أنّه ليعلم أنّي ما اكلت طعاماً الا و يتيم او ضعيف يأكل معي، و ما عرض لي امران كلاهما طاعة لله الا اخذت بأشدّهما على بدني. فقال الشاب: سوئته لكم غيرتم نبيّ الله حتى اظهر من عبادة ربّه ما كان يسترها؟! فقال ايوب عليه السلام: يا ربّ لو جلست مجلس الحكم منك لا دليت بحجّتي، فبعث الله عزّوجلّ اليه غمامة فقال: يا ايوب ادل بحجّتك فقد اعدتكم مقعد الحكم، و ها انا ذا قريب و لم ازل، فقال: يا ربّ أنّك لتعلم أنّه لم يعرض لي امران قطّ كلاهما لك طاعة الا هما على نفسي الم احمدك؟ الم اشكرك؟ الم اسبّحك؟ قال فنودي من الغمامة بعشرة آلاف لسان: يا ايوب من صيرك تعبد الله و الناس عنه غافلون؟ و تحمده و تسبّحه و تكبّره و الناس عنه غافلون؟ اتمنّ على الله بما لله فيه المنة عليك؟ - قال: فاخذ التراب فوضعه في فيه ثم قال: لك الثعبي يا ربّ، انت فعلت ذلك بي، فانزل الله عليه ملكاً فركض برجله فخرج الماء فغسله بذلك الماء فعاد احسن ما كان و اطرى، و انبت الله عليه روضة خضراء وردّ عليه اهله و ما له و ولده و زرعه و قعد معه الملك يحدّثه و يونسه فاقبلت امرأته معها الكسرة.. فلما انتهت الى الموضع اذ الموضع متغيّر و اذ رجلا نجالسان فبكت و صاحت و قالت: يا ايوب ماد هي بك؟ فنادها ايوب فاقبلت فلما رأته و قد ردّ الله عليه بدنه و نعمته سجدت لله عزّوجلّ شكراً، فرأى ذؤابتها مقطوعة و

ذلك أنّها سئلت ان يعطوها ما تحمله الى ايّوب من الطّعام و كانت حسنة الذّوائب فقالوا لها: تبيعينا ذؤابتك هذه حتّى نعطيك، فقطعتها و دفعتها اليهم ..... ۶۸۶ و اخذت منهم طعاماً لا يّوب فلما رآها مقطوعة الشّعر غضب و حلف عليها ان يضربها مائة.. فأخبرته أنّه كان سببه كيت و كيت، فاغتم ايّوب من ذلك فأوحى الله عزّوجلّ اليه: خذ بيدك ضعفاً فاضرب به و لا تحنث فأخذ عذقاّ مشتتاً على مائة شمراخ فضربها ضربة واحدة فخرج من يمينه، قال: فردّ الله عليه اهله الّذين ماتوا قبل البلاء.. وردّ عليه اهله الّذين ماتوا بعد ما اصابهم البلاء كلّهم، احياهم الله له فعاشوا معه و سئل ايّوب بعد ما عافاه الله: ايّ شىء كان اشدّ ..... ۶۸۶ عليك ممّا عليك، فقال: شماتة الاعداء قال: فأمطر الله عليه فى داره جراد الّذهب و كان يجمعه فكان اذا ذهب الرّيح منه بشىءٍ عدا خلفه فردّه فقال له جبرئيل: اما تشيع يا ايّوب؟ قال: و من يشيع من رزق ربّه عزّوجلّ ..... ۶۸۷ و عنه عليه السلام عن ابيه عليه السلام قال: انّ ايّوب ابتلى بغير ذنبٍ سبع سنين و انّ الانبياء معصومون لا يذنبون و لا يرتكبون ذنباً صغيراً و لا كبيراً ..... ۶۸۷ و قال: انّ ايّوب مع جميع ما ابتلى به لم تنتن له رائحة و لا قبّحت له صورة، و لا خرجت منه مدّة من دم و لا قيح، و لا استقدره احد رآه، و لا استوحش منه احد شاهده، و لا تدوّ شىء من جسده و هكذا يصنع الله عزّوجلّ بجميع من يبتليه من انبيائه و اوليائه المكرمين عليه و أنّما اجتنبه النّاس لفقره و ضعفه فى ظاهر امره لجهلهم بماله عند ربّه تعالى من التّأبيد و الفرج ..... ۶۸۷ و قد قال النّبىّ صلى الله عليه و آله و سلم: اعظم النّاس بلاء الانبياء ثمّ الاولياء ثمّ الامثل فالامثل ..... ۶۸۷

عن الصّادق عليه السلام لقد ذكركم الله اذحكى عن عدوّكم فى النّار بقوله و قالوا ما لنا لا نرى (الآية) قال و الله ما عنى الله و لا اراد بهذا غيركم صرتم عند اهل هذا العالم من اشرار النّاس و انتم و الله فى الجنّة تحبرون و فى النّار تطلبون. و روى اما و الله لا يدخل النّار منكم اثنان، لا و الله و لا واحد، و الله انكم الّذين قال الله تعالى و قالوا ما لنا. و فى رواية، اذا استقرّ اهل النّار فى النّار يتفقّدونكم فلا يرون منكم احداً فيقول بعضهم لبعض ما لنا (الآية) و ذلك قول الله تعالى انّ



ذلك لحقّ تخاصم اهل النار يتخاصمون فيكم كما كانوا يقولون في الدنيا... ٦٩١  
 و روى ابن عباس عن النبي ﷺ أنه قال: قال لى ربي: اتدرى فيم يختصم  
 الملائة الاعلى؟ - فقلت: لا، قال: اختصموا في الكفارات و الدرجات فاما الكفارات  
 فاسباغ الوضوء في السبرات، و نقل الاقدام الى الجماعات، و انتظار الصلوة و اما  
 الدرجات فافشاء السلام، و اطعام الطعام، و الصلوة بالليل و الناس نيام... ٦٩٢  
 روى عن النبي ﷺ في خبر انه أقبل على مشركى العرب و قال: و انتم فلم  
 عبدتم الاصنام من دون الله؟ - فقالوا: نتقرب بذلك الى الله تعالى فقال: او هي  
 سامعة مطيعة لربها عابدة له حتى تتقربوا بتعظيمها الى الله؟ - فقالوا: لا، قال:  
 فانتم الذين تحتموها بايديكم؟ - قالوا: نعم، قال: فلأن تعبدكم هي لو كان يجوز  
 منها العبادة اخرى من ان تعبدوها اذا لم يكن امركم بتعظيمها من هو العارف  
 بمصالحكم و عواقبكم و ..... ٦٩٦  
 الحكيم فيما يكلفكم. .... ٦٩٦

فانه روى عن الصادق عليه السلام انها نزلت في ابي الفضيل انه كان رسول الله ﷺ  
 عنده ساحراً فكان اذا مسه الضرّ يعنى السقم دعا ربه منيباً اليه يعنى تائباً اليه من  
 قوله في رسول الله ﷺ ما يقول ثم اذا خوله نعمة منه يعنى العافية نسي ما كان  
 يدعو اليه من قبل يعنى نسي التوبة الى الله تعالى ممّا كان يقول فى رسول  
 الله ﷺ: انه ساحر، و لذلك قال الله عزّ و جل: قل تمتع بكفرك قليلاً انك من  
 اصحاب النار يعنى امرتك على الناس بغير حقّ من الله عزّ و جلّ و من رسوله ﷺ.  
 ..... ٧٠١

و عن الصادق عليه السلام: لقد ذكرنا الله و شيعتنا و عدونا فى آياته واحدة من  
 كتابه فقال: هل يستوى (الآية). .... ٧٠٣  
 عن الباقر عليه السلام انه قال: سأل على عليه السلام رسول الله ﷺ عن تفسير هذه الآية بما  
 ذا بنيت هذه الغرف يا رسول الله ﷺ؟ - فقال: يا على عليه السلام تلك غرف بناها الله  
 لاوليائه بالدرّ و الياقوت و الزبرجد، سقوفها الذهب محبوكة بالفضة لكل غرفة  
 منها الف باب من ذهب على كل باب منها ملك موكل به، و فيها فرش مرفوعة  
 بعضها فوق بعض من الحرير و الديباج بالوان مختلفة وحشوها المسك و العنبر و

- الكافور و ذلك قول الله و فرش مرفوعة..... ۷۱۰
- و اليهما اشار النبي ﷺ حين سئل عنه: ما العلم؟ - فقال: الانصات، ثم سئل عنه: فقال: الاستماع..... ۷۱۳
- و عن الصادق عليه السلام لقد ذكركم الله عزّ و جلّ هذا الآية خاصّةً..... ۷۲۸
- و عن الصادق عليه السلام: والله ما اراد بهذا غيركم..... ۷۲۸
- و عن الباقر عليه السلام: و في شيعة ولد فاطمة عليه السلام انزل الله عزّ و جلّ هذا الآية خاصّةً..... ۷۲۸
- و عن الصادق عليه السلام: ما على ملّة ابراهيم عليه السلام غيركم، و ما يقبل الّا منكم، و لا يغفر الذنوب الّا لكم..... ۷۲۸
- و عن امير المؤمنين عليه السلام: ما في القرآن آية اوسع من يا عبادى الذين اسرفوا (الآية)..... ۷۲۸
- و عن النبي ﷺ: ما احبّ انّ لى الدنيا و ما فيها بهذه الآية، و اذا جمع ما ورد فى شيعة على عليه السلام مع هذه الآية علم ان ليس المراد بعبادى الّا شيعته، مثل: حبّ على عليه السلام حسنة لا يضرّ معها سيئة و مثل: دينكم دينكم فانّ السيئة فيه مغفورة، و الحسنع فى غيره غير مقبولة، و مثل: اذا عرفت فاعمل ما شئت من قليل الخيره و كثيره، و مثل: ولّى على عليه السلام لا يأكل الّا الحلال، و مثل: انّ الله عزّ و جلّ فرض على خلقه خمسا فرخص فى اربع و لم يرخّص فى واحدة، و غير ذلك ممّا يدلّ انّ الرّجل ان وصل الى الاحتضار بالولاية غفر الله له جميع ذنوبه..... ۷۲۹
- فعن الباقر عليه السلام اشدّ الناس حسرةً يوم القيامة الذين و صفوا عدلاً ثمّ خلفوه و هو قوله عزّ و جلّ: ان تقول نفس (الآية)..... ۷۳۰
- و عن الكاظم عليه السلام جنب الله امير المؤمنين عليه السلام..... ۷۳۰
- و عن الباقر عليه السلام: نحن جنب الله و عنه عليه السلام و عن السّجاد عليه السلام و الصادق عليه السلام، جنب الله على عليه السلام و هو حجة الله على الخلق يوم القيامة، و الرضا عليه السلام فى هذه الآية أنّه قال: فى ولاية على عليه السلام، و عن على عليه السلام انا جنب الله..... ۷۳۰
- وسئل الباقر عليه السلام عن هذه الآية فقال: تفسيرها لئن امرت بولاية احدٍ مع ولاية على عليه السلام من بعدك ليحبطنّ عملك و لتكوننّ من الخاسرين..... ۷۳۴

و عن الصادق عليه السلام: ان اشركت في الولاية غير قال بل الله فاعبد بالطاعة و  
 كن من الشاكرين ان عضدتك بأخيك و ابن عمك..... ٧٣٤

قال الصادق عليه السلام: رب الارض امام الارض، قيل: فاذا خرج يكون ماذا؟ -  
 قال: اذا يستغنى الناس عن ضوء الشمس و نور القمر و يجتزؤون بنور الامام. ٧٣٨  
 و عنه عليه السلام: اذا قام قائمنا اشرفت الارض بنور ربها و استغنى العباد عن  
 ضوء الشمس و ذهبت الظلمة، و كل ذلك في العالم الصغير اشارة الى التوكل الثاني  
 و ظهور ملكوت الامام..... ٧٣٨

عن الصادق عليه السلام عن ابيه عليه السلام عن جده عليه السلام عن علي عليه السلام قال: ان للجنة ثمانية  
 ابواب: باب يدخل منه التبيون: و الصديقون، و باب يدخل منه الشهداء و  
 الصالحون، و خمسة ابواب يدخل منها شيعةنا و محبوبونا، فلازل واقفاً  
 على الصراط ادعو و اقول: رب سلم شيعةي و محبي و انصاري و اوليائي و من  
 تولاني في دار الدنيا..... ٧٤١

فاذا التداء من بطنان العرش؛ قد اجبت دعوتك و شقت في شيعةك، و  
 يشفع كل رجل من شيعةي و من تولاني و نصرني و حارب من حاربنى بفعل او  
 قول في سبعين الفاً من جيرانه و اقر بائه، و باب يدخل منه سائر المسلمين ممن  
 يشهد ان لا اله الا الله و لم يكن في قلبه مثقال ذرة من بغضنا اهل البيت عليه السلام. ٧٤١

عن الصادق عليه السلام: من قرأ سورة الزمر استخافها من لسانه اعطاه الله من  
 شرف الدنيا و الآخرة و اعزّه بلامال و لا عشيرة حتى يها به من يراه و حرم جسده  
 على النار و بنى له في الجنة الف مدينة في كل مدينة الف قصر و في كل قصر،  
 مائة حوراء، وله مع هذا عينان تجريان، و عينان نضاختان، و جنتان مدهامتان، و  
 حور مقصورات في الخيام، و ذواتا افنان، و من كل فاكهة زوجان..... ٧٤٢

و عن الصادق عليه السلام ان لله ملائكة يسقطون الذنوب عن ظهور شيعةنا  
 كما تسقط الريح الورق في اوان سقوط و ذلك قوله تعالى: الذين يحملون العرش  
 «الآية» قال استغفارهم والله لكم دون هذا الخلق..... ٧٤٦

عن الصادق عليه السلام انه قال: اذا ذكر الله وحده بولاية من امر الله بولايته كفرتم  
 و ان يشرك به من ليست له ولاية تؤمنوا بان له ولاية..... ٧٥٠

و عنه عليه السلام ايضاً: اذا دعى الله وحده و اهل الولاية كفرتم. . . . . ۷۵۰

عن امير المؤمنين عليه السلام الميم ملك الله يوم لامالك غيره و يقول الله لمن الملك اليوم؟ - ثم تنطق ارواح انبيائه و رسله و حججه فيقولون: لله الواحد القهار، فيقول الله جلّ جلاله: اليوم تجزى «الآية». . . . . ۷۵۳

و عنه عليه السلام: انه سبحانه يعود بعد فناء الدنيا وحده لاشيء معه كما كان قبل ابتدائها كذلك يكون بعد فنائها بلاوقت و لامكان و لاجين و لازمانٍ عدمت عند ذلك الآجال و الاوقات، وزالت السنون و الساعات، فلا شيء الا الواحد القهار الذى اليه مصير جميع الامور بلاقدرة منها كان ابتداء خلقها، و بغير امتناع كان فناؤها، ولو قدرت على الامتناع لدام بقاؤها. . . . . ۷۵۳

فعن الصادق عليه السلام: يوم التتاديوم ينادى أهل النار أهل الجنة: افيضوا علينا من الماء او مشارزكم الله. . . . . ۷۵۸

و عن الصادق عليه السلام فى حديث: كان حزقيل يدعوهم الى توحيد الله و نبوة موسى عليه السلام و تفضيل محمد صلى الله عليه وآله على جميع رسل الله و خلقه و تفضيل على بن ابي طالب عليه السلام و الاخير من الائمة على سائر اوصياء النبيين و الى البراءة من ربوبية فرعون، ابن عمى و خليفتى على ملكى و لى عهدى ان فعلى ما قلتم فقد استحق العذاب على كفره بنعمتى، و ان كنتم عليه كاذبين فقد استحققتم اشد العذاب، لا يشاركم الدخول فى مساءته فجاء بجز قيل و جاء بهم فكاشفوه و قالو: ءانت تجحد ربوبية فرعون الملك و تكفر بنعمائه؟ - فقال حزقيل: ايها الملك هل جرّبت على كذباً قطّ؟ - قال: لا، قال فسلمهم من ربهم؟ - قالوا: فرعون هذا، قال: و من خالقكم؟ - قالوا: فرعون هذا، قال: و من رازقكم الكافل لمعايشكم و الدافع عنكم مكارهم؟ قالوا: فرعون هذا، قال حزقيل: ايها الملك فأشهدك و كل من حضرك ان ربهم هو ربى، و خالقهم هو خالقى، و رازقهم هو رازقى، و مصلح معاشهم هو مصلح معاشى، لارب لى و لا خالق و لا رازق غير ربهم و خالقهم و رازقهم، و اشهدك و من حضرك ان كل رب و رازق و خالق سوى ربهم و خالقهم و رازقهم فانابروى منه و من ربوبيته و كافر بالهيته. . . . . ۷۶۴

يقول حزقيل: هذا و هو يعنى ان ربهم و هو الله ربى، ولم يقال: ان الذى

قالوا: انه ربهم هو ربى، و خفى هذا المعنى على فرعون و من حضره و توهم انه يقول: فرعون ربى و خالقى و رازقى. فقال لهم فرعون: يا رجال السوء و يا طلباب الفساد فى ملكى و مريدى الفتنة بينى و بين ابن عمى و هو عضدى انتم المستحقون لعذابى لارادتكم فساد امرى و اهلاك ابن عمى و الفت فى عضدى، ثم أمر باوتيا فجعل فى ساق كل واحد منهم و تدأ و فى صدره و تدأ، و امر اصحاب أمشاط الحديد فشققوا بهالحوهم من ابدانهم..... ٧٦٤

فذلك ما قال الله تعالى: فوقيه الله سيئات مامكروا به لَمَا وشوا به الى فرعون ليهلكوه، و حاق بآل فرعون سوء العذاب و هم الذين وشوا بحزقيل ليه لما او تدفيهم الاوتاد و مشط عن ابدانهم لحوهم بالامشاط..... ٧٦٤

كما ورد عن السجادة (الآية) اذا قال احدكم: لا اله الا الله فليقل: الحمد لله رب العالمين فان الله يقول: هو الحى (الآية) فان ظاهره الامر بانشاء الحمد عند توحيدة، او اخبار منه بحصر الحمد فيه تعالى بعد حصر الآلهة فيه فيكون بمنزلة النتيجة لسابقه، و لما كان الآيات فى مقام تعداد التعم لم يأت باداة الوصل فى رؤس الآى..... ٧٧٤

عن الباقر (عليه السلام) فاما التصاب من اهل القبلة فانهم يخذلهم خدأ الى النار التى خلقها فى المشرق فيدخل عليهم منها اللهب و الشرر و الدخان و فوزه الحميم الى يوم القيامة ثم مصيرهم الى الحميم، ثم فى النار يسجدون..... ٧٧٧

كما عن مولانا جعفر الصادق (عليه السلام) انه صاح فى الصلوة و خر مغشياً عليه فسئل عن ذلك فقال: كثر الآيات حتى سمعتها من قائلها فلم يثبت جسمى لمعاينة قدرته..... ٧٨٦

عن الباقر (عليه السلام) فى هذه الآية انه قال: لعلك ترى ان القوم لم يكونوا ينامون، لابد لهذا البدن ان تريحه حتى يخرج نفسه فاذا خرج النفس استراح البدن و رجع للروح قوة على العمل، قال نزلت فى امير المؤمنين (عليه السلام) و اتباعه من شيعتنا ينامون فى اول الليل فاذا ذهب ثلثا الليل او ما شاء الله فزعوا الى ربهم راغبين مرهبين طامعين فيما عنده فذكر الله فى كتابه فأخبركم بما اعطاهم انه اسكنهم فى جواره و ادخلهم جنته و آمنهم خوفهم و اذهب رعبهم..... ٧٨٧

و فی خبرٍ عن الصادق عليه السلام هذه الآية أنه قال: لا ينامون حتى يُصلّوا العتمة. ۷۸۷.....

عن الصادق عليه السلام أنه قال: اذا ذكر الله وحده بولاية من امر الله بولايته كفرتم، و ان يشرك به من ليست له ولاية تؤمنوا بان له ولاية. ۷۹۳.....

و عنه عليه السلام ايضاً: اذا دعى الله وحده و اهل الولاية كفرتم. ۷۹۳.....

عن امير المؤمنين عليه السلام: الميم ملك الله يوم لامالك غيره و يقول الله لمن الملك اليوم؟ - ثم تنطق ارواح انبيائه و رسله و حججه فيقولون: لله الواحد القهار، فيقول الله جلّ جلاله: اليوم تجزى «الآية». ۷۹۶.....

و عنه عليه السلام: أنه سبحانه يعود بعد فناء الدنيا وحده لاشيء معه كما كان قبل ابتدائها كذلك يكون بعد فنائها بلاوقت و لامكان و لاجين و لازمان عدمت عند ذلك الآجال و الاوقات، و زالت السنون و الساعات، فلا شيء الا الواحد القهار الذى اليه مصير جميع الامور بلاقدرة منها كان ابتداء خلقها، و بغير امتناع كان فناؤها، ولو قدرت على الامتناع لدام بقاؤها. ۷۹۶.....

و عن الصادق عليه السلام فى حديث: كان حزقيل يدعوهم الى توحيد الله و نبوة موسى عليه السلام و تفضيل محمد صلى الله عليه وآله على جميع رسل الله و خلقه و تفضيل على بن ابي طالب عليه السلام و الخيار من الائمة عليهم السلام على سائر اوصياء النبيين و الى البراءة من ربوبية فرعون، ابن عمى و خليفتى على ملكى و لى عهدى ان فعلى ما قلتهم فقد استحق العذاب على كفره بنعمتى، و ان كنتم عليه كاذبين فقد استحققتهم اشد العذاب، لا يشارككم الدخول فى مساءته فجاء بحزقيل و جاء بهم فكاشفوه. و قالوا: وانت تجحد ربوبية فرعون الملك و تكفر بنعمائه؟ - فقال حزقيل: ايها الملك هل جرّبت على كذباً قط؟ - قال: لا، قال فسلمهم من ربهم؟ - قالوا: فرعون هذا، قال: و من خالقتكم؟ - قالوا: فرعون هذا، قال: و من رازقكم الكافل لمعايشكم و الدافع عنكم مكارهم؟ - قالوا: فرعون هذا، قال حزقيل: ايها الملك فأشهدك و كل من حضرك ان ربهم هو ربى، و خالقهم هو خالقي، و رازقهم هو رازقى، و مصلح معايشهم هو مصلح معايشى، لارب لى و لاخالق و لا رازق غير ربهم و خالقهم و رازقهم، و اشهدك و من حضرك ان كل رب و رازق و خالق سوى ربهم و خالقهم و

رازقهم فانابريُّ منه و من ربوبيته و كافرٌ بالهيتته. - يقول حزقييل: هذا و هو يعنى ان ربهم و هو الله ربى، ولم يق: ان الذى قالوا: انه ربهم هو ربى، و خفى هذا المعنى على فرعون و من حضره و توهم انه يقول: فرعون ربى و خالقي و رازقى. - فقال لهم فرعون: يا رجال السوء و يا طلباب الفساد فى ملكى و مريدى الفتنة بينى و بين ابن عمى و هو عضدى انتم المستحقون لعذابى لارادتكم فساد امرى و اهلاك ابن عمى و الفت فى عضدى، ثم امر باوتيا فجعل فى ساق كل واحدٍ منهم و تدأ و فى صدره و تدأ و امر اصحاب أمشاط الحديد فشققوا بهالحوهم من ابدانهم فذلك ما قال الله تعالى: فوقه الله سيئات مامكروا به لَمَا وشوا به الى فرعون ليهلكوه، و حاق بآل فرعون سوء العذاب و هم الذين وشوا بحزقييل ليه لَمَا او تدفيهم الاوتاد و مشط عن ابدانهم لحوهم بالامشاط..... ٨٠٧

كما ورد عن السجاد (ع): اذا قال احدكم: لا اله الا الله فليقل: الحمد لله رب العالمين فان الله يقول: هو الحى (الآية) فان ظاهره الامر بانشاء الحمد عند توحيدة، او اخبار منه بحصر الحمد فيه تعالى بعد حصر الآلهة فيه فيكون بمنزلة النتيجة لسابقه، و لَمَا كان الآيات فى مقام تعداد النعم لم يأت باداة الوصل فى رؤس الآى..... ٨١٧

عن الباقر (ع) فاما النصاب من اهل القبلة فانهم يخذلهم خدًا الى النار التى خلقها فى المشرق فيدخل عليهم منها اللهب و الشرر و الدخان و فوزه الحميم الى يوم القيامة ثم مصيرهم الى الحميم، ثم فى النار يسجرون، ثم قيل لهم: اينما كنتم تشركون من دون الله اى اين امامكم الذى اتخدتموه دون الامام الذى جعله الله للناس اماماً..... ٨١٩

### فهرست ابیات

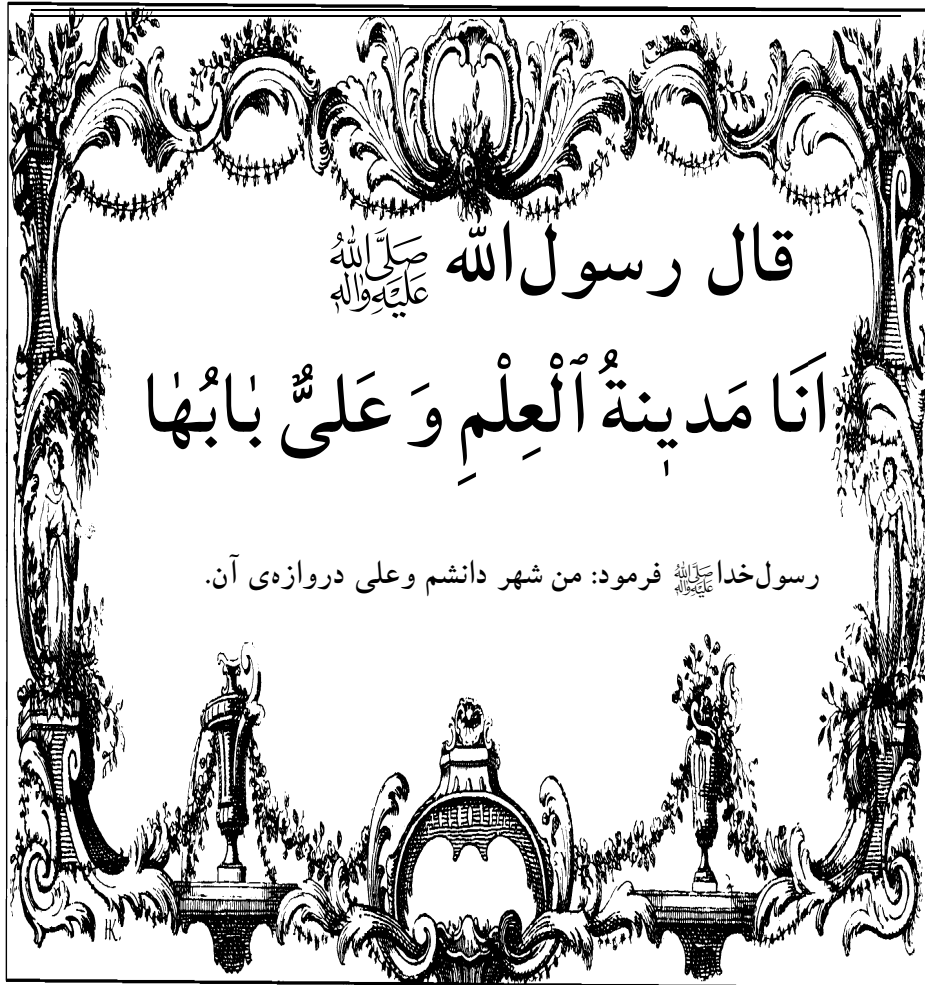
لقمه بخشی آید از هر کس به کس	حلق بخشی کار یزدانست و بس ۸۵
حلق بخشد جسم را و روح را	حلق بخشد به هر هر عضوی جدا ۸۵
روزی بی رنج جوی و بی حسیب	کز بهشت آورد جبریل سیب ۸۵
بلکه رزقی از خداوند بهشت	بی صداع باغبان بی رنج کشت ۸۶
زانکه نفع نان در آن نان داد اوست	بدهد آن نفع بی توسط پوست ۸۶
آتنافی دار دنیانا حسن	آتنافی دار عقبانا حسن ۳۳۸
راه را بر ماچو بستان کن لطیف	مقصد ما باش هم تو ای شریف ۳۳۸
گفت عبدالله شیخ مغربی	شصت سال از شب ندیدم من شبی ۴۰۰
من ندیدم ظلمتی در شصت سال	نی به روزونی به شب از اعتدال ۴۰۰
لقمه بخشی آید از هر کس بکس	حلق بخشی کار یزدانست و بس ۵۶۲
حلق بخشد جسم را و روح را	حلق بخشد به هر هر عضوی جدا ۵۶۳
روزی بی رنج جوی و بی حسیب	کز بهشت آورد جبرئیل سیب ۵۶۳
بلکه رزقی از خداوند بهشت	بی صداع باغبان بی رنج کشت ۵۶۳
زانکه نفع نان در آن نان داد اوست	بدهد آن نفع بی توسط پوست ۵۶۳
آتنافی دار دنیانا حسن	آتنافی دار عقبانا حسن ۷۰۴
راه را بر ماچو بستان کن لطیف	مقصد ما باش هم تو ای شریف ۷۰۴
گفت عبدالله شیخ مغربی	شصت سال از شب ندیدم من شبی ۷۳۷
من ندیدم ظلمتی در شصت سال	نی بروز نی بشب از اعتدال ۷۳۸



## فهرست منابع

- اکمال الدین و اتمام النعمة، ٥١، ٥٥٠، ٦٤٧  
الاحتجاج، ١٨٢، ٢٠٣، ٢٠٥، ٦١٩، ٦٣١، ٦٣٢  
الخرائج و الجرائح، ٦٠٠  
الفقيه، ٢٥٣  
الکافی، ٥٤٧، ٥٥٠، ٥٥٥، ٥٦١، ٥٦٢، ٥٧٧، ٥٨٢، ٥٨٥، ٥٩٣، ٥٩٦، ٥٩٩،  
٦١٠، ٦١٧، ٦١٩، ٦٥٠، ٦٥١، ٦٥٩  
المناقب لابن شهر آشوب، ٦٠٠  
امالی طوسی، ٢١٧، ٢٧٧  
برهان، ٦٨، ٧٢، ٧٧، ٨١، ٨٤، ١٥٠، ١٥٢، ٢٥٩، ٣١٩، ٣٨٠، ٤٣١، ٤٤٥،  
٤٥٠، ٤٥٩، ٥٣٠، ٦٤٥، ٧٦٢، ٧٦٩، ٨١٢  
بصائر الدرجات، ٦٠٠  
تأویل الآيات الظاهرة، ٩٥، ١٥١، ٢٥٠، ٢٦٢، ٣١٢  
تفسیر البيضاوی، ٥٧١، ٦١٤، ٦٥٧، ٦٥٨  
تفسیر الصافی، ٥٤٣، ٥٤٦، ٥٤٧، ٥٥٠، ٥٥٣، ٥٥٥، ٥٥٦، ٥٥٨، ٥٦٠،  
٥٦١، ٥٦٢، ٥٦٧، ٥٦٨، ٥٧٢، ٥٧٤، ٥٧٧، ٥٨٢، ٥٩٣، ٥٩٦، ٥٩٩، ٦٠٠، ٦٠٢،  
٦٠٣، ٦١٠، ٦١٢، ٦١٤، ٦١٧، ٦١٩، ٦٢٠، ٦٢٣، ٦٢٤، ٦٣١، ٦٣٢، ٦٣٣، ٦٥٠،  
٦٥١، ٦٦٢، ٦٦٤  
تفسیر القمّي، ٦٠٣  
تفسیر بیضاوی، ١٠٥، ١٥٨، ١٧٢، ١٨٣، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥٣، ٢٧٨  
تفسیر صافی، ٥٤، ٢٠٧، ٢٢٨، ٢٣١، ٢٣٩، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤١  
تفسیر قمّي، ٥٤، ٦٧، ٦٨، ٨١، ٩٢، ١٠٠، ١١٦، ١٥٠، ١٧١، ١٨٨، ١٨٩،  
١٩٠، ٢١٧، ٢١٩، ٢٣١، ٢٣٦، ٢٨٥، ٢٨٩، ٢٩١، ٣٠٣، ٣١٠، ٣١٥، ٣٨٤، ٣٩٤  
ثواب الاعمال، ١٦١، ٦٠٩  
جوامع الجامع، ١٢١، ١٨٨، ٢٧٧، ٥٨٥

- خصال شیخ صدوق، ۹۶  
 علل الشرایع، ۵۱، ۸۱، ۲۱۷، ۲۹۳، ۵۴۳، ۵۶۰  
 عیون اخبار الرضا، ۷، ۵۴۳  
 عیون الاخبار، ۲۱۷، ۶۳۹  
 عیون الاخبار، ۲۷۷  
 عیون الاخبار الرضا، ۵۱  
 کافی، ۳۸، ۴۷، ۵۸، ۶۴، ۷۲، ۸۴، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۶۳،  
 ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۳، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۵۴، ۲۹۴، ۳۱۲، ۳۶۸، ۴۰۲  
 کمال الدین و تمام النعمة، ۵۴۳  
 مجمع البیان، ۵۲، ۵۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۷،  
 ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۰،  
 ۶۳۳، ۶۳۴  
 مجمع البیان، ۲۶۶، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۹۲، ۵۹۶، ۶۰۴، ۶۲۰، ۶۲۲،  
 ۶۲۳، ۶۲۷، ۶۴۸، ۶۵۵  
 معانی الاخبار، ۱۴۷، ۲۳۸، ۲۶۶، ۶۰۰، ۶۵۰  
 نور الثقلین، ۲۲۸، ۳۲۵، ۳۲۷، ۵۶۸



---

---

۳۲۷۶۰۰۰